



مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ رِجَالٌ صَدَقُوْا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ

الحمد للہ والمنہ کہ جلد چہارم کتاب مستطاب

نزهه اثنا عشریه

ملقب بنصرة المومنین تصنیف عالم فاضل و نحریر کامل ذی النفس الطاهرة والهمة الباهرہ صاحب
القوه القدسیہ حاوی الملکات الانسیہ سابح بحر التدقیق حامل عرش التحقیق حاوی العلوم
العقلیہ والنقلیہ جامع الفنون الاصلیہ والفرعیہ میرزا محمد بن عنایت احمد خان احله اللہ
دار الجنان کہ در سنه ۱۲۳۵ سی و پنج و دو صد و یکہزار در دہلی وفات یافته بفرمایش
فاضل المعی عالم اوذعی ذی النزل الرفیع والفخر المنیع حاج الحرمین الشریفین
مولوی سید شریف الحسن خانصاحب خلف الصدق جناب سلطوجاه
مولوی سید رجب علیخان بهادر ادام الله اقبالها و زاد
اجلالها بعد تصحیح و تحشیه و نقل عبارات صواعق
خواجه نصر الله کابلی بر حاشیه برای
اثبات سرقه شاه عبد العزیز
که تحفه را از صواعق سرقه کرده
و انتحال متاع او نموده
اخفاء جد و جهد او در
ابطال حق خواسته

در مطبع مجمع البحرین لدهیانه در سنه ۱۲۷۹ هجری مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل اصول حديثنا مقتبسة من مشكوة انوار اهل بيت العصمة والطهارة وفضلنا على كثيرٍ من الامم بالتمسك باثارهم فى الرواية والدراية والصلوة والسلام على من شرف بوجوده النبوة والرسالة وآله غيوث سماء الامامة والولاية وبعد اين مجلد رابع است از مجلدات اثنا عشر نزهه اثنا عشريه ملقب بنصرة المومنين كه كمترين خاكساران مجرم ترين گناهگاران اقل الخليقه بل لاشئ فى الحقيقة المفتاق الى رحمة الله الاحد ابن عنايت احمد خان المتخلص بالكامل مرزا محمد عفى الصمد عن جرايمهما باوجود قلت بضاعت وعدم استطاعت ونهايت تشتت بال وتوزع حال در كمال استعجال در جواب تحفه اثنا عشريه در قالب تاليف وترصيف ريخته مرجو از ناظران آنكه خطائى اگر ابذيل عفو بپوشند ودر اصلاح آن كوشند كه مستحق كرامت گناهگارانند وما توفيقي الا بالله وهو حسبي ونعم الوكيل **قال الفاضل الناصب** باب چهارم در اقسام اخبار شيعه واحوال رجال اسانيد ايشان اصول اقسام خبر نزد ايشان چهار است صحيح وحسن وموثق وضعيف صحيح آنست كه روات او متصل شود بمعصوم بوساطت عدل امامي وموافق اين تعريف كه خود ايشان كرده اند مرسل ومنقطع داخل صحيح نيست زيراكه اتصال ندارد حال آنكه در اطلاقات خود مرسل ومنقطع را صحيح خوانند چنانچه

چنانچه گویند ثقه روی ابن ابی عمیر فی الصحیح کذا و فی صحیحة ابن ابی عمیر کذا و مراسیل او را نیز در اطلاق صحیح
اعتبار میکنند حال آنکه درین تعریف ماخوذ است پس روایت مجهول الحال را صحیح میگویند مثل حسین بن احمد الحسن
بن ابان که او مجهول الحال است نص علیه الحلی فی المنتهی و تقی الدین بن داود و در خلاصه گفته که طریق
الفقیه الی معاویة بن میسرة والی عائذ الاحمسی والی خالد بن نجیح والی عبد الاعلی صحیحة
حال آنکه سه کس اول را کسی به توثیق و جرح یاد نکرده و چهارم را خود البته توثیق نکرده بلکه امامی بودن آن را
نیز در اطلاق صحیح نزد ایشان اعتبار نیست پس جمیع قیود تعریف را اغفال و اهمال نموده اند تفصیلش آنکه
روایت حسن بن سماعه را صحیح گفته اند و او از واقفیه بود و تعصب تمام داشت در وقف و تکذیب امام وقت
می نمود و دعوی امامت و نیز تصحیح میکنند روایت ابان بن عثمان را که فطحی بود و منکر امام وقت و قائل
با مامت غیر او و نیز تصحیح میکنند روایت علی بن فضال و عبد الله بن بکیر را حال آنکه هر دو فاسد المذهب اند
و عجب است که این امور را علمای ایشان در احوال رجال خود می نویسند باز روایت این قسم اشخاص را توثیق
و تصحیح هم می نمایند باتفاق ابن مطهر حلی در خلاصة الاقوال گوید علی بن فضال کان فقیها بالکوفة
و وجههم و ثقتهم و عارفهم بالحدیث و نجاشی گوید لو اعتزله علی ذلة پس اخبار ابن سماعه و امثال
قاعده ایشان باید که موثق باشند نه صحاح زیرا که در صحیح امامی بودن راوی شرط است محض عدالت کفایت
نمیکند و نیز حکم کنند بصحت حدیث کسی که معصوم در حق او دعای بد و لعن فرموده یا اخزاه الله و قاتله الله
و امثال این کلمات ارشاد نموده و حکم بفساد عقیده او و اظهار بیزاری و برائت از او کرده و نیز تصحیح میکنند
روایت کسی را که بر امام وقت دروغ بسته و امام او را در روایت از خود تکذیب نموده بلکه خود هم اعتراف
بکذب خود نموده و نیز تصحیح میکنند روایات مجسمه و مشبهه مصرحه را که اعتقاد جسمیت حق تعالی و اثبات مکان
و جهت برای او نمایند و او را ذی صورت و شکل دانند و انکار صفات او تعالی در ازل کنند و تجویز بدا بر او
مینمایند و این همه موجب کفر است بالاجماع و روایت کافر مسموع نیست چه جای صحت و نیز حدیث
صحیح اطلاق کنند بر آنچه در رقاع یافته اند که آن را ابن بابویه قمی اظهار نموده و نیز روایت کنند از خطوطی
که آن را خطوط ائمه دانند و این نوع روایت را ترجیح دهند بر روایت صحیحة الاسناد خود در عمل ابن بابویه
برین معنی نص نموده چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و نیز صحیح اطلاق کنند بر روایات آنکسی که افشای سر امام
نموده و خیانت در امانت او بکار برده مثل ابی بصیر و سیجیئ حاله انشاء الله تعالی و نیز اطلاق صحیح

کنند بر خبر کاذب الاسناد که راوی سماع آن خبر از شخصی دارد و نسبت میکند او را به پدر او یا جد او و نیز اطلاق

کنند بر خبر کسی که اجماع دارند بر انکه مجهول الحال است مثل حسن بن ابان که ابن مطهر در منتهی و مختلف و شیخ مقتول

در دروس خبر او را صحیح گفته اند و نیز خبر کسی که او را تضعیف کرده اند مثل محمد بن سنان که او را بشدت

ضعیف میدانند و معهذا بر اخبار او اعتماد میکنند و نیز صحیح میدانند روایت کسی را که مدعی سفارت باشد

در میان امام و شیعه او بلا شاهد و دلیل بلکه هر که دعوی رویت صاحب الامر کند و امامی عدل باشد که مدعی

سفارت نشود خبر او را ترجیح دهند مثل ابن مهزیار و داود حفری اینست حال حدیث صحیح ایشان که اقوی

و اعلای اقسام است انتهی کلامه **اقول وبه نستعین** انچه افاده فرموده است بچند وجه

مردود است **اول** آنکه شکوکی که در تعریف صحیح و معظم مباحث این باب نموده خبطی است ناشی از

عدم تحصیل مدعای علمای امامیه و قلت تدرب در اصول فقه و اصول حدیث فریقین بیانش

درینمقام اینست که حدیث صحیح نزد علمای امامیه باشتراک لفظی بر دو معنی اطلاق کرده میشود یکی بر طبق

اصطلاح متاخرین یعنی حدیثی که سندش بنقل عدل ضابط امامی بمعصوم متصل شود و عدالت

که در تعریف حدیث صحیح ماخوذ است ملکه و کیفیت راسخه ایست که باعث شود بر ملازمت تقوی و مروت

و متحقق میشود تقوی باجتناب از کبائر و عدم اصرار بر صغائر و مروت عبارت است از تنزه از نقایص

و خسایسی که مقتضای همت و مردانگی نباشد مانند اکل و شرب در بازار و بول در شارع عام و

نظائر آن و علمای عامه نیز تعریف حدیث صحیح اینچنین نموده اند مگر آنکه عدل را مطلق گذاشته و اتصال

بمعصوم شرط نکرده اند و قید سلامت از شذوذ و علت بران افزوده اند مراد از شذوذ آنست که ثقه

مخالف روایت ثقات دیگر روایت کند و علت عبارت است از اسباب خفیه غامضه که قادح صحت

باشد و درمی یابد آنرا کسی که مهارت و حذاقت در فن حدیث داشته باشد و علمای امامیه قید سلامت

از شذوذ و علت اعتبار نکرده اند شیخ ثانی طاب ثراه می فرماید والخلاف فی مجرد الاصطلاح

والا فقد یقبلون الخبر الشاذ والمعلل ونحن لا نقبلهما وان دخلا فی الصحیح بحسب العوارض

انتهی و حاکم در مستدرک که اکثر احادیث را که خودش حکم بشذوذ آن نموده صحیح شمرده از انجمله میگوید حدثنا

ابو بکر بن حویه بن الموصل الهمدانی حدثنا اسحق بن ابراهیم بن عبادة حدثنا عبد الرزاق

بن همام حدثنی ابی حدثنی عن مینا مولی عبد الرحمن بن عوف قال خلوا عنی قبل

قبل ان يشاب الاحاديث بالاباطيل سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
انا الشجرة وفاطمة فرعها وعلي لقاحها والحسن والحسين ثمرتها وشيعتنا ورقها واصل الشجرة
في جنة عدن وسائر ذلك في سائر الجنة بعد ازان ميفرمايد هذا متن شاذ وان كان كذلك
فان اسحق الديري صدوق وعبد الرزاق ابوه وجده ثقات وميناء مولى عبد الرحمن
بن عوف فلا ادرك النبي صلى الله عليه وسلم وسمع منه والله اعلم نظائر اين بسيارست
وشيخ ابو جعفر طوسى در تهذيب واستبصار اكثر روايات واحاديث را بعلت شذوذ طرح نموده ومن شاء
فليرجع اليهما واطلاق عدل در تعريف علماى عامه مقتضى شمول جميع فرق اسلاميه است پس روايت
مخالف مذهب مادام كه خلافش بحد كفر نرسد وداعى بهواى خود نبود وتقوى بدعتش روايت نكند
نزد ايشان مقبول ودر عداد صحاح مندرج باشد چنانچه كتب اصوليه عامه بان ناطق است ومسلم ميفرمايد)
ومنها الاسلام اداء لقبول خبر في قراءة المغرب بالطور اجماعا قال تعالى ان جاءكم
فاسق وهو بالعرف المتقدم يعم الكافر والفاسق والبدعة المتضمنة كفرا كالتجسيم والكفر
عند المكفر كالقاضيين وعند غيره كالبدع الجلية وهي التي لم تكن عن شبهة قوية
كفسق الخوارج وفيها القبول عند الاكثر وهو المختار خلافا للامدى ومن تبعه لنا ان
تدينه يصده عن الكذب ومن ههنا قبل شهادة اهل الاهواء الا الخطابية ولقوله
عليه السلام امرت ان احكم بالظاهر واما غير الجلية كنفي زيادة الصفات فيقبل
اتفاقا الا ان دعى الى هواه انتهى مختصرا ودر تحقيق كباير كه اجتناب ازان در تعريف عدالت ماخوذ است
اختلاف است بعضى گويند آن معصيتى است كه خداى تعالى بر ارتكاب آن آتش دوزخ واجب فرموده باشد
وبعض گويند آن گناهى است كه شارع بران حدى مقرر كرده يا تصريح بوعيد فرموده باشد وجمعى گويند
گناهانى هستند كه حضرت سرور كائنات عليه وآله الف الف تحية وسلام نص بران فرموده فقال
اجتنبوا السبع الموبقات الشرك بالله والسحر وقتل النفس التي حرم الله الا بالحق واكل
الربوا واكل مال اليتيم والتولي عن الزحف وقذف المحصنات الغافلات المومنات ودر
روايتى از حضرت امام رضا عليه التحية والثناء با سبعه مذكوره ياس از روح خدا وامن از مكر او وعقوق
والدين ويمين غموس يعنى سوگند دروغ وخيانت كردن در غنيمت ومنع زكوة مفروضه وشهادت زور

وکتمان شهادت و شرب خمر و ترک نماز عمداً و ترک مفروضات و نقض عهد و قطع رحم مروی است و اقوال دیگر در کتب مبسوطه مذکور است من شاء فلیرجع الیها و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم قائلند باینکه جمیع گناهان کبیره اند مگر آنکه بعضی از بعض دیگر اکبر است و صغیره بودن گناه باضافت بگناهی است که اکبر از آنست و استحقاق عقاب دران بیشتر بالجمله جمهور علمای امامیه در راوی عدالتی را که تالی عصمت است اعتبار میکنند چه همه گناهان نزد ایشان کبیره اند و اجتناب از جمیع معاصی قریب عصمت است بخلاف اهل سنت که چند گناه را کبیره میدانند و تحرز از آن اکثر اشخاص را میسر است نیز اگرچه علمای اهل سنت عدالت را از شروط راوی نوشته اند لیکن تحقق آن در واقع خصوصاً در امثال این ازمنه نزد بسیاری از علمای ایشان معتبر نیست چه اکثر علمای اهل سنت از عدالت بر عدم ظهور فسق اکتفا فرموده اند خصوصاً در امثال این ازمنه ابو عمرو دمشقی که از اکابر علمای عامه است میگوید ان اعتبار مجموع ما ذکره اهل الحدیث من الشروط فی رواة الحدیث ومشائخه قد تعذر الوفاء بها فی هذا الزمان فلیعتبر من الشروط ما یحصل به الغرض من المحافظة علی خصیصة هذه الامة فی الاسانید والمحاذرة عن انقطاع سلسلتها ولیکتف فی اهلیة الشیخ بکونه مسلماً بالغاً غیر متظاهر بالفسق بلکه اکثر اهل سنت در تعدیل راوی بظاهر اسلام اکتفا مینمایند در شرح بزدوی فرموده و للعلامة العامة ان العدالة ثابتة لکل مسلم باعتبار العقل والدین خصوصاً فی القرون الاولی وهی القرون الثلاثة التی شهد النبی صلعم بعدالتها و نیز علمای امامیه حدیث را مخصوص بمعصوم میدانند و علمای عامه قول و فعل و تقریر صحابی و تابعی را نیز حدیث گویند پس اکثر احادیث که موافق اصطلاح علمای امامیه موسوم بحسن و موثق اند بشرط سلامت از شذوذ و علت موافق اصطلاح اهل سنت صحیح باشند بخلاف اکثر احادیث صحاح اهل سنت که بر طبق اصطلاح امامیه مندرج در حسان و موثقات بلکه نزد تدقیق نظر معظم آن در ضعاف مندرج اند شیخ شهید ثانی میفرماید و بهذا الاعتبار کثر احادیثهم الصحیحة وقلت احادیثنا مضافاً الی ما اکتفوا به فی العدالة من الاکتفاء لعدم ظهور الفسق والبناء علی ظاهر حال المسلم فالاخبار الحسنة والموثقة عندنا صحیحة عندهم مع سلامتها عن المانعین المذکورین (ای العلة والشذوذ ۱۲) دویم بر حسب اصطلاح متقدمین چه حدیث صحیح بر طبق اصطلاح قدما عبارت از حدیثی است که معتضد و مقترن بوده باشد بقراینی که موجب وثوق بآن و مقتضی اعتماد بران باشد و آن چند امر است یکی وجود آن در بسیاری از اصول اربعمائة که در میان متقدمین مشهور

[illegible]

مشهور و متداول بوده و آنرا از مشایخ خود بطرق متصله از اصحاب عصمت علیهم الصلوة و السلام روایت
نموده بودند دیگر وجود آن در یک و صل یا زیاده بر آن بطرق مختلفه و اسانید متعدده دیگر وجود آن در اصلی
که معروف الانتساب باشد بیکی از جماعت که اجماع آنها بر تصدیق آن جماعت واقع شده مانند زراره و محمد
بن مسلم و فضیل بن یسار یا بر تصحیح ما یصح عنهم مانند صفوان بن یحیی و یونس بن عبد الرحمن و احمد بن محمد بن ابی نصر
یا عمل بر روایت آنها مانند عمار ساباطی و نظرای او دیگر اندراج است در یکی از آن کتب که بر یکی از ائمه هدی علیهم الصلوة
و السلام معروض شده مولفش را ثنا فرموده مانند کتاب عبد الله حلبی که بر حضرت صادق علیه الصلوة
و السلام عرض شده و مانند کتاب یونس بن عبد الرحمن و کتاب فضل بن شاذان که بر حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام معروض گردیده دیگر اخذ است از یکی از آن کتابها که در سلف وثوق و اعتماد بر آن
شایع بوده خواه مولف آن از فرقه امامیه بوده باشد مانند کتاب صلوة حریز بن عبد الله سجستانی و کتابهای
بنی سعد و علی بن مهزیار یا غیر امامیه باشد مانند کتاب حفص بن غیاث قاضی و حسین بن عبد الله سعدی
و کتاب قبله تالیف علی بن حسین طاطری و صحیح باین معنی اعم است از صحیح باصطلاح متاخرین و مختار شیخ
صدوق محمد بن بابویه قمی طاب ثراه نیز همین اصطلاح است و بعضی از علمای رجال نیز سلوک این منهاج
نموده متاخرین نیز گاهی سلوک طریقه قدما فرموده بر احادیث بعض رجال که حدیث آنها بر طبق اصطلاح
متاخرین در صدد صحاح مندرج نیست اطلاق صحیح میکنند شیخ بهائی قدس الله سره العزیز در مشرق الشمسین
میفرماید ثم انهم اعلی الله مقامهم ربما یسلکون طریقة القدماء فی الاحیان فیصفون مراسیل
بعض المشاهیر کابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی بالصحة لما شاع من انهم لا یرسلون الا عمن
یثقون بصدقه بل یصفون بعض الاحادیث التی فی سندها من یعتقدون انه فطحی
او ناووسی بالصحة نظرا الی اندراجه فیمن اجمعوا علی تصحیح ما یصح عنهم و علی هذا جری
العلامة قدس الله روحه فی المختلف حیث قال فی مسئلة ظهور فسق امام الجماعة ان حدیث
عبد الله بن بکیر صحیح و ان کان فی طریقه ابان بن عثمان مستندا فی الکتابین الی اجماع العصابة
علی تصحیح ما یصح عنهما و قد جری شیخنا الشهید الثانی طاب ثراه علی هذا المنوال ایضا
کما وصف فی بحث الردة من شرح الشرایع حدیث الحسن بن محبوب عن غیر واحد
بالصحة و امثال ذلک فی کلامهم کثیرة فلا تغفل انتهی کلامه هرگاه این مقدمات ممهد شد

[illegible]

پس بدانکه اطلاق علما لفظ صحیح را بر حدیث منقطع و مرسل و بر احادیث مجهول الحال و غیر امامی اثنا عشری
بر طبق اصطلاح قدماست و تعریف صحیح بما اتصل سنده الی المعصوم بواسطة عدل امامی مطابق
اصطلاح متاخرین پس توهم اغفال و اهمال از قیود تعریف چنانچه فاضل ناصب عم نموده از درجه اعتبار
ساقط باشد و دوم آنکه بر تقدیر تنزل می گوئیم تعریف حدیث صحیح که از علمای امامیه نقل کرده یعنی آنکه
متصل شود بمعصوم بوساطت عدل امامی تعریف مطلق صحیح نیست بلکه تعریف صحیح لذاته است چه محققین
علمای امامیه مانند شیخ شهید ثانی و دیگران تصریح فرموده اند که در صحت حدیث یکی از دو امر معتبر است
یکی تحقق و اجتماع شرائط مذکوره که ثقه و امامی بودن راوی و اتصال سند بمعصوم باشد دوم انجبار وهنی که
بفقدان یکی از شرائط حاصل شده بشهرت حدیث و کثرت طرق آن و عمل مجتهدین اصحاب امامیه بمضمون
آن و دلالت قراین بر صحت آن و وثوق و اعتماد بران بجهت وجود آن در اکثر اصول اربعمائه که در میان قدما
متداول و مشهور بودند و احادیث انها را بطرق متصله از اصحاب عصمت علیهم السلام روایت نموده بودند
الی غیر ذلک و باین تعمیم و تردید حدیث صحیح منقسم میشود بدو قسم یکی حدیث صحیح لذاته که جمیع قیود و شرائط
صحت دران متحقق باشد دوم صحیح لغیره که بعض شرائط صحت دران منتفی بوده قصور و نقصانی که بسبب
انتفای بعضی شروط بدان راه یافته بیکی از اسباب جابره که مثل شهرت و تکرر و ورود آن در کتب اصول
و نظائر آن بود منجبر شده باشد و متاخرین گاهی اطلاق صحیح میکنند و مراد از آن صحیح لذاته میباشد و گاهی
اعم اراده میکنند بنحویکه شامل صحیح لغیره باشد علمای اهل سنت نیز صحیح را باین دو قسم تقسیم نموده اند رجوع بکتب
علم درایه و غیران شاهد عدل این دعوی است شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة میفرماید حدیث صحیح آنست که
بنقل عدل تام الضبط و متصل السند منتهی شده باشد اگر این صفات بر وجه تمام و کمال است آنرا صحیح
لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبران نقصان کرده آنرا صحیح لغیره
گویند انتهی شیخ شهاب الدین احمد بن حجر عسقلانی در شرح نخبة الفکر فی مصطلحات اهل الاثر میفرماید
وخبر الاحاد بنقل عدل تام الضبط متصل السند غیر معلل ولا شاذ هو الصحیح لذاته
وهذا اول تقسیم المقبول الی اربعة انواع لانه اما ان یشتمل من صفات القبول علی اعلاها
اولا الاول هو الصحیح لذاته والثانی ان وجد ما یجبر ذلک القصور ککثرة الطرق فهو الصحیح
ایضا لکن لا لذاته الی آخر ما قال ملخص آنکه تعریف مذکور تعریف صحیح لذاته است و اطلاق بر روایات

بر روایات بعضی مجاهیل و غیر امامی اثنا عشری و مرسل و منقطع و غیر ذلک باعتبار صحیح لغیره بودن این روایات
است پس نقوض مذکوره انتباهی نداشته باشد و علی ای حال توهم اغفال و اهمال قیود ناشی از غفلت
یا تغافل و جهل یا تجاهل او ست از اصطلاح امامیه بلکه از اصطلاح محدثین اهل سنت فلا تکن من الغافلین
الخاطئین سیوم آنکه غرض علامه از قول او طریق الفقیه الی معاویة بن میسرة والی عائذ الاحمسی
والی خالد بن نجیح والی عبد الاعلی صحیحة بیان حال اشخاصی است که در طریق روایت واقع اند و واسطه
روایت از جماعه مذکوره اند و لفظ الی نص است بران هر چند این معنی وضوحی تمام دارد و در کتب امامیه تصریح
بآن واقع شده در حواشی بدایه الدرایه میفرماید غرض العلامة من ذلك بیان حال الطرق الی الجماعة
المذکورین لا عنهم انتهی بر تقدیر تسلیم می گوئیم که در جرح و تعدیل بسیار اختلاف واقع است یک کس را
بعض علما توثیق می نمایند و بعض قدح میکنند چنانچه بر متدربین فن رجال فریقین مخفی نیست و شواهد آن
مکرر ا بمعرض بیان آمده و خواهد آمد ان شاء الله در شرح اصول بزدوی میفرماید و ذکر ابو عمرو الدمشقی
فی کتاب معرفة انواع علم الحدیث فی هذه المسئلة ان البخاری قد احتج بجماعة سبق من
غیرهم الجرح لهم کعکرمة مولی ابن عباس و کاسماعیل بن ابی اویس و عاصم بن علی و عمرو بن
مرزوق و غیرهم و احتج مسلم بسوید بن سعید و جماعة اشتهر الطعن فیهم و هکذا فعل ابو داود
السجستانی و در جامع الاصول میفرماید الاحادیث المخرجة من کتب الائمة منها ما هو صحیح و منها
ما هو سقیم و الفائدة فی تخریج ما لا یثبت اسناده و لا یعدل رواته ان الجرح و التعدیل
مختلف فیهما و من الائمة من رای الاحتجاج بالاحادیث المتکلم بها و منهم من ابطلها و الاصل
فیه الاقتداء بالائمة الماضین فانهم کانوا یحدثون من الثقات و غیرهم فاذا سئلوا عنهم
بینوا احوالهم الا تری ان مالك بن انس امام اهل الحجاز بلا مدافعة قد روی عن عبد الکریم
بن امیة البصری و غیره ممن تکلموا فیه ثم الامام محمد بن ادریس الشافعی امام اهل الحجاز بعد
مالك روی عن ابراهیم بن محمد بن یحیی الاسلمی و غیره من المجروحین و الامام ابو حنیفة امام
اهل الکوفة روی عن جابر بن یزید الجعفی و غیره من المجروحین ثم بعده ابو یوسف یعقوب
بن ابراهیم القاضی و محمد بن الحسن الشیبانی رویا عن الحسن بن عمارة و غیره من المجروحین
و کذلك من بعد هؤلاء من ائمة المسلمین قرن بعد قرن لم یخل حدیث امام من الائمة

جمیع ایمه سنیه از ضعفا روایت کرده اند

حتى سطعي ففيه من الحديث ثلاثة والاسلامية وفي ذلك غرض ظاهر وهو ان يعرف الخفي من
بين من جملة وبان المنفرد به مجروح او عيل الضيف يحيى بن معين كتبها من الكل الذين ومعرفة المتون
والاخر جنانه خبرا بغيرها باطل بما جمعه مذكور شيخ صدوق در بن موثوق معتمد بود و حکم مشتبط نیکو
حتی بر فقه منوط است چنانکه مر اطلاق صحیح بر بعض مراسیل که در کلام علما دیده میشود بسیار است
گفته اند مرسل این کویند اگرچه بصورت انقطاع واقع است بیکن در حقیقت اتصال است و بعضی از روات را
ملحق کرده در میان موصول سند و حدیث شده اند چنانچه محققین تصریح بان فرموده اند مولانا محمد تقی مجلسی در شرح
فقیه و در صحیفه کامله گفته بر جنانکه ده ام که بسیاری از اخبار که کلینی رحمه الله تعالی مرسل روایت کرده است
شیخ صدوق رحمه الله تعالی و غیر او آنرا بسند بطرق صحیحه روایت کرده اند انتهی کلامه و از تعالیق بخاری و مسلم
معلوم میشود که بطریق انقطاع بودن هر دو کتاب واقع است نیز بنیر توجیه نموده اند نووی در شرح مسلم میگوید قال
الشيخ الامام ابو عمرو بن الصلاح رحمه الله ما وقع في صحيحي البخاري ومسلم مما صورته صورة
المنقطع ليس ملتحقا بالمنقطع في خروجه من حيز الصحيح الى حيز الضعيف ويسمى هذا النوع
تعليقا سماه به الامام ابو الحسن الدارقطني ويذكره الحميدي في الجمع بين الصحيحين وغيره
من المغاربة وهو في كتاب البخاري كثير جدا وفي كتاب مسلم قليل جدا الى اخر ما قال
شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة فرموده اگر یکی از روات یا زیاده ساقط بود منقطع گویند و این سقوط را
انقطاع نامند و اگر سقوط از مبادی سند و اول آنست آنرا معلق خوانند و اسقاط را تعلیق ساقط یکی باشد
یا بیشتر و گاهی تمام سند ساقط بود چنانچه گویند قال رسول الله چنانچه عادت مصنفین است و تعلیقات در
تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیرا که وی التزام کرده است که در این کتاب
جز حدیث صحیح نیاورد و بعضی از آنها را در موضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر حذف از آخر سند است بعد از تابعی آنرا
حدیث مرسل خوانند و این فعل را ارسال چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و در عرف بعضی
محدثین مرسل و منقطع بیک معنی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین انتهی و از این جهت است که
ارسال کنندگان جماعتی است که در میان علمای امامیه شایع و ذایع است که آنها ارسال نمیکنند الا از ثقه مانند
محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و حماد بن عیسی و بزنطی بلکه جمعی نقل اجماع نموده که مراسیل این جماعت مثل
مسانید ایشان است چنانچه شیخ بهائی در کتب خود و صاحب لوامع صاحب قرائی نور مفسد مسلک الله کرد

معنی کنند تصحیح تا بعد فرموده و لیکن این قسم مراسیل که در حکم مسانید اند اینها اطلاق صحیح بر آن نقص و اعتراض است بنحو آنکه
اطلاق صحیح بر مروی غیر امامی اثنا عشری با سند ابان بن عثمان و علی بن حسن بن فضال و سماعه و عبد الله
بن بکیر و نظایر اینها بنا بر اطلاق اعم است نه بمعنی صحیح لذاته و مروی غیر اثنا عشری صحیح لغیره است یا بنا بر اختلاف
اصطلاح جز سه اصطلاحی مصطلحات متقدمین و اثنا عشری بودن راوی ماخوذ در تعریف صحیح لذاته بحسب اصطلاح
متاخرین است پس عدم صدق تعریف صحیح لذاته بنا بر این اصطلاح محذوری ندارد و ابان بن عثمان اگر چه بنا بر
قول مشهور از فرقه ناووسیه است لیکن عصابه اجماع دارند بر تصحیح ما یصح عنه و علی الاقرار له بالفقه بین ...
که بعضی گفته اند که این معنی مقتضی ناووسی نبودن اوست مع ذلک اگر قول بفساد مذهبش صحیح و مشتهر باشد
فساد مذهب او بعد از وفات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خواهد بود و هرگاه اصحاب مذهب امامیه حال
استقامت مذهبش از او روایت نموده اطلاق صحیح بر مرویات او کرده باشند منافاتی بطریان فساد لاحق ثانی
الحال در عقیده اش نخواهد داشت و ضعف طاری خللی در صحت آن نخواهد کرد و نیز دأب متقدمین در تصحیح سند این بود
که اگر راوی است هرگاه بعضی رجال را که فساد در عقیده آنها راه یافته باشد مانند ابان بن عثمان و نظایر او را از جهت
معاشرت باطنیه صدوق و ثقه می یافتند اعتنایی بفساد مذهبش نکرده حکم بصحت روایتش می نمودند و تعدیه
اصطلاح موجب اشتباه و عدم تحصیل گردیده و عبد الله بن بکیر نیز از آن جماعت است که بر تصحیح ما یصح عنه اجماع فرقه
حقه واقع شده در جامع الاصول فرموده روایات المبتدعة واصحاب الاهواء هي عند اكثر اهل
الحديث مقبولة اذا كانوا فيها صادقين فقد اخرج البخاري في صحيحه عن عباد بن يعقوب وكان ابو بكر
محمد بن اسحاق بن خزيمة يقول حدثني الصدوق في روايته المتهم في دينه عباد بن يعقوب
واخرج البخاري ايضا في صحيحه عن محمد بن زياد وحريز بن عثمان وهما مشهوران بالنصب
واخرج هو ومسلم في كتابيهما عن ابي معوية محمد بن حازم وعن عبد الله بن موسى وقد
اشتهر عنهما الغلو و نیز در جامع الاصول فرموده وقد اخذ جماعة من ائمة الحديث عن جماعة
من الخوارج وجماعة ممن ينسب الى القدرية والتشيعة واصحاب البدع والاهواء انتهى
ششم آنکه آنچه گفته نیز حکم کنند بصحت حدیث کسی که معصوم ... ادعای ... فرموده الخ ...
... است ... قاتله الله ... مسلمات ... جلیه ...
و علمای عامه تصریح بآن فرموده ... کما فیه فرموده قاتله الله فعل وضع لا نسلم

التعجب فان الشيء اذا بلغ غايته يدعى صونا عن عين الكمال نووي در شرح صحيح مسلم نيز موافق اين تصريح

فرموده درين مقام مناسب انتشار اسم المستعان نقل عبارت او نموده میشود وابرأ الى الله من هذا القول مقتضی

بلاغت ازین قول است نه برارت از قائلش بسا قول فاسد که از قائل صحيح الاعتقاد برای غرضی یا مصلحتی یا بنابر

خطائی در اجتهاد و نظائر آن صادر میشود و و هم آنکه دعای بد دا من وقاتلهم الله وتربت يمينك وعقرى

حلقى وقاتله الله وامثال آن از جناب حضرت سرور کائنات علیه وآله الصلوة والسلام در حق اکثر صحابه

بلکه در حق امهات مومنین و از بعض صحابه در حق بعض دیگر وارد شده باوصف آن کتب اهل سنت از روایات

ان اشخاص مملو است و این سبب نزد اهل سنت از اسباب معتبره در جرح راوی و حمل قادحه در روایتش نیست

ابو داود از جابر روایت کرده قال خرجنا في سفر فاصاب رجلا منا حجر فشجه في راسه فاحتلم

فسأل اصحابه هل يجدون له رخصة فى التيمم قالوا ما نجد لك رخصة وانت تقدر على الماء

فاغتسل ومات فلما قدمنا على رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبر بذلك فقال قتلوه

قتلهم الله الا سألوا اذا لم يعلموا فانما شفاء العيّ السؤال الحديث ونيز در جامع الاصول روايت كرده

في رواية ابي داود ان ام سليم الانصارية وهي ام انس بن مالك قالت يا رسول الله ان الله

لا يستحيي من الحق ارايت المرأة اذا رات فى المنام ما يرى الرجل اتغتسل ام لا قالت عائشة

فقال النبي صلى الله عليه وسلم فلتغتسل اذا وجدت الماء قالت عائشة فاقبلت عليها فقلت

اف لك وهل ترى ذلك المرأة فاقبل علي النبي صلى الله عليه وسلم تربت يمينك يا عائشة

ومن اين يكون الشبه ودر صحيح بخاری روایت کرده عن الاسود عن عائشة قالت خرجنا مع النبي

صلى الله عليه وسلم ولا نرى الا انه الحج فلما قدمنا تطوفنا بالبيت فامر النبي صلى الله عليه

وسلم من لم يكن ساق الهدى ان يحل فحل من لم يكن ساق الهدى ونساؤه لم يسقن فاحللن

قالت عائشة فحضت فلم اطف بالبيت فلما كانت ليلة الحصبة قلت يا رسول الله يرجع

الناس بحج وعمرة وارجع انا بحجة قال وما طفت اذ قدمنا مكة قلت لا قال فاذهبي مع

اخيك الى التنعيم فاهلي بعمرة ثم موعدك كذا وكذا فقالت صفية ما اراني الا حابستهم فقال

عقرى حلقى او ما طفت يوم النحر قالت قلت بلى قال لا باس انفري الحديث نيز آنحضرت در حق

معاويه بن ابي سفيان فرموده لا اشبع الله بطنك وحاكم در مستدرک از عبد الله بن عوف روایت کرده

فرمودن آنحضرت در حق مروان برادر عثمان وزغ ابن وزغ ملعون ابن ملعون

کرده انه کان لا یولد لاحد الا اتی به النبي صلی الله علیه وسلم فیدعو له فادخل مروان بن الحکم فقال هو الوزغ ابن الوزغ الملعون ابن الملعون ثم قال صحیح الاسناد در صحیح بخاری ومواهب لدنیه ومدارج النبوة ودیگر کتب معتبره اهل سنت ورود یافته که آنحضرت علیه وآله السلام هرگاه خالد بن ولید را بسوی قبیله بني عبد قیس که در اسفل مکه بمسافت یک شب بناحیه یلملم سکونت داشتند برای دعوت اسلام فرستاده برای مقاتله وایشان در زمان جاهلیت عم خالد بن ولید را که فاکه بن مغیره نام داشت وعوف پدر عبد الرحمن را کشته بودند چون از رسیدن خالد خبردار شدند برعایت طریقه حزم واحتیاط سلاحها پوشیده بیرون آمدند خالد ازیشان پرسید شما چه کسانید با آنکه اقرار باسلام واقامت جمعه وجماعت وشرایع دین وادای صلوة نمودند خالد قریب صد کس را ازان قبیله بکشت پس یکی از بنو خذیمه آمده آنچه خالد با جماعه کرده بود بعرض آنحضرت رسانید آنحضرت در غضب آمده دو سه بار فرمود اللهم انی ابرء الیك مما صنع خالد ودر روایتی اللهم انی ابرء الیك من فعل خالد امام رازی در تفسیر کبیر آورده روی عن ابی موسی الاشعري انه قال قلت لعمر بن الخطاب ان لي کاتبا نصرانیا فقال مالك قاتلك الله الا اتخذت حنیفا اما سمعت قول الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء الی اخر الجواب الجواب هفتم آنکه تصحیح روایت کسیکه تکذیب امام وقت در دعوی امامت کرده باشد یا بر امام وقت دروغ بسته وامام وقت او را در روایتش تکذیب نموده باشد در حیز منع است وبر تقدیر تسلیم حکم بصحت آن از حیثیت روایت از انکس نیست بلکه باعتبار انجبار آن روایات بشهرت واعتضاد آن بکثرت طرق ومتابعات وشواهد وتحقق قراین داله بر صحت است بالجمله اطلاق صحیح لذاته بران نمیکنند تا محذوری لازم آید مع ذلک معارض است بوقوع روایات مکذبین امام در دعوی امامت وغیران مانند روایات خوارج که منکر امامت حضرت امیر المؤمنین علي علیه السلام ورروایات شیعه امامیه که منکر خلافت شیخین اند ووقوع روایات کذابین در صحاح سته وتصحیح علما اهلسنت آن احادیث را چنانچه عنقریب در موضع مناسب بتفصیل هرچه تمامتر انشاء الله تعالی مذکور گردد فلینتظره هشتم آنکه قول او نیز تصحیح کنند روایات مجسمه الی آخره مردود است بچند وجه اول آنکه در معتبر ایمان راوی بلکه در ایمان مکلف ایمان اجمالی است یعنی تصدیق واذعان بتوحید واجب تعالی وصفات ثبوتیه وسلبیه او که او تعالی حي واحد قادر عالم مرید متکلم سمیع بصیر است واقرار به عدل ونبوت وامامت ومعاد وبجمیع ما جاء به النبي علیه وآله السلام

بطریق اجمال و معرفت این معنا بتفصیل که صفات او تعالی عین ذات اند یا غیر ذات یا نه عین و نه غیر قدیمند یا حادثه

و علم او سبحانه جلشانه حصولی است یا حضوری یا نوع ثالث و کلام او عبارت از کلام نفسی است یا کلام لفظی یا

و دیگر دقائق که تفهیم حکما و عرفا و تحقیق آن بعجز معترف اند لازم نیست بلکه التزام وجوب آن مؤدی بحرج

و در بعض اشخاص تکلیف ما لا یطاق است از ینجا است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مردم را

تکلیف بایمان تفصیلی نمینمود و در صحت اسلام بر مجرد ادائی شهادتین اکتفا میفرمود و همین مختار محققین فریقین

مانند بعض حکمای اسلام شیخ ابو علی سینا و امام فخر الدین رازی و محقق طوسی و دیگر محققین طاب ثراهم در شرح

کشف الاسرار شرح اصول بزدوی که از کتب معتبره[له] اصول فقه حنفیه است در معرض جواب از شارطین

ایمان تفصیلی میگوید ان ما ذکرتم و هو ان الوصف علی التفصیل کمال یتعذر اشتراطه لصحة

الایمان لان معرفة الخلق باوصاف الله تعالی متفاوتة و اکثرهم لا یقدرون علی بیان

تفسیر صفات الله تعالی و اسمائه علی الحقیقة و الاستقصاء فیشترط الکمال الذی لا یؤدی

الی الحرج و هو ان یصدق و یقر بها اجمالا بما یجب الایمان به و هذا القدر یکفی بثبوت الایمان

حقیقة و لهذا ای و لان الایمان یثبت حقیقة بالبیان اجمالا قلنا الواجب ان یستوصف

المؤمن فیقال اتؤمن بان الله تعالی واحد لا شریک له قادر عالم حی سمیع بصیر مرید

خالق الی اخر اوصافه التی یجب ذکرها فی الایمان او یقال اتؤمن بان الله تعالی موصوف

بصفات الکمال و ان ما جاء به محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم حق فاذا قال نعم حکم

بصحة اسلامه و لا یطلب منه حقیقة الوصف قالوا هذا اذا وافق هذا الاستفهام ما فی

قلبه و لم یعتقد ما یخالف الاسلام فان اعتقده فلا یفید هذا الاستیصاف الا بتبدیل

ذلک الاعتقاد الا تری ان النبی علیه السلام استوصف فیما یروی عنه عن الجمل دون التفسیر

حتی قال للاعرابی الذی شهد برویة الهلال اتشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله فقال

نعم فقال الله اکبر یکفی المسلمین احدهم و حین ساله جبرئیل علیه السلام عن الایمان و الاسلام

تعلیما للناس معالم الدین فبین هو صلی الله علیه و سلم علی سبیل الاجمال انتهی محقق طوسی طاب الله

مضجعه در بعضی رسائل میفرماید ایها الاخ العزیز ان اقل ما یجب اعتقاده علی المکلف هو ترجمة

کلمة لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ثم اذا صدق الرسول فینبغی ان یصدقه

له بعضا جمیع کشف الاسرار [illegible] اعلام الاخیار [illegible]

۱۴

ان يصدقه في صفات الله تعالى ويوم الآخر وتعيين الامام المعصوم وكل ذلك مما يشتمل
عليه من غير مزيد وبرهان اما بالاخرة فبالايمان بالجنة والنار والحساب وغيره واما في
صفات الله فانه حي قادر عالم مريد متكلم ليس كمثله شيء وهو السميع البصير وليس عليه
بحث عن حقيقة هذه الصفات وان الكلام والعلم وغيرهما قديم او حادث بل لم يخطر
بباله هذه المسئلة حتى مات مات مؤمنا ليس عليه بحث عن تعلم الادلة التي قررها المتكلمون
بل مهما خطر في قلبه التصديق بمجرد الايمان من غير دليل وبرهان فهو مؤمن لم يكلف رسول الله
صلى الله عليه وآله العرب اكثر من ذلك وعلى هذا الاعتقاد المجمل استمر الاعراب وعوام الخلق
الا من وقع في بلدة يقرع سمعه فيها هذه المسائل كقدم العالم وحدوثه ومعنى الاستواء
والنزول وغيره فان لم ياخذ ذلك قلبه وبقي مشغولا بعبادته وعمله فلا حرج وان اخذ
ذلك بقلبه فاقل الواجب عليه ما اعتقده السلف في القران الحادث كما قال السلف القرآن
كلام الله تعالى مخلوق ويعتقد ان الاستواء حق والايمان به واجب والسؤال عنه مع الاستغناء
بدعة والكيفية مجهولة ويؤمن بجميع ما جاء به الشارع ايمانا مجملا من غير بحث عن الحقيقة
والكيفية وان لم يعتقد ذلك وغلب على قلبه الاشكال والشك وامكن ازالة شكه واشكاله
بكلام قريب من الافهام وان لم يكن قويا عند المتكلمين ولا مرضيا فذلك كاف ولا حاجة
الى تحقيق الدليل فان الدليل لا يتم الا بذكر الشبهة والجواب عنها ومهما ذكرت الشبهة لا يؤمن
ان تتشبث بالخاطر ما يعضل فهمه عن ذكر جوابه اذ الشبهة قد تكون جلية والجواب دقيقا
لا يحتمله عقله ولهذا زجر السلف عن البحث والتفتيش وعن الكلام فيه وانما زجروا عنه ضعفة
العوام واما ايمة الدين فلهم خوض غمرة الاشكالات ومنع العوام يجري مجرى منع الصبيان
عن شاطئ دجلة خوفا من الغرق ورخصة الاقوياء نظير رخصة الماهر صنعة السباحة
الا ان ههنا موضع غرور ومزلة قدم وهو ان كل ضعيف في عقله راض من الله تعالى
في كمال عقله ونظر نفسه ان يقدر على ادراك الحقائق كلها وانه من جملة الاقوياء فربما
يخوضون ويغرقون في بحر الجهالات من حيث لا يشعرون والصواب للخلق كلهم الا الشاذ
النادر الذي لا يسمح الاعصار الا بواحد عنهم او اثنين سلوك مسلك السلف في الايمان

والتصديق المجمل بذلك ما انزل الله تعالى وامر به رسوله من غير بحث وتفتيش والاشتغال
بالتقرير فيه شغل شاغل اذ قال رسول الله حيث راى اصحابه يخوضون بعد ان غضب
حتى احمرت وجنتاه. بهذا امرتم تضربون كتاب الله بعضه ببعض انظروا ما ذا امركم الله به
فافعلوا وما نهيكم عنه فانتهوا فهذا تنبيه على منهج الحق انتهى كلامه اعلى الله مقامه غزالي
در مستصفى گفته ولا يشترط كون الراوي عالما فقيها سواء خالف ما رواه القياس او وافق اذ رب
حامل فقه الى غير فقيه والى من هو افقه منه انتهى امام رازى در شرح عيون الحكمة ميفرمايد ذكر الشيخ
في العلوم العملية ان مباديها وغاياتها مستفادة من ارباب الشرائع وذكر في هذه العلوم النظرية
ان مباديها مستفادة من ارباب الشرائع واما غاياتها وكمالاتها فمبنية بالقوة العقلية على
سبيل الحجة والفرق بين البابين ما ذكره في الرسالة التي سماه بالاضحوية فقال يجب على
الشارع الدعوة الى الاقرار بوجود الله تعالى وكونه منزها عن النقائص والافات وبكونه
موصوفا بنعوت الكمال وسمات الجلال فاما ان يصرح بانه سبحانه ليس بمتحيز ولا حاصل
في المكان والجهة فذلك مما لا يجب عليه التصريح به لان امثال هذه المطالب مما لا يصل
اليها افهام اكثر الخلق فلو انه دعى الناس الى ذلك لصار ذلك منفرا لهم من قبول دعوته فلا جرم
وجب عليه الاكتفاء بتلك الدعوة المجملة واما التفاصيل الدقيقة فيجب ان لا يصرح بها
وان نفوضها الى عقول الاذكياء من الناس انتهى محصل معنى آنكه واجب است بر شارع دعوت نمودن
باقرار بوجود خدا تعالى و بودن او منزه از نقائص و افات و بودنش موصوف بنعوت كمال و سمات جلال
اما تصريح نمودن باينكه او سبحانه جل شانه متحيز نيست و مكان و جهت ندارد و بر شارع واجب نيست چه افهام
اكثر خلق بامثال اين مطالب نميرسد پس اگر مردم را باين مطالب غامضه دعوت ميفرمود آنها را منفر از
قبول دعوت ميشد لاجرم واجب است بر و اكتفا بر دعوت مجمله اما تفاصيل دقيقه پس واجب است كه تصريح
بآن نفرمايند بلكه آنرا بر دانا و كيا تفويض نمايند دوم آنكه دعوى اجماع بر كفر مجسمه و غير اينها خلاف اقوال
محققين ارباب اصول است تسليم فرموده والبدعة المتضمنة كفرا كالتجسيم كالكفر عند المكفر
كالقاضيين و عند غيره كالبدع الجلية وهي التي لم تكن الشبهة قوية كفسق الخوارج وفيها
القبول عند الاكثر وهو المختار خلافا للامدي ومن تبعه انتهى وقد سبق ايضا وادعاى

١٦

واو مانع اجماع بر كفر شبت جهت ومكان نيز در حيز منع است ودر شرح مواقف فرموده ولنا على ما هو
المختار عندنا وهو ان لا يكفر احدا من اهل القبلة انّ المسايل التي اختلف فيها اهل القبلة
من كون الله عالما بعلم او موجدا لفعل العبد او غير متحيز ولا في جهة ونحوها ككونه
مرئيا اولا لم يبحث النبي صلى الله عليه وسلم عن اعتقاد من حكم باسلامه فيها ولا
الصحابة ولا التابعون فعلم ان صحة دين الاسلام لا يتوقف على معرفة الحق في
تلك المسائل وان الخطاء فيها ليس قادحا في حقيقة الاسلام اذ لو توقفت عليها وكان
الخطاء قادحا في تلك الحقيقة لوجب ان يبحث عن كيفية اعتقادهم فيها لكن لم يجر
حديث شيء منها في زمانه عليه السلام ولا في زمانهم اصلا فان قيل لعله عليه السلام
عرف منهم ذلك اي كونهم عالمين بها اجمالا فلم يبحث عنها لذلك كما لم يبحث عن علمهم
بعلمه وقدرته مع وجوب اعتقادها وما ذلك الا لعلمه بانهم عالمون على طريق
الجملة بانه تعالى عالم قادر فكذا الحال في تلك المسائل قلنا ما ذكرتموه مكابرة
لانا نعلم ان الاعراب الذين جاؤا اليه عليه السلام ما كانوا كلهم عالمين بانه تعالى
عالم بعلم لا بالذات وانه موجد لها باسرها فالقول بانهم كانوا عالمين بها مما علم
فساده بالضرورة واما العلم والقدرة فهو مما يتوقف عليه ثبوت نبوته لتوقف دلالة
المعجزة عليها فكان الاعتراف والعلم بها اي بالنبوة دليلا للعلم بهما ولو اجمالا فلذلك
لم يبحث عنهما قال الامام الرازي الاصول التي يتوقف عليها صحة نبوة محمد عليه السلام
ادلتها على ما يليق باصحاب الجمل ظاهرة فان من دخل بستانا وراى ازهارا وحادثة
بعد ان لم تكن ثم راى عنقود عنب قد اسود جميع حباته الا حبة واحدة مع تساوي
نسبة الماء والهواء الى جميع تلك الجهات فانه يضطر الى العلم بان محدثه فاعل مختار
دلالة الفعل المحكم على علم فاعله واختياره ضرورية وكذا دلالة المعجزة على صدق
المدعي ضرورية ايضا اذا عرف هذه الاصول امكنه العلم بصدق الرسول فثبت
ان اصول الاسلام جلية وان ادلتها بجملة واضحة فلذلك لم يبحث عنها بخلاف المسائل
التي اختلف فيها فانها في الظهور والجلاء ليست مثل تلك الاصول بل اكثرها ورد في الكتاب

[illegible]

والسنة ما يتخيله المبطل معارضا لما يحتج به المحق فيها وكل واحد منهما يدعي ان التاويل
المطابق مذهبه اولى فلا يمكن جعلها مما يتوقف عليه صحة الاسلام فلا يجوز الاقدام
على التكفير اذ فيه خطر عظيم انتهى محصل معنى آنكه دليل بر مذهب مختار يعني عدم جواز تكفير اهل قبله
آنست كه مسائلي كه اهل قبله در ان اختلاف نموده اند مانند بودن او تعالى عالم بعلم و موجد بفعل عبد بودن
غير متحيز و نبودن در جهت و مرئي بودن و امثال اينها از جمله است كه حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم
در حكم باسلام مكلف بحث و تفتيش از اين مسائل نفرموده اند و همچنين صحابه و تابعين پس معلوم شد كه صحت
دين اسلام متوقف بر معرفت حق در اين مسائل نيست و خطا در ان قادح در حقيقت اسلام نه و اگر صحت دين
اسلام متوقف بر تحقيق حق در اين مسائل مي بود و خطا در ان قادح در حقيقت مي بود هر آينه بحث و تفتيش بايد
از كيفيت اعتقاد مكلفين در اين مسائل واجب مي بود ليكن در زمان سعادت نشان آنحضرت عليه وآله الصلوة
والسلام و در ازمنه صحابه و تابعين گفت و گو در ان مسائل اصلا جاري نشد اگر گفته شود احتمال دارد كه آنحضرت
صلى الله عليه وآله وسلم مي دانستند كه اينها عن ... چنانچه علم اجمالي دارند باينكه او تعالى عالم و قادر است اين
مسائل را نيز بعلم اجمالي ميدانند جوابش آنست كه اين احتمال مكابره محض است و ما را علم قطعي حاصل است
كه اعراب كه باريابحضور آنحضرت عليه وآله الصلوة والسلام بودند و آنحضرت بسوي انها مبعوث بود و هم
انها عالم باين مسائل نبودند كه خداي تعالى عالم بعلم است نه بذات و موجد جميع افعال عباد است مثلا پس
قائل شدن باينكه انها را علم باين مسائل حاصل بود از ان قبيل است كه ما بديهة فساد آنرا ميدانيم اما
علم و قدرت كه ثبوت نبوت آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بران متوقف است بجهت موقوف بودن دلالت
معجزه بران پس اعتراف و علم بنبوت دليل عالم بودن بعلم و قدرت الهي است اگرچه بطريق اجمال باشد
لاجرم بحث ازان نفرموده امام رازي فرموده اصولي كه صحت نبوت حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم
بران متوقف است اوله آن بر وفق آنچه سزاوار اصحاب ايمان اجمالي است ظاهر است چه هر كه در باغي داخل شود
و به بيند كه شكوفها پديد آمده اند بعد ازان كه نبودند بعد ازان خوشه انگوري را به بيند كه همه دانه هاي
آن سياه اند مگر يك دانه با وجود تساوي نسبت آب و هوا بسوي جميع ان حبه ها او را علم ضروري حاصل شود
باينكه محدث او فاعل مختار است زيرا كه دلالت فعل محكم بر علم فاعل و اختيارش در ان ضروري است
و دلالت معجزه بر صدق مدعي نيز ضروري است و هرگاه اين را بداند ممكن خواهد بود او را علم بصدق رسول

رسول پس ثابت شد که اصول اسلام جلی است و ادله آن بطریق اجمال واضح است ازین جهت آنحضرت
علیه وآله السلام بحث و تفتیش ازان نفرموده بخلاف مسائلی که اختلاف دران واقع است چه آن
در ظهور و جلا مشابه باصول نیستند بلکه اکثر ان ازان قبیل است که در کتاب و سنت انچه مبطل آن را معاضد
بقول محق زعم میکند وارد شده است و هر یک از محق و مبطل دعوی میکند که تاویل مطابق مذهب او
اولی است و ممکن نیست گردانیدن ان از مسائلی که صحت اسلام بران موقوف است پس اقدام بر تکفیر
جائز نیست چه دران خطر عظیم است و نیز در شرح مواقف میفرماید الثالث من اجاث التکفیر قد
کفر المجسمة لوجوه الاول ان تجسیمه جهل به وقد تم جوابه وهو ان الجهل بالله من
بعض الوجوه لا یضر الثانی انه عابد لغیر الله فیکون کافرا کعابد الصنم قلنا لیس المجسم
عابدا لغیر الله بل هو معتقد فی الله الخالق الرازق العالم القادر ما لا یجوز علیه
مما قد جاء به الشرع علی تاویل ولم یاوله فلا یلزم کفره بخلاف عابد الصنم فانه
عابد لغیر الله حقیقة الثالث لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم وما ذلك
الکفر الا لانهم جعلوا غیر الله الها فلزم الشرك وهولاء المجسمة کذلك لانهم جعلوا
الجسم الذی هو غیر الله الها قلنا ما ذکرتموه ممنوع والمستند ما تقدم من انه اعتقد
فی الله ما لا یجوز علیه فلم یجعل غیر الله الها حتی یکون مشرکا انتهی محصلش آنکه مجسمه را
بچند وجه تکفیر نموده اند یکی آنکه تجسیم او تعالی جهل است و جهل بخدا کفر است و جوابش منع کلیت کبری است
چه جهل بخدای تعالی ببعضی از وجوه مضر نیست و مفضی بکفر نمیگردد دویم آنکه مجسم عابد غیر خداست
پس مانند عابد صنم کافر باشد جوابش آنست که مجسم عابد غیر خدا نیست بلکه اعتقاد میکند در حق خدای تعالی
رازق عالم قادر انچه اطلاق آن برو روا نیست از انچه آمده است در شرع بتاویل و او تاویل نکرده است
پس کفر او لازم نیاید بخلاف بت پرست که در حقیقت عابد غیر خداست و پرستش غیر او می نماید سیوم آنکه
در کلام الهی تکفیر جماعه که قائلند باینکه خدا مسیح ابن مریم است واقع شده و این از آنجهت است که اینها
غیر خدا را خدا گردانیده اند پس شرک لازم آید و حال مجسمه نیز چنین است چه آنها جسم را که غیر خداست
خدا گردانیده اند جوابش آنست که امور مذکور در حیز منع است چه این فرقه غیر خدا را خدا نگردانیده اند
تا شرک لازم آید بلکه اعتقاد میکنند در حق او تعالی انچه اطلاق ان برو تعالی جائز نیست بر تقدیر

تنزل و تسلیم می گوئیم که رواة مذکوره مجسمه حقیقی نیستند بلکه مجسمه بالکفه اند یعنی میگویند که او تعالی جسمیست نه مانند اجسام دیگر و او را ابعادی است لاکالابعاد و حیزی است لاکالاحیاز و نسبت او بسوی حیزش مانند نسبت اجسام باحیاز اینها نیست با این همه حقیقتش مجهول الکنه است بالجمله رواة مذکوره جمیع خواص جسم را از و تعالی مسلوب و منفی میسازند بنوعیکه سوای اطلاق اسم جسم امری که منافی الوهیت باشد بر ذمه اینها نمیماند و بالاتفاق تکفیر مجسمه بالکفه جائز نیست چنانچه محققین اهلسنت تصریح بآن فرموده اند و در محل مناسب انشاء الله تعالی عبارت آنها منقول شود معلوم آنکه رواة مذکوره چنانچه دانستی مشبهه و مجسمه حقیقی نیستند و آنچه ظاهر کلام اینها بران دلالت دارد محمول بر ظاهرش نیست بلکه محامل و تاویلات صحیحه دارد و محصلش آنست که مراد از جسم و صورت و جهت و مکان در کلام آنها معانی متعارفه این الفاظ نیست بلکه معانی است که الیق و احری است بجناب اقدس پس مراد از جسم در قول اینها جسم لاکالاجسام جسم متعارف معهود نیست که مرکب از هیولی و صورت است مثلا بلکه مراد از ان موجودیست قائم بذات مستقل در وجود و این معنی قریب است بیک معنی از معانی جوهر که موجود غنی از محل و موضوع باشد و اکثری از علما اطلاق آنرا باین معنی بر واجب تعالی مجده جائز میدارند امام رازی در مباحث مشرقیه میفرماید الجوهر لفظ مشترك بين معان كثيرة والذي يقتصر عليه ههنا امور اربعة الاول ان نعني بالجوهر كل موجود غني عن المحل والموضوع و واجب الوجود جوهر بهذا المعنى از انجا که مراتب تکلیف بتفاوت عقول و افهام متفاوت است و معتبر در ایمان راوی بلکه ایمان مکلف اعتقاد اجمالی است بوجود واجب تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه و دیگر ارکان ایمان چنانچه سبق ذکر یافت عدم علم راوی بلکه مکلف ببعضی از صفات تنزیهیه نقصی در ایمانش [illegible] و از اسباب قادحه در قبول روایت راوی نباشد شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة گفته صاحب حیوة الحیوان خبر غریبی [illegible] آورده که مردی بود که [illegible] میکرد در صومعه و چون [illegible] [illegible]
اگر ترا حماری می باشد بچرا ایم او را همراه [illegible] خود و حق خدمت بجا آرم چون این سخن به پیغمبر آن زمان رسید منع کرد و دعای بد کرد و بروی وحی آمد که من جزا میدهم بندگان خود را بقدر عقول ایشان بصدق توجه ایشان و این حکایت را ابونعیم در حلیه در ترجمه زید بن اسلم [illegible]

رازی اطلاق جوهر بر حق سبحانه تعالی کرده

حکایت عابدی که [illegible] [illegible] که اگر ترا حماری باشد [illegible]

از عالم حکایت مثنوی معنوی مولانای روم است دید موسی یک شبانی را براه کو همی نالید و میگفت ای اله
الابیات وحقیقت این سخن از روی علم آنست که آن شخص جاهل بود و بعضی از صفات متعلق به تنزیه
تعالی وتقدس از صفات کونیه که گفته اند که در حصول اصل ایمان بالفعل آن علم شرط نیست چنانچه پرسید
آن جاریه را که این الله پس گفت فی السماء پس حکم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم باسلام او از جهت حصول
تبری از آلهه باطله واین مردی بود که او را بخدا چنانچه معتقد محبت وانجذاب وصدق اخلاص توجهی
حاصل شد. واین کلمه از وی در یحال صدور یافت ومعذور داشته شد ازین سبب قبول افتاد
کلام الجانبین یطوی ولا یروی انتهی درین مقام نقل داستان مثنوی مولوی روم که شیخ عبدالحق اشاره
بان کرده مناسب نمود از اطالت کلام نیندیشیده بتحریر آن مبادرت واقع شد میفرماید

دید موسی یک شبانی را براه کو همی نالید و میگفت ای اله تو کجایی تا شوم من چاکرت
چارقت دوزم کنم شانه سرت جامه‌ات شویم شپشهایت کشم شیر پیشت آورم ای محتشم
ور ترا بیماری آید به پیش من ترا غمخوار باشم همچو خویش دستکت بوسم بمالم پایکت
وقت خواب آید بروبم جایکت تو کجایی تا که خدمتها کنم جامه‌ات را دوزم و بخیه زنم
ای خدای من فدایت جان من جمله فرزندان و خان و مان من گر بدانم خانهٔ تو من مدام
شیر و روغن آرمت هر صبح و شام هم پنیر و نانهای روغنین خمرهای جوغرات نازنین
سازم و آرم به پیشت صبح و شام از من آوردن ز تو خوردن تمام ای فدای تو همه بزهای من
ای بیادت هی هی و هیهای من این نمط بیهوده میگفت آن شبان گفت موسی با کیست این فلان
گفت با آنکس که ما را آفرید این زمین و چرخ ازو آمد پدید گفت موسی های خیره سر شدی
خود مسلمان ناشده کافر شدی این چه ژاژ است و چه کفر است و فشار پنبه را اندر دهان خود فشار
گند کفر تو جهان را گنده کرد کفر تو دیبای دین را ژنده کرد چارق و پاتابه لایق مر تراست
آفتابی را چنینها کی سزاست گر نبندی زین سخن تو حلق را آتشی آید بسوزد خلق را
آتشی گر نامدست این دود چیست جان سیه گشته روان مردود چیست گر همیدانی که یزدان داور است
ژاژ و گستاخی ترا چون باور است دوستی بی خرد خود دشمنی است حق تعالی زین چنین خدمت غنی است
با که میگویی تو این با عم و خال جسم و حاجت در صفات ذوالجلال شیر او نوشد که در نشو و نماست

چارق نعلین را گویند [illegible]
از [illegible] ایران [illegible]
[illegible]

چارق او پوشد که او محتاج پاست
ور برای بنده است این گفت و گو
آنکه حق گفت او منست و من خود او

آنکه گفت انی مرضت لم تعد
من شدم رنجور او تنها نشد
آنکه بی یبصر و بی یسمع شده است

در حق آن بنده این هم بیهده است
بی ادب گفتن سخن با خاص حق
دل بمیراند سیه دارد ورق

گر تو مردی را بخوانی فاطمه
گرچه یک جنس اند مرد و زن همه
قصد خون تو کند تا ممکن است

گرچه خوش خوی و حلیم و ساکن است
فاطمه مدح است در حق زنان
مرد را گویی بود زخم سنان

دست و پا در حق ما استایش است
در حق پاکی حق آلایش است
لم یلد لم یولد او را لایق است

والد و مولود را او خالق است
هرچه جسم آمد ولادت وصف اوست
هرچه مولود است او زین سوی جوست

زانکه از کون و فساد است و مهین
حادث است و محدثی خواهد یقین
گفت ای موسی دهانم دوختی

وز پشیمانی تو جانم سوختی
جامه را بدرید و آهی کرد تفت
سر نهاد اندر بیابان و برفت

وحی آمد سوی موسی از خدا
بندهٔ ما را ز ما کردی جدا
تو برای وصل کردن آمدی

یا برای فصل کردن آمدی
تا توانی پا منه اندر فراق
اَبْغَضُ الْاَشْیاءِ عِنْدِی الطَّلاق

هر کسی را سیرتی بنهاده ایم
هر کسی را اصطلاحی داده ایم
در حق او مدح و در حق تو ذم

در حق او شهد و در حق تو سم
در حق او نور و در حق تو نار
در حق او ورد و در حق تو خار

در حق او نیک و در حق تو بد
در حق او قرب و در حق تو رد
ما بری از پاک و ناپاکی همه

از گران جانی و چالاکی همه
من نکردم امر تا سودی کنم
بلکه تا بر بندگان جودی کنم

هندیان را اصطلاح هند مدح
سندیان را اصطلاح سند مدح
من نگردم پاک از تسبیحشان

پاک هم ایشان شوند و درفشان
ما برون را ننگریم و قال را
ما درون را بنگریم و حال را

ناظر قلبیم اگر خاشع بود
گرچه لفظ گفت ناخاضع بود
زانکه دل جوهر بود گفتن عرض

پس طفیل آمد عرض جوهر غرض
چند ازین الفاظ و اضمار و مجاز
سوز خواهم سوز با آن سوز ساز

آتشی از عشق در جان برفروز
سر بسر فکر و عبارت را بسوز
موسیا آداب دانان دیگرند

سوخته جان و روانان دیگرند
عاشقان را هر نفس سوزیدنی است
برده ویران خراج و عشر نیست

ور خطا گوید ورا خاطی مگو
گر بود پر خون شهید او را مشو
خون شهیدان را ز آب اولیتر است

این خطا از صد صواب اولیتر است
در درون کعبه رسم قبله نیست
چه غم ار غواص را پاچامه نیست

تو ز سرمستان قلاوزی مجوی   اندر قوم برابر چه کافران را مگو   ملت عشق از همه دینها جداست

عاشقان را مذهب و ملت خداست   بالجمله بنا بر اقوال علماء اهل سنت اگر عوام الناس واجب تعالی را

اعتقاد بکنند که جسمی است نه مانند اجسام دیگر که موجب تبعض و تجزی است بلکه بمعنی که الیق و احری

بجناب اقدس او است تعالی مجده همین باعث کفر اینها نمیگردد زیرا که عوام عادت کرده اند باینکه اشیا را

بحس ادراک میکنند اعتقاد میکنند که هر چه بحس مدرک نگردد وجودی و حقیقتی ندارد و تصدیق بوجود عقل

و نفس و صورت مجرده نمیتوانند کرد بلکه بعضی خواص را نیز تصور این امور در غایت صعوبت و تعسر

اگر چه اینها را ممکن است جزم کردن بوجود مجردی که زمانی و مکانی نبوده و حیز و جهت نداشته باشد لیکن

واهمه تصور میکند امری را که آن غیر خدا است رئیس حکمای اسلام شیخ ابو علی سینا در کتاب تعلیقات

میفرماید الانسان لما اعتاد ان یدرک الاشیاء بالحس صار یعتقد ان ما لا یدرک

حسا لا حقیقة له و لا یصدق بوجود النفس و العقل و کل صورة مجردة لانه اعتاد ان

یری الصورة الجسمانیة و یراها محمولة فی شیء غیر مجرد فانها مع ما یراه من فعل الطبیعة

و فعل النفس و العقل اعتبارا لکنه بوجود الطبیعة اوثق منها بوجود النفس و العقل

لانه یشاهد الاجسام الطبیعیة و یری افعال الطبیعة فیها ظاهرة و فعل النفس

اخفی من الطبیعة لانها اشد تجردا من الطبیعة و کذلک فعل العقل اشد تجردا

منها و کل ما هو اظهر فعلا فی الاجسام فانه بوجوده اوثق و بالجملة فانه یعتقد ان

لا وجود لجوهر مجرد و لا حقیقة له و ان الحقیقة انما هی للجسم المحسوس لان الحس

یدرکه و لعمری ان الحس لا یدرک المعقول لانه مجرد و لا یدرکه الا مجرد و اما الغیر

المجرد فلا یدرکه الا الغیر المجرد و یکاد یعتقد فی الجسم انه واجب الوجود غیر

معلول لا سیما الفلک لا علی لبساطته و لا یجوز ان لا یکون معلولا لانه مرکب من

هیولی و صورة و هناک ثلثة اشیاء هیولی و طبیعتها العدم و صورة تقیم

الهیولی بالفعل و تظهر فی الهیولی و تکون محمولة فیها و تألیف فلا یجوز ان یکون

الجسم علة فاعلة لنفسه و ایضا فانه یجب ان یقترن بصورة اخری التی تظهر

وجوده علی ما عرفت انتهی ازین جا است که جناب رسالت مآب علیه و آله الصلوة و السلام

مسلمین را تکلیف و دقائق افکار حکما که در اثبات واجب تعالی نموده اند نمیفرموده بمجرد تکلم بشهادتین
و بر آنچه موجب تمیز از الله باطله باشد در قبول اسلام کفار قناعت میفرمودند ابن اثیر در جامع الاصول
از موطا از عبید الله بن عتبه بن مسعود روایت کرده ان رجلا من الانصار جاء الی رسول الله
صلی الله علیه و سلم بجاریة له سوداء فقال یا رسول الله علیّ رقبة مومنة ان اعتق
هذه فقال لها رسول الله صلی الله علیه و سلم اتشهدین ان لا اله الا الله قالت نعم
قال لها اتشهدین ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و سلم قالت نعم قال اتؤمنین
بالبعث بعد الموت قالت نعم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعتقها نیز در جامع الاصول
از صحیح مسلم و موطا و سنن ابو داود و نسائی از معویه بن حکم سلمی روایت کرده قال اتیت رسول الله
صلی الله علیه و سلم فقلت یا رسول الله ان جاریة کانت لی ترعی غنما لی فجئتها و قد
فقدت شاة من الغنم فسالتها عنها فقالت اکلها الذئب فاسفت علیها و کنت من
بنی ادم فلطمت وجهها و علیّ رقبة افاعتقها فقال لها رسول الله صلی الله علیه و سلم این الله
فقالت فی السماء فقال من انا فقالت انت رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه
و سلم اعتقها این لفظ موطا است و در صحیح مسلم و ابو داود و نسائی در آخر حدیث فانها مومنة
زیاده نموده اند نیز در جامع الاصول از ابو هریره روایت کرده ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه و سلم
بجاریة سوداء فقال یا رسول الله ان علیّ رقبة مومنة فقال لها این الله فاشارت
الی السماء باصبعها فقال لها من انا فاشارت الی النبی صلی الله علیه و سلم و الی السماء یعنی
انت رسول الله فقال اعتقها فانها مومنة اخرجه ابو داود هم چنین از لفظ صورت معنی
شائع متعارف که شکل و خلقت باشد مراد نیست بلکه صورت سوای معنی شائع متعارف بر سبیل اشتراک
بر چند معنی اطلاق کرده میشود چه صورت گاهی اطلاق کرده میشود و مراد از آن حقیقت و ماهیت
میباشد و گاهی بر وجود عقلی شیی اطلاق کرده میشود و گاهی بر کمال هر شیی و گاهی بر وجود بحت که تعلق
بجسم و جسمانی ندارد مانند ذوات مفارقات از مواد و اجرام و میگویند ذات خدای تعالی صورة الصور
و حقیقة الحقائق است گویا غیر او سبحانه جل شانه باطل الحقیقة ناقص الوجود است حقیقتی که محتاج است
بصوری که او را به پیرایه صورت بیاراید و از حضیض قوت بسر حد فعل و وجود برساند و بنا برین اصطلاح

اصطلاح تجسیم و تشبیه ثابت نمیشود و هواه اطلاق آن از طرف شارع ماذون باشد یا نباشد انکه مثل
این قول از عرفا یی کامل اهل سنت پیدا شده و در جال و در روات امامیه مانند محمد بن نعمان و اتباع و نظرا
او بتشبیه و تجسیم و نمو و صورت بودن او تعالی قائل نیستند بلکه مذهب ایشان در متشابهات کتاب
و سنت عدم تاویل و ایمان آوردن و تصدیق نمودن بظواهر آن و تفویض علم آن بعلام الغیوب است
و از انجا که رجال مذکور احادیث و آیات متشابه که در بعضی از آن تصریح بصورت و در بعضی اثبات
لوازم جسمیت مانند صعود و نزول و غیر ذلک و هم چنین اطلاق صورت بر و تعالی در بعضی روایات
ملاحظه نمودند بالفاظ منصوصه ایمان و اذعان نموده تاویل آن را بعلم خدای تعالی تفویض نمودند
و اطلاق این الفاظ بسبب ورود آن در کتاب و سنت در حق او تعالی تجویز نمودند و در کتب اهل سنت
این تحلیل احادیث بی حد و احصا مروی است در مواضع مناسب این کتاب بطریق نقل از کتب
معتبره اهل سنت منقول شده درین مقام چند روایت که در آن اطلاق صورت و غیر آن بر او تعالی
وارد است مذکور میگردد و استیعاب آن در این عجاله متعسر است از انجمله مسلم در صحیح خود روایت کرده
عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق الله ادم على صورته
شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة فرموده و در حدیث آمده خلق ادم على صورة الرحمن نیز در
مشکوة از عبد الرحمن بن عباس روایت کرده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت ربي
في احسن صورة قال فبم يختصم الملأ الاعلى قلت انت اعلم قال فوضع كفه بين كتفي
فوجدت بردها بين ثديي فعلمت ما في السموات والارض وتلا كذلك نري
ابراهيم ملكوت السموات والارض نیز ترمذی از ابن عباس و معاذ بن جنبل روایت کرده قال
صلى الله عليه وسلم اني صليت الليل ما قضي ربي و وضعت جنبي في المسجد فاتاني .
ربي في احسن صورة ابن اثیر در جامع الاصول در حرف القاف ضمن حدیث طویل روایت نموده
موضع حاجت درین جا مذکور میشود قال فياتيهم الجبار في صورة غير صورته التي رأوه فيها
اول مرة فيقول انا ربكم فيقولون انت ربنا فلا يكلمه الا الانبياء فيقال هل بينكم وبينه
آية تعرفونها فيقولون نعم الساق فيكشف عن ساقه فيسجد له كل مومن الحديث نیز
در روایت دیگر مثل این روایت ذکر کرده موضع حاجت اخذ نموده شد اتاهم الله في ادنى صورة

من التي رواه فيها قال فما تنتظرون يتبع كل امه كانت تعبد قالوا يا ربنا فارقنا الناس
في الدنيا افقر ما كنا اليهم ولم نصاحبهم فيقول انا ربكم فيقولون نعوذ بالله منك
لا نشرك بالله شيئا حتى ان بعضهم ليكاد ان ينقلب فيقول هل بينكم وبينه اية
فتعرفونها فيقولون نعم فيكشف عن ساقه فلا يبقى من كان يسجد لله من تلقاء نفسه
الا اذن له بالسجود ولا يبقى من كان يسجد اتقاءا ورياءً الا جعل الله ظهره طبقة
واحدة كلما اراد ان يسجد خرّ على قفاه ثم يرفعون رؤسهم وقد تحول في صورته
التي راوه فيها اول مرة فقال انا ربكم فيقولون انت ربنا الحديث مسلم نيز اين حديث را
از ابو سعيد خدري با دنى تفاوت روايت كرده نيز مسلم از ابو هريره در ضمن حديث طويل روايت كرده
موضع حاجت منقول ميشود فياتيهم الله تبارك وتعالى في صورة غير صورته التي يعرفون
فيقول انا ربكم فيقولون نعوذ بالله منك هذا مكاننا حتى ياتينا ربنا فاذا جاءنا
ربنا عرفنا فياتيهم الله تبارك وتعالى في صورته التي يعرفون فيقول انا ربكم فيقولون
انت ربنا فيتبعونه الحديث احاديث اخيره بر تواردِ صور بر جناب باری عز اسمه وتحول او
از صورتی بصورت ديگر چنانچه شان هيولائی عناصر است دلالت دارد علمای اهل سنت اينچه تاويل
اين روايات خواهند نمود يا علم ان بعلام الغيوب مفوض خواهند ساخت در كلام اين رجال[له] نيز
مثل آن جاری است بالجمله الجواب الجواب هم چنين مراد از مكان در قول آنها علم قدری او تعالى است
بعلاقه اينكه چنانچه مكان محل اعتماد می باشد علم نيز موجب اعتماد ميگردد قوله تعالى الرحمن على
العرش استوى ونظير اين معنی آنست كه بخاری در صحيح خود روايت كرده كه مراد از كرسی علم است ومراد
از جهت نيز جهت متعارف نيست بلكه جهت عقلی است كه از مواد ثلثه است يعنی جهت وجوب يا علو معنوی
وغرض ايشان ازين اقاويل بيان تطابق عالم ناسوت با عالم لاهوت است چنانچه معلم اول در اثولوجيا
تصريح بان نموده ودر الهيات بمعرض بيان ابدا افتنا ر اوتم تعالى نعم انكه اسناد انكار صفات الهيه
بروات اماميه نيز از ظنون فاسده است چه قول هشام بن حكم لا يزال عالما بنفسه نص قاطع است
بر قدم علم او تعالى بذات اقدسش وشكی نيست كه علم او تعالى باشيا مندمج ومنطوی است در علم او
بذات اقدسش مانند انطوای نوات بر شجر وانطوای بحر بر امواج مثلا چه او تعالى حقيقت ذات مقدس

له ونيز مقاتل بن سليمان كه از اكابر مفسران جليل القدر
ونعيم بن حماد كه از محدثين سمو المكان
نزد مخالفان است وديگر اكابر روات اهل سنت
از مجسمه بودند چنانچه ابن الجوزی در كتاب
تلبيس ابليس گفته وقد كان كثير من المتكلمين
ان مقاتل بن سليمان ونعيم بن حماد وداود
الجواربی يقولون ان لله صورة واعضاء
ونيز گفته كان بيان بن سمعان بن عمران
يزعم ان معبوده نور كله وانه على صورة
[illegible] انه يهلك جميع اعضائه الا وجهه ۱۲
[illegible]

مقدس خود را چنانچه هست میداند و حقیقت او جل مجده این است که او تعالی وجود محض و منبع وجود
جمیع ماهیات است بترتیبش پس اگر ذات اقدس خود را مبدأ ماهیات میداند علم بآن ماهیات در علم
بذاتش منطوی خواهد بود و اگر خود را مبدأ آن ماهیات نداند خود را چنانچه هست ندانسته باشد و آن
محال است زیرا که علم او بذاتش از آنجهت است که ذاتش غایب از خودش نیست و چنانکه هست نزد
خودش مکشوف است پس علم بماهیات در علم بذاتش منطوی است بغیر آنکه موجود می‌شود بکثرتی در ذات
و در علمش و تعبیر کرده میشود ازین علم بعلم حقیقی و علم اجمالی که فوق آن اجمالی نیست و خلاق صور
تفصیلیه و این مرتبه عنایت الهیه ازلیه است، و قول هشام یعلم الاشیاء بعد کونها بعلم بعد اثبات
علم اجمالی که عین مرتبه ذات است و علم باشیا منطوی است دران اشاره است باینکه اشیا با آنکه بعلم
اجمالی عین ذات معلوم است و تعالی جل مجده او تعالی شانه اشیا را بعد وجود آنها بعلم دیگر که عین
ذات اقدس نیست و بعد مرتبه ذات است و تعبیر کرده میشود از آن بعلم تفصیلی نیز میداند پس محصل
کلام هشام بن الحکم در علم باری تعالی شانه اینست که واجب تعالی را دو نحو از علم است یکی علم اجمالی
فعلی که عین ذات اقدس اوست و ازلاً و ابداً ثابت و باقی است و اشیا در مرتبه ذات باین علم معلوم
او تعالی است دیگری علم تفصیلی که عین ذات واجب نیست بلکه شانی از شیون موجودات است بعد
از ایجاد اشیا حادث میشود و اشیا باین علم در مرتبه ایجاد منکشف و حاضر اند نزد او تعالی ملخص
کلامش آنکه موجودات خارجیه پیش از وجود معلوم مبدع اند جل شانه و در وقت اتصاف آنها
بوجود خارجی منکشف و حاضر اند نزد او تعالی این قول بهیچ جهه مستلزم نفی علم اشیا از واجب در
ازل نیست بلکه عین تحقیق است که افاضل حکمای محقق و اعاظم علمای مدقق در علم باری تعالی شانه
افاده فرموده اند تفصیل مقام مع ماله و ما علیه در کتب متداوله مذکور است من شاء فلیرجع الی
مظانها و نیز میتوان گفت که از علم در کلام این روات معنی ما به الانکشاف که مبدأ ترتب آثار است
مراد نیست بلکه معنی مصدری است و از آنجا که معنی حدثی اضافی نسبی است که بغیر وجود و تحقق طرفین
منتسبین در خارج موجود و متحقق نمیتواند شد لاجرم علم و دیگر صفات که نزد آنها راجع بعلم است باین
معنی غیر ذات واجب موجود بوجود متعلقات و حادث باشد در حال دیگر درین مسئله مقتفی آثار
هشام بن الحکم اند چنانچه فاضل شهرستانی در ملل و نحل تصریح بآن فرموده در الهیات بعون

عنایت ایزدی باستیعاب مذکور میشود نهایتش آنکه ازانجا که رجال مذکور سابقه صفات را راجع بعلم
میدانند تقسیم دیگر صفات نیز مانند علم باجمالی وتفصیلی التزام نموده اجمالیه را عین ذات وقدیم
بقدم ذات وتفصیلیه را مغایر ذات مقدس وحادثه بحدوث متعلقات آنها میدانند وبعبارت
دیگر صفات را باعتبار مصداق عین ذات اقدس وقدیم بقدم ذات وباعتبار مفهوم که معانی حدثیه
اضافیه اند غیر ذات وحادث بحدوث متعلقات میدانند ودرین قول محذوری نیست وهشتم آنکه
قول بتکفیر قائلین ببدا ناشی از عدم تحصیل ورسوخ در حقیقت بدا و در آیات [illegible]
مذکور میگردد ومجمل آنست که کلام درو بمفهوم لغوی بدا نیست بلکه در مفهوم اصطلاحی اوست که آن
عبارتست از ظهور امری که متوقع الوقوع نباشد وبسبب عدم تقدم اسباب ارضیه وسماویه
او هیچیک از نفوس عالیه وسافله اطلاعی بران نداشته باشد مگر نزد قرب وقوع آن وازانجا که محل بدا
نفوس منطبعه فلکیه وصحف [illegible] ملائکه سماویه وارضیه وقلوب انبیای کرام واولیای عظام است و
نفوس منطبعه وعالم اسباب از مراتب علم فعلی واجب تعالی بوده مستند باراده وایشان مستند به
اراده او تعالی است بازین علاقه اسناد بدا بواجب تعالی در اخبار ائمه طاهرین واقوال پیغمبر صلی الله
علیه وآله الصلوة والسلام واقع شده بخاری در صحیح خود آورده که آنحضرت علیه وآله الصلوة
والسلام فرمود بدا لله ان یبتلیهم ورجال امامیه در قول ببدا متفق اقوال حضرت سید ابرار
وتتبع اخبار ائمه اخیار اند پس تکفیر رجال مذکور درین باب منجر باسائت ادب با پیغمبر خدا وائمه هدی
علیه وعلیهم الصلوة والسلام میگردد [illegible] حسن تقریر [illegible]
[illegible] بامثال این کلمات [illegible] نعوذ بالله من الکفر بعد الهدی
ولنعم ما قیل [illegible] هفته هفته ماه ماه وسال سال [illegible]
آن که [illegible] * ای خوش آن کو رفت در حصن سکوت *
بسته لب در یاد حی لا یموت * تا نشی باشد مقال اهل حال * [illegible] لب کرد لال *
زو نشین خاموش چندان ای فلان * تا فراموشت شود نطق وبیان * چند با این ناکسان ای فروغ *
باد پیمائی در روغ اندر دروغ * وارهان خود را ازین هم صحبتان * جمله مهتابند [illegible] *
یازدهم آنکه قول بتشبیه وتجسیم وغیر آن بر فرض تسلیم مخصوص ببعضی رجال امامیه [illegible]

۲۸

[illegible]



مشبهه اهل سنت

۲۹

اکثر محدثین و رجال اهل سنت درین قول شریک نا اند در مواقف و شرح آن فرموده و منهم مشبّهة
الحشوية كمضر وكهمس والهجيمي قالوا هو جسم لا كالاجسام من لحم ودم وله الاعضاء والجوارح
ويجوز عليه الملامسة والمصافحة والمعانقة للمخلصين الذين يزورونه ويزورهم ومنهم
مشبهة الكرامية اصحاب ابي عبد الله محمد بن كرام قيل الفقه فقه ابي حنيفة والدين دين
محمد بن كرام قالوا ان الله تعالى على العرش من جهة العلو مماس له من صفحته العليا ويجوز
عليه الحركة والنزول فاختلفوا ايملأ العرش ام لا يملأه بل هو على بعضه وقال بعضهم
ليس هو على العرش بل هو محاذ للعرش واختلفوا ابعد متناه او غيره ومنهم من اطلق
عليه لفظ الجسم ثم اختلفوا بل هو متناه من الجهات كلها او متناه من جهة تحت
فقط او لا بل هو غير متناه في جميع الجهات انتهى يعني مشبه حشويه يعني محدثين اهل سنت مانند
مضر وكهمس واحمد هجيمي گفته اند که او تعالی جسم است نه مانند اجسام واو مرکب از گوشت و خون است
واو را اعضا و جوارح است و جایز است بر وی ملامسه و مصافحه و معانقه مخلصانی را که در دنیا بزیارت او
می آیند واو آنها را زیارت میکند و بعضی از ایشان مشبهه کرامیه اصحاب ابی عبد الله محمد بن کرام که
درحق او گفته شده که فقه فقه ابو حنیفه است و دین دین محمد بن کرام گفته اند که خدای تعالی بر عرش از جهت
علو مماس است مر او را صفحه علیا و جایز است برو حرکت و نزول پس اختلاف کرده اند آیا خدای آنها
پر کرده است عرش را یا خالی از آن نیست بلکه او بر بعضی از عرش است و بعضی گفته اند او بر عرش نیست
بلکه محاذی عرش است و اختلاف کرده اند که محاذات ببعد متناهی است یا غیر متناهی و بعضی براو
اطلاق لفظ جسم کرده اند پس مختلف شده اند که آیا متناهی است در جمیع جهات یا متناهی است
از جهت تحت یا در جمیع جهات غیر متناهی است و نیز در احادیث اهل سنت ورود یافته رایت ربي
بصورة شاب امرد و رایت ربي في صورة شاب له وفرة صاحب مجمع البحار بصحت آن فرموده
علامه دوانی در شرح عقاید عضدیه میفرماید والمشبهة منهم من قال انه جسم حقيقة ثم افترقوا
فقال بعضهم انه مركب من لحم ودم وقال بعضهم هو نور يتلألأ كالسبيكة البيضاء طوله
سبعة اشبار بشبر نفسه ومنهم من يقول انه على صورة انسان ومنهم من قال انه شاب
امرد جعد قطط ومنهم من قال انه شيخ اشمط الراس ومنهم من قال انه في جهة الفوق

ومماس للصفحة العليا من العرش ويجوز عليه الحركة والانتقال وتبدل الجهات ويأط العرش
تحته اطيط الرحل الجديد تحت الراكب الثقيل وهو يفصل على العرش بقدر اربع اصابع
مضمومة ومنهم من قال هو محاذ للعرش غير مماس له وبعده عنه مسافة متناهية
وقيل بمسافة غير متناهية ولم يستنكف هذا القائل عن جعل غير المتناهي محصورا بين
حاصرين ومنهم من تستر بالبلكفة فقال جسم لا كالاجسام وله حيز لا كالاحياز ونسبته
الى حيزه ليس كنسبة الاجسام الى احيازها وهكذا ينفي جميع خواص الاجسام عنه حتى
لا يبقى الا اسم الجسم وهؤلاء لا يكفرون بخلاف المصرحين بالجسمية واكثر المجسمة هم الظاهريون
المتبعون لظواهر الكتاب والسنة واكثرهم المحدثون ولابن تيمية ابي العباس احمد واصحابه
ميل عظيم الى اثبات الجهة والمبالغة في القدح في نفيها ورايت في بعض تصانيفه انه لا فرق
عند بداهة العقل بين ان يقال هو معدوم وان يقال طلبته في جميع الامكنة فلم اجده
ونسب النافين الى التعطيل هذا مع علو كعبه في العلوم النقلية والعقلية كما يشهد به من
تتبع تصانيفه وتحصل كلام بعضهم في بعض المواضع ان الشرع ورد بتخصيصه تعالى بجهة
الفوق كما خصص الكعبة بكونها بيت الله وكذلك يتوجه اليها في الدعاء ولا يخفى انه ليس في
هذا القدر غائلة اصلا لكن بعض اصحاب الحديث من المتاخرين لم يرض بهذا القول وانكر
كون الفوق قبلة الدعاء بل قال قبلة الدعاء هو نفس قبلة الصلوة وصرح بكونه جهة الله تعالى
حقيقة من غير تجوز انتهى يعني مشبهه بعضي از انها گفته اند او تعالى در حقيقت جسم است پس اختلاف نموده اند
بعض گفته اند كه او تعالى شانه مركب است از گوشت وخون وبعض گفته اند او نوري است ميدرخشد مانند
شوشه سفيد طول او هفت شبر است بشبر خود وبعضي از انها ميگويند كه بصورت انسان است وبعضي از ان گويند
كه او جوان امرد است وبعضي گفته پير دو موي است وبعضي از انها گفته اند در جهت فوق ومماس است صفحه عليای
عرش را وجائز است برو حركت وانتقال وتبدل جهات واو از ميد هد عرش زير او مانند آواز پالان نو
در زير راكب گران بار واو فاضل است بر عرش بقدر چهار انگشت وبعضي از انها ميگويند كه او محاذي
عرش است مماس او نيست وبعد او از عرش مسافت متناهي است وبعضي گويند مسافت غير متناهي است
واين قائل استنكاف نميكند از گردانيدن غير متناهي محصور در دو حاصر وبعضي از مجسمه تستر نموده

بو

تستر نموده اند بلکفه یعنی بلا کیف یعنی میگویند که او تعالی جسم است بی چون و بی چگونه و او جسمی است نه مانند
اجسام دیگر و او را حیزی است نه مانند احیاز دیگر و نسبت او بحیزش مانند نسبت اجسام با حیازشان نیست
و هم چنین نفی میکنند جمیع خواص اجسام را از و تعالی تا آنکه باقی نمی ماند مگر اسم جسم و اینها را بلکفه نیز گفته میشود
بخلاف مجسمه مصرحه و اکثر مجسمه اصحاب ظاهر اند که اتباع ظواهر کتاب و سنت می نمایند و اکثر آنها محدثین اند
و ابن تیمیه ابو العباس احمد و اصحابش را میل عظیم در اثبات جهت و مبالغه در قدح نفی جهت است
و در بعضی از تصانیف او دیده ام که نوشته که فرقی نیست نزد بداهت عقل درین که گفته شود که او تعالی معدوم
است و درین که گفته شود طلب کردم و جستم او را در جمیع امکنه و نیافتم او را و نسبت کرده است نفی کنندگان
جهت را بسوی تعطیل این است قول او با وجود علو کعب او در علوم نقلیه و عقلیه که شهادت میدهد بآن
کسی که تتبع میکند کتب او را و محصل کلام بعضی از آنها در بعض مواضع اینست که شرع وارد شده است
بتخصیص او تعالی بجهت فوق چنانچه تخصیص یافته است کعبه بودنش خانه خدا و بهمین جهت توجه نموده
میشود بسوی او در دعا و مخفی نیست که درین قدر اصلا فائده نیست لیکن بعض متاخرین راضی باین قول نشده
بودن جهت فوق را قبله دعا انکار کرده گفته است که قبله دعا نفس کعبه است و تصریح نموده است که آن جهت
خدای تعالی است در حقیقت بغیر ارتکاب مجاز نیز عبارت شیخ عبد القادر جیلانی ناطق است بر ذی
جهت بودن او تعالی شیخ عبد الوهاب شعراوی در کتاب یواقیت و جواهر گفته رایت[له] فی کتاب البهجة
المنسوبة لسیدی الشیخ عبد القادر الجیلی رضی الله عنه ما نصه اعلموا ان عبادکم لا یدخل
الارض وانما تصعد الی السماء وقال تعالی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه
فربنا سبحانه وتعالی فی جهة العلو الله علی العرش استوی وعلی الملک احتوی وعلمه محیط
بالاشیاء بدلیل سبع ایات فی القرآن فی هذا المعنی لا یمکن ذکرها لاجل جهل الجاهل و رعونته
انتهی نیز اشاعره اگرچه قائل بقدم صفات اند لیکن از انجا که صفات را عین ذات نمیدانند بنا بر قول آنها در مرتبه
ذات صفات از واجب تعالی مسلوب خواهند بود زیرا که هر چیز که ذات و ذاتی شی نباشد ثبوتش برای
شی ضروری نخواهد بود و معلل خواهد بود و هر معلل را علتی میباشد و هر معلول ممکن بالذات پس صفات ممکن
باشند و هر ممکن حادث است پس باید که صفات حادث باشند نیز اگرچه جمهور ایشان میگویند که صفات
قدیمند لیکن میگویند که تعلق حادث است و این قول مستلزم حدوث صفات است چنانچه محقق دوانی

۳۱

شیخ عبد القادر جیلانی بر ذی جهت بودن الله تعالی تصریح نموده

[له] قد ثبت یعنی تلک العبارة فی نسختین من الیواقیت والجواهر لعبد الوهاب الشعرانی الذی هو من مشایخ اجازة الفاضل الناصر[۱۲] منه

در شرح عقاید عضدیه تصریح بان فرموده و مفاد کلامش آنست که متکلمین میگویند که علم قدیم و تعلق حادث
است و مخفی نیست که این قول مفضی بانست که خدای تعالی را در ازل علمی بحوادث نباشد چه علم تا وقتی
که متعلق نشود بشیی متصف نمیشود صاحبش بعالم بودن بآن شیی مگر بالقوه چنانچه اگر بصر متعلق نشود
بچیزی متصف نمیشود صاحبش بمبصر بودن آنچیز بالفعل حاصل که انکشاف شیی معین را لابد است از تعلق
علم و کفایت نمیکند در ان حصول صفت علمی که ثابت میکنند آنرا و الا بایستی که یکی از ما در حالت ذهول
اشیا عالم باشیا بودی و این باطل است بالجمله در کتب احادیث اهل سنت بلکه صحاح سته ایشان نیز روایات
مشبهه و مجسمه مانند مضر و کهمس و نظرای اینها ورود یافته که خدای تعالی را جسم میدانند و تجویز [illegible]
و مصافحه و معانقه در حق او سبحانه میکنند الی غیر ذالک من الاعتقادات [illegible] اسند [illegible] من جوانکم
فهو جواب [illegible] تقول بامثال این اقاویل دلیل عدم اطلاع اوست بر احوال رجال فریقین و ثمره
عدم تحصیل اوست اقوال محققین طایفتین را کما لا یخفی علی المتتبع الخبیر و وا از دیم آنکه افشای بعض
اسرار از اسباب قادحه در روایت نخواهد شد زیرا که برخی از صحابه مانند حاطب بن ابی بلتعه و معاذ
بن جبل و ام المؤمنین حفصه بعضی از اسرار آنحضرت را صلی الله علیه و آله افشا کرده اند و راز
آنجناب را شائع و ذائع ساختند و در موضع مناسب انشاء الله تعالی روایات ناطقه برین معنی نقل
میشود و هیچکس از اسلاف و خلف خامه قدح در روایت این بزرگان نکرده روایات اینها را در قبول و صحت
و احتجاج مانند روایات اخبار [illegible] میدانند سیزدهم آنکه اسناد تزویر و جعل توقیعات بشیخ [illegible]
محمد بن بابویه افترای محض و کذب صریح است در کتابی از کتب امامیه اثری از آن نیست چهاردهم آنکه
ترجیح توقیعات بر روایات صحیحة الاسناد مستلزم محذوری نیست زیرا که کتابت نزد اکثر متقدمین و متاخرین
علمای اهل سنت در عداد حدیث موصول معدود است در شرح النخبه مرقوم است الکتابة المجردة عن
الاجازة صحیحة تجوز الروایة بها علی الصحیح المشهور بین اهل الحدیث و عندهم معدود
فی السند الموصول و هو قول الاکثر من المتقدمین و المتاخرین و الیه صار جماعة من الاصولیین
منهم صاحب المحصول و در صحیح بخاری احادیث باین وجه مروی است کما یجیء ان شاء الله تعالی
مفصلا فی موضع یلیق به بالجمله هرگاه توقیع که در عداد حدیث موصول معدود است [illegible] خصوصا
هرگاه وسایط ثقه و عدل و صدوق باشند احتمال آن لازم است و ترجیح آن بر روایات [illegible] باین [illegible]

ع از کلینی در صحاح سته روایات اخراج نموده اند چنانچه بر ناظر کاشف و در تهذیب و غیر آن مخفی نیست ۱۲ منه

۳۲

موضع نشان صاحب

مرتبه باشد هیچ نوع مستلزم شناعتی نخواهد بود و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بنام هر کس که توقیع
اصدار میفرمود آنکس توقیع همایون را سجل سعادت و مباهات خود تصور کرده عمل بآن مینمود و بر روایات
صحیحه دیگر از ائمه هدی هیچکس انکار بر این معنی نمیکرد پانزدهم آنکه تشنیع و استبعاد تصحیح روایت سفرا
مدعیان رؤیت حضرت امام همام علیه السلام در کمال استعجاب است زیرا که مدار صحت روایت بر عدل
و ثقه و صدوق بودن راوی است هرگاه باختیار و امتحان و معاشرت باطنیه ثقه و عدل و صدوق
بودن شخصی متحقق گشت حکم بصحت روایتش لازم است و سفارت و رؤیت امام علیه السلام از اسباب
قادحه در روایت نیست خصوصا هرگاه بکراماتی یا خارقی که باعث اطمینان قلب طالب بود معتضد
بوده باشد و وجود حضرت امام علیه السلام و حیات و بقای او بطریق تواتر و نصوص متواتره نزد
امامیه ثابت است و حکم بوجود و حیات آنحضرت مانند حکم بوجود مکه و بغداد است پس مدعی سفارت
و رؤیت آنحضرت علیه السلام هرگاه صدوق و ثقه و عدل خصوصا هرگاه معتضد بمعجزه و کرامات
و مقترن بقرائن و امارات باشد تصحیح روایاتش مستلزم شناعتی و محذوری نیست استبعاد این امور ناشی
از توهمات سوداویه ظلمانیه و تسویلات باطله شیطانیه است با آنکه برخی از علمای اهل سنت
و محققین عرفای ایشان مانند شیخ محی الدین عربی و شیخ شهاب الدین شعراوی و شیخ ابو عبدالله
محمد بن یوسف گنجی شافعی صاحب کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان بوجود و حیات و بقای
آنحضرت تا وقت موعود ظهور آنحضرت علیه الصلاة و السلام قائل و در این عقیده با امامیه شریکند و حافظ
بلاذری که از اعاظم حفاظ و محدثین اهل سنت است بلا واسطه از آنحضرت علیه السلام روایت کرده است
و روایت مذکوره را شیخ و والد فاضل ناصب در کتاب فصل مبین و دیگر کتب خود تخریج نموده چنانچه انشاء الله
تعالی در موضع مناسب این باب بحول و قوه الهی نقل نموده شود و شانزدهم آنکه مجادل را میرسد که بر طبق
آنچه فاضل ناصب افاده فرموده است بگوید که علمای اهل سنت تعریف صحیح چنین نموده اند هو ما اتصل
بواسطة عدل ثقة من غیر شذوذ و علة و موافق این تعریف که خود ایشان کرده اند مرسل و منقطع
داخل صحیح نیست زیرا که اتصال ندارد حال آنکه در اطلاقات خود مرسل و منقطع را صحیح میگویند چنانچه
بر تعالیق بخاری اطلاق صحیح میکنند و عدالت را نیز در اطلاق صحیح اعتبار نمیکنند حال آنکه در این
تعریف ماخوذ است پس روایت مجهول الحال را صحیح میگویند مانند عبدالکریم بن ابی المخارق ابو امیه

المعلم البصري نيز كه بخاري وابو داود وترمذي ونسائي وابن ماجه ازو روايت نموده اند قال في التقريب
ضعيف ومانند عباس بن حسين قنطري كه بخاري در صحيح خود ازو روايت كرده وقال ابن حبان
انه مجهول ومحمد بن الحكم المروزي قال ابو حاتم انه مجهول وحديث عبد الرحمن المستملي را حاكم
تصحيح نموده وقال ابن القطان انه مجهول واسحاق بن اسيد كه از رجال مسلم است وبخاري نيز تعليقا
ازو روايت كرده قال ابن عدي هو مجهول نيز جماعه يعني بخاري ومسلم وترمذي وابو داود وابن
ماجه ونسائي از زهير بن محمد تميمي ابو منذر روايت كرده احتجاج باو نموده اند ابن عبد البر فرموده انه
ضعيف عند الجميع شيخ جلال الدين سيوطي حديث اغتنم خمسا را تصحيح نموده حال آنكه در اسنادش
جعفر بن برقان واقع است ذهبي او را در ضعفا ومتروكين درج نموده وقال ابن خزيمة لا يحتج به
وحديث افضل الصدقة المنيح را ترمذي تصحيح كرده حال آنكه در اسنادآن قاسم بن عبد الرحمن و وليد بن
جميل اند قال ابن القطان القاسم بن عبد الرحمن مختلف فيه وقال الذهبي قال ابو حاتم وليد
بن جميل روى عن القاسم احاديث منكرة وحديث فتح ابواب السماء را حاكم تصحيح فرموده قال عبد
الرؤف المناوي فيه عفير بن معدان وهو مجمع على ضعفه الى غير ذلك من الاحاديث
التي لا تحصى كثرة لو تعرضنا لذكرها لطال المقال وانجر الى السامة والملال همچنين بر احاديث معلله
نيز اطلاق صحيح ميكنند دارقطني وديگران بر صحيح بخاري كه نزد اينها اصح الكتب بعد كتاب الله است يكصد
ودو حديث استدراك نموده كه در آنها تعليل واقع است بعض معلل بارسال وبعض بادراج وبعض بوهم
راوي وبعض باضطراب وغير ان احصائي آن خارج از طور اين عجاله است بطريق انموذج بذكر چند حديث
از انها مبادرت نموده از انجمله حديث مالك عن الزهري عن انس قال كنا نصلي العصر ثم يذهب
منا الذاهب الى قباء فياتيهم والشمس مرتفعة در اين حديث مالك را كه راوي حديث است وهم واقع
شده مخالفت جمهور نموده بجاي الى العوالي الى قباء روايت كرده دارقطني ونسائي تعقب نموده وموضع
التعقب منه قوله الى قباء ان الجماعة كلهم قالوا الى العوالي نيز دارقطني فرموده خالفه عدد كثير
منهم شعيب بن ابي حمزة وصالح بن كيسان وعمرو بن الحارث ويونس بن يزيد ومعمر والليث
بن سعد وابن ابي ذويب واخرون انتهى از انجمله حديث مالك عن حميد عن انس ان النبي
صلى الله عليه وسلم نهى عن بيع الثمار حتى تزهي قيل وما تزهي قال حتى تحمر فقال رسول الله

٣٤

رسول الله صلی الله علیه وسلم ارایت اذا منع الله الثمرة ثم یاخذ احدکم مال اخیه

این حدیث مدرج است و بخاری و مسلم هر دو در روایت آن متفق اند و جمله ارایت اذا منع الله از کلام انس است

و درین روایت آن را اسناد بحضرت خیر الانام علیه وآله الصلوة والسلام نموده قال الدارقطني خالف مالکا

جماعة منهم اسمعیل بن جعفر وابن المبارك وهشیم ومروان بن معاویة ویزید بن هارون قالوا

فیه قال انس ارایت ان منع الله الثمرة قال وقد اخرجا جمیعا حدیث اسمعیل بن جعفر وقد

فصل کلام انس من کلام النبي صلی الله علیه وسلم انتهی ونهایت اعتذار قوم درین مقام آنست

که انس در رؤیا راوی را تلقین نموده که این جمله از کلام حضرت رسول مختار است صلی الله علیه وسلم و فتح

الباري گفته قلت سبق الدارقطني الی دعوی الادراج في هذا الحدیث ابو حاتم وابو زرعة

الرازیان وابن خزیمة وغیر واحد من ائمة الحدیث کما اوضحته في کتابي تقریب المنهج بترتیب

المدرج وحکیت فیه عن ابن خزیمة انه قال رایت انسا في المنام فاخبرني انه مرفوع انتهی

از جمله صحیح بخاری واقع است حدثنا ابراهیم بن موسی حدثنا هشام هو ابن یوسف عن ابن

جریج قال قال عطاء عن ابن عباس کان المشرکون علی منزلتین من النبي صلی الله علیه وسلم

الحدیث این حدیث معلل بچند وجه است زیرا که بخاری را وهم شده که این حدیث از عطاء بن ابی رباح

مروی است و چنین نیست بلکه این حدیث را عطاء خراسانی در تفسیر خود روایت نموده و عطاء خراسانی

از شروط بخاری نیست نیز ابن جریج این حدیث را از عطاء خراسانی بطریق سماع اخذ نکرده است

بلکه بطریق وجادت روایت کرده و کتاب تفسیر را از عثمان بن عطا گرفته این حدیث را وران کتاب دیده

روایت نموده قال ابو علي الغساني نبه ابو مسعود الدمشقي انه ثبت هذا الحدیث والذي

قبله بهذا الاسناد سواء والحدیث في تفسیر ابن جریج عن عطاء الخراساني عن ابن عباس وابن

جریج لم یسمع التفسیر من عطاء الخراساني وانما اخذ الکتاب من ابنه عثمان ونظر فیه قال

ابو علي وهذا تنبیه بلیغ من ابي مسعود فقد روینا عن صالح بن احمد بن حنبل وعلي بن المدیني

قال سمعت هشام بن یوسف یقول قال لي ابن جریج سالت عطاء یعني ابن ابي رباح عن التفسیر

عن البقرة وآل عمران ثم قال اعفني من هذا قال هشام فکان بعد اذا قال عطاء عن ابن عباس

قال الخراساني قال هشام فکتبنا ما کتبنا ثم مللنا حین علمنا انه عطاء الخراساني قال

ع ذکره العسقلاني في الحدیث التاسع والعشرین من کتاب البیوع في الفصل الثاني في سیاق الاحادیث التي انتقدها علیه حافظ عصره ابو الحسن الدارقطني وغیره من النقاد ۱۲ منه

٣٥

ع ذکره العسقلاني في الحدیث الحادي والثلاثین من کتاب الطلاق في الفصل الثاني في سیاق الاحادیث التي انتقدها علیه حافظ عصره ابو الحسن الدارقطني وغیره من النقاد ۱۲ منه

علي بن المديني وانما كتبت هذه القصة لان محمد بن ثور كان يجعلها عطا عن ابن عباس
فظن الذين حملوها عنه انه عطا بن ابي رباح قال علي وسالت يحيى القطان عن حديث
ابن جريج عن عطاء الخراساني فقال ضعيف فقلت له يحيى يقول اخبرنا قال لا شيء كله
ضعيف انما هو كتاب دفعه اليه ودر فتح الباري بعد نقل اين عبارت گفته قلت ففيه نوع اتصال
ولذلك استجاز ابن جريج ان يقول اخبرنا لكن البخاري انما اخرجه على انه من رواية
عطا بن ابي رباح واما الخراساني فليس من شرطه لانه لم يسمع من ابن عباس لكن لقائل
ان يقول هذا ليس بقاطع في ان عطاء المذكور هو الخراساني فان ثبوتها في تفسيره لا يمنع
ان يكونا عند عطا بن ابي رباح ايضا فيحتمل ان يكون هذان الحديثان عند عطا بن ابي رباح
وعطاء الخراساني جميعا والله اعلم بعد ازان فرموده فهذا الجواب اقناعي وهذا عندي من المواضع
العقيمة عن الجواب السديد ولا بد للجواد من كبوة انتهى واز احاديث معلله بخاري حديث صحيح
بن عمر است عن نافع عن ابن لكعب بن مالك وعن مالك عن نافع عن رجل من الانصار
عن معاذ بن سعد او سعد بن معاذ اخبره جارية لكعب وعن جويرية عن نافع عن
رجل من بني سلمة اخبر عبد الله ان جارية لكعب بن مالك الحديث في الذبح بالمروة
قال رواه الليث عن نافع سمع رجلا من الانصار يخبر عبد الله وهذا اختلاف بين وقد
اخرجه قال الدارقطني وهذا قد اختلف فيه على نافع وعلى اصحابه اختلاف فيه على
عبد الله وعلى يحيى بن سعيد وعلى اسمعيل بن امية وعلى موسى بن عقبة وعلى غيرهم
وقيل فيه عن نافع عن ابن عمر ولا يصح والاختلاف فيه كثير انتهى بالجملة اختلاف درينجا
بحد اضطراب رسيده صاحب فتح الباري فرموده قلت هو كما قال وعلته ظاهرة والجواب عنه تكلف
وتعسف نيز بخاري در صحيح فرموده عن اسحاق عن ابي المغيرة قال حدثنا الاوزاعي قال حدثنا
الزهري عن حميد عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حلف منكم
فقال في حلفه باللات والعزى فليقل لا اله الا الله ومن قال لصاحبه تعال اقامرك
فليتصدق قسياق اين اسناد مخالف جمهور است چه غير ابو المغيره ديگري از اوزاعي بطريق تحديث از زهري
روايت نكرده بلكه بطريق عنعنه از زهري روايت نموده اند قال الاسماعيلي لم يقل فيه احد عن الاوزاعي

عن الاوزاعي حدثني الزهري الا ابو المغيرة وقد رواه الوليد و عمر بن عبد الواحد عن الاوزاعي
عن الزهري معنعنا و رواه مبشر بن بكر عن الاوزاعي قال بلغني عن الزهري صاحب فتح الباري
فرموده و هذا احد المواضع الدقيقة نیز بخاری در صحیح تخریج نموده حدثنا ميسرة بن صفوان قال
قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم بينا انا نائم رايتني على قليب فنزعت ما شاء الله الحديث
در این روایت واسطه درمیان ابراهیم بن سعد و زهری ساقط شده است قال ابو مسعود سقط منه
رجل بين ابراهيم بن سعد والزهري وقد رواه مسلم على الصواب عن عمرو بن محمد الناقد
وغيره عن يعقوب بن ابراهيم بن سعد عن ابيه عن صالح بن كيسان عن الزهري انتهى و محدثین
بر احادیث شاذه که راوی آن متفرد بروایت باشد نیز اطلاق صحیح میکنند و در صحاح سته ازین قبیل
بسیار است از آنجمله حدیث عبد الله بن دینار که بخاری در صحیح روایت کرده عن ابن عمر ان النبي صلى الله
عليه وسلم نهى عن بيع الولاء وهبته ابن الصلاح فرموده تفرد عبد الله بن دينار و حديث مالك
عن الزهري عن انس که در صحیح بخاری روایت کرده ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل مكة وعلى راسه
المغفر ابن الصلاح فرموده تفرد به مالك عن الزهري نیز ابن الصلاح فرموده فكل هذه مخرجة
في الصحيحين مع انه ليس لها الا اسناد واحد تفرد به ثقة نیز فرموده ان في غرائب الصحيح اشباه
لذلك غير قليلة نیز فرموده قال مسلم بن الحجاج للزهري نحو تسعين نوعا يرويه عن النبي صلى الله
عليه وسلم لا يشاركه فيه احد باسانيد جياد انتهى و در صحیح مسلم نیز ازین قبیل بسیار است قسطلانی
در مقدمه ارشاد الساری شرح صحیح بخاری فرموده واما علة المتن فحديث مسلم عن الاوزاعي
عن قتادة انه كتب اليه يخبره عن انس انه حدثه انه قال صليت خلف النبي صلى الله عليه وسلم
وابي بكر وعمر وعثمان فكانوا يستفتحون بالحمد لله رب العالمين لا يذكرون بسم الله الرحمن الرحيم
في اول قراءة ولا في اخرها فقد اعل الشافعي رحمه الله تعالى هذه الفقرة التي فيها عدم البسملة
بان سبعة او ثمانية خالفوا في ذلك واتفقوا على الاستفتاح بالحمد لله رب العالمين ولم
يذكروا البسملة والمعنى انهم يبدؤن بقراءة ام القران قبل ما يقرء بعدها ولا يعني انهم يتركون
البسملة وحينئذ فكان بعض رواته فهم من الاستفتاح نفي البسملة فصرح بما فهمه وهو مخطئ

اطلاق کردن اہل سنت صحیح را بر احادیث شاذه

۳۷

في ذلك ويتأمل بذاهب عن انس انه سئل اكان النبي صلى الله عليه وسلم يستفتح بالحمد لله رب
العالمين او بسم الله الرحمن الرحيم فقال للسائل انك لتسألني عن شيء ما احفظه وما سألني
احد قبلك على ان قتادة ولد اكمه وكاتبه لم يعرف وهذا هم في التعليل انتهى كلامه وازانجا ور
باب التيمم لرد السلام ميفرمايد حدثنا ابراهيم قال ثنا مسلم وروى الليث بن سعد الخ واسطه درميان
مسلم وليث ساقط شده وپس حديث منقطع باشد با آنكه در حديث صحيح اتصال شرط است وبعضي احاديث
معلل بوهم راوي وديگر وجوه تعليل نيز واقع است از انجمله نيز در باب التسليم على القبور والرحم عليهم چنين واقع است
ح وحدثني من سمع حجاجا الاعور واللفظ له قال حجاج بن محمد قال حدثنا حجاج بن محمد
حدثنا ابن جريج اخبرني عبد الله عن رجل من قريش عن محمد بن قيس بن مخرمة بن المطلب
انه قال يوما الا احدثكم عني وعن امي قال فظننا انه يريد امه التي ولدته قال قالت عائشة
الا احدثكم عني عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قلنا بلى الحديث نووي در شرح صحيح گفته
قال ابو علي الغساني هذا الحديث احد الاحاديث المقطوعة في مسلم وقال هو ايضا من الاحاديث
التي وهم في رواتها وقد رواه عبد الرزاق في مصنفه عن ابن جريج قال اخبرني محمد بن قيس انه سمع
عائشة قال القاضي قوله ان هذا مقطوع لا يوافق عليه وهو مسند وانما لم يسم راويه فهو من باب
المجهول لا من باب المنقطع اذ المنقطع ما سقط من رواته راو وقد قبله التابعي در باب مثل المتصدق
والبخيل ميفرمايد حدثنا عمرو الناقد قال حدثنا سفيان بن عيينة عن ابي الزناد عن الاعرج
عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال عمرو وحدثنا سفيان بن عيينة قال وقال
ابن جريج عن الحسن بن مسلم عن طاوس عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال مثل
المنفق والمتصدق كمثل رجل عليه جنتان او جبتان من لدن ثديهما الى تراقيهما فاذا اراد
المنفق وقال الآخر فاذا اراد المتصدق ان يتصدق سبغت عليه او مرت واذا اراد البخيل ان ينفق
قلصت عليه واخذت كل حلقة موضعها حتى تجن بنانه وتعفو اثره قال فقال ابو هريرة فقال
يوسعها فلا تتسع درين حديث چند وهم اتفاق افتاده چنانچه محققين تصريح بآن فرموده اند نووي در شرح
صحيح مسلم گفته في هذا الحديث وقع اوهام كثيرة من الرواة وتصحيف وتحريف وتقديم وتاخير
يعرف صوابه من الاحاديث التي بعده فمنه مثل المنفق والمتصدق وصوابه المتصدق والبخيل ومنه

اطلاق كردن اهل سنت صحيح
بر حديث منقطع

اطلاق كردن اهل سنت صحيح
بر حديثي كه راوي آن
مجهول است

٣٨

ونيز كردن اهل سنت ... صحيح ... بر حديثي كه ... وهم ... تصحيف ... تحريف ... تقديم وتاخير ...

ومنه كمثل رجل وصوابه رجلين. ومنه قوله جنتان او جبتان بالشك وصوابه جنتان
بالنون بلا شك كما في الحديث الآخر بالنون بلا شك والجنة الدرع ويدل عليه في الحديث
نفسه قوله فاخذت كل حلقة موضعها وفي الحديث الآخر جنتان. ومن حديد ومنه
قوله سبغت عليه او مرت كذا هو في النسخ مرت بالراء قيل ان صوابه مدت بالدال بمعنى سبغت
وكما قال في الحديث الآخر انبسطت لكنه قد يصح مرت على نحو هذا المعنى والسابغ الكامل
وقد رواه البخاري مادت بدال مخففة من ماد اذا مال ورواه بعضهم مارت ومعناه
سالت عليه وامتدت وقال الازهري معناه ترددت وذهبت وجاءت يعني لكمالها
منه قوله واذا اراد البخيل ان ينفق قلصت عليه واخذت كل حلقة موضعها حتى تجن
بنانه ويعفو اثره قال فقال ابو هريرة يوسعها فلا تتسع وفي هذا الكلام اختلال كثير
لان قوله تجن بنانه ويعفو اثره انما جاء في المتصدق لا في البخيل وهو على ضد ما هو وصف
البخيل من قوله قلصت كل حلقة موضعها وقوله يوسعها فلا تتسع وهذا من وصف البخيل
فادخله في وصف المتصدق فاختل الكلام وتناقض وقد ذكر في الاحاديث على الصواب
وفيه رواية بعضهم تحز ثيابه بالحاء والزاي وهو وهم والصواب رواية الجمهور وتجن بالجيم
والنون اي يستر ومنه رواية بعضهم ثيابه بالثاء المثلثة وهو وهم والصواب بنانه بالنون
وهو رواية الجمهور كما قال في الحديث الآخر انامله [illegible] حدثنا ابو بكر بن ابي شيبة
وابو كريب ومحمد بن مثنى وعمرو الناقد واللفظ لابي كريب قالوا حدثنا ابو معاوية حدثنا
الاعمش عن ابي يحيى مولى ال جعدة عن ابي هريرة رضي الله عنه قال ما رايت رسول
الله صلى الله عليه وسلم عاب طعاما قط الحديث قال الدارقطني هذا الاسناد معلل انما
و[illegible] ابو سفيان صخر بن حرب اموي تخريج [illegible] حدثنا عباس بن عبد العظيم العنبري واحمد
بن جعفر المعقري قالا حدثنا النضر وهو ابن محمد اليمامي قال حدثنا عكرمة حدثنا ابو زميل
حدثني ابن عباس قال كان المسلمون لا ينظرون الى ابي سفيان ولا يقاعدونه فقال للنبي
صلى الله عليه وسلم يا نبي الله ثلث اعطنيهن قال نعم قال عندي احسن العرب واجمله
ام حبيبة بنت ابي سفيان ازوجكها قال نعم قال ومعوية تجعله كاتبا بين يديك قال نعم

قال وتؤمّرني حتى اقاتل الكفار كما كنت اقاتل المسلمين قال نعم قال ابو زميل ولولا انه طلب ذلك من النبي صلى الله عليه وسلم ما اعطاه ذلك لانه لم يكن يسال شيئا الا قال نعم و اين حديث معلل بوهم راوي ست زيراكه اسلام ابوسفيان در سال فتح مكه معظمه بوده ونكاح ام حبيبه پيش ازان بچند سال واقع شده بعض در سال ششم وبعض در سال هفتم گفته اند ونجاشي بموجب اشاره آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بجهت آنحضرت خواستگاري نموده چهارصد دينار مهرش مقرر كرده چنانچه كتب سير وتواريخ وآثار بان ناطق است بلكه ابن حزم اين حديث را موضوع گفته چنانچه محققين مثل نووي وغيره تصريح بان فرموده اند نووي فرموده هذا الحديث من الاحاديث المشهورة بالاشكال ووجه الاشكال ان ابا سفيان اسلم يوم فتح مكه سنة ثمان من الهجرة وهذا مشهور لا خلاف فيه وكان النبي صلى الله عليه وسلم قد تزوج ام حبيبة قبل ذلك بزمان طويل قال ابو عبيدة وخليفة بن خياط وابن البرقي والجمهور تزوجها سنة ست وقيل سبع قال القاضي عياض واختلفوا اين تزوجها فقيل بالمدينة بعد قدومها من الحبشة وقال الجمهور بارض الحبشة قال واختلفوا فيمن عقد عليها هناك فقيل عثمان وقيل خالد بن سعيد بن العاصي باذنها وقيل النجاشي لانه كان امير الموضع وسلطانه قال القاضي والذي في مسلم انه زوجها ابوسفيان غريب جدا وخبرها مع ابي سفيان حين ورد المدينة في حال كفره مشهور ولم يزد القاضي على هذا وقال ابن حزم هذا الحديث وهم من بعض الرواة لانه لا خلاف بين الناس ان النبي صلى الله عليه وسلم تزوج ام حبيبة قبل الفتح بدهر وهي بارض الحبشة وابوها كافر وفي رواية عن ابن حزم ايضا انه قال هو موضوع قال والآفة فيه من عكرمة بن عمار الراوي الخ وانچه نووي بعد ازين وست وپا زده سخافت وبطلان ان بر ناظر افادات محققين اهل سنت مانند علي قاري وغيره مخفي نيست وملا علي قاري در كتاب رجال فرموده وقد وقع منه اي من مسلم اشياء لا تقوى عند المعارضة فقد وضع الحافظ الرشيد العطار كتابا على الاحاديث المقطوعة وبينها الشيخ محيي الدين النووي في اول شرح مسلم وما يقوله الناس ان من روى له الشيخان فقد جاز القنطرة هذا ايضا من التجاهل فقد روى مسلم في كتابه عن الليث عن ابي مسلم وغيره من الضعفاء فيقولون انما روى عنهم في كتابه للاعتبار والشواهد والمتابعات وهذا لا يقوى لان الحفاظ قالوا

٧٠



قالوا الاعتبار امور يتعرفون بها حال الحديث وكتاب مسلم التزم فيه الصحة فكيف يتعرف
حال الحديث الذي فيه بطرق ضعيفة وقال الحافظ ابو الزبير محمد بن مسلم المكي مدلس في
حديث جابر فما يصفه بالعنعنة لا يقبل وقد ذكر ابن حزم وعبد الحق عن الليث ابن سعد
انه قال لابي الزبير علم لي على احاديث سمعتها من جابر حتى اسمعها منك فعلم لي على
احاديث اظن انها سبعة عشر حديثا فسمعتها منه قال الحافظ فما كان من طريق الليث
عن ابي الزبير عن جابر فصحيح وفي مسلم عن غير طريق الليث عن ابي الزبير عن جابر بالعنعنة
احاديث وقد روى ايضا في كتابه عن جابر وابن عمر في حجة الوداع ان النبي صلى الله عليه وسلم
توجه الى مكة يوم النحر فطاف طواف الافاضة ثم رجع فصلى الظهر بمنى فيوجهون ويقولون
اعادها لبيان الجواز وغير ذلك من التاويلات ولهذا قال ابن حزم في هاتين الروايتين
احديهما كذب بلا شك وروى مسلم ايضا حديث الاسراء فيه وذلك قبل ان يوحى
اليه وقد تكلم الحفاظ في هذه اللفظة وبينوا ضعفها وقد روى مسلم ايضا خلق الله التربة
يوم السبت اتفق الناس على ان يوم السبت لم يقع فيه خلق وان ابتداء الخلق يوم الاحد
وقد روى مسلم عن ابي سفيان انه قال للنبي صلى الله عليه وسلم لما اسلم يا رسول الله
اعطني ثلاثا تزوج ابنتي ام حبيبة وابني معاوية اجعله كاتبا وامرني ان اقاتل الكفار كما قاتلت
المسلمين فاعطاه النبي صلى الله عليه وسلم ما ساله والحديث معروف مشهور وفي هذا
من الوهم ما لا يخفى فام حبيبة تزوجها النبي صلى الله عليه وسلم وهي بالحبشة
واصدقها النجاشي اربعمائة دينار وحضر وخطب واطعم والقصة مشهورة وابو سفيان
وابنه معاوية انما اسلما عام الفتح وبين الهجرة الى الحبشة والفتح عدة سنين والجمهور على
انها تزوجها سنة ست وقيل سبع واسلم ابو سفيان عام الفتح سنة ثمان من الهجرة
واما امارة ابي سفيان فقد قال الحفاظ انهم لا يعرفونها فيجيبون باجوبة غير طائلة فيقولون
في انكاح ابنته اعتقد ان نكاحها بغير اذنه لا يجوز وهو حديث عهد بالكفر فاراد النبي
صلى الله عليه وسلم تجديد النكاح ويذكرون عن الزبير بن بكار باسانيد ضعيفة ان النبي
صلى الله عليه وسلم امره في بعض الغزوات وهذا لا يعرفونه الاثبات وقد قال الحافظ ان

مسلما لما وضع كتابه الصحيح عرضه على ابي زرعة فانكر عليه وتغيظ وقال سميته الصحيح وجعلته سلما لاهل البدع وغيرهم انتهى والحاصل انه صحيح اما على ظن مصنفه وغلبة ظنه واما السهو والنسيان فمن لوازم طبع الانسان وقال ابى الله الا ان يصح كتابه لقوله انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون انتهى نيز در باب لباس سفر ايد حدثنا عبيد الله بن عمر القواريري وابو غسان المسمعي وزهير بن حرب واسحق بن ابراهيم ومحمد بن مثنى وابن بشار قال اسحق انا وقال الاخرون ثنا معاذ بن هشام حدثني ابي عن قتادة عن عامر الشعبي عن سويد بن غفلة الحديث قال النووي هذا الحديث مما استدركه الدارقطني على مسلم وقال لم يرفعه عن الشعبي الا قتادة وهو مدلس ورواه شعبة عن ابي السفر عن الشعبي وهو قول عمر موقوفا عليه وكذا رواه بيان وداود بن ابي هند عن الشعبي عن سويد عن عمر موقوفا وكذا قال شعبة عن الحكم عن خيثمة عن سويد قاله ابن عبد الاعلى هذا كلام الدارقطني انتهى

ازين قبيل بسيار است بنا بر تطفل بودن مقام برين قدر اقتصار رفته پس جميع قيود و تعريف را اغفال و اهمال نموده اند فصيلش آنست که روايت معاويه ابي سفيان و نظرائي او راکه محارب امام وقت بود و تعصب تمام درشت و عداوت امام و تکذيب امام وقت مي نمود و دعوائ امامت و سب آنجناب مي نمود صحيح ميگويند و هم چنين روايات بسياري از خوارج و نواصب که در نصب و خروج تعصب تمام داشتند و تکذيب امام وقت مي نمودند و دعوائ امامت تصحيح ميکنند مانند عمران بن حطان که از ... خبيث بود و خطيب و شاعر خوارج بوده مرثيه عبد الرحمن بن ملجم انشا نموده بخاري در صحيح خود از او روايت نموده و عجلي توثيق او فرموده صاحب فتح الباري فرموده عمران بن الحطان السدوسي الشاعر المشهور يرى راى الخوارج وكان عمران داعية الى مذهبه وهو الذي رثى عبد الرحمن بن ملجم قاتل علي رضي الله تعالى عنه بتلك الابيات السائرة وقد وثقه العجلي انتهى مختصرا و در انساب سمعاني آورده قال عمران بن الحطان وهو مفتي الخوارج وزاهدها وشاعرها الاكبر في ضربته عليا هذين البيتين شعر يا ضربة من مصيب ما اراد بها الا ليبلغ من ذي العرش رضوانا + اني لاذكره يوما فاحسبه + اوفى البرية عند الله ميزانا +

و مانند عکرمه مولای ابن عباس که بخاري در صحيح و اصحاب سنن اربعه ازو روايت نموده و حال آنکه او

بخارى و مسلم ... صحيح مسلم ... گفت که ... صحيح نام ... انتهى

... علامه جلال الدين ... تدريب ... بخاري ... صحيح ...

۴۲

بخاري در صحيح از عمران بن حطان ... روايت نموده

روايت نموده بخاري و اصحاب سنن اربعه از عکرمه خارجي

او خارجی بود وقال الجوزجانی قلت لاحمد کان عکرمة اباضیا فقال انه یقال کان صفریا
وقال یحیی بن معین انه کان ینتحل مذهب الصفریة وقال ابو سعید بن یونس فی تاریخ
الغرباء بالمغرب الی وقتنا هذا قوم علی مذهب الاباضیة یزعمون انهم اخذوا ذلک
عن عکرمة وقال یحیی بن بکیر قدم عکرمة مصر ونزل بها واخرج الی المغرب فالخوارج
الذین بالمغرب عنه اخذوا کذا فی مقدمة فتح الباری با این همه حسن عقیدت جنابش و شیوه
کذب نیز یدطولی داشته روی عن ابن عمر انه قال لنافع لا تکذب علیّ کما کذب عکرمة
علی ابن عباس وقال جریر بن عبد الحمید عن یزید دخلت علی علی بن عبد الله بن عباس
وعکرمة مقید فقلت ما هذا انه یکذب علی ابی در طبقات تابعین نیز مانند این روایت کرده
وانچه صاحب فتح الباری در تاویل این روایات تکلف نموده مزیف است چنانچه در کتاب تشیید
اهل الکمال والانصاف علی اختلاف رجال اهل الخلاف بتفصیل نگارش یافته من شاء فلیرجع
الیه ومانند ولید بن کثیر مدنی که از فرقه خوارج بوده که بخاری در صحیح ازو روایت کرده در مقدمه
فتح الباری فرموده الولید بن کثیر المدنی رمی برای الاباضیة ومانند اسحاق بن سوید العدوی
وحریز بن عثمان الحمصی وحصین بن نمیر الواسطی وعبد الله بن سالم الاشعری وقیس بن ابی حازم
که همه اینها از جمله نواصب بودند در مقدمه فتح الباری وتقریب ودیگر کتب رجال تصریح بان
واقع شده وبخاری در صحیح ازینها روایت نموده ونیز تصحیح میکنند روایت جمعی از شیعه را مانند
اسمعیل بن ابان شیخ بخاری وجریر بن عبد الحمید و خالد بن مخلد قطوانی وسعید بن فیروز وسعید بن کثیر
بن عفیر وسعید بن عمرو بن اشوع وعباد بن العوام وعباد بن یعقوب وعبد الله بن عیسی بن عبد الرحمن
ابن ابی لیلی وعبد الرزاق بن همام وعبد الله بن موسی وعلی بن جعد وعبد الملک بن اعین برادر زرارة
بن اعین وفضل بن دکین ابو نعیم وفطر بن خلیفه ومحمد بن جحادة الکوفی ومحمد بن فضیل بن غزوان ومالک بن
اسمعیل ابو غسان که همه شیعه مذهب ومنکر امامت امام وقت یعنی منکر امامت شیخین وقائل بامامت
غیر آنها بودند وبخاری در صحیح ازین اشخاص روایت کرده عجب تر آنکه منکر امامت شیخین را کافر میدانند
با وصف آن ازین جماعه واصح الکتب بعد کتاب الله که باعتقاد ایشان صحیح بخاری است روایت واقع شده
ونیز تصحیح میکنند روایت اشخاصی که اینها را از فرقه کیسانیه اعتقاد میکنند مانند هبیرة بن یریم وعبد الله بن

محمد بن علي بن ابي طالب که بابو هاشم مشهور است که مولف اعتقاد اینها از فرقه کیسانیه وسبائیه اند و ترمذی در الجامع الصحیح خود روایت از اینها نموده مانند حدیث هبیرة بن یریم بالتصغیر یائی بروزن عظیم عن علي ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يوقظ اهله في العشر الاخير من رمضان واحمد نیز از او روایت کرده و ترمذی حدیث او را تصحیح نموده حال آنکه او از کیسانیه بوده و در فتح الباري در شرح باب العمل في العشر الاواخر من رمضان فرموده واما قول ابي نعيم في هبيرة فمعناه انه كان ممن اعان المختار هو ابن ابي عبيد الثقفي لما غلب على الكوفة في خلافة عبد الله بن الزبير ودعا الى الطلب بدم الحسين بن علي فتتبع اهل الكوفة من كان يوالي اهل البيت فقتل المختار في الحرب وغيرها من اتهم بقتل الحسين خلائق كثيرة وكان من وثق هبيرة لم يؤثر ذلك فيه عنده قدحا لانه كان متأولا ولذلك صحح الترمذي حديثه انتهى و در فتح الباري فرموده قوله اخبرني الحسن بن محمد بن علي ابن ابي طالب ابوه محمد هو الذي يعرف بابن الحنفية واخوه عبد الله بن محمد اما الحسن فاخرج له البخاري غير هذا متنا ما تقدم له في الغسل من روايته عن جابر ويأتي في هذا الباب آخر عن جابر وسلمة بن الاكوع واما اخوه عبد الله فكنيته ابو هاشم وليس له في البخاري سوى هذا الحديث ووثقه ابن سعد والنسائي والعجلي وقد تقدمت له طريق اخرى في غزوة خيبر من كتاب المغازي ويأتي اخرى في كتاب الذبائح واخرى في ترك الحيل وقرنه في المواضع الثلاثة باخيه الحسن وذكر في التاريخ عن ابن عيينة عن الزهري اخبرنا الحسن وعبد الله ابنا محمد بن علي وكان الحسن اوثقهما ولاحمد عن سفيان وكان الحسن ارضاهما الى انفسنا وكان عبد الله يتبع السبائية انتهى والسبائية بمهملة ثم موحدة ينسبون الى عبد الله بن سبا وهو من رؤس الروافض وكان المختار بن ابي عبيد على رأيه ولما غلب على الكوفة وتتبع قتلة الحسين فقتلهم احبته الشيعة ثم فارقهم اكثرهم لما ظهر منه من الاكاذيب وكان من رأي السبائية موالاة محمد بن علي بن ابي طالب وكانوا يزعمون انه المهدي وانه لا يموت حتى يخرج في آخر الزمان ومنهم من اقر بموته وزعم ان الامر بعده صار الى ابنه ابي هاشم وهذا في آخر ولاية سليمن بن عبد الملك سنة ثمان او تسع وتسعين انتهت عبارة فتح الباري نیز تصحیح بکنند روایت قدریه و مرجئه را که این هر دو فرقه نزد اینها

٤٨

نزد اینها فاسد المذهب اند مانند بشر بن السری و ثور بن یزید الحمصی و حسان بن عطیة المحاربی و ...
بن ذکوان و داود بن حصین و سالم بن عجلان و سلام بن مسکین ازدی ابو روح و شبل بن عباد مکی و شریک بن
عبد الله بن ابی نمر و عبد الله بن عمرو ابو معمر و عبد الله بن لبید المزنی و عبد الله بن ابی نجیح مکی و عبد الاعلی
بن عبد الاعلی بصری و عبد الوارث بن سعید التنوری و عطا بن میمون و عمر بن ابی زائدة و عمران بن مسلم
القصیر و عوف الاعرابی البصری و قتاده و کهمس بن منهال و محمد بن سواء البصری و هرون بن موسی الاعور
نحوی بصری و هشام بن ابی عبد الله الدستوائی و وهب بن منبه یمانی و یحیی بن حمزة الحضرمی که قدری
بودند و بخاری در صحیح از اینها روایت نموده و مانند ابراهیم بن طهمان و ایوب بن عائذ طائی و ذر
بن عبد الله مرهبی و سالم بن عجلان و شبابه بن سوار عبد الحمید بن عبد الرحمن ابو یحیی حمانی
و عثمان بن غیاث بصری و عمرو بن ذر بن عبد الله بن زرارة الهمدانی و عمرو بن مرة بن عبد الله
بن طارق و محمد بن خازم ابو معویة و یحیی بن صالح وحاظی که مرجیه اند بخاری در صحیح خود از این
اشخاص روایت کرده با آنکه صاحب مشکوة از ترمذی روایت کرده عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب المرجئة
والقدریة نیز از ابو داود روایت نموده عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
القدریة مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تشهدوهم و سالم بن
عجلان از جماعت با این خبث اعتقاد که شهادت حضرت خیر العباد را منکر است موصوف
اخبار و روایت معضلات از ثقات بود و قال ابن حبان انه کان مرجئا یقلب الاخبار و ینفرد
بالمعضلات عن الثقات و کل مرتبه او صاف حمیده وی این است که جناب او از اعوان و انصار
امیه و بنی مروان بود و در تعصب عداوت خاندان عصمت و طهارت قصب السبق از اقران خود می ربود تا آنکه
باشاره بعض امرای مروانیه متصدی هلاک یکی از اکابر سادات یعنی ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن
عباس عم الرسول صلی الله علیه و آله و سلم گردید و ابن حبان در احوال او گفته اتهم بامر سوء فقتل صبرا
صاحب فتح الباری در مقدمه شرح خود میفرماید قلت قد ذکر ابن سعد ان عبد الله بن علی بن
عبد الله بن عباس قتله لما غلب علی الشام وذکر العجلی انه کان مع بنی امیة فلما قدم بنو
العباس و هزم مروان قتلوه وقال ابو داود کان ابراهیم الامام عند سالم الا فطس محبوسا

يعني فمات في زمن مروان الحمار فلما قدم عبد الله بن علي دعا به فضرب عنقه انتهى فهذا

هو الامر السوء الذي زعم ابن حبان انه اتهم به وهو كونه مائلا على قتل ابراهيم انتهى بلفظه

مخفي نيست كه اين امور را علماي ايشان در احوال رجال خود مي نويسند و باز روايات اين قسم اشخاص را توثيق

تعديل و تصحيح مينمايند در مقدمه فتح الباري در ترجمه سالم بن عجلان نوشته سالم بن عجلان الافطس الحراني

مولى بني امية وثقه احمد والعجلي وابن سعد والنسائي والدارقطني وغيرهم وقال ابو حاتم صدوق

نقي الحديث وكان مرجئا وقال الجوزجاني كان يخاصم في الارجاء داعية انتهى پس اخبار

جماعه بقاعده ايشان بايد كه ضعيف باشند نه صحاح زيراكه در تصحيح محض عدالت راوي كفايت نميكند كافر نبودن

راوي شرط است و مرجئه و قدريه بفحواي نص حضرت خير الانام عليه واله الصلوة والسلام صنفان من امتي

ليس لهما في الاسلام نصيب المرجئة والقدرية كه در مشكوة تخريج نموده وسبق ذكره از اسلام

حظ و نصيبي ندارند و شيعه را كه منكر امامت شيخين اند نيز در عداد كفار ميشمارند على الصحيح فاضل چلپي

در حواشي مختصر وقايه ميفرمايد من انكر امامة ابي بكر فقال بعضهم انه مبتدع وليس بكافر والصحيح انه

كافر وكذلك من انكر خلافة عمر على اصح الاقوال كذا في فتاوى الظهيرية نيز حكم كفر ايشان بصحت حديث

كسي كه پيغمبر صلى الله عليه واله السلام والسلام در حق او دعاي بد و لعن فرموده قتلهم الله والوزغ

بن الوزغ الملعون ابن الملعون ولا اشبع الله بطنه وقاتله الله وامثال اين كلمات ارشاد فرموده

وحكم بفساد عقيده او و اظهار بيزاري و برائت از و نموده و او را اخراج فرموده و خويش بدر ساخته مانند

مروان بن الحكم و عبد الله بن ابي سرح و اقران اينها نيز تصحيح ميكنند روايت كسي را كه امام او را متهم بكذب و

روايت او را بغير بينه قبول نفرموده مانند ابو موسى اشعري كه عمر بن الخطاب روايتش را در باب

استيذان قبول نفرموده بينه بران طلب كرد مسلم در صحيح خود بچند طريق روايت كرده حدثني عمرو بن

محمد بن بكر الناقد قال حدثني سفيان بن عيينه قال حدثنا والله يزيد بن خصيفة عن بسر بن

سعيد قال سمعت ابا سعيد الخدري رضي الله عنه يقول كنت جالسا بالمدينة في مجلس

الانصار فاتانا ابو موسى فزعا او مذعورا قلنا ما شانك قال ان عمر رضي الله عنه ارسل الي ان

اتيه فاتيت بابه فسلمت ثلثا فلم يردوا علي فرجعت فقال ما منعك ان تاتينا فقلت اني

اتيتك فسلمت على بابك ثلاثا فلم يردوا علي فرجعت وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

٤٧

٢

وسلم اذا استاذن احدكم ثلثا فلم يؤذن له فليرجع فقال عمر رضی الله عنه اقم عليه البينة
والا اوجعتك فقال ابی بن كعب لا يقوم معه الا اصغر القوم قال ابو سعيد قلت انا اصغر
القوم قال فاذهب به انتهی ومن شاء استيعاب الروايات فليرجع الی صحيح مسلم پس تصحيح میکنند روايت
كذابين و وضاعين را كه بر حضرت رسول خدا صلی الله عليه و آله وسلم و بر خلفا و مشائخ كرام دروغ بسته‌اند
مانند احمد بن صالح مصری كه بخاری اكثار روايت از و نموده قال النسائی سألت يحيی بن معين عن احمد بن
صالح فقال كذاب يتفلسف رايته يخطر في الجامع بمصر و اسيد بن زيد بن نجيح جمال هاشمی كوفی كه از
رجال صحيح بخاری و حديث در وست قال ابن معين حدث باحاديث كذب قال ابن حبان يروی
عن الثقات المناكير ويسرق الحديث كذا في المقدمة و نعيم بن حماد كه ابن عدی در شانش گفته كان
نعيم يضع الحديث في تقوية السنة بخاری در كتاب خود از و روايت نموده و مانند ابو هريره كه نسبتهم
بكذب بوده خود اقرار متهم بودن خود نموده در صحيح مسلم در باب استحباب بدو النعال باليمنی وكراهة لبس النعل
في احدهما روايت كرده حدثنا ابو بكر بن ابي شيبة و ابو كريب واللفظ لابي كريب قالا حدثنا
ابن ادريس عن الاعمش عن ابي رزين قال خرج الينا ابو هريرة رضی الله عنه فضرب بيده علی
جبهته فقال الا انكم تحدثون اني اكذب علی رسول الله صلی الله عليه وسلم لتهتدوا واضل الا واني
اشهد لسمعت رسول الله صلی الله عليه وسلم يقول اذا انقطع شسع احدكم فلا يمش في الاخری
حتی يصلحها و نيز تصحيح میکنند روايات مجسمه و مشبهه مصرحه را كه اعتقاد تجسيم حق تعالی و اثبات مكان و جهت برای
او مينمايند و او را ذی صورت و شكل خوانند مانند كهمس و اقران او فاضل شهرستانی در ملل و نحل ميفرمايد ان جماعة
من الشيعة الغالية و جماعة من اصحاب الحديث صرحوا بالتشبيه مثل الهشامين من الشيعة
و مثل مضر و كهمس و احمد الهجيمی و غيرهم من اهل السنة قالوا معبودهم صورة ذات اعضاء و ابعاض
روحانية او جسمانية يجوز عليه الانتقال والصعود والنزول والاستقرار والتمكن و نيز سبق ذكر يافت
كه اهل سنت تصحيح روايت مرجئه میکنند و بعضی مرجئه قائلند باينكه خدای تعالی والعياذ بالله من هذا القول
مصور بصورت انسان است شهرستانی در ضمن بيان احوال يونسيه از مرجئه ميگويد و حكی اليمانی عن عبيد
المكتئب انه زعم ان الله تعالی علی صورة انسان و حمل عليه قوله عليه السلام خلق آدم علی صورة
الرحمن و نيز تصحيح ميكنند روايات اشخاصی كه انكار صفات او تعالی در ازل كنند مثل بعضی جهميه مانند بشر بن بشير

اهل سنت روايات كذابين
تصحيح كنند

اصل عبارت نسائی
اسيد بن يزيد

اهل سنت روايات مجسمه و مشبهه
تصحيح كنند

اهل سنت روايات جهميه تصحيح
كنند

ابو عمرو البصري كه جهمي بود و جماعه يعني جميع اصحاب صحاح ستة تخريج حديث ازو نموده اند و مانند اسماعيل
بن عبد الله بن خالد بن يزيد العبدي ابو عبد الله او ابو الحسن الرقي السكري قاضي دمشق كه نيز جهمي مذهب بود في
التقريب صدوق نسب براى جهم اخرج له ابن ماجه فاضل شهرستاني در ملل و نحل گفته ومن ذلك الجهمية اصحاب
جهم بن صفوان وهو من الجبرية الخالصة ظهرت بدعته بترمذ وقتله سالم بن احوز المازني بمرو في اخر
ملك بني امية ووافق المعتزلة في نفي الصفات الازلية وزاد عليهم باشياء منها انه لا يجوز ان يوصف
الباري تعالى بصفة توصف بها خلقه لان ذلك يقتضي تشبيها فنفى كونه حيا عالما واثبت كونه
قادرا فاعلا خالقا لانه لا يوصف شيء من خلقه بالقدرة والفعل والخلق ومنها اثباته علوما
حادثة للباري لا في محل قال لا يجوز ان يعلم شيء قبل خلقه لانه لو علمه ثم خلقه بقي علمه على
ما كان او لم يبق فان بقي فهو جهل لان العلم بان سيوجد غير العلم بان قد وجد وان لم يبق فقد تغير والمتغير
مخلوق وليس بقديم قال واذا ثبت حدوث العالم فلا يخلو اما ان يحدث في ذاته وذلك يؤدي
الى التغير في ذاته وان يكون محلا للحوادث واما ان يحدث في محل فيكون المحل موصوفا به لا الباري
فتعين انه لا محل له فاثبت علوما حادثة بعدد المعلومات الموجودة انتهى نيز تصحيح ميدانند روايات
جمعي كه تجويز بدا بهر وي مي نمايند مانند عبد الملك بن اعين شيعي برادر زرارة بن اعين كه جماعه ازو روايت نموده اند
و فطر بن خليفه مخزومي شيعي كه بخاري و اصحاب سنن ازو روايت كرده و ديگر شيعيان كه بخاري و مسلم و غيره
از انها روايت كرده اند بلكه بر طبق اعتقاد آنها بخاري اين حديث تخريج فرموده بدا لله ان يبتليهم حال آنكه
اين همه نزد خصم موجب كفر است و بالاجماع روايت كافر مسموع نيست چه جاي صحت نيز روايت كنند
از خطوطي كه از خطوط مشايخ دانند و اين نوع روايت را ترجيح دهند بر روايت صحيحة الاسناد خود كه
بطريق اجازت مروي شده صاحب الفيه و محصول و غيرهم نص بر اين معنى نموده نيز اطلاق صحيح
كنند بر روايات جمعي كه افشاي اسرار حضرت رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم نموده و خيانت در امانت
او بكار برده مثل ام المؤمنين حفصه و حاطب بن ابي بلتعه و نظائر انها و نيز اطلاق تصحيح كنند بر خبر كاذب
الاسناد كه راوي سماع ان خبر را از شخصي دارد و نسبت ميكند او را به پدر او و برادر او مانند عبد العزيز بن محمد
بن عبيد ابو محمد الدراوردي المدني كه بخاري ازو روايت كرده و ديگران احتجاج با و نموده اند حديث عبيد الله
بن عمر بنام عبيد الله بن عمر روايت ميكرد و قال احمد وربما قلب حديث عبد الله بن عمر يرويها

۵ اسماعيل بن عبد الله بن خالد بن يزيد العبدي ابو عبد الله او ابو الحسن الرقي السكري قاضي دمشق صدوق نسب براى جهم ۱۲ تقريب

۴ ۸ روايات كسانيكه قائل ...

روايات كسانيكه افشاى ...

۹ عبد العزيز بن محمد ...

رویها عن عبید الله بن عمر منکر کذا فی المقدمة ابو اسحاق سبیعی که از رواة بخاری است حدیث را
از شمر بن ذی الجوشن اخذ نموده بیدریغ و الجوشن نسبت میکرد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب در ترجمه
ذو الجوشن میفرماید روی عنه ابو اسحاق السبیعی وقیل ان ابا اسحاق لم یسمع منه وانما سمع حدیثه
من ابنه شمر بن ذی الجوشن نیز اطلاق صحیح کنند بر خبر کسی که اجماع دارند بر آنکه مجهول الحال است مانند عباد
بن آدم مهلبی بصری ابن ماجه از او روایت کرده و منصور بن نعمان یشکری ابو حفص بصری که بخاری در تفسیر
از او روایت کرده والی غیر ذلک مما یطول الکلام بذکرهم نیز خبر کسی که او را تضعیف کرده اند مثل خالد
بن عمرو که وضاع است و بشدت او را ضعیف میدانند قال السخاوی خالد هذا مجمع علی ترکه بل نسبوه
الی الوضع قال ابن حبان یتفرد علی الثقات بالموضوعات انتهی اطلاق صحیح بر اخبار او میکنند
حاکم و شیخ جلال الدین سیوطی حدیث او را تصحیح نموده و نیز اطلاق صحیح میکنند بر روایت کسی که معتقد است
روایت کسی است که مدعی سفارت باشد در میان شیعه و امام مهدی علیه السلام مانند بعضی شیوخ شیعه بخاری
بلکه تصحیح و عوی و بیت صاحب الارکند خبر او را تصحیح میکنند مانند بلادری که اسبق اعیت حال حدیث
صحیح ایشان که اقوی اعلای اقسام حدیث است بجواب **قال الفاضل الناصب** و اما حسن پس او را
تعریف کرده اند که هو ما اتصل روایته الی المعصوم بامامی ممدوح من غیر نص علی عدالته
و اینجا هم میباید که مرسل و منقطع حسن نباشد حال آنکه بر مرسل و منقطع اطلاق حسن نزد ایشان شائع و واقع است
چنانچه فقهای ایشان تصریح کرده اند که روایت زراره در مفسد حج چون قضا کنند او را حسن است با آنکه منقطع
و این حادثه در اخبار ایشان بسیار بی نهایت است و نیز اطلاق حسن میکنند بر روایت کسانیکه مدح مذکور
نشده اند مثل مطهر که طریق الفقیه الی منذر بن جعفر حسن حال آنکه منذر بن جعفر را کسی از این فرقه مدح
نکرده و مثله طریق الفقیه الی ادریس بن زید در روایات واقفیه را که امامی نبوده اند ایشان الحسن گفته است
نیز حسن گویند مثل طریق الفقیه الی سماعة بن مهران مع انه واقفی انتهی **اقول** و به نستعین آنچه در این
مقام افاده فرموده بچند وجه مردود است **اول** آنکه آنچه گفته خبطی است ناشی از عدم تدرب و علم فن
فقه و اصول حدیث و قلت تدبر در کلام علمای فحول چه نزد محققین فریقین حدیث حسن اعم است از
حسن لذاته و حسن لغیره و تعریف مذکور تعریف حسن لذاته است و هر مروی بطریق ضعاف و مروی غیر
امامی که اطلاق حسن در کلام امامیه واقع است یعنی حسن لغیره است و از عدم صدق تعریف حسن لذاته

بران محذوری لازم نمی آید شیخ عبد الحق دهلوی در مقدمه ترجمه مشکوة فرموده حدیث صحیح آنست که بنقل عدل
تام الضبط متصل السند تا منتهی ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا است آنرا صحیح لذاته
گویند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبران نقصان نموده صحیح لغیره گویند و
اگر جبر نقصان نشده باشد آنرا حسن لذاته نامیده است و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده
آنرا حسن لغیره گویند و ظاهر کلام قوم آنست که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق آنست
که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بحال خود است و در حسن لغیره نقصان در همه
صفات راه دارد انتهی کلامه و در شرح نخبة الفکر و شرح ان از ملا علی قاری چنین مسطور است فان خف الضبط
مع بقية الشروط المتقدمة فی حد الصحيح فهو الحسن لذاته لا لشيء خارج وهو ای الحسن لامر
خارج هو الذي يكون حسنه ای مع كونه ضعيفا فی نفسه بسبب الاعتضاد ای بالاستناد له لكثرة اسناده
نحو حديث المستور اذا تعددت طرقه فان حديث المستور مما يتوقف فيه وتعدد طرقه قرينة ترجيح
جانب قبوله فهو حسن لا لذاته فكل من الحسن لا لذاته والصحيح لا لذاته انما يحصل بكثرة الطرق الا ان
راوی الصحيح ظاهر العدالة وراوی الحسن مستور العدالة شیخ عبد الرحیم عراقی در شرح الفیه میفرماید قال ابن
الصلاح وقد امعنت النظر فی ذلك والبحث جامعا بين اطراف كلامهم ملاحظا مواقع استعمالهم
فاتضح لی ان الحديث الحسن قسمان احدهما الحديث الذي لا يخلو رجال اسناده من مستور
لم يتحقق اهليته غير انه ليس مغفلا كثير الخطاء فيما يرويه ولا هو متهم بالكذاب فی الحديث
لم يظهر منه تعمد الكذاب فی الحديث ولا سبب اخر مفسق ويكون متن الحديث مع ذلك قد
عرف بان يروی مثله او نحوه من وجه اخر او اكثر حتی اعتضد بمتابعة من تابع راويه علی مثله
او بما له من شاهد وهو ورود حديث اخر نحوه فيخرج بذلك عن ان يكون شاذا او منكرا وكلام
الترمذي علی هذا القسم يتنزل القسم الثانی ان يكون راويه من المشهورين بالصدق والامانة غير
انه لا يبلغ درجة رجال الصحيح بكونه يقصر عنهم فی الحفظ والاتقان وهو مع ذلك يرتفع عن حال
من يعد تفرده ای ما ينفرد به من حديثه منكرا قال ويعتبر فی كل هذا مع سلامة الحديث من ان يكون
شاذا او منكرا سلامته من ان يكون معللا وعلی القسم الثانی يتنزل كلام الخطابی قال فهذا
الذی ذكرنا جامع لما تفرق فی كلام من بلغنا كلامه فی ذلك وقال وكان الترمذی ذكر احد نوعی

نوعی الحسن وذکر الخطابی النوع الآخر مقتصرا کل واحد منهما علی ما رای انه مشکل معرضا
عما رای انه لا یشکل او انه غفل عن البعض وذهل انتهی کلامه ووم آنکه امثال این ایرادات
قرینه واضح است بر آنکه مخدومی را که سطحی قشری محض اند با آنکه شب و روز در درس و تدریس و وعظ و تذکیر
اشتغال می ورزند از نکات و دقائق کتب احادیث اهل سنت مانند جامع ترمذی و ابو داود و نسائی و تصانیف
شیخ جلال الدین سیوطی و طبرانی و بیهقی و بغوی و حکیم ترمذی و غیر اینها اطلاعی نیست والا تفوه
بامثال این هفوات صورت نمی بست چه این حادثه در کتب اینها بی غایت و بی نهایت است بر اکثر
احادیث که در سند آن رواة مجروح واقع اند و همچنین بر احادیثی که در سند آن انقطاع راه یافته
اطلاق حسن میکنند ترمذی درین باب از همه پیش است در جامع خود غالبا حکم بحسن حدیثی که رجال آن متصف بوجوه
ضعف بوده یا سندش منقطع باشد میکند چنانچه حکم بحسن حدیث اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم فمن کذب
علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار ومن قال فی القرآن برأیه فلیتبوء مقعده من النار نموده با آنکه
در سندش شیخ او سفیان بن وکیع است و ابو زرعه او را متهم بکذب میداند و ابن قطان هم و صدر مناوی بر تضعیفش
نص نموده و همچنین حدیث اذا رأیتم الرجل یعتاد المساجد فاشهدوا له بالایمان را تحسین نموده
حال آنکه در سندش دراج است و ذهبی در حق او گفته کثیر المناکیر و هم برین منوال حدیث اذا رأیتم آیة
فاسجدوا را حسن غریب شمرده با آنکه در سند جال او ابراهیم بن حکم است و ذهبی در مهذب گفته ابراهیم بن
حکم واه نیز حکم بحسن حدیث املک علیک لسانک الحدیث کرده با آنکه جمیع رجال سندش ضعیف
اند چه روایت آن از یحیی بن ایوب از عبد الله بن زحر از علی بن یزید از قاسم از ابی امامه است قال
فی المنار کلهم متکلم فیهم و نیز روایت ان الله جعل الحق علی لسان عمر را تصحیح و تحسین کرده و در سندش
خارجه بن عبد الله است و احمد تضعیف او نموده نیز حدیث افضل الدعاء ان تسأل ربک العفو
والعافیة فی الدنیا والآخرة فانک اذا اعطیتهما فی الدنیا ثم اعطیتهما فی الآخرة فقد افلحت
را تحسین نموده و در طریقش سلمه بن وردان است بلکه در بعضی مواضع خود میگوید که در سند این حدیث فلان کس
ضعیف است باز همان حدیث را بتحسین میستاید چنانچه در جامع خود حدیث من صنع الیه معروف فقال
جزاک الله خیرا فقد بلغ فی الثناء را حدیث حسن غریب میگوید و در علل میفرماید سأل عنه
البخاری فقال هذا منکر و سعد بن الحسن احد رجاله کان قلیل الحدیث ویروون عنه

له قال الترمذی حسن غریب وقال الحاکم ترجمة صحیحة تصویبه و تعقبه الذهبی بان فیه دراج وهو کثیر المناکیر ۱۲ فیض القدیر مناوی ۱ع

ف مناوی حدیث ان الله جعل الحق علی لسان عمر ضعیف است ۱۲

قال الترمذی [illegible] غریب واقره [illegible] الذهبی [illegible] ابراهیم [illegible] فیض القدیر [illegible]

مناکیر انتهی نیز حکم بحسن حدیث اکمل المومنین ایمانا احسنهم خلقا نموده میگوید لکن لا نعرف لابی قلابة
سماعا عن عائشة نیز حدیث اخر قری الاسلام خرابا المدینة را حسن غریب گفته و در علل فرموده لا یعرف
الا من حدیث جنادة بن مسلم وسئل عنه البخاری فلم یعرفه بیهقی و شیخ جلال الدین سیوطی
حدیث لتقتدن بالعضه را تحسین نموده اند ذهبی در مهذب گفته فیه سنان بن سعد و هو ضعیف
نیز شیخ جلال الدین سیوطی در جامع صغیر حکم کرده است بحسن حدیث استقیموا لقریش ما استقاموا لکم
فان لم تستقیموا لکم فضعوا سیوفکم علی عواتقکم ثم ابیدوا خضراءهم عبد الروف مناوی در شرح
آن فرموده لعله لاعتضاده والا ففیه شعیب بن بیان الصفار قال الجوزجانی یروی المناکیر
و حدیث افضل الصدقة را نیز تحسین نموده مناوی در فیض القدیر گفته و لعله لاعتضاده والا ففیه هشام
بن حسان و رده الذهبی فی الضعفاء و قال شعبة لم یحفظ نیز حدیث اکثروا من الصلوة
علی فی کل یوم جمعة فان صلاة امتی تعرض علی فی کل یوم جمعة فمن کان اکثرهم علی صلوة
کان اقربهم منی منزلة را تحسین فرموده حال آنکه منقطع است قال الذهبی فی المهذب ان مکحولا
لم یلق ابا امامة فهو منقطع و حاکم حدیث اللهم اجعل اوسع رزقک علی عند کبر سنی و انقطاع عمری
را تحسین فرموده ذهبی گفته عیسی بن میمون متهم بالوضع و بغوی در مصابیح بر جمیع احادیثی که در سنن واقع
اطلاق حسن نموده حال آنکه بسیاری از ضعاف و غیر آن بلکه موضوعات در آن موجود اند حاصل کلام جمیع احادیث
ضعاف و منقطع که در کتب احادیث اهل سنت یافته و محدثین اهل سنت حکم بحسن آن نموده اند اگر تحریر
و فاتر طول و فایده نکرده بطریق انموذج اندکی از بسیاری و مشتی از خرواری درین مقام ذکر نموده شد
استیعاب آن باشد بشروح کتب احادیث رجوع نماید مخفی که این حادثه مخصوص بمحدثین امامیه نیست محدثین
اهل سنت زیاده از همه درین باب کار فرمایی ساخته شده اند اگر مخدوم بنظر وقت و امعان کتب احادیث را
مطالعه نفرموده اند در دفع این اعضال برساله های دو جزو فن درایه که در میان طلبه علم متداول اند رجوع
نماید شیخ شهاب الدین احمد بن حجر عسقلانی در شرح نخبة الفکر فی اصطلاح اهل الاثر میفرماید و متی توبع السیئ
الحفظ بمعتبر کان یکون فوقه او مثله لا دونه و کذا المختلط الذی لا یتمیز و کذا المستور و الاسناد
المرسل و کذا المدلس اذا لم یعرف المحذوف منه صار حدیثهم حسنا لا لذاته بل وصفه بذلک باعتبار المجموع
من المتابِع والمتابَع لان کل واحد منهم احتمال کون روایته صوابا او غیر صواب علی حد سواء فاذا

۵۳

فاذا جاءت من المعتبرين رواية موافقة لاحدهم رجح احد الجانبين من الاحتمالين المذكورين

ودل ذلك على ان الحديث محفوظ فارتقى من درجة التوقف الى درجة القبول والله اعلم

ومع ارتقائه الى درجة القبول فهو منحط عن رتبة الحسن لذاته انتهى ترمذی در آخر جامع خود میگوید

وما قلنا فی كتابنا حديث حسن فانما اردنا به حسن اسناده عندنا فكل حديث يروى ولا يكون

راويه متهما بالكذب يروى من غير وجه ولا يكون شاذا فهو عندنا حديث حسن انتهى ملا علی

قاری در شرح الشرح نخبة الفكر میگوید واعلم انه لم يصرح فی تعريف الحسن بنفى العلل ولا باتصال السند

ولا بخفة الضبط كما ذكره الشيخ سابقا وزاد الرواية من غير وجه ولعل هذا اصطلاح اخر

بينهما عموم من وجه نیز ملا علی قاری میفرماید قال البقاعی استعمل الترمذی الحسن لذاته فی المواضع

التی يقول فيها حسن غريب ونحو ذلك وعرف ما راى انه مشكل لانه يخرج الحديث احيانا

ويقول فلان ضعيف فی سنده ثم يقول هذا حديث حسن فخشى ان يشكل ذلك على

الناظر فيعترض عليه بانه كيف يحسن ما يصرح بضعف راويه وانقطاعه ونحو ذلك فعرفه

انما حسنه لكونه اعتضد بتعدد طرقه انتهى **سوم** انكه قول او نیز اطلاق كنند بر روايت كسانيكه مدح

مذكور نشده اند الى آخره محل نظر است منشا ان خبطی است ناشی از قلت تامل و غفلت و تغافل زيراكه اولا در اسم

منذر بن جيفر خطا واقع شده از جيفر بجبير تعبير نموده ثانيا انكه مراد علامه انست كه طريق فقيه بسوى منذر بن

جيفر كه صاحب كتاب است يعنی سلسله جاليكه واسطه روايت درميان شيخ ابن بابويه وصاحب كتاب اند

حسن است مذكور نبودن منذر بن جيفر بمدح وقدح درين باب قدحی نميكند وافطالی نص است بر معنی چنانكه

بر هر كه ادنی شعوری داشته باشد مخفی نيست **قال الفاضل الناصب** اما موثق كه آنرا قوی نیز گويند

پس تعريف او اينست كه مادخل فی طريقه من نص الاصحاب على توثيقه مع فساد عقيدته

مع سلامة باقی الطريق عن الضعف و درينجا نیز ايشان خبط واقع شده پس اطلاق موثق كنند بر طريق

ضعيف مثل خبر كه او را سكونی از ابی عبد الله عن امير المؤمنين عليه السلام روايت كرده وعنقريب خواهد آمد

او را موثق گفته اند حال آنكه ضعيف است باجماع اين فرقه ونيز بر روايت نوح بن دراج وناجيه بن عماره صيداوی

واحمد بن عبد الله بن جعفر حميری نیز اطلاق قوی ميكنند حال آنكه اينها اماميان اند اما نه ممدوح ونه مذموم

انتهى **اقول** وبه نستعين مردود است بدو وجه اول آنكه موثق نیز مانند حسن بر دو قسم است موثق

لاقائه و موثق لغیره یعنی و همین که از فقدان شرائط دران بلندی شده باشد باشتهار مضمون ان بین الاصحاب

و ذکر و بودن در اصول و وجوه دیگر منجبر شده باشد و تعریف مذکور تعریف موثق لذاته ست و خبر سکونی

موثق است لغیره پس اطلاق موثق بران بدون قید مقصود نمیکند نیز اطلاق موثق بر ضعیف بنا بر اصطلاح دیگرا

در ضعیف چه ضعیف نزد علمای امامیه بر قوی نیز بعضی نیز اطلاق کرده میشود و شیخ بهائی قدس سره

العزیز در رساله وجیزه میفرماید و قد یطلق الضعیف علی القوی بمعنیه و قد یخص بالمشتمل علی جرح

او تعلیق او انقطاع او اعضال او ارسال و هم چنین اطلاق قوی بر خبر نوح بن دراج و نظرای او بنا بر اصطلاح

دیگرست سوای اصطلاح مشهور چه قوی بنظر این اصطلاح عبارتست از حدیثی که سلسله سند او جماعه امامیه

باشند که از قدح و مدح انها سکوت واقع شده باشد و قوی نزد این معنی سالم نیز گویند در وجیزه فرموده

او مسکوت عن مدحهم و ذمهم کذلک فقوی و اما خبر امامیه کلا او بعضا مع تعدیل الکل فموثق

ویسمی قویا ایضا در درایة الدرایه میفرماید و قد یطلق القوی علی مروی الامامی الغیر الممدوح ولا المذموم

انتهی بالجمله ایراد ماند ایرادات سابقه که خبطی ست ناشی از جهل او از اصطلاحات اصولیین امامیه نزد محصلین

در کمال سقوط است قال الفاضل الناصب و اما ضعیف پس تعریف او انست که ما اشتمل طریقه

علی مجروح بالفسق و نحوه او مجهول و نیز نزد ایشان عمل بصحیح واجب است من غیر اختلاف حال انکه بعضی

بها بزعم خود حدیث صحیح روایت کنند و بران عمل نکنند و حکم نکنند و این حال انکه او سومیاست با خبار دیگر

که صحیح اند مثل ما رواه سعد بن ابی خلف عن ابی الحسن الکاظم علیه السلام قال سالته عن

بنات الابنة و جد فقال للجد السدس و الباقی لبنات الابنة و این خبر صحیح است نزد ایشان

و جماعة کثیر از امامیه بطرق مختلفه روایت کرده اند مؤید آن منها ما روی علی بن الحسین بن رباط

و رفعه الی ابی عبد الله قال الجدة لها السدس مع ابنتها و مع ابنة ابنتها و منها ما روی زرارة

عن ابی جعفر قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اطعم الجدة السدس و لم یفرض لها الله

تبارک و تعالی شیئا و هذا خبر موثق و منها ما رواه اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام

فی ابوین و جدة لام قال للام السدس و للجدة السدس و ما بقی و هو الثلثان للاب و در وجوب

عمل بحسن در میان ایشان اختلاف است بعضی عمل بان مطلقا واجب کنند مانند شیخ الطائفه و جمعی مذهب با

اختیار نموده و بعضی منع کنند مطلق و هم الاکثرون و بعضی تفصیل کنند و گویند که اگر مضمون آن خبر مشهور باشد

باشد بین الاصحاب عمل بآن واجب است والا موثق وضعیف نیز درین حکم داخل کنند فخر الدین بن جمال الدین
مطهر حلی بعمل بغیر معتبر تنصیص کرده وشیخ منقول محمد بن مکی که تلمیذ او است نیز بهمین تصریح نموده است
واکثر علمای ایشان عمل بموثق جایز داشته اند با وصف آن که روات مثل ابن بکیر وابن فضال صحیح ونمی
واجب العمل شناسند کما سلف وفخر الدین مذکور وتلمیذ او عمل بآن نیز واجب دانند بشرطیکه معتضد بشهرت
باشد وتعدد وجوه روایت او بلفظ واحد یا الفاظ متقاربه رایج وکثیر باشد وفتوی بمضمون آن نیز در علما رواج
یافته باشد پس اکثر احادیث امامیت که در کتب ایشان مدون است ومشهور ومفتی به واجب العمل خواهد بود
ومتأخرین ایشان عمل ضعیف نیز جایز دارند چون معتضد بشهرت شده باشد وشیخ الطائفه روایت
فساق غیر جوارح را قابل عمل دانسته اعتضاد شهرت را نیز شرط نکنند وکلینی روایت بعض کسانیکه اورا از
اصحاب ائمه میشمارند گو منکر امامت آن امام باشند قابل عمل میداند حال آنکه از نزد علمای ایشان کافر است
خصوصا چون او را امام وقت دعوت نموده باشد واو اباء آورده وقبول نکرده باشد انتهی کلامه اقول
وبه نستعین بچند وجه مردود است وجه اول آنکه درین قول بچند وجه خبط نموده اول آنکه در ترجمه علی بن حسن
بن رباط راوی حدیث اول به دو وجه خلط وتصحیف نموده اول آنکه حسن را بحسین تحریف وتصحیف فرموده دوم
رباط را که بالمهمله والموحده است برفاط بالفا بنا بر ضعف ساخته ودر کتب رجال وکتب احادیث امامیه ترجمه او
برین وجه است علی بن حسن بن رباط واما علی بن حسین بن رفاط بنیز ظرف بس وقاد وجودی ندارد از این جاست
او در اسمای رجال فریقین که مدعی آنست هوشمند خبیر او اضح میگردد دوم آنکه متن حدیث اول در تهذیب
الاحکام چنین واقع است مع أئمتها ومع متهاجدها وم جبا نموده مع ابتهاد مع ائمت اعتماد گذشته سوم آنکه
در روایت زرارة لفظ تبارک اسمه را اضافه نموده در تهذیب الاحکام عبارت حدیث ندارد برین نهج است
عن ابی جعفر علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه واله اطعم الجدة السدس ولم
یفرض لها شیئا چهارم آنکه لفظ آل را از صلوة ساقط نموده نصب خروج خود را مبرهن ساخته با آنکه آنحضرت علیه وآله
الصلوة والسلام در بیان کیفیت صلوة صلوة بر آل را جزو صلوة بر نفس خود مقرر فرموده چنانچه باندک فاصله
از تفسیر کبیر نقل نموده میشود پنجم آنکه لفظ علیه السلام بعد ابی جعفر که در اصل واقع است ساقط کرده با آنکه
اطلاق این عبارت در حق کافه مسلمین سمت جواز دارد ناصب این حکم مخصوص باسوای اهلبیت نبوی علیهم السلام
نموده حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام را ازین حکم که شامل جمیع مسلمین است اخراج نموده امام رازی

تصحیف نمودن شاه ولی الله صاحب در نسب رباط

۵۵

تصحیف نمودن شاه صاحب لفظ حدیث را

۵

۵۵ قوله قال فخر الدین الرازی فی ذیل تفسیر ...

در تفسیر کبیر گفته ان اصحابنا یمنعون من ذکر صلوات الله علیه وعلیه السلام الا فی حق الرسول
والشیعة یذکرونه فی حق علی رضی الله عنه واولاده واحتجوا علیه بان نص القران دل
علی ان هذا الذکر جائز فی حق من یؤدی الزکوة فکیف یمنع ذکره فی حق علی رضی الله عنه
والحسن والحسین ورایت بعضهم قال الیس ان الرجل اذا قال سلام علیکم فقیل له وعلیک
السلام فدل هذا علی ان ذکر هذا اللفظ جائز فی حق جمهور المسلمین فکیف یمتنع ذکره فی
حق اهل بیت الرسول صلی الله علیه وسلم قال القاضی انه جائز فی حق ال الرسول علیه
الصلوة والسلام والدلیل علیه انهم قالوا یا رسول الله قد عرفنا السلام علیک فکیف الصلوة
علیک فقال علی وجه التعلیم قولوا اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد کما صلیت علی ابراهیم
وال ابراهیم ومعلوم انه لیس فی ال محمد نبی فیتناول علیا کما یجوز مثله فی ال ابراهیم انتهی پنجم
انکه فخر المحققین محمد بن جمال الدین حسن بن مطهر حلی را مصنف کتاب معتبر زعم نموده واین خبط در چند موضع
ازین کتاب نموده واین معنی خطای فاحش است چنانچه سابقا نیز تنبیه بران نموده شد چه معتبر از مصنفات
شیخ نجم الدین ابو القاسم صاحب شرائع الاسلام است که در اصطلاح علمای امامیه بمحقق حلی مشهور است
ومحقق مذکور از مشائخ واساتذه علامه حلی است این معنی دلیل جهل او است از احوال رجال امامیه عجب تر انکه
با این همه دعوی کمال تبحر در علم فن رجال وحدیث وفقه امامیه دارد ان هذا لشیء عجاب ششم انکه اگرچه
شیخ شهید محمد بن مکی تلمیذ فخر المحققین است لیکن بودن او تلمیذ فخر الدین صاحب معتبر که مخلوق نا صاحب است
در حیز منع است هفتم انکه هرگاه فساد اسناد تصنیف معتبر بفخر المحققین بوضوح پیوست ضعف اسناد قول او جواز
عمل بموثق وضعیف بمحمد بن الحسن که از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد بود نیز واضح گردید وجه دوم انکه
این احادیث مذکوره بر تقدیر تسلیم صحت ان منافات بقول امامیه وصحاح احادیث ندارد زیرا که درین احادیث
نص واقع نشده است که سدس فریضه جده است چه جائز است که انحضرت علیه واله الصلوة والسلام جده را
سدس بطریق طعمه مقرر فرموده باشند نه بطریق فریضه ودر روایت زراره درین معنی نص است پس طرح
این احادیث صحاح لازم نیاید شیخ الطائفه در تهذیب الاحکام واستبصار نیز نص بر این معنی فرموده وجه سیوم
انکه سبق ذکر یافت که حدیث حسن هرگاه بکثرت طرق وشهرت مضمون ان بین الاصحاب متعاضد باشد
ملحق بصحاح خواهد بود ودر حکم او در وجوب عمل بحکم صحیح باشد هم چنین موثق بکثرت طرق ملحق بحسن میشود و بر

۵۶

و بر همین نهج ضعیف نیز بتکثر طرق و اشتهار مضمون ملحق بحسن میشود و چنانچه در اصول حدیث مبین گشته
شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمهٔ مشکوة میفرماید احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و هم چنین
بحسن نزد عامهٔ علما و آن ملحق بالصحیح است در احتجاج اگرچه در رتبه کمتر است و چون حدیث ضعیف بتعدد
طرق برتبهٔ حسن رسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهور است که ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن
مفرداتش مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف صرح به الائمة و بعضی گفته اند
که اگر ضعیف حدیث بجهت سوء حفظ روات یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد
بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد و یا فحش الخطا بود اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر
نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و از فضائل اعمال معمول نشاید که برین صورت محمول خواهد بود آنچه
بعضی گفته اند که لحوق ضعیف بضعیف افاده نمیکند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد است فتدبر انتهی کلام
شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح نخبة الفکریه تصریح فرموده که حدیث سیئ الحفظ و مختلط و مرسل و مستور
و مدلس هرگاه محذوف منه معروف نباشد اگرچه از اقسام ضعیف اند هرگاه از روات معتبر موافق
روایت یکی از اینها ماثور باشد مقبول بلکه حسن لغیره میگردد و هذه عبارته و متی توبع السیئ الحفظ بمعتبر
کان یکون فوقه او مثله لا دونه و کذا المختلط الذی لا یتمیز و کذا المستور و الاسناد المرسل و کذا المدلس
اذا لم یعرف المحذوف منه صار حدیثهم حسنا لا لذاته بل وصفه بذلک باعتبار المجموع
من المتابِع و المتابَع لان فی کل واحد منهم احتمال کون روایته صوابا او غیر صواب علی حد سواء
فاذا جاءت من المعتبرین روایة موافقة لاحدهم رجح احد الجانبین من الاحتمالین
المذکورین و دل ذلک علی ان الحدیث محفوظ فارتقی من درجة التوقف الی درجة القبول
والله اعلم و مع ارتقائه الی درجة القبول فهو منحط عن رتبة الحسن لذاته انتهی ملا علی قاری میگوید
ای فیکون حسنا لغیره و هم چنین عمل بروایت منکر امام وقت از حیثیت ذات آن روایت نیست
بلکه از حیثیت اعتضاد آن بروایات کثیره دیگر که موافق آن روایت اند و بجهت اشتهار مضمون آن میان الاصحاب
از ینجاست که بر متفردات الجماعت عمل جائز نمیگذارند چنانچه عنقریب در مقام مناسب بشرح و بسط تمام
بمعرض بیان آید انشاء الله تعالی بالجمله تجویز عمل باحادیث راوی فاسد العقیده بجهت ثبوت روایت
او است در اصول و کتب احادیث اثنا عشریه و بعد مقابله کتابهای ایشان با اصول و عدم تحقق مخالفت

الحكم عن ذر عن سعيد بن عبد الرحمن بن ابزى عن ابيه ان رجلا اتى عمر فقال اني اجنبت فلم
اجد ماء فقال لا تصل فقال عمار اما تذكر يا امير المومنين اذ انا وانت في سرية فاجنبنا
فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل واما انا فتمعكت في التراب وصليت فقال النبي صلى الله
عليه وسلم انما كان يكفيك ان تضرب بيديك الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهك وكفيك
فقال عمر اتق الله يا عمار فقال عمار ان شئت لم احدث به ومنها ما روى مسلم ايضا عن اسحاق
بن منصور قال حدثنا النضر بن شميل قال حدثنا شعبة عن الحكم قال سمعت ذرا عن ابن
عبد الرحمن بن ابزى عن ابيه ان رجلا اتى عمر فقال اني اجنبت فلم اجد ماء وساق الحديث
وزاد فيه قال عمار يا امير المومنين ان شئت لما جعل علي من حقك لا احدث به احدا
ولم يذكر حدثني سلمة عن ذر وديگران نيز بمثل اين روايت كرده اند بالجمله بانكه روايات اكتفا بيك ضربه
اقوى واصح اند باوصف آن علماى اهل سنت اين احاديث اصح صحاح را طرح نموده باحاديثى كه باين صفت
متصف نيستند عمل نموده در تيمم دو ضربه ومسح تا مرفق مقرر كرده اند شيخ عبد الحق دهلوى در ترجمه مشكوة
ميگويد بدانكه علما را اختلاف است دران كه تيمم دو ضربه است يكى براى وجه ودوم براى هر دو دست تا آرنج
يا يك ضربه است براى رو وكفها اول قول ابى حنيفه ومالك ع محفوظ ومختار از مذهب شافعى وبعضى اصحاب
احمد بن حنبل است وقول علي مرتضى ع وابن عمر وحسن بصرى وشعبى وسالم بن عبد الله وسفيان ثورى واكثر
علماء اعصار وامصار وثانى مذهب مشهور امام احمد وقول قديم شافعى ومنقول از عطا ومكحول واوزاعى
واسحق بن راهويه وابن خزيمه وابن منذر وابن جرير وغير ايشان از اصحاب حديث است ودر هر دو جانب
احاديث نيز واقع است ومحدثان ميگويند كه احاديث قول ثانى اصح واقوى است انتهى ونظائر اين عبارات
استيعاب آن از سياق اين عجاله خارج است حسن نيز نزد ايشان در وجوب عمل واحتجاج بان ملحق بصحيح است
وحديث ضعيف نيز چون متعضد بشهرت باشد بمرتبه حسن رسد آن نيز نزد ايشان محتج به است چنانچه شيخ
عبد الحق دهلوى تصريح بان فرموده وبعضى مشايخ ايشان روايت غير متعلق بحلال وحرام را قابل عمل دانسته صحت
وشهرت را نيز شرط نكنند چنانچه قبل از بزدوى نقل نموده شد وبخارى ومسلم وديگران بروايت منكر امامت
امام وقت را قابل عمل ميدانند چه ايشان از بعضى شيعه وغلاة روايت حديث ميكنند حال آنكه شيعه حضرت
امير المومنين علي بن ابيطالب عليه الصلوة والسلام را بعد حضرت پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم امام

امام بلافصل میدانند ومنکر خلافت خلفای ثلاثه هستند با آنکه بکفر این جماعة قایلند در خزانة المفتین گوید الرافضی
ان فضل علیا علی غیره فهو مبتدع ولو انکر خلافة الصدیق فهو کافر انتهی واز خوارج ونواصب
نیز در صحاح سته روایات بسیار وارد شده وظاهر است که خوارج منکر امام وقت اند عکرمه که صحیح بخاری
از روایات او مملو است نیز مذهب خوارج داشت چنانچه در کتب رجال اهلسنت تصریح بان واقع شده ودر
موضع مناسب با اسامی خوارج ونواصب دیگر که در صحیح بخاری ودیگر صحاح روایات از انها مروی است
مبین خواهد شد ودر باب کیود وباب رجال نیز بتفصیل سمت نگارش یافته من شاء فلیرجع الی تلک
المواضع **قال الفاضل الناصب** درین جا باید دانست که اکثر علمای شیعه در زمان سابق بمرویات
اصحاب خود بدون تحقیق وتفتیش عمل میکردند وتمیز رجال اسناد اصلا در ایشان نبود وکتابی در ذکر
احوال رجال وجرح وتعدیل نداشتند واین حالت ایشان مستمر ماند تا آنکه کشی در سنه چهار صد تقریبا
کتابی در اسماء الرجال واحوال رواة تصنیف کرد وان کتاب بغایت مختصر بود وغیر از حیرت وتشویش
نمی افزود زیرا که اخبار متعارضه در جرح وتعدیل وارد نموده وترجیح یکی بر دیگری او را میسر نیامده پس
حال رجال ایشان مشتبه شد بعد ازو غضایری در ضعفا تکلم کرده ونجاشی وابو جعفر طوسی در جرح وتعدیل
کتابها نوشتند وجمال الدین بن طاوس وابن مطهر وتقی الدین بن داود نیز درین باب دفاتر سیاه کردند
لیکن همه اینها توجیه تعارض مدح وقدح را اهمال واغفال نمودند وترجیح احد الطرفین بدلیل قوی ایشان
را میسر نیامده لهذا اصحاب درایه انصاف ایشان وتقلید اینها را درباب جرح وتعدیل منع نموده وگفته که
در اکثر مواضع نزد اینها تعدیل حاصل میشود وجرح بلکه اصلا قابل تعدیل نیست چنانچه بعد از مطالعه کتب
این باخصوصا خلاصة الاقوال که خلاصه تمام وقایع ونوشته ایشانست در علم رجال ظاهر میشود پس
هنوز هم ایشان احوال رجال جرح ثابت نیست واشتباه مرتفع نشده انتهی کلامه **اقول** وبه نستعین
بچند وجه مردود است اول آنکه این قول خبطی است ناشی از عدم اطلاع او بر کتب امامیه مشرف نشدن او
بمطالعه کتب متداوله رجال فرقه حقه که سائر ودائر است چه بر متتبع خبیر واضح است که متقدمین علمای
امامیه مانند حسن بن علی بن فضال وعبد الله بن جبله در سنه دو صد تقریبا در اسماء الرجال واحوال
رواة وجرح وتعدیل کتابها نوشتند بعد از ان حمید بن زیاد نینوی که وحید عصر خود بود در سنه سه صد
تقریبا در رجال وجرح وتعدیل کتابی نوشته وعلی بن حسن بن فضال ومحمد بن عیسی بن عبید بن یقطین از

متقدمین نیز در جرح وتعدیل واحوال رجال کتابها دارند ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی نیز در سنه صد
تقریبا کتاب رجال نوشته بعد از او شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه در جرح وتعدیل واحوال روات
کتابها نوشته واو رحمه الله درین فن تبحر ومهارت تمام داشته بعد از ان کشی ونجاشی وشیخ ابوجعفر طوسی
وغیر اینها نیز تالیف کردند در ازمنه سابقه این کتب متداول بودند بعد از ان که از تصاریف روزگار
وتقالیب لیل ونهار وظلم وجور ارباب عدوان وستم وتعدی ظالمان دوران بر عموم اهل اسلام قتل ونهب
وغارت واحراق اسباب وامتعه وکتب بوقوع آمده ودر عهد بعض خلفای عباسیه ودیگر امرای جور بر خصوص
فرقه شیعه در قری نواحی بغداد وغیر ان واقع شده باعث ضیاع وتلف برخی از کتب قدما گردیده بعضی
از کتابهای مذکور مانند کتب علوم دیگر که قدمای هر فن تالیف نموده بودند ضائع گردید ومتاخرین
علمای امامیه مانند علامه حلی وتقی الدین بن داود وشیخ شهید ثانی ودیگران کوشش وجد وجهد بلیغ
نموده بقدر وسع خود تحقیق رجال در جرح وتعدیل فرمودند وتلخیص وایضاح ان کتب باقیه کرده بعد ازان
فاضل عالم میرزا محمد استرابادی وتلمیذ او سید فاضل ثقة امیر شرف الدین علی حسنی حسینی ساکن نجف اشرف
صاحب کتاب ایجاز المقال ودیگر علمای اعلام کتب مبسوطه تالیف نمودند وفاضل کامل ملا محمد تقی مجلسی
در اواخر روضة المتقین تحقیق احوال رجال نموده ودیگر علمای متاخرین نیز مانند صاحب نقد الرجال
ودیگران کتابها در جرح وتعدیل واحوال رجال تصنیف نمودند تحقیقات انیقه وتدقیقات رشیقه درین فن
کردند چنانچه رجوع بان کتب شاهد عدل است وانچه گفته ایم بر متتبع خبیر از جمله واضحات است احتیاج باستشهادها
ندارد وبنا بر اطمینان قلوب عوام بذکر شواهد مبادرت نموده شد فاضل استرابادی در مجمع الاقوال گفته
حسن بن علی بن فضال مات سنة اربع وعشرین ومائتین وله کتاب الرجال نیز در مجمع
الاقوال از ابن داود نقل کرده اخبرنا ابن شاذان عن علی بن حاتم عن احمد بن ادریس عن محمد بن
یحیی عنه بکتابه فی المتعة والرجال نیز در کتاب مذکور میگوید عبد الله بن جبلة بن حیان ابن ابجر
الکنانی ابو محمد عربی صلیب ثقة واز نجاشی نقل کرده له کتب منها کتاب الرجال مات عبد الله
بن جبلة سنة تسع ومائتین نیز در مجمع الاقوال فرموده حمید بن زیاد من اهل نینوی قریة
الی جانب الحائر علی ساکنه السلام ثقة کثیر التصانیف عالم جلیل واسع العلم نجاشی گفته
صنف کتاب الجامع فی انواع الشرائع کتاب الخمس کتاب الدعا کتاب الرجال کتاب من

من روى عن الصادق عليه السلام قال ابو الحسن علي بن حاتم لقيته سنة ست وثلاثمائة
وسمعت منه كتابه في الرجال قراءة واجاز لنا كتبه مات حميد سنة عشر وثلاثمائة
نيز ميگويد محمد بن عيسى عبيد بن يقطين مولى بني اسد بن خزيمة ابو جعفر العبيد اليقطيني يونسي له
من الكتب الى ان قال كتاب الرجال نيز در احوال شيخ ابو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق الكليني رحمه الله تعالى
ميگويد شيخ اصحابنا في وقته بالري ووجههم وكان اوثق الناس في الحديث واثبتهم صنف
كتاب الكافي في عشرين سنة ومات ببغداد سنة ثمان وعشرين وثلاثمائة قاله الشيخ الطوسي
وقال النجاشي في سنة تسع وعشرين وثلاثمائة سنة تناثر النجوم نيز در كتاب مذكور گفته وله غير
كتاب الكافي كتاب الرد على القرامطة كتاب رسائل الائمة عليهم السلام كتاب تعبير
الرويا كتاب الرجال وكتاب ما قيل في الائمة عليهم السلام من الشعر در احوال شيخ صدوق
محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي نوشته ابو جعفر نزيل الري شيخنا وفقيهنا ووجه الطائفة ثقة
بخراسان ورد بغداد سنة خمس وخمسين وثلاثمائة وسمع منه شيوخ الطائفة وهو حدث
السن كان جليلا حافظا للاحاديث بصيرا بالرجال ناقدا للاخبار لم ير في القميين مثله في
حفظه وكثرة علمه له نحو من ثلاثمائة مصنف ذكرنا اكثرها في كتابنا الكبير مات رضي الله
عنه بالري سنة احدى وثمانين وثلاثمائة هكذا في الخلاصه ودر ضمن تعداد كتب او نوشته
كتب المصابيح المصباح الاول ذكر من روى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم من الرجال المصباح
الثاني ذكر من روى عن النبي صلى الله عليه واله من النساء المصباح الثالث ذكر من روى
عن امير المومنين عليه السلام المصباح الرابع ذكر من روى عن فاطمة عليها السلام المصباح
الخامس ذكر من روى عن ابي محمد الحسن عليه السلام المصباح السادس ذكر من روى
عن ابي عبد الله الحسين عليه السلام المصباح السابع ذكر من روى عن علي بن الحسين
عليه السلام المصباح الثامن ذكر من روى عن ابي جعفر محمد بن علي عليه السلام المصباح
التاسع ذكر من روى عن ابي عبد الله الصادق عليه السلام المصباح العاشر ذكر
من روى عن موسى بن جعفر عليه السلام المصباح الحادي عشر ذكر من روى عن
ابي جعفر الثاني عليه السلام المصباح الثالث عشر ذكر من روى عن ابي الحسن علي بن

ترجمه محمد بن يعقوب كليني صاحب كافي

ترجمه شيخ صدوق ابن بابويه عليه الرحمه

٦٣

المصباح الثاني عشر ذكر من روى عن ابي الحسن الرضا عليه السلام

محمد علیه السلام المصباح الرابع عشر ذکر من روی عن ابی محمد الحسن بن علی بن محمد علیه السلام
المصباح الخامس عشر ذکر الرجال الذین خرجت الیهم التوقیعات و شیخ ابو جعفر طوسی سوای این کتاب
کتابی دیگر در رجال در تصانیف شیخ صدوق ابن بابویه آورده فاضل زاهد متقی ملا احمد اردبیلی طاب ثراه
در رساله اصول دین فرموده کتب بسیار در جمیع اسامی روات بوده و آنچه بالفعل موجود است کتاب
خلاصه و کتاب نجاشی و کتاب ابن داود و کتاب کشی و فهرست و کتاب رجال شیخ و غیرها است الا آنکه کتب
از میانه رفته بسوختن و شستن خصمان و ضائع شدن در چاه ها و خوردن ارضه و پنهان کردن از ترس خصمان
و این کتب مذکوره تمام بنام روایی است که روایت حدیث از ایشان کرده اند آنچه جمع شده است
و بما رسیده از متاخرین انتهی کلامه از روی تواریخ معتبره اهل سنت نیز تصدیق آنچه فاضل اردبیلی
بیان فرموده بوضوح می انجامد چه اکثر اوقات از مخالفین و سلاطین و امرای ایشان انواع ظلم و جور بر شیعیان
بوقوع آمده بارها نهب و غارت و تاخت و تاراج و سوختن خانها و غیر ذلک اتفاق افتاده ظاهر است
که دران ضمن کتب بسیاری در معرض ضیاع و تلف در آمده باشند یافعی در تاریخ موسوم بمراة الجنان
در وقائع سنه اثنتین و عشرین و اربعمائة نوشته فیها عزم الصوفی الملقب بمنصور على الغزو وكتب
له السلطان منشورا وقصد الجامع لقراة المنشور وبين يديه الرجال بالسلاح يترضون
عن الشيخين وصاحوا هذا يوم معاوى قلت يعنون فيه اظهار شعار معاوية بن ابى سفيان
والذكر لابى بكر وعمر دون على رض فحصبهم اهل الكرخ فثارت الفتنة واضطربت ونهبت العامة
دار الشريف المرتضى ودافع عنه جيرانه الاتراك وبات الناس فى ليلة صعبة وتاهبوا للحرب
واجتمعت العامة وخلوا من الاتراك واحترقت له سرية وقصدوا الكرخ فرموا النار فى
اسواقه واشرف اهل الكرخ على التلف فركب الوزير والجند فوقعت اجرة على صدر الوزير
وسقطت عمامته وقتل جماعة من الشيعة وزاد النهب فيهم واحرق فى هذه الثائرة عدة
اسواق ولم يجر من السلطان انكار لضعفه وعجزه یعنی درین سال صوفی ملقب بمنصور عزم غزو نمود
سلطان برای او منشور نوشت آن منصور قصد جامع نموده پیش روی او مردان سلاح گرفته می رفتند
باواز بلند گفتند این روز معاویه است غرض ایشان ازین قول اظهار شعار معاویه بن ابو سفیان بود که ذکر
ابوبکر و عمر نمودن بود بغیر ذکر علی علیه السلام پس اهل کرخ سنگ بر آنها انداختند پس فتنه بشوران آمد

غارت ساختن اهل سنت خانه سید مرتضی علیه الرحمه را

۶۴

اضطراب در مردم بهم رسید و عوام خانه شریف مرتضی را غارت نمودند و همسایگان ترک او بمدافعه قیام نمودند
مردم شب بسیار سختی بروز آوردند مستعد جنگ گردیدند و عوام و خلق انبوهی از اتراک قصد کرخ کرده آتش
در بازارهای آن موضع کشیدند و اهل کرخ مشرف بر تلف و هلاک گردیده و وزیر با فوج سوار شده خشتی
بر سینه وزیر رسیده عمامه از سرش افتاد و جمعی از شیعه بقتل رسیدند و نهب و غارت در آنها زیاده
شد و درین فتنه چند بازار با آتش سوخت و از سلطان انکاری بوقوع نیامد بسبب ضعف و عجز
او از مقاومت عوام نیز در احوال سنه چهار صد و چهل و سه می نویسد فیها ثارت الفتنة بین الشیعة
والسنية وعادوا الى اشد ما كانوا عليه من الشر واحكم الرافضة سور الكرخ وكتبوا على
الابراج محمد وعلي خير البشر فمن رضي فقد شكر ومن ابى فقد كفر واضطرب باب الفتنة
واخذت ثياب الناس في الطريق وغلقت الاسواق واجتمعت من السنية جمع لم ير مثله
وهجموا دار الخلافة فوعدوا بالخير وثار اهل الكرخ فالتقى الجمعان فقتل جماعة ونبشت
عدة قبور للشيعة واحرقوا وتم على الرافضة خزي عظيم انتهى درین سال باز در میان شیعه
و سنیه فتنه برپا شده بدتر از آنچه پیش از صلح بود عود نمودند و روافض سور کرخ را استوار بر برجها نوشتند
محمد وعلي خير البشر فمن رضي فقد شكر ومن ابى فقد كفر پس اضطراب بهم رسیده و جامهای
مردم در راه می گرفتند و بازارها بند شد و سنیان اجتماعی نمودند که مثل آن مشاهده نگشته و بر دار الخلافه
هجوم نمودند از دار الخلافه وعده بخیر شدند و اهل کرخ بشوران آمده پس تلاقی فریقین اتفاق افتاده جماعت بسیار
مقتول شدند چند قبر شیعیان نبش ساختند و خانمان آنها را سوختند تباهی عظیم بشیعه رسید در احوال سنه
چهار صد و چهل و چهار نوشته فيها هاجت الفتنة ببغداد وسعرت نيرانها واحرقت عدة
حوانيت وكتب اهل الكرخ على ابواب المساجد محمد وعلي خير البشر واذنوا بحي على خير العمل
فاجتمع غوغاء السنية وحملوا حملة حربة على الرافضة فهرب النظارة وازدحموا في درب
ضيق فهلك ست وثلثون امرأة وستة رجال وصبيان وطرحت النيران في الكرخ درین سال
فتنه در بغداد بهیجان آمد و آتش آن بالا گرفت چند دکان سوخته شد و اهل کرخ بر دروازه های مساجد
نوشتند محمد وعلی خیر البشر و در اذان حی علی خیر العمل داخل کردند غوغائی اهل سنت جمع شده بر شیعیان
حمله کردند نظارگیان و تماشائیان گریخته در راه تنگی ازدحام نمودند تا آنکه سی و شش زن و شش مرد

نبش نمودن اهل سنت قبور شیعه را و سوزانیدن خانهای شیعه را ٦٥

وچندی بهلاک شدند و در کرخ آتش زدند و در وقایع سنه چهار صد و هفتاد و هشت آورده فیها ثارت
الفتنة بین الروافضة والسنیة واقتتلوا واحرقت اماکن و در وقایع سنه پانصد و هفتاد و چهار
آورده فیها اخذ ابن قرایا الرافضی وجد فی بیته سبّ الصحابة فقطعت یده ولسانه ورجمته
العامة فهرب وسبح فی الماء فرموه بالاجر فغرق واحرقوه ثم الحق ذلک بالتتبع علی الرافضة
واحرقت کتبهم وانقمعوا حتی صاروا اذل من الیهود درین سال ابن قرایا رافضی گرفته شد و از خانه او سب صحابه
یافته شد پس دست و زبان او را قطع نمودند عوام او را سنگسار نمودند او گریخته بشنا در راه دریا گرفت
و مردم خشت ها بر وانداختند تا آنکه غرق شد و جثه اش را سوختند و بعد آن تتبع و تفحص خانهای روافض کردند
و کتابهای آنها را سوختند تا آنکه روافض قلع و قمع شدند بالجمله قول از متقدمین امامیه کتابی در ذکر احوال رجال
نداشتند در حیز منع و کذب محض است چه بشهادت علمای اعلام بوضوح پیوست که متقدمین امامیه کتب بسیاری
در ذکر احوال رجال داشتند و اعتماد آنها در جرح و تعدیل بران کتب بود دوم آنکه بر فرض تقدیر عدم کتب عدم
تصنیف کتب رجال مستلزم اهمال و عدم اعمال جرح و تعدیل نیست چه متقدمین را احوال رجال از ضبط صدر
محفوظ بود و برطبق محفوظ خود جرح و تعدیل می نمودند متقدمین جمیع فنون خصوصاً حکمای هند بنابر اعتماد
بر قوت حافظه و ضنت و صیانت اسرار از اغیار کمتر متوجه تصنیف کتب میشدند این معنی موجب اهمال
قواعد طبیه و حکمیه نمیگردید و خود کشش تصریح فرموده که در صدر اسلام تا صد سال کتابی تالیف نشده
این امر مقتضی اهمال احکام شرعیه و عدم اعمال اعمال فرعیه نمیگشت نیز بر تقدیر تنزل آنچه نوشته که اول
کشی کتاب مختصری تالیف نموده بعد از ان علمای دیگر بشرح و بسط پرداختند مستلزم شناعتی و عیب
و عاری نیست زیرا که شان تصانیف جمیع علوم همین است مدون هر فن کتاب مختصری تالیف کرده و از انجا
که تزاید علوم بر حسب تلاحق آرا و افکار میباشد یوما فیوما کتاب های مبسوط در هر فن تصنیف شده
در اکثر علوم اسلامیه نیز چنین است مثلا محدثین قدمای اهلسنت در فن درایة کتابی نداشتند و این حالت
مستمر ماند تا آنکه قاضی ابو محمد حسن بن عبد الرحمن بن خلاد رامهرمزی کتابی تالیف کرده محدث فاصل نام
گذاشته و ان کتاب بغایت مختصر بود و غیر از حدت و تشویش نمی افزود زیرا که مصنف مذکور استیعاب
جمیع فنون اصول حدیث نکرده بود و بعد از و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری کتابی نوشته لکن کتاب او
منقح و مهذب نبود و بعد از و ابو نعیم اصبهانی مستخرجی بران کتاب نوشته مسائل بسیاری افزوده بعد از و

بعد از و خطیب ابو بکر بغدادی در قوانین روایت کتابی تالیف کرده بکفایه موسوم کرده و در آداب آن کتابی دیگر تحریر کرده بجامع فی اداب الشیخ والسامع مسمی ساخت و در هر فنی از فنون حدیث کتابی علیحده تصنیف کرده لیکن مسائل او متفرق و متشتت بودند قاضی عیاض جمیع فنون جمع کرده و الماع تصنیف کرد و ابو حفص میانجی ما لا یسع المحدث جهله نوشت بعد از و حافظ تقی الدین ابو عمرو عثمان بن الصلاح عبد الرحمن الشهرزوری نزیل دمشق جمع شتات نموده مقدمه (یعنی کتاب علوم ابن الصلاح) تالیف کرد لکن ترتیب مناسب از و فوت شد بعد از و علمای دیگر متوجه مقدمه او شده به بسط و اختصار و معارضه و انتصار او نظما و نثرا پرداختند بعد از همه اینها حافظ شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی عسقلانی شهیر بابن حجر آنرا مرتب ساخت و ملا علی قاری و سید اسمعیل و وجیه الدین و دیگران برو شروح و حواشی نوشتند و شیخ عبد الحق از متاخرین نیز رساله نوشته هنوز هم جای تحریر و تهذیب باقیست هم برین نهج در فن رجال چه اکثر علمای اهل سنت در زمان سابق قربات اصحاب خود بدون تحقیق و تفتیش عمل میکردند چنانچه مناوی در فیض القدیر فرموده فان الصدر الاول من اشیاخ المجتهدین لم یعتنوا بضبط التخریج وتمییز الصحیح من غیره فوقعوا فی الجزم بنسبة احادیث کثیرة الی النبی صلی الله علیه وسلم وفرعوا علیها الاحکام مع ضعفها بل ربما دخل علیهم الموضوع تا آخر آنچه گفته و در موضع مناسب تمامه نقل نموده خواهد شد در فن رجال نیز علمای ایشان کتابی در ذکر احوال رجال و جرح و تعدیل نداشتند و اینحالت مستمر ماند تا آنکه ابن سعد کتابی در اسماء الرجال و احوال رواة تصنیف کرد و به طبقات ابن سعد موسوم گشت نیز بخاری و ابن ابی خیثمه در تاریخهای خود اسامی رجال نوشتند و ابن ابی حاتم کتاب جرح و تعدیل نوشت لیکن کتب این جماعه غیر از حیرت و تشویش نمی افزود زیراکه در تصانیف اینها اقوال مختلفه در جرح و تعدیل رواة مرقوم است ترجیح یک قول بر دیگری از روی این کتب متصور نیست پس حال رجال ایشان مشتبه شد بعد از اینها ابن حبان و ابن شاهین ثقات را افراز نموده و ابن عدی و ابن حبان ضعفا را در کتاب علیحده افراز فرمودند و بعضی متوجه ذکر رجال کتابهای مخصوص شده ابو نصر کلاباذی رجال نوشته و ابو بکر بن منجویه در رجال کتابی تصنیف کرده و ابو الفضل بن طاهر رجال هر دو را یکجا جمع کرده و ابو علی جیانی در رجال ابو داود کتابی تالیف کرده و جمعی از مغاربه رجال ترمذی و نسائی دفاتر سیاه کردند لیکن همه اینها توجیه تعارض مدح و قدح را اهمال و اغفال نموده ترجیح احد الطرفین بدلیل قوی ایشانرا میسر نیامده صاحب عقل و درایه داند

ایضا ومنهم من تقید بکتاب مخصوص کرجال البخاری لابی نصر الکلاباذی ورجال مسلم لابی بکر بن منجویه وجمعهما ابو الفضل بن طاهر ورجال ابی داود لابی علی الجیانی وکذا رجال الترمذی ورجال النسائی لجماعة من المغاربة ورجال الستة الصحیحین وابی داود والترمذی والنسائی وابن ماجه لعبد الغنی المقدسی فی کتاب الکمال ثم هذبه المزی فی تهذیب الکمال وقد لخصته وزدت علیه اشیاء کثیرة وسمیته تهذیب التهذیب ۱۲

انصاف داده تقلید اینها را در باب جرح و تعدیل منع می نماید چه در اکثر مواضع تعدیل حاصل میشود بچیزی
که اصلا قابل تعدیل نیست چنانچه بعد از مطالعه کتاب کمال فی معرفة الرجال تصنیف عبد الغنی مقدسی
که مبسوط ترین کتابهای ایشانست و کتاب رجال تصنیف مزی که موسوم بتهذیب الکمال است و خصوصا
رجال شیخ ابن حجر عسقلانی که تلخیص اوست و مسمی است بتهذیب التهذیب که خلاصه تمام دفاتر مبسوطه ایشانست
در علم رجال ظاهر میشود پس هنوز احوال رجال منقح نیست و اشتباه مرتفع نشده سوم آنکه وقوع اهمال و غفلت
از علمای امامیه در توجیه تعارض مدح و قدح و جرح و تعدیل نیز ممنوع است رجوع بکتب رجال امامیه خصوصا
کتب ثلاثه فاضل استرابادی و رجال فاضل مجلسی و دیگر متاخرین مثل نقد الرجال تالیف فاضل تفرشی و ایجاز
المقال تصنیف امیر شرف الدین علی حسنی حسینی ساکن نجف اشرف علی مشرفها التحیة و الثناء و غیر اینها شاهد عدل
این دعوی است ظاهرا مخدوم بمطالعه این کتب مشرف نشده و الا امثال این اباطیل ازو صادر نمیشد و در متوجه
نشدن بعضی از علمای امامیه بتوجیه تعارض مدح و قدح بعضی رجال و اهمال و اغفال بسیاری از علمای اهل سنت
نیز شریکند چه جمعی از ایشان را ترجیح احد الطرفین بدلیل قوی میسر نیامده لهذا صاحب عقل و درایه که بطبع سلیم
و ذهن مستقیم اتصاف دارد و انصاف داده تقلید اینها را در باب جرح و تعدیل منع می نماید و در اکثر مواضع نزد ایشان
تعدیل حاصل میشود بچیزی که اصلا قابل تعدیل نیست مثلا عمر بن سعد بن ابی وقاص را که بر اهلبیت نبوی
علیهم السلام انواع ظلم و ستم نموده سلاله عترت طاهره حضرت امام همام ابو عبد الله الحسین علیه الصلوة
و السلام را با بسیاری از برادران و اقربا و اشیاع و اتباع و اصحاب و احباب در دشت کربلا گرسنه و تشنه بی یار و یاور
شهید نموده بعد از وقوع سانحه جگرگداز جانسوز پاس خاطر عاطر جد امجد ایشان را ملحوظ نداشته مخدرات عصمت
و طهارت را بی ردا و معجر بر شتران برهنه نشانیده بانواع استخفاف شهر بشهر گردانیده و دقیقه از دقایق هتک
حرمت فرو گذاشت نکرده صدور این امور اصلا قابل تعدیل نیست بلکه از انجا که ظلم بر احاد الناس کبیره است
و بر اهلبیت نبوی علیهم السلام اکبر کبائر است و نیز صدور این امور مستلزم انکار ضروریات دین اسلام است که
باتفاق باعث کفر و ارتداد فاعل اینهاست علمای اهل سنت این افعال شنیعه و اعمال قبیحه را علت موثره
تعدیل و توثیق او نموده با وصف ارتکاب این قسم کبائر او را عدل و ثقه میدانند اکابر محدثین اهل سنت
مانند قتاده و محمد بن مسلم بن شهاب زهری و ابو اسحاق سبیعی و نسائی و غیر اینها روایت ازو نموده اند
و در تهذیب الکمال گفته عمر بن سعد بن ابی وقاص القرشی الزهری ابو حفص المدنی ساکن الکوفه

عمر بن سعد را اهل سنت تعدیل و توثیق نموده اند

الكوفة اخو عامر بن سعد واخوته روى عن ابيه سعد بن ابي وقاص وابي سعيد الخدري روى عنه ابنه ابراهيم بن عمر بن سعد بن ابي قاص يزيد بن ابي مريم السلولي وسعد بن عبيدة والعيزار بن حريث وقتادة ومحمد بن عبد الرحمن ابن ابي لبيبة ومحمد بن مسلم ابن شهاب الزهري والمطلب بن عبد الله بن حنطب ويزيد بن ابي حبيب المصري وابو اسحاق السبيعي وابن ابنه ابو بكر بن حفص بن عمر بن سعد ذكره محمد بن سعد في الطبقة الثانية من اهل الكوفة وقال احمد بن عبد الله العجلي كان يروي عن ابيه احاديث روى الناس عنه وهو الذي قتل الحسين وهو تابعي ثقة انتهى يحيى بن معين با وجود اتصاف او بنصب و خروج واو انصاف داده انكار توثيق او نموده چنانچه نیز در تهذیب الکمال آورده قال ابو بكر بن ابي خيثمة سالت يحيى بن معين عن عمر بن سعد ثقة هو فقال كيف يكون من قتل الحسين ثقة وابو اسحاق سبیعی از شمر بن ذی الجوشن که خود مرتکب شهادت وقتل آنحضرت گردیده روایت میکنند ابن عبد البر که از اعاظم علمای اهل سنت است در استیعاب در ترجمه ذو الجوشن الضبابي مي نويسد روى عنه ابو اسحاق السبيعي وقيل ان ابا اسحق لم يسمع منه وانما سمع حديثه من ابنه شمر بن ذي الجوشن عن ابيه انتهى ونظائر این بسیار است بنابر اختصار بر همین قدر اکتفا نموده شد نیز جمهور علمای ایشان در قرن اول که عبارت از صحابه است که اسناد احادیث ایشان منتهی باو میشود مطلقا اهمال واغفال جرح وتعدیل نموده مدعی صحابیت را بغیر فحص وتفتیش احوال او بلکه با وجود تحقق وثبوت کبائر وانواع فسوق ومعاصی از او مانند زنا وشرب خمر وفرار از زحف وغلول یعنی دزدی در مال غنیمت وردّه وغیر ذلک که بالاتفاق مخرج از عدالت است حکم بعدالت انها میکنند وبغیر دلیلی از عقل ونقل که موجب کون نفس باشد قضیه کاذبه مصطلحه الصحابة کلهم عدول را درین باب تمسک وثیق خود ساخته اعراض از جرح وتعدیل مدعی صحابیت کرده جمیع صحابه را عادل میدانند با آنکه کذب این قضیه باطلاع مخالف ثابت بالتواتر است از همه عجیبتر آنکه صاحب اصابه با آنکه در اول کتابش بر منکر این قضیه وبر جمعی که حکم بعدالت صحابه را عام نمیدانند رد بلیغ نموده در اثنای کتاب خود جمعی کثیر وجمی غفیر را ذکر کرده در ترجمه هر یک از انها آنچه نص بر نوع فسق وصدور کبائر از انها است مانند زنا وشرب خمر وقتل نفس وغلول ونظائر آن ذکر میکنند واین امور را اسناد بآنها می نماید واصلا ومطلقا متوجه تاویل نمیگردد ولطول صحبت وملازمت آنحضرت رسول صلی الله علیه واله نیز در مفهوم صحابی اعتبار نمیکنند وصحابی نزد ایشان آنکس است که ادراک بشرف صحبت ولقای آنحضرت صلی الله علیه واله نموده باشد اگرچه یک لحظه باشد خواه شرف مکالمت دریافته باشد یا نه وبر اسلام

اهل سنت از شمر بن ذی الجوشن روایت میکنند

٦٩

بمیرد اگرچه در میان لقای او و موت آورده متخلل شده باشد مانند اشعث بن قیس کندی بعد ادراک شرف اسلام مرتد گشته در زمان
خلیفه اول گرفتار و اسیر شد و آمده اظهار اسلام نمود ابو بکر صدیق اسلام او را قبول فرموده خواهر خود را در عقد او در آورد
بر تقدیر سبب خبیر مخفی نیست که در نزد رئیس الفقهاء ابو حنیفه کوفی محبط عمل است و امام شافعی در ام نیز نص بر آن فرموده پس صحبت
صحبت متقدمه حبط شده باز او را امثال او را صحبتی با آنحضرت علیه وآله الصلوة والسلام بوقوع نیامده پس ایشان
او را در عداد صحابه داخل نموده بفحوای الصحابة کلهم عدول او را از جمله صحابه عدل شمردن عدول از جاده صواب است صاحب
الفیه درین باب داد انصاف داده میفرماید وفيه خول من لقيه مسلما ثم ارتد ثم اسلم بعد وفات النبي صلى الله
عليه وسلم في الصحابة نظر كثير فان الردة محبطة للعمل عند ابي حنيفة ونص عليه الشافعي في الام
وان كان الرافعي قد حكى عنه انما انما تحبط بشرط اتصالها بالموت وحينئذ فالظاهر انها محبطة للصحبة
المتقدمة كقرة بن هبيرة وكالاشعث بن قيس با این همه او را در عداد اصحاب معدود می نمایند و عادل تصور
نموده روایت حدیث از و میکنند در شرح نخبة الفکر فرموده ولم يتخلف احد عن ذكره في الصحابة ولا عن تخريج
حديثه في المسانيد وغيرها و مانند عبد الله بن ابی سرح بسین مهمله و حای مهمله برادر رضاعی جناب عثمان بن
عفان که وی چنانچه در کتب سیر و تواریخ مانند روضة الاحباب و معارج النبوة آورده اند در اوائل حال ایمان آورده
چون نوشتن می دانست حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را کاتب وحی گردانید و در نوشتن قرآن خیانتها و تبدیل
کلمه بکلمه دیگر از وی بوقوع آمد چنانچه بجای عزیز حکیم علیم حکیم نوشتی تا آنکه سر بر زد از وی این که میگوید محمد نمیداند
که چه میگوید من هر چه میخواهم می نویسم بلکه وحی چنانکه بروی فرود می آید بر من نیز می آید در حق وی این آیه کریمه
نازل شده ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا او قال اوحي الي ولم يوح اليه شيء یعنی کیست ظالم تر
از آنکه افترا میکند بر خدا بدروغ و بگوید وحی کرده شده است بسوی من حال آنکه وحی کرده نشده بسوی او چیزی تا آخر
آیه چون دانست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر خیانت وی مطلع شده است در مدینه نتوانست بود و گریخته بمکه رفت
انتهی امام رازی در تفسیر کبیر آورده روی ایضا ان عبد الله بن ابي سرح كان يكتب الوحي لرسول الله صلى الله
عليه وسلم فلما نزل قوله ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين املاه الرسول عليه السلام فلما
انتهى الى قوله ثم انشاناه خلقا آخر عجب عبد الله منه فقال فتبارك الله احسن الخالقين فقال الرسول هكذا
انزلت الاية فشك عبد الله وقال لئن كان محمد صادقا فقد اوحي الي وان كان كذابا فقد عارضته فهذا هو المراد
من قوله سانزل مثل ما انزل الله و روز فتح مکه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خون چهار کس هدر نموده فرمود

ای تصنیف عبد الرحیم بن الحسین بن عبد الرحمن عراقی

از دروحصان ما کاشعث چه صحبت شده مشهور

حال اشعث و عبد الله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان

قال العسقلانی فی الاصابة

۱۷

فرموده چهار کس اند که امان نمیدهم ایشان را در حل و نه در حرم نیز در مدارج النبوة از کتاب مواهب لدنیه نقل کرده که دوم
از انها عبد الله بن ابی سرح است که چون حکم بقتل او کردند رفت بر عثمان بن عفان و پنهان گشت نزد وی و بود وی
برادر رضاعی عثمان رضی الله عنه و چون خواند رسول خدا مردم را به بیعت آورد او را عثمان رضی الله عنه و بیستانید
گردانید بر رسول خدا و گفت ای پیغمبر خدا بیعت میکند عبد الله بن ابی سرح پس برداشت آنحضرت سر مبارک خود را
و نگاه کرد بجانب او و هیچ نگفت باز گفت عثمان ای پیغمبر خدا بیعت میکند عبد الله باز خاموش ماند آنحضرت هیچ نگفت
باز عثمان گفت و ابا کرد آنحضرت از بیعت او پس تر روی آورد آنحضرت باصحابه و فرمود آیا نبود در میان شما مردی
رشید که بایستد بسوی این وقتی که ابا کردم از بیعت او و بکشید او را پس صحابه گفتند ما چه دانیم که چیست در دل تو
ای پیغمبر خدا اگر اشارتی و ایمایی میکردی بسوی ما می کشتیم او را فرمود که نمی باید و نمی سزد پیغمبر را چشمهای
خیانت و دغل کننده انتهی ما نقله عن المواهب با این همه ارتداد و تکذیب و تجهیل او آنحضرت را صلی الله علیه و آله
وسلم بلکه ادعای نبوت برای خود کردن باز تمسک بروایت شاذ ضعیف بلکه موضوع متضمن آنکه آنحضرت بالحاح
عثمان بن عفان از خون او در گذشت و بیعتش قبول فرمود او را در صحابه عدول محسوب نمودن و از وی روایت حدیث
نمودن چنانچه ترمذی و ابن ماجه از وی روایت کرده اند در کمال تعجب است بر فرض که بنا بر قول جمعی که در صحبت بر مجرد لقا
و رویت اکتفا می نمایند داخل صحابه باشد چنانچه گفته اند اما من ارتد و رجع الی الاسلام فی حیاته کعبد الله
بن ابی سرح فلا مانع فی دخوله فی الصحبة بدخوله الثانی فی الاسلام لیکن بنا بر قول بعضی که طول صحبت شرط کرده اند
صحابی بودن او محل تامل است لیس حسن خاتمت او روایت واهیه ضعیفه نموده اند که او بیرون آمد بسوی رمله و چون وقت صبح شد گفت خداوندا
بگردان آخر عمل مرا در نماز صبح پس وضو کرد و نماز گذارد و سلام داد بدست راست پس میخواست که سلام بدست چپ
بدهد ناگاه قبض کرده شد روح او و تعجب در آنست که در انتصار او بنوعی توغل کرده اند که اشنعه ارتداد او بر ناصیه احوالش
منعکس گردیده بیانش آنست که شیخ دهلوی بعد نقل این روایت واهیه که بر تقدیر فرض صحت و وقوعش بطریق
استدراج بوقوع آمده باشد میفرماید ازین معلوم شد که توبه وی صحیح بوده که عاقبتش بخیر کرده آنست که آخر
بچه حالت گذرد انتهی بر هوشمند خبیر مخفی نیست که این کلام تعریض صریح است بر حضرت خیر الانام صلی الله
علیه و آله که آنحضرت ابا بر عاقبت حال و حسن خاتمت مآل او علم حاصل نبود که بیعتش را قبول نفرمود و نعوذ بالله
من الضلال بعد الهدی در شرح نخبة الفکر گفته و هو ای الصحابی من لقی النبی صلی الله علیه وسلم مومنا به و مات
علی الاسلام ولو تخللت ردة ای ارتداد و کفر و هو الاصح فی الاصح والمراد باللقاء ما هو اعم

من المجالسة والمماشاة ووصول احدهما الى الاخر وان لم يكالمه ويدخل فيه لو رأية احدهما الاخر سواء

كان ذلك بنفسه او بغيره والتعبير باللقاء اولى من قول بعضهم الصحابي من راى النبي صلى الله عليه وسلم

لانه يخرج حينئذ ابن ام مكتوم ونحوه من العميان وهم صحابة بلا تردد واللقي في هذا التعريف كالجنس وقولي

مومنا كالفصل يخرج من حصل له اللقي المذكور لكن في حال كونه كافرا وقولي به فصل ثان يخرج

من لقيه مومنا لكن بغيره من الانبياء لكن هل يخرج من لقيه مومنا بانه سيبعث ولم يدرك البعثة فيه نظر

وقولي ومات على الاسلام فصل ثالث يخرج من ارتد بعد ان لقيه مومنا ومات على الردة كعبيد الله

بن جحش وابن خطل وقولي ولو تخللت ردة بين لقيه مومنا وبين موته على الاسلام فان اسم الصحبة باق له سواء

رجع الى الاسلام في حياته او بعد موته وسواء لقيه ثانيا ام لا وقولي في الاصح اشارة الى الخلاف

في المسئلة ويدل على رجحان الاول قصة الاشعث بن قيس فانه كان ممن ارتد واتى به الى ابي بكر

الصديق رضي الله عنه اسيرا فعاد الى الاسلام فقبل منه ذلك وزوجه اخته ولم يتخلف احد عن ذكره في الصحابة

ولا عن تخريج حديثه في المسانيد وغيرها انتهى وشرح الفيه گفته واما من رجع الى الاسلام في حياته

كعبد الله بن ابي سرح فلا مانع في دخوله في الصحبة بدخوله الثاني في الاسلام انتهى از اعجب عجائب آنكه

شيخ جلال الدين سيوطي در جمع الجوامع عبد الله بن ابي را كه از مشاهير منافقين بود در ضمن صحابه ذكر كرده است شيخ

علي متقي در اين باب داد انصاف داده در حاشيه اين مقام نوشته هذا بحسب الظاهر والا فهو كان منافقا انتهى بر متتبع

خبير مخفي نيست كه مجرد صحابيت اصلا قابل توثيق و تعديل نيست و قضيه الصحابة كلهم عدول تحكم محض است زيراكه بتواتر

ثابت شده كه جمعي از صحابه مرتكب كبائر معاصي و انواع فسق مانند زنا و شرب خمر و كذب و نظائر آن بوده اند و استيعاب اشخاصي

كه از ايشان ارتكاب كبيره بوقوع آمده متعسر بل متعذر است بفحواى ما لا يدرك كله لا يترك كله بذكر بعضي از ان

جماعت اكتفا نموده ميشود از انجمله وليد بن عقبه برادر مادري عثمان بن عفان است كه كريمه ان جاءكم فاسق

بنبا فتبينوا الاية در شان او نزول يافته نص قاطع فسق و فجور اوست در تفسير بيضاوي آورده روي انه

بعث الوليد مصدقا الى بني المصطلق وكان بينه وبينهم احنة فلما سمعوا به استقبلوه فحسبهم

مقاتليه فرجع فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قد ارتدوا ومنعوا الزكوة فهم بقتالهم فنزلت وقيل

بعث اليهم خالد بن الوليد فوجدهم منادين بالصلوة متهجدين فسلموا اليه الصدقات فرجع شيخ

عبد الحق دهلوي در مدارج النبوة فرموده درين سال وليد بن عقبه قرشي اموي كه برادر عثمان بن عفان بود از

ارتداد و طغیان و ابای اسلام نمودن و نزد فتح از برای گرفتن صدقات و زکوة به بنی المصطلق فرستاد و در جاهلیت میان ولید
و آن جماعت دشمنی بود چون آن قوم شنیدند که وی از نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم می آید قطع نظر از عداوت قدیم
نموده ملاحظهٔ آنحضرت کرده برای تعظیم و احترام با اسباب معانی کمر خدمت میان بسته باستقبال آمدند چون ولید
آن جماعت را از دور بدید وسوسه کرد و او را شیطان گمان آن جماعت برای عداوت سابقه بقصد قتل وی می آیند از راه
برگشت و به مدینه آمد و گفت یا رسول الله ایشان لشکری جمع کرده سلاحها پوشیده بجنگ برآمدند و دروغی آمده
که گفت مرتد گشته و لشکری جمع کرده بجنگ تو می آیند آنحضرت قصد کرد که لشکری بفرستد که با ایشان جنگ کنند پیش
آمدند به مدینه آن سواران که ملاقات کرده بود ولید را و عرض کردند با آنحضرت حقیقت حال را چنانچه بود و بروایتی آنکه
آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی بر ایشان فرستاد تا احتیاط کنند و بواجبی تحقیق حال نمایند پس ایشان اذان و برپا
داشتن نماز و بنای مسجدها و شعار اسلام مشاهده کرده باز گشتند و آنچه معلوم شده بود بعرض حضرت رسانیدند
تحقیق شد که ولید دروغ گفته و بهتان کرده و این آیه کریمه نازل شد یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنباء
فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین ای آنکسان که ایمان آورده اید اگر بیاید نزد شما فاسقی
بخبری یعنی خبر دهد شما را از امری پس تفحص حال او و اعتماد نکرده تفحص کنید بجهت خوف اینکه برسید قومی را بنادانی پس بگردید
شما بر آنچه کردید پشیمان و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم التبین من الله والعجلة من الشیطان و در روایت التانی
من الرحمن والعجلة من الشیطان و فسق او همین بود که دروغ گفت و بهتان نمود و اراده شر و فتنه کرد گویا در این آیه اشاره
بخبر غیب است زیرا که ولید بن عقبه را امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه والی کوفه ساخته بود و وی شراب خورده
حد زده شده و در صحیح بخاری آمده که امیر المؤمنین علی را فرمود تا او را حد زدند و بعد از نازل شدن آیه آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بران قوم نوازش فرمود انتهی مفاد کلامه و در استیعاب گفته قال ابو عمر و لا خلاف بین اهل العلم بتاویل
القرآن فیما علمت ان قوله تعالی ان جاءکم فاسق بنباء نزلت فی الولید بن عقبة و نیز باسناد خود روایت کرده
عن ابن ابی لیلی فی قوله تعالی ان جاءکم فاسق بنباء نزلت فی الولید بن عقبة بن ابی معیط و نیز از حکم از سعید
بن جبیر روایت کرده عن ابن عباس نزلت فی علی و الولید بن عقبة افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون
انتهی و حقیقت شرب خمر ولید بن عقبه در کتب احادیث و سیر مسطور است و درین مقام از تاریخ روضة الاحباب تصنیف
سید جمال الدین محدث که فاضل اهل سنت است از تواریخ معتبره شمرده مذکور میگردد و شمهٔ گویا که در وقایع در سال سی ام از هجرت
میگوید درین سال امیر المؤمنین عثمان ولید بن عقبه را از حکومت کوفه معزول ساخته سعید بن العاص را بجای او نصب نمود

اختصاص داد و سبب عزل وی آن بود که صیت اشتغال وی بشرب خمر در افواه و السنهٔ اهل کوفه افتاده بمقتضای آنکه ع
عاشقی و مستی و دیوانگی نتوان نهفت * بین الناس شائع و ذائع گشت و ازان مملکت دو مرد توجه بمدینهٔ سکینه نموده
مضمون این منظوم را بعرض عثمان رسانیدند که شعر دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما * چیست یاران طریقت بعد
ازین تدبیر ما * ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون * رو بسوی خانهٔ خمار دارد پیر ما * پس بنا بر آن
ذو النورین ولید را بمدینه طلبیده تفتیش و تفحص آن کار فرمود و بعد از آنکه امر مسموع و رفتار ولید مظنون لیکن غیر
عثمان رض باجرای حد بروی تأنی و توقف می ورزید تا از مرتبهٔ ظن بدرجهٔ یقین و جزم برسد و مردم این توقف را از عثمان
بر مسامحه و مساهله حمل نموده زبان طعن و عیب در شان وی کشیدند و سخنان غیبت امیر درین باب میگفتند عاقبة الامر عثمان
آن دو مرد را بدار الحکومت خود طلب کرد و از ایشان پرسید که شما بچشم خود دیدید که ولید از آن آب پلید خورد گفتند
ما خوردن او و خمر را ندیدیم ولیکن آب انگور را از شاخها و تارهای شعور لحیهٔ وی مصور ساختیم در حالی که بی شعور
افتاده بود و خمر قی کرده پس فرمود تا علی کرم الله وجهه اجرای حد بر وی کند شاهزاده امیر المؤمنین حسن رض در مجلس
ناضر بود امیر بوی اشارت کرد تا آن مهم کفایت کند وی در جواب پدر بزرگوار خود گفت ولّ حارّها من تولّی
قارّها امیر ولایت مآب بعبد الله بن جعفر فرمود تا ولید را چهل دره زند و بعضی از اهل تاریخ بر آنند که [illegible]
ولید بن عقبه بی عاقبتی نموده جرعهٔ چند از شراب بجوف کشیده مصداق این مضمون را قائل گشته بود شعر حافظ
خلوت نشین دوش بمیخانه شد * از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد * ولله در الشاعر شعر من یشرب الراح فی الدنیا
فقد راحا * من منهج الرشاد فیا شربها از احا * ففی تقرب شرب الخمر مهلکة * وفی تجنبه شاهدت ارباحا * فالخمر تصحیفه
فی قلب شاربه * بقلب راح صح منه القلب اتراحا * فالشر فی منزل ابوابها غلقت * والخمر لبابها ستة کان مفتاحا
وقت نماز بامداد از خانه خود سرخوش و مست بیرون آمده و در محراب امامت با آن تجویر باداء فریضهٔ فجر قیام نمود
و نماز صبح را چهار رکعت گذارد و روی بمردم آورده گفت زیاده کنم برای شما رکعت نماز را ابن مسعود که از جمله مقتدیان بود گفت
تا امروز از اول روز با تو در زیادتی بوده ایم و اهالی کوفه را این امر بغایت شاق آمده زبان ملامت و تعییر بروی کشیدند
جماعتی از کوفه بمدینه رفتند و صورت حادثه را معروض عثمان بن عفان گردانیدند بعد ثبوت محدود و معزول و
مطرود و مخذول گشت انتهی و در استیعاب باسناد خود روایت کرده عن ابن شوذب قال صلی الولید بن عقبة باهل
الکوفة صلوة الصبح اربع رکعات ثم التفت الیهم فقال هل ازیدکم فقال عبد الله بن مسعود ما زلنا
معك فی زیادة منذ الیوم ابو اسحق سبیعی از ولید بن عقبه روایت کرده است ابن عبد البر رحمة الله علیه میگوید و در

۷۵

ودر روی ابو اسحق عن حلو ثة بن مضرب عن الولید بن عقبه قال ما کانت توبة الا کان بعدها ملک

از انجمله محلم بن جثامه است شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة می نویسد هم درین سال آنحضرت صلی الله علیه وسلم

عبد الله بن ابی حدرد را با طائفه امیر فرمود به جانب اضم بکسر ضاد معجمه که بر سه برد وازده گروه از مدینه است فرستاد و در آن سریه

محلم بن جثامه بود عامر بن اضبط در راه پیش آمد و بر اصحاب تحیت سلام کرد مسلمانان چون اعتقاد اسلام وی نداشتند

جواب سلام او ندادند و محلم او را بقتل رسانید چون خبر با آنحضرت رسید آنحضرت بر محلم عتاب کرد و گفت چرا مسلمانی را

کشتی گفت بنابر آنکه از جهت فرار از موت اظهار شعار اسلام کرد آنحضرت فرمود هلا شققت قلبه چرا شکافتی

دل او را تا قصد او را بدانی فرمود زبان ایمچی و ترجمان دل است پس آیه کریمه یا ایها الذین امنوا اذا ضربتم فی

سبیل الله فتبینوا ولا تقولوا لمن القی الیکم السلم لست مؤمنا تبتغون عرض الحیوة الدنیا فعند الله

مغانم کثیرة کذلک کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا ان الله کان بما تعملون خبیرا ای کسانی که ایمان آورده اید

هرگاه سفر کنید در راه خدا برای جنگ پس طلب کنید بیان امر او مگوئید کسی را که رساند بسوی شما سلام را نیستی تو مؤمن

میخواهید متاع زندگانی دنیا را پس نزد خدا غنیمتهای بسیار اند همچنین بودید شما پیش ازین پس منت نهاد خدا بر شما

باستقامت پس نیک تفحص نمائید هر آئینه خدا بآنچه شما میکنید خبردار است درینجا نازل شد پس محلم آمد در روبروی

آنحضرت بدو زانو نشست و التماس کرد که آنحضرت از برای او طلب آمرزش کند چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

از آن حرکت ناملائم او کوفته خاطر شده بودند فرمود لا غفر الله لک دو یا سه بار پس محلم برخاست و بال آستین پاک میکرد اشکهای

بهره و بجاد خود و محلم بعد از ساعتی و بروایتی بعد از هفت روز بجان تقابض ارواح سپرد و چون او را دفن

کردند زمین نعش بیرون انداخت و سه نوبت دفن کردند و زمین بیرون می افکند عاقبت مر او را در میان سنگها پوشیدند

گذاشتند و این خبر بسمع همایون رسید فرمود زمین فرو می برد کسی را که بدتر از وست اما خدا تعالی خواست که پند کند شما را تا متنبه شوید

انتهی مضمون کلامه نیز فرموده از اصابه معلوم میشود که محلم نام سه کس است و آنکه عامر بن اضبط را کشت غیر مولی است که زمین او را

فرو نبرد از انجمله کرکره است شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة میفرماید آورده اند که غلامی سیاه بود که اسباب

و متاع سفر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عهده آدمی بود کرکره بکسر هر دو کاف و سکون رای بی نقطه و بفتح هر دو کاف نیز

آمده و نیز بعضی کسر و فتح در کاف اولی است و ثانی مکسور است نام داشت و همدرین ایام مرد پس فرمود آنحضرت صلی الله

علیه وسلم وی در آتش دوزخ است اصحاب تفحص احوال وی کردند و در آن میان گلیمی پشمین یافتند که از غنائم پیش از قسمت

برگرفته بود از انجمله آنکه مروی است که در روز خیبر مردی از اصحاب وفات یافت پس برای نماز کردن آنحضرت ... را

قتل ساختن محلم بن جثامه جاهلی ... مسلمان ... را ...

اطلاع دادند فرمود نماز بگذارید بر صاحب خود من نماز نمیگزارم پس روی مردم متغیر گشت فرمود بدرستیکه این یار شما
در غنیمت خیانت کرده پس متاع او را تحقیق کردند مهره چند از مهره های یهود یافتند که به دو درهم نمی ارزید انتهی
در حدیث متفق علیه آمده است یعنی بخاری و مسلم در روایت آن اتفاق دارند که مردی بی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
غلامی را فرستاد که نام او مدعم بود بکسر میم و سکون دال و فتح عین مهمله بی نقطه پس در اثنائی آنکه بار را می نهاد
تیر مغ بی جای رسید که معلوم نبود انداز نده آن پس کشت آنرا پس گفتند مردم گوارا باد برای او بهشت که در خدمت
آنحضرت شهادت یافت پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینچنین نیست سوگند بخدا که بتحقیق شمله که در دست او است
آن گلیمی که گرفت روز خیبر از غنیمت پیش از قسمت شعله میزند بر وی باتش دوزخ و چون شنیدند این سخن را مردم
آورد مردی یک بند نعال از دوال و دیگری دو بند پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این یک دوال و دو دوال از آتش
است انتهی و در صحیح بخاری روایت کرده حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا ابن ابي حازم عن ابيه
عن سهل قال التقى النبي صلى الله عليه وسلم والمشركون في بعض مغازيه فاقتتلوا فمال كل قوم الى عسكرهم
وفي المسلمين رجل لا يدع من المشركين شاذة ولا فاذة الا اتبعها فضربها بسيفه فقيل يا رسول الله
ما اجزأ احد منا ما اجزأ فلان فقال انه من اهل النار فقالوا اينا من اهل
الجنة ان كان هذا من اهل النار فقال رجل من القوم لاتبعنه فاذا اسرع وابطأ كنت معه حتى
جرح فاستعجل الموت فوضع نصاب سيفه بالارض وذبابه بين ثدييه ثم تحامل عليه فقتل نفسه
فجاء الرجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اشهد انك رسول الله فقال وما ذاك فاخبره فقال
ان الرجل ليعمل بعمل اهل الجنة فيما يبدو للناس وانه من اهل النار ويعمل بعمل اهل النار فيما يبدو للناس
وانه من اهل الجنة پس اعراض از جرح و تعدیل صحابه نمودن مداهنه در امر دین است از اینجاست که بعضی از محققین
علمای ایشان داد انصاف داده ثبوت عدالت در عموم صحابه منع نموده اند علامه تفتازانی در شرح مقاصد
میفرماید ما وقع بين الصحابة من المحاربات والمشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ والمذكور
على السنة الثقات يدل بظاهره على ان بعضهم قد حاد عن طريق الحق وبلغ حد الظلم والفسق وكان
الباعث عليه الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملك والرياسة والميل الى اللذات والشهوات اذ ليس
كل صحابي معصوما ولا كل من لقي النبي بالخير موسوما الا ان العلماء لحسن ظنهم باصحاب رسول الله
صلى الله عليه وسلم ذكروا لها محامل وتاويلات بها تليق وذهبوا الى انهم محفوظون عما يوجب التضليل

التضليل والتفسيق صونا لعقائد المسلمين من الزيغ والضلالة في حق كبار الصحابة سيما المهاجرين
والانصار المبشرين بالثواب في دار القرار انتهى سولوی چلپی گفته هر کرا روی به بهبود نداشت دیدن روی
نبی سود نداشت + نیز فاضل تفتازانی در تلویح فرموده ان الجازم بالعدالة يختص بمن اشتهر بطول الصحبة على
طريق التتبع والاخذ عن النبي صلى الله عليه وسلم والباقون كسائر الناس فيهم عدول وغير عدول انتهى
قال الفقيه الاسنوي الشافعي ان المراد من قول العلماء الصحابة باسرهم عدول مطلقا ان مجرد الصحبة
شاهد التعديل مغن عن البحث منهم فان ظهر في احد منهم ما يفضي الى التفسيق فليس بعدل كسارق
رداء صفوان ومن ثبت زناه ولذا غير بعضهم عبارتهم بان قال انهم عدول الا من تحققنا قيام المانع
فيه وليس المراد من كونهم عدولا انه يلزم اتصافهم بذلك ويستحيل خلافه فان هذا معنى العصمة
المختصة بالانبياء عليهم السلام انتهى كلامه **قال** الفاضل الناصب وعجب آنست که علمای رجال
ایشان اکثر اسمار اتصحیف نمودند و حال خبر باین سبب باشتباه انجامیده مثل ابو نصیر بنون با ابو بصیر بباء
موحده و مراجم براء و جیم بمزاحم بزاء و حاء پس مقبول الروایة از غیر مقبول الروایة نزد ایشان متمیز نمیشود و ابن المطهر
رئیس المصحفین است اسمای بسیار را تصحیف نموده و هر که صدق این مقال و شاهد این حال را خواهان باشد باید
که خلاصة الاقوال ابن مطهر یکجانب بگذارد و ایضاح الاشتباه یکجانب و اختلافی که فیما بینهما واقع است به بیند
تا عجائب قدرت الهی را تماشا نماید و تقی الدین بن داود برین خبط و اشتباه متنبه شده و هر واحد را در جا تخطیه نموده
و بزعم خود اصلاح داده و هنوز هم جای گرفت و گیر در مواضع بسیار باقی است و اصل این است که اخبار این ایشان
خیلی مغفل و متساهل بوده اند و لن يصلح العطار ما افسد الدهر انتهى كلامه **اقول** و به نستعين بچند وجه
مردود است اول آنکه کثرت وقوع تصحیف از علمای امامیه در حیز منع است رجوع بکتب رجال و بشروح کتب
حدیث امامیه شاهد عدل این دعوی است و بر تقدیر تسلیم عروض سهو و نسیان مقتضای بنیه بشریه و لوازم
طبیعت انسیه است فان الجواد قد يكبو والصارم قد ينبو مع ذلک اختصاصی بامامیه ندارد از علمای
اهلسنت بسیار ازین قبیل واقع شده اگر تصحیفات و تحریفات که از علمای اهلسنت بوقوع آمده بعرض تسطیر آید
مجلدات بسیار و فا بآن نکند اکثر علما مانند عسکری و دار قطنی و دیگران کتب علیحده درین نوشته اند بعضی
از فضلای امامیه کتاب مبسوطی درین باب دارد و بالجمله بحکم ما لا يدرك كله لا يترك كله بذکر برخی از آن
مبادرت نموده می آید پس بدانکه تصحیف و تحریف یا لفظی است یا معنوی و هر یک از آن یا متعلق باسناد است

یا متعلق بمتن همه این اقسام از علمای اهلسنت بوقوع آمده از آنجمله بلال بن یسار که بیای موحده است ابو داود تصحیف بهای هوز نموده هلال بن یسار خوانده صاحب قاموس نیز در تصحیف با او موافقت نموده موجب اشتباه گردید تا بحدیکه بعضی از مغفلین این جماعه بتعدد راوی قایل شده اند شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة میگوید

ذکر المولف فی باب الاستغفار والتوبة فی کتاب الدعوات عن بلال بن یسار بن زید مولی النبی صلی الله علیه وسلم وقد مر ذکره فی حرف الباء وذکر حدیثه بروایة الترمذی وابی داود ثم قال ولکنه عند ابی داود هلال بن یسار یعنی بالهاء مکان الباء فبلال بن یسار وهلال بن یسار واحد وقع لبعض المحدثین فی اسمه اشتباه منهم ابو داود وکذلک وقع لصاحب القاموس حیث قال فی مادة البول علی ما یوجد فی النسخ وهلال بن یسار بن زید بن یسار بن بولی کسکری تابعی والمذکور فی کتب اسماء الرجال التی رأیناها هو بلال بن یسار بن زید بالباء غیر ما نقل المصنف عن ابی داود انتهی

ودیگر بسر بن محجن که بضم بای موحده و سکون سین مهمله است سفیان ثوری آنرا بشر بن محجن بکسر موحده و سکون شین معجمه تصحیف فرموده وقیل انه رجع عنه دیگر عقبه بن الندر که بنون مضموم و فتح دال مهمله مشدده است محمد بن جریر طبری عقبه بن بذر ببای موحده و ذال معجمه تصحیف کرده کذا ذکره الدار قطنی همچنین اسم ابو نصر صحابی را که حمیل بضم حای مهمله و فتح میم و سکون تحتانی و لام در آخر است تصحیف نموده اند بعضی بفتح حاء مهمله و کسر میم گفته و بعضی بفتح جیم و کسر میم قاله فی جامع الاصول نیز ابو حبه را که ببای موحده مشدده است بعضی بنون و بعضی بیای تحتانیه تصحیف کرده اند قال الشیخ الدهلوی فی رجال المشکوة ابو حبة بفتح الحاء وتشدید الباء الموحدة هو الاکثر الاشهر وقیل هو بالنون قاله الواقدی وقیل هو بالتحتانیة صحابی الی آخر ما قال واما ابو حیة بالتحتانیة تابعی حدث عن علی بن ابی طالب انتهی بعضی از روات اسم شیخ بخاری عمرو بن خالد را تصحیف نموده عمر بضم عین خوانده اند قسطلانی میگوید در ارشاد الساری عمرو بن خالد بفتح العین بن فروخ الحنظلی الحرانی نزیل مصر المتوفی فی سنة تسع وعشرین ومائتین ولیس عمر بالضم والفتح وان وقع فی روایة القابسی عن عبدوس وعن ابی زید المروزی وفی روایة ابی ذر عن الکشمیهنی فقد قالوا انه تصحیف همچنین بعضی از علمای یشان محرر را در اسم عبد الله بن محرر که بمیم و حاء مهمله و هر دو راء مهمله اول آنها مفتوحه شده تصحیف کرده محرز بسکون حاء و کسر راء مهمله اول و زاء معجمه ثانی نیز خوانده اند نووی در شرح صحیح مسلم میگوید اما عبد الله بن محرر فهو بفتح الحاء المهملة والراء بین المهملة الاولی مفتوحة مشددة هکذا هو فی روایاتنا وفی اصول بلادنا وهذا هو الصواب کذا ذکره البخاری فی تاریخه و ابو نصر بن ماکولا

٧٨

ماکولا وابو علی النسائی والجیانی اخرون من الحفاظ وذکر القاضی عیاض ان جماعة من شیوخهم
رووه عرزا باسکان الهاء وکسر الراء واخرها زاء قال هو غلط وهمچنین عرفه بن شریح که بشین معجمه است
تصحیف نموده بعضی عرفه بن ضریح وبعضی فریح وبعضی صریح بصاد مهمله وبعضی سریج بجیم وسین مهمله گفته اند قال
الشیخ الدهلوی فی رجال المشکوة عرفه بن شریح الکندی ویقال الاسمعی ویقال الاسلمی ویقال ابن ضریح
بضم الضاد المعجمة وفتح الرای المهملة والحاء المهملة وقیل ذریح بفتح الذال المعجمة وکسر الراء وبالحاء المهملة
وقیل صریح بضم الصاد المهملة وفتح الرای وبالحاء المهملة وسریج بالسین المهملة وبالجیم والمشهور شریح
بالشین المعجمة انتهی ازهمین قبیل است انچه در بعضی نسخ مشکوة وارد است من حدیث بقیة بن ولید عن
معاذ بن رفاعه چه ان تصحیف معان بن رفاعه است وصواب همین است زیراکه بقیه بن ولید روایت از معان
بن رفاعه دارد وهمچنین نسیبه که نام ام عطیه است وبضم نون وفتح مهمله وسکون تحتانیه وموحده است ابن معین بفتح
نون وکسر سین تصحیف نموده کذا فی رجال للشیخ الدهلوی همچنین است انچه در نسائی وارد است عن یزید بن هرون عن
شعبة عن عاصم الاحول عن ابی وائل عن ابن مسعود حدیث ای الذنب اعظم وانچه خطیب در رجات
گفته من طریق مهدی بن میمون عن عاصم الاحول نیز از قبیل تصحیف است صواب واصل احدیث بجای عاصم
احول قال النسائی حدیث یزید خطاء انما هو عن واصل وهمچنین انچه ابو داؤد ونسائی از روایت شعبه وا
کرده اند عن مالک بن عرفطة عن عبد خیر عن علی فی صفة الوضوء وصواب خالد بن علقمه بجای مالک بن
عرفطه است احمد بن حنبل این قسم را نیز از باب تصحیف شمرده میفرماید فی حدیث رواه شعبة عن مالک بن عرفطة
بن عبد خیر عن عائشة فی النهی عن الدبا والمزفت صحف فیه شعبة وانما هو خالد بن علقمه در رجال صحیح
مسلم وصحیح بخاری وسائر صحاح سته در اکثر مواقع تصحیف واقع شده بنابر انموذج بذکر برخی از ان اکتفا نموده شد از انجمله
در صحیح مسلم در ین قول حدثنی بشر بن الحکم قال سمعت یحیی بن سعید القطان ضعف حکیم بن جبیر
وعبد الاعلی وضعف یحیی بن موسی بن دینار وقال حدیثه ریح وضعف موسی بن دهقان وعیسی
بن ابی عیسی المدائنی در جمیع اصول صحیح مسلم اثبات لفظ ابن درمیان یحیی وموسی بن دینار واقع است صحیح اسقاط
لفظ ابن است ومعنی عبارت اینست که تضعیف کرد یحیی موسی بن دینار را نووی در شرح صحیح مسلم گفته هکذا فی الاصول
کلها یعنی باثبات لفظ ابن بین یحیی وموسی هو غلط بلا شک والصواب حذفها والغلط وقع من
رواة مسلم وهمچنین در این اسناد وحدثنی محمد بن حاتم وعبد الرحمن بن بشر قالا نا بهز قال نا شعبة قال

نا محمد بن عثمان بن عبد الله بن موهب وابوه عثمان انهما سمعا موسى بن طلحة يحدث عن ابي ايوب
عن النبي صلى الله عليه وسلم شعبه وهم نموده عمرو بن عثمان را محمد بن عثمان نوشته و مسلم با ان جلالت قدر درین
تبعیت شعبه نموده نووی در شرح مسلم گوید قوله محمد بن عثمان وقال في الاسناد الاول عمرو بن عثمان وهو
الصواب ومحمد بن عثمان وهم من شعبة فانه كان يسمي عمرو بن عثمان محمد بن عثمان ولم يكن اسمه محمد نیز
درین اسناد و بینی نا یحیی بن یحیی قال انا عبد الرحمن بن مهدی عن همام وانا وکیع عن هشام الدستوای
عن یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا دخل احدكم الخلاء فلا يمس ذكره بيمينه غلط واقع شده چه این حدیث از همام منقول نیست نووی در شرح
مسلم فرموده قيل لم ينقل عن همام هذا الحديث اصلا فلفظ همام تصحيف من النقلة نیز در باب التيمم از
السلام چنین فرموده است روى الليث بن سعد عن جعفر بن ربيعة عن عبد الرحمن بن هرمز الاعرج
عن عمير مولى ابن عباس انه سمعه يقول اقبلت انا وعبد الرحمن بن يسار مولى ميمونة زوج النبي صلى الله
عليه وسلم حتى دخلنا على ابي الجهيم بن الحارث بن الصمة الانصاري فقال ابو الجهيم اقبل رسول الله
صلى الله عليه وسلم من نحو بئر جمل الحديث درین حدیث بدو وجه غلط کرده عبد الله بن یسار را
عبد الرحمن بن یسار نوشته و دیگر آنکه ابو الجهیم را که بضم جیم و فتح ها و زیادت یا است جهم بفتح جیم و سکون ها نوشته نووی در شرح
مسلم فرموده هكذا في اصول صحيح مسلم وهو خطأ صريح وصوابه عبد الله بن يسار نیز گوید ابي الجهم
بفتح الجيم وسكون الهاء هكذا في مسلم وهو غلط وصوابه ما وقع في صحيح البخاري وغيره ابو الجهيم
بضم الجيم وفتح الهاء وزيادة ياء كما ذكره مسلم في رجال الوحدان والبخاري في تاريخه الكبير وابو داود والنسائي
وغيرهم نیز در باب القراءة في الصبح گفته حدثنا هارون بن عبد الله نا حجاج بن محمد عن ابن جريج قال ح
حدثني محمد بن رافع وتقاربا في اللفظ قال نا عبد الرزاق قال انا ابن جريج قال سمعت محمد بن عباد
بن جعفر يقول اخبرني ابو سلمة بن سفيان وعبد الله بن عمرو بن العاص وعبد الله بن المسيب العابدي
عن عبد الله بن السائب قال صلى لنا النبي صلى الله عليه وسلم الصبح بمكة فاستفتح بسورة المؤمنين الحديث
در اسناد این حدیث غلط واقع شده بجای عبد الله بن عمرو حجازی عبد الله بن عمرو بن العاص نوشته نووی در شرح
فرموده واتفقوا على ان ابن عاص ههنا غلط بل هو عبد الله بن عمرو الحجازي الذي ليس بصحابي ابن العاص
صحابي كذا ذكره البخاري در کتاب الزکوة چنین واقع است حدثني ابو الطاهر قال اخبرني ابن وهب قال

قال عمر وحدثني ابن شهاب بمثل ذلك عن السائب بن يزيد عن عبد الله بن السعدي عن عمر بن
الخطاب رضي الله عنه در اين اسناد حويطب را از ميان انداخته وصواب چنين است عن السائب عن
حويطب عن عبد الله كذا قالوا جميعهم در اسم ابو قيس صرمه بن ابي انس طرفه تحريفي بكار برده اند بعض
قيس بن صرمه نوشته در نسخ بخاري نيز چنين واقع است وبعض ابو قيس بن صرمه گفته وبعض صرمه بن قيس وبعض
وبعض صرمه بن انس وصرمه بن مالك وبعض ابو قيس بن عمرو وبعض ابو قيس بن صرمه گمان برده وابن اثير در جامع
الاصول در حرف الضاد ضمره بن انس نوشته وتصحيف با تحريف جمع نموده واطمينان قلب مستفيدين را بذكر
عبارت فتح الباري مبادرت نموده در كتاب الصوم ميفرمايد قوله وان قيس بن صرمة بكسر الصاد
المهملة وسكون الراء هكذا سمي في هذه الرواية ولم يختلف على اسماعيل فيه الا في رواية ابي احمد
الزبيري عنه فانه قال صرمة بن قيس اخرجه ابو داود ولابي نعيم في المعرفة من طريق
الكلبي عن ابي صالح عن ابن عباس مثله قال وكذا رواه اشعث بن سوار عن عكرمة عن ابن
عباس ووقع عند احمد والنسائي من طريق زهير عن ابي اسحق انه ابو قيس بن عمرو في حديث
البراء المذكور حتى قيل رجل من الانصار يقال له ابو قيس بن صرمة ولابن جرير من طريق
ابن اسحق عن محمد بن يحيى بن حبان بفتح الحاء والموحدة الثقيلة مرسلا صرمة بن ابي انس ولغير ابن جرير
من هذا الوجه … بن قيس كما قال ابو احمد الزبيري في الزهري في ازدياده من مرسل القسم بن محمد
صرمة بن انس ولابن جرير من مرسل عبد الرحمن بن ابي ليلى صرمة بن مالك والجمع بين هذه الروايات
انه ابو قيس صرمة بن ابي انس قيس بن مالك بن عدي بن عامر بن غنم بن عدي بن النجار كذا نسبه ابن
عبد البر وغيره فمن قال قيس بن صرمة قلبه كما جزم به الداودي والسهيلي وغيرهما فانه وقع
مقلوبا في رواية حديث الباب ومن قال صرمة بن مالك نسبه الى جده ومن قال صرمة
بن انس حذف اداة الكنية من ابيه ومن قال ابو قيس بن عمرو اصاب واخطاء واسم ابيه كذا
من قال ابو قيس بن صرمة فكانه اراد ان يقول ابو قيس صرمة فزيد فيه ابن وقد صحفه بعضهم
في جزء ابراهيم بن ابي ثابت من طريق عطاء عن ابي هريرة قال كان المسلمون اذا صلوا العشاء حرم
عليهم الطعام والشراب والنساء وان ضمرة بن انس الانصاري غلبته عينه الحديث وقد سلك ابن الاثير في
النهاية ضمرة بن انس في حرف الضاد المعجمة على من تقلد وهو تصحيف وتحريف ولم يتنبه له الصواب صرمة بن

سبحانه اعلم بالصواب صرمة بن ابي انس مشهور في الصحابة يكني بابي قيس قال ابن اسحق فيما اخرجه السراج
في تاريخه من طريقه باسناده الى عويم بن ساعدة قال صرمة بن ابي انس هو يذكر النبي صلى الله عليه وسلم
واز عجائب تصحيف اسناد است انچه كازروني در شرح صحيح بخاري ذكر كرده روي عن ابي العينا قال حضرت بعض
مشائخ الحديث من المغفلين فقال عن رسول الله صلى الله عليه وسلم عن جبرئيل عن الله عن رجل قال
فنظرت فقلت من هذا الذي يصلح ان يكون شيخا لله فاذا هو قد صحفه واذا هو عز وجل يعني از ابو العينا
مروي است كه گفت حاضر شدم نزد بعضي مشائخ حديث از انجمله كه در روايت مجوز تساهل و غفلت ميشدند پس گفت
از رسول خدا صلى الله عليه وسلم از جبرئيل از خداى تعالى از مردى گفت پس نظر كردم و گفتم كيست اين كه صلاحيت
آن دارد كه شيخ خدايتعالى شود آنمرد عز وجل را بتصحيف به عن رجل نموده و بلادت را بالتصحيف جمع كرده و نظائر
بسيار است امام رازي هم در تفسير كبير در تحقيق رجال خطا نموده عطا بن ابي رباح و عطاي خراساني را متحد دانسته
ميفرمايد قال عطاء بن ابي رباح الخراساني انتهى سخافت اين قول بر متدربان فن رجال مخفي نيست بلكه تصحيف
مخصوص محدثين علماي فريقين نيست در علوم ديگر هم از اكابر علما مثل اين واقع شده از انجمله قرحه خيرونيه را كه بخاي معجمه
است امام رازي در شرح قانون بجيم تصحيف نموده علامه شيرازي در شرح كليات ميفرمايد قد صحف الامام لفظ الخيرونية
بالجيم واعتقد ان هذا منسوب الى المحلة التي تسمى بدمشق جيرونا وليس كذلك فان جالينوس
اخبر عن ذلك الطبيب انه خيرون بالخاء وقد ذكر في كتاب حيلة البرء ان بعض القروح يسمى باسم مشتق
من اسم المداوي الاول وهي القرحة المسماة خيرونيون وبعضها سمي باسم مشتق من اسم اول شخص حدثت
به وهي القرحة المسماة طيلافيون والعجب من السامري فانه قال الجيرونية بالجيم لا على ما يظن انها
بالخاء وكانه لم يطلع على ماذكره جالينوس واعتقد صحة ما ذكره الامام فلذلك جزم به الى اخر
ما قال از جمله تصحيف معنوي در اسناد يكي اينست كه ابا مسعود عقبه بن عمرو بدري كه ساكن بدر بود بخاري جزم نموده
كه نسبت او ببدر بجهت شهود و حضور او است در غزوه بدر قال في باب الانساب من الغاية للسخاوي الشافعي
وفي شرح الهداية المنظومة للشيخ محمد بن الجزري الشافعي ان ابا مسعود عقبة بن عمرو البدري لم ينسب
كذلك لشهوده بدرا في قول الجمهور وان عده البخاري في صحيحه ممن شهدها وانما كان نازلا يعني ساكنا
بها فقد وقع لكبار اهل العلم من ذلك اوهام انتهى كلامه و در متن احاديث نيز از علماي اهل سنت هر نوع
تصحيف و تحريف بوقوع آمده اما لفظي مانند لفظ جونيه كه در صحيح مسلم در روايت انس واقع شده قال لما

قال لما ولدت ام سليم قالت لي يا انس انظر هذا الغلام فلا يصيبن شيئا حتى تغدو به الى النبي
صلى الله عليه وسلم يحنكه قال فغدوت فاذا هو في الحائط وعليه خميصة جونية وهو يسم
الظهر الذي قدم عليه في الفتح الحديث بچند وجه تصحيف نموده اند حوتية حوتنية حونية حو
حونيثه خيبرية حونكيه قال القاضي عياض هذه الروايات كلها تصاحيف الا روايتي جونية
بالجيم وحريثية بالراء والمثلثة ولفظ قنع كه در حديث ابو عمير بن انس كه ابوداود در سنن خود روايت
كرده عن عمومة له من الانصار قال اهتم رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة كيف يجمع
الناس لها فقيل انصب راية عند حضور الصلوة فاذا راوها اذن بعضهم بعضا فلم يعجبه
ذلك فقال هو من امر اليهود فذكر له الناقوس فقال هو من امر النصارى الحديث علماى
بچند وجه تصحيف نموده اند بعض بباى موحده وبعض بتاى فوقانيه وبعض بنون وبعض بثاى مثلثه گفته اند
در جامع الاصول فرموده القنع قد فسر في الحديث انه الشبور والشبور هو البوق قال الهروي ذكر
بعضهم انه القثع بالثاء عن ابي عمر الزاهد قال فحكيته للازهري فقال هذا باطل وقال الخطابي
روي مرة القنع بالنون الساكنة ومرة بالباء المفتوحة قال وقد سالت عنه غير واحد من اهل
اللغة فلم يثبتوه على واحد من الوجهين فان كانت الرواية في القنع بالنون صحيحة فلا اراه يسمى
الا لاقناع الصوت وهو رفعه يقال اقنع الرجل صوته واقنع راسه اذا رفعه واما القبع بالباء
المفتوحة فلا احسبه سمي قبعا الا لانه يقبع صاحبه اي يستره يقال قبع الرجل راسه في
جيبه اذا ادخله فيه قال وسمعت اباعمر يقوله بالثاء المثلثة ولم اسمعه من غيره يعني البوق
قال الخطابي هو اصح الوجوه وقال وقد روى القتع بتاء بنقطتين من فوق قال وهو دود يكون في الخشب
الواحدة قتعة قال ومدار هذا الحرف على هشيم وكان كثير اللحن والتحريف على جلالة محله
في الحديث انتهى ولفظ ايه را از حديث اية الايمان حب الانصار مكبري كه از علماى اهل سنت است تصحيف
نموده انه بكسر همزه وتشديد نون خوانده مناوى در شرح جامع صغير فرموده قوله اية بهمزة ممدودة
ومثناة تحتية مفتوحة وتاء تانيث والايمان مجرور بالاضافة قال ابن حجر هذا هو المعتمد
في جميع الروايات وقول العكبري بهمزة مكسورة ونون مشددة وهاء والايمان بالرفع تصحيف
فاحش اما تصحيف معنوی پس از انجمله ابا موسى عنزي معروف بزمن شيخ بخاري عنزه را كه در حديث

انه صلی الله علیه وآله وسلم صلّی الی عنزة واقع است بر قبیله معروف که او ازان قبیله بود حمل کرده مفطر بوده بابا
میگفت نحن قوم لنا شرف نحن من عنزة قد صلی الینا النبی صلی الله علیه وسلم سنحا وشل فهی در غایت سیفر
ذکر الدارقطنی فی التصحیف ان ابا موسی محمد بن مثنی العنزی المعروف بالزمن شیخ البخاری قال لهم
یوما نحن قوم لنا شرف نحن من عنزة قد صلی الینا النبی صلی الله علیه وسلم یرید حدیث انه
صلی الله علیه وسلم صلی الی عنزة توهم انه صلی الی قبیلتهم وانما العنزة حربة کما تقدم فصحف معنی
الکلمة مع بقاء الصورة انتهی از غرایب تصحیف معنوی است که ابن حجر در صواعق محرقه گفته وشذ بعضهم فاجاب
بان معنی علی بابها ای من العلو علی حد قراءة هذا صراط علی مستقیم برفع علی وتنوینه کما قرأ به یعقوب
مترجم صواعق محرقه که ناصبی متعصب است ترجمه حدیث شریف انا مدینة العلم وعلی بابها چنین نوشته که من شهر علم
و بلند است دروازه ان هم چنین ابو بکر اصولی حدیث مشهور من صام رمضان واتبعه ستا من شوال تصحیف نموده
شیئا من سوال بشین معجمه و یای تحتانیه خوانده و عند در حدیث جابر یعنی رمی ابی باضافت اب بیای متکلم خوانده
وصواب ابی بضم همزه است یعنی ابی بن کعب در شرح الشرح نخبة الفکر ملا علی قاری مطابق دیگر علمای
اصول حدیث فرموده مثال الحرف لحدیث جابر رمی ابی یوم الاحزاب علی
اکحله فکواه رسول الله صلی الله علیه وسلم صحفه غندر وقال ابی بالاضافة
وانما هو ابی بن کعب وابو جابر کان قد استشهد قبل ذلک باحد کذا ذکره السخاوی
انتهی ملا علی قاری در شرح الشرح نخبة الفکر گفته که بعض حدیث مشهور زر غبا تزدد حبا
را تصحیف نموده زرعنا تردد حنا خوانده اند یعنی زراعت ما میکرد حنا وهذه عبارته صحف بعضهم
الحدیث المشهور زر غبا تزدد حبا فقال زرعنا تردد حنا ثم قص قصة طویلة انهم ما کانوا
یودون عشر غلاتهم یتصدقون فصار زرعهم کلهم حنا نیز گفته فصد بعض اهل الحدیث
شیخا فسمع منه وکان فی کتابه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ادهنوا غبا فقال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذهبوا عنا بالذال المعجمة والموحدة وبالعین بعدها نون وهو
الخطاء المصحف انتهی نیز فرموده که بعضی مشایخ در حدیث احتجم النبی صلی الله علیه وسلم
واعطی الحجام اجرة که اجرت بضم همزه وسکون جیم بمعنی مزد است باجرة بهمزه ضم جیم وتشدید راو مثناة
فوقانیه تصحیف کرده دیگری حدیث امیر المؤمنین علیه السلام را که الا ان خولب یعمر تکو هذه یکون الربع

که بنای معجمه و نون است برای مهمله و تحتانی تصحیف کرده و در عهد سعادت مهد آنحضرت علیه و آله الف الف تحیة
و سلام نیز تصحیف واقع شده شیخ دهلوی در مدارج النبوة نوشته نقل است که آنحضرت عتاب کرد بخالد و فرستاد
کسی را نزد وی و فرمود ضع عنهم السیف آنکس که نزد خالد آمد گفت ضع فیهم السیف پس خالد در آن روز
هفتاد کس را از ایشان کشت چون این معنی بعلم شریف سید بخالد گفت چرا خلاف حکم کردی خالد گفت من چه کار
کنم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستاده تو آمده گفت ضع فیهم السیف انتهی مختصرا از بعض شراح
نخبة الفکر تصحیف غریبی در غیر احادیث واقع شده در تعریف صحابی که شیخ ابن حجر نموده است و آن من نسبت
من لقی النبی صلی الله علیه و سلم و مات علی الاسلام و لو تخلل ردة بین لقیه و بین موته علی الاسلام
لفظ علی الاسلام بعلیه السلام تصحیف کرده در تعریف قید بل بعده اضافه فرموده طرفه آنکه مخدوم با آنکه خود را
در فضل و کمال و تحقیق احادیث و رجال فریقین وحید عصر و فرید دهر میدانند در اکثر الفاظ رجال و احادیث
که درین کتاب نقل نموده اند تصحیف بکار برده چنانچه در مباحث سابقه بمعرض بیان آمده که علی بن حسن بن
رباط را تصحیف نموده علی بن حسین بن فاط نوشته در یک اسم دو تصحیف واقع شده یکی تبدیل حسن بحسین دیگری
تصحیف رباط که بای موحده است برفاط و در متن حدیثی که از ین راوی روایت فرموده تصرف نموده است
و در مبحث حدیث حسن جیفر را بجبر تصحیف کرده مصداق من عاب عیب گردیده و لنعم ما قیل ؎
چون خدا خواهد که پرده کس درد ✻ میلش اندر طعنه پاکان برد **دوم** آنکه قول او اخبار دین ایشان خیلی
مغفل و متساهل بودند دعوی بغیر دلیل است بغیر بینه مسموع نیست و در حیز منع است و بر تقدیر تسلیم و تنزل
میگوییم اکابر فقها و مجتهدین اهلسنت در قرون اول نیز خیلی مغفل و متساهل بودند اعتنای بضبط تخریج و تمییز
صحیح از غیر آن نمیکردند بغیر تحقیق جزم بنسبت احادیث منکره بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بسیاری
از احکام را بر آن احادیث ضعیفه بلکه موضوعه متفرع ساختند امام الحرمین و حجة الاسلام غزالی و صاحب
هدایه و بسیاری از محدثین ایشان رئیس المغفلین اند عادت متقدمین بر این نهج جاری بود که در تصانیف
خود احادیث ایراد میکردند و از جرح و تعدیل رجال آن و تمییز صحیح از ضعیف سکوت می ورزیدند مگر در مواضع
قلیل نادر و چندین صد سال شیوه تساهل و اغفال در میان اینها مستمر و جاری بود تا آنکه نووی رحمه الله در حدود
مائة سابعه از هجرت مقدسه بروی کار آمده تمییز حدیث ضعیف از صحیح و جرح و تعدیل رجال بنا نهاده رافعی نیز
با جلالت قدرش و اعلم بودن بحدیث در تساهل و اغفال طریقه فقها را اختیار و ایثار فرموده عبدالرئوف

ف بعض شراح شاه
ولی الله مراد او از بعض شراح
وجیه الدین است و عبارة وی این
و التعریف بهذا و قولی و لو تخللت
ردة ای بین لقیه له مؤمنا به و بین
موته علی الاسلام فان اسم الصحبة
باق له سواء رجع الی الاسلام فی حیوته
علیه الصلوة و السلام او بعده
بعده و سواء لقیه ثانیا ام لا و التقیید
الی الاسلام کما انتهی موضع الحاجة
سلطان العلما ادام الله
ایامه

۸۵

له مات النووی شاخ سنه ست و سبعین
و ستمائة کذا فی تاریخ الیافعی ۱۲ منه عفی عنه

مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر در شرح قول سیوطی و بالغت فی تحریر التخریج میفرماید یعنی اجتهدت
فی تهذیب عزو الاحادیث الی مخرجیها من ائمة الحدیث من الجوامع والسنن والمسانید فلا اعزو
الی شیء منها الا بعد التفتیش عن حاله وحال مخرجه ولا اکتفی بعزوه الی من لیس من اهله کعظماء
المفسرین قال ابن الکمال کتب التفسیر مشحونة بالاحادیث الموضوعة وکاکابر الفقهاء فان الصدر
الاول من اشیاخ المجتهدین لم یعتنوا بضبط التخریج وتمییز الصحیح من غیره فوقعوا فی الجزم بنسبة
احادیث کثیرة الی النبی صلی الله علیه وسلم وفرعوا علیها کثیرا من الاحکام مع ضعفها بل ربما
دخل علیهم الموضوع وممن عدت علیه فی هذا الباب هفوات وحفظت علیه غلطات
الاسد بن الاسد الکرار الغیر الفرار الذی اجمع علی جلالته الموافق والموالف والمعادی والمخالف
وطارت صیته فی المشرقین والمغربین الاستاذ الاعظم امام الحرمین وتبعه علیها معمار القواعد مهذب
المعاقل والمعاقد الذی عترف بامامته الخاص والعام مولانا حجة الاسلام فی کثیر من عظماء
المذاهب الاربعة وهذا لا یقدح فی جلالتهم بل ولا فی اجتهاد المجتهدین اذ لیس من شرط المجتهد
الاحاطة بحال کل حدیث فی الدنیا قال الحافظ الزین العراقی فی خطبة تخریجه الکبیر للاحیاء
عادة المتقدمین السکوت عما اوردوا من الاحادیث فی تصانیفهم وعدم بیان جرحه وبیان الصحیح
من الضعیف الا نادرا وان کانوا من ائمة الحدیث حتی جاء النووی وقصد الاولی ان لا یغفل الناس
النظر فی کل علم فی مظنة وهذا الرافعی مشی علی طریقة الفقهاء مع کونه اعلم بالحدیث من النووی
انتهی کلامه انتهت عبارة المناوی بالفاظها سوم آنکه اسناد تصحیف مزاحم بمراجم بعلمای امامیه غلط محض است
چه مصدر این تصحیف یحیی بن معین است که از اکابر محدثین اهلسنت است چنانچه در کتب اصول عامه تصریح بان واقع
شده محقق شریف در خلاصة الخلاصه میفرماید والمصحف قد یکون فی الراوی کحدیث شعبة عن العوام
بن مراجم صحفه یحیی بن معین فقال مزاحم بالزاء والحاء المهملة انتهی و دیگران نیز مثل این نص نموده اند و آنچه
فاضل ناصب در معرض جواب ازین اغفال در بعضی مراسلات نوشته بود که در تصحیف علمای اهلسنت و علمای امامیه
فرق است چه تصحیف علمای اهلسنت مبین است و تصحیف علمای امامیه غیر مبین با آنکه مجرد دعوی است و کلیت آن
طردا و عکسا منقوض است چه تبیین بعض اسماء مصحفه در کتب اهلسنت فروگذاشت شده و بسیاری از اسماء در کتب
امامیه مبین گردیده مساسی و ربطی بکلام سائل ندارد زیراکه درین مثال جزئی است نه در مطلق تصحیف چهارم آنکه

انکه لزوم اشتباه در صورت تصحیف در وقت قیام قرینه که دال بر مراد باشد غیر مسلم است پس عدم تمیز مقبول

الروایه از غیر آن لازم نیاید چنانچه در مثال اول چه مراد از مکنی باین کنیت یحیی بن ابی القاسم مکفوف مشهور است

که از اصحاب حضرت ابی جعفر و حضرت ابی عبد الله و حضرت موسی کاظم علیهم الصلوة والسلام بود خواه

مکنی بابو بصیر باشد یا بابو نصیر و بر تقدیر تسلیم این الزام مشترک الورود است الجواب پنجم انکه اسناد

تصحیف ابو بصیر بعلمای امامیه نیز افترای محض است در کتب متداوله رجال امامیه و غیر آن منقول نشده که کسی از علمای

امامیه ابو بصیر را ابو نصیر تصحیف نموده باشد ششم انکه در خلاصة الرجال و ایضاح الاشتباه اختلافی که موجب

حیرت نظارگیان باشد نیست چنانچه رجوع بان کتابها شاهد این معنی است بر تقدیر تسلیم وقوع مسامحه در تحقیق

الفاظ از علامه حلی که امر در این است که جنابش را بسبب کثرت تصنیف در علوم حکمیه و شرعیه اصولیه و فرعیه

و قلت فرصت بسبب وفور مشاغل و شواغل از رجوع خلائق و مستفیدین نظر ثانی در ان کتب کمتر اتفاق افتاده

استبعادی ندارد و از بسیاری از علمائی معتبر اهل سنت نیز مثل این واقع شده چنانچه عمر بن محمد بن احمد نجم الدین

نسفی که از مشائخ صاحب هدایه فقه است اسماء بسیاری را بتغییر و تصحیف نموده سمعانی گفته وصنف التصانیف

فی الفقه والحدیث ونظم الجامع الصغیر طالعت مجموعاته فی الحدیث ورایت فیها من الغلط

تغییر الاسماء واسقاط بعضها شیئا کثیرا واراها غیر محصورة ولکن کان مرزوقا فی الجمع و

التصنیف انتهی برخی از علمای اهل سنت اسناد کثرت غلط و تصحیف و زیادات در مرویات برئیس الفقهاء اهل سنت

امام اعظم ابو حنیفه کوفی نموده اند عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر میگوید والنعمان بن ثابت

الامام اورده الذهبی فی الضعفاء قال قال ابن عدی عامة ما یرویه غلط وتصحیف وزیادات وله

احادیث صالحة انتهی دیگری خلیفه بن خیاط عصفری ابو عمرو بصری ملقب بشباب است در تقریب فرموده صدوق

ربما اخطا وکان اخباریا علامة و از انجمله جندل بن والق تغلبی ابو علی کوفی است بخاری در ادب مفرد

از او روایت کرده در تقریب فرموده صدوق ربما اخطا وکان اخباریا علامة اخرج له البخاری محصل

که کثرت تصحیف و غلط که از علمای اهل سنت بوقوع آمده اگر بعرض بیان آید دفاتر طوال میباید شمه از ان در کتاب

تنبیه اهل الکمال والانصاف علی اختلال رجال اهل الخلاف اسامی بعضی از انها مرقوم کلک بیان گردیده من شاء

فلیرجع الیه و اگر کسی صدق این مقال و شاهد این حال را خواهان باشد باید که کتاب المضاهات والمصافات که تصنیف

ابو کامل نمیره ابو الحسن بورجانی است مطالعه نماید و عجائب قدرت الهی را مشاهده فرماید چه او کار را در غلط و تصحیف

٨٧

بجائی رسانیده که اکابر علمای عظام و افاخم فضلای کرام از تصحیح کلامش بعجز و قصور اعتراف نموده تصحیص و تصریح فرموده اند که کتاب مذکور از کثرت غلط و تصحیف از دائره قابلیت اصلاح برآمده سمعانی در کتاب انساب میفرماید ابو کامل احمد بن محمد بن علی بن محمد بن بصیر بن احمد بن الحسین الابیوردی المعروف بالبصیری وسنذکره فی ترجمة البصیری ابو کامل حفیده ابو الحسن البورجانی کان قد سمع الحدیث الکثیر واشتغل به ولم یرحل وجمع کتابا سماه المضاهات والمضافات فی الاسماء والانساب ونقل فیه تصحیفا کثیرا من کتاب الدارقطنی وعبد الغنی رایت ذلک الکتاب بخطه واصلحت فیه مواضع علی الحاشیة ظنا منی انه یقبل الاصلاح فلما کثر ترکت الاصلاح انتهی **قال** الفاضل الناصب تعیین مفترق و متفق در میان ایشان اصلا رواج نداشت بسا که یک راوی را با راوی دیگر شرکت و اتفاق در اسم خود و اسم پدر خود واقع شده و اخبار یین ایشان همان اسماء مشترکه را در روایت بی تمیز بعلامتی که فارق باشد میان هر دو ذکر نمایند پس ثقه با غیر ثقه مشتبه شود و مقبول الروایه با مردود الروایه در یک کسوت بر آید مثلا جمیع اخباریین ایشان از محمد بن قیس مطلقا روایت میکنند و این نام مشترک است در میان چهار کس دو کس از انها نزد ایشان ثقه اند محمد بن قیس الاسدی المکنی بابی نصر و محمد بن قیس البجلی المکنی بابی عبد الله و یک کس ممدوح غیر ثقه هو محمد بن قیس الاسدی مولی بنی نصر و یک کس ضعیف است جدا هو محمد بن قیس المکنی بابی احمد و ابن بابویه همین شخص اخیر بسیار روایت کند و طلق او بی تمیز پس مردم را التباس واقع شود و شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی نیز درین اغفال و اهمال شیخ المغفلین است و دیگران نیز بدستور عمل مینمایند باین اسباب روایات ایشان نزد خود ایشان هم قابل اعتماد نماند انتهی کلامه **اقول** و به نستعین چند وجه مردود است **اول** آنکه آنچه درین مقام افاده فرموده خبطی است ناشی از عدم تدرب او در فن رجال و علم حدیث فریقین چه عدم معرفت عوام غیر ممارس موجب اشتباه ممارسین متدرب نمیگردد و در اسانید احادیث فریقین بسا اوقات اسمی که مشترک در دو کس یا بیشتر میباشد بنا بر اعتماد بر فهم ممارس مطلقا ذکر میکنند به فصل فارق که مزیل التباس باشد مقید نمیسازند ممارس متدرب را بملاحظه مراتب طبقات و روات و مشایخ و اهل بلد و غیر اینها تمیز حاصل میشود مثلا در اسناد احادیث اهلسنت اگر حماد مطلقا مذکور باشد راوی او را ملاحظه باید کرد اگر راوی او عثمان بن حرث یا عارم باشد مراد از ان حماد بن زید است و اگر اطلاق کنند ابو سلمه موسی بن اسمعیل تبوذکی باشد پس مراد از ان حماد بن سلمه است همچنین اگر اطلاق کننده عفان یا حجاج بن منهال باشد درین صورت هم مراد اخیر است نص علی ذلک صاحب الالفیه

الا لفقیه و ایراد امثله دیگر موجب تطویل است در اسانید احادیث امامیه نیز بر همین منوال قیاس باید کرد مثلا هرگاه حماد
عن حسین بن سعید واقع شود مراد ازان حماد بن عیسی جهنی ثقه است و هرگاه علاء عن محمد بغیر تقیید واقع شود مراد از
علاء ابن رزین ثقه و مراد از محمد ابن مسلم است و در اوائل کلینی احمد بن محمد مذکور میشود و این اسم مشترک است در چندین
کس سبیل تمیز آنست که در سیاق آن نظر کنند اگر مقدم بران حدیث خبری باشد که دران احمد بن محمد بعبارت عدة
من اصحابنا عن احمد بن محمد یا بعبارت محمد بن یحیی عن احمد بن محمد ذکر یافته باشد پس مراد ازو ابن عیسی یا ابن خالد است
که هردو ثقه اند و عدم تمیز در میان این دو کس ثقه ضرری نمیرساند و اگر چنین حدیث قبل ازان مذکور نباشد پس مراد ازو
احمد بن محمد عاصمی ثقه است غالب روایت او از علی بن الحسن است و در اخبار شیخ اگر واسطه حسین بن عبید الله غضایری
باشد پس مراد ازان احمد بن محمد بن یحیی عطار است از پدرش روایت میکند و اگر واسطه مفید باشد پس مراد ازو احمد بن محمد
بن حسن بن ولید است و در من لا یحضره الفقیه اگر احمد بن محمد مطلق غیر مقید بفصل ممیز در مرتبه احمد بن محمد بن عیسی
اشعری واقع شود پس مراد ازان یا احمد بن محمد بن عیسی اشعری یا احمد بن محمد بن خالد است که اینها از حسن بن سعید و علی
بن مهزیار و ابن ابی عمیر و ابن ابی نصر روایت میکنند و ازینها محمد بن یحیی و احمد بن ادریس و علی بن ابراهیم و اقران
اینها روایت میکنند و ازانجا که این هردو کس ثقه اند عدم تمیز میان هردو کس مضر نیست و درین مرتبه سوای اینها
دیگری بنام احمد بن محمد بغیر تقیید بجد مذکور نمیشود و اگر بعد ازین مرتبه باشد پس مراد ازان احمد بن محمد بن ابی
نصر بزنطی است همچنین علی بن اسمعیل هرگاه مطلق مذکور شود در بادی الرای اشتباه واقع میشود اگرچه بحسب
طبقات تمیز ممکن نیست لکن بسبب اینکه هردو ثقه و ممدوح اند التباس نیز ضرری نمیرساند فاضل مجلسی طاب ثراه در رجال
روضة المتقین بعد ذکر علی بن اسمعیل میثمی بن شعیب بن میثم عن یحیی تمار گفته و اعلم انه قد یشتبه بعلی بن
اسمعیل بن عمار و لا یضر لانه ایضا من وجوه من روی الحدیث کما ذکره جش و ان امکن التمییز
بحسب الطبقات فان الظاهر ان عمارا اقرب بالصادق ع من المیثمی و لکن قد یرد نادرا فی الاخبار
علی بن اسمعیل بن عیسی و لم یذکر و الظاهر من داب الاصحاب ان الاطلاق ینصرف الی
المشهورین و مع عدم الشهرة یقیدونه بالجد لئلا یقع الاشتباه انتهی بنابر اجتنبت مقام و اطالت کلام امثله دیگر اینجا
مذکور نگشته بالجمله متتبع خبیر و ممارس بصیر را بعد تتبع احوال رجال و مراتب طبقات و دیگر صفات و جمیع اسامی
مشترکه که در اسانید احادیث امامیه واقع اند اشتباهی که موجب التباس مقبول الروایت با مردود الروایت
باشد باقی نمیماند اگر کسی ممارست در فن رجال نداشته باشد رجوع بشروح کتب احادیث امامیه کافل رفع التباس

9

واستعلام با این همه ایضاح که مصداق اطفئ المصباح فقد لاح الصباح است عجب متصلی از توهمات سوداویه
ظلمانیه در ظلمات شکوک و اوهام ماند مصداق ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور خواهد بود
دوم آنکه مجادل را میرسد که بر طبق قول فاضل ناصب بگوید که تعیین مفترق و متفق درمیان علمای
اهلسنت رواج نداشت بسا که یک راوی را با راوی دیگر شرکت و اتفاق در اسم خود و اسم پدر خود واقع شده
اخباریین ایشان بیان اسمای مشترکه در روایت بی تمیز علامتی که فارق باشد بیان هر دو کس را ذکر میکنند پس ثقه
با غیر ثقه مشتبه میشود و مقبول الروایة با مردود الروایة در یک کسوت بر آید مثلا اخباریین ایشان از یزید بن
ابی زیاد روایت میکنند و این اسم مشترک است در مدنی ثقه و دمشقی ضعیف و ابی ابو داود در سنن خود بی تمیز
هم اسم را مطلق می آرد بی تمیز پس مردم را التباس واقع شود چنانچه نزد علما و شراح حدیث هم تا حال مشتبه
مانده در فیض القدیر گفته فانکان المدنی فثقة وانکان الدمشقی ففی الکاشف واه نیز در طبرانی در روایت
ابن عیینه عن اسمعیل بن مسلم واقع است در فیض القدیر فرموده فانکان العبدی فمن رجال الصحیح وانکان
المکی فضعیف نیز در اسانید خطیب سوید بن سعید واقع شده در فیض القدیر گفته فانکان هو الدقاق
فقد قال ابن علم منکر الحدیث وانکان الذی خرج له مسلم فقد اورده الذهبی فی الضعفاء
وقال قال احمد متروک نیز در سند دیلمی در فردوس محمد بن ابراهیم بن جعفر جرجانی که مشترک در وضاع
و صدوق است بغیر علامت فارق واقع است در فیض القدیر فرموده وانکان الیزدی بن جعفر [illegible]
وانکان الکیال فوضاع کما فی المیزان از این قبیل در کتب صحاح ایشان بسیار است احصای آن موجب
تطویل است بخاری که رئیس محدثین ایشان است در اغفال و اهمال شیخ المغفلین است در اهل شام غلط میکند و یک کس را
دو کس می پندارد چنانچه باندک فاصله بطریق نقل از رجال شیخ دهلوی بمعرض بیان آید از دیگران نیز مثل این بوقوع
آمده باین اسباب روایات ایشان و خود ایشان هم قابل اعتماد نماند سوم آنکه قول او این نام مشترک درمیان چهار کس است
اطلاق این قول محل نظر است و انحصار اشتراک در چهار کس ممنوع زیرا که این نام مشترک است درمیان ده کس یا بیش
چنانچه کتب رجال امامیه بآن ناطق است و تفصیل اسامی بر سبیل اجمال این چند است محمد بن قیس ابو احمد الاسدی
روی عن ابی جعفر محمد بن قیس ابو نعیم الاشعری [illegible] محمد بن قیس ابو عبد الله من اصحاب
الصادق علیه السلام مولی لبنی نصر کان خصیصا [illegible] محمد بن قیس ابو عبد الله البجلی ثقة عین کوفی
روی عن ابی جعفر و الصادق علیهما السلام له کتاب القضایا المعروف رواه عنه عاصم بن حمید الحناط

نسبت اطلاق [illegible] چهار کس
محمد بن قیس [illegible] چهار کس

الحناط و یوسف بن عقیل عنه عبید بنه محمد بن قیس ابو قدامة الاسدی من رجال الصادق علیه السلام

محمد بن قیس بن نصر الاسدی الکوفی من اصحاب الصادق علیه السلام ثقة ثقة محمد بن قیس الانصاری

من رجال علی بن الحسین و الباقر علیهما السلام محمد بن قیس البجلی کوفی اسند عنه صاحب المسائل التی

یرویها عنه عاصم بن حمید من رجال الصادق علیه السلام محمد بن قیس الذی بینه و بین عبد الرحمن

القصیر قرابة محمد بن قیس بن مخرمة الزهری صحابی آن بود و کسی که در عبارات کتب رجال مقتضی

آنست محمد بن قیس ابو عبد الله البجلی و محمد بن قیس البجلی متحدند چهارم آنکه قول او که ضعیف است احد و هو محمد بن

قیس المکنی بابی احمد از ابن بابویه از همین شخص اخیر بسیار روایت میکند الی آخره محل تأمل است و ناشی از سوء تحقیق و از

غفلت و عجلت است و کثرت روایت ابن بابویه از ضعیف ممنوع است چه صاحب کتاب قضایا یک کس است یا دو

و در صورت تعدد نیز محذوری نیست توثیق هر دو در کتب رجال واقع است نیز در صورت تعدد آنکه مشایخ

از و غالبا روایت میکنند آنکس است که عاصم یا یوسف از و روایت میکند و ثقه است پس توهم التباس محل

باشد فاضل مجلسی میفرماید فظهر ان محمد بن قیس صاحب کتاب القضایا اما واحد او اثنان و هما ثقتان

ولو کان اثنین فالذی یرویه المشایخ عنه غالبا بینهما القضایا واحد و هو الذی یروی عنه

عاصم او یوسف و لم نطلع علی روایة عبید الله عنه فما ذکره بعض من الاشتراك و طرحه

الاخبار الکثیرة محمول علی الغفلة و عدم التدبر شیخ شهید ثانی در بدایة الدرایة بر اشتراك

روایاتی را که در آن محمد بن قیس واقع است ضعیف نموده اند رد کرده میفرماید و التحقیق فی ذلك ان الروایة

ان کانت عن الباقر صلوات الله و سلامه علیه فهی مردودة لاشتراکه بین الثلثة الذین احدهم ضعیف

و احتمال کونه الرابع حیث لم یذکروا طبقته و ان کانت الروایة عن الصادق علیه السلام فالضعیف

لان الضعیف لم یرو عن الصادق علیه السلام کما عرفت و لکنها محتملة لان یکون من الصحیح ان کان هو احد الثقتین

و هو الظاهر لانهما وجهان من وجوه الرواة و لکل منهما اصل فی الحدیث بخلاف الممدوح خاصة و یحتمل علی

ان یکون هو الممدوح فیکون الروایة من الحسن فیبنی علی قبول الحسن فی ذلک المقام و عدمه فتنبه لذلك فانه مما

غفل عنه جمع فردوا بسبب الغفلة عنه روایات و جعلوها ضعیفة و الامر فیها لیس کذلك انتهی اکثرت و تعدد

و اهمال الشیخ طوسی و محصلین در حیز منع است بالکه اکثر از نساخ نسخهای کتب احادیث است شیخ از آن کتب نقل نموده و سبب

کثرت مشاغل درس و تدریس و فرد تصنیف در علوم متنوعه فرصت نظر ثانی و تصحیح آن مواقع نشده فاضل مجلسی در رجال وجیزه

كلما يقع منه رضي الله عنه من السهو والغفلة فكان باعتبار كثرة تصانيفه ومشاغله العظيمة

فانه كان مرجع فضلاء الزمان وسمعنا من المشائخ وحصل لنا الظن ايضا من التتبع ان فضلاء

تلامذته الذين كانوا من المجتهدين يزيدون على ثلثمائة فاضل من الخاصة ومن العامة مالا

يحصى فان الخلفاء اعطوه كرسي الكلام وكان ذلك لمن كان وحيدا في ذلك العصر مع ان اكثر التصانيف

كان في ازمنة الخلفاء العباسية لانهم كانوا بالغين في تعظيم العلماء والفضلاء من العامة

والخاصة ولم يكن الى زمان شيخ الطائفة تقية كثيرة بل كانت المباحثة في الاصول والفروع

حتى في الامامة في المجالس ومباحثات القاضي عبد الجبار والباقلاني وغيرهما مع المفيد والمرتضى

وشيخ الطائفة مشهورة مذكورة في تواريخ الخلفاء فلهذه المشاغل العظيمة يقع منه السهو رضي الله

عنه بالجملة وقوع خطا وسهو ونسيان از لوازم طبيعت بشريه است وكثرت مشاغل وشواغل نيز باعث ان گرديده از

محدثين اهلسنت وجماعت نيز مثل ان واقع شده بخاری كه رئيس محدثين اهلسنت در رجال غلطها نموده واغفال

واهمال از و بوقوع امده شيخ عبد الحق دهلوی در رجال مشكوة گفته قال ابو عمرو بن احمد بن حمدان الحيري سالت ابا

العباس بن عقدة عن محمد بن اسمعيل البخاري ومسلم بن الحجاج القشيري ايهما اعلم فقال كان البخاري

عالما وكان المسلم عالما فكررته عليه مرارا وهو يجيبني بمثل هذا الجواب ثم قال يا ابا عمرو قد يقع

للبخاري الغلط في اهل الشام وذلك انه اخذ كتبهم فنظر فيها فربما ذكر الواحد منهم بكنية ويذكره

في موضع اخر باسمه ويتوهم انهما اثنان واما مسلم فقلما يقع له الغلط انتهى همين قسم از رجال ومحدثين ديگر از

اهلسنت نيز اوهام واغلاط بسيار واقع شده چنانچه احمد بن حنبل در ترجمه قبيصه بن عقبه كه از جمله شيوخ بخاري است

ميگويد لا باس به لكنه كثير الغلط انتهى از انجمله احمد بن ابى الطيب سليمان بغدادی ابو سليمان معروف بمروزی

است بخاري وترمذي از و روايت نموده اند قال في التقريب صدوق حافظ له اغلاط اخرج له البخاري

والترمذي ديگري ابراهيم بن بشار رمادی ابو اسحاق بصری است در تقريب فرموده حافظ له اوهام من

العاشرة اخرج له ابو داود والترمذي ديگري حجاج بن ارطاة نخعی كوفی قاضی است كه يكی از فقهاء اهلسنت بوده

بخاری در ادب مفرد واصحاب سنن از و تخريج حديث نموده اند در تقريب فرموده حجاج بن ارطاة النخعي الكوفي القاضي

احد الفقهاء صدوق كثير الخطاء والتدليس ديگری حزم بن ابی حزم قطعی ابو عبد الله بصری في التقريب

صدوق يهم اخرج له البخاري ديگری حسان بن ابراهيم بن عبد الله كرمانی ابو هشام عنزی قاضی كرمان في التقريب

۹۲ بخاری در ذكر اهل شام غلط ميكرد

فی التقریب صدوق یخطی اخرج له البخاری و مسلم و ابو داود دیگر حسان بن حسان ابو علی بن ابو عباد بصری
نزیل مکه فی التقریب صدوق یخطی اخرج له البخاری دیگر حسان بن عبد الله بن سهل کندی ابو علی واسطی
نزیل مصر فی التقریب صدوق یخطی اخرج له البخاری و النسائی و ابن ماجة دیگر حسان بن خلف بن ... واسطی
ابو علی بن شاذان فی التقریب صدوق له اوهام اخرج له البخاری دیگر حسن بن ذکوان ابو سلمه بصری فی التقریب
صدوق یخطی و رمی بالقدر و کان یدلس اخرج له البخاری و ابو داود و الترمذی و ابن ماجة دیگر حسن
بن یحیی خشنی دمشقی بلاطی فی التقریب صدوق کثیر الغلط اخرج له ابو داود فی المراسیل و ابن ماجة
دیگر حسین بن واقد مروزی ابو عبد الله قاضی فی التقریب ثقة له اوهام اخرج له البخاری تعلیقا
و مسلم و اصحاب السنن الاربعة دیگر خالد بن یزید بن زیاد الاسدی کاهلی ابو الهیثم مقری کوفی فی التقریب
صدوق له اوهام اخرج له الجماعة دیگر رباح بن ابی معروف بن ابی ساره مکی فی التقریب صدوق له
اوهام اخرج له البخاری فی الادب المفرد و مسلم و الترمذی و النسائی دیگر زفر بن سلیمان ابو سلیمان
قهستانی قاضی سجستان فی التقریب صدوق کثیر الاوهام اخرج له الترمذی و ابو ماجة دیگر سعد بن
اوس عدوی یا عبدی بصری فی التقریب صدوق له اغالیط اخرج له ابو داود و الترمذی و النسائی
دیگر سعد بن عبد الحمید بن جعفر بن عبد الله بن حکم انصاری ابو معاذ مدنی نزیل بغداد فی التقریب صدوق له
اغالیط من کبار العاشرة اخرج له الترمذی و النسائی و ابن ماجة دیگر سلمه بن فضل ابرش مولی انصار
قاضی ری فی التقریب صدوق کثیر الخطا اخرج له ابو داود و الترمذی و ابن ماجة فی التفسیر
دیگر عبد الملک بن عبد العزیز بن عبد الله بن ابی سلمه ماجشون ابو مروان مدنی فقیه مفتی اهل مدینه رفیق شافعی
فی التقریب صدوق له اغلاط فی الحدیث و کان رفیق الشافعی اخرج له النسائی و ابن ماجة و مالک
فی مسنده دیگر عطا بن ابی مسلم ابو عثمان خراسانی فی التقریب صدوق یهم کثیرا و یرسل و یدلس اخرج له
مسلم و الاربعة دیگر محمد بن عبد الله بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب زهری مدنی که از مشاهیر
محدثین اهل سنت فی التقریب صدوق له اوهام دیگر معروف بن خربوذ مکی مولی آل عثمان فی التقریب
صدوق ربما وهم کان اخباریا علامة بالجمله اسامی اشخاص کثیر اغلاط و کثیر الاوهام از محدثین اهل سنت
اگر بمعرض بیان آید موجب سآمت و ملالت گردد لاجرم بر ذکر برخی از مشاهیر رواة و محدثین اکتفا رفت در کتب
اهل الکمال الانصاف علی اختلال رجال اهل الخلاف بتفصیل و استیعاب نگارش یافته من شاء فلیرجع الیه

در مباحث سابقه بعدی از وجوه خلل و خلل اهمال و اغفال که در بخاری و مسلم بوقوع آمده ذکر یافته درین مقام شمه از ان
اغفال و اهمال که بروایت یحیی مصمودی در کتاب موطا که نزد بعضی از علمای اهل سنت در عداد صحاح ستة معدود است
و مجد ابن اثیر صاحب جامع الاصول نیز همین است ذکر نموده میشود بدانکه در موطا بروایت یحیی بن یحیی مصمودی در مواضع
بسیار اهمال و اغفال بوقوع آمده چنانچه شراح بیان نموده اند درین موضع بذکر بعضی عبارات مسوی تصنیف والد
شیخ فاضل ناصب اقتصار میرود که انسب و الزم است در باب صفة الوضوء در شرح حدیث مالک عن عمرو بن یحیی
المازنی عن ابیه انه قال لعبد الله بن زید بن عاصم و هو جد عمرو بن یحیی و کان من اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم هل تستطیع ان ترینی کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتوضا الحدیث
گفته قلت کذا وقع فی روایة یحیی بن یحیی انه قال لعبد الله والصواب روایة الاکثر ان رجلا قال لعبد الله
وضمیر هو راجع الی الرجل و هو عمرو وهذا هو ابن یحیی بن عمارة بن ابی حسن و جعله السائل عمرو ابو حسن او
عمرو بن ابی حسن سماه جدا لانه عم ابیه فی منزلة جده و نیز در باب جواز المسح علی الخفین در شرح حدیث مالک
عن ابن شهاب عن عباد بن زیاد و هو من ولد المغیرة بن شعبة عن ابیه المغیرة بن شعبة ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم ذهب لحاجة فی غزوة تبوک الحدیث گفته قلت روی هذا الحدیث النسائی و غیره
عن جماعة من اصحاب الزهری عن الزهری قالوا عن عباد بن زیاد عن عروة بن المغیرة عن ابیه المغیرة
بن شعبة قال النسائی لم یذکر مالک عروة بن المغیرة قال العلماء و هو یحیی بن یحیی فی هذا الحدیث
لان عباد بن زیاد هو اخو عبید الله بن زیاد لیس من ولد المغیرة بن شعبة اقول کان فی الاصل
عن عباد بن زیاد عن عروة و هو من ولد المغیرة بن شعبة عن ابیه موافقا لما رواه الشافعی و مسلم عن
ابن جریج فسقط لفظ عن عروة فی نسخة یحیی و رواه ابن وهب علی الصحیح او کان مالک یقول تارة عن
ابن شهاب عن عباد بن زیاد عن المغیرة کما هو ظاهر کلام النسائی و تارة یقول عن ابن شهاب عن ابن
المغیرة بن شعبة عن ابیه کما نقل القاضی عیاض فظنهما یحیی واحدا و در باب سور الهرة طاهر در شرح حدیث
مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة الانصاری عن حمیدة بنت ابی عبیدة بن فروة عن خالتها
کبشة بنت کعب بن مالک و کانت تحت ابن ابی قتادة انها اخبرته قتادة الحدیث قلت قال یحیی بن یحیی
حمیدة بفتح الحاء وکسر المیم والصواب ما قاله اکثر رواة الموطا حُمیدة بالتصغیر وقال یحیی بن یحیی بنت
ابی عبیدة بن فروة و هو وهم والصواب ما قاله سائر رواة الموطا بنت عبید بن رفاعة در باب کیف یغسل

زدت تلک العبارات علی نسخة عتیقة کانت فی اخرها اجازة بخط الشارح ۱۲
والحدیث بتمامه مذکور فی المسوی ۱۲

يغسل دم الحيض در شرح حديث مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن فاطمة بنت المنذر بن الزبير عن
اسماء بنت ابي بكر الصديق انها قالت سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم الحديث گفته قلت كذا قال
يحيى عن هشام بن عروة عن ابيه عن فاطمة وهو وهم والصواب سقاط لفظة عن ابيه نيز در باب المستحاضة
در شرح حديث مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن زينب بنت ابي سلمة انها رأت زينب بنت جحش التي
كانت تحت عبد الرحمن بن عوف وكانت تستحاض وكانت تغتسل وتصلي گفته قلت قوله زينب بنت جحش
وهم والصواب سقاط زينب والتي كانت تحت عبد الرحمن هي ام حبيبة او ام حبيب بنت جحش در باب
استحباب اتخاذ مساجد البيت در شرح حديث مالك عن ابن شهاب عن محمود بن لبيد الانصاري ان عتبان بن
مالك كان يؤم قومه وهو اعمى گفته قلت كذا قال يحيى بن يحيى محمود بن لبيد وهو وهم وانما هو محمود
بن الربيع در باب العمل اليسير لا يبطل الصلوة در شرح حديث مالك عن عامر بن عبد الله بن الزبير عن عمرو بن
سليم الزرقي عن ابي قتادة الانصاري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي وهو حامل امامة
بنت زينب بنة رسول الله صلى الله عليه وسلم ولابي العاص بن ربيعة بن عبد الشمس فاذا سجد
وضعها واذا قام حملها گفته قلت كذا قال يحيى بن يحيى ولابي العاص بن ربيعة والصواب بن ربيع
در باب جواز الوتر على الدابة في السفر در ذيل حديث مالك عن ابي بكر بن عمر وعن سعيد بن يسار انه قال الحديث
گفته كذا وقع في اصلها عن ابي بكر بن عمرو والصواب عن ابي بكر بن عمر در باب كفن السنة ان يلف في ثلاثة
او يقمص ويوزر ويلف وكفن الضرورة ما تيسر وان كان ثوبا واحدا در شرح حديث مالك عن ابن شهاب
عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن عبد الرحمن بن عمرو بن العاص انه قال الميت الحديث گفته
هكذا قال يحيى بن يحيى عن عبد الرحمن بن عمرو وهو وهم والصواب عن عبد الله بن عمرو در باب لا زكوة
في الرقيق والخيل والعسل در شرح حديث مالك عن عبد الله بن دينار عن سليمان بن يسار وعن عراك
بن مالك عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس على المسلم في عبده ولا في فرسه
صدقة گفته كذا قال يحيى بن يحيى عن سليمان بن يسار وعن عراك بن مالك باثبات الواو وهو وهم
والصواب اسقاطها كما عند ساير رواة الموطا در باب النهي عن صوم يوم الفطر ويوم الاضحى وايام منى
در شرح حديث مالك عن يزيد بن عبد الله بن الهاد عن ابي مرة مولى ام هاني امراة عقيل بن
ابي طالب عن عبد الله بن عمرو بن العاص انه اخبره الحديث گفته كذا وقع ليحيى بن يحيى امراءة

نسبته الى بني زريق
بطن من الانصار ۱۲
ربيع

۹۵

سليمان بن يسار وعراك كلاهما
تابعيان نظيران وعراك
اسن وسليمان افقه وعبد الله
بن دينار ايضا تابعي ۱۲

عقیل وهو وهم ظاهر والصواب اخت عقیل در باب المعتکف یرجل راسه ویفعل ما یشاء فی المسجد
در شرح حدیث مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوج النبی
صلی الله علیه وسلم انها قالت الحدیث گفته هکذا قال یحیی بن یحیی وجماعة من رواة الموطا عن عروة
عن عمرة ولا اشبه بالصواب عند الحفاظ عن عروة وعمرة او عن عروة فقط در باب قضاء الاعتکاف اذا
فات فی رمضان در شرح حدیث یحیی عن زیاد عن مالك عن ابن شهاب عن عمرة بنت عبد الرحمن
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اراد ان یعتکف الحدیث گفته هکذا وقع هنا عن ابن شهاب والصواب
عند الحفاظ مالك عن یحیی بن سعید عن عمرة ولا یدری اجاء الغلط من یحیی او من زیاد در باب
المحرم یغسل راسه ویغتسل در شرح حدیث مالك عن زید بن اسلم عن نافع عن ابراهیم بن عبد الله بن حنین
عن ابیه ان عبد الله بن عباس والمسور بن مخرمة اختلفا بالابواء فقال عبد الله بن عباس یغسل المحرم
راسه وقال المسور بن مخرمة لا یغسل المحرم راسه الحدیث گفته هکذا قال یحیی بن یحیی عن زید بن اسلم
عن نافع عن ابراهیم والصواب اسقاط نافع بین زید وابراهیم در باب النهی عن ثمن الکلب ومهر البغی وحلوان
الکاهن در شرح حدیث مالك عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن
ابی مسعود الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الکلب الحدیث گفته کذا وقع لیحیی
بن یحیی عن ابی مسعود والصواب اسقاط الواو در باب کراهة کسب الحجام من غیر تحریم در شرح حدیث
مالك عن ابن شهاب عن ابن محیصة الانصاری احد بنی حارثة انه استاذن رسول الله صلی الله
علیه وسلم من اجارة الحجام فنهی عنها الحدیث گفته کذا وقع لیحیی عن ابن محیصة انه استاذن
والصواب ما عند الاخرین عن ابن محیصة عن ابیه ومعناه جده لامه حرام بن سعد بن محیصة
ولیس لسعد هذا صحبة والذی استاذنها انما هو محیصة وروایة حرام عن محیصة مرسلة در مهذب
ووسیط که از کتب معتبره اهل سنت است نیز تصحیف وتحریف واقع شده چنانچه در کتاب الحج در حدیث جابر رضی الله
عنه که ان العمرة لیست بواجبة گفته رفعه ابن لهیعة وهو ضعیف وان خلاف مشهور است ومشهور آنست که متفرد
برفع حجاج بن ارطاة است واسم ابن لهیعه عبد الله است ودر کتاب الصیام مهذب فی الشهادة علی الهلال گفته روی
الحسین بن الحریث الجدلی بضم حای حریث ویای تحتانی بعد رای مهمله ومحققین تصریح نموده اند بانه غلط
لا شك فیه والصواب بن الحارث بفتح الحاء والالف من غیر یاء ودر باب استیفاء القصاص در روایت

٩٦

در روایت کان عمر بن الخطاب یقول لا یرث المرأة من دیة زوجها حتی قال له الضحاک بن قیس کتب الی
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ورث امرأة هشیم الضبابی دیة زوجها در مهذب چنین واقع است وضحاک
بن قیس غلط است وصواب ضحاک بن سفیان است ومصنف خودش هم در فصل کتاب القاضی الی القاضی بوجه صواب ذکر
کرده ودر کتاب السیر مهذب چنین واقع است ان النبی صلی الله علیه وسلم قتل یوم بدر ثلثة من قریش مطعم
بن عدی والنضر بن الحارث وعقبة بن ابی معیط مطعم بن عدی غلط است صوابش طعیمة بن عدی است
بطای مهمله مضمومه وعین مفتوحه وسکون یای مثناة تحتانیه بعد ازان میم وهاء در آخر اما مطعم بن عدی پس پیش از واقعه
بدر مرده بود چنانچه ارباب تواریخ تصریح بآن نموده اند ودر باب تعزیر مهذب چنین وقوع یافته لما روی عمیر بن سعد
عن علی قال ما من رجل اقمت علیه حدا فمات واجد فی نفسی الا شارب الخمر فانه لو مات ودیته لان النبی
صلی الله علیه وسلم لم یسنه در نسخهای مهذب چنین واقع است وآن غلط وتصحیف است در هر دو اسم صوابش عمیر بن سعید
بزیادتی یاء در هر دو اسم واین راوی مشهور ومعروف است نزد اهل این فن ترجمه اش علی ما فی تهذیب الاسماء للنووی
چنین است عمیر بن سعید ابو یحیی النخعی الکوفی التابعی توفی سنة خمس عشرة ومائة وحدیثه هذا
رواه البخاری ومسلم فی صحیحهما بلفظه وهذا الذی ذکرته من ضبط هو صوابه بلا اختلاف فیه بین
اهل العلم بهذا الفن وهو مشهور فی کتبهم وکتب الحدیث وغیرها ودر بعض نسخ جمع بین الصحیحین حمیدی
چنین واقع شده عمیر بن سعد بزیادت یاء در عمیر وحذف آن در سعد وآن بیشک خطا است ودر باب سیر مهذب چنین
واقع است روی فضل بن یزید الرقاشی قال جهز عمر بن الخطاب جیشا کنت فیه در مهذب باثبات یاء در یزید
ودر فصل حذف آن در فصیل دیگر وبعضی ائمه فن رجال از جمله خطاهای مصنف مهذب ذکر کرده اند که فضل بن یزید بحذف یاء در لفظ فضیل
ذکر کرده وآن خطا وتصحیف است وصواب فضیل بن یزید باثبات یاء در فضیل وحذف آن در یزید چنانچه ابن ابی خیثمه
وابن ابی حاتم وغیر آنها ذکر کرده اند قال ابن ابی حاتم فی کتاب الجرح والتعدیل فضیل بن زید الرقاشی
یکنی ابا حسان کناه حماد بن سلمة روی عن عمر وعبد الله بن مغفل روی عنه عاصم الاحول قال یحیی بن
معین هو رجل صدوق مصری ثقة والرقاشی بفتح الراء وتخفیف القاف منسوب الی رقاش قبیلة معروفة
من ربیعة در باب نذر مهذب چنین واقع است ان النبی صلی الله علیه وسلم مر علی رجل قائم فی الشمس لا یستظل
فسأل عنه فقیل هذا ابن اسرائیل نذر ان یقف ولا یقعد الخ در اکثر نسخ مهذب ابن اسرائیل نوشته وبعض فضلا
نیز از مهذب چنین نقل کرده واز خط مصنفش چنین یافته واین بلاشبه غلط است وصوابش ابو اسرائیل است چنانچه

در روایات حدیث در صحیح بخاری و ابو داود و غیر اینها از ابن عباس مرویست و در بعض نسخ مهذب نیز مطر بوده صواب
واقع است و در باب مسابقه مهذب چنین نوشته صارع یزید بن رکانة این غلط است و صواب کانه بن عبد یزید
بن هشام بن المطلب بن عبد مناف قرشی مطلبی است که روز فتح اسلام آورده و در مدینه در سنه چهل وفات یافته و در باب
احکام المیاه مهذب چنین نوشته لما روی ایاس بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن فضل بیع الماء
ایاس بن عمرو بفتح عین و اثبات واو در آخرش واقع است و بعض فضلا از خط مصنفش نیز چنین نقل کرده اند و این
بلا شک غلط است صوابش ایاس بن عبد است بباء و دال غیر مضاف و آن ایاس بن عبد المزنی حجازیست و در اول باب
مهذب چنین واقع شده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج من المدینة حتی اتی الروحا و اذا حمار عقیر
فجاء رجل من فهر فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اصبت هذا الحمار و در نسخهای مهذب رجل من فهر بفا مکسور
واقع است و بعض فضلا از خط مصنفش چنین نقل کرده اند و این غلط است و تصحیف است و صواب بهز بباء موحده و زا
و حدیث او مشهور است نسائی و غیر آن روایت کرده اند و اتفاق نموده اند که نام او زید است قال الخطیب و اسم هذا
البهزی یزید بن کعب و در باب الاقضیه مهذب در فصل الرشوة چنین نوشته ان النبی صلی الله علیه وسلم استعمل رجلا
من بنی سید و آن غلط است و صوابش رجل من اسد است بفتح همزه و سکون سین مهمله و آخر دال و بتبدیل سین بزا نیز گفته
میشود و در باب ثانی کتاب هبه در وسیط چنین است ان النبی صلی الله علیه وسلم قال للنعمن بن بشیر و قد وهب
بعض اولاده شیئا ایسرک ان یکونوا لک فی البر سواء قال نعم قال فارجع و لفظ للنعمن بن بشیر بلا شک
غلط محض است و صواب چنین است انه قال للبشیر ابی النعمن و قد وهب لابنه النعمن و این حدیث مشهور است
در صحیحین و غیر آنها وارد شده و احتمال اختلاف و تعدد قضیه یعنی این قضیه بشیر پدر نعمن را و نعمن پسرش را با آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم اتفاق افتاده باشد از درجه صحت و سداد خارج است زیرا که نعمن بن بشیر در وقت وفات آنحضرت صلی الله علیه
و آله در سن صبی بود و هنوز بحد بلوغ نرسیده بود احتمال ندارد که در آن وقت او را فرزندان بوده باشند نیز در مهذب
در کتاب قتل آورده کان العوف بن مالک الاشجعی ضرب مشرکا بالسیف فرجع السیف علیه
فقتله این نقل بلا شک خطای صریح است زیرا که عوف بن مالک اشجعی بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله تا مدتهای
بسیار زنده بود و در سنه هفتاد و سه هجری وفات یافته و این قصه عامر بن الاکوع است که در غزوه خیبر بوقوع آمده و عوف بن
مالک غطفانی کنیت او ابو عبد الرحمن است و بعض ابو محمد و بعض ابو حماد و بعض ابو عمرو گفته اند در فتح
مکه حاضر بود و بعض گفته اند که رایت اشجع در آن روز بدستش بود و در شام نزول نموده و در دمشق ساکن گشت و سکنی

اختیار کرد قال الواقدی شهد عوف بن مالك خیبر مسلمًا ولحق بالشام فی خلافة ابی بکر ونزل حمص روی
له عن رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعة وسبعون حدیثا و در آخر باب بخش و در تحریم احتکار مهذب گفته روی
معمر العدوی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یحتکر الا خاطی راوی مصنف چنین است بعین مضموم
و دال معجمه ساکنه و را و این غلط و تصحیف است و صواب عدوی بفتح عین مهمله و دال مهمله و واو است منسوب بکعب بن کعب
بن معد و در وسیط در باب اذان گفته لان النبی صلی الله علیه وسلم قال لابی سعید الخدری انك رجل تحب
الغنم والبادیة فاذا دخل وقت الصلوة اذن وارفع صوتك فانه لا یسمع صوتك حجر ولا مدر الا شهد لك
یوم القیمة و در بعض نسخهای وسیط هم چنین است و شیخ مصنفش امام الحرمین نیز چنین گفته و آن غلط است و صواب آنست
که در صحیح بخاری و غیر آن روایت عن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعة قال قال ابو سعید انی اراك
الغنم والبادیة فاذا کنت فی غنمك و بادیتك فاذنت بالصلوة فارفع صوتك بالنداء فانه لا یسمع صوت
المؤذن جن ولا انس ولا شیٔ الا شهد له یوم القیمة قال ابو سعید سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم
و در اواخر صلوة تطوع مهذب چنین گفته لما روی عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال احب الصلوة الی الله عز وجل صلوة داود علیه السلام الحدیث و در اکثر نسخهای مهذب همچنین نوشته
یعنی عمر بحذف واو در خط و این خطا است و صواب عبد الله بن عمرو بن عاص است و حدیثش در صحیح مشهور و معروف است
و در اول کتاب الایمان والیمین الغموس مهذب نیز مثل این غلط و تصحیف واقع شده میگوید والدلیل علیه ما روی الشعبی عن
عبد الله بن عمر قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ما الکبائر الحدیث
حذف واو در عمر خطا است صواب اثبات واو است چه راوی این حدیث عبد الله بن عمرو بن عاص است و نیز در مهذب
در فصل سهم الفقراء گفته لما روی عبد الله بن الخیار ان رجلین سالا رسول الله صلی الله علیه واله الصدقة
فقال اعطیکما الحدیث و در اکثر نسخ مهذب عبد الله بن الجبار واقع است و این خطا است و صواب عبد الله
بن عدی الخیار است چنانچه در سنن ابو داود و نسائی و بیهقی و در کتب اسماء الرجال و غیر آنها است و خلافی در آن نیست
و در وسیط در باب اول کتاب السیر آورده نهی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم حذیفة وابا بکر عن قتل
ابویهما و در نسخهای وسیط چنین است و این غلط صریح و تصحیف قبیح است در هر دو اسم و صواب چنین است کی ابا حذیفة
و اسمه مهشم بکسر میم و سکون ها و فتح شین معجمه و بعضی گفته اند نام او هشیم است و او ابو حذیفه بن عتبه بن ربیعة
بن عبد شمس بن عبد مناف است در غزوه بدر حاضر شده آنحضرت او را از قتل پدرش نهی فرموده بودند

وابو بکر را که نیز در غزوه بدر بود از قتل پسرش عبد الرحمن منع نموده صاحب کتاب تصحیف نموده در لفظ ابن اشیر بن جعید بن زید
وابن اثیر را تصحیف نموده چنانچه برجوع بکتب مغازی وکتب حدیث متتبع خبیر واضح میگردد ودرین مورد باب
درعلیست نیز در وسیط در باب صلوة العید آورده ان النبي صلی الله علیه وسلم رخص لحمزة رضی الله عنه
لبس الحریر یعنی غلط محض است صواب چنین است رخص لعبد الرحمن بن عوف والزبیر وحدیث آنها در صحیحین از روایت
واقع است نیز در مهذب در کتاب السیر آورده من اسلم من الکفار قبل الاسر عصم دمه وماله لما روی عمر ان النبي
صلی الله علیه وسلم قال امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله در نسخه های مهذب عمر واقع است
وصواب ابن عمر است وحدیث او در صحیحین مشهور است نیز در مهذب در کتاب صلوة عید مذکور است واذا حضر جاز
ان ینتقل الی ان یخرج الامام لما روی عن ابی برزة بفتح موحده وزا بعد را واین بلا شک خطا وتصحیف است و
صواب ابو برده بضم را ودال مهمله چنانچه بیهقی در کتاب سنن کبیر اثبات نموده نیز در وسیط در باب صفت وضو گفته لو حلق
الشعر الذي مسح علیه لم یلزمه الاعادة خلافا لابن خیران نیز در وسیط در اول کتاب زکوة گفته وقال
ابن خیران بتخیر بین مذهب الشافعي وابي حنیفة در هر دو موضع ابن خیران واقع شده بجای معجمه ورای مهمله والف
ونون در آخر واین خطای صریح وتصحیف قبیح است وصواب در هر دو موضع ابن جریر است بجیم ورای مهمله وتحتانیه ورا در آخر
ازین قبیل درین دو کتاب بسیار است بالجمله خطا وتصحیف که در کتب احادیث وکتب رجال اهلسنت واقع است اگر استیعاب
آن نموده آید مثنوی هفتاد من کاغذ شود بفحوای ما لا یدرك کله لا یترك کله بطریق انموذج برین قدر قلیل اکتفا
رفت والله المستعان واصل این است که اخبار بین ایشان خیلی مغفل ومتساهل بوده اند ولن یصلح العطار ما افسد الدهر
قال الفاضل الناصب ونیز گاهی خبری موثق وارد میشود بروی عمل میکنند بعلت آنکه موثق است مثل آنچه سکونی از ابی
عبد الله علیه السلام روایت کرده قال قال امیر المؤمنین علیه السلام بعثني رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
یا علي لا تقاتلن احدا حتی تدعوه وایم الله لان یهدی الله علی یدیك رجلا خیر لك مما طلعت
علیه الشمس وغربت ولك ولاؤه یا علي پس این خبر موثق است وبران عمل میکنند از آنکه موثق است وبروایت ضعیف
عمل میکنند حال آنکه ضعیف درجه پائین تر است از موثق باجماع ایشان مثالش این خبر است که روی عبید بن زرارة
عن ابي عبد الله علیه السلام انه سئل عن الصبي یزوج الصبیة هل یتوارثان فقال نعم اذا کان ابواهما
زوجاهما واین خبر باجماع فرقه ضعیف است لان في طریقه القاسم بن سلیمان وهو مجهول العدالة وقد عمل
به الاصحاب کلهم وسابق گذشت که شیخ الطائفه درین باب توسعه بسیار نموده وعمل بهر حدیث ضعیف جائز

جائز بلکه واجب شمرده و دلیل آورده که خبر عمرو بن حنظله فی المتخاصمین من اصحابهم وامرهما بالرجوع الی رجل منهم
معمول بهست نزد جمیع فرقه وان خبر شدید الضعف ست لان فی طریقه محمد بن عیسی و داود بن الحصین وهما
ضعیفان جدا و عمرو بن حنظله لم ینص فیه بتعدیل و لا جرح و مثل این خبر را مقبول المتن نام نهاده اند و اقسام
اخبار نزد ایشان اکثر است از انکه باحصار در آید پس با وصف این توسعه ترک عمل موثق را چه وجه باشد انتهی **اقول** وجه
تشنیع بچند وجه مردود است **اول** انکه قبول خبر موثق و تجویز عمل بآن نزد محققین امامیه مطلق نیست بلکه مشروط است
بعدم ورود روایتی مخالف آن از طرق امامیه و اعتضاد آن بروایات دیگر و در صورت عدم ورود هیچیک از موافق
و مخالف رد و مضمون ان از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بطریق مخالفین با آنکه راوی در آن باب فی الجمله معروف نباشد
و در صورت تحقق شرائط مقبول و محتج به است و بر تقدیر عدم تحقق شروط غیر مقبول و واجب الطرح است اگر بعض علماء عمل
بر خبر سکونی مذکور نکرده باشند بنابر عدم تحقق شرائط قبول و تعارض ان با خبار دیگر خواهد بود و ترجیح بعض علی بعض
اخبار را بر بعض دیگر طریقه مستمره علمای فریقین است فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین میفرماید قال الشیخ فی العدة
واما العدالة المعتبرة فی ترجیح احد الخبرین علی الآخر فهو ان یکون الراوی معتقدا للحق مستبصرا
ثقة فی دینه متحرزا من الکذب غیر متهم فیما یرویه فاما اذا کان مخالفا فی الاعتقاد لاصل المذهب
وروی مع ذلک عن الائمة علیهم السلام نظر فیما یرویه فان کان هناک بالطرق الموثوق ما یخالفه
وجب اطراح خبره وان لم یکن هناک ما یوجب اطراح خبره ویکون ما یوافقه وجب العمل به وان لم
یکن من الفرقة المحقة خبر یوافق ذلک ولا یخالفه ولا یعرف لهم قول فیه وجب ایضا العمل به
لما روی عن الصادق علیه السلام انه قال اذا نزلت بکم حادثة لا تجدون حکمها فیما رووا عنا فانظروا
الی ما رووه عن علی فاعملوا به ولاجل ما قلناه عملت الطائفة بما رواه حفص بن غیاث و غیاث بن کلوب
ونوح بن دراج والسکونی وغیرهم من العامة عن ائمتنا ولم ینکروه ولم یکن عندهم خلافه انتهی فتامل
فیه فان الشیخ لا یعمل باخبارهم مطلقا بل بالشروط المذکورة انتهی کلامه اعلی الله مقامه **دوم** انکه تجویز عمل
بخبر ضعیف نیز نزد امامیه مطلقا نیست بلکه مشروط است باعتضاد ان بکثرت طرق و اشتهار عمل و فتوی بمضمون آن بین
الاصحاب که باین شروط در عداد مقبول مندرج میگردد و این حکم مخصوص بامامیه نیست محققین علمای اهل سنت نیز با آن
قول قائلند شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوة میفرماید چون حدیث ضعیف بتعدد طرق بمرتبه حسن رسد آن نیز محتج به است
انتهی **سوم** انکه تشنیع نمودن بر امامیه بقبول روایت قاسم بن سلیمان که مجهول العدالت و مستور است و بعمل نمودن

برروایت او دلیل جهل اوست بمذهب ظاهرش چه رئیس الفقهای اهلسنت امام اعظم ابوحنیفه کوفی قائل بقبول روایت
مستورست و ابن حبان نیز همین قول را اختیار کرده ست ابن الصلاح که از علماء اهلسنت ست نص فرموده که در بسیاری
از کتب مشهوره حدیث در باره بسیاری از رواة که عهد آنها بعید شده است خبرت باطنیه متعذر گردیده عمل
برهمین رای نموده اکتفا بظاهر حال کرده اند مولوی وجیه الدین و ملا علی قاری و دیگران در شرح نخبة الفکر فرموده اند وان
روی عنه اثنان فصاعدا ولم یوثق فهو مجهول الحال لان جهالة العین ارتفعت بروایة اثنین الا انه مالم
یوثق به بقی مجهول الحال هو المستور وقد قبل روایة جماعة منهم ابوحنیفة رضی الله تعالی عنه بغیر
قید و اختاره ابن حبان اذ العدل عنده من لا یعرف الجرح فیه قال و الناس فی احوالهم علی الصلاح
والعدالة حتی یتبین منهم ما یوجب القدح لم یکلف الناس ما غاب عنهم وانما کلفوا الحکم للظاهر و لان الاخبار مبنی
علی حسن الظن و لانه یکون ای غالبا عند من یتعذر علیه معرفة العدالة فی الباطن فاقتصر فیها علی معرفة
ذلک فی الظاهر بخلاف الشهادة فانها تکون عند الحکام فاعتبر فیها العدالة فی الظاهر و الباطن قال ابن
الصلاح یشبه ان یکون العمل علی هذا الرای فی کثیر من کتب الحدیث المشهورة فی غیر واحد من الرواة
الذین تقادم العهد بهم و تعذرت الخبرة الباطنیة بهم فاکتفی بظاهرهم انتهی بنابرین بعض که کلام رئیس الفقهاء را
برخلاف ظاهرش حمل نموده گفته اند که مراد رئیس الفقهاء قبول روایت مستور در صدر اسلام است که غالب در آن زمنه بر مردم
عدالت بود نیز ضرری نمیرساند قاسم بن سلیمان از رواة صدر اسلام است که او از صحابه و تابعین و تبعه تابعین اند خبر مستور
الحال را باوجود ضعفش هرگاه متعدد الطرق باشد محققین فن درایه از اقسام حسن شمرده اند در شرح الشرح نخبة الفکر
گفته و هو ای الحسن لامر خارج هو الذی یکون حسنه بسبب الاعتضاد نحو حدیث المستور اذا
تعددت طرقه فان حدیث المستور مما یتوقف فیه و تعدد طرقه قرینه ترجح جانب قبوله فهو
حسن لا لذاته فکل من الحسن لا لذاته و الصحیح لا لذاته انما یحصل بکثرة الطرق لان راوی الصحیح
ظاهر العدالة و راوی الحسن مستور العدالة انتهی چهارم آنکه تضعیف داود بن الحصین و محمد بن عیسی و عمر بن حنظلة
نیز ناشی از قلت تتبع اوست کتب رجال امامیه را فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین میفرماید داود بن الحصین
الاسدی فی ثقة و در خلاصه نیز از نجاشی توثیق او نقل کرده و فاضل استرابادی در کتب ثلاثه نیز از نجاشی
توثیق او نقل کرده و نیز فاضل مجلسی بنابر مذکور بر توثیق محمد بن عیسی تنصیص فرموده میگوید محمد بن عیسی بن
عبید بن یقطین ابوجعفر جلیل فی اصحابنا ثقة عین کثیر الروایة حسن التصانیف روی عن ابی جعفر

جعفر الثاني صلوات الله وسلامه عليه مكاتبة ومشافهة قال ابو عمرو وقال القتيبي كان الفضل بن
شاذان يحب العبيدي ويثني عليه ويمدحه ويميل اليه ويقول ليس في اقرانه مثله وبحسبك
هذا الثناء من الفضل رحمه الله عليه له كتب روى عنه الحميري تضعيف ابن الوليد لكون اعتقاده
انه يعتبر في الاجازة ان يقراء على الشيخ او يقراه الشيخ ويكون السامع فاهما لما يرويه وكان لا يعتبر
الاجازة المشهورة بان يقول اجزت لك ان تروي عني وكان محمد بن عيسى صغير السن ولا يعتمدون
على فهمه عند القراءة ولا على اجازة يونس له ولهذا ضعفه وانت خبير بانه لا يشترط ذلك بل يكفي
الاجازة في الكتب بل لا يحتاج في الكتب المتواترة الى الاجازة ولهذا الاشتراط ضيق على نفسه
كما ضيق بعض من عاصرناه رحمه الله في امثاله والحق الحق بالاتباع واما ذكر غلوه فذكره الشيخ
ولم ينقلوا عنه ما يشعر بذلك بل من تتبع كتب الاخبار لم يطلع على شيء يوجب طرح خبره انتهى
مختصراً وشيخ شهيد ثاني عليه الرحمه در شرح بداية الدراية توثيق عمر بن حنظله نيز فرموده وشبهه شيخ حسن ولد ايشان
بران مفصل است فاضل مجلسي در رجال روضة المتقين ميفرمايد عمر بن حنظله يكنى ابا الصخر العجلي البكري الكوفي
له ثلث عشر ق ق ثح وقال الشهيد الثاني في درايته ان عمر بن حنظله لم ينص الاصحاب فيه بجرح ولا تعديل
لكن امره عندي سهل لاني حققت توثيقه من محل اخر وروى الكليني والشيخ في الصحيح عن يونس عن يزيد
بن خليفه قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ان عمر بن حنظلة اتانا عنك بوقت فقال ابو عبد الله
صلوات الله عليه اذا لا يكذب علينا واه في صلوة الظهر وابيض في صلوة المغرب والظاهر انه
اخذ التوثيق من هذا الخبر كما صرح به في بعض تعليقاته على ما ذكره ابنه الحسن رضي الله عنهما
وقال انه وان كان يدل على التوثيق لكن الراوي ضعيف ويمكن ان يقال لصحة الخبر لصحته عن يونس ويمكن
ان يكون توثيق يزيد بن خليفة من مكان اخر كما يظهر من بعض الاخبار مع ان العمدة شهادته عليه انتهى
پنجم آنکه طرح کردن جمیع علمای امامیه خبر سکونی را دو چیز منع است در جامع عباسی فرموده وجه پنجم ولای سکونه بر شوا او
کافری مسلمان شده باشد چه هر گاه آن کافر که مسلمان شده باشد بمیرد وهیچکس نداشته باشد حتی ضامن جریره میراث او برای مسلمان کرده
از ومیراث را میبرد انتهی بالجملة این مسئله نزد علمای امامیه مختلف فیه است نزد بعض ولای اسلام معتبر است ونزد بعض
معتبر نیست ودرمیان علمای اهل سنت نیز در این مسئله اختلاف است بخاری در صحیح میفرماید باب اذا اسلم على
يديه رجل وكان الحسن لا يرى له ولاية وقال النبي الولاء لمن اعتق ويذكر عن تميم الداري رفعه

قال هو اولى الناس بالحياة ومماته واختلفوا في صحة هذا الخبر انتهى پس اطلاق این قول محل تامل است **قال**

الفاضل الناصب عجب آنکه در کلینی روایت صریح موجود است از حضرت ابو عبد الله در منع عمل بمراسیل کما سیجیئ نقله

انشاء الله تعالى وخود ایشان نیز در تعریف صحیح وحسن اتصال سند شرط کرده اند باز بمراسیل ابن ابی عمیر عمل واجب میدانند

وحالی آنکه ابن ابی عمیر ارسال نمیکند مگر از ثقات دعوی بلا دلیل است چنانچه صاحب سبی شرح ذکری بر این امر با

ایشان منازعت نموده وبمراسیل نظیری عبد الله بن مغیره نیز عمل را واجب میدانند وحال این دو کس عنقریب معلوم خواهد شد

اقول این نستعین استعجاب غلطی است ناشی از عدم تحصیل او معنی حدیث شریف را و از جهل او بمصطلح امامیه چه غرض از

حدیث شریف که کلینی از حضرت عبد الله روایت کرده منع از قسم ارسال است که از ارسال مراد آن اسقاط واسطه معلوم خوا

است که کذب در آن متحقق شود مثلا شخصی چیزی از شخصی شنیده وآن شخص از شیخ شنیده و این کس واسطه را بنسیان انداخته بگوید

از شیخ شنیده ام و شکی نیست که این قسم روایت نمودن کذب است و منهی عنه و خلاف ارسال که کذب در آن متحقق نمیشود چنانچه

بیان نموده آید انشاء الله تعالى وایجاب عمل بمراسیل ابن ابی عمیر [illegible] در حکم اتصال

از حقیقی و حکمی علمای اهل سنت نیز تعالیق بخاری و صحیح مسلم را در حکم اتصال [illegible] صحت آن نموده تا آنکه خود

در تعریف صحیح وحسن اتصال شرط کرده اند وقد سبق فیما سلف ما یتعلق بالمقام فلیتذکر واعتراض فاضل مخاطب

بر عمل بمراسیل ابن ابی عمیر مدفوع است باینکه علمای اهل سنت نیز قائل اند بعمل بمراسیل بعضی که معلوم باشد که او ارسال نمیکند مگر

از ثقه چنانچه در کشف الاسرار شرح اصول بزدوی وغیر آن از کتب اصول فقه مذکور است کما سیجیئ انشاء الله تعالى فالجواب

الجواب و دعوی امامیه اینست که ابن ابی عمیر ارسال نمیکند از غیر ثقه نه آنکه روایت نمیکند از غیر ثقه پس روایت کردن او احیانا

از غیر ثقه بدعوی مذکور نقصی نمیرساند وخللی بهم نمیرساند کما نبه علیه شیخ بهائی قدس سره العزیز در وجیزه فرموده وقد یعلم

حال مرسله عدم الارسال من غير الثقة فينتظم في سلك الصحاح كمراسيل محمد بن ابي عمير رحمه الله

تعالى وروايته احيانا عن غير الثقة لا يقدح في ذلك كما ظن لانهم ذكروا انه لا يرسل الا عن ثقة لا انه

لا يروي الا عن ثقة انتهى قول او واحوال این دو کس عنقریب معلوم خواهد شد در صدد است بغیر وفا و در کتب رجال امامیه توثیق

این دو کس واقع است فاضل مجلسی در رجال روضة المتقين میفرماید عبد الله بن المغيرة بضم الميم وكسر المعجمة ابو محمد

البجلي ثقة ثقة لا يعدل به احد في جلالته ودينه وورعه قيل انه صنف ثلثين كتابا روى عنه ايوب بن نوح والحسن

بن علي بن عبد الله بن المغيرة جش وفي كش اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه والاقرار له بالفقه وفيه

كالكافي في الموثق عن الحسن بن علي بن فضال قال قال عبد الله بن المغيرة كنت واقفا فحججت على تلك الحالة فلما

فلما صرت بمكة خلج في صدري شي فتعلقت بالملتزم ثم قلت اللهم قد علمت طلبتي وارادتي فارشدني
الى خير الاديان فوقع في نفسي ان اتي الرضا عليه السلام فأتيت المدينة فوقفت ببابه وقلت
للغلام قل لمولاك رجل من اهل العراق بالباب فسمعت نداءه ادخل يا عبد الله بن المغيرة فدخلت
فلما نظر الي قال قد اجاب الله دعوتك وهداك لدينك فقلت اشهد انك حجة الله وامينه على خلقه
ثقة ثقة كذا في الخلاصة وكوفي خزاز له كتاب[١] صحيح[٢] بالجمله اطلاق صحاح بر مراسيل بجهت بودن انها ست حكم
الصحاح بسبب بنا بر مرسل او التزام نموده كه از غير ثقه ارسال نكنديا بجهت ثبوت اتصال او بسند ديگر و ديگر انكه
بر تقدير تنزل مسلم كه اطلاق صحيح بر مراسيل بنا بر اصطلاح ديگر است سواى اصطلاح مشهور ولا مشاحة في
الاصطلاح پس نقض انجا هى نخواهد داشت چنانچه شيخ شهيد ثانى در شرح درايه فرموده وقد يطلق الصحيح
عندنا على سليم الطريق من الطعن بما ينافي الامرين وهما كون الراوي عدلا اماميا وان اعترا مع ذلك
الطريق السالم ارسال وقطع وبهذا الاعتبار يقولون كثيرا روى ابن ابي عمير في الصحيح كذا وفي الصحيحة كذا
مع كون روايته المنقولة كذلك مرسلة ومثله وقع لهم في المقطوع كثيرا انتهى ديگر انكه نزد شافعي احتجاج
بحديث مرسل جائز نيست باوصف آن بمراسيل سعيد بن مسيب عمل ميكند و ادعاى اينكه مراسيل سعيد بن مسيب بطرق
ووجوه ديگر مسانيد اند دعوى بلادليل است چنانچه قسطلاني با قائلين باين قول منازعت نموده در ارشاد الساري
شرح صحيح بخاري گفته والمرسل ما رفعه تابعي مطلقا او تابعي كبير الى النبي صلى الله عليه وسلم وهو ضعيف
لا يحتج به كما عند الشافعي والجمهور واحتج به ابو حنيفة ومالك واحمد في المشهور فان اعتضد بمجيئه من
وجه آخر مسندا او مرسلا اخرجه اخذ مرسله العلم من غير رجال المرسل الاول احتج به ومن ثم احتج
الشافعي بمراسيل سعيد بن المسيب لانها وجدت مسانيد من وجوه اخر قال النووي بما اختلف اصحابنا
المتقدمون في معنى قول الشافعي ارسال سعيد بن المسيب عندنا حسن على قولين احدهما انه عمل حجة بخلاف
غيرها من المراسيل لانها وجدت مسندة وثانيهما انها ليست بحجة عنده بل كغيرها وانما رجح الشافعي
بمرسله والترجيح بالمرسل جائز قال الخطيب والصواب الثاني واما الاول فليس بشيء لان في مراسيل سعيد ما لم
يوجد بحال من وجه يصح انتهى الجواب الجواب قال[٣] الفاضل الناصب بر شيخ الطائفه ومن تبعه من المتاخرين
اضطراب قادح در عمل بخبر است نزد هو ما اختلف رواية او الراوي الواحد متنا واسنادا فروي مرة على
وجه ومرة على وجه آخر مخالف له من غير ترجيح احدهما على الآخر حال انكه اضطراب مانع عمل است بالبداهة

[١] ع علامه حلى گفته [illegible] صحيح [illegible]

[٢] ع علامه [illegible] [illegible] الشيخ [illegible]

[٣] ع قال الكابلي في الصواقع في الطعن الرابع عشر من المقصد الاول في الطائفة ايضا ومن تبعه بالخبر المضطرب وهو ما اختلف رواية او الراوي الواحد متنا واسنادا فيروى مرة على وجه ومرة على وجه آخر مخالف له من غير ترجيح احدهما على الآخر [illegible] عمل في الثانية [illegible] مع ان [illegible] الاضطراب مانع من العمل بمضمون الخبر مطلقا [illegible]

العقلیة زیرا که عمل بطرفین متخالفین معا ممکن نیست و ترجیح بلا مرجح نیز محال و اکثر اصولیین ایشان نیز اعتراف دارند بمانعیت اضطراب **اقول** و بالله نستعین اسناد قول بعدم مانعیت اضطراب بامامیه خطای فاحش و کذب بحت و بهتان صریح است چه کافه علمای امامیه بالاتفاق قائل بمانعیت اضطراب اند خصوصا شیخ الطائفه که در مواضع بسیار و مواقع بیشمار از کتب خود بر قادح بودن اضطراب در عمل بخبر بتنصیص و تصریح فرموده و همین دلیل که فاضل ناصب ذکر کرده بر امتناع عمل بحدیث مضطرب استدلال نموده و رجوع بآن کتب که در اطراف و اکناف عالم سائر و دائر است شاهد عدل این دعوی است فاضل ناصب بنا بر سجیه نامرضیه خود که کذب و افترا طبیعت ثانیه اش گردیده است در اکثر مواضع این کتاب بلا تامل ارتکاب این میفرماید بار دیگر نقاب حیا و آزرم از رو برداشته قول بمانع نبودن اضطراب از عمل را بالشیخ الطائفه و من تبعه من المتاخرین نسبت کرده همانا این خبط ناشی از سعادت اندوز نشدن اوست بمطالعه مصنفات شیخ الطائفه مانند تهذیب الاحکام و استبصار و عدة الاصول و دیگر کتب او و مشرف نشدنش بملاحظه کتب متاخرین یا در حین غلبه وجع یا در حالت محو که عنان اختیار در دستش نمیماند امثال این هفوات از و سر میزده باشد و الا عاقل افترا و کذبیکه موجب افتضاح و رسوا شدن او در میان خواص و عوام باشد بغیر ضرورتی ایثار و اختیار نمینماید تعجب است که عدالت خصوصا تحرز از کذب از اعظم شرائط راوی است مخدوم مبالاتی بآن ننموده هرگاه جنون در ریش هیجان می آید افاویل باطله که مشتمل بر کذب و بهتان که سراسر هذر و هذیان است بر زبان قلم می آرد از همه عجیبتر اینکه با این همه کذب و افترا در عدالت جناب شیخ انتساب خللی متطرق نمیشود و لنعم ما قیل ؎ این عدالت با وجود این صفات * است دائم برقرار و بر ثبات بر سرش هرگز نیاید لا و لیس * این عدالت است که و بوقبیس * هر چند در اثبات مرام رجوع بکتب سداد دله من الانام کافی است بنا بر اطمینان قلوب عوام بذکر چند عبارت از تهذیب الاحکام مبادرت مینماید از انجمله در کتاب الصلوة در باب ما یجوز الصلوة فیه من اللباس و المکان فرموده و اذا تقابل الروایتان و لو یکن هناک ما یعضد احدهما وجب اطراحهما انتهی یعنی هرگاه متقابل و متعارض شوند دو روایت و نباشد در آن باب چیزی که تقویت و تائید یکی از آن دو بکند طرح نمودن هر دو واجب است و در کتاب الطهارة بعد ذکر اخبار متضاده میگوید لنا فی الکلام علی هذه الاخبار طرق احدها ان هذه الاخبار احاد مختلفة الالفاظ متضادة المعانی لا یمکن العمل علی جمیعها لتضادها و لا علی بعضها لانه لیس بعضها بالعمل علیه اولی من بعض انتهی یعنی ما را در کلام بر این اخبار چند طریق است یکی از آن اینست که این اخبار احاد اند و الفاظ آنها مختلف و معانی آنها متضاد است و ممکن نیست عمل بهمه اینها بجهت متضاد بودن آنها و نه بر بعض زیرا که بعضی از آن بعمل کردن اولی از بعض دیگر نیست یعنی مرجحی در میان نیست و ترجیح

دروغ شاه صاحب در نسبت قول مانع نبودن اضطراب از عمل بخبر بطرف شیخ الطائفه

و ترجیح بلا مرجح محال است و در بحث تیمم میگوید فاما الخبر الذي رواه محمد بن علي بن محبوب عن العباس
عن ابي الهمام عن الرضا عليه السلام قال تيمم لكل صلوة حتى يوجد الماء وهذا الحديث رواه محمد
بن احمد بن يحيى عن العباس عن ابي الهمام عن محمد بن سعيد بن غزوان عن السكوني عن جعفر عن ابيه
عن آبائه عليهم السلام قال لا يتمتع بالتيمم الا صلوة واحدة ونافلتها فهذان الحديثان مختلفا
اللفظ والراوي واحد لان ابا همام روى عن الرضا عليه السلام في رواية محمد بن علي بن محبوب و في
رواية محمد بن احمد بن يحيى رواه عن محمد بن سعيد بن غزوان والحكم واحد و هذا مما يضعف الاحتجاج
بالخبر و بعد از ان گفته وقد روى هذا الراوي ما يضاد هذا الخبر ويدل على ما ذهبنا اليه ما اخبرني
به الشيخ ايده الله تعالى عن احمد بن محمد عن ابيه عن محمد بن يحيى والحسين بن عبيد الله عن احمد بن محمد
بن يحيى عن ابيه محمد بن محمد بن يحيى عن محمد بن علي بن محبوب عن العباس عن ابي همام عن محمد بن سعيد
عن السكوني عن جعفر بن محمد عن ابيه عليه السلام قال لا باس بان يصلي صلوة الليل والنهار بتيمم واحد
ما لم يحدث او يصب الماء انتهى و حاصل تزييف اينست كه در روايت ابي همام دو نحو از اضطراب است يكی اضطراب در سند
دیگری اضطراب در متن پس اطراح واجب باشد و نیز در کتاب الزکوة بعد از بیان آنکه زکوة در گندم و جو و تمر و زبیب است
و هرگاه یکی ازین چیزها به پنج وسق برسد زکوة در ان واجب است عشر بر آورده میشود اگر به آب باران یا به آب روان یا بی
احتیاج آب دادن حاصل شده باشد و نصف عشر اگر به آب چاه و امثال ان حاصل شده باشد بر طبق آن احادیث تخریج
نموده بعد از ان فرموده والذي رواه محمد بن يعقوب عن ابي علي الاشعري عن احمد بن محمد عن عثمان
بن عيسى عن سماعة قال سألته عن الزكوة من الزبيب والتمر فقال في كل خمسة اوساق وسق والوسق
ستون صاعا والزكوة فيهما سواء فاما الطعام فالعشر فيما سقت السماء واما ما سقي بالغرب والدوالي فانما
عليه نصف العشر فان هذين الخبرين الاصل فيهما سماعة و يختلف روايته لان الرواية الاخيرة قال فيها سألته
ولم يذكر المسئول و ههنا يحتمل ان يكون المسئول غير من يجب اتباع قوله و زاد فيه الفرق بين زكوة
الحنطة والشعير والتمر والزبيب وقد قدمنا من الاحاديث ما يدل على انه لا فرق بين هذه الاشياء
والرواية الاولى فيها قال سألت ابا عبد الله عليه السلام و ذكر الحديث و هذا الاضطراب في الحديث مما يضعف
الاحتجاج به انتهى و در آخر کتاب الزکوة بعد بیان اینکه زکوة در انعام سائمه است نه در عوامل و ذکر احادیثی که نص درین معنی
هستند چند حدیث که دلالت بر لزوم زکوة در عوامل دارد تخریج نموده میفرماید فهذه الاحاديث كلها الاصل فيها

اسحاق بن عمار واذا كان الاصل فيها واحدا لا يعترض بها على ما قدمناه من الاحاديث ومع ان الاصل

فيها واحد اختلف الفاظه لان الحديث الاول قال فيه سالته ولم يبين ان المسئول من هو ويحتمل ان يكون اماما

او غير امام وفي الخبر الثاني قال سالت ابا ابراهيم عليه السلام وفي الحديث الاخر قال سالت ابا عبدالله عليه السلام

والراوي واحد فتارة يرويه مضمرا وتارة يروي عن ابي عبدالله عليه السلام وتارة يروي عن ابي ابراهيم عليه السلام

وهذا الاضطراب فيه يدل على انه لم يضبطه ولم يقطع به وما يجري هذا المجرى لا يجب به انتهى ودر كتاب الصوم بعد ايراد

احاديثيكه دلالت دارد بر انكه عبادت ونقصان ... شهور ديگر ما در رمضان لاحق ميگردد وانكه دلالت دارد كه ماه رمضان

نقصان را حرم ... آورده بعد از ان ميفرمايد وهذا الخبر لا يصح العمل به من وجوه احدها ان متن هذا الحديث

لا يوجد في شيء من الاصول المصنفة وانما هو موجود في الشواذ من الاخبار ومنها ان كتاب حذيفة بن منصور

عري منه والكتاب معروف مشهور ولو كان هذا الحديث صحيحا عنه لضمنه كتابه ومنها ان هذا الخبر مختلف الالفاظ

مضطرب المعاني الا ترى ان حذيفة تارة يرويه عن معاذ بن كثير عن ابي عبدالله عليه السلام وتارة يرويه

عن ابي عبدالله عليه السلام بلا واسطة وتارة يفتي به من قبل نفسه ولا يسنده الى احد وهذا الضرب

من الاختلاف مما يضعف الاعتراض به والتعلق بمثله انتهى ودر كتاب النكاح گفته اما الحديث الاول فمضطرب الاسناد

لان الاصل فيه جميل وحماد بن عثمان وهما تارة يرويانه عن ابي عبدالله عليه السلام بلا واسطة واخرى

يرويانه عن الحلبي عن ابي عبدالله عليه السلام ثم ان جميلا تارة يرويه مرسلا عن بعض اصحابه عن احدهما

وهذا الاضطراب في الحديث مما يضعف الاحتجاج به انتهى وشواهد اين امر در كتب شيخ الطائفه بسيار است اگر جمع آن

نموده شود منجر بملالت گردد لاجرم بر چند شاهد اقتصار نموده شد والعاقل يكفيه الاشارة ومن يبتغي المزيد فعليه

تتبع كتبه طاب ثراه با آنكه بعضی از علمای اهل سنت نيز اضطراب را قادح عمل بخبر ندانسته بر بسياری از احاديث مضطربه

عمل نموده اند چنانچه شيخ ابن حجر تصريح بان فرموده وشيخ جلال الدين سيوطی در جامع صغير روايت كرده من اتى امراته في

حيضها فليتصدق بدينار طبرانی نيز اين حديث را از ابن عباس روايت كرده حاكم تصحيح آن نموده است عبدالرؤف مناوی

در شرح سفر ميفرمايد لكن نوزع بضعف سنده واضطراب متنه فروي مرفوعا وموقوفا ومرسلا ومفصلا

بدينار مطلقا وبنصف دينار كذلك وبخمس دينار باعتبار الدم وبدنه وباعتبار اول الحيض واخره

لكن اطال ابن القطان في الانتصار به وانه من طريق ابي داود صحيح وان كان ضعيفا من غيره قال وهو الصواب

ولا يضر الاضطراب فكم من حديث احتجوا به وفيه من الخلف اكثر مما في هذا كخبر القلتين وفيه ...

١٠

على النووي في زعمه ضعفه انتهى انتهى كلامه رئيس الفقهائی اهلسنت امام اعظم ابو حنيفه كوفي و احمد بن حنبل نيز اضطراب ملاحظه
عمل بخبر ندانسته بر حديث لا نذر في معصية وكفارته كفارة اليمين كه بنا بر تصريح محققين مضطربست عمل فرموده اند
و نسائی این حديث را بدو طريق از عمران بن الحصين روايت كرده مناوي در شرح جامع صغير ميگويد قال الحافظ العراقي
فيه اضطراب من طريقيه ثم بينه انتهى نيز فرموده و بهذا اخذ ابو حنيفة و احمد وقال الشافعي و مالك
لا ينعقد نذره ولا كفارة عليه انتهى از انجمله مرويات ليث بن ابي سليم كوفيست كه بعضى از علماى ايشان
از احاديث مضطربه او احتجاج نموده اند در طبقات تابعين فرموده نزد اكثر ايمه حديث مرويات وى متسم بضعف و اضطراب
و اعوجاج است مع ذلك ايمه مبادرت نموده اند باخذ و كتابت احاديث وى و بعضى از ايشان احتجاج بآن نيز كرده
نيز گفته كه بخاري در صحيح خود حديث وى را در شواهد آورده است قال الفاضل الناصب نيز اخبار بين ايشان
اجماع دارند بر ترجيح چيزى كه بخط ايمه موجود باشد بر چيزيكه باسناد صحيح مروى باشد اگر باهم متعارض شوند نص عليه ابن بابويه
بعمل بالخط دون ما رواه الكليني باسناده الصحيح حال آنكه اثبات آنكه خط امام است خيلى دشوار است احكام شرعيه كه منقسم
بين اين است بانقسم شبهات ثابت نمودن دور از عقل و ديانت است انتهى اقول و به نستعين تشنيع درين مقام ناشى
از قلت تامل و رفهم مرام است بدو وجه اول آنكه اگر چه سماع بنا بر مشهور راجح بر كتابت است ليكن كتابت را بوجوه ديگر ترجيح
حاصل ميشود مانند امن از وهم راوى و وقوع تصحيف و قلب در متن حديث و نظائر آن بلحاظ اين امر اگر خط معصوم را بر خبريكه
باسناد صحيح مروى باشد ترجيح داده شود استبعادى ندارد و مناظره اسحاق بن راهويه با شافعي در طهارت جلود ميته بدباغت
كه مشهور است مويد قول ابن بابويه است بيانش آنست كه گاه شافعي بر طهارت جلود ميته بدباغت بقول مشهور
و باغ ما طهور احتجاج فرموده اسحاق بن راهويه گفت دليل برين حكم چيست شافعي فرمود حديث ابن عباس عن ميمونة
هلا انتفعتم بجلدها يعني بجلد شاة ميتة اسحق گفت حديث ابن عكيم كتب الينا النبي قبل موته بالشهر لا تنتفعوا
من الميتة باهاب ولا عصب ناسخ حديث ميمونه است زيرا كه كتابت قبل وفات آنحضرت بيكماه بود شافعي
فرموده هذا كتاب وذلك سماع اسحاق گفت ان النبي صلى الله عليه وسلم كتب الى كسرى وقيصر وكان حجة
عليهم فسكت الشافعي بالجمله ملوك معاصر آنحضرت و مردم ديگر از حضور لامع النور آنحضرت بعيد در مكان بودند و فرامين
سرفراز ميشدند بعضى از ايشان مكاتيب اعجاز اساليب را سرمايه مباهات تصور نموده بسعادت ايمان مشرف شدند و مردم
احكام مطاعه كه دران فرامين مندرج ميبود بلا نكير عمل ميكردند حال آنكه اثبات اينكه مكتوب نبى است خيلى دشوار است دوم آنكه
او سياق اين مقال بوضوح پيوست كه بعض اخبار بين اهلسنت نيز قائلند بترجيح خبرى كه بخط خدام آنحضرت

صلی الله علیه واله وسلم موجود باشد بر خبری که باسناد صحیح مروی باشد اگر باهم متعارض شوند نص علیه اسحق بن راهویه وعمل بالخبر دون ما رواه ابن عباس عن میمونة مع انه صحیح بر عمهور حال آنکه اثبات اینگونه خدام آنحضرت است صلی الله علیه واله وسلم خیلی دشوار است احکام شرعیه را که مقدمه دین وایمان است باینقسم شبهات ثابت نمودن و در از عقل ودیانت است الجواب الجواب ومتعلقات این مقام انشاء الله تعالی در موضع مناسب عنقریب بمعرض بیان می آید فلینتظر بالجمله تخصیص تشنیع بامامیه ناموجه است **قال** الفاضل الناصب واز جمله غلاة جماعه کثیره وضع احادیث را جائز داشته اند واخبار بیشمار برای نصرت مذهب خود وضع نموده مثل ابو الخطاب ویونس بن ظبیان ویزید بن الصائغ صرح بذلك صاحب تحفة القاصدین فی اصطلاح المحدثین واز جمله غلاة وواضعان حدیث بیان نهدی است که از شیوخ امامیه است ومجتهد ایشان زندیق صرف بود ومغیرة بن سعید بجلی کان بالکوفة ساحرا کذابا قتلهما خالد بن عبد الله القسری واحرقهما بالنار وکانا اذا رایا جعلا له حدیثا واز عبد الله بن میمون قداح نیز در کتب ایشان روایت بسیار است در اول معالم الاصول تبرکا چند حدیث بروایت او آورده واحوال او سابق مفصل گذشت که زندیق صرف وکذاب بحت بود **اقول** وبه نستعین وضع حدیث باجماع امامیه حرام است واز تجویز غلات وضع حدیث را تشنیع بامامیه عائد نمیشود چه امامیه غلات را کافر ونجس میدانند قوله تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری باآنکه تجویز وضع احادیث مخصوص بغلات نیست برخی از علمای اهلسنت نیز تجویز وضع احادیث نموده اند از انجمله کرامیه وبعض صوفیه وبعض متعبدین وزهاد اهلسنت اند چنانچه بعض متعبدین احادیث بسیار در فضائل ورغائب نیست تقرب بجناب احدیت وضع احادیث نموده اند وابو عصمه نوح بن ابی مریم مروزی قاضی مرو احادیث در فضائل سورهای قران وضع کرده در خلاصة الخلاصه میفرماید فذهب الکرامیة والطائفة المبتدعة کبعض الصوفیة الی جواز وضع الحدیث فی الترغیب والترهیب ومنه ما روی عن ابی عصمة نوح بن ابی مریم انه قیل له من این لك عن عکرمة عن ابن عباس فی فضائل القران سورة سورة فقال انی رایت الناس قد اعرضوا عن القران واشتغلوا بفقه ابی حنیفة ومغازی محمد بن اسحاق فوضعت هذه الاحادیث حسبة نیز حنفی در شرح خلاصة الخلاصه میگوید ثم ان من الواضعین من هو معروف بالفسق والکذب ومنهم من هو معروف بالزهد والورع لا بالعلم ومنهم من هو معروف بهما جمیعهما وهو اسوءهم واشرهم لاقتداء عامة الخلق بامثال ذلك والیه اشار المصنف بقوله وهم من الضالین المضلین واعظم ضررا من انتسب الی الزهد فوضع احتسابا ای طلبا لوجه الله وثوابه ملا علی قاری در شرح شرح نخبة الفکر میگوید والحامل للواضع علی الوضع اما عدم الدین کالزنادقة او غلبة الجهل کبعض المتعبدین

المنتسبين الى العبادة والزهادة ووضعوا احاديث في الفضائل والرغائب كصلوة ليلة نصف شعبان
وليلة الرغائب ونحوهما ويتدينون بذلك في زعمهم بجهلهم وهم اعظم الاصناف ضررا على انفسهم وغيرهم لانهم
يرونه قربة ويرجون عليه المثوبة فلا يمكن تركهم لذلك والناس يعتمدون عليهم ويركنون اليهم لما نسبوا اليه من
الزهد والصلاح ويقتدون بافعالهم ويعتنون بنقل اقوالهم حتى قد يخفى على بعض علماء الامة واكابرهم ثقة
واعتمادا على ما نقلوه فيقعون فيما وقعوه ومثال ذلك ما روي عن ابي عصمة نوح بن ابي مريم المروزي قاضي مرو فيما
رواه الحاكم بسنده الى ابي عمار المروزي انه قيل لابي عصمة من اين لك عن عكرمة عن ابن عباس في فضائل
القران سورة سورة وليس عند اصحاب عكرمة هذا فقال اني رايت الناس قد اعرضوا عن القران واشتغلوا بفقه
ابي حنيفة ومغازي محمد بن اسحاق فوضعت هذا حسبة او فرط العصبية او اتباع هوى بعض الرؤساء
او اطماعا وشدة التعصب لمذهبهم وقد روى ابن ابي حاتم عن شيخ من الخوارج انه كان يقول بعد ما تاب
انظروا عمن تاخذون دينكم فانا كنا اذا هوينا امرا صيرناه حديثا وزاد غيره في رواية نحتسب الخير في
اضلالكم ذكره السخاوي وقوم وضعوها تعصبا وهوى كمامون بن احمد الهروي وضعه حديثا يكون في
امتي رجل يقال له محمد بن ادريس يكون اضر على امتي من ابليس وكحديث ابو حنيفة سراج امتي والاغراب
الاتيان بحديث غريب غلب الناس فيه بقصد الاشتهار اي يشتهر عند العامة انهم من العلماء الكبار وشيئتهم
ذلك الحديث في اهل الديار جامع الاصول في بيان طبقات مجروحين سيفرماييد الطبقة الاولى وهي اعظم انواع
الجرح واخبث طبقات المجروحين الكذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد قال من كذب علي
متعمدا فليتبوا مقعده من النار وهي كبيرة من الكبائر وقد ارتكبها جماعة كثيرة اختلف اغراضهم ومقاصدهم
في ارتكابها فمن ارتكبها قوم من الزنادقة مثل المغيرة بن سعيد الكوفي ومحمد بن سعيد الشامي المصلوب في الزندقة
وغيرهما وضعوا الاحاديث وحدثوا بها ليوقعوا بذلك الشك في قلوب الناس فمما رواه محمد بن سعيد عن
انس بن مالك في قوله صلى الله عليه وسلم انا خاتم النبيين لا نبي بعدي الا ان يشاء الله فزاد هذا الاستثناء لما كان
يدعو اليه من الالحاد والزندقة ومنهم قوم وضعوا الحديث لهوى يدعون الناس اليه فمنهم من تاب عنه و
واقر على نفسه قال شيخ من شيوخ الخوارج بعد ان تاب ان هذه الاحاديث دين فانظروا عمن تاخذون دينكم
فانا كنا اذا هوينا امرا صيرناه حديثا وقال ابو العيناء وضعت انا والجاحظ حديث فدك وادخلناه
على الشيوخ ببغداد فقبلوه الا ابن شيبة العلوي فانه قال لا يشبه اخر الحديث اوله وابى ان يقبله قال

سليمن بن حرب دخلت على شيخ وهو يبكي فقلت ما يبكيك قال وضعت اربعمائة حديث ادخلتها في
برنامج الناس فلا ادري كيف اصنع ومنهم جماعة وضعوا الحديث حسبة كما زعموا يدعون الناس الى فضائل
الاعمال مثل ابي عصمة نوح بن ابي مريم المروزي ومحمد بن عكاشة الكرماني واحمد بن عبد الله الجويباري وغيرهم قيل لابي عصمة
من اين لك عن عكرمة عن ابن عباس في فضائل القران سورة سورة وليس عند اصحاب عكرمة هذا فقال اني رايت
الناس قد اعرضوا عن القران واشتغلوا بفقه ابي حنيفة ومغازي محمد بن اسحق فوضعت هذا الحديث حسبة ومنهم
جماعة وضعوا الحديث تقربا الى الملوك مثل غياث بن ابراهيم دخل على المهدي بن منصور وكان يعجبه الحمام الطيارة
الواردة من الاماكن البعيدة فروى حديثا عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا سبق الا في خف او حافر او نصل او جناح
فامر له بعشرة الاف درهم فلما قام وخرج قال المهدي اشهد ان قفاك قفا كذاب على رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم جناح لكن هذا اراد ان يتقرب الينا يا غلام اذبح الحمام قال فذبح حماما
بمال فقيل يا امير المومنين ما ذنب الحمام قال من اجلهن كذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل لمامون بن
احمد المروزي الا ترى الى الشافعي والى من تبع له بخراسان فقال حدثنا احمد بن عبد الله قال حدثنا عبد الله بن معدان
الازدي عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي رجل يقال له محمد بن ادريس اضر على امتي
من ابليس ويكون في امتي رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتي ومنهم قوم من السؤال والمكدين يقفون في الاسواق
والمساجد فيضعون على رسول الله صلى الله عليه وسلم احاديث باسانيد صحيحة قد حفظوها فيذكرون الموضوعات
بتلك الاسانيد قال جعفر بن محمد الطيالسي صلى بنا احمد بن حنبل ويحيى بن معين في مسجد الرصافة فقام بين ايديهما
قاص فقال حدثنا احمد بن حنبل ويحيى بن معين قالا حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن قتادة عن انس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من قال لا اله الا الله يخلق الله من كل كلمة منها طائرا منقاره من ذهب وريشه من مرجان واخذ في
قصة نحو من عشرين ورقة فجعل احمد ينظر الى يحيى بن معين ويحيى ينظر الى احمد فقال انت حدثته بهذا فقال والله ما سمعت
به الا هذه الساعة قال فسكتا جميعا حتى فرغ من قصصه واخذ قطعة ثم قعد ينتظر بقيتها فقال يحيى بيده
ان تعال فجاء متوهما لنوال يجيزه فقال له يحيى من حدثك بهذا الحديث فقال احمد بن حنبل ويحيى بن معين فقال
انا ابن معين وهذا احمد بن حنبل ما سمعنا بهذا قط في حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم فان كان لا بد من الكذب
فعلى غيرنا فقال له انت يحيى بن معين قال نعم قال لم ازل اسمع ان يحيى بن معين احمق وما علمته الا هذه الساعة
فقال له يحيى وكيف علمت اني احمق قال كانه ليس في الدنيا يحيى بن معين واحمد بن حنبل غيركما كتبت عن سبعة عشر

عن احمد بن حنبل غير هذا قال فوضع احمد كمه على فمه وقال دعه يقوم فقام كالمستهزئ بهم اولاء
الطوائف كذبة على رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن يجري مجراهم انتهى و در كتاب انساب در حرف الباء الموحدة در باب
الباء مع الواو در ترجمه بوريسي فرموده والمشهور بهذه النسبة ابو عبد الله محمد بن سعيد بن عمرو بن سعيد البورقي
قال ابو بكر الخطيب في تاريخ بغداد هو من اهل مرو كان وضاعا يضع الحديث ويكذب كذبا فاحشا سمعت
عبد الرحمن بن ابي غالب الظاهري ببغداد يقول سمعت ابا بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب يقول قال ابو عبد الله
محمد بن عبد الله الحافظ ابو عبد الله محمد بن سعيد البورقي قد وضع من المناكير على الثقات ما لا يحصى
وافحشها روايته عن بعض مشائخه عن الفضل بن موسى الشيباني عن محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن ابي هريرة
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم كما زعم انه قال سيكون في امتي رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتي هكذا حدث
في بلاد خراسان ثم حدث به بالعراق باسناده وزاد فيه انه قال سيكون في امتي رجل يقال له محمد بن ادريس
فتنته على امتي اضر من فتنة ابليس قال ابو بكر الخطيب الحافظ عقيب هذا ما كان اجراء هذا الرجل على الكذب
كانه لم يسمع حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار نعوذ بالله
من غلبة الهوى ونسأله التوفيق لما يحب ويرضاه توفي بمرو سنة ثماني عشرة وثلثمائة انتهى مختصرا و در توضيح
شرح ايضاح نخبة الفكر تصنيف فاضل وجيه الدين نصر الله علوي حنيني است ومن القرائن التي يدرك به الوضع ما يوجد
من الراوي كالتقرب للخلفاء والامراء بوضع ما يوافق فعلهم وآراءهم كما وقع لمامون بن احمد انه ذكر بحضرته
الخلاف في كون الحسن سمع من ابي هريرة اولا فساق في الحال اسنادا الى النبي صلى الله عليه وسلم قائلا فيه انه
قال سمع الحسن عن ابي هريرة رواه البيهقي في المدخل ونحوه ان عبد العزيز بن الحارث التميمي سئل عن
فتح مكة فقال عنوة فطولب بالحجة فقال حدثنا ابن الصواف ثنا عبد الله بن احمد ثنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهري
عن انس ان الصحابة اختلفوا في فتح مكة اكان صلحا او عنوة فسألوا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال كان
عنوة نيز در شرح الشرح نخبة الفكر ملا علي قاري گفته وكما وقع لغياث بن ابراهيم النخعي حيث دخل على المهدي فوجده
يلعب بالحمام فساق في الحال اسنادا الى النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا سبق الا في نصل او خف او حافر
او جناح فزاد في الحديث فعرف المهدي انه كذب لاجله فامر بذبح الحمام قال السخاوي فامر له ببدرة يعني عشرة
الاف فلما قفى قال اشهد على قفاك انه قفاء كذاب ثم ترك الحمام بل امر بذبحها وقال انا حملته على ذلك انتهى والاظهر
ما يروى ان المهدي استحسنه اولا واعطاه عشرة الاف درهم فلما ادبر القى في قلب المهدي انه كذب لاجله

موضوعيت حديث ابو حنيفه سراج امتي از انساب سمعاني

فاریدبه الحمام لکونه سبب الوضع حدیث و کذب علی رسول الله لکن لم یتعرض له ولم
یاخذ ما اعطاه اگر در صدد ذکر وضاعین و جمعی از روات و رجال اهل سنت که تجویز وضع احادیث نموده اند یا متهم بوضع
بوده اند در آید از نهایت طول منجر بملالت گردد لاجرم بمفاد ما لا یدرک کله لا یترک کله بطریق اختصار درین مقام بمعرض بیان می آید
از انجمله ابن جوزی تعداد آنها مجملا نموده میگوید و من کبار الوضاعین وهب بن وهب القاضی محمد بن السائب الکلبی و محمد بن
سعید الشامی المصلوب و ابو داود النخعی و اسحاق بن نجیح الملطی و غیاث بن ابراهیم النخعی و المغیرة بن سعید الکوفی
و احمد بن عبد الله الجویباری و مأمون بن احمد الهروی و محمد بن عکاشة الکرمانی و محمد بن القاسم الطالقانی
و محمد بن زیاد الیشکری انتهی سوای این جماعه بسیار اند که در کتب رجال تصریح بوضاع بودن آنها واقع شده و از انجمله ابان بن
جملة الکوفی و احمد بن بکار بن علی بن بکار المصیصی جعفر بن الزبیر و جعفر بن عبد الواحد الهاشمی و بشر بن نمیر
و جمیع بن عمیر تیمی و حنین بن ابی حبیب و حسن بن عاصم ابو سعید عدوی و حسن بن عبید الله ابزاری و
بن عثمان بن زیاد تستری و حسن بن علی بن زکریا بن صالح بن عاصم بن زفر العدوی و حسن بن علی بن عبد الواحد
و عبد الله بن عیسی و حسین بن علوان کوفی و حسین بن یحیی حنانی و حصین بن مخارق ابو جنادة و حکم بن عبد الله
بن ایلی و خالد بن اسمعیل و ابو ولید مخزومی و خالد بن عمرو سلفی و داود بن محبر و عبد الله بن محمد بن عبید جوباری
و عبد الله بن محمد بن یحیی بن عروة بن زبیر و عبد الله بن محمد بن یعقوب و عبد الله بن محمد خزاعی و عبد الله
بن مسور هاشمی و ابو جعفر و عبد الله بن وهب نسوی و عبد الملک بن هارون بن عنترة و عثمان بن عبد الله
عمرو بن عثمان بن عفان و علی بن عروة و علی بن مجاهد و عمر بن خالد واسطی و عمرو بن خالد کوفی و عمرو بن زیاد
ثوبان و عمرو بن خالد اعشی و عمر بن راشد یمامی و عمرو بن زیاد و عمر بن موسی بن وجیه وجیهی و عمرو بن هارون و عمرو بن
صالح و عتبة بن عبد الرحمن و قاسم بن ابراهیم بن احمد ملطی و لاحق بن حسین بن ابی الورد و مبشر بن عبید و مجاشع
بن عمرو و محمد بن ابراهیم شامی و محمد بن احمد بن یوسف ابی الطیب شیخ ابو نعیم و محمد بن اسمعیل رازی و محمد
ایوب و محمد بن بیان الثقفی و محمد بن خلف مروزی و محمد بن روام و محمد بن زکریا و محمد بن سلیمان باغندی و حمزة بن ابی حمزة جعفی
و زکریا بن یحیی و قار و زیاد بن ابی حسان و سعد بن طریف اسکاف و اسعد خفاف نیز گویند و سلمة بن عبید الله ابو
و سیف بن عمر که جامع زندقه و وضع بود و سیف بن محمد همشیرزاده سفیان ثوری که باجماع وضاع و کذاب است و صالح
بیان ثقفی انباری و سباح بن محمد بجلی و صخر بن محمد حاجبی و طلحة بن زید رقی و عباد بن کثیر و عبد الرحمن بن قیس ابو معاویة عفرانی و عبد
بن قیس مکی و عبد الرزاق بن محمد بن حسن لخمی و عبد الرحمن بن مرزوق و عبد الله بن زیاد بن سلیمان بن سمعان محمد بن عباس ابن سهیل

اسامی وضاعین که از کذابین و متهمین بوضع احادیث
ه
بودن این اشخاص از وضاعین و کذابین و متهمین بکذب و وضع احادیث
از میزان الاعتدال ذهبی و تقریب ابن حجر عسقلانی معلوم میشود و بنده
احقر در وقت تصحیح این مقام از رجوع در اصل میزان و تقریب بخشم خود
دیده ام

سهیل بزاز و محمد بن عبد الله بن عامر و محمد بن قاسم بن مجمع و محمد بن محصن اسدی و محمد بن هارون هاشمی ابو سعید و مهدی بن هلال
و بشر بن عبد ربه و نعیم بن حماد که یکی از ائمه اعلام محدثین اهل سنت است و از روات بخاری و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه است
و یمان بن عدی و یوسف بن عطیه نسائی فرموده که این معروفند بوضع چهارند ابن ابی یحیی در مدینه و واقدی در بغداد و مقاتل
بن سلیمان در خراسان و محمد بن سعید مصلوب در شام و گفته اند که جویباری و ابن عکاشه و محمد بن تمیم فاریابی زیاده از ده هزار
حدیث وضع کرده اند عجب آنکه علمای ایشان خود تصریح نموده اند که این جماعه وضاع حدیث اند باز از انها و از اقران انها در کتب
خود روایت میکنند در مجمع البحار گفته محمد بن عمر الواقدی قاضی العراق اخذ و اعنه العلم علی ضعفه بل اجمعوا علیه اخرج له ابن
ماجه یعنی محمد بن عمر واقدی اخذ کردند از وی علم را با وجود ضعفش بلکه در انمعنی اجماع دارند و ابن ماجه از وی حدیث اخذ کرده است
و از مقاتل بن سلیمان نیز در کتب ایشان روایات موجود است نیز ابن ماجه از جعفر بن زبیر که چهار صد حدیث وضع کرده روایت
کرده است همچنین از بشیر بن نمیر که از وضاعین است از رجال ابن ماجه است و نیز ابن ماجه و ترمذی از عمرو بن راشد یمامی که از کبار وضاعین
است روایت کرده اند و بخاری از نعیم بن حماد روایت کرده ابن عدی و ازدی در شانش گفته کان نعیم یضع الحدیث فی تقویة السنة
و حکایا مزورة فی ثلب النعمان عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر میگوید قال ابو داود عنده نحو عشرین حدیثا لا اصل
لها بیهقی از سوید بن عمر کلبی روایت میکنند و قد اورده الذهبی فی الضعفاء و قال الامام ابن حبان کان یضع المتون الواهیة
علی الاسانید الصحاح و ابو نعیم در حلیه از سلیمان بن عیسی روایت کرده ابو حاتم او را کذاب و ابن عدی وضاع دانسته نیز دار قطنی از
سلیمان بن بشار روایت میکند قال فی المیزان متهم بالوضع و قال ابن حبان یضع علی الاثبات ما لا یحصی طبرانی از عبد الله بن عمار
شامی روایت میکند قال الذهبی قال ابن عدی له موضوعات از عمرو بن یاد روایت کرده قال ابو زرعة کذاب و احادیثه موضوعة
خطیب و دار قطنی از عبد السلام بن حسین بن علوان روایت میکند قال ابن عدی عبد السلام یروی الموضوعات و قال فی المیزان
قال الذهبی کذاب و ابن حبان کان یضع الحدیث و ابن عساکر و دیلمی از محمد بن یونس کدیمی حافظ روایت میکنند قال الذهبی قال
ابن عدی اتهم بالوضع نیز بیهقی و دار قطنی از اسحاق بن بشر روایت میکنند ابن جوزی در موضوعات گفته اسحاق بن بشر یضع
نیز بیهقی از بشر بن عون روایت میکنند قال ابن حبان روی مائة حدیث کلها موضوعة در فردوس از ابو عبد الرحمن سلمی روایت
میکنند خطیب گفته انه وضاع الصوفیة نیز بیهقی از محمد بن عبد الرحمن بیلمانی که از پدرش روایت دارد قال ابن حبان
یروی عن ابیه نسخة کلها موضوعة و نیز ترمذی از سعد بن طریف روایت میکنند قال ابن حبان یضع الحدیث
نیز عبد الله بن ابراهیم الغفاری از رجال ترمذی است مناوی در فیض القدیر میفرماید هو متهم ای بالوضع و داود بن حصین که از مشاهیر
محدثین اهل سنت است و بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی از و روایت میکنند نیز از جمله وضاعین است در و جز

115

در احوال او میفرماید متهم بالوضع و نسبت زندقه بعبد الله بن میمون قداح کذب صریح و افترای بحت است در کتب رجال امامیه

توثیق او واقع است در تلخیص الاقوال فی تحقیق الرجال میفرماید عبد الله بن میمون بن الاسود القداح کان یبری

القداح المکی مولی بنی مخزوم ق کذا فی الخلاصة والنجاشی وی ابوه عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما

السلام وروی هو عن ابی عبد الله علیه السلام وکان ثقة کذا فی الخلاصة والنجاشی و قول خصم مخالف

بغیر دلیل که موجب کون نفس باشد مناط اعتبار نیست نهایت انچه از احوال او دریافت میشود که عبد الله بن میمون قداح در فنون

حکمیه فلسفیه و علوم غریبه مهارت تام داشت این معنی موجب زندقه او نمیتواند شد و الا لازم آید که اسناد زندقه باکثر علمای اسلام

که درین علوم کمال حذاقت داشتند درست باشد و لیس فلیس نیز این قول مستلزم نیست که نسبت زندقه بمخدوم که ادعای تبحر در جمیع

علوم و از مذهب صحیح باشد با آنکه روایت از عبد الله بن میمون قداح مخصوص بامامیه نیست اکثر محدثین اهل سنت مانند ترمذی و ابن

ماجه ازو روایت کرده اند چنانچه در باب اول باستیعاب معرض بیان آمده بالجمله قول مخالفین که از راه تعنت و عناد و لجاج لدا

افترا و بهتان نموده اقوال و اعمال باطله باشخاص جلیل القدر اسناد کرده در صدد جرح و قدح در می آیند از درجه اعتبار

ساقط است ابن حبان را که از مشاهیر محدثین اهل سنت و صحیح ابن حبان تالیف او از کتب متداوله است بزندقه منسوب مینمایند

عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع الصغیر میگوید ابن حبان بکسر الحاء و شدة الموحدة و هو محمد بن حبان

ابو حاتم التمیمی الفقیه الشافعی البستی احد الحفاظ الکبار روی عن النسائی و ابی یعلی و ابن ابی خزیمة و خلق

و عنه الحاکم و غیره و صنف کتبا نفیسا منها تاریخ الثقات و تاریخ الضعفاء و ولی بسمرقند و کان راسا فی الحدیث

عالما بالفقه و الکلام و الطب و بالفلسفة و النجوم و لهذا امتحن و نسب للزندقة و امر بقتله ثم تاب بسبتا اربع

و خمسین و ثلاثمائة فی عشر الثمانین انتهی حکیم ترمذی صاحب نوادر الاصول که از اعاظم علما و محدثین اهلسنت بود نیز بکفر

و زندقه متهم است عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر در احوال حکیم مذکور میفرماید سمع الکثیر من الحدیث

بالعراق و نحوه و حدث قتیبة بن سعید و غیره و هو من القرن الثالث من طبقة البخاری قال السلمی

نفوه من ترمذ و شهدوا علیه بالکفر بسبب تفضیله الولایة علی النبوة و انما مراده ولایة النبی انتهی کلامه

قال الفاضل الناصب و در رجال ایشان باطنیه و اسماعیلیه و قرامطه بسیار یافته میشوند و کسانیکه پیشوایان و مقتدایان

ایشانند اگر بتفصیل حالات ایشان پرداخته شود دفتری می باید طویل لیکن درینجا بطریق نمونه چیزی ذکر کرده میشود

قاضی نور الله شوستری در احوال زراره بن اعین الشیبانی الکوفی از میزان ذهبی نقل میکند و بران سکوت مینماید

زرارة بن اعین الشیبانی الکوفی اخو حمران یترفض قال العقیلی فی الضعفاء حدثنا

۱۱۶ حافظ ابن حبان را که ... جلیل القدر ... بزندقه منسوب ...

حکیم ترمذی را بزندقه ...

قاضی صاحب بر عبارت ذهبی ...

حدثنا یحیی بن اسماعیل قال حدثنا یزید بن خالد الثقفی قال حدثنا عبد الله بن خالد الصیکی عن ابی

الصباح عن زرارة بن اعین عن محمد بن علی بن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی لا یغسلنی احد

غیرک حدثنا یحیی قال حدثنا ابی قال حدثنا سعد بن منصور قال حدثنا ابن السماک قال حججت فلقینی

زرارة بن اعین بالقادسیة فقال ان لی الیک حاجة وعظمها فقلت ما هی فقال اذا لقیت جعفر بن محمد

فاقرئه منی السلام وسله ان یخبرنی انا من اهل النار ام من اهل الجنة فانکرت ذلک علیه فقال لی انه یعلم ذلک

فلما لقیت جعفر بن محمد اخبرته بالذی کان منه فقال هو من اهل النار فقلت من این علمت انه من اهل النار

فقال من اعتقاده الباطل انتهی و قاضی نور الله شوستری نوشته است که زراره چهار برادر داشت حمران و عبد الملک

و بکیر و عبد الرحمن و زراره دو پسر داشت حسن و حسین و حمران دو پسر داشت حمزه و محمد و عبد الملک یک پسر داشت جریس

و بکیر شش پسر داشت عبد الله و جهم و عبد الحمید و عبد الاعلی و عمر و بر قول قاضی کلهم اعتقاد زراره داشتند انتهی کلامه **اقول** و

بالله التوفیق بچند وجه مردود است **اول** آنکه در روایات قرامطه و اسماعیلیه و باطنیه بکثرت در کتب احادیث

امامیه در چند مواضع است خصوصاً او عاد در روایات قرامطه که آن کذب محض و افترا بحت است و بر تقدیر تنزل

و تسلیم در روایت از اسماعیلیه باطنیه و دیگر فرق باطله عیبی نیست زیراکه روایت مبتدع کالکفار او واجب نباشد

و او را فاسق تاویل گویند خصوصاً هرگاه داعی بمذهب باطلش نبود و نزد اکثری از اهل علم مقبول است زیراکه رد روایت

فاسق بجوارح بجهت تهمت کذب او در حد قبول ساقط است زیراکه ارتکاب او امور را که در دین او محظور و ممنوع است

با وجود علم او بحرمتش دلیل جرات او ست بر کذب بخلاف فاسق من حیث الاعتقاد که وقوع او درین فسق بر جرات او

بر کذب دلالتی ندارد با آنکه روایات مبتدعه صاحبان اهوای باطله در اصول سنه درج نیست بلکه در متابعات و شواهد است

چه روایت مبتدع هرگاه در روایتش متفرد بود بالاتفاق بین الامامیه از درجه اعتبار ساقط و نامقبول است و در صحیح

بخاری و صحیح مسلم و سائر صحاح سته از فاسق تاویل مانند کیسانیه از غلات و خوارج و نظائر آنها روایات بسیار واقع

و در شرح بزدوی گفته واختلف فی القسم الثانی ایضاً کما ذکره الغزالی فی المستصفی و ذهب القاضی الامام

ابو بکر الباقلانی و من تابعه الی رد شهادته و روایته جمیعاً لان الفسق فی العمل مانع من القبول فالفسق

فی الاعتقاد اولی لانه اقوی واقصی ما فی الباب انه جاهل بفسقه لکن جهله بفسقه فسق آخر انضم الی اصل فسقه

فکان اولی بالمنع ولم یکن عذر الجهله بکفره و ذهب الجمهور الی قبول شهادته لان شهادة الفاسق انما

لا تقبل لتهمة الکذب فانه لما تعاطی محظور دینه مع علمه بحرمته دل ذلک علی جرائته علی الکذب فیقدح

١١٧

في الظن بصدقه فاما الفسق من حيث الاعتقاد فلا يدل عليه لانه انما وقع فيه لغلوه في الاحتراز عن
المحظور حيث قال بكفر من ارتكب الذنب وبخروجه من الايمان به فهذا الاعتقاد يحمله على التحرز عن الكذب
اشد الاحتراز لا على الاقدام عليه فكان هذا الفسق نظيره تناول متروك التسمية عمدا او شرب
النبيذ على اعتقاد الاباحة فلا يصير به مردود الشهادة انتهى بر سيگويد فاما رواية هذا القسم وهو
الفاسق المتاول فمقبولة على الاطلاق عند بعض من قبل شهادتهم لما ذكرنا من انتفاء تهمة الكذب
فان من احترز عن الكذب على غير الرسول كان اشد تحرزا من الكذب عليه لانه اعظم جناية فيقبل روايته
كما يقبل شهادته وعند بعضهم يقبل اذا لم يكن داعيا للناس الى هواه ولا يقبل اذا كان كذلك بخلاف
الشهادة حيث تقبل على كل حال وهو مذهب عامة اهل الفقه والحديث فان الامام الحافظ ابا عبد الله
محمد بن عبد الله النيسابوري من ائمة الحديث ذكر في كتاب معرفة الادلة ان روايات المبتدعة واهل
الاهواء مقبولة عند اكثر اهل الحديث اذا كانوا فيها صادقين فقد حدث محمد بن اسماعيل البخاري في
الجامع الصحيح عن عباد بن يعقوب الرواجني وكان الامام ابو بكر محمد بن اسحاق بن خزيمة يقول حدثنا الصدوق
في روايته المتهم في دينه عباد بن يعقوب وقد احتج البخاري ايضا في الصحيح بمحمد بن زياد الالهاني وحريز بن عثمان
الرحبي وقد اشتهر عنهما النصب واتفق البخاري ومسلم على الاحتجاج بابي معاوية محمد بن خازم وعبد الله
بن موسى وقد اشتهر منهما الغلو بر سيگويد ذكر ابو الحسن البصري ايضا في المعتمد الفسق في الاعتقاد اذا كان
صاحبه متحرجا في افعاله عند جل الفقهاء لا يمنع عن قبول الحديث لان من تقدم قبل بعضهم حديث
بعض بعد الفرقة وقبل التابعون رواية الفريقين بلكه بعض اصوليين روايت كافر متاول نيز مقبول ميدانند مثر
بزدوي سيگويد اعلم ان من اتبع الهوى كغلاة الروافض والمجسمة وغيرهم ويسمى الكافر المتاول ومنهم من لا يجب
اكفاره ويسمى الفاسق المتاول واختلف في القسم الاول فذهب جماعة من الاصوليين الى ان شهادة من كفر في هواه
مقبولة وكذا روايته لانه لم يخرج عن اهل القبلة وكان متحرجا معظما للدين غير ما لم يكفر به فيحصل ظن
الصدق في خبره فيقبل كخبر المسلم العدل نيز سيگويد وكذا الكفر بتاويل اذا لم يخرج من اهل القبلة وكان متحرجا
لان الظن بصدقه غير زائل وكثير من اصحاب الحديث قبلوا روايته سلفنا كالحسن وقتادة وعمرو بن عبيد
مع علمهم بمذهبهم واكفارهم من يقول بقولهم وقد نصوا على ذلك انتهى در شرح نخبة الفكر ملا علي قاري فرموده
وهو اي ما ذكر من الطعن في الراوي تارة يكون لمخالفة العقيدة وهو موجود كثيرا قديما وحديثا

وحديثا ولا ينبغي اي لا يجوز اطلاق الجرح اي بما ذكرناه عن مخالفة العقيدة فانه يحتاج به الدراية

لا انسداد باب الرواية ولذا وجد الشيعي والناصبي في رجال الصحيحين شيخ جلال الدين سيوطي در درايه شرح نقايه

ميفرمايد ان المبتدع ان كفر فواضح ان لا يقبل وان لم يكفر قبل والا لادى الى رد كثير من الاحكام مما رواها الشيعة

والقدرية وغيرهم وفي الصحيحين من رواياتهم ما لا يحصى ولان بدعتهم مقرونة بالتاويل مع ما هم عليه

من الديانة والصيانة والتحرز عن الخيانة نيز در شرح نخبة الفكر ملا علي قاري فرموده والثاني هو من صاحبه

لا تقتضي بدعته التكفير اصلا وقد اختلف ايضا في قبوله ورده فقيل يرد مطلقا وهو بعيد قال ابو الصلاح

وهو بعيد مباعد للشائع عن ائمة الحديث فان كتبهم طافحة بالرواية عن المبتدعة غير الدعاة وفي الصحيحين

كثير من احاديثهم في الشواهد والاصول انتهى وقيل يقبل مطلقا الا اذا اعتقد حال الكذب كما تقدم وقيل

يقبل ان لم يكن داعية الى بدعته في الاصح قال ابن الصلاح هذا المذهب اعدل المذاهب واولها وهو قول

الاكثر من العلماء واغرب ابن حبان فادعى الاتفاق على قبول غير الداعية من غير تفصيل نعم الاكثر

على قبول غير الداعي الا ان يروي ما يقوي بدعته فيرد على المختار انتهى مختصرا ودوم آنكه زراره بن اعين

119

بن سنسن شيباني از جمله موالي و مكنى بابو الحسن و ابو علي ملقب بزراره و مسمى بعبد ربه از اعاظم رجال اماميه و افاضل متقدمين

فرقه است قاري و فقيه و متكلم و اديب و شاعر و ثقه و افقه اصحاب حضرت ابو جعفر و حضرت ابو عبد الله عليهما الصلوة والسلام

بوده و عصابه بر تصديق و انقياد بفقه او اجماع دارند احاديث كثيره بر جلالت قدر و علو مرتبت و سمو منزلتش

دلالت دارند كه احصاى آن درين مقام متعسر است اطمينان قلوب مستفيدين را بر چند روايت اكتفا نموده ميشود از انجمله در حديث

صحيح از جميل بن دراج مروي است قال سمعت الصادق عليه السلام يقول بشر المخبتين بالجنة بريد بن

معاوية العجلي وابو بصير ليث بن البختري المرادي ومحمد بن مسلم وزرارة اربعة نجباء امناء الله على حلاله

وحرامه لولا هؤلاء لانقطعت آثار النبوة واندرست نيز در صحيح از فضل بن عبد الملك مروي است قال سمعت

ابا عبد الله عليه السلام يقول احب الناس الي احياء وامواتا اربعة بريد بن معاوية العجلي وزرارة

بن اعين ومحمد بن مسلم والاحول وهم احب الناس الي احياء وامواتا نيز در صحيح از سليمان بن خالد الاقطع مروي است

قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ما اجد احدا احيي ذكرنا واحاديث ابي الا زرارة

وابي بصير وليث المرادي ومحمد بن مسلم وبريد بن معاوية العجلي لولا هؤلاء ما كان احد يستنبط

هذا هؤلاء حفاظ الدين وامناء ابي على حلال الله وحرامه وهم السابقون الينا في الدنيا والسابقون الينا

سيوطي گفته است شيعه و ناصبي
و اينها در بخاري از ايشان روايت شده

فی الاخرة لیکن از انجا که دأب سلاطین جور آن زمان مانند خلفای امویه و عباسیه امرای آنها برین نهج مستمر بود که هر که در
جناب ائمه معصومین علیهم السلام قرب و منزلتی پیدا نمودی در صدد اهانت و اذیت او در می آمدند و بر عداوت او کمر سعی بر میان بسته
در اهلاک و اتلاف مال و منال و هتک حرمت او دقیقه فرو گذاشت نمیکردند و هر کس از اجناب ایشان نکوهش و مذمت میفرمودند
مخالفین در قدر و منزلت او می افزودند سلوکی که حجاج بن یوسف با شیعیان و موالیان اهلبیت نبوی علیهم الصلوة و السلام
نموده شاهد عدل این دعوی است لاجرم در بعض روایات ضعیفه نکوهش زراره واقع شده تا باین ذریعه از آسیب جور و
جفای آن اشقیا بسلامت ماند چنانکه در بعض روایات صحیحه نص برین مدعی وارد است فاضل استرابادی میفرماید فی ذکر اخبار
کثیرة تدل علی علو رتبته و عظم منزلته و جلالة قدره یضیق المقام عن ایرادها و تقدم منها فی بریدة
و عارض ذلک باخبار تدل علی القدح و کفی جوابا عنها ما روی فی الصحیح ان اباعبدالله علیه السلام ارسل
الیه انما اعیبک دفاعا منی عنک فان الناس و العدو یسارعون الی کل من قربناه و حمدنا مکانه لادخال
الاذی فیمن نحبه و نقربه و یذمونه لمحبتنا له و قربه و دنوه منا و یرون ادخال الاذی علیه و قتله
و یحمدون کل من عیبناه فانما اعیبک لانک رجل اشتهرت بنا و بمیلک الینا و انت فی ذلک مذموم عند
الناس فیکون بذلک منا دافع شرهم عنک یقول الله عز و جل اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت
ان اعیبها و کان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا هذا التنزیل من عند الله صالحة لا و الله ما عابها
الا لکی تسلم من الملک فافهم المثل یرحمک الله فانک و الله احب الناس الی و احب اصحاب ابی الی حیا و میتا فانک
افضل سفن ذلک البحر القمقام الزاخر و ان من ورائک ملکا ظلوما غصوبا یرقب عبور کل سفینة
صالحة ترد من بحر الهدی لیاخذها غصبا ثم لیغصبها و اهلها فرحمة الله علیک و رحمته و رضوانه
علیک میتا هذا مع ان اسنادها مقدوح و لوائح الکذب اکثرها مشحونة و روایت عقیلی که از طریق
عامه است معارض باخبار صحیحه که در مدح زراره وارد و یافته نمیتواند شد و سکوت دلیل صحت روایت نمیتواند شد با آنکه
بنابر تصریح و سکوت فاضل ناصب متحقق گشت که عبدالملک بن اعین و حمران و بکیر و عبدالرحمن برادران زراره بن اعین
همین اعتقاد تفویض و استطاعت داشتند با اینهمه در صحیح بخاری از عبدالملک بن اعین روایات را تخریج نموده حال آنکه
شیعی قدری است روایت بخاری از و در صحیح دلالت صریح میکند بر اینکه این عقیده فاسده از اسباب قادحه در عدالت
راوی نیست پس اگر امامیه هم از شخصی که اعتقاد تفویض داشته باشد روایت حدیث بکنند محذوری لازم نمی آید سیوم
آنکه عجب است که فاضل ناصب بی قدح و جرح زراره فتاده و از احوال ائمه خویش خبر نه برداشته در صحیح بخاری

از اسود روایت کرده قال کنا فی حلقة عبد الله بن عمر فجاء حذیفة حتی قام علینا فسلم ثم قال لقد انزل
النفاق علی قوم خیر منکم قال الاسود سبحان الله ان الله یقول ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار فتبسم عبد الله
وجلس حذیفة فی ناحیة المسجد فقام عبد الله فتفرق اصحابه فرمانی بالحصاة فاتیته فقال حذیفة
عجبت من ضحکه وقد عرف ما قلت لقد انزل النفاق علی قوم کانوا خیرا منکم ثم تابوا فتاب الله علیهم یعنی گفت
اسود بودیم ما در حلقه عبد الله پسر عمر پس آمد حذیفه تا آنکه استاد بر ما پس سلام کرد و گفت بتحقیق نازل شده است نفاق بر قومی که
بهتر از شما بوده اند اسود گفت سبحان الله خدا تعالی میفرماید بدرستی که منافقین در درك اسفل اند از آتش عبد الله بن عمر تبسم
نمود و حذیفه در گوشه از مسجد نشست پس عبد الله برخاست و اصحاب او متفرق شدند پس حذیفه سنگریزه بر من انداخت پس بسوی
او آمدم پس حذیفه گفت تعجب میکنم از خنده عبد الله بن عمر و بتحقیق دریافت آنچه من گفتم که نفاق نازل شد بر قومی که بهتر
از شما بودند پس توبه کردند پس خدا تعالی توبه آنها را قبول کرد و ذهبی از زید بن وهب روایت کرده عن حذیفة انه قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان خرج الدجال تبعه من کان یحب عثمان و نیز روایت کرده قول عمر با حذیفة با
انا من المنافقین یعنی مروی است از حذیفه بدرستیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اگر دجال برآید تابع او
میشوند اشخاصی که عثمان را دوست میدارند و عمر حذیفه را گفت ای حذیفه بخدا من از جمله منافقانم قال الفاضل الکنتوری نیز
قاضی نور الله در حال جابر بن یزید الجعفی الکوفی از غضائری نقل کرده است که او گفت جابر ثقه است فی نفسه اما اکثر آنها
که از و روایت کرده اند ضعیف اند و نیز قاضی در احوال او نوشته که او بعد از شهادت حضرت امام محمد باقر بر مردم ظاهر کرد
حضرت امام در حین حیات دو کتاب حدیث بمن داده بود یکی را فرمود که تا زمان بنی امیه روایت مکن و اگر در زمان بنی امیه ظاهر ساختی
لعنت خدا بر تو باد و بعد از انقضای عهد ایشان بمردم روایت خواهی کرد و در کتاب دیگر فرمود که این را هرگز بکسی روایت
مکن و آن را بکسی ابراز مکن پس آن را مخفی داشتم و تحمل و ضبط او نتوانستم نمود که سینه من بدرد آمد در بیابانی رفتم که عبور هیچکس در آنجا نبود پس روایت آن کتاب
نمودم تا از آن مرض خلاص شدم الکنون آن کتاب دوم را که در روایت او اذن دادم بر مردم ظاهر میسازم و نیز قاضی مینویسد که
بعد از گذشتن ولید پلید که هنوز زمان بنی امیه باقی بود جابر مذکور در مسجد رفت و شروع در روایت کرد پس خلاف امر امام
نموده باشد و مستحق لعنت خدا شده باشد اقول بر تسلیم غیر ثقه بودن اشخاصی که از جابر روایت میکنند قدحی در ثقه بودن
جابر نمیکشد آنچه به تتبع کتب رجال فریقین معلوم میشود آنست که جابر بن یزید جعفی که فی صدوق و از ثقات رواة معتمد علیه
منذری که از جمله علمای اهل سنت است در ترهیب و ترغیب میگوید جابر بن یزید الجعفی عالم الشیعة وثقة شعبة وسفیان
الثوری وقال وکیع ما شککتم فی شیء فلا تشکوا ان جابر الجعفی ثقة یعنی جابر بن یزید جعفی عالم شیعه است و ثقه گفته

و ابو شعبه و سفیان ثوری گفته است که اگر شک کنید در چیزی پس شک کنید در اینکه جابر جعفی ثقه است عینی در شرح صحیح بخاری فرموده

فان قلت حدیث جابر الجعفی غیر ثابت فلا یتم الاستدلال قلت لا نسلم ذلك لان سفیان یقول كان جابر

ورعا فی الحدیث ما رایت اورع فی الحدیث منه وعن شعبة هو صدوق فی الحدیث وعن وکیع ثقة

و قائل بودنش برجعت و متشیع بودن او قدح در ثقه و ورع بودن او در حدیث نمیکند و این امر موجب ترک روایت او نمیتواند شد

چنانچه متعصبین عامه مانند مسلم بن حجاج قشیری صاحب صحیح و برخی دیگر از محدثین عم نموده اند چه آنچه باخبار ائمه اهلبیت علیهم السلام

بثبوت پیوسته و کتاب و سنت نیز متعاضد آن باشد ایمان و اذعان بآن بر او واجب است و اعتقاد بآن متمم و مکمل ایمان است

پس این قول او موجب قدح نمیتواند شد و بر تقدیر تنزل میگوییم ایمان برجعت از ضروریات مذهب تشیع است و بخاری و مسلم

و دیگر صاحبان صحاح و سایر مصنفین کتب احادیث اهلسنت از رجال بسیار که مذهب تشیع داشتند روایت میکنند با آنکه

این اشخاص قائل برجعت بودند و اکثر اهلسنت توثیق آنها نموده اند پس ترک روایت جابر جعفی باین جهت معلول از حیز

سداد خارج باشد و ظاهر او جهتی حرفت از روایت کتاب او مهی مستمر از روایت کتاب ثانی اشتمال آنست

بر علم اسرار که مختص باهل عرفان و کمل اصحاب ایمان است و صیانت آن از اغیار که نفوس عامیه اند از جمله تحتمات است و اظهار آن

مطلقا موجب قطع بلعوم و باعث قتل نفوس است و اما اول پس مسائل احکام و آثار و اخلاق و آداب خاصه است که اظهار آن

با عدم معارض سالم از ضرر است و با وجود معارض و معاند نیز منجر بقتل نفوس و دیگر محذورات میگردد در صحیح بخاری از

ابو هریره روایت نموده قال حفظت من رسول الله صلی الله علیه وسلم وعائین فاما احدهما فبثثته فیکم

واما الاخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم یعنی مجرای الطعام یعنی ابو هریره گفت بیاد گرفتم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

دو ظرف از علم اما یکی از آن دو ظرف علم پس پراکنده کرده ام و منتشر ساختم آنرا در میان شما اما علم دیگر اگر پراکنده کنم و ظاهر سازم

بریده میشود این بلعوم یعنی راه گذر طعام از حلق شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة شریف میفرماید گفته اند که مراد باول

علم احکام و اخلاق است که مشترک است میان خواص و عوام و بثانی علم اسرار که محفوظ و مصون است از اغیار از جهت باریکی

و پوشیدگی آن و عدم وصول فهم ایشان بآن مخصوص است بخواص از علما یا مسمی اهل عرفان نیز میگویند اگر مراد این قائل

نفی علم باطن و وجود حقائق اسرار که فهم عوام بدان نرسد و افشای آن مصلحت وقت و صلاح روزگار بعض مخاطبین نبود و شک

در دائره علم اینچنین علمانیست پس انکار آن مکابره است و اشارت بدان در کلام نبوت و لیلها فی لا ایت بسیار است و کلموا

الناس علی قدر عقولهم نیز اشارت بآن میتواند بود و لا بد هر ظاهری را باطنی و شریعتی را حقیقتی خواهد بود که در بیان

آن قسم غموضی باشد که چون بفهم عوام نرسد قائل را متهم و منسوب بچیزی دارند که نزد ایشان منکر و مذموم باشد و ابتلای

۱۲۲

وایشان در ذم وانکار ان در حکم ظاهر معذور هم باشند ونهی از افشای واظهار آن ازین جهت باشد نه بسبب مخالفت او مر دین
وعلم شریعت را انتهی مختصراً لکن ابو هریره در اظهار قسم اول از ان دو علم مخالفی ومنازعی نداشته باظهار وانتشار آن پرداخته
وکتاب اول جابر جعفی از انجا که مشتمل بر مسائل واحکام وآثار واخبار واخلاق وآداب موافق مذهب ائمه اهلبیت علیهم السلام بوده
سلاطین بنی امیه وامرای آنها که کمال عداوت با اهلبیت نبوی علیه وعلیهم الصلوة والسلام داشتند ودر قتل متعلقان اهل
اهلبیت طاهرین وهتک حرمت آنها دقیقه از دقائق فرو گذاشت نمیکردند چنانچه کتب سیر وتواریخ با آن ناطق است وشمه از ان
درین عجاله در مواضع مناسبه مبین گردیده لاجرم روایت کتاب اول بطریق اعلان در زمان بنی امیه نیز موجب مفاسد
بیشمار ومظنه قتل نفوس اخیار بود لاجرم در روایت آن در زمان بنی امیه منع واقع شده بود وظاهر است که مراد از زمان
بنی امیه زمان کمال تسلط واقتدار آنهاست ازینجاست که مدت زمان تسلط عبد الله بن زبیر را بر حجاز ودیگر بلاد از مدت
زمان امارت بنی امیه اخراج نموده هزار ماه شمار کرده اند با آنکه در زمان تسلط عبد الله بن زبیر بنی امیه نیز بر اکثر بلاد مانند
دمشق ودیگر بلاد تسلط داشتند وبعد قتل ولید پلید که در سلطنت بنی امیه فتور وخلل راه یافته بود زمان کمال تسلط
ایشان تمام شده بود زیرا که قتل ولید بن یزید در یکصد وبست وشش اتفاق افتاده چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ
الخلفا تصریح بان فرموده وانقضای دولت مروانیه در سنه یکصد وسی ودو بود چنانچه در تاریخ یافعی ودیگر کتب سیر وتواریخ
بران نص واقع شده ودرین شش سال بعد قتل ولید اختلال تمام در مملکت بنی مروان راه یافته بود وبسبب خروج ابو مسلم
مروزی بنوعی بفکر کار خود مشغول بودند که بدیگری نمی پرداختند قاضی عیاض در ضمن تعداد اثنی عشر خلیفه فرموده الثانی
عشر الولید بن یزید بن عبد الملک اجتمعوا علیه لما مات عمه هشام فولی اربع سنین ثم قاموا علیه فقتلوه
وانتشرت الفتن وتغیرت الاحوال من یومئذ نیز فرموده ووقعت الفتنة بینهم من الولید بن یزید فاتصلت
تلک الفتنة بینهم الی ان قامت الدولة العباسیة فاستأصلوا عن آخرهم لاجرم دران زمان که فی الجمله تقیه کم شده بود
چندان خوف از امرای جور نمانده بود جابر بن یزید جعفی بر روایت کتاب دوم مبادرت نموده پس مستحق لعنت نباشد نیز محتمل است
وامرو که جابر جعفی از حضرت ابی جعفر علیه السلام بطریق دیگر در روایت آن کتاب در بعضی از ازمنه بنی امیه اذن یافته در ان وقت
روایت نموده باشد نیز مراد از نهی نهی روایت بر سبیل شهرت واعلان است که مظنه مترتب شدن مفاسد کثیره است ونیز محتمل
که جابر بطریق اخفا بعد گرفتن عهد ومیثاق از متعلمین بر عدم افشای آن در زمن بنی امیه روایت نموده باشد واز آنکه
بعد انقضای ایام بنی امیه آن احادیث شائع وذائع گشته لازم نمی آید که در زمان بنی امیه هم شیوع یافته باشد چه جائز است
که متعلمین بطریق خفیه وکتمان اخذ نموده بعد سپری شدن دولت امویه باعلان آن پرداخته باشند نظیر این واقع گشت

کہ مسلم در صحیح خود از ابو بکر بن ابی شیبہ روایت کرده قال حدثنا ابو الاحوص سلام بن سلیم عن ابی اسحاق عن
عمرو بن میمون عن معاذ بن جبل قال کنت ردف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی حمار یقال لہ عفیر قال
فقال یا معاذ تدری ما حق اللہ علی العباد وما حق العباد علی اللہ قلت اللہ ورسولہ اعلم قال فان حق اللہ
علی العباد ان یعبدوا اللہ ولا یشرکوا بہ شیئا وحق العباد علی اللہ عز وجل ان لا یعذب من لا یشرک بہ
قال قلت یا رسول اللہ افلا ابشر بہ الناس قال لا تبشرہم فیتکلوا یعنی گفت معاذ بن جبل بودم ردیف حضرت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم بر مرکبی گفته میشود او را عفیر پس گفت آنحضرت ای معاذ در می یابی که چیست حق خدا بر بندگان و چیست
حق بندگان بر خدا گفتم خدا و رسول او داناتر اند گفت آنحضرت بدرستی و راستی حق خدا بر بندگان اینست که پرستند او را
شریک نگردانند با وی چیزی را و حق بندگان بر خدا اینست که عذاب نکند کسی را که شریک نگرداند با وی چیزی را پس گفتم
ای رسول خدا آیا پس بشارت دهم باین معنی مردم را فرمود آنحضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند و ترک نکنند
عمل را یا باز نایستند از عمل و روایات دیگر همین مضمون از بخاری و مسلم و مشکوة عن قریب مذکور می گردد شیخ عبد الحق دهلوی
در ترجمه مشکوة میگوید اگر گویند پس چرا خبر داد معاذ باین حدیث با نهی آنحضرت از آن جوابش آنکه معاذ رضی الله عنه دانست
که نهی مخصوص باهل آن زمان است که نو عهد باسلام بودند و معتاد بتکالیف شرعیه نشده پس از آنکه شرائع و تکلیفات ثابت شد
قضیه امر و نهی استقامت یافت خبر داد یا روایت کرد آن را بعد از امر بوجوب تبلیغ و ورود وعید بر کتمان علم یا نهی از تبشیر نسبت بجماعه
مخصوص بود که اتکال کنند انتهی بالجمله با ظهور این قسم احتمالات صحیحه حکم باستحقاق لعن جابر ناشی از قلت تامل و عدم فهم معانی
عبارات و روایات است فلا تکن من الخاطئین المکابرین قال الفاضل الناصب ای ل باید دانست که هر فرقه شیعه دعوی
میکنند که آنچه نزد ماست از روایات اهل بیت صحیح و معتبر است و آنچه نزد غیر ماست باطل و افتر است و این تکاذیب در میان انها
از ابتدا تا انتها مستمر است پس امان مرتفع شد از جمیع روایات ایشان و زیدیه و اسماعیلیه و امامیه باهم منازعاتی که دارند مشهور
و معروف است عجب آنست که قدمای امامیه مقتدایان ایشان که سلاسل اسانید اخبار بدین آنها منتهی میشود مثل هشام بن الحکم
و هشام بن سالم جوالیقی و صاحب الطاق باهم تکاذب و تحاسد شدید داشتند و روایات دیگر را از ائمه ثلاثه سجاد و باقر و صادق
علیهم السلام تکذیب مینمودند با همدیگر تضلیل و تکفیر میکردند چنانچه هشام بن الحکم تصنیفی دارد فی الرد علی الجوالیقی و صاحب الطاق
ذکر ذلک النجاشی پس اخبار جمیع ایشان از حیز اعتبار بر آمد و تعارض تساقط پذیرفت انتهی کلامه اقول و بہ نستعین بدو وجه
محل نظر است اول آنکه تضلیل و تکفیر هشام بن الحکم و هشام بن سالم و صاحب الطاق همدیگر را و تکذیب روایت یکی روایت دیگری را
در حیز منع است نهایت آنچه از کتب رجال الامامیه بثبوت پیوسته آنست که هشام بن الحکم رساله در رد این دو کس تالیف نموده در این

درین ازمنه رساله مذکوره مفقود است ظاهرا در مسائل کلامیه یا در استنباط احکام از احادیث و فهم مؤدای آن باهم
مناظره و مباحثه نموده باشند مناظره و مباحثه علما موجب تضلیل و تکفیر مناظرین و مستلزم بطلان مذهب و آئین
و باعث تزییف اقوال فرقه و تضعیف احادیث نمیشود طریقه مناظره و بحثیه مستمره حکما و علما است از قدیم الزمان تا استمرار
داد که یکی اقوال دیگری تزییف می نماید و رد میکند بهر تقدیر تنزل میگوئیم صحابه کرام نیز باهم مناظره و مباحثه مینمودند و تا یکے
روایات دیگری را تکذیب مینمود و تخطیه در فهم معانی آن می نمودند این معنی بر ناظران کتب صحاح سته و دیگر کتب معتبره احادیث
اهل سنت بوضوح می پیوندد و درین مقام بذکر چند روایت بجهت اطمینان قلوب مستفیدین منقول میشود از انجمله حمیدی
در جمع بین الصحیحین در حدیث سادس و ستین بعد المائة از متفق علیه در مسند ابوهریره روایت کرده قال خرج الینا
ابو هریرة فضرب یده علی جبهته قال الا انکم تحدثون علی انی اکذب علی رسول الله صلی الله علیه
وسلم نیز حمیدی در مسند عبد الله بن عمر در حدیث رابع و عشرین بعد المائة از متفق علیه روایت کرده ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم امر بقتل الکلاب الا کلب صید او کلب غنم او ماشیة فقیل لابن عمر ان ابا هریرة یقول

١٢٥

او کلب زرع فقال ابن عمر ان لابی هریرة زرعا نیز در حدیث ستین بعد المائة از متفق روایت کرده یروی عن
النبی صلی الله علیه وسلم من تبع جنازة فله قیراط من الاجر فقال ابن عمر لقد اکثر علینا ابو هریرة یعنی
کسیکه مشایعت جنازه بکند پس او را قیراطی از اجر است پس ابن عمر گفت تحقیق اکثار کرد بر ما ابو هریره و از انجمله دار قطنی
در سنن خود از طریق هشام بن عروه از پدرش از عائشه روایت کرده انه بلغها قول ابن عمر فی القبلة الوضوء
فقالت کان رسول الله یقبل و هو صائم ثم لا یتوضأ و نیز شیخ جلال الدین سیوطی در رساله عین الاصابة فی
استدراک عائشة علی الصحابة از ابی سلمه بن عبد الرحمن روایت کرده قال دخلت علی عائشة فقلت یا امتاه ان
جابر بن عبد الله یقول الماء من الماء فقالت اخطأ جابر ان رسول الله قال اذا جاوز الختان الختان
فقد وجب الغسل ایوجب الرجم ولا یوجب الغسل نیز مسلم و نسائی از عبید بن عمیر روایت کرده انه قال بلغ
عائشة ان عبد الله بن عمرو یامر النساء اذا اغتسلن ان ینقضن رؤسهن فقالت یا عجبا لابن عمرو وهذا
یامر النساء اذا اغتسلن ان ینقضن رؤسهن افلا یامرهن ان یحلقن رؤسهن لقد کنت اغتسل انا و رسول الله
وما ازید ان افرغ راسی ثلاث افراغات طبرانی در اوسط از محمد بن عمرو از ابی سلمه از ابی هریره روایت کرده
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من لم یوتر فلا صلوة له فبلغ ذلک عائشة فقالت من سمع هذا
من ابی القاسم ما بعد العهد و ما نسینا انما قال ابو القاسم صلی الله علیه وسلم من جاء بصلوة الخمس یوم القیامة

حافظا على وضوئها ومواقيتها وركوعها وسجودها لم ينقص منه شيئا كان له عند الله عهد ان
لا يعذبه ومن جاء وقد انتقص منهن شيئا فليس له عهد عند الله ان شاء رحمه وان شاء عذبه
نیز شیخ جلال الدین سیوطی در رسالهٔ عین الاصابه آورده که ابو منصور بغدادی در کتاب خود از محمد بن عمر و از یحیی بن عبد الرحمن
بن حاطب از ابو هریره روایت کرده قال من غسل میتا اغتسل ومن حمله توضأ فبلغ ذلك عائشة فقالت
او نجس موتى المسلمين ما على الرجل لو حمل عودا نیز مسلم از عباد بن عبد الله بن زبیر روایت کرده ان عائشة
امرت ان یمر بجنازة سعد بن ابی وقاص فی المسجد فصلی علیه فانکر الناس علیها ذلك فقالت ما اسرع
ما نسی الناس ما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی سهل بن بیضاء الا فی المسجد نیز بخاری و مسلم از
عبد الله بن ابی ملیکه روایت کرده قال توفیت ابنة لعثمان بن عفان فجئنا نشهدها وحضر ابن عمر وابن عباس
فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان الا تنهى عن البكاء فان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان المیت
لیعذب ببکاء اهله علیه فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض ذلك فذکر ذلك لعائشة فقالت
رحم الله عمر والله ما حدث رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یعذب المؤمن ببکاء احد ولکنه
قال ان الله یعذب الکافر ببکاء اهله علیه قال وقالت عائشة حسبکم القرآن ولا تزر وازرة وزر اخری قال
ابن ملیکة فوالله ما قال ابن عمر شیئا نیز بخاری و مسلم از عمره روایت کرده ان عائشة ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول
ان المیت یعذب ببکاء الحی فقالت عائشة یغفر الله لابی عبد الرحمن اما انه لم یکذب ولکنه نسی او اخطأ
انما مر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی یهودیة یبکی علیها فقال انهم یبکون علیها وانها لتعذب فی قبرها
نیز مسلم از عروه روایت کرده قال قیل لعائشة انهم یزعمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی برد حبرة
قالت قد جاؤا ببرد حبرة ولم یکفنوه نیز طبرانی در اوسط از موسی بن طلحه روایت کرده قال بلغ عائشة ان
ابن عمر یقول ان موت الفجاءة سخطة علی المؤمنین فقالت یغفر الله لابن عمر انما قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم موت الفجاءة تخفیف علی المؤمنین وسخطة علی الکافرین بیهقی در سنن خود از ابی نهیک روایت کرده
از ابا الدرداء خطب فقال من ادرك الصلوة فلا وتر له فذکر ذلك لعائشة فقالت کذب ابو الدرداء کان النبی
صلی الله علیه وسلم یصبح فیوتر نیز بخاری از ابن عمر روایت کرده قال وقف النبی صلی الله علیه وسلم علی قلیب بدر فقال هل وجدتم
ما وعد ربکم حقا ثم قال انهم الان یسمعون ما اقول فذکر ذلك لعائشة فقالت انما قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم انهم لیعلمون الان ما کنت اقول لهم حق دارقطنی از طریق مجاهد از ابی هریره روایت کرده قال

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احب العبد لقاء الله احب الله لقاءه واذا کره العبد
لقاء الله کره الله لقاءه فذکر ذلک لعائشة فقالت یرحمه الله حدثکم باخر الحدیث ولم یحدثکم
باوله قالت عائشة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد الله بعبد خیرا بعث الله ملکا
فی عامه الذی یموت فیه فیسدده ویبشره فاذا کان عند موته اتی ملک الموت فیقعد عند راسه فقال
ایتها النفس المطمئنة اخرجی الی مغفرة من الله ورضوان ویتهوع بنفسه فذلک حین یحب لقاء الله
ویحب الله لقاءه واذا اراد بعبد شرا بعث الله شیطانا فی عامه الذی یموت فیه فیغره فاذا کان
عند موته اتاه ملک الموت فیقعد عند راسه فیقول ایتها النفس اخرجی الی سخط من الله وغضب
فتفرق جسده فذلک حین یبغض لقاء الله ویبغض الله لقاءه احمد از یحیی بن عبد الرحمن از ابن عمر از
حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده الشهر تسع وعشرون فذکروا ذلک لعائشة فقالت
یرحم الله ابا عبد الرحمن انما قال الشهر قد یکون تسعا وعشرین بیهقی در سنن خود از سالم از ابن عمر روایت
کرده سمعت عمر یقول اذا رمیتم وحلقتم فقد حل لکم کل شیء الا النساء والطیب قال سالم وقالت عائشة کل شیء
الا النساء انا طیبت رسول الله صلی الله علیه وسلم لحله قال سالم سنة رسول الله احق ان یتبع بخاری و مسلم
از عمره بنت عبد الرحمن روایت کرده اند ان زیاد بن ابی سفیان کتب الی عائشة ان عبد الله بن عباس قال من اهدی هدیا
حرم علیه ما یحرم علی الحاج حتی ینحر الهدی وقد بعثت بهدیی فاکتبی بامرک قالت عمرة قالت عائشة لیس
کما قال ابن عباس انا فتلت قلائد هدی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قلدها رسول الله صلی الله علیه وسلم
بیده ثم بعث بها مع ابی فلم یحرم علیه شیء احله الله له حتی نحر الهدی بیهقی در سنن خود از ابی علقمه روایت کرده
قال دخل شیبة بن عثمان علی عائشة فقال یا ام المومنین ان ثیاب الکعبة یجمع علینا فتکثر فنعمد الی ابار
فنحفرها فنعمقها ثم ندفن ثیاب الکعبة اذا نزعت منها لم یضرها ان یلبسها الجنب والحائض ولکن بعها واجعل
ثمنها فی المساکین وفی سبیل الله وابن السبیل دارقطنی و بیهقی در سنن های خود و عبد الرزاق در مصنف روایت کرده اند از ابی
اسحاق السبیعی عن امراته انها دخلت علی عائشة فی نسوة فسألتها امراة فقالت یا ام المومنین کانت لی جاریة
فبعتها من زید بن ارقم بثمانمائة الی العطاء ثم ابتعتها منه بستمائة فنقدته الستمائة وکتبت علیه ثمانمائة فقالت
عائشة بئس ما اشتریت وبئس ما اشتری اخبری زید بن ارقم انه قد ابطل جهاده مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
الا ان یتوب فقالت المرأة لعائشة ارأیت ان اخذت راس مالی ورددت علیه الفضل قالت فمن جاءه

موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف مسلم و ترمذی و ابن ماجه و ابو داود و نسائی از شعبی روایت کرده انه قال دخلت
على فاطمة بنت قيس فسالتها عن قضاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت طلقها زوجها فخاصمته الى النبي
صلى الله عليه وسلم في السكنى والنفقة قالت فلم يجعل لي سكنى ولا نفقة بخاری بطریق تعلیق و ابو داود از عروه روایت
کرده قال لقد عابت ذلك عائشة اشد العيب يعني حديث فاطمة وقالت انما كانت في منزل وحش فخيف على
ناحيتها فلذلك رخص لها رسول الله صلى الله عليه وسلم از عروه روایت کرده قال تزوج يحيى بن سعيد بن العاص
ابنة عبد الرحمن بن الحكم فطلقها فاخرجها من عنده فعاب ذلك عليهم عروة فقالوا ان فاطمة قد خرجت قال
عروة فاتيت عائشة فاخبرتها بذلك فقالت ما لفاطمة بنت قيس خير في ان تذكر هذا الحديث نیز بخاری
از قاسم از عائشه روایت کرده قالت من زعم ان محمدا رأى ربه فقد اعظم ولكن رأى جبرئيل في صورته وخلقه
سادا ما بين الافق نیز مسلم از مسروق روایت کرده قال قلت لعائشة يا اماه هل رأى محمد ربه فقالت لقد قف
شعري مما قلت من حدثك ان محمدا رأى ربه فقد كذب ثم قرأت لا تدركه الابصار وهو يدرك
الابصار وهو اللطيف الخبير لكنه رأى جبرئيل في صورته مرتين بخاری از ابن عمر روایت کرده ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا يؤذن بليل فكلوا واشربوا حتى يؤذن ابن ام مكتوم و بیهقی از عروه از عائشه
روایت کرده قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابن مكتوم رجل اعمى فاذا اذن فكلوا واشربوا حتى يؤذن
بلال وكان بلال يبصر الفجر وكانت عائشة تقول غلط ابن عمر نیز ابن شیبه از ابن رزین روایت کرده قال خرج الينا ابو هريرة
يضرب بيده على جبهته ثم قال انكم تحدثون اني اكذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم اشهد سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول اذا انقطع شسع احدكم فلا يمشي في الاخرى حتى يصلحها مسلم نیز این حدیث را تخریج نموده
طیالسی در مسند خود از مکحول روایت کرده قال قيل لعائشة ان ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشوم
في ثلاثة في الدار والمرءة والفرس قالت عائشة لم يحفظ ابو هريرة انه دخل ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
قاتل الله اليهود يقولون الشوم في ثلاثة في الدار والمرءة والفرس فسمع آخر الحديث ولم يسمع اوله بزار از علقمه روایت
کرده قال قيل لعائشة ان ابا هريرة يروي عن النبي صلى الله عليه وسلم ان امرأة عذبت في هرة فقالت عائشة ان
المرءة كانت كافرة شیخ جلال الدین سیوطی در رساله عین الاصابة آورده و اخرج قاسم بن ثابت السرقسطي في غريب الحديث
وعن علقمة بن قيس قال كنا عند عائشة ومعنا ابو هريرة فقالت يا ابا هريرة انت الذي تحدث عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان امرأة عذبت بالنار من جراء هرة لا هي اطعمتها ولا اسقتها ولا هي تركتها تاكل من خشاش

١٢٨

حشاش الارض حتى مات قال ابو هريرة سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت عائشة المؤمن
اكرم عند الله من ان يعذبه من جراء هرة اما ان المرءة مع ذلك كانت كافرة يا ابا هريرة اذا حدثت عن
رسول الله صلى الله عليه وسلم فانظر كيف تحدث نيز شيخ جلال الدين سيوطي در رساله مذكوره ميگويد اخرج ابو عروبة
الحسين بن محمد الحراني ابو منصور البغدادي عن الكلبي عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لان
يمتلي جوف احدكم قيحا ودما خير له من ان يمتلي شعرا فقالت عائشة لم يحفظ الحديث انما قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لان يمتلي جوف احدكم قيحا ودما خير له من ان يمتلي شعرا هجيت به وصحيح مسلم در كتاب الجهاد
باسناد خود از زهري روايت كرده ان مالك بن اوس حدثه قال ارسل الى عمر بن الخطاب فجئته حين تعالى النهار
قال فوجدته في بيته جالسا على سرير مفضيا الى رماله متكئا على وسادة من ادم فقال
لي يا مال انه قد دف اهل ابيات من قومك وقد امرت فيهم برضخ فخذه واقسمه بينهم قال فقلت لو امرت بهذا غيري
قال خذ يا مال قال فجاء يرفا فقال هل لك يا امير المؤمنين في عثمان وعبد الرحمن بن عوف والزبير وسعد
بن ابي وقاص فقال عمر نعم فاذن لهم فدخلوا ثم جاء فقال هل لك في عباس وعلي قال نعم فاذن لهما فقال
عباس يا امير المؤمنين اقض بيني وبين هذا الكاذب الآثم الغادر الخائن فقال القوم اجل يا امير المؤمنين فاقض
بينهم وارحهم فقال مالك بن اوس يخيل الي انهم قد كانوا قدموهم لذلك فقال عمر اتئدوا انشدكم بالله الذي باذنه تقوم
السماء والارض اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركناه صدقة قالوا نعم ثم اقبل على
العباس وعلي فقال انشدكما بالله الذي باذنه تقوم السماء والارض اتعلمان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لا نورث ما تركناه صدقة قالا نعم قال عمر ان الله تعالى كان خص رسوله صلى الله عليه وسلم بخاصة
لم يخصص بها احدا غيره قال ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله وللرسول ما ادري هل قرا الآية التي
قبلها ام لا قال فقسم رسول الله بينكم اموال بني النضير فوالله ما استاثر عليكم ولا اخذها دونكم حتى بقي هذا
المال وكان رسول الله ياخذ منه نفقة سنة ثم يجعل ما بقي اسوة المال ثم قال انشدكم بالله الذي باذنه
تقوم السماء والارض اتعلمون ذلك قالوا نعم قال ثم انشد عليا وعباسا بمثل ما انشد به القوم اتعلمان ذلك قالا نعم قال
فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر انا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم فجئتما تطلب ميراثك
من ابن اخيك ويطلب هذا ميراث امراته من ابيها فقال ابو بكر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما نورث ما تركنا
صدقة فرايتماه كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم انه صادق بار راشد تابع للحق ثم توفي ابو بكر وانا ولي

قوله يا مال بحذف ترخيم مالك بكسر الكاف ويجوز بكسر اللام وضمها ١٢ ق
قوله برضخ بالضاد والخاء المعجمتين وهي العطية القليلة ١٢ ش
قوله فجاء يرفا بفتح التحتية وسكون الراء وبالفاء غير مهموز حاجب عمر بن الخطاب ١٢ ش
قوله اتئدوا اي اصبروا وامهلوا ١٢

رسول الله صلى الله عليه وسلم وولي ابي بكر فرايتماني كاذبا اثما غادرا خائنا والله يعلم اني لصادق بار راشد تابع للحق فوليتها حتى جئتني انت وهذا وانتما جميع وامركما واحد فقلتما ادفعها الينا فقلت ان شئتم دفعتها اليكما على ان عليكما ان تعملا فيها بالذي كان يعمل رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخذتماها بذلك قال اكذلك قال نعم قال ثم جئتماني لا والله لا اقضي بينكما بغير ذلك حتى تقوم الساعة فان عجزتما عنها فرداها الي

واين حديث را ترمذي ونسائي وابو داود وابو عوانه وابن حبان در كتاب صحيحين وبيهقي در سنن واحمد در مسند وغير اينها نيز روايت كرده اند نيز حضرت سرانام عليه وآله الصلوة والسلام بوقوع تنافس وتحاسد وتدابر وتباغض درميان صحابه شهادت داده مسلم در صحيح روايت كرده عن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال اذا فتحت عليكم فارس والروم اي قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نقول كما امرنا الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم او غير ذلك تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون او نحو ذلك ثم تنطلقون في مساكين المهاجرين فتجعلون بعضهم على رقاب بعض قال النووي قال العلماء التنافس المسابقة الى الشيء وكراهة اخذ الغير اياه وهو اول درجات الحسد واما الحسد فهو تمني زوال النعمة عن صاحبها والتدابر التقاطع وقد يبقى مع التدابر شيء من المحبة والمودة او لا يكون مودة ولا بغض واما التباغض فهو بعد هذا ولهذا رتب في الحديث انتهى بالجمله روايات كه در كتب اهل سنت مشعر از تحاسد وتكاذب وتنافس وتباغض صحابه مرويست زياده از انست كه درين عجاله حصر واحصاى آن توان نمود بحكم ما لا يدرك كله لا يترك كله برين روايت كه آنكه از بسياري مشتي از خرواري است اكتفا نموده شد ومن شاء المزيد فعليه بكتب السير والاخبار ملخص آنكه از روايات وامثال آنها بوضوح انجاميد كه بعضي از اصحاب بعض ديگر را تكذيب مينمودند ودروغگو ميدانستند وغادر وخائن وآثم مي پنداشتند ودر روايت حديث بكذب وغلط ووهم وخطا همديگر را متهم ميساختند پس مجادل امير كه برطبق آنچه فاضل ناصب درين مقام ارشاد فرموده بگويد قدماي اهل سنت ومقتدايان ايشان كه سلاسل اخبار بآنها منتهي ميشود مثل ابو هريرة وابو الدرداء وابو موسى اشعري وعبد الله بن عمرو بن العاص وام المومنين عائشه باهم تكاذب وتحاسد شديد داشتند وروايات يكديگر از جناب سرور كائنات عليه وآله الصلوة والسلام را تكذيب مينمودند وباهمديگر تضليل وتكفير ميكردند چنانچه بدر الدين زركشي تصنيفي دارد كه دران احاديثي را كه عائشه در روايت آنها بر صحابه مانند ابو درداء وابو هريرة وعبد الله بن عمر وعبد الله بن عمرو بن العاص وغيرهم رد نموده است جمع نموده بكتاب الاجابة لايراد ما استدركته عائشة على الصحابة موسوم ساخته وجلال الدين سيوطي آنرا تلخيص فرموده

فرموده وچند حدیث افزوده بعین الاصابة فی استدراک عائشة علی الصحابة مسمی ساخته پس اخبار جمیع ایشان
هم از حیز اعتبار بر آمد و تعارض و تساقط پذیرفت دوم آنکه وقوع افتراق و تکاذب و تحاسد و باهم مناظره نمودن لهم
اسباب قادحه در روایت ملوثی نیست مخدوم بتوهمات سوداویه ایرادات غیر وارده مینمایند بر افتراق بفرق مختلفه
و دعوی هر فرقه حقیت روایات خود و بطلان روایات غیر و تکاذب باهم اگر دلیل فرقه باشد درینصورت کفار را
میرسد که احتجاج بر بطلان مسلمین بهمین نهج بکنند که هر فرقه از مسلمین دعوی میکنند که آنچه نزد ماست از روایات
صحیح و معتبر است و آنچه نزد غیر ماست باطل و افتراست و این تکاذب درمیان اینها از ابتدا تا انتها مستمر است
پس امان مرتفع شد از جمیع روایات ایشان و سنیه و شیعه و دیگر فرق باهم منازعاتی که دارند مشهور است و معروف
الجواب الجواب هذا واسد ولی الفضل والاحسان قال الفاضل الناصب و سابق احوال شیعه امیر المومنین مفصل گذشت
که ایشان کلهم مرتکب کبیره بودند و برنافرمانی امام وقت اصرار داشتند و جناب او را اقسام رنج رسانیدند آنجناب
هم آنها را کاذب میشمرد و هرگز تصدیق قول آنها نمیفرمود و بعضی از آنها ترک نصرت سبطین کردند و با معاویه و یزید
مکاتبات نموده دین فروش دنیا خر گردیدند هر کرا ایمه دین قسم باشد او را ماخذ دین و پیشوای اسلام ساختن
و روایت او را اعتبار کردن بر چه چیز حمل توان کرد انتهی اقول و بالله التعیین کلیت این قول در حیز منع است و مخالف اخبار
متواتره متواتر از روی کتب تواریخ و سیر حدیث و رجال ثبوت پیوسته است که جماعت بسیاری از شیعیان
و موالیان حضرت امیر المومنین علیه السلام بر جاده حسن عقیدت و صفای طویت راسخ و هم ثابت قدم بودند
و جانهای خود را فدای خدام ملائک احترام کردند بسیاری از آنها در جنگ ناکثین و قاسطین و مارقین که عبارت
از اصحاب جمل و صفین و نهروان باشند داد شجاعت و دلاوری داده اعادی وخیم العاقبت را بالضرب تیغ آبدار
بسزای کردار آنها رسانیدند جمعی کثیر و جمی غفیر از جنود عاقبت محمود بسعادت شهادت فائز گشتند و درین
هر سه جنگ مردان شجاع کار آمدنی و خلص شیعیان و موالی آنحضرت خلعت شهادت پوشیده بروایت
جمهور قریب بیست و هشت هزار کس و بروایت مستقصی تقریبا چهل هزار و نهصد کس درین حروب بعز
شهادت فائز گشتند بغیر اقل قلیل از شیعیان خالص مانند میثم تمار و حجر بن عدی و کمیل بن زیاد نخعی و عمرو بن حمق
و دیگران از جماعه مستضعفین که در امر محاربه و فنون سپاهیگری مهارتی و تدربی نداشتند و بغیر منافقین
که بطمع حطام دنیوی خود را در سلک موالیان آنحضرت علیه السلام منخرط نموده و بسبب نفاق در جنگها طرح داده
سلامت دنیوی را بر نعیم اخروی ترجیح میدادند همراه آنحضرت نمانده بودند و الی شام که از قلت اعوان و انصار

قال الكلام على ان الايمان [illegible]
١٣١
قوله ولا يطيعون امره ومن خذل السبطين ومن كان الامامة ولم يتبع قوله ومن كذلك فهو عن الدين بمعزل فلا يثبت بخبرهم شيء من احكام الشرع ١٢

و فقدان موالیان شیعیان با اخلاص وقوف یافت افواج باطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاد و آنحضرت همان جمع را که در
رکاب سعادت انتساب مانده بودند بر جنگ باغیان ترغیب و تحریض میفرمود و منافقین تعلل می ورزیدند و موالیان
خاص و شیعیان با اختصاص که عشر عشیر آنها نبودند بسبب قلت تاب مقاومت گروه شقاوت پژوه نداشتند آنحضرت از
نفاق آن جماعت شکایت میفرمود و عذر شیعیان مخلص که بغیر قلت امری دیگر نبود و معروض و مسموع میشد و فی الحقیقت
این همه شکایتها که از نهج البلاغة نقل کرده از منافقین اصحاب آنحضرت ست مخدوم که آنرا بر شیعیان خالص حمل کرده از
درجه اعتبار ساقط است بالجمله اشخاصیکه آنحضرت علیه الصلوة و السلام شکایت آنها میفرمودند و هم چنین اشخاصیکه
ترک نصرت و اعانت امامین همامین علیهما السلام کردند در سلاسل روات فرقه حقه مندرج نیستند و روایات بتوسط
آن گروه در کتب امامیه مروی نیست من ادعی فعلیه البیان و تفصیل این مقام در ابواب سابقه مشروحا معرض بیان آمده لاجرم
درینجا بر بیان اجمالی اکتفا رفت من شاء التفصیل فلیرجع الی تلک الابواب نیز مجادل را میرسد که بگوید که سابقا احوال
اشخاصی که سلاسل احادیث و روایات عامه اهلسنت بآنها منتهی میشود مفصل گذشت که ایشان کلهم مرتکب کبیره بودند و بر
نافرمانی امام وقت خود عثمان بن عفان اصرار داشتند و جناب او را اقسام رنج رسانیدند با آنکه مدتها به دولت آنجناب فیضها
برداشتند و خزینه ها انباشتند در وقت شیوع سانحه مصریان برخی از آنها مانند والی شام معاویه بن ابی سفیان و دیگر
حکام و صوبه داران مانند ابوموسی اشعری حاکم کوفه و بصره و غیر اینها با کثرت افواج بحر امواج که باعداد قطار امطار و نجوم
مساهمت مینمودند با وصف امتداد ایام محاصره توفیق امداد و اعانت نیافتند و حفظ جاه و شوکت خود را مقدم دانسته دین
فروش و دنیا خر گردیدند و جمعی کثیر و جمی غفیر از زین ها که در مدینه طیبه شرفها الله تعالی حاضر بودند مانند طلحه بن عبدالله و زبیر بن
العوام و من یحذو حذوهم مما لا یحصی کثرة با مصریان اتفاق نموده آنجناب را در دولتخانه اش محاصره نموده در تضییق
محصوران دقیقه از دقائق فرو گذاشت نکردند هر چند آنجناب منا شده مینمود و استغاثه میفرمود هیچکس از حاضر و غائب بداد اش
نرسید تا آنکه شد آنچه شد نیز بسیاری از ایشان بر نافرمانی امام وقت حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام
که باجماع اهل حل و عقد امام و واجب الاطاعت بود اصرار داشتند و آنجناب را اقسام رنج رسانیدند و آنجناب آنها را ناکث
و خائن و غادر می شمرد و تصدیق قول آنها نمیفرمود برخی از آنها مانند طلحه بن عبدالله و زبیر بن العوام و من یحذو حذوهم
نکث بیعت نموده با آنجناب مقاتله نمودند و برخی مانند عمرو بن عاص و پسرش عبدالله بن عاص و غیر اینها مما لا یحصی کثرة بوالی
شام معاویه بن ابوسفیان که راس و رئیس فئه باغیه بود ملحق شده دین فروش و دنیا خر گردیدند و برخی مانند عبدالله
بن عمر بن الخطاب بمحض عناد از بیعت آنجناب تقاعد ورزیده و وقتی که حجاج بن یوسف حاکم مدینه منوره شد در

در پیش او حاضر شده با او بنام عبد الملک بن مروان که قبائح اعمال و افعال او در السنه خاص و عام شهرت دارد و تسلیط
حجاج بر مسلمین که در هتک حرمت اهل اسلام و سفک دماء دقیقه فرو گذاشت نکرده وقت شب رفته با او بیعت نمودند
و هر که با امامیه خود این قسم باشد آنها را ماخذ دین و پیشوای اسلام ساختن و روایت او را اعتبار کردن بر چه چیز
حمل توان کرد **قال الفاضل الناصب** و نیز تعارض و تخالف و اضطراب روایت در اخبار ایشان بحدی است
که انتشار آن پیدا نمیشود چنانچه بمطالعه من لا یحضره الفقیه و استبصار واضح میگردد و هرگز عاقل درین قسم تخالف
و تعارض و اضطراب باحد الطرفین عمل نمیتواند کرد انتهی **اقول** و به نستعین این سخن بچند وجه مردود است **اول** آنکه کلیت وقوع
تخالف و تعارض و اضطراب در روایات امامیه بنوعی که جمع و تطبیق درمیان آنها ممکن نبود یا مانع عمل باحد الطرفین
باشد در حیز منع است و زعم نمودن این معنی دلیل مشرف نشدن او است بمطالعه کتب امامیه یا عدم تحصیل او است
معانی اخبار را حق تحصیل و متصدی نشدنش بوجوه تاویل و غفلت و توغلش در علم اصول و عدم اطلاع او بر اقوال
علمای فحول است و همه این امور در حقیقت راجع بقصور قوای ناقصه فاسده و فتور آرای کاسده آنست نه باختلاف
روایات و لنعم ما قیل ~ فهم سخن گر نکند مستمع ٭ قوت طبع از متکلم مجوی ٭ والا نزد متعمل زکی متوقد در اخباری
که تعلق باحکام است مخالفتی و تعارضی نیست از ینجاست که بعضی از محققین محدثین فرموده که نیابیم دو حدیث را
که باهم تضاد داشته باشند اگر درپیش کسی باشد نزد من بیارد تا جمع و تطبیق آن نمایم و وجوه جمع و تطبیق در کتب
اصول فقه و غیر آن بتفصیل بر حدی که متذکره است و قواعد علم مسطور که کافل جمع آن روایات است و در نهایه
الدرایه بشرح و بسط تمام معرض بیان آمده و شیخ الطائفه و دیگر علماء از متقدمین و متاخرین بنوعی جمع و تطبیق روایات
نموده اند که مزیدی بران متصور نیست و در حقیقت اختلافی نمانده مگر در ظاهر و تحیر محصلین را رجوع بکتب مصنفه درین باب
شاهد عدل این دعوی است من شاء فلیرجع الیها **دوم** آنکه بر تقدیر تنزل و تسلیم میگوییم وقوع تخالف و تعارض
و اضطراب در روایات مخصوص بامامیه نیست در اخبار اهل سنت بحدی است که انتشار آن پیدا نمیشود چنانچه از
رجوع بکتب احادیث اهل سنت که متداول و سائر و دائر است واضح میگردد اگر کسی در صدد استیعاب روایات مختلفه
که در کتب اهل سنت واقع است در آید مجلدات بسیار بیان وفا نخواهد کرد و برخی از آن در کتاب مبین الاختلاف فی
روایات اهل الخلاف بمعرض بیان آمده درین مقام بنحوی ما لا یدرک کله لا یترک کله پاره از آن بطریق انموذج ذکر
کرده میشود از انجمله در اکثر روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردم را باستنجا با آب ترغیب میفرمود
و امر میکرد چنانچه در مشکوة ابو ایوب و جابر و انس روایت کرده ان هذه الآیة لما نزلت فیه رجال

۳۲

يحبون ان يتطهروا والله يحب المتطهرين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا معشر الانصار ان الله
قد اثنى عليكم في الطهور فما طهوركم قالوا نتوضأ للصلوة ونغتسل من الجنابة ونستنجي بالماء قال
فهو ذاك فعليكموه ونيز مسلم از انس بن مالك روايت كرده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل حائطا
وتبعه غلام معه ميضاة هو اصغرنا فوضعها عند سدرة فقضى رسول الله صلى الله عليه وسلم
حاجته فخرج علينا وقد استنجى بالماء وبچند طريق مطابق مضمون اين حديث روايت كرده كه آنحضرت صلى الله
عليه وسلم استنجا با آب فرموده وبعضى و يكر منكر اين حديث اند نا انكه احمد حنبل ميفرمايد لا يصح في الاستنجاء بالماء حديث
كذا في فيض القدير شرح الجامع الصغير ومالك استنجا كردن آنحضرت صلى الله عليه وآله را با آب انكار فرموده
ودر فيض القدير نيز ميفرمايد نقل ابن التين عن مالك انه انكران يكون النبي صلى الله عليه وسلم استنجى بالماء ومنع
ابن الحبيب من المالكية الاستنجاء بالماء لانه مطعوم انتهى نيز در وضو باجماع مسلمين حد غسل يدين مرفقين است
واحاديث بسيار برين معنى وارد شده چنانچه در صحيح بخاري وصحيح مسلم از عبد الله بن زيد بن عاصم روايت نموده اند كه
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتوضأ فدعا بوضوء فافرغ علي يديه فغسل يديه مرتين
ثم مضمض واستنثر ثلاثا ثم غسل وجهه ثلاثا ثم غسل يديه مرتين مرتين الى المرفقين الحديث
وابو هريره دست هارا تا بغلها مي شست وحديث نبوي مستند اين امر ميساخت، در صحيح مسلم روايت ميكند عن ابي حازم
قال كنت خلف ابي هريرة وهو يتوضأ للصلوة فكان يمد يده حتى يبلغ ابطه فقلت له يا ابا هريرة
ما هذا الوضوء فقال يا بني فروخ انتم ههنا لو علمت انكم ههنا ما توضأت هذا الوضوء سمعت خليلي
عليه السلام يقول تبلغ الحلية من المومن حيث يبلغ الوضوء در حد شستن پا نيز اختلاف است بعضي
گويند تا ركبتين مستحب است نووي در شرح صحيح مسلم در جواب يكه دعوي اتفاق بر عدم استحباب زياده بر فوق مرفقين
وكعبين ميكند مي گويند كيف يصح دعواهما وقد ثبت فعل ذلك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي
هريرة رضي الله عنه وهو مذهب لا خلاف فيه عندنا ولو خالف فيه من خالف كان محجوجا بهذه
السنن الصحيحة الصريحة نيز در عدد مسحات اين اختلاف واقع شده اكثر احاديث صحيحه دلالت بر وحدت دارد
وابو داؤد در سنن خود روايت كرده انه عليه السلام مسح راسه ثلاثا نيز در عدد غسلات وضو احاديث
مختلف وارد شده ودر روايتي يك يك بار ودر بعض دو دو بار ودر بعض سه سه بار وارد است در مشكوة ميفرمايد
عن عبد الله بن عباس قال توضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم مرة مرة لم يزد على ذلك رواه

رواه البخاری و عن عبد الله بن زید ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین و عن عثمان انه توضأ

بالمقاعد فقال الا اریکم وضوء رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم توضأ ثلاثا ثلاثا نیز در مشکوة از طلق بن علی

روایت کرده قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره بعد ما توضأ قال هل

هو الا بضعة منه در مشکوة از بسرة بنت صفوان روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا افضی

احدکم بیده الی ذکره فلیتوضأ در مشکوة روایت کرده عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله

علیه وسلم یقبل بعض ازواجه ثم یصلی ولا یتوضأ و در ... از عبد الله ...

روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم لیس فی القبلة وضوء نیز در مشکوة روایت کرده عن ابن عمر

رضی الله عنه کان یقول قبلة الرجل امرأته وجسها بیده فعلیه الوضوء نیز در مشکوة روایت کرده

عن عائشة رضی الله عنها قالت من حدثکم ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یبول قائما فلا تصدقوه

ما کان یبول الا قاعدا یعنی هر که خبر دهد شما را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول میکرد ایستاده پس راست

ندانید او را بول میکرد آنحضرت مگر نشسته نیز در مشکوة آورده عن عمر رضی الله عنه قال رآنی رسول الله

صلی الله علیه وسلم وانا ابول قائما فقال یا عمر لا تبل قائما فما بلت قائما بعد در مشکوة از صحیح بخاری و صحیح مسلم

روایت کرده عن حذیفة قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم سباطة قوم فبال قائما نیز در صحیح مسلم از عائشة

روایت کرده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یغسل المنی ثم یخرج الی الصلوة فی ذلک الثوب وانا

انظر الی اثر الغسل فیه محصلش آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگاه منی بجامه طهرش میرسید آنرا بآب می

شست بعد از آن نیز از عبد الله بن شهاب خولانی روایت کرده عن عبد الله بن شهاب الخولانی قال کنت نازلا

علی عائشة رضی الله عنها فاحتلمت فی ثوبی فغمستهما فی الماء فرأتنی جاریة لعائشة فاخبرتها فبعثت

الی عائشة فقالت ما حملک علی ما صنعت بثوبیک قال قلت رأیت ما یری النائم فی منامه قالت هل رأیت

فیهما شیئا قلت لا قالت فلو رأیت شیئا غسلته لقد رأیتنی وانی لأحکه من ثوب رسول الله صلی

الله علیه وسلم یابسا بظفری یعنی من در خانه عائشه صدیقه فرود آمده بودم و محتلم شدم در جامه که پوشیده بودم پس

آنها را در آب فرو بردم کنیز عائشه مرا این حال دیده خبر عائشه داد جناب عائشه مرا طلبیده فرمود چه چیز ترا برین

داشت که بجامه خود چنین کردی او می گوید گفتم دیدم چیزی که می بیند آنرا بخواب خفته در خواب خود فرمود آیا چیز

در آن دیدی گفتم نه گفت پس اگر می دیدی چیزی می شستی آنرا تحقیق دیدم خود را که می مالیدم

١٣٥

از جامه حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی منی در جامه که خشک بود بنا بر آن خوانیز نیز از ابوهریره روایت کرده قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأوا مما مست النار و مسلم و بخاری مخالف مضمون این حدیث روایت
کرده اند از ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة ثم صلی ولم یتوضأ و در موطا از ابن
عمر روایت کرده ان عمر بن الخطاب قال ایما ولیدة ولدت من سیدها فانه لا یبیعها ولا یهبها ولا یورثها
ویستمتع بها ما عاش فاذا مات فهی حرة بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداود و مالک در موطا نیز از جابر روایت
کرده اند قال بعنا امهات الاولاد علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر فلما کان عمر نهانا
فانتهینا مسلم بن حجاج و عبد الرحمن نسائی در صحیحین خویشتن و مالک بن انس در موطا از ابوهریره
روایت کرده اند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الذهب بالذهب وزنا بوزن مثلا بمثل والفضة
بالفضة وزنا بوزن مثلا بمثل فمن زاد واستزاد فهو ربا نیز بخاری و مسلم و نسائی از ابوالمنهال روایت کرده اند
قال سألت زید بن ارقم والبراء بن عازب عن الصرف وکل واحد منهم یقول هذا خیر منی وکلاهما
یقول نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیع الذهب بالورق دینا وفی روایة قال ابوالمنهال باع
شریک لی ورقا بنسیئة الی الموسم او الی الحج فجاء الی فاخبرنی فقلت هذا امر لا یصلح قال قد بعته فی
السوق فلم ینکر علی ذلک احد قال فاتیت البراء بن عازب فسألته فقال قدم النبی صلی الله علیه وسلم
ونحن نبیع هذا البیع فقال ما کان یدا بید فلا باس وما کان نسیئة فهو ربا و ایضا ذلک ترمذی و ابوداود
و نسائی از سمرة بن جندب روایت کرده قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیع الحیوان بالحیوان
نسیئة و بخاری و مالک در موطا از ابن عمر روایت کرده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصلح الحیوان
الاثنان بواحد نسیئة ولا باس به یدا بید و مالک در موطا از حضرت علی ابن ابی طالب روایت کرده انه اشتری
راحلة باربعة ابعرة مضمونة علیه یوفیها صاحبها بالربذة نیز بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداود و نسائی
از جابر روایت کرده اند قال قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم بالشفعة فی کل مال لم یقسم فاذا وقعت
الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة ترمذی و ابوداود از انس روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
جار الدار احق بالدار بالجمله تخالف و تعارض و اضطراب در کتب احادیث اهل سنت بمرتبه ایست که احصای آن
در دفاتر طوال نتوان و در صحیح بخاری و صحیح مسلم که آنها اصح الکتب بعد کتاب الله میدانند در مواقع بسیار
تخالف و تعارض واقع است از اینجاست که محققین اهل سنت جمیع صحیح بخاری و صحیح مسلم را تلقی بقبول ننموده اند

نمي نمايند بلكه روايات بسيار را كه ضعيف ومتعارض ومتجاذب اند از قطعي الصحة بودن آنها استثنا نموده اند ودر نخبة الفكر وشرح آن فرموده والخبر المحتف بالقرائن انواع منها ما اخرجه الشيخان في صحيحيهما مما لم يبلغ حد التواتر فانه احتف به قرائن منها جلالتهما في هذا الشان وتقدمهما في تمييز الصحيح على غيرهما وتلقي العلماء كتابيهما بالقبول وهذا التلقي وحده اقوى في افادة العلم من مجرد كثرة الطرق القاصرة عن التواتر الا ان هذا اي ما ذكرتم من كون التلقي قرينة وكونه اقوى من مجرد كثرة الطرق يختص بما لم ينتقده اي لم يزيفه احد من الحفاظ كالدارقطني وغيره مما في الكتابين لفقد الاجماع على التلقي وقال البقاعي في النكت الوفية قال شيخنا الدارقطني ضعف من احاديثهما مائتين وعشرة يختص البخاري بثمانين واشتركا في ثلاثين وتفرد مسلم بمائة قال وقد ضعف غيره ايضا غير هذه الاحاديث وكما اي يختص ايضا بما لم يقع التجاذب اي التخالف والمراد التعارض بين مدلوليه مما وقع في الكتابين لاستحالة ان يفيد المتناقضان العلم بصدقهما من غير ترجيح لاحدهما على الاخر انتهى مختصرا ونيز ملا علي قاري در شرح الشرح نخبة الفكر ميفرمايد لكن بقي شيء وهو انه اذا كان مدلول ما في الكتابين مخالفا لما ذكره غيرهما من الخبر المحتف بالقرائن ينبغي ان لا يفيد شيء منهما العلم ولم يتعرض المصنف لذلك الى اخر ما قال قال الفاضل الناصب شيخ الطائفه ايشان اعتراف نموده كه در اخباري كه بآن تمسك ميكنند ضعفا ومجاهيل وضاعين وكذابين موجود اند چون اينقدر رو هن نشين شد حالا تفصيل گوش بايد داشت جعفر بن محمد بن عيسى بن شابور القواريري المكني بابي عبد الله وضاع كذاب روى عنهم ثقاتهم وقال النجاشي كان ابو عبد الله ضعيفا في الحديث وقال احمد بن الحسين يضع الحديث وصوافه يروي عن المجاهيل وسمعت من قال فاسد المذهب وقد روى عنه ابو جعفر الطوسي شيخ الطائفه واعتمد على روايته والحسن بن عباس بن الحريش الرازي روى عن ابي جعفر الثاني ضعيف جدا له كتاب انا انزلناه في ليلة القدر وهو كتاب رديء فيه الحديث مضطرب الالفاظ وقد روى عنه الكليني عدة احاديث في كتابه وكتابه عندهم من اصح الصحاح وعلي بن حسان وهو وضاع قال النجاشي ضعيف جدا ذكره بعض اصحابنا في الغلاة فاسد الاعتقاد وله كتاب تفسير الباطن تخليط كله وقد روى عنه الكليني في صحيحه ومحمد بن عيسى قال نصر بن صباح وهو كذاب روى عنه ابو عمرو الكشي وغيره عبد الرحمن بن الكثير الهاشمي قال النجاشي غمز اصحابنا عليه بانه يضع الحديث وقد روى عنهم ثقاتهم كالحسن بن علي بن فضال وغيره وروى عنهم الكليني

وابن بابویه ومحمد بن الحسن الطوسی در حال هشام بن و اقران آنها کذشت که در عقیده تجسم و صورت آنچه صریح که برائیه میکردند و حضرت امام علی رضا باین افترا گواهی داده اند و مرجع و مآب اخباریین همین جماعت اندا
اقوال مستقیمین بچند وجه مردود است اول انکه وقوع ضعفا و مجاهیل و کذابین و غلات در سلاسل اخبار
که امامیه بآن احتجاج و تمسک میکنند در حیز منع است و ادعای این امر بهتان صریح است کلام محققین امامیه
و تصریحات آنها بخلاف آن ناطق است شیخ الطائفه در عدة الاصول میفرماید فاما ما رواه الغلاة ومن هو
مطعون علیه فی روایته ومتهم فی وضع الاحادیث فلا یجوز العمل بروایته اذا انفرد فاذا انضاف
الی روایته روایة بعض الثقات جاز ذلک ویکون ذلک لاجل روایة الثقة دون روایته یعنی اما
روایت غلات مثل انکس که در روایت او طعن نموده شده است و متهم است در وضع احادیث پس جائز نیست عمل بروا
او هرگاه متفرد باشد پس آنگاه که با روایت او روایت بعضی از ثقات منضم شود جائز است عمل بآن و این عمل نمودن
بجهت روایت ثقه است نه بجهت روایت او و بر تقدیر تسلیم و تنزل اعمال بر روایات آنها بنا بر علم بتاریخ استقامت
و تخلیط است پس هرچه پیش از تخلیط روایت کرده عمل بآن جائز است و انچه بعد تخلیط روایت نموده عمل بآن جائز نیست
شیخ الطائفه در عدة الاصول میفرماید فاما ما یرویه الغلاة والمتهمون والمضعفون وغیر هولاء
فما یختص الغلاة بروایته فان کانوا ممن عرف لهم حال استقامته وحال غلوه عمل بما رواه فی حال
الاستقامة وترک ما رواه فی حال خطائهم ولاجل ذلک عملت الطائفة بما رواه ابو الخطاب محمد بن
ابی زینب فی حال استقامته وترکوا ما رواه فی حال تخلیطه وکذلک القول فی احمد بن هلال العبرتائی
وابن ابی عذافر وغیر هؤلاء فاما ما یروونه فی حال تخلیطهم فلا یجوز العمل به علی کل حال وکذلک
القول فیما یرویه المتهمون والمضعفون ان کان هناک ما یعضد روایتهم ویدل علی صحتها وجب العمل
به وان لم یکن هناک ما یشهد روایتهم بالصحة وجب التوقف فی اخبارهم فلاجل ذلک توقف
المشائخ عن اخبار کثیرة هذه صورتها ولم یرووها واستثنوها فی فهارستهم من جملة ما یروونه
من التصنیفات یعنی اما انچه روایت کرده اند آنرا غلات و متهمین و ضعفا و غیر اینها پس انچه غلات مختص اند
بروایت آن پس اگر اینها از آن اشخاص اند که حال استقامت و حال غلو آنها معروف است عمل کرده میشود بانچه
در حال استقامت روایت آن کرده و ترک کرده میشود انچه در حال خطا روایت نموده و بهمین جهت عمل کرده اند
طائفه بانچه روایت کرده است از ابو الخطاب محمد بن ابی زینب در حال استقامتش و ترک کرده اند انچه در حال

درحال تخلیط روایت نموده وهمچنین ست قول در احمد بن هلال عبرتائی و ابن ابی عذافر وغیر اینها پس انچه روایت کرده اند
آنرا در حال تخلیط آنها پس جائز نیست عمل بان در هر حال و چنین ست قول در انچه متهمین و ضعفین روایت کرده اند چه اگر
در باب خبری که مروی ست از انها معاضد روایت آنها و دال بر صحتش موجود باشد واجب ست عمل بان و اگر
چیزی که شاهد صحت روایت آنها باشد موجود نبود توقف در اخبار آنها واجب ست و بهمین جهت توقف کردند
مشائخ در اخبار بسیار که صورت آن چنین بود و آن اخبار را روایت نکردند و از فهرستهای خود آنها را استثنا
نمودند از جمله انچه روایت کردند از از تصنیفات دوم آنکه ضعیف بودن روایتی که کلام در آنهاست نزد شخصی
که از انها روایت کرده ست در حیز منع ست چه علما را در توثیق و تضعیف اختلاف واقع ست بعض یک راوی را
ثقه میدانند و بعض دیگر همان راوی را ضعیف می انکارد و بحدی اختلاف درین باب واقع شده که دو کس از
علمای فن رجال اهلسنت بتوثیق ضعیف و تضعیف ثقه اتفاق و اجتماع نه نموده اند ذهبی در مسلم میفرماید قال الذهبی
و هو من الاستقراء التام في نقد الرجال لم يجتمع اثنان من علماء هذا الشان على توثيق ضعيف
ولا على تضعيف ثقة انتهى اطمینان قلوب مستفیدان را بذکر چند مثال اکتفا نموده میشود از انجمله ابراهیم بن اسمعیل
بن مجمع انصاری مدنی ست با انکه بخاری در صحیح از وی استشهاد میکند خود دستش در احوال او در کتاب دیگر گفته کثیر
الوهم لیس بشیء و ابن معین میفرماید لیس بشیء ابن حجر در مقدمه میگوید هو ضعيف عندهم و ابن حبان توثیق او
نموده و از انجمله ابو الاحوص قال ابن معين ليس بشيء وذكره ابن حبان في الثقات روى له الاربعة
و از انجمله احوص بن حکیم تابعی ابن ماجه تخریج حدیث او نموده قال ابن المدینی ثقة وقال مرة لا یکتب حدیثه
وقال ابن معين ليس بشيء وقال ابو حاتم منكر الحديث وضعفه النسائي قال احمد لا يسوى شيئا قال
ابن عدي هو ممن يكتب حديثه و از انجمله محمد بن اسحق صاحب المغازی قال ابن المديني حديثه عندي
صحيح وقال هو ضعيف وقال العجلي ثقة وقال يحيى مرة ثقة ومرة ليس بحجة وقال ابن عدي قد روى
عنه الائمة الكبار ولم اجد في احاديثه ما يقطع عليه بالضعف وربما اخطاء ولم يتخلف في
الرواية عند الثقات و الائمة وهو لا باس به كذا في رجال الشيخ الدهلوي نیز میگوید وقد رمي بالقدر
والتشيع والتدليس وقال احمد حسن الحديث قال مالك دجال من الدجاجلة و از انجمله ابراهيم بن
يوسف بن اسحاق السبيعي ضعفه بعض وحسن حديثه اخرج به الشيخان في احاديث كثيرة
وروى له الباقون از انجمله اسحاق بن سويد بن هبيرة العدوي مختلف فيه وله حديث واحد في

صیام البخاري از انجمله اسمعیل بن ابراهیم بن معمر نبفه جماعة وروی عنه الشیخان وابوداود وغمزه

احمد از انجمله اسمعیل بن احمد بن محمد الاحرمتهم بالوضع قلت بل ثقة کذا في تصنیف ابو طاهر الهندی فی

الضعفا والوضاعین ودیگر اسمعیل بن ابي اویس عبدالله بن عبدالله بن مالک بن ابی العامر الاصبحی

ابن اخت مالک بن انس احتج به الشیخان وروی له الباقون سوی النسای فانه ضعفه وقیل کان مغفلا

وقیل یسرق ولا یحتج به اذا انفرد الا فی الحدیث البخاري کذا في تصنیف الهندی ونظائر این زیاده از حد

است واطاعت کلام باستیعاب ذکر اسامی روایت مختلف فیه تطویل بلاطائل است هرکه اراده احصای آن داشته باشد

رجوع بکتب رجال اهلسنت بکند وسوم آنکه بودن مجاهیل مجاهیل نزد علمای ایشان نیز ممنوع است زیراکه مجهول چنانکه

خطیب که از اجلهٔ علمای اهلسنت است تصریح بآن فرموده عبارت است از هرکه نزد علما معروف نباشد وبودن رجال مذکور

مجاهیل نزد علمائی که ازانها روایت نموده اند غیر مسلم است فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین در ترجمهٔ حماد بن عمرو میفرماید

ویحتمل ان یکون رجال هذا الخبر وغیره من المجاهیل عندنا معروفین عندهم لتتبعه رجال المحدثین

في قم والعراق وخراسان وسائر البلاد ولم یکن لاصحاب الرجال غالبا معرفة بجمیع علماء البلاد کانوا

في بغداد والکوفة وکانوا یعرفون مشاهیر قم واکثر اصحابه الذین ینقل عنهم الخبر فضلاء لم یذکر

لم ینقل اصحاب الرجال اسامیهم في رجالهم فکیف باحوالهم وکان اکثرهم مربوطین بصاحب الامر کما یظهر

من کتاب کمال الدین واتمام النعمة وکان جماعة کثیرة منهم بسمرقند وبخارا وبلخ ولو کان کتب المصنف

مضبوطة لکفت للعالمین ولما کان فضلاء هذه البلاد مشغولین بکتب الحکماء اندرس جمیع کتب الاخبار

ولم یظهر واحد بعد واحد في هذه الاوقات من قم وغیرها انتهی وبنابر مختار ابن عبد البر که نزد او مجهول عبارت

از شخصیکه زیاده از یک کس از او روایت نه نموده باشد نیز بودن این رواة مجهول باین معنی در حیز منع است من ادعی

فعلیه البیان نیز میگوییم مراد از مجهول یا مجهول العین است یا مجهول الحال والعدالة اگر مراد مجهول العین است روایت از انها

محذوری ندارد زیراکه مجهول نزد بسیاری از علما محتج بها است چنانچه نووی شارح صحیح مسلم تصریح بآن فرموده وانشاء الله

تعالی در قول آینده عبارتش مذکور میگردد واگر مجهول العدالة مراد است باز هم روایت ازانها محل تشنیع نیست زیراکه رئیس

الفقها روایت مجهول الحال را مقبول میداند در مسلم میفرماید مجهول الحال وهو المستور غیر مقبول عن ابی حنیفة

قبوله واختاره ابن حبان انتهی باآنکه دراین ازمنه معتبر در حال راوی مستور بودن او است در مسلم میفرماید اکتفوا

في هذه الاعصار عن جمیع الشروط بکون الشیخ مستورا انتهی بحول وقوة الهی در مباحث آتیه آنچه متعلق باین مقام

۱۴۰

مقام است بمزید شرح و بسط بعرض بیان آید فلینظره چهارم آنکه در بیان روائی که درین مقام ذکر نموده است
محل تامل است بچند وجه اول آنکه در ترجمه جعفر بن محمد خبط نموده است بدو وجه اول آنکه ترجمه جعفر چنین است
جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور ابو عبد الله فزاری است فاضل ناصب ابن مالک را از میان اسقاط
کرده دوم آنکه فزاری را بفواری تصحیف نموده است و در مجمع الاقوال میفرماید جعفر بن محمد بن مالک بن
عیسی بن سابور مولی مالک بن اسماء بن خارجة الفزاری ابو عبد الله کوفی وجه دوم آنکه تشنیع
بر شیخ الطائفه باعتماد نمودن او بر وی غیر موجه است زیرا که سبق الطریق نقل از مسلم ذکر یافته که اختلاف در توثیق
و تضعیف روات شرعه مورود اکابر است جعفر بن محمد نیز از ین قبیل است که جمعی تضعیف او نموده و نزد شیخ الطائفه
ضعف او بثبوت نرسیده بلکه ثقه بودن بقرائن و امارات ثابت شده توثیقش فرموده و در حقیقت نزد محققین فن
رجال تضعیف او مقدوح است بچند وجه اول آنکه منشای تضعیف او قول ابن غضائری است چنانکه نجاشی تصریح بآن
کرده و دیگران را از کلام او شبهه شده تتبع او نموده اند و ابن غضائری چنانکه محققین رجال تصریح فرموده اند
مجهول الحال است جرح او مناط اعتبار نیست وجه سوم آنکه جرح غیر مفسر السبب مقبول نیست چنانچه محققین علم
اصول تصریح آن فرموده اند و روایت اعاجیب مولد حضرت صاحب الامر علیه السلام نمودن موجب تضعیف
و تکذیب و حکم بوضاع بودنش نمیشود زیرا که در نقل آن اعاجیب جعفر بن محمد مذکور متفرد نیست بلکه بسیار کرامات
و معجزات که در وقت تولد حضرت صاحب الامر علیه السلام بوقوع آمده بیان نموده اند پس بعض تکذیب او
وجهی ندارد با آنکه جمیع معجزات اعاجیب است از ذکر معجزات حکم بوضع روایات و معجزات نمیتوان نمود حاصل
که ابن غضائری مجهول الحال و کثیر الوهم و الخطا است بر جرح او اعتمادی نیست فاضل مجلسی در رجال و جیزه [illegible]
میفرماید جعفر بن محمد بن مالک کوفی ثقة ویضعفه قوم روی فی مولد القائم صلی الله علیه وسلم اعاجیب
لم یخ و روی شیخ الطائفة عنه کثیرا فی کتاب الغیبة وکذا الصدوق فی کتبه سیما اکمال الدین و
ذکر الاعاجیب ولا شک فی ان اموره علیه السلام کلها اعاجیب بل معجزات الانبیاء صلوات الله
علیهم اجمعین کلها اعاجیب ولا عجب من ابن الغضائری فی امثال هذه والعجب من الشیخ لکن الظاهر ان
الشیخ ذکر ذلک لبیان وجه تضعیف القوم لا للذم وقال النجاشی سمعت من قال فاسد المذهب والروایة
ولا ادری کیف روی عنه شیخنا النبیل الثقة ابو علی بن همام وشیخنا الجلیل الثقة ابو غالب الزراری
رحمهما الله تعالی له کتب روی عنه محمد بن همام حتی والعجب من النجاشی بانه مع معرفة هذه الاجلاء

١٤١

ورواياتهم عنه كيف سمع قول جاهل مجهول فيه والظاهر ان الجميع نشأ من قول ابن الغضائري كما صرح
به النجاشي حيث قال كان ضعيفا في الحديث قال احمد بن الحسين كان يضع الحديث وضعا فانظر انه
متى يجوز نسبة الوضع الى احد لرواية الاعاجيب والحال انه لم يروها فقط بل رواها جماعة من الثقات
ومن الاعاجيب التي رواها عن حكيمة بنت الجواد من حضورها وقت الولادة وظهور المعجزات في
ذلك الوقت وظهور طير ودفع ابي محمد عليه السلام الصاحب الى الطير فغاب وكان يجيئ به في كل اربعين
يوما مرة وامثاله وهذا التعجب رواه جماعة كثيرة عن حكيمة بنت الجواد رضي الله تعالى عنها فهذا
المعنى اعجب او وجوده صلوة الله عليه في سبع ماية سنة وليس ذلك تعجب من قدرة الله تعالى
انتهى كلامه اعلى الله مقامه وجه چهارم آنکه نصر بن الصباح نیز ضعیف است جرح او مناط اعتبار نیست چنانکه محققین
فن رجال تصریح بآن فرموده اند پس قول بتضعیف محمد بن عیسی ضعیف باشد پنجم آنکه افترای هشامین برائمه هدی علیهم السلام
در روایت تجسیم و تکذیب حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا آنها را در حیز منع است و روایاتی که از کافی در باب جعل
و باب آیات نقل شد و هشامها دلالت ندارد بر تکذیب معصومین علیهم السلام روایت مذکوره را بلکه مشعر از
تخطیه معصوم است رجال مذکوره را در فهم مؤدای بعض احادیث متشابهه که از معصومین علیهم السلام در باب الهیات
وغیر آن بایشان رسیده باشد و سبب از کافه انام صدور یافته و در این امر عیبی بر حامل نیست چه بفحوای رب حامل
فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه فقیه بودن حامل حدیث و عالم بودن بمعانی متشابهات
از شرائط تحمل حدیث و صحت و قبول روایت او نیست و سبب وقوع احادیث متشابهه و روایات مشعر از تشبیه از حضرت
شارع علیه و آله الصلوة والسلام و ائمه معصومین علیهم السلام که وارثان علم آنحضرت اند بنابر آنچه محقق طوسی طیب الله رمسه
القدوسی در بعض کتب خود تصریح بآن فرموده است آنست که قوت تمیز و نطق در همه مردمان یکسان نیافریده اند بلکه
آنرا در مراتب مختلف از غایتی که ورای آن نتواند بود تا حدیکه فروتر از آن در درجه بهائم بود مرتب گردانیده و این
اختلاف سببی از اسباب نظام شده و چون قوت تمییز متساوی نیست ادراک همه جماعت مبدأ و منتهی را که باید و کافه
دیگر در غایت مباینت اند بر یک نسق نتواند بود بلکه کسانیکه بعقول کامل و فطرتهای سلیم و عادات مستقیم مخصوص
باشند و تایید الهی و ارشاد ربانی متکفل هدایت ایشان شده و ایشان بعدد در غایت قلت توانند بود و معرفت
مبدأ و معاد و کیفیت صدور خلق از مبدای اول و انتهای همه با او بر وجه حق بقدر آنچه در وسع امثال ایشان
تواند آمد رسیده باشند و چون نفس انسانی را قوتهاست دراکه که بدان ادراک امور جسمانی و روحانی میکند باشند

١٤٢

مانند وهم و فکر و خیال و حس و آزاد از صفا و کدورت ترتیبی و تدریجی چنانکه در علم حکمت مقرر باشد و هیچ قوت از این
قوی در هیچ وقت از اوقات چه در خواب و چه در بیداری معطل و فارغ نه و معرفت مبدء و معاد خاص بجوهر
نفس شریف تعلق دارد و هیچ قوت را از قوی با او در آن مداخلت و مشارکت نه پس در آن حالت که ذات پاک
آن جماعت مذکور بمشاهده مبدء و معاد و آنچه بدان متعلق باشد مشغول بود لامحاله این قوتها که مسخر نفس اند
به تصور صورتهای مناسب آن حال موسوم باشند و معرفت نفس چون در غایت بعد و تنزیه بود از ارتسام
در قوای جسمانی و قوای جسمانی جز مثل و خیالات و تصور ادراک نتوانند کرد پس آن مثالها هم از این قبیل بود اما از غایت لطافت
امثاله که در جسمانیات ممکن تواند بود در هر قوتی بحسب پایه مرتبه او از نفس بقرب و بعد لکن قوت عقلی با معرفت حقیقی حکم
کرده که آن معروف از این صور مقدس و منزه است و این طایفه افاضل حکما باشند و قومی که در رتبت و مرتبت
از ایشان فروتر باشند از معرفت عقلی صرف عاجز باشند و غایت ادراک ایشان تصوری بود با تنزیه و هم که در اوهام
حکما مثل آن موجود بوده باشند لیکن تنزیه او از آن واجب دانند پس چون این قوم را بحقیقت معرفت طریقی نبود در
اجرای احکام این صورت بر مبدء و معاد رخصت یابند و لکن تنزیه آن از احکام صورتی که در خیال ایشان
متمثل بود و در مرتبه از مرتبه صورت فروتر جسمانیات متکلف باشند و نفی و سلب آن صورت و نفی لوازم مزید
و مع ذلک با آنکه معرفت طبقه اول از معارف ایشان کاملتر بود معترف و مقر باشند و این طایفه را اهل ایمان خوانند
و قومی که در مرتبه از ایشان فروتر باشند بر تصورات وهمی و در مرتبه خیالی قناعت نمایند و مبدء و معاد را
با مثله جسمانی تخیل کنند و سلب اوضاع و لواحق جسمانی را از آن واجب ندانند و بمعرفت طبقه اول اعتراف کنند و این طایفه
اهل تسلیم باشند و قاصر نظرانی که دون ایشان در مرتبه بر مثالهای بعیدتر اقتصار کنند و بعضی احکام جسمانیات
متمسک نمایند و ایشان مستضعفان باشند و ممکن که اگر هم برین نسق مراتب رعایت کنند نوبت بمرتبه صورت پرستان
رسد فی الجمله این اختلافات بحسب استعدادات باشد مثالش چنان بود که شخصی بحقیقت چیزی واقف بود و دیگری بصورت
او و ثالثی بر عکس آن صورت که در آینه یا آب افتاده باشد و رابعی بر تمثالی که نقاش بدان صفت کرده باشد و برین قیاس
و چون غایت قدرت هر کسی تا آنجا بیش نرسد که بیکی از این مراتب باز ایستد تقصیر سوم نتواند بود بل توجه او بکمال باشد
و روی او در عالم معرفت بقبله خدای جل جلاله و صاحب ناموس که بتکمیل همه جماعت مبعوث است و بقضیه کلم الناس
علی قدر عقولهم تکمیل هر کسی بقدر قوت او میتواند کرد و قوت او از آنچه در فطرت داده باشند یا بعادت اکتساب
کرده بود زیاده نشود پس سخن او گاه محکم باید و گاه متشابه در توحید وقتی تنزیه صرف تواند گفت و وقتی تشبیه

محض و هم چنین در معاد تا هر طایفه بحق خود رسند و حظ خود بردارند و حکیم همچنین گاه قیاسات برهانی استعمال کند
گاه بر اقناعیات قناعت نماید و گاه بشعریات و مخیلات تمسک کند تا ارشاد هر کس بقدر بصیرت او کرده باشد انتهی کلام
اهل السنه مقامه با جمله بعض رواة روایات متشابه و مشعر از تشبیه را بر معنی ظاهر حمل کردند یا مسموعات خود در این باب بر طبق
فهم خود بالمعنی روایت نمودند و هر گاه ایمه هدی علیهم السلام بر خطائی که در فهم اینها واقع شده بود و بر روایاتی که رجال
مسلمه بر حسب فهم خود روایت کرده بودند اطلاع یافتند آنها را در فهم معانی و بر جرأت نمودن آنها بر اطلاق الفاظ
آن معانی بر جناب حضرت عزّ اسمه تخطیه نمودند و جناب اقدس الٰهی تعالی شانه به تنزیه یاد فرمودند این معنی تکذیب ایمه علیهم السلام
روایت مذکوره را وافتراء آنها بر ایمه علیهم الصلوة والسلام ثابت نمیشود با آنکه در صورت انکار و جحود امام مروی عنه
روایت فرع را اگرچه در بعض صور اکثری از اصولیین آن روایت را از حلیه قبول عاری میدانند لکن از انکار و جحود روایة
در عدالت و توثیق اصل و فرع خللی تطرق نمیشود چنانکه محققین فن اصول تصریح بان فرموده و مثالش انست ربیعه بن
عبد الرحمن حدیث ابوهریره را که ان النبی صلی الله علیه وسلم قضی بشاهد و یمین از سهیل بن ابی صالح روایت کرده
چون عبد العزیز بن محمد دراوردی با سهیل ملاقات نموده از این حدیث سوال نمود سهیل انکار کرد و گفت لم اعرفه
و حدیث ایما امرأة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل راوی از ابن شهاب زهری روایت کرده بود چون از زهری
پرسیدند انکار نمود و مثالش در غیر حدیث چنانست که امام محمد که یکی از صاحبین است جامع صغیر را تالیف فرموده و در آن کتاب
چند روایت از رئیس الفقهاء ابوحنیفه کوفی بواسطه ابو یوسف روایت نموده بود هر گاه کتاب مذکور بر ابو یوسف عرض
شد انکار آن روایات نموده از این انکار خللی در عدالت صاحبین غیر آنها متطرق نشده در شرح اصول بزدوی گفته قوله اما
اذا انکر المروی عنه الروایة فقال ... فیه الاختلاف فی هذا الفصل مطلقا و هو علی وجهین
اما ان انکره المروی عنه انکار جاحد یکذب بان قال ما رویت لک هذا الحدیث او لا اعرفه و نحو ذلک
ففی الوجه الاول سقط العمل به بلا خلاف لان کل واحد من الاصل و الفرع یکذب الآخر فلا بد من کذب احدهما
غیر معین و هو یوجب القدح فی الحدیث لکن لا یقدح ذلک فی عدالتهما المتیقن بعدالة کل واحد و وقوع الشک
فی زوالها فلا یترک الیقین بالشک کبینتین متعارضتین لم یقبلا و لم تسقط عدالتهما و فایدته یظهر فی قبول
روایة کل واحد منهما فی غیر ذلک الخبر کذا فی عامة نسخ الاصول و ذکر فی القواطع اذا جحد المروی عنه و کذب
بالحدیث سقط الحدیث هکذا ذکره الاصحاب و اقول یجوز ان لا یسقط لانه قال ما قال بحسب ظنه فان قال
ما رویته اصلا فتعارضه قول الراوی انه سمعه منه و کل واحد منهما ثقة و یجوز ان یکون المروی عنه رواه

١٤٧

رواه ثم نسيه فلا يسقط رواية الراوي بعد ان يكون ثقة واما في الوجه الثاني فقد اختلف فيه
مذهب الشيخ ابو الحسن الكرخي وجماعة من اصحابنا واحمد بن حنبل في رواية عنه الى ان العمل يسقط
به كما في الوجه الاول وهو مختار القاضي والامام والشيخين وبعض المتكلمين وذهب مالك والشافعي وجماعة
من المتكلمين الى انه لا يسقط العمل به كما لو لم ينكر مثال ذلك اي مثال الحديث الذي انكره المروي عنه حديث
ربيعة بن عبد الرحمن عن سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قضى
بشاهد ويمين فان عبد العزيز الدراوردي قال لقيت سهيلا فسألته عن رواية ربيعة عنه هذا
الحديث فلم يعرفه وكان يقول بعد ذلك حدثني ربيعة عني ومثل حديث روى سليمان بن موسى
لعبد الملك بن جريج عن محمد بن شهاب الزهري عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ايما
امرأة نكحت بغير اذن وليها فنكاحها باطل فذكر ابن جريج انه سأل عنه ابن شهاب فلم يعرفه ومثال
ذلك اي مثال انكار المروي عنه في غير الاحاديث ما روي ان ابا يوسف كان يتوقع من محمد ان يروي
عنه كتابا فصنف محمد كتاب الجامع الصغير واسنده الى ابي حنيفة بواسطة الى يوسف فلما عرض
على ابي يوسف استحسنه وقال حفظ محمد ابو عبد الله المسائل وخطأ في روايتها عنه فلما بلغ ذلك
محمدا قال بل حفظتها ونسي هو فلم يعتد ابو يوسف شهادة محمد على نفسه لما لم يذكره ولم يعتمد
على اخباره عنه وصح ذلك محمدا اي اصر على ما روى ولم يرجع بانكاره فهذا يدل على ان عند محمد
لا يسقط الخبر بانكار المروي عنه وهو الظاهر من مذهبه واختلف في عدد تلك المسائل فقيل هي
ثلث وقيل اربع وقيل ست **تتمه** آنکه روایت کذابین و وضاعین وضعفا و مجاهیل در صحیح بخاری
وصحیح مسلم که اصح الکتب بعد کتاب الله میدانند ودر دیگر صحاح ستة نیز موجود است از انجمله عکرمه است که صحیح
بخاری از روایات او مملوست و وی خارجی کذاب است ابن خلکان در وفیات الاعیان میفرماید ابو عبد الله
عكرمة بن عبد الله مولى عبد الله بن عباس رضي الله عنهما وقد تكلم الناس فيه لانه كان يرى رأي الخوارج
وروى عن جماعة من الصحابة رضي الله عنهم ولما مات مولاه ابن عباس وعكرمة على الرق لم يعتق فباعه
ولده علي بن عبد الله بن عباس من خالد بن يزيد بن معاوية باربعة الاف دينار فاتى عكرمة
مولاه عليا فقال له ما خير لك بعت علم ابيك باربعة الاف دينار فاستقاله فاقاله واعتقه
وقال عبد الله بن الحرث دخلت على علي بن عبد الله بن عباس وعكرمة موثق على باب كنيف

اما از کذابین و وضاعین در صحیح
[illegible]

کما فعلت اتفعلون هذا بمولاکم فقال ان هذا یکذب علی ابی انتهی در طبقات تابعین میگوید و راز

حین که عبد الله بن عباس رضی الله عنهما فوت کرد رقبه عکرمه در رلقه عبودیت بود علی بن عبد الله بن عباس برادر

خالد بن یزید بن معاویه بچهار هزار دینار بفروخت پس عکرمه نزد علی بن عبد الله آمد و گفت میفروشی علم پدر خود را

بچهار هزار دینار علی بن عبد الله استقاله بیع نمود و وی را آزاد کرد امراء و سلاطین عصر در تکریم و تقدیم وی بسیار

میکوشیدند و وی در جمیع علوم ید بیضا داشت جز انکه بمذهب خوارج متهم بود و آن ای باطل را بمولای خود نیز نسبت

میکرد و آن کذبی بود که بر ابن عباس می بست بنابرین در معرض جرح و تزییف ایمه افتاده امام مالک و یحیی بن

سعید انصاری بروی انکار بلیغ دارند و از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما منقول است که بمولای خود نافع میگفتند زنهار

بر من دروغ نه بندی مثل آنچه عکرمه بر ابن عباس دروغ می بست و همین شیخ امام احمد گفته وی کذابست و کثیر الذهول

چیزیکه گفته است بنگاه فراموش میکند و از طاوس یمانی مروی است که وی میگفت اگر نه عکرمه مولای ابن عباس

بر ابن عباس دروغ می بست و برای باطل حرو رویه قایل میشد هر آئینه حدیث وی عالی بود و می شایست در طلب

وی اروس از دور رنج سفر کشیدن انتهی دیگر نافع مولای عبد الله بن عمر که داخل سلسلة الذهب است امام رازی در تفسیر

کبیر فرموده مردم او را در روایت اباحت وطی دبر تکذیب نمودند و هذه عبارته نقل نافع عن ابن عمر انه کان

یقول المراد من الآیة انه یجوز اتیان النساء فی ادبارهن و سایر الناس کذبوا نافعا فی هذه الروایة

وهذا قول مالك انتهی دیگر ابو بکر بن یونس است که بخاری ازو روایت میکند و ابن حزم که از اعاظم علمای اهلسنت است

در کتاب محلی از بعض علما نقل کرده که او وضع حدیث مینمود و هذه عبارته ان ابا بکر بن ابی اویس قد خرج عنه

البخاری الا ان الموصلی الحافظ الازدی ذکر ان سیف بن محمد اخبر ان ابن ابی اویس کان یضع الحدیث

وهذه عظیمة انتهی قال الفاضل اما مجاهیل و ضعفا که در اسانید اخبار متمسک بهای ایشان و مسایل

فقهیه واقع اند بیحصر و نهایتی ندارند بطریق نمونه از هر دو قسم چندی را نام برده میشود اما الضعفا فمنهم ابراهیم

بن صالح الانماطی ابو اسحاق والحسن بن سهل الهوفلی والحسین بن راشد الطفاوی و اسماعیل بن عمر بن ابان الکلبی

و اسماعیل بن یسار الهاشمی والحسین بن احمد المنقری و جابر بن سعید الخثعمی و هو مع الضعف فاسد

و قد روی عنه الکلینی و عثمان بن عیسی روی عنه شیخ الطائفة و عمرو بن شمر الذی روی عنه

الجماعة کالطوسی و غیره و سهیل بن زیاد روی عنه ابو جعفر الطوسی ایضا و محمد بن سنان روی عنه

ابو جعفر و غیره و اعتمدوا علی روایته مع انه مجمع علی تضعیفه و ابراهیم بن عمر الیمانی و داود بن

بن بسر الرقی وهو مع ضعفه باسناد قد روی الطوسی فی التهذیب والاستبصار عنه وغیره وصالح بن حماد وامیة المکی بابی خدیجة ومعاویة بن میسرة وعائذ الاحمسی وخالد بن نجیح ومحمد بن قیس ابو نصر محمد بن عیسی وداود بن الحصین وعلی بن حمزة ورقبة بن مصقلة والحسین بن یزید البرقی واسمعیل بن زیاد السکونی و وهب بن وهب والحسین بن عبید ودیگر جماعات بیشمار که علمای خبر ایشان

خصوصاً اهل جرح وتعدیل مثل نجاشی وغضائری وحلی در خلاصه وتقی الدین بن داود اجماع دارند بر تضعیف وتوهین آنها واخباریین ایشان در صحاح خود روایات ایشان را مشحون کرده اند وفقهای ایشان بهمان روایات احکام نمایند ومسائل فقهیه را بلکه اعتقادیه را نیز بثبوت همان روایات ثابت کنند انتهی کلامه اقول در تضعیف بعضی رجال مقام افاده فرموده ضعیف و مردود است و در روایت مشائخ عظام از ضعفا عیبی و عاری نیست چه روایت از امثال این رجال بیکی از چند سبب واقع شده یکی آنکه بر منصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی و ابن بابویه باحوال رجال آنها زیاده تر از نجاشی وغضائری وعلامه حلی وغیر آنهاست پس تضعیف بعض رجال خصوصاً رجالیکه در سند اصول احادیث کافی و من لا یحضره الفقیه و نظائر آن واقع شده و طعن در آنها بغیر قادحی واضح مقبول نیست چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایه و در شروح و کتب احادیث تصریح بآن فرموده اند حاصل که رجال مذکور نزد این مشائخ عدول و ثقات اند بعض متاخرین که این رجال را قدح و جرح نموده غیر مفسر السبب است و جرح بغیر بیان و تفسیر مناط اعتبار نیست و تقدیم جرح بر تعدیل در صورتی است که جرح مفسر السبب باشد چنانچه در فن اصول فقه و اصول حدیث تقریر یافته دیگر آنکه حدیثی که در اسناد آن ضعفا واقع اند از اصول نیست بلکه از شواهد و متابعات است با اینکه حدیثی را باسنادی که جمیع رجالش ثقات باشند اصلی گردانیده هم در آن باب حدیثی دیگر بهمان مضمون بیک اسناد یا بچند اسناد که در آن بعض ضعفا باشند بمتابعت او برو جه تاکید آورده شود برای تقویت و زیادتی تنبیه بر فائده از اینجاست که علمای فن رجال درباره برخی از رجال مینویسند که حدیث این طریق شاید تخریج میتوان نمود چنانچه ابن غضایری در ترجمه عبد الله بن ابراهیم بن ابی عمیر غفاری مینویسد روی عن ابی عبد الله علیه السلام ویجوز ان یخرج شاهداً نیز ابن غضائری در ترجمه حذیفه بن منصور بن کثیر ابو محمد بیاع سابری گفته حدیثه غیر نقی یروی الصحیح والسقیم وامره ملتبس ویخرج شاهداً نظائر آن بسیار است اگر استیعاب ذکر شواهد نموده آید منجر بملالت گردد فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین میفرماید قد تقدم ان المعروف عن دأب القدماء انه اورد فی کتابه کان نقصاً وضعفاً اما اذا کان الخبر ضعیف او مرسل لوجود القائلین فلا باس وکل اتبعنا

١٤٧

من كتبهم كان كذلك او كان من مراسيل المعتمدين المجمع عليهم او كان غير ذلك مما بعد نقل اهل الحق

مضمونه متواترا عندهم انتهى و ديگر آنكه نسخه ضعيفه كه احتجاج با و نموده شده بعد از اخذ حديث از و طاری شده باشد

خواه حديث را از و بطريق سماع و قرائت يا سوای آن از وجوه مشهوره تحمل اخذ نموده باشند يا از كتاب او كه پيش

از طريان فساد تاليف نموده و مشتهر گرديده اخذ كرده باشند اعم از آنكه ضعف از قبيل اختلاط عقل و عروض غفلت و سهو

و نسيان باشد كه راوی را عارض شده يا از قبيل تطرق خلل و تغير در عقيده اش باشد جمعی از واقفيه و ناووسيه نظرا

بهذا كه بعض علما حكم بصحت روايات ايشان نموده اند چنانچه محقق حلی در معتبر روايت علی بن ابی حمزه را كه از حضرت صادق

عليه السلام روايت نموده است موثق داشته و تصحيح فرموده و تعليل باين نموده كه تغير در عقيده او در زمان حضرت

امام موسی كاظم عليه السلام متطرق شده و اين معنی و صحت روايات و مسموعاتی كه پيش از فساد عقيده از وی مروی

و مسموع شده باشد قدحی نميكند و بهمين جهت علامه حلی در منتهی بصحت حديث اسحاق بن جرير حكم نموده و جمهور

نيز بهمين وجه حكم بصحت روايت علی بن محمد بن رباح نموده اند با آنكه اين هر سه كس از اركان وقف اند و ديگر آنكه روايت از و

بعد از توبه و رجوع او بطريقه حقه باشد مانند عبيد الله بن ابی زيد ابو طالب انباری كه اولا از واقفيه بود در آخر با هدايت

توفيق الهی بمذهب حق متمذهب گرديد نجاشی فرموده عبيد الله ابن ابی زيد احمد بن يعقوب بن نصر الانباری

شيخ من اصحابنا ابو طالب ثقة فی الحديث عالم به كان قديما من الواقفة قال ابو عبد الله الحسين بن

عبيد الله قال ابو غالب الزراری كنت اعرف ابا طالب اكثر عمره واقفا مختلطا بالواقفة ثم عاد الی الامامة

وجفاه اصحابنا وكان حسن العبادة والخشوع وكان ابو القاسم بن سهل الواسطی العدل يقول

ما رايت رجلا احسن عبادة ولا ابين زهادة ولا انظف ثوبا ولا اكثر تخليا من ابی طالب و مانند علی

بن اسباط بن سالم بياع الزطی ابو الحسن كوفی كه فطحی بوده بعد از آن مستبصر گرديده قال النجاشی علی بن اسباط بن سالم

الزطی ابو الحسن المقرئ كوفی ثقة وكان فطحيا جری بينه وبين علی بن مهزيار رسائل فی ذلك رجعوا

فيه الی ابی جعفر الثانی فرجع علی بن اسباط عن ذلك القول وتركه وقد روی عن الرضا عليه السلام

من قبل ذلك وكان اوثق الناس واصدقهم لهجة له كتاب الدلائل و ديگر آنكه روايت ماخوذ از كتابی باشد كه قبل از

فساد عقيده تاليف نموده باشد ليكن آن كتاب منقول از كتب اصول و از شيوخ اصحاب الامامية كه معتمد و موثوق اند ماخوذ

باشد مانند كتب علی بن حسين طاطری فانه وان كان من اشد الواقفية عنادا للامامية الا ان الشيخ شهد له

فی الفهرست بانه روی كتبه عن الرجال الموثوق بهم وبرواياتهم كذا فی مشرق الشمسين وكتب حسن بن محمد

بن محمد بن سماعه واو را حسن بن سماعه نیز گویند همین قبیل است که از کتب اصول منقول اند لاجرم علمای امامیه آنها را

قبول اصحاب نموده مقبول میدانند فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین در ترجمه او میگوید واعلم انه اعتمد علیه المشایخ

و رووا عنه اخبارا کثیرة واعتمدوا علی کتبه لانها کانت منقولة من الاصول علی الترتیب احسن ولما

رووا ان کتبه وما رواه صحیحة بعد المقابلة مع الاصول اعتمدوا علیها بعد از ان میفرماید الظاهر ان هذا

هو الوجه فی النقل من کتب امثالهم دیگر آنکه روایت از شخص ضعیف بجهت علو اسناد است باآنکه نزد محدث حدیثی

صحیحی که همه رواتش ثقات عدل اند واصل است در باب موجود است لیکن نازل است محدث باعتماد اینکه نزد محدثین

ان روایت معروف مشهور است وبجهت تحرز از تطویل اقتصار بر حدیث عالی ضعیف الاسناد بکند وحدیث صحیح نازل را

بان منضم نساز ود اگر متابعت را بدو قسم منقسم نموده که یکی متابعت حقیقی باشد ودیگری در حکم متابعت واین قسم را

قسم ثانی ان قرار دهد چندان بعید نخواهد بود چنانچه بر متامل خبیر مخفی نیست دیگر آنکه روایت از شخص ضعیف وحکم بصحت

روایتش از انجهت است که شخص مذکور از مشایخ اجازه است فقط یعنی خود کتابی ندارد وکتبی را که در ازمنه سابقه

مانند کتب متداوله این زمان مشهور ومتداول ومتواتر بودند با آنکه مشهور روایت میکند واجازت روایت آنها

بمستفید بن میدهد پس چنانچه اگر بعضی از ضعفا ومجاهیل صحاح سته اهل سنت وکتب صحاح امامیه را بوجوه

مشهوره روایت بکنند وبتلامذه خود اجازت روایت آنها بدهد از روایت انکس خللی در صحت کتب مشهوره بطرق

نمیشود وهم برین قیاس روایت بعض ضعفا ومجاهیل که مشایخ اجازه آن کتب بودند خللی در صحت روایات آن کتب

نخواهد کرد ومحققین علمای امامیه براین معنی تنصیص فرموده اند فاضل مجلسی در چند موضع در رجال روضة المتقین تصریح

بان نموده از انجمله در ترجمه ابراهیم بن میمون میفرماید وکان شیخنا التستری رضی الله تعالی عنه یقول انه

وامثاله مثل محمد بن اسماعیل الذی یوجد فی اوائل سند الکافی واحمد بن محمد بن یحیی العطار الذی

یروی عنه الشیخ بواسطة الحسین بن عبید الله الغضائری واحمد بن محمد بن الحسن بن الولید الذی یروی

الشیخ عنه بواسطة المفید ومحمد بن علی ماجیلویه الذی یروی الصدوق عنه ممن عد العلامة

خبره صحیحا وتحیر فی امره المتاخرون فالظاهر ان تصحیح هذه الاخبار لکونهم من مشایخ الاجازة

وکان المدار علی الکتب فجهالتهم لا یضر والذی کنا نباحث معه انه لو کان غرض العلامة لکان

ینبغی ان یتساهل فی جمیعهم مع انه ذکر فی اخر الخلاصة طرق الشیخ الی اصحاب الکتب وطرق

المصنف الیهم وحکم بالضعف فی کثیر من الاخبار ولم یکن له جواب لکن الذی ظهر لی من التتبع التام

١٣٩

ان مشايخ الاجازة على قسمين فبعضهم كان لهم كتب مثل سهل بن زياد واذا كان امثاله في السند
امكن ان يكون نقله من كتابه واخذ الخبر من كتابه فلا يعتمد عليه واما من كان معلوما او مظنونا
انه لم يكن لهم كتاب وكان ذكرهم لمجرد اتصال السند فلم يبال بوجودهم مثل هؤلاء المذكورين هذا الذي
يظهر لنا في الاعتذار واما الحق الذي يجزم به ان اصحاب الكتب يختلفون فمثل كتاب الفضيل بن يسار
ومحمد بن مسلم وامثالهما فلا شك انه كان متواترا عن مؤلفه وكان انتساب الكتاب اليهم مثل انتساب
الكتب الاربعة الى مولفيها فلا باس ان يساهل فيه واما مثل ابراهيم بن ميمون الذي لم يذكره
الاصحاب ولا كتابه فينبغي ان يلاحظ احوالهم على قوانينهم والاظهر في مثل هذا الخبر انه منقول
من كتاب الحسين بن سعيد وكان كتابه اشهر من الشمس فلا يضر جهالة الحسين بن الحسن بن ابان وذكر
الاصحاب انه تصنيف ابيه مع ان اهل قم كانوا اقروا على الحسين بن سعيد مثل احمد بن محمد بن عيسى
واحمد بن محمد بن خالد واضرابهما ويروون عنه فلهذه العلة لم يلتفتوا الى جهالته وعدالته وعد
الخبر صحيحا انتهى در صحاح سته بلكه صحيح بخاري وصحيح مسلم كه آنها را اصح الكتب بعد كلام الله ميدانند نيز روايت از
ضعفا واقع شده شراح برخي از وجوه مذكوره را در توجيه آن ذكر كرده اند نووي در مقدمه شرح صحيح مسلم ميفرمايد
عاب عائبون مسلما رحمه الله تعالى بروايته في صحيحه عن جماعة من الضعفاء والمتوسطين الواقعين في
الطبقة الثانية الذين ليسوا من شرط الصحيح ولا عيب عليه في ذلك بل جوابه من اوجه ذكرها الشيخ
الامام ابو عمرو بن الصلاح احدها ان يكون ذلك فيمن هو ضعيف عند غيره ثقة عنده ولا يقال
الجرح مقدم على التعديل لان ذلك فيما اذا كان الجرح ثابتا مفسر السبب والا فلا يقبل الجرح اذا لم يكن
كذا وقد قال الامام الحافظ ابو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب البغدادي وغيره ما احتج به البخاري
ومسلم وابو داود من جماعة علم الطعن فيهم من غيرهم محمول على انه لم يثبت الطعن المؤثر المفسر السبب
الثاني ان يكون ذلك واقعا في المتابعات والشواهد لا في الاصول وذلك بان يذكر الحديث اولا
باسناد نظيف رجاله ثقات ويجعله اصلا ثم يتبعه باسناد اخر او اسانيد فيها بعض الضعفاء على وجه
التاكيد بالمتابعة او لزيادة فيه تنبيه على فائدة فيما قدمه وقد اعتذر الحاكم ابو عبد الله بالمتابعة
والاستشهاد في اخراجه عن جماعة ليسوا من شرط الصحيح فمنهم مطر الوراق وبقية بن الوليد ومحمد بن
اسحق بن يسار وعبد الله بن عمر العمري والنعمان بن راشد واخرج عنهم مسلم في الشواهد في اشباههم كثيرين

كثيرين الثالث ان يكون ضعف الضعيف احتج به طرأ بعد اخذه عنه باختلاط حدث عليه غير
قادح فيما رواه من قبل في زمن استقامته كما في احمد بن عبد الرحمن بن وهب ابن اخي عبد الله بن
وهب فذكر الحاكم ابو عبد الله انه اختلط بعد الخمسين ومائتين بعد خروج مسلم من مصر فهو في
ذلك كسعيد بن ابي عروبة وعبد الرزاق وغيرهما ممن اختلط اخرا ولم يمنع ذلك من صحة الاحتجاج
في الصحيحين بما اخذ عنهم قبل ذلك الرابع ان يعلو بالشخص الضعيف اسناده وهو عنده من رواية
الثقات نازل فيقتصر على العالي ولا يطول باضافة النازل اليه مكتفيا بمعرفة اهل الشان ذلك انتهى
باآنکه تضعیف بعض رجال که آنها را در عداد ضعفا شمرده نظر است از آنجمله ابراهیم بن صالح انماطی ابو اسحاق است
که او را ابن الغضائری ضعیف شمرده واین معنی دلیل عدم اطلاع اوست بر کتاب رجال امامیه چه محققین علمای فن رجال امامیه
تصریح بتوثیق او نموده اند شیخ طوسی در فهرست میفرماید [illegible] ابراهیم بن صالح یکنی ابا اسحاق ثقة فاضل
استرابادی در کتاب تلخیص الاقوال فی تحقیق احوال الرجال نیز از خلاصة الرجال توثیق او از فهرست وکتاب
نجاشی نقل نموده وهم برین قیاس ادعای اجماع بر تضعیف محمد بن سنان نیز ناشی از عدم اطلاع اوست بر اقوال
علمای رجال امامیه نیز اکثر شیخ مفید توثیقش فرموده قادحین را اشتباه واقع شده او را بغلو متهم ساخته اند ودر
واقع چنین نیست بلکه او از اصحاب اسرار است چنانچه فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین تصریح بآن فرموده
میفرماید وروی الکشی اخبارا فی الغلو ولا نجد فیه غلوا بل الذی یظهر منها انه کان من اصحاب الاسرار
از آنجا که کرامات وخارق عادات که از جناب ائمه هدی علیهم الصلوة والسلام بوقوع آمده روایت میکرد
اشخاصیکه حوصله ایشان تاب استماع آن نداشت این معنی را بر غلو حمل نمودند. فاضل مجلسی بعد از ذکر اخباریکه
دلالت بر برائت ذمت او از غلو دارد میگوید فانظر ایها الاخ فی الله بعین الانصاف فی هذه الاخبار
فانها لیست الا معجزات ولا شک فی ان الائمة صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین من حین
الولادة کان یصدر عنهم خوارق العادة کما تقدم و روایت نمودن او احادیث را بطریق وجادت
واعلام نمودن بآن نیز سبب تضعیف وقدح نمیتواند شد بلکه اگر این قول از او صحیح باشد دلیل کمال ورع ونهایت تقوای
او خواهد بود باآنکه قادحین نیز برخی را بطریق وجادت نقل کرده اند و بر تقدیر تنزل وتسلیم میتوان گفت از آنجا که
او از مشایخ اجازه است ضعفش ضرری نمیرساند چنانچه فاضل مجلسی بآن تصریح فرموده وتضعیف ابراهیم بن عمر
الیمانی نیز از دائره صحت خارج است چه محققین فن رجال امامیه توثیق او نموده اند فاضل استرابادی در تلخیص

الاقوال میفرماید ابو احمد بن عمر الیمانی الصنعانی ست جش صدوق ظ و شیخ من اصحابنا ثقة لکن ابن غضائری بیان آمده که ابن غضائری مجهول الحال است جرح او نا ط اعتبار نیست و تضعیف داود رقی نیز مزیف است چه او نزد محققین علمای امامیه در عداد ثقات مندرج است فاضل استرابادی در تلخیص الاقوال میفرماید داود بن کثیر الرقی مولی بنی اسد ثقة من اصحاب ابی عبد الله علیه السلام علامه حلی در خلاصة الاقوال میفرماید الاقوی قبول روایته لقول الشیخ والکشی ایضا رحمهما الله تعالی شیخ شهید ثانی در شرح شرائع نیز توثیقش را ترجیح نموده از حضرت صادق علیه السلام مروی است که انزلوا داود الرقی منی بمنزلة المقداد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز فرموده من سره ان ینظر الی رجل من اصحاب القائم فلینظر الی هذا یعنی داود فاضل مجلسی در رجال و جنة المتقین فرموده قال المفید انه من خواص الکاظم و ثقاته واهل الورع والعلم والفقه من شیعته نیز از کشی نقل کرده ولم اسمع احدا من مشائخ العصابة یطعن فیه وابن غضائری مجهول الحال کثیر الاوهام است اعتنائی بقول او نیست پس تضعیفش ضعیف باشد و نجاشی درین باب مقلد است مستند تضعیف داود بن الحصین نیز ضعیف است فاضل استرابادی در تلخیص الاقوال میفرماید قال النجاشی انه ثقة فاضل مجلسی نیز حکم بتوثیق او نموده هم برین قیاس تضعیف عثمان بن عیسی نیز از دائره صحت خارج است چه او اگرچه میل بوقف نموده بود لکن بعد رفقه توفیق الهی بتوبه و انابت موفق گردید و از تلخیص الاقوال میفرماید ذکر نصر بن الصباح ان عثمان بن عیسی کان واقفیا وکان وکیل ابی الحسن موسی علیه السلام و فی یده مال فسخط الرضا علیه السلام ثم تاب عثمان و بعث بالمال الیه وکان شیخا عمر ستین سنة وکان یروی عن ابی حمزة الثمالی ولا یتهمون عثمان بن عیسی نیز فرموده نقل الکشی قولا بان عثمان بن عیسی ممن اجتمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم واقروا لهم بالفقه والعلم انتهی و صالح بن حماد نزد فضل بن شاذان که از اکابر محدثین امامیه است ممدوح است در خلاصه از کشی نقل کرده علی بن محمد القتیبی قال سمعت الفضل بن شاذان یقول فی ابی الخیر و هو ابی الخیر و هو صالح بن سلمة بن ابی حماد الرازی کما کنی وقال علی کان الفضل بن محمد یرتضیه و یمدحه انتهی و تضعیف حسن بن راشد طغاوی نیز محل نظر است مدار تضعیف او نیز ابن غضائری است و ابن غضائری چنانچه علمای رجال تصریح نموده اند مجهول الحال کثیر الاوهام است تضعیف او نزد محققین مطلقا اعتبار نیست و مدار تضعیف سهل ابن زیاد آدمی نیز بر غضائری است که تضعیفش نزد محققین معتبر نیست واو درین باب مماثل از وی است که اهل سنت تضعیفش را معتبر نمیدانند و نجاشی درین باب متتبع او است و شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی او را توثیق نموده وانچه بعضی علما گفته اند لاختلف قول الشیخ الطوسی فیه فقال فی موضع انه ثقة وقال فی موضع ضعیف مهمل

محل نظر است زیرا که مراد شیخ از ضعیف درین مقام ضعیف الرأی والعقل است نه ضعیف مصطلح و قول فضل بن شاذان
در شان سهل بن زیاد آدمی که گفته انه لحمق مؤید این معنی است فاضل کشی در کتاب رجال فرموده قال علی بن محمد
القتیبي سمعت الفضل بن شاذان یقول فی ابی الخیر و هو صالح بن سلمة ابی حماد الرازي کما کنی
و قال علی کان ابو محمد الفضل یرتضیه و یمدحه ولا یرتضی ابا سعید الادمی و یقول هو احمق انتهی
نظیرش آنست که علمای رجال اهل سنت در ترجمه عبد الله بن محمد بن یحیی طرسوسی که معروف بضعیف و از جمله رجال ابو داود
و ابن ماجه است میگویند که مراد ضعیف ضعیف در قوة و در بنیه بدن است یعنی نحیف نه ضعیف بمعنی مصطلح چنانچه در
تقریب بتصریح بان فرموده قال الفاضل الناصب اما مجاهیل پس در کثرت بدینجا اند مثل حسن بن ابان که خبر او را
در صحاح شمرده اند و بر جهالت او ابن مطهر در مختلف و منتهی و شیخ مقتول در روس نص کرده اند و قاسم بن سلیمان
و محمد بن علی کلاهما مجهولان کما سلف و عمر بن ابان و حسین بن العلا مجهول الاسم والمسمی و العباس بن
عمرو الفقیمی والفضل بن سکین و علی بن عقبة بن قیس بن سمعان و هاشم بن ابی عمار الحسینی و بشر بن
بسار الضباری و موسی بن جعفر و فضل بن بکره و زید الیمامی و سعید بن یزید و عبد الرحمن بن ابی هشام
و بکار بن ابی بکر و فلیح بن زید و محمد بن سهیل و عبد الله بن یزید و غالب بن عثمان و ابی حبیب الاسدی
و ابی سعید المکاری و رکاز بن قرقد والحسن النفیسی و قاسم بن الحراز و صالح السعدی و علی بن هوید و ابی الحسن
بن علی بن ابراهیم بن محمد والحسن بن علی و ابی اسحاق النحوی و عثمان بن عبد الملک و عثمان بن عبد الله
و عیسی بن عمرو مولی الانصار و ربیع بن محمد السلمی و علی بن سعد السعدی و محمد بن یوسف بن ابراهیم و
محمود بن میمون و جعفر بن سوید بن جعفر بن کلاب فهؤلاء کلهم مجاهیل مع جماعة اخری لا تکاد تحصی
و قد روی عنهم مؤلفهم کعلی بن ابراهیم و ابیه ابراهیم و محمد بن یعقوب الکلینی و ابن بابویه و ابی جعفر
الطوسي و شیخه ابی عبد الله الملقب بالمفید فی صحاحهم التی اوجب العمل بما فیها مجتهدوهم و زعموا انها
توجب العلم القطعی نص علی ذلک المرتضی والطوسي والحلي انتهی اقول و بالله نستعین آنچه درین مقام افاده فرموده است
مردود است چه مجهول چنانچه علمای فن درایه تصریح بآن فرموده اند بر سه قسم است مجهول العین و مجهول الحال ظاهراً و باطناً
و مجهول باطناً فقط که او را مستور الحال گویند اگر مراد از مجهول در قول او مجهول العین است درینصورت میگوییم مجهول العین
بودن این رجال و رواة در حیز منع است زیرا که نزد اکثری از محققین فن درایه در جهالت عدم معرفت علما شرط است
خطیب که از اجله علمای اهل سنت است تعریف مجهول چنین فرموده هو کل من لم یعرفه العلماء رواة و رجال

نزد اهل علم مشهور و معروف بوده اند مولانا محمد تقی مجلسی در رجال روضة المتقین میفرماید بل الظاهر ان الجماعة
الذین لیسوا مشهورین عندنا کانوا مشهورین عندهم و عند سائر الفقهاء و در صحیح بخاری و صحیح مسلم که از
بعض مجهول العین روایت واقع شده است بعضی از علما در معرض دفع اعضال همین توجیه نموده اند فاضل وجیه الدین
بن نصر الله علوی و ملا علی قاری در شرح الشرح نخبة الفکر میفرماید و بان الخطیب شرط فی الجهالة عدم معرفة
العلماء و هذان مشهوران عند اهل العلم بنا بر ابن عبد البر که مجهول نزد او عبارت از آنکس است
که روایت از و منحصر در یک راوی باشد اختیار روایت از رجال در یک کس نیز ممنوع است مراد عمی فعلیه
البیان و بر تقدیر تنزل و تسلیم میگوئیم که هر چند در رد و قبول مجهول العین در میان علمای اهل سنت اختلاف است
چنانچه در شرح الفیه تفصیل نموده لکن اکثر محققین اهل سنت قائل بقبول روایت مجهول العین اند نووی در مقدمه شرح
صحیح مسلم میفرماید ثم المجهول اقسام مجهول العدالة ظاهرا و باطنا و مجهولها باطنا مع وجودها ظاهرا
و هو المستور و مجهول العین اما الاول فالجمهور علی انه لا یحتج به و اما الاخران فاحتج بهما کثیر من المحققین
همچنین اگر مراد از مجهول مجهول الحال باشد بنا برین تقدیر نیز مجهول بودن رجال و رواة مذکوره نزد متقدمین مانند
کلینی و ابن بابویه و نظرای ایشان نزد اشخاصی که از ایشان روایت کرده و بکثرت ملاقات و معاشرت خبرت باطنی
باحوال آنها بهم رسانیده بودند ممنوع است زیرا که رجال مذکور نزد متقدمین و اشخاصی که روایت از ایشان نموده اند
نیز معروف العدالة بودند و مدعی معرفت عدالت مقدم بر مدعی عدم معرفت است لما مع المثبت من زیادة
العلم طریان جهل در ازمنه لاحقه که خبرت باطنیه متعذر گردیده اکثر کتب جرح و تعدیل مندرس شده اند ضرری
نمیرساند در صحیح بخاری و صحیح مسلم که روایت از جاهیل واقع شده محققین اهل سنت نیز دفع اعضال همین طریق
نموده اند قسطلانی در مقدمه شرح صحیح بخاری میفرماید و اما الجهالة فمندفعة عن جمیع من اخرج لهم
فی الصحیح لان شرط الصحیح ان یکون راویه معروفا بالعدالة فمن زعم ان احدا منهم مجهول فکانه
نازع المصنف فی دعواه انه معروف و لا ریب ان المدعی بمعرفته مقدم علی من یدعی عدم معرفته
لما مع المثبت من زیادة العلم انتهی نووی در شرح صحیح مسلم میفرماید الجهالة لا تؤثر عند جماعة من العلماء
بل یحتجون لصاحبها و یقتضی توقفا عند جماعة من الحکم بالصحة و ضعفه عند الاخرین و بعضه فلا
المجهول فیحتج به او یرجح به غیره او یستانس به یا آنکه روایت مجهول الحال را جمعی از محققین اهل سنت مانند بعض
الفقهاء ابو حنیفه کوفی و دیگران مقبول میدانند ملا علی قاری فاضل وجیه الدین در شرح الشرح نخبه میفرمایند ان ...

روي عنه اثنان فصاعدا اذا لم يوثق فهو مجهول لان جهالة العين ارتفعت برواية اثنين الا انه مالم
يوثق به يبقى مجهول الحال وهو المستور الظاهر انه درج فيه قسمي مجهول الحال وسمى كلا منهما مستورا
واتكان ابن الصلاح وغيره سمى الاخير مستورا لوجود الستة في كل منهما وهما مجهول العدالة الظاهرة
والباطنة ومجهول العدالة الباطنة دون الظاهرة والمراد بالباطنة ما في نفس الامر وهي التي يرجع
فيها الى اقوال المزكين وبالظاهرة ما يعلم من ظاهر الحال وقد قبل روايته جماعة منهم ابو حنيفة رضي الله
عنه بغير قيد يعني بعصر دون عصر ذكره السخاوي وقبل اي بغير قيد التوثيق وفيه انه اذا وثق
خرج عن كونه مستورا فلا يتجه فيه قوله بغير قيد واخذ هذا القول ابن حبان تبعا للامام الاعظم
واختاره ابن حبان اذ العدل عنده من لا يعرف الجرح قال والناس في احوالهم على الصلاح والعدالة
حتى يتبين منهم ما يوجب القدح ولم يكلف الناس ما غاب عنهم وانما كلفوا الحكم للظاهر قال تعالى
ولا تجسسوا ولان الاخبار مبني على حسن الظن وان بعض الظن اثم ولانه يكون غالبا عند من تعذر
عليه معرفة العدالة في الباطن فاقتصر فيها على معرفة ذلك في الظاهر بخلاف الشهادة فانها تكون
عند الحكام فاعتبر فيها العدالة في الظاهر والباطن قال ابن الصلاح يشبه ان يكون العمل على هذا الرأي
في كثير من كتب الحديث المشهورة في غير واحد من الرواة الذين تقادم العهد بهم وتعذرت خبرتهم
باطنا فاكتفى بظاهرهم و... توجيه كلام رئيس الفقهاء برين نهج نموده اند که این قول محمول ... عمده ...
... مردم ... عدالت بود و ... فسق غالب ... ترکیبه گزیری نیست با آنکه این توجیه منافی قول
او ... باشد مدفوع است با آنکه اصل در حامل علم عدالت است تا وقتی که ... او ظاهر شود چنانچه ابن عبد البر
که از اکابر علمای اهل سنت است تصریح باین معنی فرموده و شیخ عبد الرحیم عراقی در شرح الفیه میفرماید و قال ابن عبد البر
ان كل حامل علم معروف العناية فهو عدل محمول في امره ابدا على العدالة حتى يتبين جرحه با آنکه ...
اکثر این رجال از مجهولین محل نظر است زیرا که اگر چه در کتب رجال که بالفعل موجود است بر صریح توثیق عمر بن حنظله تصریح
واقع نشده است لکن توثیق او از بعضی اخبار استفاده میشود چنانچه شیخ شهید ثانی طاب ثراه در درایة الدرایه بعنوان
فرموده و ایراد ولدش شیخ حسن بر این قول با آنکه حدیثی که استفاده این معنی از آن فرموده ... مدفوع است
زیرا که توثیق یزید بن خلیفه که در طریق آن حدیث واقع شده است و ... گردیده ... مشهور
چنانچه فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین تصریح بان فرموده و نیز فاضل ... و ... بتحقیق صحته

عن صفوان وهو محل الاجماع انتهى نيز قول بجهالت عمرو بن حنظله مبنى بر عدم اطلاع او بر اقوال علماى اماميه است تو هم
عدم توثيق عبد الرحمن بن ابى هاشم از نجاشى از قلت تتبع كتب رجال است زيراكه اگرچه او را بابن عنوان توثيق ننموده اند
ليكن بعنوان عبد الرحمن بن محمد بن ابى هاشم توثيق او واقع است وحكم بجهل غالب بن عثمان نيز ناشى از جهل او است بكتب
رجال اماميه فاضل مجلسى در رجال وجيزة المتقين ميفرمايد غالب بن عثمان المنقري مهمل بمعنى كحال وثقه النجاشي
كذا فى الخلاصة فاضل استرابادى نيز از كتاب نجاشى وخلاصه علامه حلى توثيق او نقل كرده تجهيل عمر بن ابان
نيز مقدوح است فاضل تفرشي در نقد الرجال فرموده عمر بن ابان الكلبي ابو حفص مولى كوفى ثقة وله كتاب قاله النجاشي
استرابادى نيز در تلخيص الاقوال ودیگر كتب خود توثيق او نموده ميفرمايد عمر بن ابان الكلبي ابو حفص مولى كوفى ثقة روى
عن ابى عبد الله عليه السلام در خلاصة الاقوال نيز توثيق او واقعست باآنكه مجادل را ميرسد كه بر طبق آنچه مخدومى
درين مقام افاده فرموده است بگويد اما نجا هيل وضعفا كه در اسانيد اخبار متمسك بهاى اهل سنت در مسائل فقهيه وغير آن
واقع است وكتب جامعه آن احاديث را صحاح بلكه بعضى را اصح الكتب بعد كتاب الله ميدانند بيرون از حصر ونهايتى بيشمار ودر اطراف
نمونه از ايشان بر شمردن ميشود اما ضعفا منهم ابراهيم بن اسماعيل بن مجمع الانصاري قال ابن معين ليس
بشئ قال البخاري كثير الوهم ليس بقوى مع ذلك استشهد به في صحيحه واخرج له ابن ماجة وابراهيم بن
عبد الرحمن ابو اسمعيل الكوفى السكسكى ضعفه احمد ولينه شعبة اخرج له البخاري وابو داود والنسائى و
ابراهيم بن المهاجر بن جابر روى عباس عن يحيى ضعيف واخرج له مسلم والاربعة وابراهيم بن يوسف
بن ابى اسحق السبيعى ضعفه بعض واحتج له الشيخان وروى له الباقون سوى ابن ماجة واحمد بن بشير متروك
ضعفه الدارقطنى قال النسائى ليس بذلك القوى وقيل متروك واحتج به البخاري في صحيحه واحمد بن ابى
الطيب البغدادى المعروف بالمروزى ضعفه ابو حاتم واخرج له البخاري واحمد بن عيسى التستري عاب
ابو زرعة مسلما باخراج حديثه اسماعيل بن ابى اويس عبد الله بن عبد الله بن مالك بن عامر
الاصبحى بن اخت مالك بن انس احتج به الشيخان وروى له الباقون سوى النسائى فانه ضعفه قيل كان مغفلا ليس في
الحديث بشئ بن المهاجر منكر الحديث اخرج له المسلم والاربعة بقية بن الوليد قال ابن حبان وكان له
اصحاب يسقطون الضعفاء عن حديثه ويسوونه روى له مسلم والحارث بن عبيد الله ابو قدامة
ليس بشئ يأتى عن الثقات ما ليس من حديثهم ضعفه ابن معين روى له مسلم وابو داود والترمذي
وعبد الله بن لهيعة ذاهب الحديث لا يوثق به يدلس عن الكذابين والضعفاء ضعفه ابن معين

ابن معین وابو زرعة والنسائی وغیرهم وهو من رجال مسلم وعبد الله بن المثنی بن عبد الله بن انس
بن مالک البصری ضعیف قال ابن حجر هو من رجال البخاری وان تکلم فیه وعبد الملک بن ابی محذورة
روی له مسلم والاربعة عمر بن الحکم بن ثوبان من رجال مسلم ذاهب الحدیث فضیل بن
مرزوق ضعفه یحیی وقال ابن حبان یروی الموضوعات ویخطی عن الثقات احتج به مسلم والاربعة
لیث بن ابی سلیم الکوفی ترکه احمد وغیره روی له مسلم وحسین بن محمد المروزی ضعفه یحیی واحتج
به مسلم وشریک بن عبد الله بن سنان بن انس النخعی جدا قال الحسین اخرج له المسلم فی المتابعات
وشهر بن حوشب ضعیف ترکوه روی له مسلم مقرونا وطلحة بن نافع لیس بشی ضعفه ابن معین
روی له البخاری مقرونا بغیره وعاصم بن علی بن عاصم بن صهیب ابو الحسن الواسطی قال ابن معین
لیس بشی قال احمد ان ابن معین یقول کل عاصم فی الدنیا ضعیف وهو من رجال البخاری ومحمد
بن طلحة ضعفه ابن معین وابو کامل واحتج به فی الصحیحین وفی ان ضعفاه واخرج له النسائی وابن ماجة
ویحیی بن عبد الله بن الضحاک ضعفه غیر واحد واستشهد له البخاری این چند اسم از کتاب ضعفا
وکذا من محمد بن طاهر بن علی هندی گجراتی منقول شد شیخ ابن حجر در تقریب چند کس از ضعفا که در اسناد صحاح ودیگر
کتب احادیث معتبره اهلسنت واقع اند ذکر نموده ودر اینجا نام چند کس از انها مذکور میشود از انجمله احمد بن یزید
بن ابراهیم ابو الحسن که بخاری ازو روایت کرده وابی بن العباس بن سهل بن سعد ساعدی انصاری که
بخاری وترمذی وابن ماجه ازو روایت کرده واسباط ابو الیسع البصری روی عنه البخاری واسماعیل بن ابراهیم
بن مهاجر بن جابر بجلی کوفی روی عنه مسلم والترمذی وابن ماجة واسید بن زید بن نجیح
جمال روی عنه البخاری واشعث بن سوار الکندی نجار افرق اثرم قاضی اهواز روی عنه مسلم
والترمذی والنسائی وابن ماجة والبخاری فی الادب المفرد وبشر بن نافع حارثی ابو الاسباط نجرانی
روی عنه البخاری تعلیقا وابو داود والترمذی وابن ماجة حارث بن عمران جعفری مدنی ابن
حبان اورا بوضع متهم نموده روی عنه ابن ماجة وحارث بن وجیه راسبی ابو محمد بصری روی عنه
ابو داود والترمذی وابن ماجة وحریث بن ابی مطر فزاری ابو عمرو بن عمر کوفی حناط روی عنه
البخاری تعلیقا والترمذی وابن ماجه زبان بن فائد مصری ابو جوین حمراوی بخاری در ادب مفرد وترمذی
وابن ماجه وابو داود ازو روایت کرده اند زمعة بن صالح جندی نزیل مکه ابو وهب مسلم وابو داود

157

ودر مراسيل و ترمذي و نسائي و ابن ماجه از وى روايت كرده اند و زهير بن محمد تميمى ابو منذر خراسانى جماعت از وى روايت

كرده اند و سعيد بن بشير ازدي مولاهم ابو عبد الرحمن او ابو سلمة الشامي اخرج له اصحاب السنن الاربعة

وسعيد بن مرزبان عبسي مولاهم ابو سعد بقال كوفي اعور اخرج له والبخاري في الادب المفرد والترمذي

وابن ماجة وسلمة بن وردان ليثي اخرج له الترمذي وابن ماجة وسهيل بن ابي حزم مهران او عبد الله قطيعي

ابو بكر بصري اخرج له اصحاب السنن الاربعة وصالح بن ابي الاخضر يمامي لم هشام بن عبد الملك نزيل

بصرة اخرج له اصحاب السنن الاربعة وصالح بن محمد بن زائدة مدني ابو واقد الليثي صغير اخرج له

اصحاب السنن الاربعة وعبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب ابو عبد الرحمن عمري

مدني اخرج له مسلم واصحاب السنن الاربعة وعبد الله بن مسلم بن هرمز مكي روى عنه البخاري

في الادب المفرد وابو داود في المراسيل والترمذي وابن ماجة وعبد الله بن مؤمل بن هبة مخزومي

مكي اخرج له البخاري في الادب المفرد وابن ماجة والترمذي وعبد الرحمن بن ابي عمر مكي نزيل

حران اخرج له اصحاب السنن الاربعة وعبد الرحمن بن رافع مصري قاضي افريقية اخرج له البخاري

في الادب المفرد وابو داود والترمذي وابن ماجة وعبد الكريم بن ابي المخارق ابو امية معلم بصري

نزيل مكة اخرج له البخاري تعليقا وابو داود في المسائل والترمذي والنسائي وابن ماجة عبيد الله

بن سعيد بن مسلم جعفي ابو مسلم كوفي قائد اعمش بخاري تعليقا از وى روايت كرده وعبيد الله بن وليد

وصافي هو ابو اسمعيل كوفي عجلي اخرج له البخاري في الادب المفرد والترمذي وابن ماجة عبيدة بن معتب

ضبي ابو عبد الرحيم كوفي ضرير اخرج له البخاري تعليقا وابو داود وابن ماجة والترمذي علي بن

زيد بن عبد الله بن زهير بن عبد الله بن جدعان تيمي بصري حجازي الاصل اخرج له البخاري

في الادب المفرد ومسلم واصحاب السنن الاربعة علي بن مجاهد بن مسلم قاضي كابلي اخرج له

الترمذي وعمر بن حمزة بن عبد الله بن عمر بن الخطاب عمري مدني اخرج له البخاري تعليقا

ومسلم والترمذي وابو داود وابن ماجة وعمر بن يزيد الصنعاني اخرج له ابو داود والترمذي

وابن ماجة وعمر بن معتب اخرج له ابو داود والنسائي وابن ماجة وعمران بن ظبيان كوفي

اخرج له البخاري في الادب المفرد والنسائي وفرج بن فضالة بن نعمان تنوخي شامي اخرج له

ابو داود والترمذي وابن ماجة وكثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف مزني اخرج له ابو داود

ابو داود والترمذی وابن ماجه محمد بن فضاء ابو بحر بصری اخرج له ابو داود والترمذی وابن ماجه و
محمد بن یزید بن محمد بن کثیر عجلی ابو هشام رفاعی کوفی قاضی مدائن قال البخاری رأیتهم مجمعین علی ضعفه
مسلم وابن ماجه وابو داود از و روایت کرده اند و خطیب جزم نموده که بخاری نیز از و روایت کرده است مثنی بن
صباح ابناوی ابو عبد الله او ابو یحیی نزیل مکة اخرج له ابو داود والترمذی وابن ماجه مروان
بن عثمان بن ابی سعید معلی انصاری زرقی اخرج له البخاری فی الادب المفرد والنسائی مظاهر بن
اسلم مخزومی مدنی اخرج له ابو داود والترمذی وابن ماجه مفضل بن فضالة بن ابی امیة ابو
مالک بصری برادر مبارک اخرج له ابو داود والترمذی وابن ماجه منهال بن خلیفة عجلی ابو قدامة کوفی
اخرج له ابو داود والترمذی وابن ماجه نجیح بن عبد الرحمن سندی مدنی ابو معشر مولی
بنی هاشم اخرج له اصحاب السنن الاربعة نهاش بن قهم قیسی ابو خطاب بصری اخرج له البخاری فی الادب
المفرد وابو داود والترمذی وابن ماجه وهلال ابی هلال او ابن ابی مالک تیمی اخرج له البخاری
تعلیقا وابو داود واصل بن سائب رقاشی ابو یحیی بصری اخرج له الترمذی وابن ماجه ولید بن
عبد الله بن ابی ثور همدانی کوفی اخرج له البخاری فی الادب المفرد وابو داود والترمذی وابن ماجه
ویحیی بن عبد الله بن الضحاک بابلتی ابو سعید حرانی ربیب اوزاعی اخرج له البخاری تعلیقا والنسائی
ویحیی بن متوکل مدنی ابو عقیل صاحب بهیة اخرج له مسلم فی المقدمة وابو داود ویزید بن ابان رقاشی
ابو عمرو بصری قاص اخرج له البخاری فی الادب المفرد والترمذی وابن ماجه یزید بن ابی زیاد هاشمی
مولاهم الکوفی اخرج له البخاری تعلیقا ومسلم واصحاب السنن الاربعة ابو بکر بن عبد الله بن ابی مریم
غسانی شامی اخرج له ابو داود والترمذی وابن ماجه و در مقدمه فتح الباری بسیار از ضعفا که در بخاری
روایت انها را وارد هست ذکر کرده و از ان جمله نام چند کس مذکور میشود مثل ایوب بن نجار یمامی عجلی وابن البرقی
تضعیف او نموده اند و حرمی بن عمارة بن ابی حفصه ابو روح بصری ذکره العقیلی فی الضعفاء و حسن بن ذکوان
واحمد وابن معین وابو حاتم ونسائی وابن عدی تضعیف او نموده اند و سلیم بن جبیر ابو یونس مصری ابن قطان
تضعیف او نموده قال ابن حبان لا یجوز الاحتجاج به اذا تفرد وقال النسائی وابو داود ولیس بالقوی و
قال الحاکم روی له البخاری فی الاصول و سلمة بن رجاء تمیمی نسائی تضعیف او نموده وقال ابن معین لیس بشیء
و سلیمان بن کثیر عبدی قال ابن معین ضعیف وقال الذهلی والعقیلی مضطرب الحدیث و

بن داود مصيصي ضعفه ابوداود والنسائي و عبدالرحمن بن عمر عصبي قال ابن معين ضعيف و قال ابوحاتم

ليس بالقوي و عمر بن ابي سلمة دمشقي صاحب اوزاعي ضعفه يحيى بن معين و الساجي و قال العقيلي في حديثه

وهم لا يحتج به و كليب بن وائل بكري صاحب ابن عمر قال ابوزرعة ضعيف و كهمس بن حسن تميمي بصري

از ابن معين تضعيف او منقول شده و معروف بن خربوذ ضعفه يحيى بن معين قال احمد ما ادري كيف هو

و نعيم بن حماد خزاعي مروزي نزيل مصر قال النسائي ضعيف و نسبه ابوبشر الدولابي الى الوضع و يزيد

بن ابي زياد ضبعي بصري معروف بزيد رشك ضعفه ابن معين كما حكاه ابن شاهين الى غير ذلك و ديگر

جماعات که علمای اخبار ایشان خصوصا اهل جرح و تعدیل مانند احمد و ابوزرعه و علي بن المديني و عجلي و عقيلي و نسائي و ابن

قطان و ابن البرقي اجماع دارند بر تضعيف و توهين آنها و اخبار بين ايشان در صحاح خود روايات آنها را مشحون کرده اند

و فقهای ایشان بهمین روایات احتجاج مینمایند در مسائل فقهیه بلکه اعتقادیه بر ثبوت همانها روایات اثبات میکنند اما

مجاهیل پس از کثرت حد بیرون اند مثل احمد بن عاصم بلخي قال ابوحاتم الرازي مجهول و اسامة بن حفص مدني که ابوالقاسم

لالکائی تجهیل او نموده و اسباط ابواليسع قال ابوحاتم مجهول و بيان بن عمرو بخاري شيخ بخاري قال ابوحاتم

مجهول و حسين بن حسن بن يسار قال ابوحاتم مجهول و حفص بن ميسرة ابوعمر صنعاني نزيل عسقلان

قال ابوحاتم مجهول و عباس بن حسين قنطري قال ابوحاتم مجهول و محمد بن حكم مروزي شيخ بخاري قال

ابوحاتم مجهول و محمد بن يزيد كوفي قال ابوحاتم مجهول و يحيى بن ابي زكريا غساني واسطي ابومروان قال ابن معين

لا يعرف حاله و قال ابوحاتم ليس بمشهور و قال ابن حبان لا يجوز الرواية عنه بخاري در صحيح از ين مجاهيل روايت

کرده نیز بطریق تعلیق از چند مجهول دیگر روایت وارد از ان جمله اسحاق بن يحيى كلبي قال الذهلي مجهول و سعيد بن

زياد انصاري قال ابوحاتم مجهول مسلم نیز در صحیح خود در دوازده موضع روایت از مجهول نموده نووي در مقدمه

شرح صحيح مسلم فرموده که شیخ ابوعمرو بن صلاح فرموده که حافظ ابوعلي غساني این قسم روایت را انقطاع نامیده و گفته

انقطاع در روایت مسلم در صحیحش در چهارده موضع واقع شده است اول در تیمم قوله في حديث ابي الجهم و روى الليث

بن سعد دوم قوله في كتاب الصلوة في باب الصلوة على النبي صلى الله عليه و سلم حدثنا صاحب لنا عن

اسماعيل بن زكريا عن الاعمش سوم در باب سكوت بين التكبير و القراءة قوله و حدثت عن يحيى بن حسان و يونس

المودب چهارم در باب الجنائز قوله في حديث عائشة في خروج النبي صلى الله عليه و سلم الى البقيع ليلا

و حدثني من سمع حجاجا الاعور و اللفظ له قال حدثني ابن جريج پنجم در باب الجوائح في حديث عائشة حدثني

حدثني غير واحد من اصحابنا قالوا حدثنا اسمعيل بن ابي اويس ششم قول او در همين باب و روى الليث

بن سعد قال حدثني جعفر بن ربيعة هفتم در باب احتكار الطعام في حديث معمر بن عبد الله العدوي

حدثنا بعض اصحابنا عن عمرو بن عون هشتم قوله في صفة النبي صلى الله عليه وسلم وحدثت عن ابي

امامة وممن روى ذلك عنه ابراهيم بن سعيد الجوهري نهم در آخر فضائل در حديث ابن عمر عن رسول الله

صلى الله عليه وسلم ارأيتكم ليلتكم هذه روايه مسلم اياه موصولا عن معمر عن الزهري عن

سالم عن ابيه دهم قال حدثني عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي قال اخبرنا ابو اليمان قال نا شعيب ورواه

الليث عن عبد الرحمن بن خالد بن مسافر كلاهما عن الزهري باسناد معمر كمثل حديثه يازدهم در آخر كتاب

القدر در حديث ابي سعيد خدري لتركبن سنن من قبلكم حدثني عدة من اصحابنا عن سعيد بن ابي

مريم دوازدهم در حديث البراء بن عازب في الصلوة الوسطى سيزدهم در رجم از حديث ابو هريرة في الذي

اعترف على نفسه بالزنا ورواه الليث ايضا عن عبد الرحمن بن خالد بن مسافر عن ابن شهاب بهذا الاسناد

چهاردهم در كتاب الامارة از حديث عوف بن مالك خيار ائمتكم الذين يحبونهم شيخ ابن صلاح تعقب كرده

حديث دوم چهاردهم را اسقاط كرده ميفرمايد فهي اذن اثنا عشر لا اربعة عشر شيخ ابن حجر در تقريب زياده از

هشتصد كس از مجاهيل كه در صحاح سته و ديگر كتب معتبره احاديث اهل سنت روايات از انها درود يافته ذكر كرده

از انجمله چند كس در ينمقام مذكور ميشود منهم ابراهيم بن ابي ميمونة الحجازي روى عنه ابو داود وابن ماجة

واسحق بن محمد الانصاري روى عنه ابو داود والترمذي في الشمائل واسحق بن يزيد الهذلي المدني

روى عنه ابو داود والترمذي وابن ماجة واسماعيل بن رياح السلمي روى عنه ابو داود والنسائي

والترمذي في الشمائل والسود بن ثعلبة الكندي الشامي روى عنه ابو داود وابن ماجة وانس بن

حكيم الضبي البصري روى عنه ابو داود وابن ماجة واياس بن ابي رملة الشامي روى عنه ابو داود

والنسائي وابن ماجة وتبيع بن سليمان ابو عدبس روى عنه ابو داود وابن ماجة وثابت الانصاري

روى عنه ابو داود والترمذي وابن ماجة وحاتم بن ابي نصر القنسريني روى عنه ابو داود وابن

ماجة وحارث بن عمرو بن اخي المغيرة بن شعبة الثقفي روى عنه ابو داود والترمذي حارث بن

مخلد الزرقي الانصاري روى عنه ابو داود والنسائي وابن ماجة حبيب بن يسار الكندي روى عنه الترمذي

والنسائي حبيب بن يساف روى عنه النسائي حجاج بن عبيد روى عنه ابو داود وابن ماجة حري

١٦١

رجل من بني عذري روى عنه ابو داود وابن ماجة خشين الحميري الحبراني روى عنه ابو داود وابن
ماجة حكم بن مصعب المخزومي الدمشقي روى عنه ابو داود والنسائي وابن ماجة حكيم بن شريك بن نملة
الكوفي روى عنه البخاري في الادب المفرد حميد الشامي ابن ابي حميد الحمصي روى عنه ابو داود وابن ماجة
في التفسير خليل بن عبد الله روى عنه ابن ماجة زميل بن عباس اسدي اخرج له ابو داود والنسائي
زياد الطائي روى عنه الترمذي سعد مولى ال ابي بكر اخرج له البخاري في الادب المفرد سعيد بن زياد
الانصاري المدني اخرج له البخاري تعليقا وابو داود والنسائي سعيد بن ابي سعيد الانصاري اخرج
الترمذي وابن ماجة سلمة بن عبد الله الخطمي المدني اخرج له البخاري في الادب المفرد وابن ماجة سلمة
بن محمد بن عمار بن ياسر العنسي مدني اخرج له ابو داود وابن ماجة سليمان بن جابر الهجري اخرج له
الترمذي والنسائي سمرة بن نهم القرشي الاسدي اخرج له الترمذي والنسائي وابن ماجة ضبارة بن
عبد الله بن مالك بن ابي سليك الحضرمي ابو شريح الحمصي اخرج له البخاري في الادب المفرد وابو داود
والنسائي وابن ماجة عامر ابو رملة شيخ لابن عوف اخرج له اصحاب السنن الاربعة عبد الله بن
راشد الزوفي ابو الضحاك البصري اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجة عبد الله بن ابي عتاب الحجازي
اخرج له البخاري في الادب المفرد عبد الله بن عثمان بن عبيد الله بن عبد الرحمن بن سمرة اخرج
له البخاري في الادب المفرد عبد الله بن عثمان الثقفي اخرج له ابو داود والنسائي عبد الله بن كنانة
بن عباس بن مرداس السلمي اخرج له ابو داود وابن ماجة عبد الله بن مرة الزرقي الانصاري المدني
اخرج له النسائي عبد الله بن نافع العمياء اخرج له اصحاب السنن الاربعة عبد الله بن يعقوب
بن اسحق المدني اخرج له ابو داود والترمذي عبد الله الحنفي ابو بكر البصري اخرج له اصحاب السنن
الاربعة عبد الحميد بن سلمة الانصاري اخرج له النسائي وابن ماجة عبد بن ابي يزيد وقيل ابن يزيد
اخرج له ابو داود والنسائي عبد الرحمن بن الاخنس الكوفي اخرج له ابو داود والترمذي عبد الرحمن
بن جرهد الاسلمي اخرج له ابو داود عبد الرحمن بن عجلان البصري اخرج له البخاري في الادب المفرد
وابو داود وعبد الرحمن بن قرط اخرج له النسائي وابن ماجة عبد الرحمن بن قيس بن محمد بن اشعث
بن قيس الكندي الكوفي اخرج له ابو داود وعبد الرحمن بن ابي كريمة والد اسمعيل السدي اخرج له ابو داود
والترمذي عبيد الله بن عبد الرحمن بن نافع الانصاري اخرج له ابو داود والترمذي والنسائي عبد الله

١٦٢

عبد الله بن وداع الكلابي الانصاري اخرج له الترمذي والنسائي عبيد الله عن موسى بن طلحة وعنه ليث بن

ابي سليم اخرج له البخاري في الادب المفرد عبيد بن عمير مولى ابن عباس اخرج له ابو داود عبيدا ابو خلدة

البصري اخرج له ابو داود والنسائي عروة المزني شيخ الحبيب بن ابي ثابت اخرج له ابو داود والترمذي

وابن ماجة علي بن عبد اخرج له ابو داود والنسائي في مسند علي عمارة بن ثوبان الحجازي اخرج له البخاري

في الادب المفرد وابو داود وابن ماجة عمارة بن غراب اليحصبي اخرج له البخاري في الادب المفرد وابو داود

وعمر بن حرملة او ابن ابي حرملة اخرج له ابو داود والترمذي عمرو بن بجدان العامري البصري ابو قلابة

اخرج له اصحاب السنن الاربعة عمرو بن جراد التيمي اخرج ابن ماجة عمرو بن عثمان بن هانئ مولى عثمان

اخرج له ابو داود وابن ماجة عياض بن هلال الانصاري وقيل هلال بن عياض اخرج له البخاري

ومسلم واصحاب السنن الاربعة عيسى بن عبد الاعلى بن عبد الله بن ابي فروة الاموي اخرج له ابو داود

وابن ماجة فضاء بن خالد الجهضمي البصري اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجة فضيل بن مسلم اخرج

له البخاري في الادب المفرد قاسم بن فياض بن عبد الرحمن الابناوي اخرج له ابو داود والنسائي قدامة

بن وبرة العجلي البصري اخرج له ابو داود والنسائي قرة بن موسى الهجيمي ابو الهيثم البصري اخرج له البخاري

في الادب المفرد والنسائي كثير بن زاذان النخعي الكوفي اخرج له الترمذي وابن ماجة كعب المدني ابو عامر

اخرج له الترمذي وابن ماجة كنانة بن عباس بن مرداس السلمي اخرج له ابو داود وابن ماجة محمد

بن ابراهيم الباهلي البصري اخرج له الترمذي وابن ماجة محمد بن ثابت عن ابي هريرة اخرج له الترمذي

وابن ماجة محمد بن حبيب الجارمي اخرج له البخاري في خلق افعال العباد محمد بن حصين التيمي اخرج له الترمذي

وابن ماجة محمد بن خالد القرشي اخرج له الترمذي وابو داود في المراسيل محمد بن ركانة بن عبد يزيد

المطلبي اخرج له ابو داود والترمذي محمد بن عبد الله بن المساور الجهني اخرج له ابو داود والنسائي

محمد بن عبد الرحمن مولى بني زهرة وقيل هو ابن ثوبان اخرج له مسلم محمد بن علي القرشي عن نافع اخرج

له البخاري في الادب المفرد محمد بن مالك بن المنتصر اخرج له البخاري في الادب المفرد محمد بن ابي موسى

اخرج له البخاري في الادب المفرد محمد بن فلان بن طلحة شيخ لابن ابي ذيب اخرج له البخاري في الادب

المفرد مالك بن ابي سليك اخرج له البخاري في الادب المفرد وابو داود مثنى بن عبد الرحمن الخزاعي اخرج له

ابو داود والنسائي مثنى بن يزيد البصري او المدني اخرج له ابو داود والنسائي مسلم بن صفوان اخرج له

الترمذي وابن ماجة مسلم غير منسوب عن علي اخرج له البخاري في الادب المفرد المطوس اخرج له
اصحاب السنن الاربعة منصور بن نعمان اليشكري ابو حفص البصري اخرج له البخاري في الصحيح تعليقا موسى
بن جبر الانصاري المدني مولى بني سلمة نزيل مصر اخرج له ابو داود وابن ماجة موسى بن سرجس المدني
اخرج له النسائي وابن ماجة موسى بن سعد مدني مولى آل ابي بكر اخرج له البخاري في الادب المفرد موسى
بن فلان بن انس بن مالك اخرج له الترمذي وابن ماجة مومل بن وهب الله المخزومي اخرج له البخاري
في الادب المفرد نافع بن محمود بن ربيع الانصاري المدني نزيل بيت المقدس اخرج له البخاري في جزء
القراءة وابو داود والنسائي نافع مولى عامر بن سعد اخرج له مسلم نسي الكندي الشامي اخرج له ابو داود
ابن ماجة نصير بن عمر بن يزيد الاسدي ابو عمر اخرج له البخاري في الادب المفرد نضر بن علقمة ابو المغيرة
اخرج له البخاري في الادب المفرد نعيم بن يزيد اخرج له البخاري في الادب المفرد نوف بن فضالة ابن
امراة كعب مستور اخرج له البخاري ومسلم هاني بن ابي هاني اخرج له البخاري في الادب المفرد واصحاب
السنن الاربعة هشام بن اسمعيل المكي اخرج له ابو داود والترمذي والنسائي وهب بن عثمان بن بسر
المخزومي المدني مستور اخرج له البخاري في الصحيح تعليقا وهب بن مانوس مستور اخرج له ابو داود والنسائي
يحيى بن ابي سفيان بن الاخنس الاخنسي اخرج له ابو داود وابن ماجة يحيى بن قيس الكندي اخرج له
البخاري في الصحيح تعليقا وابو داود يحيى بن مقدام بن معدي كرب اخرج له ابو داود والنسائي وابن
ماجة يزيد بن كعب العوذي اخرج له ابو داود والنسائي يعقوب بن سلمة الليثي مدني اخرج له ابو داود
وابن ماجه يونس بن سليم الصنعاني اخرج له الترمذي والنسائي ابو بكر بن عبد الله الثقفي الاصبهاني
اخرج له البخاري في الادب المفرد وابو بكر بن يحيى بن نضر الانصاري المدني اخرج له البخاري في الادب
المفرد وابن ماجة ابو زريق مدني اخرج له البخاري في الادب المفرد ابو زيد المخزومي مولى عمرو بن حريث
اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجة ابو سعيد الحبراني اخرج له ابو داود وابن ماجة ابو سعيد
الحميري الشامي اخرج له ابو داود والنسائي ابو عبد العزيز اخرج له البخاري في الادب المفرد ابو عذرة
اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجة ابو العشراء اسامة بن مالك اخرج له اصحاب السنن الاربعة
ابو عمر المنبهي النخعي او البجلي اخرج له البخاري في الادب المفرد وابن ماجة ابو عمرو بن محمد بن الحريث اخرج
له ابو داود وابن ماجة ابو المبارك اخرج له الترمذي وابن ماجة ابو مريم الثقفي اخرج له ابو داود

ابو داود والبخاری فی رفع الیدین ابو مطر شیخ الحجاج بن ارطاة اخرج له البخاری فی الادب المفرد والترمذی
والنسائی ابو المعتمر بن عمرو بن رافع المدنی اخرج له ابو داود وابن ماجة ابو موسی عن وهب بن منبه
اخرج له ابو داود والنسائی والترمذی ابو وقاص شیخ لابی النعمان اخرج له ابو داود والترمذی
ابو یزید الضبی اخرج له النسائی وابن ماجه فهؤلاء کلهم مجاهیل مع جماعة اخری کثیرة لا تکاد تحصی
کثرة وقد روی عنهم شیوخهم المعبر عنهم بالجماعة کابی عبد الله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن المغیرة
الجعفی البخاری وابی الحسین مسلم بن الحجاج بن المسلم القشیری النیسابوری وابو داود سلیمان بن
الاشعث بن اسحق بن بشیر بن شداد بن عمران الازدی السجستانی وابی عیسی محمد بن عیسی بن سورة
بن موسی بن الضحاک السلمی الترمذی وابی عبد الرحمن احمد بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر بن دینار
النسائی وابی عبد الله محمد بن یزید ماجة الربعی مولاهم القزوینی فی صحاحهم التی اوجبوا العمل
بما فیها وزعموا انها توجب العلم القطعی وفی غیرها من الکتب نص علی ذلک جمع من علمائهم قال
الفاضل الناصب عجب است که اخبار دین ایشان از جماعه روایت کنند که علمای رجال ایشان اظهار تکذیب
کرده اند ودر روایت از روی تاریخ مثل عبد الله بن سکان الذی روی عن ابی عبد الله عدة احادیث اوردها
محمد بن یعقوب فی الکافی وابن بابویه فی الفقیه وابو جعفر الطوسی فی التهذیب وغیرهم وقال النجاشی لم یثبت
انه روی عن ابی عبد الله علیه السلام شیأ وهذا من الامور المشهورة عند الامامیة ومن هذا
القبیل محمد بن عیسی الذی یروی عن محمد بن محبوب وغیره وقال ابو عمرو الکشی نصر بن صباح یقول
ان محمد بن عیسی اصغر سنا من ان یروی عن محمد بن محبوب ومثل هذا محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین
حکی محمد بن بابویه القمی عن ابن الولید انه قال ما تفرد به محمد بن عیسی من حدیث یونس وکتبه
لا یعتمد علیه ومثل هذا محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری القمی طعن فیه النجاشی وغیره
وقالوا انه یروی عن الضعفاء ولا یبالی عمن اخذه ویعتمد المراسیل انتهی اقول وی متین چند وجه مردود است
اول آنکه آنچه در باب عبد الله بن سکان گفته است از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد است زیرا که عبد الله بن مسکان از
اجلاء اصحاب حضرت ابی عبد الله علیه السلام واز آن جماعت است که فرقه حقه اجماع نموده اند بر اقرار بفقه آنها وبر
تصحیح ما یصح عنهم چنانچه شیخ بهائی قدس سره العزیز در حواشی حبل المتین تصریح باین فرموده ودیگر محققین
علمای رجال نیز نص بر این نموده اند فاضل استرابادی از خلاصه نقل نموده وهو ممن اجتمعت العصابة

165

علی تصحیح ما یصح عنهم و تصدیقهم بما یقولون واقروا لهم بالفقه من اصحاب ابی عبدالله علیه السلام
و از روی و اریخ معتمد و متن اصول معتبره بثبوت پیوسته که او احادیث بسیار بلا واسطه از حضرت امام همام علیه السلام
روایت کرده است و در جمیع اعصار ائمه امامیه و غیر آن که در زمان سعادت نشان حضرت صادق علیه السلام تا صاحب
شده بودند این روایات موجود است لیکن از آنجا که او بنابر اجلال و اعظام حضرت امام بلا حفظ اینکه مبادا از اکرام
حضرت جناب ایشان تقصیری بعمل آید در تعظیم و احترام خدام آستان ملائک آشیان قصوری واقع شود در حضور آن
امام علیه السلام کمتر حاضر میشد غالبا بواسطه روایت میکرد چنانچه کشی برین معنی نص نموده و در کتب متداوله
موجود است فاضل استرابادی در تلخیص الاقوال میفرماید کان من اروی اصحاب ابی عبدالله و زعم ابو النضر
محمد بن مسعود ان ابن مسکان کان لا یدخل علی ابی عبدالله علیه السلام شفقة ان لا یوفیه حق
اجلاله فکان یسمع من اصحابه و یابی ان یدخل علیه اجلالا و اعظاما له علیه السلام لاجرم
بعضی را از راه قلت تتبع اشتباه واقع شده گمان نموده اند که او اصلا روایت از آنحضرت ندارد و بعضی زعم
نموده اند که بغیر حدیث من ادرک المشعر فقد ادرک الحج حدیثی دیگر از آنحضرت نشنیده این هر دو زعم باطل
و نامسموع است زیرا که روایات بسیار که بلا واسطه از آنجناب روایت نموده است در کتب اصول موجود است
و کلینی و شیخ ابو جعفر طوسی از آن کتب روایت کرده اند غرض اینکه این زعم که ناشی از غفلت و قلت تتبع است فاسد است
و آنچه بران مترتب باشد نیز فاسد خواهد بود تتمه آنکه از آنچه ذکر کردیم واضح گردید که محققین علمای رجال قائلند
بسماع عبدالله بن مسکان از حضرت صادق علیه السلام و روایت او از آنحضرت بلا واسطه بلکه بوقوع روایت او
از آنحضرت در مواضع غیر عدیده لیکن بعضی را بسبب کمتر حاضر شدن او بحضور فائض النور اشتباه واقع شده توهم عدم
سماع او یا سماع او یک حدیث را از آنحضرت نموده اند پس روایت نمودن از عبدالله بن مسکان مخدوش نباشد و حاصل آنکه
که عبدالله بن مسکان از حضرت صادق علیه السلام گاهی بغیر واسطه روایت میکند و گاهی بواسطه این امر
در میان روات کثیر الوقوع است صحابه نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله السلام گاهی بیواسطه و گاهی بواسطه روایت
میکردند سوای صحابه دیگر روات هم از مشائخ خود گاهی بغیر واسطه روایت میکردند و گاهی بتوسط دیگر مثلا عمر
بن ابی زائده که از رجال صحیح بخاری و صحیح مسلم است از شعبی سماع دارد و با وجود آن گاهی خود آنچه می شنید روایت
میکرد و گاهی ابن ابی السفر و زکریا را از شعبی میشنید و مسموعات این هر دو را بواسطه این دو کس از شعبی
روایت میکرد چنانچه نووی در شرح صحیح مسلم تصریح بآن فرموده هذه عبارته حدثنی محمد بن حاتم ثنا اسحق بن

۱۹۹

بن منصور ثنا عمر بن ابی زائدة عن الشعبی عن عروة بن مغیرة عن ابیه قال الحافظ ابو علی النیسابوری
هکذا روی لنا عن مسلم اسناد هذا الحدیث عن عمر بن ابی زائدة من جمیع الطرق لیس بینه وبین الشعبی
احد وذکر ابو مسعود ان مسلم بن الحجاج خرجه عن ابی حاتم عن اسحق عن عمر بن ابی زائدة عن عبد الله
بن ابی السفر عن الشعبی هکذا قال ابو بکر الجوزقی فی کتابه الکبیر وذکر البخاری فی تاریخه ان عمر بن ابی زائدة
قد سمع من الشعبی وانه کان یبعث ابن ابی السفر وزکریا الی الشعبی یسالانه هذا اخر کلام ابی علی
انتهی ونیز در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر صحاح سته وغیر آن روایات از اشخاصی واقع است که در سماع آنها از شیخ که روایت
از او میکنند اختلاف واقع شده است اکثر محققین ایشان منکر روایت و منکر سماع او از مروی عنه هستند و این امر
از کثرت بحدی است که احصای آن بدفاتر طوال می باید بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بذکر چند شاهد مبادرت
نموده از انجمله در صحیح مسلم آورده حدثنی هرون بن سعید الایلی واحمد بن عیسی قالا حدثنا ابن وهب
قال اخبرنی مخرمة بن بکیر عن ابیه عن سلیمان بن یسار عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال
علی بن ابی طالب ارسلنا المقداد در این طریق نیز روایت از مخرمه بن بکیر نموده است و او از پدرش روایت کرده
حال آنکه محققین فن رجال روایت او را از پدرش انکار مینمایند و در این امر تکذیب او نموده دار قطنی و نسائی
واحمد بن حنبل و علی بن مدینی که از اکابر و اعاظم علمای فن رجال اند منکر روایت او از پدرش هستند و میگویند
که از کتاب پدرش بغیر سماع روایت میکند و علی بن مدینی اتفاق اهل مدینه را برین مقدمه ذکر کرده است بلکه
خود هم نیز انکار سماع خود از پدر خود کرده نووی در شرح صحیح مسلم فرموده هذا الاسناد مما استدرکه
الدار قطنی وقال حماد بن خالد سألت مخرمة هل سمعت من ابیک فقال لا وقد خالفه اللیث عن بکیر
فلم یذکر فیه ابن عباس وتابعه مالک عن ابی النضر هذا کلام الدار قطنی وقال النسائی
فی سننه مخرمة بن بکیر لم یسمع عن ابیه شیئا وروی النسائی هذا الحدیث من طرق فی بعضها
طریق مسلم هذه المذکورة وفی بعضها عن اللیث بن سعد عن بکیر عن سلیمان بن یسار قال ارسل
علی المقداد هکذا اتی به مرسلا نیز نووی میفرماید وقد اختلف العلماء فی سماع مخرمة عن ابیه فقال
مالک رحمه الله لمخرمة ما حدثت به عن ابیک سمعته منه فحلف بالله لقد سمعته قال مالک
وکان مخرمة رجلا صالحا وکذا قال ابن معین بن عیسی ان مخرمة سمع من ابیه وذهب جماعات
الی انه لم یسمعه قال احمد بن حنبل لم یسمع مخرمة عن ابیه شیئا انما یروی عن کتاب ابیه وقال موسی

۱۶۵

بن سلمة قلت لمخرمة حدثك ابوك فقال لم ادركه ولكن هذه كتبه قال ابو حاتم مخرمة صالح الحديث
انكان سمع من ابيه قال علي بن المديني ولا اظن مخرمة سمع من ابيه كتاب سليمان بن يسار ولعله سمع
الشئ اليسير ولم اجد احدا بالمدينة يخبر عن مخرمة انه كان يقول في شئ من حديثه سمعت ابي نهي
وازانجمله ابو سلام است كه از ابو مالك اشعرى سماع او از روى تواريخ معتبره بوضوح نه پيوسته ودر صحيح مسلم روايت
ابو سلام از ابو مالك بلا واسطه وقوع يافته چنانچه ميفرمايد ثنا اسحق بن منصور ثنا حبان بن هلال ثنا
ابان ثنا يحيى ان زيدا حدثه ان ابا سلام حدثه عن ابي مالك الاشعرى نووى گفته هذا الاسناد
مما تكلم فيه الدارقطني وغيره فقالوا سقط فيه رجل بين ابي سلام وابي مالك والساقط عبد الرحمن
بن غنم قالوا والدليل على سقوطه ان معوية بن سلام رواه عن اخيه زيد بن سلام عن جده
ابي سلام عن عبد الرحمن بن غنم عن ابي مالك الاشعرى هكذا اخرجه النسائي وابن ماجة وغيرهما
نووى در جواب ميگويد ويمكن ان يجاب عن هذا بان الظاهر من حال مسلم انه علم سماع ابي سلام لهذا
الحديث من ابي مالك فيكون ابو سلام سمعه من ابي مالك وسمعه ايضا من عبد الرحمن بن غنم عن ابي
مالك ورواه مرة عنه ومرة عن عبد الرحمن عنه نيز در صحاح سته عن مكحول عن ابي هريرة واقع است با آنكه
دارقطنى تصريح فرموده كه مكحول ابى هريره را نديده است وحديث از و نشنيده مناوى در فيض القدير فرموده قال
الدارقطني مكحول لم ير ابا هريرة وقال ابن حجر ان مكحولا لم يسمع عن ابي هريرة نيز در ترمذى وقوع يافته
عن سعيد بن ابي هند عن ابي موسى الاشعرى حال آنكه سعيد بن ابى هند از ابو موسى حديث نشنيده چنانچه
دارقطنى فرموده ان سعيد بن ابي هند لم يسمع من ابي موسى ابن ابى حاتم نيز در كتاب مراسيل تصريح باين معنى كرده
نيز در كتب بيهقى الزهري عن ام عبد الله الدوسية واقع است قال الدارقطني ولم يسمع الزهري عن الدوسية
نيز در صحاح ايشان واقع است مكحول عن ابي امامة قال ابن عساكر وغيره مكحول لم يسمع عن ابي امامة
قال الذهبي في المهذب ان مكحولا لم يلق ابا امامة نيز در طريق طبرانى عقبة بن خالد السكوني عن محمد بن
الحارث ورود يافته هيثمى گفته ان عقبة بن خالد السكوني لم اجد له من محمد بن الحارث سماعا
نيز در كتب احاديث ايشان الحسن عن ابي هريرة وارد است حال آنكه خود علماى ايشان تصريح فرموده انه لم يصح
سماعه منه ودر طريق بزار عن ابن ابي فديك عن علي امير المؤمنين ورود يافته وقالوا ان ابن ابي فديك
لم يسمع من علي ودر طريق ابن ماجه عبد الملك عن الربعي واقع است واعله ابو حاتم وقال البزار كابن حزم

نفخ الكير وبالباء الموحدة ١٢ منه
اختلف في اسمه فقيل الحارث وقيل عبيد وقيل كعب بن عاصم وقيل عمرو
اسمه ممطور الاعرج الحبشي الدمشقي نسب الى حي من اليمن لا الى الحبشة ١٢ منه

حزم لا یصح لان عبدالملک لم یسمعه عن ربعی و ربعی لم یسمعه من حذیفه. طرق ابوداود و عیسی بن
فائد عن سعد بن عبادة وارد است و قال ابن ابی حاتم لم یثبت سماعه من سعد و لم یدرکه انتهی
بالفاظه
نیز در طریق طبرانی معلی بن زیاد عن معاذ وقوع یافته قال الهیثمی رجاله رجال الصحیح غیر المعلی بن زیاد
و هو لم یسمع من معاذ نیز در طبرانی الحسن البصری عن عمار بن یاسر واقع است و منذری و علائی تصریح فرموده
ان الحسن لم یدرک عمارا و در طریق ترمذی عن خالد بن معدان عن معاذ بن جبل ورود یافته قال البغوی
منقطع لان خالد بن معدان لم یدرک معاذا نیز در کتب صحاح فاطمه بنت المنذر بن الزبیر بن العوام عن
ام سلمه وارد است و قال جمع ان فاطمه لم تلق ام سلمه و لم تسمع منها و لا من عائشة و ان تربیت فی حجرها
و در طرق حلیه مکحول عن ابی ایوب وارد است مناوی در فیض القدیر فرموده و مکحول لم یصح سماعه عن ابی ایوب
نیز در طرق صحاح مکحول عن عنبسه واقع است قال ابوزرعة مکحول لم یسمع من عنبسة و در طریق طبرانی اسحق
بن یحیی عن عبادة بن الصامت وارد شده قال الهیثمی لم یدرک عبادة نیز در طرق ابن ماجه و ابوداود و حاکم
عطا بن یسار عن معاذ ورود یافته قال البزار لا یعلم انه سمع منه و در طرق بیهقی عکرمه عن عمر بن الخطاب
واقع است قال الحاکم عکرمة لم یسمع عمر و در طریق احمد قتاده عن عبدالله بن بریده واقع شده صدر
مناوی فرموده و لا یعرف له سماعا منه نیز در طرق طبرانی عن الضحاک عن ابن عباس واقع است قال الزین
العراقی و الضحاک لم یسمع من ابن عباس و در طرق احمد و ابوداود و ابن ماجه سلمه بن محمد بن عمار بن یاسر عن جده
وارد است قال البخاری لم یسمع عن جده و در طرق ابن ماجه عبدالحمید بن سالم عن ابی هریرة ورود یافته
قال فی المیزان عن البخاری لا یعرف لعبدالحمید سماع من ابی هریرة و در طرق طبرانی عوام بن حوشب عن
عبدالله بن ابی اوفی وارد شده قال الهیثمی لا اعلم العوام سماعا عن ابی اوفی نیز در طرق احمد ابوبکر بن حفص
عن سعد بن ابی وقاص آمده قال الهیثمی ابا بکر بن حفص لم یسمع من سعد نیز در بعض کتب احادیث اهل سنت یزید
بن ربیعة عن ابی الاشعث عن ثوبان واقع است در شرح بزدوی گفته قالوا روی هذا الحدیث یزید بن ربیعة
عن ابی الاشعث عن ثوبان و یزید بن ربیعة مجهول لا یعرف له سماع عن ابی الاشعث و انما یروی ابوالاشعث
عن ابی اسماء الرحبی عن ثوبان نیز عبدالله بن مسکان در باب مماثل نعمان بن بشیر است که ابوالحسن قال السنی عن یحیی بن
معین از اهل مدینه نقل کرده انه لا یصح للنعمان سماع من النبی صلی الله علیه و سلم و در شرح بزدوی گفته
ان نعمان بن بشیر لم یسمع من رسول الله صلی الله علیه و سلم الا حدیثا واحدا و هو قوله صلی الله

علیه وسلم ان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح سائر الجسد واذا فسدت فسد سائر الجسد الا وهی

القلب با وصف ان در صحاح اهل سنت روایات بسیار از و روایت کرده اند از انجمله در صحیح بخاری شش حدیث از مرویات

او روایت نموده در بعض صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم واقع است الجواب لجواب سوم آنکه قطع نظر

از تصریحات علمای فن بر کثرت روایت عبد الله بن مسکان از حضرت ابو عبد الله علیه السلام و بر تقدیر تسلیم و تنزل

میگوئیم که غایة ما فی الباب آنست که عبد الله بن مسکان این روایات را از حضرت ابو عبد الله علیه السلام بطریق ارسال

روایت کرده باشد و مذهب او قبول مراسیل و حجیت آن بود و این معنی شناعتی ندارد و مذهب حنفیه نیز همین است و زیادتی

تحقیق این مقام ان شاء الله تعالی بعد ازین در محل مناسب بمعرض بیان آید بحول الله تعالی وحسن توفیقه فلینتظره

چهارم آنکه تشنیع بر محمد بن عیسی بجهت صغر سن او از اهلبیت روایت او از یونس نیز مبنی بر مذهب ضعیف مرجوح است

زیرا که در سن تحمل یعنی سماع و فرا گرفتن حدیث از شیخ در میان علمای اصول فریقین اختلاف واقع است مذهب صحیح

آنست که سماع و اخذ از شیخ موقوف بر سنی نیست بلکه مدار آن بر تمیز است که عبارت از فهم خطاب و رد جواب بر وجه صواب

باشد و این امر باختلاف طبائع و تفاوت مراتب استعداد اشخاص بکمال درجه مختلف است پس هر که ممیز بود و

بفهم خطاب و رد جواب قادر باشد او را سماع و اخذ حدیث از شیخ صحیح است اگر چه کمتر از پنج ساله باشد و اگر چنین نباشد

تحمل حدیث او را صحیح نیست اگر چه سن او از پنجاه سال در گذشته باشد در نخبة الفکر و شرح الشرح لملا علی قاری مذکور است

والاصح اعتبار سن التحمل بالتمییز و هو فهم الخطاب ورد الجواب علی وجه الصواب و نحو ذلک بحیث ارتفع

من حال من لا یعقل مثله قال النووی والعراقی ان فهم الخطاب ورد الجواب کان ممیزا صحیح السماع وان کان

دون خمس سنین والا فلا یصح سماعه وان کان ابن خمسین سنة هذا فی السماع ای دون الحضور للبرکة وللاجازة

بعد الاهلیة وقد جرت عادة المحدثین ای خلفا و سلفا و قدیما و حدیثا باحضارهم الاطفال

مجالس الحدیث و یکتبون لهم انهم حضروا و لا بد فی مثل ذلک من اجازة المسمع بکسر المیم ای الشیخ

لهم اجازة خاصة او عامة و منع قوم روایة الصبی مطلقا قال العراقی و هو خطاء مردود علیهم

لان الحسنین و غیرهما ممن تحمل فی حال صباه قبل الناس روایتهم من غیر فرق بین ما تحملوه

قبل البلوغ و بعده و لذلک کان اهل العلم یحضرون الصبیان مجالس العلم و یعتدون بروایتهم بعد

البلوغ کازرونی شارح بخاری میفرماید و بلغنا عن ابراهیم بن سعد الجوهری قال رایت صبیا فی

اربع سنین قد حمل الی المامون قد قرء القران و نظر فی الرای غیر انه اذا جاع بکی و قال الحافظ

۱۷۰

الحافظ ابو عبد الله بن محمد الاصبهاني حفظت القران ولي خمس سنين وحملت الى ابي بكر بن المقري لاسمع منه ولي اربع سنين قال بعض الحاضرين لا تسمعوا له فيما قرأه فانه صغير قال لي ابن المقري اقرأ سورة الكافرون فقرأتها فلم اغلط فيها فقال ابن المقري اسمعوا له والعهدة علي انتهى. بالجمله قدح در روايت راوى صغر سن او در حالت تحمل از جمله اسباب قادحه در روايت راوى نيست چنانچه محققين علماى اصول فقه تصريح بآن فرموده اند در اصول بزدوى وشرح آن چنين مذكور است ولا يقدح الصغر عند التحمل في الرواية اذا ثبت الاتقان عند التحمل نيز فرموده فاذا كان السماع قبله اى قبل البلوغ والرواية بعده فلا باس في تحمله لكونه مميزا ولا في روايته لكونه عاقلا الا ترى ان الشهادة بعد البلوغ مقبولة بالاجماع وان كان التحمل قبل البلوغ فكذا الرواية ويدل عليه اجماع الصحابة قبول خبر ابن عباس وابن الزبير والنعمان بن بشير وغيرهم من احداث الصحابة من غير فرق بين ما تحملوه بعد البلوغ وقبله وقد اتفق السلف والخلف على احضار الصبيان مجالس الرواية واسماعهم الاحاديث وقبول رواية ما تحملوه في الصبا بعد البلوغ ثم قيل اقل مدة يصير الصبي فيها اهلا للتحمل اربع سنين لحديث محمد بن الربيع حفظت مجة مجها رسول الله صلى الله عليه وسلم في وجهي من دلو كانت معلقة من دارهم وكان ابن اربع سنين او خمس سنين والاصح ان لا تقدير ودر نسخه اصول بزدوى محمد بن ربيع واقع است وصحيح محمود بن ربيع است چنانچه در صحيح بخارى وفروع يافته قسطلانى بعد شرح حديث محمود بن ربيع گفته وفي الحديث من الفقه جواز احضار الصبيان مجالس الحديث واستدل به ايضا على ان تعين وقت السماع خمس سنين وعزاه عياض في الالماع لاهل الصنعة وقال ابن الصلاح وعليه استقر عمل اهل الحديث المتاخرين فيكتبون لابن خمس فصاعدا سمع وان لم يبلغها حضر او احضر وحكى القاضي عياض ان محمودا حين عقل المجة كان ابن اربع ومن ثم صحح الاكثرون سماع من بلغ اربعا لكن بالنسبة لابن العربي خاصة اما ابن العجمي فاذا بلغ سبعا قال في فتح الباري وليس في هذا الحديث ما يدل على تسميع من عمره خمس سنين بل الذي ينبغي في ذلك اعتبار الفهم فمن فهم الخطاب سمع وان كان دون خمس سنين والا فلا ودر منار الاصول ميفرمايد الشرط الثاني التكليف فلا يقبل رواية الصبي لانه لا وازع له عن الكذب فلا يحصل الثقة بقوله وقول الفاسق اوثق من قول الصبي وهو مردود فكيف الصبي ولانه لا ولاية له في حق نفسه باقراره لا يقبل فكيف في حق غيره اما اذا كان طفلا عند التحمل مميزا بالغا عند الرواية فيقبل لان الخلل قد اندفع بين تحمله وادائه ويدل على جوازه

اجماع الصحابة على قوله رواية جماعة عن احداث ناقلى الحديث كابن عباس وابن الزبير وابى الطفيل ومحمود

بن الربيع وغيرهم من غير فرق بين ما تحملوه قبل البلوغ او بعده وعلى ذلك درج السلف الصالح من

احضار الصبيان مجلس الرواية ومن قبول روايتهم فيما تحملوه فى الصغر الا ان لاصحاب الحديث

اصطلاحا فيما يكتبونه للصغير فاذا كان طفلا او غير مميز فانهم يكتبون له حضورا ومتى

كان ناشئا مميزا كتبوا له سماعا ولقد كثر ذلك فيما بينهم حتى صاروا يكتبون الحضور للطفل الصغير

جدا انتهى بجز انكه مثل اين در روات و روايات اهل سنت نيز واقع است كه بعض طاعن بران بعض بصغر او مى نموده اند

و محققين طعن طاعن را از درجه اعتبار ساقط دانسته انتفا بيد بدان نموده حكم بصحت حجيت ان روايت كرده اند

در اصول بزدوى و شرح آن مذكور است وذلك اى الحديث الذى طعن فيه بصغر راويه عند التحمل مثل

حديث عبد الله بن ثعلبة بن صعير العذرى انه قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقال ادوا عن كل حر وعبد صغير او كبير نصف صاع من بر او صاعا من تمر او صاعا من

شعير فقالوا هذا الحديث لا يعادل حديث ابى سعيد الخدرى رضى الله عنه كنا نخرج فى عهد

الفطر صاعا من طعام او صاعا من شعير او صاعا من تمر او صاعا من اقط او صاعا من زبيب

لان ابا سعيد من اكابر الصحابة وعبد الله بن ثعلبة من اصاغرهم فانه راى النبى صلى الله عليه وسلم

يوم الفتح وهو صغير وهذا الطعن باطل لما ان كثيرا من الصحابة تحملوا فى صغرهم وقبل ذلك منهم بعد

الكبر والشافعى اخذ بحديث النعمان بن بشير فى اثبات حق الرجوع للوالد فيما يهب لولده وقد

روى انه نحله ابوه غلاما وهو ابن سبع سنين فعرفنا ان مثل هذا لا يكون طعنا عند الفقهاء ولذا

قدمناه اى ولان الصغر لا يقدح فى الرواية قدمنا حديث عبد الله بن ثعلبة على حديث ابى سعيد

الخدرى رضى الله عنه لانهما اى الحديثين استويا فى الاتصال بالنبى عليه السلام لان حديث

عبد الله مع صغره مثل حديث ابى سعيد فى صحة السند على ان عند اصحاب الحديث حديث ابى سعيد

من قبيل الموقوف فانهم قالوا قول الصحابى كنا نفعل كذا كنا نقول كذا ان لم تضف الى زمان رسول الله صلى الله

عليه وسلم فهو من قبيل الموقوف فان اضافه الى زمانه فكذلك عند الاسماعيلى وجماعة وعند

الحاكم ابى عبد الله وغيره من قبيل المرسل وحديث ابى سعيد من القسم الاول وهذا اى حديث

عبد الله اثبت متنا اى ادل على المعنى وابعد من الاحتمال من حديث ابى سعيد لانه ذكر الحديث

الحديث مع القصة فقال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ادّوا صدقة الفطر عن
وذلك دليل الاتفاق وفيه ذكر الامر ممن هو مفترض الطاعة وهو رسول الله صلى الله عليه
وسلم وليس حديث ابي سعيد كذلك لان القصة لم تذكر فيه وهو ايضا حكاية فعلهم
لانه قال كنا نخرج ذلك ليس بموجب وليس فيه ايضا بيان ان اداء كل الصاع كان بطريق الوجوب
فيجوز ان يكون اداء نصفه بطريق الوجوب واداء الباقي بطريق التبرع وانضاف الى ذلك
اى الى حديث عبد الله حديث ابن عباس رضي الله عنهما وهو ما روي انه قال اخرجوا صدقة
صومكم فرض رسول الله عليه السلام امر هذه الصدقة صاعا من تمر او شعير او نصف صاع
قمح على كل حر او مملوك ذكر او انثى صغير او كبير انتهى وبعض قبيصه بن عقبه شيخ بخاري را در روايت
او از سفيان ثوری بجهت صغر سنش جرح نموده اند قسطلانى در احوال او میگوید قبيصة بن عقبة ابن محمد ابو عامر
السوائی الكوفی المختلف في توثيقه من جهة كونه سمع من سفيان الثوري صغيرا فلم يضبط فهو
حجة الا فيما رواه عنه لكن احتجاج البخاري به فى غير موضع كاف انتهى ملخص كلام انست كه محمد بن عيسى

۱۷۳

بن عبيد يقطين ثقه جليل القدر كثير الروايه وحسن التصانيف است از حضرت ابو جعفر ثاني عليه السلام
بطريق مكاتبه ومشافهه روايت ميكند وفضل بن شاذان او را بسيار دوست ميداشت ومدح وثناى او مينمود
وميفرمود كه محمد بن عيسى در اقران خود مثل ونظير ندارد وليكن از انجاكه در صغر سن از محمد بن محبوب تحمل حديث
وسماع آن نموده بود وهمچنين در صغر سن او را از يونس اجازت حاصل شده بود وبنا برآن كلام او قائل بصحت تقسيم
سماع واجازت بود چنانچه مذهب محققين فريقين است بعد بلوغ باداى مسموعات ومجازات قيام مينموده ابن
وليد كه در سماع بر تمييز ومجرد فهم خطاب ورد جواب وجه صواب اكتفا نميكرد ودر سماع نزد او حلول سن بلوغ
بلكه ما فوق آن معتبر بود واجازت مشهوره را معتبر نميدانست در روايت او از محمد بن محبوب واجازت يونس جرح
نموده ابن بابويه وشيخ تتبع او فرموده در حقيقت اين طعن از درجه اعتبار ساقط است چه در سماع بنا بر مذهب صحيح
اعتبار تمييز است هرگاه شخصى را تمييز وفهم خطاب ورد جواب وجه صواب ميسر شود سماع او جائز است اگرچه سنش بحد
سالگى نرسيده باشد واگر اين مرتبه او را حاصل نشود سماع او صحيح نيست اگرچه سنش از پنجاه در گذشته باشد همچنين در باب اجازت
نيز تعيين سنى معتبر نيست در شرح الفيه فرموده اما الاجازة للصبى فلا يخلو اما ان يكون مميزا اولا فان كان
مميزا فالاجازة له صحيحة كسماعه وان تقدم نقل خلاف ضعيف في صحة سماعه وانه لا يعتد به

وان كان غير مميز فاختلف فيه فحكى الخطيب ان بعض اصحابنا قال لا يصح الاجازة لمن لا يصح سماعه
له قال وسالت القاضي ابا الطيب الطبرى هل يعتبر في صحتها سنه او تمييزه كما يعتبر في صحة سماعه
فقال لا يعتبر ذلك فذكرت له الخطيب قول بعض اصحابنا المقدم فقال يصح ان يجيز للغائب ولا يصح سماعه
قال الخطيب وعلى هذا رأينا كان شيوخنا يجيزون للاطفال الغيب عنهم من غير ان يسألوا عن
مبلغ اسنانهم وحال تمييزهم واحتج لذلك بان الاجازة انما هي اباحة المجيز للمجاز له ان يروى عنه
والاجازة يصح للعاقل وغير العاقل قال ابن الصلاح كانهم رأوا الطفل اهلا لتحمل هذا النوع ليؤدى
بعد حصول اهليته لبقاء الاسناد انتهى وبعضى كم طعن بر وى بغلو كرده اند نيز مردود است زيرا كه قوليكه دلالت بر غلو
داشته باشد ازو نقل نيست چنانچه محققين تصريح بآن نموده اند فاضل مجلسى در رجال روضة المتقين فرموده محمد بن
عيسى بن عبيد بن يقطين ابو جعفر جليل في اصحابنا ثقة عين كثير الرواية حسن التصانيف روى عن
ابي جعفر الثاني صلوات الله وسلامه عليه مكاتبة ومشافهة وذكر ابو جعفر بن بابويه عن ابن
الوليد انه قال ما تفرد به محمد بن عيسى من كتب يونس وحديثه لا يعتمد عليه ورايت اصحابنا ينكرون
هذا القول ويقولون من مثل ابي جعفر محمد بن عيسى سكن بغداد وقال ابو عمرو الكشي نصر بن الصباح
يقول ان محمد بن عيسى بن عبيد اصغر في السن عن ان يروى عن ابن محبوب قال ابو عمرو وقال القتيبي كان
الفضل بن شاذان يحب العبيدى ويثنى عليه ويمدحه ويميل اليه يقول ليس في اقرانه مثله وبحسبك هذا
الثناء من الفضل رحمه الله له كتب روى عنه الحميرى في الخلاصة الاقوى عندى قبول روايته والذى
يخطر بالبال ان تضعيف الشيخ باعتبار تضعيف ابن بابويه وتضعيفه باعتبار ابن الوليد كما صرح به
مرارا وتضعيف ابن الوليد لكون اعتقاده انه يعتبر في الاجازة ان يقرء على الشيخ او يقراه الشيخ
ويكون السامع فاهما لما يرويه وكان لا يعتبر الاجازة المشهورة بان يقول اجزت لك ان تروى
عنى وكان محمد بن عيسى صغير السن ولا يعتمدون على فهمه عند القراءة ولا على اجازة يونس له ولهذا
ضعفه وانت خبير بانه لا يشترط ذلك بل يكفي الاجازة في الكتب بل لا يحتاج في الكتب المتواترة الى
الاجازة فلهذا الاشتراط ضيق على نفسه كما ضيق بعض من عاصرناه رحمهما الله في امثاله والحق
بالاتباع واما ذكر غلوه فذكره الشيخ بقيل ولم ينقلوا عنه ما يشعر بذلك بل من تتبع كتب الاخبار
جميعا لم يطلع على شيء يوجب طرح خبره مع ان مدار الشيخ على النقل عنه وعلى العمل بخبره كما هو

کما هو غیر خفی علی احد بل مدار المصنف ایضا الا ان یقول ما یعمل علیه لیس بمتفرد به فی النقل و
لا یوجد خبر کذلک والله تعالی یعلم انتهی ششم آنکه کلام او نص است بر تغایر محمد بن عیسی راوی محمد بن محبوب و محمد
بن عیسی بن عبید بن یقطین و این معنی خطی است ناشی از عدم اطلاع و جهل او احوال رجال امامیه مشرف نشدن او
مطالعه کتب فرقه حقه چه در جمیع کتب رجال امامیه نص بر اتحاد واقع است راوی محمد بن محبوب همان محمد بن عیسی بن
عبید بن یقطین است محل توهم مغایرت مطلقا نیست چنانچه عبارت فاضل مجلسی که باندک تفاوت مذکور شده نص
قاطع است درین معنی بنا بر زیادت ایضاح را بذکر عبارت مجمع الاقوال فی اسماء الرجال تصنیف فاضل استرابادی نیز
مبادرت نموده شد میفرماید محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین مولی بنی اسد بن خزیمة ابو جعفر العبیدی
الیقطینی یونسی اختلف علماؤنا فی شانه الی ان قال و فی جش محمد بن عیسی بن عبید الله بن یقطین
بن موسی مولی بنی اسد بن خزیمة ابو جعفر جلیل فی اصحابنا ثقة عین کثیر الروایة حسن التصانیف روی
عن ابی جعفر الثانی علیه السلام مکاتبة و مشافهة ذکر ابو جعفر ابن بابویه عن ابن الولید انه
قال ما تفرد به محمد بن عیسی من کتب یونس و حدیثه لا یعتمد علیه و رایت اصحابنا ینکرون هذا القول
و یقولون من مثل ابی جعفر محمد بن عیسی سکن بغداد قال ابو عمرو الکشی نصر بن الصباح یقول ان محمد بن عیسی
بن عبید بن یقطین اصغر فی السن ان یروی عن ابن محبوب قال ابو عمرو قال القتیبی کان الفضل بن شاذان
رحمه الله یحب العبیدی و یثنی علیه و یمدحه و یمیل الیه و یقول لیس فی اقرانه مثله و بحسبک هذا الثناء
من الفضل انتهی هفتم آنکه محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبید الله بن سعد بن مالک الاشعری ثقه
جلیل القدر کثیر الروایه است علمای رجال توثیق او نموده اند و از افاضل محدثین است کتب بسیار تالیف نموده از آنجمله
کتاب الملاحم و کتاب الطب و کتاب مقتل الحسین علیه السلام و کتاب الامامة و کتاب المزارات و کتاب نوادر الحکم او که
از نفائس کتب است مشتمل بر چند کتاب است باین تفصیل کتاب التوحید کتاب الوضوء کتاب الصلوة کتاب الزکاة کتاب
الصوم کتاب الحج کتاب النکاح کتاب الطلاق کتاب الانبیا کتاب مناقب الرجال کتاب فضل العرب کتاب فضل العجم
والفرس کتاب الوصایا والصدقة کتاب النحل والهبة کتاب السکنی کتاب الاوقاف کتاب الفرائض کتاب النذور
والایمان و الکفارات کتاب العتق والتدبیر والولاء والمکاتب و امهات الاولاد کتاب الحدود و الدیات والشهادات
کتاب القضایا والاحکام و طعن بر او بنقل مراسیل و روایت از ضعفا و عدم مبالات او در روایات یعنی روایت او
از مخالفین مذهب خود مثل مانند وهب بن منبه که از رجال اهل سنت است و مانند محمد بن عبد الله بن مهران که بعض توهم

نموده اند که او از ثقات است ضعیف و مضمحل است بچند وجه اول آنکه تعمد مراسیل از اسباب قادح در روایت راوی نیست

زیرا که در قبول و حجیت مراسیل در میان علمای اصول فقه اختلاف است نزد رئیس الفقهای اهل سنت ابو حنیفه کوفی

و مالک و بیک روایت از احمد بن حنبل و اکثر متکلمین مرسل حجت است و اهل ظاهر و جماعت ائمه حدیث مرسل را اصلا قبول

نمیکنند و بعض مانند شافعی و من تبعه حجیت آنرا مشروط میدانند باقتران مرسل بچیزی که تقویت آن باشد مثل آنکه معتضد شده

باشد بآیه یا بسنت مشهوره و قول صحابی و نظایر آن یا امت آنرا تلقی بقبول نموده باشد یا از حال مرسلش معروف باشد که روایت

نمیکند مگر از کسیکه در وی علتی از جهالت وغیر آن نبوده باشد یا در رجال آن دو عدل ثقه شریک باشند بشرطیکه شیوخ آنها

مختلف باشند یا اتصال آن بوجه دیگر ثابت شده باشد یا آنکه غیر مرسل آنرا مسند روایت نموده باشد یا مرسلش

در موضع دیگر باسناد ذکر کرده باشد و در میان علمای امامیه نیز درین باب خلاف است اکثر علما حجت نمیدانند

مگر در صورتیکه از حال مرسلش معلوم شده باشد که ارسال نمیکند مگر از ثقه یا اتصال آن بطریق دیگر معلوم شده و بعض

حجت میدانند و در مسلم گفته المرسل قول العدل قال علیه السلام کذا و هو ان کان من الصحابی یقبل اتفاقا

ولا اعتداد بمن خالف وان کان من غیره فالاکثر ومنهم الائمة الثلثة یقبل مطلقا حتی قیل من

اسند فقد احالك ومن ارسل فقد تکفل لك ابن حبان یقبل من القرون الثلثة وائمة النقل والظاهرية

وجمهور المحدثین بعد المائتین لا یقبل مطلقا والشافعی الا ان عضد باسناد او ارسال اخر او قول

صحابی او اکثر العلماء او عرف انه لا یرسل الا عن ثقة وطائفة من المتاخرین منهم ابن الحاجب وابن الهمام

یقبل من ائمة النقل مطلقا وهو المختار لنا جزم العدل العالم بنسبة المتن الیه علیه السلام یقتضی

تعدیله الاصل قال النخعی اذا قلت حدثنی فلان عن عبد الله فهو الذی روی وان قلت قال عبد الله

فغیر واحد وقال الحسن متی قلت لکم حدثنی فلان فهو حدیثه ومتی قلت قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم فمن سبعین فاکثر و در شرح اصول بزدوی گفته و تمسك من قبله بالاجماع والدلیل المعقول اما الاجماع

فمن وجهین احدهما اتفاق الصحابة رضی الله عنهم علی قبول المرسل فانهم اتفقوا علی روایات ابن عباس

رضی الله عنهما مع انه لم یسمع من النبی صلی الله علیه وسلم الا اربعة احادیث لصغر سنه کذا

ذکر الغزالی وذکر شمس الائمة الا بضعة عشر حدیثا وصرح بذلك فی حدیث الربوا فی النسیة حیث

قال حدثنی به اسامة بن زید وروی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ما زال یلبی حتی رمی

جمرة العقبة فلما رجع قال حدثنی به اخی الفضل بن العباس وروی ابن عمر من صلی علی جنازة

جنازة فله قيراط الحديث ثم اسنده الى ابو هريرة وروى ابو هريرة واسنده الى الفضل كما ذكره في الكتاب حديث الترمذي كو رفعه ايضا ونعمان بن بشير لم يسمع من رسول الله صلى الله عليه وسلم الاحديثا واحدا وهو قوله صلى الله عليه وسلم ان في الجسد بضعة اذا صلحت صلح سائر الجسد واذا فسدت فسد سائر الجسد الا وهي القلب ثم كثرت روايته عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولما ارسل هؤلاء وقبل الصحابة رضي الله عنهم مراسيلهم ولم يرو عن احد منهم انكار ذلك او تفحص انه رواه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بواسطة او بغير واسطة صار ذلك اجماعا منهم على جواز ذلك ووجوب قبوله فان قيل نحن نسلم ذلك في الصحابة ونقبل مراسيلهم لثبوت عدالتهم قطعا بالنصوص وانما الكلام فيمن بعدهم قلنا لا فرق بين صحابي مرسل وتابعي مرسل لان عدالتهم تثبت بشهادة الرسول ايضا خصوصا اذا كان الارسال من وجوه التابعين مثل عطا بن ابي رباح من اهل مكة وسعيد بن المسيب من اهل المدينة وبعض الفقهاء السبعة ومثل الشعبي والنخعي من اهل الكوفة وابي العالية والحسن البصري من اهل البصرة ومكحول من اهل الشام فانهم كانوا يرسلون ولا يظن بهم الا الصدق فقال الحسن كنت اذا اجتمع لي اربعة من الصحابة على حديث ارسلته ارسالا وعنه انه قال متى قلت لكم حدثني فلان فهو حديثه ومتى قلت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سمعته من سبعين او اكثر وقال ابن سيرين ما كنا نسند الحديث الى ان وقعت الفتنة وقال الاعمش قلت لابراهيم اذا رويت لي حديثا عن عبد الله فاسنده لي فقال اذا قلت لك حدثني فلان عن عبد الله فهو الذي روى لي ذلك واذا قلت لك قال عبد الله فقد رواه لي غير واحد انتهى در شرح اصول بزدوي گفته قال الشيخ في شرح التقويم انما اجمعنا ان مراسيل الصحابة انما قبلت لكونه عدلا لا لكونه صحابة كما قبلت شهادتهم وصار اجماعهم حجة لذلك ثم شهادة غيرهم من العدول مقبولة واجماع كل عصر بوجود العدالة يوجب قبول ارسالهم ايضا بوجود العلة والثاني ان من زمان الرسول عليه السلام الى يومنا هذا يرسلون من غير تحاش وامتناع وملئوا الكتب من المراسيل ولم يرو ان احدا من الامة انكر عليهم ولم يزل العلماء من سلفهم وخلفهم يقولون قال رسول الله كذا وقال فلان كذا ولو كان مردودا لامتنعوا من روايته ولم يقروا عليه كان ذلك اجماعا منهم پس جماعتي كه مراسيل را مقبول ميدانند هنگام تعارض سند ...

اختلاف نموده اند اکثر علما بترجیح مسند قائلند زیراکه معرفت بروایت مسند عدالت آنها متحقق است بخلاف مرسل و شکی نیست
که کسی که عدالتش معروف باشد اولی است از انکس که خودش و عدالتش معروف باشد و بعض بترجیح مرسل قائل شده اند و عیسی
بن ابان این قول اختیار کرده و مختار فخر الاسلام بزدوی نیز همین است بعض هر دو را مساوی میدانند در شرح
اصول بزدوی گفته والحاصل ان الذین جعلوا المراسیل حجة اختلفوا عند تعارض المرسل والمسند علی
ثلثة مذاهب فذهب عیسی بن ابان الی ترجیح المرسل و هو اختیار الشیخ علی ما دل علیه سیاق کلامه
و ذهب عبد الجبار الی انهما مستویان و ذهب الباقون الی ترجیح المسند علی المرسل محمد بن احمد بن یحیی و جماعه
دیگر که بتعمد مراسیل قائلند یکی از دو قول اخیر اختیار نموده مرسل را مانند مسند حجت میدانند زیراکه ارسال این اکابر عظام
و هم چنین روایت نمودن آنها مراسیل را خالی از چند شق نیست یا باعتبار سماع از غیر عدل است یا باعتبار سماع از عدل
با وجود اعتقاد عدم حجیت آن یا باعتبار انکه مراسیل مانند مسانید حجت است شق اول باطل است زیراکه هر که مجوز روایت
از غیر عدل باشد بغیر اینکه بیان و اظهار احوال او بکند روایت او مقبول نیست خواه مسند باشد خواه مرسل و این
امجد عظام سلف و خلف جلیل القدر از آنند که در حق آنها گمان این معنی توان نمود و شق دوم نیز واضح البطلان است
چه بنابرین تقدیر لازم می آید که ارسال کننده با وجود علم او باینکه حجت بغیر اسناد تمام نمیشود موضع حجت را خفا
و کتمان نموده ترک اسناد کرده باشد و این معنی خلاف معقول است پس شق سوم یعنی اعتقاد اینکه مرسل مانند مسند حجت است
متعین باشد در شرح اصول بزدوی گفته ثم نقول ارسال هؤلاء الکبار اما ان یکون باعتبار سماعهم ممن لیس
بعدل عندهم او باعتبار سماعهم من عدل مع اعتقادهم ان ذلک لیس بحجة او علی اعتقادهم ان المرسل
حجة کالمسند و الاول باطل فان من یستجیز الروایة عمن یعرفه غیر عدل من غیر بیان لا یقبل روایته مرسلا
ولا مسندا ولا یظن بهم هذا و الثانی باطل ایضا لانه قول بانهم کتموا موضع الحجة بترک الاسناد مع علمهم
ان الحجة لا تقوم بدونه فتعین الثالث و هو انهم اعتقدوا ان المرسل حجة کالمسند و ما قیل انهم ارسلوا لیطلب
ذلک فی المسانید فاسد لانه اما ان یقال لم یکن عندهم اسناد ذلک او کان و لم یذکروا و الاول باطل
لانه قول بانهم یقولون ما لم یسمعوا لیطلب فی ذلک المسموعات و لا یظن هذا بمن دونهم فکیف بهم و الثانی
کذلک لانه اذا کان عندهم الاسناد و قد علموا ان الحجة لا تقوم بدونه فلیس فی ترکه الا القصد الی
اتعاب النفس بالطلب و لو قال لا یری الاحتجاج بخبر الواحد انهم انما ارادوا ذلک لیطلب ذلک فی المتواتر
لا یکون هذا الکلام مقبولا منه بالاتفاق فکذلک هذا انتهی و ما قیل او یروی عن الضعفاء و لا یبا

ولا یبالی عمن اخذ نیز از اینها است و خود در روایت نیست چه روایت از ضعفاء و نظائر اینها از اکثر محدثین بلکه جمیع آنها واقع
وعیبی و شناعتی در ان نیست چه مرویات ضعفا لازم نیست که همه اش ضعیف باشند و در مرویات این اشخاص احادیث
صحاح و حسان نیز میباشند و اهل حفظ و اتقان بعض را از بعض تمیز کرده در کتب خود روایت میکنند نیز گاهی ایراد
روایت ضعفا در متابعات و شواهد میباشد نه در اصول و گاهی برای حصول علو اسناد نیز ایشان روایت از طریق ضعیف میکنند
و گاهی بجهت تقویت حدیث صحیح فرد حدیث ضعیف مذکور مینمایند تا بانضمام طریق صحیح با طریق ضعیف تقویت
حاصل شود و وجوه دیگر در مباحث سابقه سبق ذکر یافت فلیتذکر نیز شعبی با وجود اعتراف بضعف او و اتهام او
روایت از ان راوی ضعیف میکرد و این عمل در محدثین اهلسنت شائع و ذائع بود نووی در شرح مسلم گفته الثالثة قد
ذکر مسلم فی هذا الباب ان الشعبی روی عن الحارث الاعور و شهد بانه کاذب و عن غیره حدثنی فلان و کان
متهما و عن غیره الروایة عن المغفلین و الضعفاء و المتروکین فقد یقال لم حدث هؤلاء الائمة عن
هؤلاء مع علمهم بانهم لا یحتج بهم و یجاب عنهم باجوبة احدها انهم رووها لیعرفوها و لیبینوا ضعفها
لئلا یلتبس فی وقت علیهم او علی غیرهم او یتشککوا فی صحتها الثانی ان الضعیف یکتب حدیثه لیعتبر به
او یستشهد کما قدمنا فی فصل المتابعات لا یحتج به علی انفراده الثالث ان روایات الراوی الضعیف یکون
فیه الصحیح و الضعیف و الباطل فلیکتبونها ثم یمیز اهل الحفظ و الاتقان بعض ذلک من بعض و ذلک سهل علیهم
معروف عندهم و بهذا احتج سفیان الثوری حین نهی عن الروایة عن الکلبی فقیل له انت تروی عنه فقال
انا اعلم صدقه من کذبه الرابع انهم قد یروون عنهم احادیث فی الترغیب و الترهیب و فضائل الاعمال و القصص
و احادیث الزهد و مکارم الاخلاق و نحو ذلک مما لا یتعلق بالحلال و الحرام و سائر الاحکام و هذا الضرب
من الحدیث یجوز عند اهل الحدیث و غیرهم التساهل فیه و روایة ما سوی الموضوع منه و العمل به
لان اصول ذلک صحیحة مقررة فی الشرع معروفة عند اهله و علی کل حال فان الائمة لا یروون عن الضعفاء
شیئا یحتجون به علی انفراده فی الاحکام هذا شئ لا یفعله امام من ائمة المحدثین و لا محقق من غیرهم
من العلماء و اما فعل کثیر من الفقهاء او اکثرهم ذلک و اعتمادهم فلیس بصواب بل قبیح جدا و ذلک لانه ان کان
لا یعرف ضعفه لم یحل له ان یحتج به لانهم متفقون علی انه لا یحتج بالضعیف فی الاحکام و ان کان یعرف
ضعفه لم یحل له ان یهجم علی الاحتجاج به من غیر بحث عنه بالتفتیش عنه ان کان عارفا او بسؤال
اهل العلم به ان لم یکن عارفا والله اعلم انتهی با آنکه در صحیح بخاری و صحیح مسلم که نزد اهلسنت اصح الکتب بعد

١٧٩

کتابیست که از ضعفا و مجاهیل و نظائر آنها بسیار واقع است چنانچه در مباحث سابقه بمعرض بیان آمده و
توجیهاتی که علمای اهلسنت در روایت آنها نموده در روات محمد بن احمد بن یحیی نظائر آن نیز جاری است فلک
رجال ضعیف که محمد بن احمد بن یحیی از آنها روایت کرده معدودی بیش نیستند محمد بن الولید آنها را از رجال نوادر الحکمه
استثنا فرموده در کتب رجال اسامی آنها بتفصیل مذکور است فاضل استرابادی در تلخیص الاقوال میفرماید محمد بن احمد
بن یحیی بن عمران بن عبد الله بن سعد بن مالک الاشعری القمی ابو جعفر کان ثقة فی الحدیث الا ان
اصحابنا قالوا کان یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل و لا یبالی عمن اخذ و ما علیه فی نفسه طعن فی شیء
صه جش جلیل القدر کثیر الروایة ست صه و کان محمد بن الحسن بن الولید یستثنی من روایة محمد بن احمد
بن یحیی ما رواه عن محمد بن موسی الهمدانی او عن رجل او عن بعض اصحابنا او عن محمد بن یحیی المعاذی
او عن ابی عبد الله الرازی الجاموارانی او عن ابی عبد الله السیاری او عن یوسف بن السخت او عن وهب
بن منبه او عن ابی علی النیسابوری او عن ابی یحیی الواسطی او عن محمد بن علی ابی سمینه او یقول
فی حدیث او کتاب و لم اروه او عن سهل بن زیاد الادمی او عن محمد بن عیسی بن عبید باسناد منقطع
او عن احمد بن هلال او عن محمد بن علی الهمدانی او عبد الله بن محمد الشامی او عبد الله بن احمد الرازی
او احمد بن الحسین بن سعید او عن احمد بن بشیر الرقی او عن محمد بن هارون او عن ممویه بن معروف او محمد
بن عبد الله بن مهران او ینفرد به الحسن بن الحسین اللؤلؤی او جعفر بن محمد بن مالک او یوسف بن الحارث
او عبد الله بن محمد الدمشقی قال ابو العباس بن نوح و قد اصاب شیخنا ابو جعفر محمد بن الحسن بن الولید
فی ذلک کله و تبعه ابو جعفر بن بابویه علی ذلک الا فی محمد بن عیسی بن عبید فلا ادری ما رابه فیه
لانه کان علی ظاهر العدالة و الثقة جش روی عنه سعد و محمد بن یحیی و احمد بن ادریس کر و محمد بن
علی بن الحسن عن ابیه عنه و قال محمد الا ما کان فیهما من تخلیط و هو الذی یکون فی طریقه محمد بن موسی
الهمدانی الی اخر من تقدم و زاد او یقول روی او عن الهیثم بن عدی او جعفر بن محمد الکوفی و قال
او یقول وجدت فی کتاب و لم اروه و لم یقل فی حدیث و قال فی محمد بن عیسی بن عبید باسناد
منقطع ینفرد به انتهی و بعضی از اینها در کتب رجال توثیق اینها واقع شده و برخی نزد محمد بن احمد بن یحیی ثقه بودند
و بنا بر اعتقاد خود در حق آنها از اینها روایت نموده بالجمله همه مواضع استثنا تقریبا سی موضع است اشخاصیکه در صحیح
بخاری و صحیح مسلم متکلم بضعف اند اضعاف مضاعف رجال محمد بن احمد بن یحیی هستند چه مطعون بضعف اند رجالیکه

رجالیکہ بخاری بروایت آنہا منفرد ہست ہشتاد وکس از رجال منفرد صحیح مسلم یکصد وشصت کس اند در شرح الشرح
نخبۃ الفکر لملا علی قاری آوردہ واما رجحانہ ای کتاب البخاری من حیث العدالۃ والضبط فلان الذین
تکلم بصیغۃ الماضی المجھول ای طعن فیھم من رجال مسلم اکثر عددا من الرجال الذین تکلم من رجال
البخاری فان الذین انفرد البخاری بھم اربعمائۃ وخمسۃ وثلاثون رجلا والمتکلم فیہ منہم بالضعف
نحو من ثمانین رجلا والذین انفرد بہم مسلم ستمائۃ وعشرون رجلا والمتکلم فیھم منھم مائۃ
وستون رجلا علی الضعف کذا ذکرہ السخاوی این ست حال رجال منفرد این ہردو محدث ورجال ضعیف
کہ مشترکہ در ہردو کتاب اند علیحدہ است ودرین مقام ذکر اسامی بعضی از رجال صحیح بخاری کہ در آنہا تکلم کردہ اند
مناسب می نمود فمنہم احمد بن بشر کوفی مولی عمرو بن حریث مخزومی واحمد بن شبیب بن سعید حبطی
واحمد بن صالح مصری ابوجعفر طبری واحمد بن ابی طیب البغدادی واحمد بن عاصم بلخی واحمد بن
عبد الملک حرانی واحمد بن عیسی بن حسان مصری واحمد بن مقدام بن سلیمان عجلی ابو الاشعث
واحمد بن یزید بن ابراھیم حرانی ابو الحسن معروف بورتنیس وابان بن یزید عطار وابراھیم
بن سعد بن ابراھیم بن عبد الرحمن بن عوف زھری وابراھیم بن سوید بن حیان مدنی وابراھیم
بن طھمان خراسانی وابراھیم بن عبد الرحمن سکسکی ابو اسماعیل بغدادی وابراھیم بن عبد الرحمن
بن عبد اللہ بن ابی ربیعہ مخزومی وابراھیم بن منذر حزامی وابراھیم بن یوسف بن اسحاق بن ابی اسحاق
سبیعی وابی بن عباس بن سھل بن سعد ساعدی وازھر بن سعد بن یمان بصری صاحب واسامہ بن
حفص مدنی واسباط بن محمد قرشی واسباط ابو الیسع بصری واسحاق بن ابراھیم بن یزید ابو النضر
فرادیسی واسحاق بن راشد جزری واسحاق بن سوید بن ھبیرہ عدوی واسحاق بن محمد بن اسمعیل
بن عبد اللہ بن ابی فروہ فروی واسرائیل بن موسی ابو موسی بصری واسرائیل بن یونس بن ابی اسحاق
سبیعی واسماعیل بن ابان وراق کوفی شیخ بخاری واسماعیل بن ابراھیم بن معمر قطیعی واسماعیل
بن عبد اللہ بن عبد اللہ بن ابی اویس واسماعیل بن مجالد بن سعید ھمدانی ابو عمرو کوفی واسید بن
یزید جمال واشھل بن حاتم جمحی مولاھم البصری واملح بن حمید انصاری واوس بن عبد اللہ ربعی
ابو الجوزاء وایمن بن نابل حبشی مکی نزیل عسقلان وایوب بن سلیمان بن بلال مدنی ابو یحیی وایوب
بن عائذ بن مدلج طائی وایوب بن موسی بن عمرو اشدق بن سعید بن عاص اموی وایوب بن نجار

١٨٢

حنفی وبدل بن محبر تمیمی بصری وبرید بن عبد الله بن ابی بردة بن ابی موسی اشعری وبشر بن
آدم ضریر بغدادی وبشر بن السری ابو عمرو بصری افوه ساکن مکه وبشر بن شعیب بن ابی حمزه
حمصی وبشیر بن نهیک سدوسی بصری وبکر بن عمرو معافری مصری وبکر بن عمرو ابو الصدیق
بصری ناجی وبیان بن عمرو بخاری عابد شیخ بخاری وتوبه بن اسد عنبری ابو المورع بصری
وثابت بن عجلان انصاری حمصی وثابت بن محمد عابد وثمامه بن عبد الله بن انس بن مالک انصاری
وثور بن زید دیلی مولاهم المدنی شیخ مالک وثور بن یزید حمصی ابو خالد وجریر بن حازم
ابو نصر اسدی بصری وجریر بن عبد الحمید بن قرط ضبی رازی وجعد بن عبد الرحمن
معروف بجعید مدنی وجعفر بن ایاس وابو بشر بن ابی وحشیه وحاتم بن اسمعیل مدنی ابو اسمعیل
حارثی مولاهم وحبیب بن ابی ثابت اسدی کوفی وحبیب بن معلم ابو محمد بصری وحجاج بن محمد اعور
مصیصی وحرمی بن عماره بن ابی حفصه ابو روح بصری وحریز بن عثمان حمصی وحسان بن ابراهیم
کرمانی وحسان بن حسان ابو علی بن ابی عباد بصری نزیل مکه وحسن بن بشر بن سلم بجلی
کوفی وحسن بن ذکوان ابو سلمه بصری وحسن بن صباح بزار ابو علی واسطی وحسن بن عماره
کوفی وحسن بن مدرک سدوسی وحسن بن موسی اشیب وحسین بن ذکوان معلم بصری و
حسن بن حسن بن یسار صاحب عون وحصین بن عبد الرحمن سلمی ابو الهذیل کوفی وحصین
بن نمیر واسطی ابو محصن ضریر وحفص بن غیاث بن طلق بن معاویه نخعی ابو عمر قاضی کوفی وحفص
بن میسره عقیلی ابو عمر صنعانی نزیل عسقلان وحماد بن اسامه ابو اسامه کوفی وحمید بن اسود
ابو الاسود بصری وحمید بن ابی حمید الطویل بصری وحمید بن قیس اعرج مکی ابو صفوان وحمید بن هلال
عدوی ابو نصر وحنظله بن ابی سفیان جمحی مکی وخالد بن سعد کوفی مولی ابو مسعود انصاری
وخالد بن عبد الرحمن بن بکیر سلمی ابو امیه وخالد بن مخلد قطوانی کوفی وخالد بن مهران
حذاء ابو المنازل بصری وخثیم بن عراک بن مالک غفاری وخلاد بن یحیی بن صفوان سلمی
وخلاس بن عمرو هجری وخلیفه بن خیاط عصفری ابو عمرو بصری وداود بن حصین مکی وداود
بن رشید ابو الفضل خوارزمی نزیل بغداد وداود بن عبد الرحمن عطار ابو سلیمان مکی وذر بن عبد الله
مرهبی ابو عمرو کوفی وربیع بن یحیی بن مقسم اشنانی ابو الفضل بصری ورفیع ابو العالیه ریاحی

و روح بن عباده قیسی ابو محمد بصری و زبیر بن خریت بصری و زکریا بن اسحاق مکی و زکریا بن ابی زائده
ابو یحیی کوفی و زکریا بن یحیی بن عمر بن حصن بن حمید بن منهب طائی ابو السکین شیخ بخاری و زهیر بن محمد
تمیمی ابو المنذر خراسانی نزیل مکه و زیاد بن ربیع یحمدی بصری مکنی با بو خداش و زیاد بن عبد الله
بن طفیل بکائی عامری کوفی و زید بن ابی انیسه جزری ابو اسامه و زید بن وهب جهنی ابو سلیمان کوفی
و سالم بن عجلان افطس حرانی مولی بنی امیه و سریج بن نعمان جوهری از کبار شیوخ بخاری و سعد
بن ابنه جهنی و سعید بن ایاس جریری بصری و سعید بن ابی سعید مقبری ابو سعد مدنی صاحب ابو هریره
و سعید بن سلیمان واسطی نزیل بغداد و سعید بن عبید الله بن جبیر بن حیه ثقفی جبیری و سعید بن
بن ابی عروبه مهران عدوی ابو النضر بصری و سعید بن فیروز ابو البختری طائی و سعید بن کثیر بن
عفیر ابو عثمان مصری شیخ بخاری و سعید بن ابی هلال لیثی ابو العلاء مصری و سعید بن یحیی
بن صالح لخمی ابو یحیی معروف بسعدان نزیل دمشق کوفی الاصل و سعید بن یحیی بن مهدی حمیری
ابو سفیان واسطی و سلیم بن جبیر ابو یونس مصری و سلیم بن قتیبه و سلمه بن رجاء تمیمی ابو عبد الرحمن
کوفی و سلیمان بن بلال مدنی و سلیمان بن حیان ابو خالد الاحمر کوفی و سلیمان بن داود عتکی
ابو الربیع زهرانی بصری و سلیمان بن کثیر عبدی و سهل بن بکار ابو بشر بصری و سهیل بن ابی صالح ذکوان
السمان و سلام بن مسکین ازدی ابو روح بصری و سلام بن ابی مطیع خزاعی ابو سعید بصری و سیف
بن سلیمان مخزومی مکی و شبابه بن سوار ابو عمرو مدائنی و شبل بن عباد مکی و شبیب بن سعید حبطی
ابو سعید بصری و شجاع بن ولید بن قیس سکونی ابو بدر کوفی و شریک بن عبد الله بن ابی نمر ابو عبد الله
مدنی و شیبان بن عبد الرحمن نحوی و صالح بن صالح بن حی و صخر بن جویریه ابو نافع و طلحه بن عبد الله
بجلی احمسی کوفی و طلحه بن نافع ابو سفیان واسطی مکی صاحب جابر و طلحه بن یحیی بن نعمان بن ابی عیاش
انصاری زرقی و طلق بن غنام کوفی از کبار شیوخ بخاری و عاصم بن ابی النجود مقری ابو بکر و عاصم
بن سلیمان احول بن عبد الرحمن بصری و عاصم بن علی بن عاصم بن صهیب واسطی و عاصم بن عمر بن قتاده
بن نعمان انصاری مدنی و عباد بن راشد تمیمی بصری و عباد بن عباد بن حبیب بن مهلب بن ابی صفره ابو معاویه
و عباد بن عوام بن عمر ابو سهل واسطی و عباد بن یعقوب رواجنی ابو سعید و عباس بن حسین قنطری
و عباس بن ولید نرسی ابو الفضل بصری و عبد الله بن بریده بن حصیب اسلمی و عبد الله بن جعفر
بفتح النون و سکون الرا و سین مهمله

۱۸۳

غیلان ثقفی ابو عبد الرحمن و عبد الله بن ذکوان ابو الزناد و عبد الله بن صالح جهنی ابو صالح کاتب اللیث

و عبد الله بن عبیده ربذی و عبد الله بن عمرو بن حجاج ابو معمر بصری و عبد الله بن علا بن زبر ربعی

دمشقی و عبد الله بن عیسی بن عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری ابو محمد کوفی و عبد الله بن ابی لبید

ابو المغیره و عبد الله بن محمد بن ابی الاسود حمید بن الاسود بصری ابو بکر و عبد الله بن ابی نجیح مکی

و عبد الاعلی بن عبد الاعلی بصری سامی و عبد الحمید بن اویس عبد الله بن عبد الله بن اویس اصبحی

ابو بکر و عبد الحمید بن عبد الرحمن ابو یحیی حمانی کوفی و عبد ربه بن نافع کنانی ابو شهاب حناط

کوفی نزیل مدائن و عبد الرحمن بن ثروان ابو قیس اودی و عبد الرحمن بن جابر بن عبد الله انصاری

و عبد الرحمن بن حماد بن شعیث شعثی بالثاء المثلثة بصری از کبار شیوخ بخاری و عبد الرحمن بن

خالد بن مسافر صاحب زهری و عبد الرحمن بن سلیمان بن عبد الله بن حنظله بن ابی عامر انصاری

معروف بابن الغسیل و الغسیل هو حنظلة و عبد الرحمن بن شریح بن عبد الله بن محمود معافری ابو شریح

اسکندرانی و عبد الرحمن بن عبد الله ابن دینار مدنی و عبد الرحمن بن عبد الله بن عبید

بصری ابو سعید بصری نزیل مکه و عبد الرحمن بن عبد الله بن عتبه بن مسعود کوفی مسعودی و

عبد الرحمن بن عبد الملک بن شیبه ابو بکر حزامی و عبد الرحمن بن غزوان ابو نوح معروف بقراد

و عبد الرحمن بن محمد بن زیاد محاربی ابو محمد کوفی و عبد الرحمن بن ابی الموالی ابو محمد و عبد الرحمن بن

ابی نعم بجلی ابو الحکم کوفی و عبد الرحمن بن نمر یحصبی از اصحاب زهری و عبد الرحمن بن یزید جابر

ازدی و عبد الرحمن بن یونس ابو مسلم مستملی و عبد الرزاق بن همام بن نافع حمیری صنعانی

و عبد السلام بن حرب نهدی ملائی و عبد العزیز بن ابی حازم سلمه بن دینار ابو تمام مخزومی مولاهم

و عبد العزیز بن عبد الله بن یحیی بن عمرو بن اویس بن سعد بن ابی سرح عامری اویسی مدنی

از کبار شیوخ بخاری و عبد العزیز بن عمر بن عبد العزیز بن مروان مدنی نزیل مدینه و عبد العزیز

بن محمد بن عبید دراوردی و عبد العزیز بن مختار بصری و عبد الکریم بن مالک جزری ابو سعید

خضری و عبد الکریم بن ابی المخارق ابو امیه بصری نزیل مکه و عبد المتعالی بن طالب و عبد الملک

بن صباح مسمعی بصری ابو محمد از اصحاب شعبه و عبد الملک بن عمیر کوفی و عبد الواحد بن زیاد

عبدی بصری و عبد الواحد بن عبد الله نصری و عبد الواحد بن واصل ابو عبیده و عبد الوارث

بن سعید الثوری ابو عبید بصری و عبد الوهاب بن عبد المجید ثقفی ابو محمد بصری و عبید الله بن
ابی جعفر فقیه بصری مکی یا ابو بکر و عبید الله بن عبد المجید حنفی ابو علی و عبید الله بن موسی
بن ابی المختار العبسی مولاهم ابو محمد الکوفی من کبار شیوخ البخاری و عبید بن حمید بن صهیب
ابو عبد الرحمن کوفی و عتاب بن بشیر جزری و عفان بن صالح سهمی شیخ بخاری و عثمان بن عمر بن
فارس عبدی بصری و عثمان بن غیاث راسبی بصری و عثمان بن فرقد بصری عطار و عثمان بن محمد
بن ابی شیبه کوفی و عثمان بن مسلم بن جهم مؤذن ابو عمر بصری و عدی بن ثابت انصاری کوفی
و عطا بن سائب بن مالک ثقفی کوفی و عطا خراسانی ذکره المزنی فی رجال البخاری و عطا
بن ابی میمونه بصری ابو معاذ ثقفی مولی انس و عفان بن مسلم صفار و عقیل بن خالد ایلی و عکرمه بن
عبد الله مولی ابن عباس و علی بن جعد بن عبید جوهری ابو الحسن بغدادی و علی بن حکم
بنانی و علی بن ابی هاشم بن طبراخ بغدادی شیخ بخاری و عمر بن ذر همدانی کوفی و عمر بن
زائده الوادعی کوفی و عمر بن علی بن عطا بن مقدام مقدمی بصری و عمر بن محمد بن حسن بن زبیر
اسدی معروف بابن التل و عمر بن ابی سلمه دمشقی صاحب اوزاعی و عمرو بن سلیم زرقی انصاری
و عمرو بن عاصم کلابی بصری و عمرو بن عبد الله ابو اسحق سبیعی و عمرو بن علی الفلاس و عمرو بن
ابی عمرو مولی مطلب بن عبد الله بن حنطب ابو عثمان مدنی و عمرو بن محمد بن بکیر الناقد ابو عثمان
بغدادی و عمرو بن مرزوق باهلی ابو عثمان بصری و عمرو بن مره جملی کوفی و عمرو بن یحیی بن عماره
مازنی انصاری مدنی و عمرو بن یحیی بن سعید بن عمرو اشدق بن سعید بن عاص اموی سعیدی
ابو امیه و عمران بن حطان سدوسی شاعر مشهور خطیب خوارج و عمران بن مسلم قصیر بصری و عمیر بن هانی
ابو الولید دمشقی و عنبسه بن خالد ایلی و عوف بن ابی جمیله اعرابی بصری و علاء بن مسیب بن رافع
کاهلی کوفی و عیسی بن طهمان الجشمی ابو بکر بصری و غالب بن خطاف قطان ابو سلیمان بصری و فراس
بن یحیی همدانی کوفی صاحب شعبی و فضل بن دکین ابو نعیم کوفی و فضیل بن سلیمان نمیری ابو سلیمان
بصری و فطر بن خلیفه مخزومی مولاهم و قاسم بن مالک ابو جعفر کوفی و قبیصه بن عقبه بن محمد
بن سفیان سوائی کوفی ابو عامر از کبار شیوخ بخاری و قتاده بن دعامه بصری تابعی جلیل و قیس بن ابی
حازم بجلی مخضرم و کثیر بن شنظیر ابو قره بصری و کلیب بن وائل بکری صاحب ابن عمر و کهمس بن حسن

بصری و محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی و محمد بن اسمعیل بن ابی فدیک مدنی و محمد بن بشار بصری معروف
بندار و محمد بن بکر برسانی و محمد بن جحاده کوفی و محمد بن جعفر معروف بغندر و محمد بن حسن بن
آتش اسدی کوفی و محمد بن حسن مزنی واسطی قاضی و محمد بن حکم مروزی شیخ بخاری و محمد بن حمیر حمصی و محمد
بن خازم ابو معاویه ضریر و محمد بن زیاد بن عبد الله بن زیاد زیادی ابو عبد الله بصری و محمد
بن سابق ابو جعفر بزار از شیوخ بخاری و محمد بن اسد وسی بصری و محمد بن صلت اسدی ابو جعفر از
قدمای شیوخ بخاری و محمد بن صلت ابو یعلی توزی نیز از شیوخ بخاری و محمد بن طلحه بن مصرف
کوفی و محمد بن عبد الله زبیری ابو احمد و محمد بن عبد الله بن مثنی بن عبد الله بن انس بن مالک
انصاری قاضی بصری ابو عبد الله از قدمای شیوخ بخاری و محمد بن عبد الله بن مسلم بن عبید الله بن
عبد الله شهاب ابن اخی الزهری و محمد بن عبد الرحمن بن ابی ذیب و محمد بن عبد الرحمن طفاوی
از شیوخ احمد و محمد بن عبد العزیز رملی ابن واسطی از شیوخ بخاری و محمد بن عبید طنافسی از شیوخ احمد
بن حنبل و محمد بن ابی عدی بصری از شیوخ احمد و محمد بن عمرو بن علقمه بن وقاص لیثی مدنی از شیوخ مالک
و محمد بن فضل سدوسی ابو الفضل از شیوخ بخاری و محمد بن فلیح بن سلیمان و محمد بن ابی القاسم
طویل کوفی و محمد بن کثیر عبدی از شیوخ بخاری و محمد بن مطرف ابو غسان لیثی مدنی از اقران مالک
و محمد بن میمون ابو حمزه سکری مروزی و محمد بن یزید کوفی و محمد بن فریابی نزیل قیساریه از اهل شام
از کبار شیوخ بخاری و مالک بن اسمعیل نهدی و مالک بن سعیر بن خمس کوفی و مبشر بن اسمعیل
حلبی از طبقه وکیع و محارب بن دثار تابعی و محاضر بن مورع کوفی از مشایخ احمد و محبوب بن محرز
قواریری ابو شیبه و مخلد بن یزید حرانی از شیوخ احمد و مروان بن حکم بن امیه ابن عم عثمان بن عفان
و مروان بن معاویه فزاری از شیوخ احمد و مسکین بن بکیر حرانی ابو عبد الرحمن از شیوخ احمد و مطرف
بن عبد الله بن مطرف یساری صاحب مالک و معاذ بن هشام دستوائی بصری و معاویه بن سحاق
بن طلحه بن عبید الله تیمی و معبد بن سیرین الانصاری بصری و معتمر بن سلیمان تیمی ابو محمد معروف
بن خربوذ مکی من صغار التابعین و معلی بن منصور رازی نزیل بغداد و معمر بن راشد صاحب
زهری و مغیره بن عبد الرحمن بن حارث بن عبد الله بن عیاش بن ابی ربیعه مخزومی و مغیره
بن عبد الرحمن بن عبد الله بن خالد بن حزام بن خویلد بن اسد اسدی خزاعی و مغیره بن

بن مقسم ضبی کوفی و مفضل بن فضاله قتبانی مصری و مقدام بن محمد بن یحیی بن عطا مقدمی
واسطی از شیوخ بخاری مقسم مولی ابن عباس اشتهر بذلک للزومه و هو مولی عبدالله بن حارث
النوفلی و منصور بن عبدالرحمن بن طلحه بن عبدالعزیز بن عثمان بن عبدالدار بن قصی بن
صفیه عبدری حجبی مکی و منهال بن عمرو اسدی مولاهم الکوفی و موسی بن اسماعیل تبوذکی ابو
و موسی بن عقبه مدنی از صغار تابعین موسی بن مسعود ابو حذیفه نهدی از شیوخ بخاری
و موسی بن نافع ابو شهاب حناط و میمون بن سیاه ابو بحر بصری تابعی و نافع بن عمر بن عبدالله
بن جمیل مکی و نعیم بن حماد خزاعی مروزی نزیل مصر و هدبه بن خالد القیسی البصری و هشام
بن حجیر مکی و هشام بن حسان بصری و هشام بن ابی عبدالله دستوائی و هشام بن عروه
بن زبیر بن عوام قرشی اسدی و هشام بن عمار دمشقی از شیوخ بخاری و هشیم بن بشیر واسطی
و همام بن یحیی بصری و ورقاء بن عمر یشکری کوفی نزیل مدائن و وضاح بن عبدالله بن عوانه واسطی
و ولید بن کثیر مخزومی ابو محمد مدنی نزیل کوفه و ولید بن مسلم دمشقی و وهب بن جریر
بن حازم و وهب بن منبه صنعانی و یحیی بن ابی اسحاق بصری و یحیی بن ایوب غافقی بصری
و یحیی بن حمزه حضرمی و یحیی بن ابی زکریا غسانی واسطی ابو مروان و یحیی بن سعید اموی
صاحب مغازی و یحیی بن سلیمان جعفی نزیل مصر و یحیی بن سلیم طائفی ساکن مکه و حافظ حمصی
از شیوخ بخاری و یحیی بن عباد ابو عباد بصری و یحیی بن عبدالله بن بکیر مخزومی مصری و یحیی
بن عبدالملک بن ابی غنیه کوفی و یحیی بن ابی کثیر یمامی و یحیی بن واضح ابو تمیله مروزی
و یزید بن ابراهیم تستری و یزید بن عبدالله بن خصیفه کندی و یزید بن عبدالله بن
قسیط لیثی ابو عبدالله مدنی از شیوخ مالک بن انس و یزید بن ابی مریم دمشقی و یزید بن هرون
ابو خالد واسطی و یزید بن ابی یزید ضبعی بصری و یعقوب بن حمید بن کاسب مدنی و یعلی بن عبید بن ابی
امیه کوفی طنافسی و یوسف بن ابی اسحاق سبیعی و یوسف بن یزید بصری ابو معشر البراء و یونس بن ابی
الفرات بصری و یونس بن قاسم حنفی ابو عمر یمامی و یونس بن یزید ایلی صاحب زهری و ابوبکر بن عیاش اسدی
کوفی قاری و ابوبکر بن ابی موسی اشعری و سوای این رجال رجال دیگر اند که تعلیقا از انها روایت فرموده و ارباب
جرح و تعدیل در انها تکلم کرده اند اسامی آنها نیز درین مقام ثبت میشود مثل ابان بن صالح و ابان بن یزید

عطار وابراهیم بن اسمعیل بن مجمع انصاری وابراهیم بن میمون صائغ واسامه بن زید لیثی وشبابه

بن نصر همدانی واسحاق بن یحیی واسد بن موسی اموی معروف باسد السنه واشعث بن عبد الله بن

جابر حدانی واشعث بن عبد الملک حمرانی وبشر بن ثابت ابو محمد بصری بزار وبقیه بن ولید

وبکار بن عبد العزیز بن ابی بکره وحارث بن عبید ایادی وحارث بن عمیر مکی وحریث بن

ابی مطر فزاری وحسن بن صالح بن صالح بن حی وحسن بن عماره کوفی وحسین بن واقد مروزی

وحکیم بن معاویه بن حیده وحماد بن جعد بصری وحماد بن سلمه وربیع بن صبیح سعدی وسعید

بن سعید انصاری وسعید بن داود زنبری وسعید بن زیاد انصاری وسعید بن زید بن درهم

وسفیان بن حسین واسطی وسلیمان بن داود ابو داود طیالسی وسلیمان بن قرم بصری وسماک بن

حرب کوفی وسلامه بن روح ابو روح وشریک بن عبد الله نخعی قاضی کوفی وصالح بن رستم

ابو عامر خزاز بصری وعاصم بن کلیب جرمی وعباد بن منصور ناجی وعبد الله بن بدیل خزاعی

از اصحاب ... وعبد الله بن جعفر بن عبد الرحمن بن مسور بن مخرمه مخزومی وعبد الله بن حسین

ازدی ابو حریز بصری قاضی سجستان وعبد الله بن صالح ابو صالح کاتب اللیث وعبد الله بن

عثمان بن خثیم مکی وعبد الله بن ولید ابو محمد عدنی نزیل مکه وعبد الحمید بن جعفر انصاری

وعبد الحمید بن حبیب بن ابی العشرین دمشقی کاتب اوزاعی وعبد الرحمن بن ابی زناد مدنی

وعبد الرحمن بن عبد الله بن عتبه بن مسعود مسعودی وعبد العزیز بن ابی رواد مکی وعبد العزیز

بن المطلب بن حنطب مخزومی وعکرمه بن عمار وعماره بن غزیه انصاری وعمرو بن ابی قیس وعمران

بن داور ابو العوام القطان بصری صاحب قتاده وعیسی بن موسی غنجار البخاری ولیث بن ابی سلیم

کوفی ومحمد بن اسحاق بن یسار ابو بکر الامام فی المغازی ومحمد بن عجلان مدنی ومحمد بن مسلم طائفی

ومبارک بن فضاله ومحاضر بن مودع ومرجا بن رجا بصری وهشام بن سعد مدنی ابو عباد وحسان

زید بن اسلم وهلال بن رداد طائی یا کنانی شامی ویحیی بن ایوب بن ابی زرعه بن عمرو بن جریر

بجلی کوفی ویحیی بن عبد الله بن ضحاک بابلتی ابو سعد حرانی ویحیی بن میمون ابو المعلی عطار ویزید

بن ابی زیاد کوفی ویعقوب بن عبد الله اشعری قمی ویعقوب بن محمد زهری مدنی ویونس بن بکیر

وواصل شیبانی کوفی **قال الناصب** نیز بعضے از روایات معتبرین ایشان ارسال کنند در اسناد

و اسناد مثل ابن ابی عمیر و بزنطی و عبدالله بن المغیره حال آنکه ارسال کردن نزد ایشان کبیره است روی
محمد بن یعقوب الکلینی و غیره من الاخباریین عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال ایاکم والکذب
المفترع قیل وما الکذب المفترع قال ان یحدثک الرجل بالحدیث فتترکه وترویه عن
الذی حدثک عنه انتهی **اقول** و به نستعین آنچه درین مقام از روی قلت تامل در کلام و خبط در فهم مرام
افاده فرموده مردود است بچند وجه **اول** آنکه لانسلم که مراد ازین حدیث شریف نهی از ارسال است چه معنی
حدیث اینست که دور باشید از کذب مفترع و گفته شد کدام است یا رسول الله کذب مفترع فرمود آنست
که شخصی چیزی روایت بکند با تو از شخصی تو آن شخص را از میان بیندازی و روایت بکنی از آنکس که او روایت
از آنکس نموده است و ظاهر است که معمول در روایت الفاظی است که شائع در آن است که سمعت و اخبرنی
و امثال آن پس اگر در وقت روایت اگر اینکس بگوید خبر داد مرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا شنیدم
من از آنحضرت این معنی کذب صریح است و از جمله محرمات است و اگر روایت بکند بلفظی که موهم اخبار و سماع باشد
تدلیس است هرچند کذب در آن متحقق نیست لیکن از آنجا که موهم کذب است اجتناب از آن اولی است و نهی
در حدیث ازین جهت تنها است بلکه مخصوص بصورت اول است که در آن کذب متحقق میشود فاضل مجلسی
در لوامع صاحب قرانی میفرماید مثلاً آنکه شخصی زمان شیخ بهاء الدین رحمه الله تعالی را در یافته باشد
و حدیثی از شاگردان شیخ شنیده باشد و گوید که شیخ چنین گفته است این تدلیس است اما اگر بگوید که از شیخ
شنیده ام و نشنیده باشد این دروغ صریح است نعوذ بالله منها و این نوع نقل مسمی است بکذب مفترع چنانکه
منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که زنهار دور باشید از کذب مفترع گفته اند یا بن رسول الله
کذب مفترع کدام است حضرت فرمود که آنست که شخصی نقل کند بتو از شخصی تو آن شخص را از میان بیندازی
و بگوئی که فلانی چنین گفته است و در لغت افتراع بکارت بردن است گویا که بکارت دروغ را اول تو بردی
محصل که حدیث منقطع بنابر اصطلاح اصولیین امامیه بر سه قسم است کذب مفترع و مدلس و مرسل زیرا که اگر واسطه
را حذف نموده اسناد حدیث بشیخ بکند باین عنوان که از شیخ شنیدم یا خبر داد مرا شیخ و مانند آن این قسم را کذب
مفترع گویند و اگر حذف واسطه بنهجی باشد که موهم سماع باشد آن تدلیس است و اگر موهم نباشد ارسال و منهی
عنه قسم اول است که کذب در آن متحقق میشود و قسیم ارسال و تدلیس است چنانچه محققین تصریح بآن فرموده اند
و در وجه تسمیه اختلاف است بعض گفته اند که مشتق است از افتراع که بمعنی بکارت بردن است و صاحب [illegible]

فریة و لعله ماخوذ من الفرع بمعنی العلو قال ابن الاثیر فی النهایة و فرع کل شیء اعلاه و منه حدیث قیام رمضان فما کنا ننصرف الا مع فروع الفجر و فی حدیث علیه السلام ان لهم فراعها والفراع ما علا من الارض وارتفع فکان هذا المحدث یرید ان یجعل حدیثه مفترعا ای مرتفعا بهذه الحیلة لما یحسن کاشی ورواتی فریة و التفسیران لا یخلوان عن تکلف والصواب ان یقال الافتراع بمعنی التفرع فانه فرع قوله علی صدق الراوی بان قال فی نفسه اذ رواه الفرع عن الاصل فقد قاله الاصل فیجوز لی ان اسنده الی الاصل فاسنده الیه وانما کان کذبا لانه غیر جازم بصدوره عن الاصل و لعل الفرع قد کذب علیه او سهی فی نسبته الیه ولابد من تجویز ذلک فلا یحصل له الجزم فهو کاذب فی قوله وان قدرنا ان الاصل قد قاله کما ان المنافقین کانوا کاذبین فی شهادتهم بالرسالة لانهم کانوا غیر جازمین بدو انما کان کذبا مفترعا لانه فرع علی کذب مقدر و لعله لم یکن کذبا بنفسه لیس بکذب صریح بل هو کذب مفترع کما انه صدق مفترع و من ضبط المفترع من الاقتراع بالقاف بمعنی الاختیار فاعله صحف انتهی

بالجمله در حدیث شریف نهی از صورت اول است که بگوید اخبرنی یا سمعت که درین صورت کذب فی الحقیقت تحقیق نیست و بر تقدیر تنزل مراد تدلیس است در صورتیکه مدلس روایت بعبارتی بکند که موهم اخبار و سماع باشد دوم آنکه بر تقدیر تنزل و فرض تسلیم آنکه مراد نهی از ارسال باشد کبیره بودن ارسال در حیز منع است زیرا که اگر این حکم را مبنی بر نهی از آن ساخته ظاهر البطلان است زیرا که نهی درین مقام نهی تنزیهی است چه اجماع است بر تجویز ارسال فی الجمله واقع شده غایت ما فی الباب آنست که ترک اولی خواهد بود چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که چون حدیثی را نقل کنید مسند سازید بآن کسیکه او بشما روایت کرده است پس اگر راست باشد ثوابش از برای شما است و اگر دروغ است گناهش بر او است و بر هر حال بشما است گفته که فلانی گفته است و اگر نسبت دهید ببالاتر شاید آن شخص دروغ گفته باشد شما نیز دروغ گو خواهید بود و اگر بگوئید از آن شخص روایت کرده ام یا بشما از جمعی روایت کنید که معلوم باشد که شما آنها را ندیده اید دروغ نگفته اید ولیکن چون احتمال دروغ دارد اولی آنست که از آنکه شنیده اید روایت کنید کذا فی اللوامع و اگر کبیره بودنش بنابر تسمیه آن بکذب مفترع متفرع ساخته است این و هم نیز مضمحل است زیرا که اولا کبیره بودن جمیع دروغها ممنوع است و بر تقدیر تسلیم در صورت ارسال اصلا کذبی در واقع و نفس الامر متحقق نمیشود و کذب

وکذب تقدیری مناط اعتبار نیست وارتکاب کذب تقدیری را کسی معصیت نگفته چه جای کبیره و من ادعی فعلیه البیان سوم آنکه شافعی فرموده التدلیس اخو الکذب وشعبه فرموده لان ازنی احب الی من ان ادلس بنا برین قول تدلیس بدتر از کبیره است که زنا باشد و اکثر اخیار از اهل سنت مانند قتاده و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه تدلیس میکنند فما هو جوابکم فهو جوابنا **قال الفاضل الناصب** و نیز در روات معتبرین ایشان جماعه کثیر اند که با امام وقت قایل نبودند و انکار امامت او میکردند و عناد با او می ورزیدند و نزد جماهیر شیعه امامیه این فساد عقیده انها صحیح و ثابت است کالواقفیة منهم الحسن بن محمد بن سماعة ابو محمد الکندی الصیرفی فانه کان یعاند فی الوقف و یتعصب والحسن بن ابی سعید و هاشم بن حیان المکاری ابو عبد الله والحسین بن مهران بن محمد بن ابی نصر السکونی و لحمد بن محمد الطاحی الجرمی المعروف بالطاطری و صفوان بن یحیی ابی محمد البجلی و عثمان بن عیسی ابی حمزة العامری الرواسی مولی بنی رواس و غیرهم و کالجارودیة والفطحیة مثل احمد بن محمد بن سعید السبیعی الهمدانی والحسن بن علی بن فضال و عبد الله بن بکیر بن اعین الشیبانی و عمرو بن سعید ابی الحسن المداینی و غیرهم و از همه اینها در صحاح ایشان روایات موجود است **اقول** و بالله نستعین بچند وجه مردود است **اول** آنکه بعضی از رجال که درین مقام انها را ذکر نموده نزد جماهیر شیعه امامیه فساد عقیده انها ثابت و درست نیست از انجمله صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی که او نزد امامیه از جمله جماعتی است که بر تصحیح ما یصح عنهم و بر اقرار تفقه او اجماع واقع شده است و ثقه و جلیل القدر است در ورع و زهد و صلاح و تقوی و عبادت مرتبه عالی داشت و نزد حضرت امام رضا علیه الصلوة والسلام بمنزلت شریفه مشرف شده بشرف وکالت انجناب و وکالت حضرت ابو جعفر علیهما السلام فائز بود فاضل استرابادی و فاضل مجلسی میفرمایند صفوان بن یحیی ابو محمد البجلی بیاع السابری کوفی ثقة ثقة عین روی ابوه عن الصادق علیه السلام و روی هو عن الرضا علیه السلام وکانت له عنده علیه السلام منزلة شریفة ذکره کش فی رجال کاظم علیه السلام و توکل للرضا علیه السلام و لابی جعفر صلوات الله و سلامه علیه و سلم مذهبه من الوقف و کانت له منزلة من الزهد والعبادة و کانت جماعة من الواقفة بذلوا له مالا کثیرا نیز از کشی روایت نموده اند فی الصحیح عن معمر بن خلاد قال قال ابو الحسن صلوات الله و سلامه علیه ما ذئبان ضاریان فی غنم قد غاب عنها رعاؤها باضر فی دین المسلم من حب الریاسة ثم قال حریصان من الجوع فی الغنم قد غاب عنها رعاؤها باضر فی دین المسلم من حب الریاسة ثم قال ولکن صفوان لا یحب الریاسة اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عنه واقروا له بالفقه و عمر بن سعید

والثنی عشری ومحققین علمای رجال از جماعت موثقین است فطحی بوده لیکن ثابت نشده است فاضل مجلسی میفرماید عمرو بن
سعید المداینی ثقة فاضله جش له کتاب رواه موسی بن جعفر البغدادی ست جش الزیات
قال نصر بن صباح فطحی ولم یعتبره العلامة اضعف نصر لا اعتماد علی قوله فاضل استرابادی
نیز از خلاصه نقل کرده ونصر لا اعتماد علی قوله انتهی حاصل که نصر بن صباح وابن عقده امثال آنها ضعیف اند وقول
اینها نزد محققین فن رجال امامیه مناط اعتبار نیست چنانچه محققین اهل سنت قول ازدی وکدیمی را معتبر نمیدانند
عثمان بن عیسی ابو عمرو عامری کلابی رواسی اگرچه در سلک واقفیه منسلک شده بود ولیکن بعد از عنایت الهی توفیق
توبه وانابت دریافته وروایت توبه اگرچه فی الجمله ضعف دارد ولکن موید است باجماعی که کشی از بعض علما نقل نموده
است که عثمان بن عیسی از انجماعه است که طائفه اجماع نموده اند بر تصحیح ما یصح عنهم وبر اقرار تفقه وعلم او فاضل
استرابادی در تلخیص الاقوال از کشی نقل نموده میفرماید ونقل الکشی قولا بان عثمان بن عیسی ممن اجمعت
العصابة علی تصحیح ما یصح عنه وبالاقرار لهم بالفقه والعلم انتهی وحسن بن علی بن فضال اگرچه فطحی بود
لیکن آخرهای عمرش بمدد توفیق الهی بتوبه موفق شده بدین حق مهتدی گردید فاضل استرابادی
در تلخیص الاقوال وغیره میفرماید قال ابو عمرو الکشی کان الحسن بن علی بن فضال فطحیا یقول بامامة
عبدالله بن جعفر فرجع انتهی کلامه واحمد بن محمد البطائنی الحرمی الطاطری اثری عیبی در کتب رجال امامیه
نیست وموسوم باین اسم شدن واندراج در رجال فرقه جعفریه نیست نام او طاطری علی بن الحسن است فاضل استرابادی در تلخیص الاقوال
وغیر او در کتب خود ذکر کرده اند علی بن حسن الطاطری واقفی وهو الجرمی وسمی الطاطری لبیعه ثیابا یقال لها
الطاطریة یکنی ابا الحسن وکان فقیها ثقة فی حدیثه وکان من وجوه الواقفة وشیوخهم وهو
استاذ الحسن بن محمد بن سماعه ومنه تعلم جش انتهی دوم آنکه فطحیه را از جمله منکرین امامت امام وقت
شمردن دلیل عدم اطلاع اوست بر مذهب آن فرقه چه فطحیه اگرچه عبدالله بن جعفر افطح را امام میدانند لیکن منکر
هیچ امامی نیستند وقائل بامامت سایر ائمه علیهم السلام هستند فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین میفرماید لان
الفطحیة کانوا اقرب الی الحق من الواقفیة وهم ابعد من الحق عن الفطحیة لان الفطحیة لاینکرون بقیة
الائمة وکانوا یقولون بامامتهم لذلک شبهوا بالحمیر بخلاف الواقفیة فانهم شبهوا بالکلاب
الممطورة انتهی سوم آنکه باقطع نظر واغماض از زلات مخدوم میگوییم در روایت نمودن از فرقه مبتدعه
ایراد روایات آنها در کتب عیبی نیست زیرا که روایت از آنها چنانچه سبق ذکر یافته بچند وجه است یکی آنکه روایات

روایات رجال این فرقه ها در اصول مندرج نیستند بلکه در شواهد و متابعات اند و وجه اینکه متقدمین علمای امامیه کتب
این فرق را با کتب اصول مقابله مینمودند کتاب هر که را ازین قوم بعد مقابله مطابق اصول می یافتند با وجود فساد مذهب
صاحب کتاب حکم بصحت احادیث که در ان کتاب مرویست مینمودند بجهت موافقت اخبار انها با اخبار اصول سابقه
مانند اصول محمد بن مسلم و برید و زراره و ابو بصیر و فضیل و نظائر آنها و هر که اخبارش مطابق اصول نمی یافتند
آنرا طرح مینمودند و رجال مذکور از ان جماعت اند که کتب اینها بعد مقابله با اصول مطابق آنها بر آمد و وجوه دیگر سبق
ذکر یافت فلیتذکر فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین میفرماید و ذکر الشیخ فی العدة ان الطائفة عملت بما رواه
بنو فضال و الطاطریون و عبد الله بن بکیر و سماعة و علی بن حمزة و عثمان بن عیسی و علوا ان الاصحاب
انما عملت باخبارهم لکون اکثرهم نقلة الاخبار عن الاصول و کتبهم عین کتب القدماء لکنها
مرتبة و کانوا یقابلونها مع کتبهم فلما وجدوها بعد المقابلة صحیحة عملوا علیها مع فساد مذهبهم
و علی بن الحسن من هذا الباب و لهذا جعلنا اخباره فی الموثقات کالصحاح مثل عثمان بن عیسی
من الجماعة الذین کانوا تارة ینقلون من الکتب و تارة ینقلون من المعصوم عملوا باخبارهم و اما
بما رووه قبل الفساد و اما بموافقة اخبارهم لاخبار الاصول السابقة کاصول زرارة و محمد بن
مسلم و برید و ابی بصیر و الفضیل و امثالهم انتهی کلام الفاضل المجلسی و شیخ الطائفة در عدة الاصول
میفرماید و اما الفرق الذین اشرنا الیهم من الواقفیة و الفطحیة و غیر ذلک فعن ذلک جوابان
احدهما ان ما یرویه هؤلاء یجوز العمل به اذا کانوا ثقات فی النقل و ان کانوا مخطئین فی الاعتقاد
اذا علم من اعتقادهم تمسکهم بالدین و تحرجهم من الکذب و وضع الاحادیث و هذه کانت طریقة
جماعة عاصروا الائمة نحو عبد الله بن بکیر و سماعة بن مهران و نحو بنی فضال من المتاخرین عنهم
و بنی سماعة و من شاکلهم فاذا علمنا ان هؤلاء الذین اشرنا الیهم و ان کانوا مخطئین فی الاعتقاد
من القول بالوقف و غیر ذلک کانوا ثقات فی النقل فما یکون طریقه هؤلاء جاز العمل به و الجواب
الثانی ان جمیع ما یرویه هؤلاء اذا اختصوا بروایته لا یعمل به و انما یعمل به اذا انضاف الی
روایتهم روایة من هو علی الطریقة المستقیمة و الاعتقاد الصحیح فحینئذ یجوز العمل به فاما اذا انفرد
فلا یجوز ذلک فیه علی حال و علی هذا سقط الاعتراض انتهی محصل جواب اول آنست که ملاک امر در روایت
و عدالت و ثقه و صدوق بودن راوی و محترز بودن او از کذب است پس هر که بمعاشرت باطنیه او را علم بحال

او هم رسیده باشد که او عدل و ثقه و صدوق و محترز از کذب و مجتنب از وضع حدیث است روایت او معتبر است

اگرچه مخطی در اعتقاد باشد و اگر خلاف این است روایت او مطروح و از درجه اعتبار ساقط است و عبد الله بن

بکیر و نظرای او با آنکه مخطی در اعتقاد بودند لیکن بعدالت و صدق و ضبط و تحرز از کذب و اجتناب از وضع اتصاف

داشتند لاجرم تجویز عمل بروایت این اشخاص میکنیم محصل جواب دوم آنست که روایت این جماعت بطریق متابعت و شواهد

و اگر بار روایت اینها روایت شخصیکه بر طریقه مستقیم باشد منضم شود مقبول است و اگر منفرد بروایت باشد مطروح

و متروک العمل است نیز در موضع دیگر از عدة الاصول میفرماید و اما اذا کان الراوی من فرق الشیعة مثل

الفطحیة والواقفیة والناووسیة وغیرهم نظر فیما یرویه فان کان هناك قرینة تعضده او خبر

اخر من جهة الموثوقین بهم وجب العمل به وان کان هناك خبر یخالفه من طریق الموثوقین وجب

اطراح ما اختصوا بروایته والعمل بما رواه الثقة وان کان ما رووه لیس هناك ما یخالفه ولا یعرف

من الطائفة العمل بخلافه ایضا وجب العمل به اذا کان متحرجا فی روایته موثوقا به فی امانته وان

کان مخطئا فی اصل الاعتقاد فلاجل ما قلناه عملت الطائفة باخبار الفطحیة مثل عبد الله بن

بکیر وغیره واخبار الواقفیة مثل سماعة بن مهران وعلی بن ابی حمزة وعثمان بن عیسی ومن بعد

هؤلاء بما رواه بنو فضال وبنو سماعة والطاطریون وغیرهم فیما لم یکن عندهم فیه خلافه انتهی

محصل این کلام آنست که روایات فطحیه و واقفیه و ناووسیه را ملاحظه میکنیم اگر قرینه یا حدیثی دیگر از جهت آن جماعه

که وثوق بآنها حاصل است و امامیه اثنا عشریه باشند یافته شود بر روایت این جماعت عمل واجب است و اگر از طریق امامیه

خبری یا قرینه مخالف روایت مبتدع باشد روایت مبتدع واجب الطرح و متروک العمل خواهد بود و اگر بطریق

اثنا عشریه روایتی موافق روایت مبتدع موجود نباشد و مخالف آن عقلا و نقلا بطریق اثنا عشریه امامیه معلوم

نبود در این صورت اگر مبتدع عادل و ثقه و صدوق و محترز از کذب و مجتنب از وضع باشد بروایت مبتدع میتوان

نمود و شیخ ابو القاسم صاحب شرائع در کتاب معتبر خبر غیر امامیه هرگاه منفرد باشد مطلقا معتبر نمیداند اگرچه ثقه

و عدل باشد و دلیل عقلی در روایتی امامیه مخالف روایت او نباشد و فرموده که عمل اصحاب بمنفردات این جماعت

معلوم نیست هذه عبارته والجواب انا لا نعلم الی الآن ان الطائفة عملت باخبار هؤلاء انتهی بالجمله آنچه شیخ

الطائفه در این مقام افاده فرموده است که روایت فطحیه و واقفیه بشرطیکه ثقه و صدوق و محترز از کذب و مجتنب

از وضع حدیث باشند و مخالف آن روایتی در اثنا عشریه معروف نباشد و با قرینه عقلیه هم مخالفتی نداشته باشد مقبول است

١٩٤

مقبول است و الا فلا مختار جمعی از فضلای اهل سنت نیز همین است قسطلانی در ارشاد الساری شرح صحیح بخاری میفرماید

قال فیقبل المبتدع اذا وافق غیر الداعیة غیره فلا یلتفت الیه اخمادا لبدعته واطفاء لناره وان لم

یوافقه احد ولم یوجد ذلک الحدیث الا عنده مع کونه صادقا متحرزا عن الکذب مشهورا

بالتدین وعدم تعلق ذلک الحدیث ببدعته فینبغی ان یقدم مصلحة تحصیل ذلک الحدیث

ونشر تلک السنة علی مصلحة اهانته انتهی ودر نخبة الفکر و شرح الشرح آن از ملا علی قاری و غیره چنین است

والثانی وهو من لا یقتضی بدعته التکفیر اصلا ای لا اختلافا ولا اتفاقا وقد اختلف ایضا

فی قبوله ورده علی ثلثة اقوال فقیل یرد مطلقا سواء کان داعیا الی بدعته اولا وسواء کان

ممن یعتقد حل الکذب لنصرة مقالته ام لا وهو بعید قال ابن الصلاح وهو بعید مباعد

للشائع عن ائمة الحدیث فان کتبهم طافحة بالروایة عن المبتدعة غیر الدعاة وفی الصحیحین

کثیر من احادیثهم فی الشواهد والاصول انتهی وکان ما علل به ان فی الروایة عنه ترویجا لامره

وتنویها بذکره وعلی هذا فینبغی ان لا یروی عن مبتدع شیء یشارکه فیه غیر مبتدع وقیل

یقبل مطلقا ای سواء کان داعیا ام لا لکن بشرط ان یکون متقیا لان تدینه وصدق لهجته

الذی علیه مدار الروایة یمنعه عن الکذب الا اذا اعتقد حل الکذب کما تقدم وقیل

یقبل من لم یکن داعیة الی بدعته لا غیره لان تزیین بدعته قد یحمله ای یبعثه علی تحریف الروایات

وتسویتها علی ما یقتضیه مذهبه وقد ادرج حبل الشیء یعنی ویصح فی الاصح واغرب ابن

حبان فادعی الاتفاق علی قبول غیر الداعیة من غیر تفصیل نعم الاکثر علی

قبول غیر الداعیة الا ان یروی ما یقوی بدعته فیرد علی المختار وبه صرح الحافظ ابو اسحاق

ابراهیم بن یعقوب الجوزجانی شیخ ابی داود والنسائی فی کتابه معرفة الرجال فقال فی وصف

الرواة فمنهم زائغ ای مبتدع مائل عن الحق ای عن السنة صادق اللهجة فلیس فیه حیلة الا ان

یوخذ من حدیثه ما لا یکون منکرا اذا لم یقو به بدعته انتهی وما قاله متجه لان العلة التی بسببها

یرد حدیث الداعیة واردة فیما اذا کان ظاهر المروی یوافق مذهب المبتدع ولو لم یکن داعیة

والله اعلم سوم آنکه معارض است بآنکه در روات معتبرین اهل سنت نیز جماعه کثیره اند که بامامت امام قائل بوده

وانکار امامت او میکردند و عناد با او می ورزیدند و نزد جماهیر این فساد عقیده آنها صحیح و درست است و کتب صحاح

اہل سنت خصوصاً صحیح بخاری که از اصح الکتب بعد کتاب الله میدانند از روایات آنها مملوست کالخوارج
والنواصب از انجمله عکرمه مولی ابن عباس که ابن خلکان در وفیات الاعیان در ترجمه عکرمه میگوید انه یری رای
الخوارج وعبد الکریم شهرستانی در ملل و نحل هنگام تعداد اسامی خوارج ابتدا بعکرمه نموده این معنی ولیل است
که او رأس و رئیس این جماعت بوده از انجمله عمران بن حطان که در خروج و عداوت اہل بیت علیہم السلام درجه
عالی داشت اشعار در مدح ابن ملجم انشا کرده بخاری و ابو داود و نسائی از و روایت میکنند شیخ عبد الحق دہلوی
در رجال مشکوة میگوید عمران بن حطان قال العجلی تابعی بصری ثقة قال ابو داود لیس فی اهل الاهواء
اصح حدیثا من الخوارج وکان خارجیا مدح ابن ملجم یروی عن عمر وابی موسی وابی ذر وجمع وعنه
قتادة ومحارب بن دثار وغیره ویروی له البخاری وابو داود والنسائی از انجمله نجده حروری است
که سردار حروریه یعنی خوارج بود که از ابن عباس روایت نموده محدثین اہل سنت از و روایت میکنند شیخ دہلوی
در رجال مشکوة میفرماید نجدة الحروری ذکره فی جامع الاصول وقال نجدة بن عامر الحروری الحنفی
تابعی روی عن ابن عباس وروی عنه کذا له ذکر فی کتاب الجهاد وذکره المولف فی باب قسمة الغنائم
عن یزید بن هرمز قال کتب نجدة الحروری الی ابن عباس یسأله عن العبد والمرأة یحضران المغنم هل
یقسم لهما الحدیث والحروری نسبة الی حروراء بمد وقصر اسم قریة بظاهر الکوفة اول اجتماع
الخوارج فیها ونجدة الحروری کان رئیسهم انتهی از انجمله حریز بن عثمان حمصی است از رجال بخاری است در نصب
وخروج بمرتبه علیا ترقی نموده بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را ناسزا میگفت و خود بر آن اقرار می نمود که
من علی را دوست نمیدارم که پدران مرا در جنگ صفین کشته میگفت لنا امامنا ولکم امامکم یعنی از امامنا
معاویه است و این قول او در میزان و غیره مذکور است و در تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی در ترجمه او گفته ثقة ثبت رمی بالنصب
ومن المعروف ان یزید بن هارون قال رأیت رب العزة فی المنام فقال لی یا یزید لا تکتب حدیثه یعنی
حریز بن عثمان فانه یسب علیا خطیب که از اعاظم علمای اہل سنت است در تاریخ بغداد این را در ترجمه حریز بن عثمان
ذکر کرده و کفی بالله شهیدا از انجمله سمرة بن جندب صحابی مشهور است که خارجی حروری بود و شیخ عبد الحق دہلوی
در رجال مشکوة میفرماید سمرة بن جندب صحابی مشهور کان علی رأی الحروریة والخوارج ومن قادتهم وفی منهم
وکان من الحفاظ المکثرین عن رسول الله صلی الله علیه وسلم از انجمله مغیرة بن شعبه صحابی است مرتبه اش در
... که آنحضرت علیه السلام را ناسزا میگفت حاکم ...

اسامی خوارج که بخاری و دیگر ائمه اہل سنت از ایشان روایت نموده اند
منع کردن پروردگار از روایت حدیث یکی از خوارج که شتم امیر میکرد
اسامی صحابه که از خوارج بودند

در مستدرک فرموده حدثنا ابو بکر محمد بن داود بن سلیمان ثنا عبد الله بن محمد بن ناحیة ثنا رجا

بن محمد المعدلی ثنا عمرو بن محمد بن ابی رزین ثنا شعبة بن مسعر عن زیاد عن علاقة عن عمه

ان المغیرة بن شعبة سب علی ابن ابی طالب فقام الیه زید بن ارقم فقال یا مغیرة الم تعلم

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن سب الاموات فلم تسب علیا وقد مات از انجمله

معاویه بن ابو سفیان که راس و رئیس مبغضین اهل بیت نبوی علیهم الصلوة والسلام است و عداوت نهای او

با حضرت امیر المومنین و اهل بیت علیهم السلام از غایت شهرت محتاج به بیان نیست جنگ صفین شاهد عدل

بغض و نفاق اوست و سب حضرت امیر المومنین علیه السلام را در عهد حکومت خود اختراع نموده خود هم

اجتناب از سب نمینمود و مردم را بران تحریص میکرد و شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب بدور سافره روایت کرده

که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام او را مخاطب فرموده فرمودند انت الساب لعلی الحدیث و نیز و بعض

مخاطب باین کلام معاویه بن خدیج است ابن اثیر در جامع الاصول از صحیح مسلم و ترمذی روایت کرده ان معویة

بن ابی سفیان امر سعدا فقال له ما منعك ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذکرت ثلاثا قالهن له

رسول الله فلن اسبه لان یکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم سمعت رسول الله یقول له

و خلفه فی بعض مغازیه فقال له علی یا رسول الله خلفتنی فی النساء والصبیان فقال له

رسول الله اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبوة بعدی وسمعته

یقول یوم خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله قال

فتطاولنا فقال ادعو لی علیا فاتی له ارمد فبصق فی عینه ودفع الرایة الیه ففتح الله

علیه ولما نزلت هذه الایة ندع ابناءنا وابناءکم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم

علیا وفاطمة وحسنا وحسینا فقال اللهم هؤلاء اهلی از انجمله عمرو بن العاص است که از روسای

مبغضین حضرت امیر المومنین علیه السلام در جنگ صفین مردم را بر مقاتله آنحضرت تحریض و ترغیب مینمود و خود هم

بمقاتله آنحضرت صف آرا گشت چون آنحضرت علیه السلام بر وی حمله آورد تاب سطوت حمله حیدری نیاورده

از غایت خوف و هراس خود را از پشت زین بر روی زمین افکند و عورت خود را منکشف ساخت آنحضرت علیه السلام

از نهایت حیا روی مبارک از او گردانیده بقتلش نپرداخت از انجمله بسر بن ابی ارطاة است که او نیز از دشمنان

خاندان نبوت علیهم السلام و منکر امامت حضرت امیر المومنین علیه السلام بود و در جنگ صفین از جمله مبارزین

۱۹۷

روزی با سعیدی بن ابی ابی شام بعزم محاربه امیر المؤمنین علیه السلام اسپ جلادت در میدان وقاحت تاخته هنگامی که آنحضرت او را بر زمین انداخت عورت خود را کشف کرد و باین حیله جان بسلامت برد و با این همه شجاعت و مردانگی هرگاه دیرین دست یافت دو طفل عبید الله بن عباس را ذبح نمود و ابن عبد البر که از مشاهیر علمای اهل سنت در استیعاب میفرماید بسر بن ارطاة بن ابی ارطاة القرشی یقال انه لم یسمع من النبی صلی الله علیه و سلم

ولبسر بن ارطاة عن النبی صلی الله علیه و سلم حدیثان احدهما لا یقطع الایدی فی المغازی والثانی الدعاء ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها واجرنا من خزی الدنیا و عذاب الاخرة و کان یحیی بن معین یقول فیه رجل سوء و قال ابو الحسن الدارقطنی ابو عبد الرحمن بسر بن ارطاة له صحبة و لم یکن له استقامة بعد النبی صلی الله علیه و سلم و هو الذی قتل طفلین لعبید الله بن عباس بالیمن فی خلافة معاویة و هما عبد الرحمن وقثم ذکر ابن الانباری عن ابیه عن احمد بن عبید عن هشام بن محمد عن ابی مخنف قال لما توجه بسر بن ارطاة الی الیمن اخبر عبید الله بن العباس اذ ذاک و هو عامل لعلی علیه السلام فهرب فدخل بسر الیمن فاتی بابنی عبید الله و هما صغیران فذبحهما الی اخره و کان بسر بن ارطاة من الابطال الطغاة و کان مع معاویة بصفین و امره ان یلقی علیا فی القتال و قال له سمعتک تمنی لقاءه فلو اظفرک الله به و صرعته حصلت علی دنیا و اخرة و لم یزل یشجعه و یمنیه حتی راه فقصده فی الحرب فالتقیا فصرعه علی و عرض لعلی علیه السلام منه مثل ما عرض فیما ذکروا له مع عمرو بن العاص ذکر ابن الکلبی فی کتابه فی اخبار صفین ان بسر بن ارطاة بارز علیا یوم صفین فطعنه علی فصرعه فانکشف له فکف عنه کما عرض له فیما ذکروا مع عمرو بن العاص و فیهما اشعار مذکورة فی موضعهما منها

و فی کل یوم فارس لیس ینتهی + و عورته وسط العجاجة بادیه + فکف لها عنه علی سنانه + و یضحک فیما فی الخلاء معاویه + بدت امس من عمرو فقنع راسه + و عورة بسر مثلها حذو حاذیه + فقولا لعمرو و ابن ارطاة انظرا + سبیلکما لا تلقیا اللیث ثانیه + و لا تحمدا الا الحیا و خصاکما + هما کانتا والله للنفس واقیه + فلولاهما لم تنجوا من سنانه + و تلک بما فیها عن العود ناهیه + متی تلقیا الخیل المغیرة صبحة و فیها + و کونا بعیدا حیث لا یبلغ القنا + نحورکما ان التجارب کافیه + از انجمله عبد الله بن عمر که از بیعت حضرت



حضرت امیر المومنین علیه السلام ابا و استنکاف نموده تقاعد ورزید در وقت تسلط حجاج در پیش او حاضر شد
گفت دست خود بیار تا با تو بیعت بخلافت و امامت عبد الملک بن مروان کنم حجاج با آن تعصب و عناد که با
اهل بیت داشت گفت دیروز از بیعت علی تقاعد نموده بودی امروز آمده که بیعت با عبد الملک بن مروان
بکنی دست من از بیعت تو باز داشته شده اینک پای من حاضر است از انجمله عبد الله بن عمرو عاص در جنگ
صفین شیعیان معاویه و سرداران لشکر شقاوت اثرش مندرج بود و با دو شمشیر با موالیان حضرت امیر المومنین
محاربه مینمود و از انجمله سائر ناکثین و قاسطین یعنی اصحاب جمل و صفین قائل امام وقت نبوده و انکار امامتش
میکردند و با او عناد می ورزیدند و با امام وقت جنگها مینمودند از انجمله محمد بن ابی بکر است که انکار امامت امام وقت
می نمود و با امامتش قائل نبود و با او عناد می ورزید و انواع اهانت و استخفاف با امام وقت یعنی عثمان بن عفان
رسانید شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة در ترجمه او می نویسد روی عن امه اسماء بنت عمیس وعن
غیرها من الصحابة وروی عنه ابنه القاسم کثیرا وغیره من التابعین روی له النسائی وابن ماجه
حدیثا واحدا عن ابی بکر مرسلا از انجمله جماعت بسیار از شیعه که منکر امامت و خلافت خلفای ثلاثه
و بامامت ایشان قائل نیستند و با ایشان عناد می ورزند محدثین اهلسنت از انها روایت میکنند و کتب ایشان
از روایات آنها مملو است ذهبی در کتاب میزان الاعتدال در ترجمه ابان بن تغلب میگوید انه شیعی صلب لکنه
صدوق فصدقه لنا و بدعته له وقال احمد بن حنبل وابن معین و ابو حاتم انه ثقة و ذکره
ابن عدی و قال انه کان غالیا فی التشیع یعنی ابان بن تغلب شیعی سخت بود ولکن بسیار صدوق است پس
صدق او برای ما است و بدعت او برای او است و احمد بن حنبل و ابن معین و ابو حاتم گفته اند که او ثقه است
و ابن عدی ذکر کرده که او در تشیع غالی بوده بعد از ان میگوید ان قیل کیف یحکم بثقة المبتدع مع ان
العدالة المنافیة للبدعة ماخوذة فی تعریف الثقة قلنا الغلو فی التشیع والتشیع بلا غلو کان
کثیرا فی التابعین و تبع التابعین مع انهم کلهم کانوا من اهل الدین والصدق والورع فلو رد
حدیث هولاء مع کثرتهم لضاع کثیر من الاثار النبویة وهذا مفسدة ظاهرة یعنی اگر گفته شود
چگونه حکم کرده شود مبتدع را که ثقه است با انکه عدالت که منافی بدعت است در تعریف ثقه ماخوذ است میگوئیم
غلو در تشیع و تشیع بلا غلو در تابعین و تبع تابعین بسیار بود با آنکه همه آنها از اهل دین و صدق و ورع
بودند پس اگر حدیث همه اینها رد کرده شود بسیاری از آثار نبویه ضائع کردند و این مفسده ظاهر است

میدان وقاحت تاخته منکاسی

قال الفاضل الناصب شیخ مقتول را ذکری کرده که حضرت صادق علیه السلام عبد الله این همه شجاعت

امدن نزد خود منع فرموده اینها از روایت او دست بر میدارند انتهی اقول به نستعین بچند وجه

اول انکه انچه در باره عبد الله بن مسکان فرموده کذب محض بهتان بحت است در کتب تواریخ و رجال اهل سنت

وغیر امامیه اثری در ذکر کری ازان نیست وانچه بعضی از علما در رجال امامیه نوشته اند همین قدر است که عبد الله

بن مسکان بملاحظه اینکه مبادا در حال حضور در اداب مجلس مقدس معلی قصوری واقع شود تعظیما واجلالا لحضور

اقدس امام همام کمتر حاضر میشد غالبا بوساطت وسایط اخذ فیوض و استفاده علوم و روایت از انحضرت

می نمود سابق نیز انچه متعلق باین مقام است از روی کتب معتبره فن رجال ذکر یافته و با این همه خود را از فیض

حضور محروم نمیداشت احیانا در خدمت فیضدرجت نیز شرف میگشت و بسیاری از روایات بغیر وساطت

غیری نیز از ان امام همام روایت میکرد بالجمله در هیچ کتابی از کتب رجال و تواریخ و سیر غیران مذکور نیست که حضرت

صادق علیه السلام عبد الله بن مسکان را از حضور اقدس منع فرموده بود نعم در کتب رجال مذکور است که حضرت

صادق علیه السلام حریز بن عبد الله سجستانی را که در سجستان خروج بسیف نموده بود برای خوف وقوع فتنه و تحقق

ضرر مخالفین حکام وسلاطین وامرای جور نجدام وبالاخر الامر بسایر شیعیان و موالیان چندی از حاضر شدن

بحضور انور منع فرموده بود بعد ازان بعد ... فساد وزوال خوف حدوث آن باز اذن ملازمت یافته باز

صحبت شریف مشرف میشد ... منع و حجب مستلزم جرح نیست چنانکه بر عاقلان منصف مخفی نیست فاضل

مجلسی در ترجمه حریز میفرماید حریز بن عبد الله السجستانی ابو محمد الازدی من اهل الکوفة اکثر السفر

والتجارة الی سجستان فعرف بها وکان تجارته فی السمن والزیت وکان ممن شهر السیف فی قتال

الخوارج بسجستان فی حیوة الصادق علیه السلام وروی انه جفاه وحجبه عنه وقال العلامة

مع ان الحجب لا یستلزم الجراح لعدم العلم بالسر فیه انتهی والظاهر انه کان اتقاء علیه لیشتهر ذلک ولا یصل

الیه ضرر لان الخروج عند المخالفین کان عظیما فاذا اشتهر ان اصحاب الصادق علیه السلام

یخرجون بالسیف کان یمکن ان یصل الضرر الی الجمیع کما یظهر من اخبار المتصوفة مع الصادق علیه السلام

والظاهر انه ما بقی الحجب وکان ایاما کما سمع وروی عن الصادق علیه السلام اخبار کثیرا کما عرفت

انتهی از فحوای این کلام معلوم شد که منع و حجبی که بنا بر مقتضای وقت باشد اگرچه سر آن معلوم نبود از اسباب

قادحه در روایت راوی نیست نیز بوضوح پیوست که قطع نظر از کشف و کرامات مخدوم تاریخ ولی بدلی

لی بدل مستند و با این همه در عرصه همه دانی کوس لمن الملکی میزنند ان هذا لشیء عجاب دوم آنکه این ادعای نفی دعوی سابق ست که عبد الله بن مسکان را شرف ادراک صحبت حضرت صادق علیه السلام حاصل نشده بود پس آن عجب و جفا فرع حضور ست کما لا یخفی ولنعم ما قیل الکذوب لا حافظة له سوم آنکه در جمیع کتب معتبره احادیث و سیر و تواریخ مذکور ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله حکم را پدر مروان را با مروان از مدینه علیه صلی الله علیها و آله الف الف تحیة و سلام اخراج فرموده بودند و این معنی بحد تواتر معنوی رسیده و در حق او الوزغ بن الوزغ الملعون ابن الملعون ارشاد فرموده نیز صاحب استیعاب در ترجمه حکم بن العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف بن قصی القرشی الاموی عم عثمان بن عفان و ابو مروان الحکم می نویسد روی عن عائشة قالت لمروان اذ قال فی اخیها عبد الرحمن ما قال اشهد ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لعن اباک و انت فی صلبه و با این همه افعال شنیعه بسیار از وصادر شده و در جنگ جمل طلحه را که نزد اهل سنت از اکابر صحابه و از عشره مبشره بود به تیر بقتل رسانیده در استیعاب فرموده لا یختلف العلماء الثقات فی ان مروان قتل طلحة یومئذ همه این امور در کتب اهل سنت موجود است و باز علمای ایشان از روایت او دست بر نمیدارند در صحیح بخاری و دیگر صحاح سته و غیر آن روایات از و موجود است نیز چون حاطب بن ابی بلتعه افشای اسرار آنحضرت علیه و آله السلام نموده در هنگامیکه آنحضرت عزیمت فتح مکه مصمم فرموده و مردم منع کرد که کسی افشای این راز نکند حاطب مذکور باهل مکه نوشت ای گروه قریش پیغمبر خدا می آید شما را با لشکری مانند لیل و سیل بخدا سوگند که اگر بیاید شما را تنها نصرت میدهد او را خدای تعالی و راست میگرداند وعده خود را پس فکر بکنید بحال خود بنابر روایتی آنحضرت فرمود که او را از مسجد بیرون کنند مردم یکی بعد دیگری دست بر پشت وی میزدند تا او را از مسجد بیرون کنند و او درین حالت با میدانکه آنحضرت رد او رحمت فرماید باز می نگریست و نظر بر روی مبارک آنحضرت می انداخت فرمود او را بازگردانند و فرمود من از جرم تو در گذشتم و تو از خدای عز و جل مغفرت خواه و باید که دیگر بکرد مثل این کار نکردی کذا فی مدارج النبوة نیز فرموده گویند که حاطب از کبار مهاجران و ارباب دانش و بینش بود و این زلت از وی از سر غفلت آمد و آنحضرت او را بایلچی گری نزد مقوقس ملک اسکندریه فرستاده بود انتهی قال[1] الفاضل الناصب ابو جعفر طوسی در عده می نویسد که الفسق با عمال الجوارح لیس بمانع من قبول الروایة اقول و به نستعین تشنیع برین کلام خبطی ست ناشی از جهل او بفقه مقام و عدم اطلاع او بر اقوال علمای اعلام تفصیل مقام آنکه

[1] قال الکابلی فی الصواقع فی المطلب الرابع عشر فی ان مذهب الرافضة لا یثبت بدلیل من المقصد السادس الثانی والعشرون انهم یقبلون روایة الفاسق بعمل ابو جعفر الطوسی فی العدة والفسق باعمال الجوارح لیس بمانع من قبول الروایة

که در راوی باتفاق اکثر علمای فریقین عدالت شرط است و عدالت در عرف آنها عبارت از ملکه ایست در نفس شخص
که باعث و حامل شود او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب از کبائر است و عدم اصرار بر صغائر و مراد
بمروت تنزه است از بعضی خسائس و نقائص که مقتضای همت و مردانگی نباشد مثل مباحات دنیه و مانند
اکل و شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و در معنی کبیره اختلاف است بعضی گویند که کبیره
گناهی است که خدای تعالی در کتاب عزیز وعید بعذاب بران فرموده باشد و بعضی گویند گناهی است که
در شرع حدی بر وی تعیین یافته باشد یا وعیدی واقع شده و بعضی گویند گناهی است که نهی از آن
بدلیل قطعی وارد و یافته موجب هتک حرمت دین گشته و بعضی گفته اند گناه کبیره هفت است و برین معنی
استشهاد بروایات نموده اند از انجمله در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابو هریره مروی است قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اجتنبوا السبع الموبقات قالوا یا رسول الله و ما هن قال الشرک بالله و السحر و قتل
النفس التی حرم الله الا بالحق و اکل الربوا و اکل مال الیتیم و التولی یوم الزحف و قذف المحصنات
المومنات الغافلات وجماعه گویند که هر گناه کبیره است بجهت اشتراک آن در مخالفت امر و نهی لیکن گاهی
اطلاق کرده میشود صغیره و کبیره بران باضافه بما فوق و ما تحت او پس بوسه گرفتن صغیره است نسبت بزنا
و کبیره است نسبت بنظر کردن بشهوت و مختار جمهور امامیه همین قول است چنانچه کلام امین الاسلام شیخ طبرسی
مشعر از انست لیکن بعضی متاخرین تصریح نموده اند که علمای امامیه درین باب اختلاف دارند بعضی قائل شده اند
ببعضی از اقوال سابقه و بعضی اختیار کرده اند که گناهان همه کبیره اند و وصف آن بکبیره و صغیره باضافه است
و این قول را برئیس الطائفه شیخ مفید و ابن براج و ابی الصلاح و ابن ادریس و شیخ ابو علی طبرسی نسبت کرده و شیخ
الطایفه در عدة الاصول نیز تصریح باین معنی کرده فرموده است و علی اصلنا کل خطاء قبیح و کبیرة و ظاهر
این قول آن مقتضی آنست که ارتکاب هر گناه رافع عدالت باشد چنانچه شیخ شهید ثانی قدس سره تصریح بآن
فرموده شیخ بهائی طاب ثراه تاویل کلام آنها نموده میفرماید قولهم العدل من یجتنب الکبائر و لا یصر
علی الصغائر ینبغی ان یراد به انه اذا عن له امران کف عن الاکبر و لم یصر علی الاصغر له و هذا
المعنی و ان کان غیر مشهور فیما بینهم و لا مسطور فی مصنفاتهم بل المتعارف خلافه لکنه هو الذی
یقتضیه النظر بناء علی المذهب و العدالة علی ما یظهر من کلامهم ملکة تبعث علی کف النفس
عندها توقا تاما من الاکبر مع عدم الاصرار علی الاصغر و الذنوب و ان کانت بکلیتها کبائر عندهم

عندهم لكن ليس كل كبيرة مخرجة عن العدالة بل الكبيرة التي لم يكف عنها الى الاصغر منها والتي تصر عليها نعم يظهر من ظاهر كلامهم ان العدالة لا يجامع من الذنوب الا واحد وهو اصغر الجميع ولعلهم يريدون الاصغر من كل نوع من انواع الذنوب وان كان تعينه لا يخلو عن اشكال بهر حال شيخ طوسی بنا بر معتقدش درین مسئله که همه گناهان کبیره اند واطلاق کبیره وصغیره بر آنها باضافت است بر شخصی که از کبائر بمعنی از معانی سابقه مجتنب باشد لکن اجتناب از کبائر باین معنی در و متحقق نباشد اطلاق فاسق میکنند با انکه بنا بر اصطلاح مشهور عدالت در او متحقق است ومختارش آنست که چنین کس هرگاه ثقه در دین خود ومحترز از کذب باشد روایتش مقبول است چه مدار قبول اخبار وعدم آن بر صدق وکذب راوی است واجتناب از جمیع معاصی وعدم آن در این باب دخلی نیست ملا محسن کاشی تغمده الله بغفرانه در وافی میفرماید وبعد فای مدخل بفساد العقیدة فی صدق حدیث المرء اذا کان ثقة فی مذهبه وای منافات للمدحیة بفضیلة ما مع المسامحة فی نقل الحدیث پس این اقوال مستلزم شناعتی نباشد بلکه بنا برین قول اگر عدالت از جمیع گناهان در روایت شرط باشد حدیث صحیح در نهایت قلت متحقق خواهد شد چنانچه بر منصف خبیر مخفی نیست واختلاف در مفهوم عدالت یکی از وجوه اختلاف علمای فن رجال در جرح وتعدیل رواة است ونیز واضح گردید که جرح بعضی علمای اهل سنت راوی شیعه را منشاء آن قدح نمودن اوست بعضی صحابه را نه بجهت تحقق فسق واقعی در و نزد امامیه ودر جه اعتبار ساقط باشد پس آنچه از کتب رجال اهلسنت مانند میزان الاعتدال ولسان المیزان وتقریب وتهذیب ودیگر کتب رجال اهلسنت بر عدم توثیق بعضی از رجال شیعه ما آورده ساقط الاعتبار باشد وان دائره صحت وسداد خارج دیگر انکه مراد شیخ طوسی از فاسق مجهول العدالة ومستور الحال است فاضل مجلسی در روضة المتقین میفرماید بعض المتاخرین اصطلحوا علی ان مراده بالفاسق غیر معلوم العدالة ونزد رئیس الفقهاء ابو حنیفه وانتهای تتبعهما عدالت در و متحقق است چه عدالت نزد انها عبارت است از انکه جرح در و معروف نباشد وقبول کردن روایت مستور الحال مختار رئیس الفقهاء اهلسنت ابو حنیفه است ملا علی قاری در شرح الشرح نخبة الفکر گفته وقد قبل روایته ای المستور جماعة منهم ابو حنیفة رضی الله عنه بغیر قید یعنی بعصر دون عصر ذکره السخاوی وقیل ای بغیر قید التوثیق وفیه انه اذا وثق خرج عن کونه مستورا فلا یتجه قوله بغیر قید واخذ هذا القول

٢٠٣

ابن حبان تبعا للامام الاعظم اذ العدل عنده من لا يعرف فيه الجرح وقال الناس في احوالهم على
الصلاح والعدالة حتى يتبين منهم ما يوجب القدح ولم يكلف الناس ما غاب عنهم وانما كلفوا
الحكم الظاهر قال تعالى ولا تجسسوا ولان الاخبار مبنى على حسن الظن وان بعض الظن اثم ولانه
يكون غالبا عند من يتعذر عليه معرفة العدالة في الباطن فاقتصر فيه على معرفة ذلك
في الظاهر والباطن بلكه مدار عمل در بسيارى مشاهير از كتب احاديث جمهور اهل سنت در حق بسيارى از رواة نيز
برهمين قول است قال ابن الصلاح يشبه ان يكون العمل على هذا الراى في كثير من كتب الحديث
المشهورة في غير واحد من الرواة الذين تقادم العهد بهم وتعذرت الخبرة الباطنة
بهم فاكتفى بظاهرهم انتهى بلكه مختار متاخرين اهل سنت همين قول است محقق شريف در خلاصة الخلاصة
ميفرمايد اعرض الناس في هذه الاعصار عن مجموع الشروط المذكورة واكتفوا من عدالة الراوي
بكونه مستورا نيز نزد امام محمد كه يكى از اصحاب ابى حنيفه است قول صحيح اينست كه فسق باعمال خوارج مطلقا مسقط عدالت
نيست بلكه بشرط اوان واعلان باعث سقوط عدالت ميشود واگر شخصى بطريق كتمان بشرب خمر ارتكاب نمايد
در حد الفسق خللى متطرق نميشود وخوردن نبيذ تا هنگامى معتادش نشود على رؤس الاشهاد بر سبيل اعلان
نخورد ولعبه و سخره صبيان نگردد مسقط عدالت نميشود وغنا نيز اگر براى دفع وحشت نفس باشد مسقط عدالت
نزد ايشان نيست فاضل برجندى در حاشيه مختصر وقايه ميفرمايد في الفتاوى المنصورية ومحمد شرط في الخمر
الادمان حتى لو شربها سرا لا يسقط عدالته وشرط في شرب النبيذ ان يعتاد ويظهر للناس
ويسخر منه الصبيان ويلعبون هذا هو الصحيح نيز گفته لو تغنى لنفسه لرفع الوحشة لا يسقط به
العدالة پس مثل اين اشخاص كه بنا بر مختار جمهور در زمره فساق مندرج اند واز رديف فاسق كه بمسلم ارتكب الكبيرة
او اصر على الصغيرة برآمده عادل نزد ابى حنيفه و نزد امام محمد بنا بر قول صحيح عادل باشد و روايت حديث از اين اشخاص
صحيح و روايات ايشان مقبول بود پس تخصيص شيخ طوسى وجهى نداشته باشد **قال الفاضل الناصب**
عجب است كه از بعضى كافران نصرانى روايت ميكنند داورا از ياران امامیه میشمارند مثل زكريا بن ابراهيم روى عنه الطوسى
وغيره انتهى **اقول** وبه نستعين اگر مرادش اينست كه اماميه از نصرانى در حال بقاى او بر آئين نصرانيش روايت
ميكنند اين معنى در حيز منع وكذب بحت وافتراى محض است در احاديث وروايات اماميه روايت از كفار اصلا
ومطلقا واقع نيست وزكريا بن ابراهيم بشرف اسلام مشرف شده بود وروايت از وى بعد سعادت اندوز شدن

٢٠٤ ط
قال الكابلي ... الفصل السادس ... الرابع والعشرون ان ... الرابع والعشرون ... [illegible]

شدن او بدین مبین ست شیخ طوسی در تهذیب الاحکام از حسین بن سعید روایت کرده عن القاسم بن محمد عن
معویة بن وهب عن عبد الرحمن بن حمزة عن زکریا بن ابراهیم قال دخلت علی ابی عبد الله
علیه السلام فقلت انی رجل من اهل الکتاب و انی اسلمت و بقی اهلی کلهم علی النصرانیة و انا معهم
فی بیت واحد لم افارقهم بعد فآکل من طعامهم فقال لی یاکلون لحم الخنزیر قلت لا و لکنهم یشربون
الخمر فقال لی کل معهم واشرب انتهی کلینی در کافی از معویه بن وهب روایت کرده عن زکریا بن ابراهیم
قال کنت نصرانیا فاسلمت و حججت فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت انی کنت
علی النصرانیة و انی اسلمت فقال و ای شیء رایت فی الاسلام قال قول الله عز و جل ما کنت تدری
ما الکتاب و لا الایمان لکن جعلناه نورا یهدی به من یشاء فقال لقد هداک الله ثم قال اللهم
اهده ثلاثا سل عما شئت یا بنی فقلت ان امی و ابی علی النصرانیة و اهل بیتی و امی مکفوفة البصر
فاکون معهم و آکل فی آنیتهم فقال یاکلون لحم الخنزیر فقلت لا و لا یمسونه فقال لا باس فانظر امک
فبرها فاذا ماتت فلا تکلها الی غیرک کن انت الذی تقوم بشانها و لا تخبرن احدا انک اتیتنی
حتی تاتینی بمنی ان شاء الله قال فاتیته بمنی و الناس حوله کانه معلم صبیان هذا یساله و هذا یساله
فلما قدمت الکوفة الطفت لامی و کنت اطعمها و افلی من ثوبها و راسها و اخدمها فقالت لی
یا بنی ما کنت تصنع بی هذا و انت علی دینی فما الذی اری منک منذ هاجرت فدخلت
فی الحنیفیة فقلت رجل من ولد نبینا امرنی بهذا فقالت هذا الرجل هو نبی فقلت لا و لکنه
ابن نبی فقالت یا بنی هذا نبی ان هذا من وصایا الانبیاء فقلت یا امه انه لیس یکون بعد
نبینا نبی و لکنه ابنه فقالت یا بنی دینک خیر دین اعرضه علی فعرضته علیها فدخلت فی
الاسلام و علمتها فصلت الظهر و العصر و المغرب و العشاء الآخرة ثم عرض لها عارض فی اللیل
فقالت یا بنی اعد علی ما علمتنی فاعدته علیها فاقرت به و ماتت فلما اصبحنا کان المسلمون
الذین غسلوها و کنت انا الذی صلیت علیها و نزلت فی قبرها و اگر مراد شما اینست که بعد مشرف
شدن او بدین اسلام روایت کرده اند مسلم ست و محذوری ندارد چه فطری الاسلام بودن راوی
شرط صحت روایت نیست زیرا که جمیع صحابه و اکثر تابعین فطری الاسلام نبودند حال آنکه اجماع اهل اسلام
بر صحت روایت اینها واقع ست بالجمله آنچه گفته ست از دائره صحت و سداد خارج ست بلکه مقدمه بالعکس است

در کتب احادیث اهلسنت ازین قسم مسامحه و مساهله بسیار واقع است و روایت از نصرانی و انواع کفار در آنها موجود است از انجمله بعضی مطلقا بشرف اسلام مشرف نشدند محدثین ایشان روایت از و میکنند و او را از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میشمارند مانند عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب که او را ملاعب الاسنه نیز گویند شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوة از ذکر عمال آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم میفرماید عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب بن ربیعه عامری کلابی بر بنی عامر بن صعصعه بفتح هر دو صاد و سکون عین مهمله و برا ملاعب الاسنه نیز گویند ذکر کرده شده است از روایت سلیمان تیمی از ابو عثمان نهدی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الطاعون و الغرق شهادة در استیعاب همین مقدار ذکر کرده و گفته که ذکر کرده است او را ابن قانع در صحابه و در اصابه در احوال وی کلام بسیاری آورده و جماعه بسیاری را مانند دارقطنی و ابن شاکر و ابن شاهین و غیر اینها ذکر کرده که او را از صحابه شمرده اند و از ابو سعید خدری آورده اند که ملاعب الاسنه فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و طلب کرد دوا برای درد شکم برادر خود پس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظرف شهد را پس بنوشانید او را شهد و به شد و بروجه دیگر نیز این حدیث را آورده که عامر بن مالک فرستاد کسی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و التماس کرد شهد را پس فرستاد آنحضرت بسوی وی ظرف شهد را و نیز آورده که ملاعب الاسنه آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در تبوک پس عرض کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وی اسلام پس قبول نکرد وی اسلام را بعد از ان هدیه فرستاد سوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت ما قبول نمیکنیم هدیه مشرک را و در بعضی طرق حدیث ذکر تبوک نیست و همین قدر آمده که عامر بن مالک که او را ملاعب الاسنه گویند نزد آنحضرت آمده و عرض کرد آنحضرت بر وی اسلام را و قبول نکرد و هدیه را فرستاد و گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من قبول نمیکنم هدیه مشرک را و گفت عامر بن مالک بفرست با من کسی را که میخواهی از فرستاده های خود من پناه دهنده ام او را پس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم گروهی را و ذکر کرد قصه چاه معونه را که سابق گذشت و گفت صاحب اصابه که اعتماد کرده است کسی که شمرده است او را از صحابه بخبری که واقع شده است از روایت از وی دینست این صریح در اسلام وی و گفته است که آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیست و پنج مرد از بنی جعفر و از بنی بکره که در ان عامر بن مالک جعفر بود و پس نظر کرد آنحضرت بسوی ایشان و گفت بتحقیق عامل گردانیدم بر شما این مرد را و اشاره کرد بسوی ضحاک بن سفیان کلابی و گفت عامر بن مالک یا تو عامل بر جعفر و گفت ضحاک را نیست

وصیت بکن یا رسول الله بوی چیزی را پس دلالت میکند بر انکه عامر بن مالک عذر کرد بعد ازان مسلمان شد تمام شد
کلام اصابه شیخ عبد الحق بعد ذکر مفاد این عبارت میفرماید تمام این قصه در قصه بئر معونه در وقائع سال
چهارم هجرت که در انجا ذکر ابن عامر بن مالک است گذشت و ازانجا معلوم میشود که وی توفیق اسلام نیافت
ولیکن حمایت و رعایت لشکر اسلام کرد و اینجا او را در عاملان آنحضرت ذکر کرده اند و ظاهر این عمل
بجهت روایت اسلام اوست والله یعلم انتهی کلامه اقول و بالله نستعین کلام اصابه نص است در آنکه
روایتی در اسلام مروی نیست والا استدلال بآن روایت بر اسلام او می نمودند و بروایت استدلال نمیکردند
واستدلال بروایت را صاحب اصابه تزئیف نموده میگوید که روایت از وی صریح در اسلام وی نیست
پس عامل نمودنش بطریق اولی صریح در اسلام او نخواهد بود و چنانچه بر منصف خبیر مخفی نیست زیراکه بر اسلام
راوی اجماع واقع است بخلاف اسلام عامل که اجماعی نیست پس استدلال بعامل بودنش بر اسلام او
باطل و مضمحل باشد و بعضی ازان جماعت اند که اسلام آوردند و بعد ازان مرتد شده در حالت ارتداد جان
بقابض ارواح سپردند مانند ربیعه بن امیه بن خلف جمحی که در فتح مکه بشرف اسلام مشرف شده در حجة الوداع

۲۰۷

در عسکر همایون حاضر بود و بعد ارتحال آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت حدیث نموده در زمان
خلافت خلیفه ثانی مرتد شده بروم ملحق گشته نصرانی شد و احمد بن حنبل در مسند خود ازو روایت کرده است
قال السخاوی ما وقع لاحمد فی مسنده من ذکر حدیث ربیعة بن امیة بن خلف الجمحی و هو ممن اسلم
فی الفتح و شهد مع النبی صلی الله علیه و سلم حجة الوداع و حدث عنه بعد موته ثم لحقه الخذلان
فلحق فی خلافة عمر بالروم و تنصر بسبب شیء اغضبه یمکن توجیهه بعدم الوقوف علی قصة
ارتداده و قد قال شیخنا ما نصه و لخراج حدیث مثل هذا یعنی مطلقا فی المسانید غیرها
مشکل و لعل من اخرجه لم یقف علی قصة ارتداده هکذا فی شرح الشرح نخبة الفکر لملا علی قاری
بر منصف خبیر واضح است که اعتذار سخاوی مع غیر او در نهایت وهن و سخافت است زیراکه قصه ارتداد ربیعه بن
امیه بن خلف جمحی از مشاهیر قصص است و در اکثر کتب سیر و احادیث مندرج است و واقف نشدن مثل احمد
بن حنبل که راس و رئیس محدثین اهلسنت است و هفت لک حدیث بیاد داشت باین قصه در کمال استبعاد است
عقل سلیم از قبول آن آبی است بالجمله خالی از چند شق نیست یا آنکه احمد بن حنبل وقوف باین قصه داشت
باوجود علم بآن روایت کرده این معنی دلیل آنست که مذهب احمد و دیگر مشایخ سنت که از کفار روایت حدیث

میتوان نمود و اگر باین قصه با این همه اشتهارش واقف نبود و خلل در تبحرش متطرق میشود و اگر باین قصه واقف بود
لیکن از راه غفول و ذهول روایت نمود و این امر عذر خواه بعضی از علمای امامیه است که در بعضی اسامی از ایشان
بمقتضای ضعف طبیعت بشریه و قصور بنیه انسیه در بعضی مواقع سهوی و تصحیفی واقع شده باشد چه هرگاه از
مثل احمد بن حنبل که رئیس محدثین اهلسنت است و از هفت لک و پنجاه هزار حدیث کتاب مسند را انتخاب فرموده
درین قصه که در نهایت شهرت است اهمال و اغفال واقع شود و اگر از علمای شیعه هم در بعضی اسامی با آنکه
که شهرتش نه باین مرتبه باشد احیانا اهمالی و اغفالی واقع شود چندان بعید و مستبعد نخواهد بود و بعضی از انجماعت اند
که در اسلام آنها ارتداد متخلل شده باز بحسب ظاهر در جرگه اهل اسلام داخل شدند مانند اشعث بن قیس که بعد اسلام
مرتد گردیده بود در عهد خلیفه اول گرفتار شده آمد و اظهار اسلام نمود و جناب خلافت مآب اسلامش قبول
فرموده خواهر خود را در عقد ازدواج او در آوردند در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی و نسائی و سنن ابو داود
و ابن ماجه و مسند احمد حنبل روایت او تخریج نموده اند و او را از جمله صحابه شمرده حال آنکه ارتداد مطلقا باتفاق حنفیه
باعث حبط اعمال است و شافعی نیز در ام ردة را مطلقا محبط عمل میداند چنانچه فاضل عراقی در شرح الفیه
تصریح بان فرموده و هذه عبارته فان الردة محبطة للعمل عند ابی حنیفة و نص علیه الشافعی
فی الام پس تاویل رافعی شافعی و تقیید او این قول شافعی بشرط اتصال او بموت مردود باشد و در جواب
ازین دو اعضال یعنی مرتد را از جمله صحابه شمردن و ازین مرتد روایت کردن توجیهات رکیکه بکار برده اند
باینکه شمردن او از جمله صحابه از غفلت از ارتداد اوست و یا اطلاق صحابه برو بطریق توسع است باین معنی که او در
طبقه صحابه است و عذر از روایتش برین وجه نموده اند که روایت از و بجهت جهل از حال اوست یا روایت
حدیثی است که او از صحابی دیگر روایت کرده یا بنا بر مذهب کسی است که تحمل در حالت کفر و ادا در حال اسلام
تجویز میکند در شرح شرح نخبة الفکر از ملا علی قاری چنین واقع است و یدل علی رجحان الاول قصة
الاشعث بن قیس فانه کان ممن ارتد و اتی به الی ابی بکر الصدیق اسیرا فعاد الی الاسلام
فقبل ابو بکر منه ذلک ای الاسلام و زوجه ای ابو بکر اخته و لم یتخلف عن ذکره فی
الصحابة و لا عن تخریج احادیثه فی المسانید و غیرها و فیه انه کان ینبغی ان لا یکون فی
المسئلة خلاف مع انه خلاف فی ذلک فلعل من ذکره فی الصحابة غفل عن ارتداده
او لکونه فی طبقة الصحابة و من خرج حدیثه فیحتمل ان یکون من جهلة بحاله او روی حدیثه

حديثه الذي نقل عن غيره من الصحابة او على قول من يجوز التحمل في الكفر والاداء في الاسلام
والا فقد صرح في شهادات الولوالجية من كتب الحنفية انه يبطل ما رواه المرتد بغيره من الحديث
فلا يجوز السامع منه ان يرويه عنه بعد ردته وقال الحلبي في حاشية شفاء القاضي اخرج
للاشعث هذا الائمة الستة واحمد في المسند فقد صرح بانه صحابي وهذا انما يمشي عند قول
من يقول ان الردة انما تحبط بشرط ان يتصل بالموت اما من يقول ان الردة تبطل وان لم تتصل
فلا بعيد هذا القول قول ابي حنيفة رضي الله عنه وفي عبارة الشافعي ما يدل على هذا كذا
قاله بعض مشايخي لكن الذي حكاه الرافعي عن الشافعي انها انما تحبط بشرط اتصالها بالموت
والله اعلم انتهى وبعضي از جماعة اند که بعد اسلام ظاهری پشت و پناه منافقان بوده بفحوای ما اضمر احد
شيئا الا ظهر في فلتات لسانه کلمات رده از ایشان سر بر میزد و علمای اهل سنت بنا بر اغراض از ارتداد آنها
اعراض مینمایند مانند ابو سفیان بن صخر شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة از استیعاب نقل کرده که طائفه
روایت میکنند که وی پشت و پناه منافقان بود از آن باز که اسلام آورده و در جاهلیت منسوب بمذهب
زندیقان و دهریان بود و احسن بصری می‌گوید که ابو سفیان در آمد بر امیر المومنین عثمان وقتیکه رسید
خلافت بوی حال آنکه نابینا شده بود بعرض اقدس رسانید گردیده است خلافت بسوی تو بعد از تیم
وعدی پس بگردان بنی امیه را که ان اوتاد ان بنیت ان کرملک من در نمی یابم بهشت را و نه دوزخ را پس بانگ
بزد بروی عثمان رضی الله عنه و گفت بکند با تو خدا آنچه بکند و بدر کرد او را و پیش خود نیز شیخ دهلوی در
کتاب مذکوره آورده آمده است که چون واقع شد در روز حنین هزیمتی بر مسلمانان ابو سفیان گفت بطل السحر
انتهی روایت ازو در صحاح سته مذکور است از جهه عجیبتر آنکه با این همه اعتقادات شنیعه بعضی ایشان ما میگویند که
اسلامش نیک شده بود و بجهت سطوع مخایل کفر و نفاق که در داش رسوخ یافته بود عمر فاروق از رفتن آن
او بطرف شام نکره میداشت چنانچه واقدی در تاریخ خود بان تصریح فرموده میگوید واقبل الى المدينة
من اهل مكة عظماؤهم واكابرهم بالخيل والحديد الباس الشديد على اوائلهم ابو سفيان
بن صخر بن حرب والفيداق بن هاشم ونظرائهم فاقبلوا يستاذنون ابا بكر في الخروج الى
الشام فكره عمر خروجهم الى الشام وقال لابي بكر ان هؤلاء القوم لنا في قلوبهم طرائد
وحقائد والحمد لله الذي كانت كلمة الله هي العليا وكلمتهم هي السفلى وهم على كفر

وارادوا ان يطفئوا نور الله بافواههم ويابى الله الا ان يتم نوره ونحن نقول ذلك ليس مع الله
الها آخر وهم يقولون ان معه آلهة اخرى فلما ان اعز الله دينا ونصر شر بعثنا اسلموا خوف
السيف ولما سمعوا ان جند الله قد نصروا على الروم اتونا لنبعث لهم الى الاعداء ليقاسموا
السابقين المهاجرين والانصار والصواب ان لا تقربهم القصة بعضی از ان جمله اند که در حال تحمل حدیث
کافر بوده اند مانند جبیر بن مطعم در صحیح مسلم و بخاری روایت او موجود است انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم
يقرأ فی المغرب بالطور وکان جاء فی فداء اساری بدر قبل ان یسلم وفی روایة البخاری وذلك
اول ما وقر الایمان فی قلبی ملخص سخن آنکه امامیه از زکریا بن ابراهیم بعد مشرف شدن او بدین اسلام روایت نموده اند
ودرین امر با وجود وقوع افحش ازان از محدثین اهلسنت باجماع امت عیبی و شناعتی نیست جناب سرور کائنات علیه
افضل التحیة والثناء نیز از تمیم داری نصرانی بعد مشرف شدن او بدین اسلام روایت فرموده اند اگر تشنیع فاضل
ناصب بر امامیه درین باب مساغی ورواجی داشته باشد قوم وهابی را که درین ازمنه علم بغی و خروج برافراشته
در صدد انهدام بنیان اسلام اند میرسد که بر اهل اسلام باقتفای فاضل ناصب تشنیع نمایند وبرطبق آنچه مخدومی
افاده فرموده لفظا باللفظ بگویند عجب است که از بعضی کافران نصرانی روایت کنند واو را از یاران صحابه پیغمبر

میشمارند مثل تمیم الداری روی عنه نبیهم وسیدهم محمد المصطفی وادرجوا تلك الروایة فی کتبهم وزبرهم
الجواب الجواب روایت نمودن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از تمیم داری نصرانی از مشاهیر اخبار است در صحاح ستة
ودیگر کتب معتبره تخریج نموده اند عجب است که از نظر جناب شیخیت مآب نگذشته اگرچه اشتهار آن مغنی از نقل آن روایت
بود اما بنابر اطمینان قلوب مقلدان عوام وکسر سورت استعظام این تشنیع غیر وارد در نظر خاص وعام بذکر آن
روایت بطولها مبادرت نموده در صحیح مسلم میفرماید حدثنا عبد الوارث بن عبد الصمد وحجاج الشاعر
کلاهما عن عبد الصمد واللفظ لعبد الوارث بن عبد الصمد قال حدثنی ابی عن جدی عن الحسین
بن ذکوان حدثنا ابن بریدة حدثنی عامر بن شراحیل الشعبی شعب همدان انه سأل فاطمة
بنت قیس اخت الضحاك بن قیس وکانت من المهاجرات الاول فقال حدثینی حدیثا
سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا تسندیه الی احد غیره فقالت لئن
شئت لافعلن فقال لها اجل حدثینی فقالت نکحت ابن المغیرة وهو من خیار شباب
قریش یومئذ فاصیب فی اول الجهاد مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما تایمت

ثابت خطبني عبد الرحمن بن عوف في نفر من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم وخطبني رسول الله
صلى الله عليه وسلم على مولاه اسامة بن زيد وكنت قد حدثت ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال من احبني فليحب اسامة فلما كلمني رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت امري بيدك
فانكحني من شئت فقال انتقلي الى ام شريك وام شريك امراة غنية من الانصار عظيمة النفقة
في سبيل الله ينزل عليها الضيفان فقلت سافعل قال لا تفعلي ان ام شريك امراة كثيرة
الضيفان فاني اكره ان يسقط عنك خمارك او ينكشف الثوب عن ساقيك فيرى القوم
منك بعض ما تكرهين ولكن انتقلي الى ابن عمك عبد الله بن عمرو بن ام مكتوم وهو رجل
من بني فهر فهر قريش وهو من البطن الذي هي منه فانتقلت اليه فلما انقضت عدتي سمعت نداء
المنادي منادي رسول الله صلى الله عليه وسلم ينادي الصلوة جامعة فخرجت الى المسجد فصليت
مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فكنت في النساء التي تلي ظهور القوم فلما قضى رسول الله
صلى الله عليه وسلم صلوته جلس على المنبر وهو يضحك فقال ليلزم كل انسان مصلاه
ثم قال تدرون لم جمعتكم قالوا الله ورسوله اعلم قال اني والله ما جمعتكم لرغبة ولا لرهبة
ولكن جمعتكم لان تميم الداري كان رجلا نصرانيا فجاء فبايع واسلم وحدثني حديثا وافق
الذي كنت احدثكم عن المسيح الدجال حدثني انه ركب في سفينة بحرية مع ثلثين رجلا
من لخم وجذام فلعب بهم الموج شهرا في البحر ثم ارفئوا الى جزيرة في البحر حيث تغرب الشمس فجلسوا
لخم وجذام قبيلتان من اليمن
في اقرب السفينة فدخلوا الجزيرة فلقيتهم دابة اهلب كثير الشعر لا يدرون ما قبله من دبره من كثرة
الشعر فقالوا ويلك ما انت قالت انا الجساسة قالوا وما الجساسة قالت ايها القوم انطلقوا الى
هذا الرجل في الدير فانه الى خبركم بالاشواق قال لما سمت لنا رجلا فرقنا منها ان تكون
شيطانة قال فانطلقنا سراعا حتى دخلنا الدير فاذا فيه اعظم انسان رايناه قط خلقا
واشده وثاقا مجموعة يداه الى عنقه ما بين ركبتيه الى كعبيه بالحديد قلنا ويلك ما انت
قال قد قدرتم على خبري فاخبروني ما انتم قالوا نحن اناس من العرب ركبنا في سفينة بحرية فصادفنا
البحر حين اغتلم فلعب بنا الموج شهرا ثم ارفئنا الى جزيرتك هذه فجلسنا في اقربها فدخلنا
الجزيرة فلقينا دابة اهلب كثير الشعر لا ندري ما قبله من دبره من كثرة الشعر فقلنا ويلك ما انت

٢١١

لا حجیة عیره فی الاعصار المتاخرة یعنی جزم کرده‌اند بعضی محققین شافعیه موجب عمل بوجادت نیز و حصول ثقه
و اعتماد و آنچه بعضی محققین جزم بآن نموده غیر آن در زمانهای متاخره اتجاه و رواج ندارد و نودی فرموده هذا
هو الصحیح یحیی بن اکثم مروزی قاضی مشهور که از رجال ترمذی است نیز تجویز روایت بوجادت می‌نمود در تقریب
میفرماید یحیی بن اکثم بن محمد بن قطن التمیمی المروزی القاضی المشهور ثقة صادق الا انه رمی بسرقة
الحدیث ولم یقع ذلک له انما کان یری الروایة بالاجازة والوجادة اخرج له الترمذی
دوم آنکه ضمیر مثاله آنچه بمضمون بیان متقدم است حدیث ابی خالد شیخ و له بران انطباق ندارد و پیش مثال مطابق
منقول نباشد زیرا که مراد کلینی از عدة من اصحابنا روایت از اصحاب آن کتب نیست چنانچه زعم نموده است بلکه مراد
از عدة من اصحابنا در هر مقام اشخاص علیحده‌اند چنانچه خود کلینی رحمة الله علیه تصریح بآن فرموده و شراح کافی
و دیگر علمای امامیه نقل از او نموده‌اند چه در کتاب کافی هر جا عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی واقع است
مراد از عدة در اینجا محمد بن یحیی العطار و علی بن موسی الکمندانی و داود بن کوره و احمد بن ادریس و علی بن ابراهیم بن
هاشم است و هر جا که عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن ابی خالد وقوع یافته مراد ازان علی بن ابراهیم و علی بن محمد
بن عبد الله بن اذینه و احمد بن عبد الله بن امیه و علی بن الحسین است و هر جا که عدة من اصحابنا عن سهل
بن زیاد وارد شده مراد او علی بن محمد بن علان که در کتب رجال بعنوان علی بن محمد المعروف بعلان واقع است
و محمد بن ابی عبد الله و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل کلینی است علامه حلی در خلاصة الرجال میفرماید قال الشیخ
الصدوق محمد بن یعقوب الکلینی فی کتابه الکافی فی اخبار کثیرة عدة من اصحابنا عن احمد
بن محمد بن عیسی قال والمراد بقولی عدة من اصحابنا محمد بن یحیی العطار و علی بن موسی الکمیذانی
و داود بن کورة و احمد بن ادریس و علی بن ابراهیم بن هاشم قال و کلما قلت فی کتابی المشار الیه
عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد فهم علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن عبد الله بن
اذینة و احمد بن عبد الله بن امیة و علی بن الحسن و کلما ذکرت فی کتابی المشار الیه عدة من
اصحابنا عن سهل بن زیاد فهو علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبد الله و محمد بن الحسن و محمد
بن عقیل الکلینی انتهی و فاضل استرابادی نیز در کتب رجال خود این عبارت نقل فرموده بعد ازان میفرماید اقول اتفقت
النسخ علی علی بن محمد بن علان و فی الرجال علی بن محمد المعروف بعلان فکانه علی بن محمد العلان
والظاهر ان محمد بن ابی عبد الله هو محمد بن جعفر الاسدی الثقة وان محمد بن الحسن هو الصفار فلا

فلا يضر اذن ضعف سهل مع وجود ثقة مع سهل في مرتبته انتهى بالجمله اين مبنى بر ... حال اوست از
مدعاى كلينى سوم آنكه اگر بعض بر اسناد كلينى اگر از جهت عنعنه است بطلانش بر متدربان صناعت علم درايه وضوح
تام دارد زيرا كه نزد محققين علماى فريقين جمهور اصحاب احاديث وفقه واصول اسناد معنعن متصل است على الاصح
بشرط امكان لقا ومدلس نبودن معنعن نووى در شرح مسلم فرموده في الاسناد المعنعن وهو فلان عن فلان
قال بعض العلماء هو مرسل والصحيح الذى عليه العمل وقاله الجماهير من اصحاب الحديث والفقه
والاصول انه متصل بشرط كون المعنعن غير مدلس وبشرط امكان لقاء من اضيفت العنعنة
اليهم بعضهم بعضا انتهى بعد اتفاق محققين علما بر بودن آن در حكم اتصال بشرط امكان لقا اختلاف
نموده كه آيا با وصف امكان لقا ثبوت لقا شرط است يا نه الى غير ذلك اول مذهب على بن مدينى وابو بكر
صيرفى وبخارى وشافعى وجمعى ديگر از محققين است دوم مذهب جمعى از علما است ومسلم همين مذهب اختيار نموده
ودعوى اجماع بران نموده واكثر اسانيد صحيح او مشتمل بر عنعنه است هرچند رجوع بصحيح مسلم وتصحيح اين قول كفايت
ميكند اطمينان قلب مستفيد آنرا از اطالت نينديشيده بذكر عبارت او بطولها مبادرت نموده ميشود قال
في اواخر مقدمة كتابه ما هذا نصه باب ما يصح به رواية الرواة بعضهم عن بعض والتنبيه
على من غلط في ذلك وقد تكلم بعض منتحلي الحديث من اهل عصرنا في تصحيح الاسانيد وتسقيمها
بقول لو ضربنا عن حكايته وذكر فساده صفحا لكان رايا متينا ومذهبا صحيحا اذ الاعراض
عن القول المطرح احرى لاماتته واخمال ذكر قائله واجدر ان لا يكون ذلك تنبيها للجهال عليه
غير انا لما تخوفنا من شرور العواقب واغترار الجهلة بمحدثات الامور واسراعهم الى اعتقاد خطا المخطئين
والاقوال الساقطة عند العلماء رأينا الكشف عن فساد قوله ورد مقالته بقدر ما يليق بها
من الرد اجدى على الانام واحمد للعاقبة ان شاء الله تعالى وزعم القائل الذى افتتحنا الكلام
على الحكاية عن قوله والاخبار عن سوء رويته ان كل اسناد لحديث فيه فلان عن فلان
وقد احاط العلم بانهما قد كانا في عصر واحد وجائز ان يكون الحديث الذى روى الراوى
عمن روى عنه قد سمعه منه وشافهه به غير انه لا نعلم له منه سماعا ولم نجد في
شيء من الروايات انهما التقيا قط او تشافها بحديث ان الحجة لا تقوم عنده بكل خبر جاء
هذا المجيء حتى يكون عنده العلم بانهما قد اجتمعا من دهرهما مرة فصاعدا او تشافها بالحديث

215

قوبلت هذه العبارة على اصل نسخة صحيح مسلم [illegible]

[illegible]

بينهما او يرد خبر فيه بيان اجتماعهما و تلاقيهما مرة من دهرهما فما فوقها فان لم يكن عنده
علم ذلك و لم تات به رواية تخبر ان هذا الراوي عن صاحبه قد لقيه مرة و سمع منه شيئا
لم يكن في نقله الخبر عمن روى عنه علم ذلك والامر كما وصفنا حجة وكان الخبر عنده موقوفا
حتى يرد عليه سماعه منه لشيء من الحديث قل او كثر في رواية مثل ما ورد وهذا القول
يرحمك الله في الطعن في الاسانيد قول مستحدث غير مسبوق صاحبه اليه ولا مساعد له
من اهل العلم عليه وذلك ان القول الشائع المتفق عليه بين اهل العلم بالاخبار والروايات قديما
وحديثا ان كل رجل ثقة روى عن مثله حديثا وجائز ممكن له لقاؤه والسماع منه لكونهما
جميعا في عصر واحد وان لم يات في خبر قط انهما اجتمعا ولا تشافها بكلام فالرواية ثابتة
والحجة بها لازمة الا ان يكون هناك دلالة بينة تشهد ان هذا الراوي لم يلق من روى عنه
او لم يسمع منه شيئا فاما والامر مبهم على الامكان الذي فسرنا فالرواية على السماع ابدا حتى تكون
الدلالة التي بينا فيقال لمخترع هذا القول الذي وصفنا مقالته او للذاب عنه قد اعطيت في جملة
قولك ان خبر الواحد الثقة عن الواحد الثقة حجة يلزم به العمل ثم ادخلت فيه الشرط بعد
فقلت حتى نعلم انهما قد كانا التقيا مرة فصاعدا او سمع منه شيئا فهل تجد هذا الشرط الذي
اشترطته عن احد يلزم قوله والا فهلم دليلا على ما زعمت فان ادعى قول احد من علماء
السلف بما زعم من ادخال الشريطة في تثبيت الخبر طولب به ولن يجد هو ولا غيره الى ايجاده
سبيلا وان هو ادعى فيما زعم دليلا يحتج به قيل له وما ذلك الدليل فان قال قلته لاني وجدت
رواة الاخبار قديما وحديثا يروي احدهم عن الآخر الحديث ولما يعاينه ولا سمع منه شيئا قط
فلما رايتهم استجازوا رواية الحديث بينهم هكذا على الارسال من غير سماع والمرسل من الروايات
من اصل قولنا وقول اهل العلم بالاخبار ليس بحجة احتجت لما وصفت من العلة الى البحث عن
سماع راوي كل خبر عن راويه فاذا انا هجمت على سماعه منه لادنى شيء ثبت عندي بذلك
جميع ما يروي عنه بعد فان عزب على معرفة ذلك اوقفت الخبر ولم يكن عندي موضع
حجة لامكان الارسال فيه فيقال له فان كانت العلة في تضعيفك الخبر وتركك الاحتجاج
به امكان الارسال فيه لزمك ان لا تثبت اسنادا معنعنا حتى ترى فيه السماع من اوله

او له الى اخره وذلك ان الحديث الوارد علينا باسناد هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة
رضي الله عنها فبيقين نعلم ان هشاما قد سمع من ابيه وان اباه قد سمع من عائشة رضي الله
عنها كما نعلم ان عائشة قد سمعت من النبي صلى الله عليه وسلم وقد يجوز اذا لم يقل هشام
في رواية يرويها عن ابيه سمعت او اخبرني ان يكون بينه وبين ابيه في تلك الرواية انسان
اخر اخبره بها عن ابيه ولم يسمعها هو من ابيه لما احب ان يرويها مرسلا ولا يسندها الى
من سمعها منه وكما يمكن ذلك في هشام عن ابيه فهو ايضا ممكن في ابيه عن عائشة رضي الله
عنها وكذلك كل اسناد لحديث ليس فيه ذكر سماع بعضهم من بعض وان كان قد عرفت
في الجملة ان كل واحد منهم قد سمع من صاحبه سماعا كثيرا فجائز على كل واحد منهم ان ينزل في
بعض الرواية فيسمع من غيره عنه بعض احاديثه ثم يرسله عنه احيانا ولا يسمي من
سمع منه وينشط احيانا فيسمي الرجل الذي حمل عنه ويترك الارسال وما قلنا من هذا موجود
في الحديث مستفيض من نقل ثقات المحدثين وائمة اهل العلم وسنذكر من رواياتهم على الجهة التي
ذكرنا عددا يستدل بها على اكثر منها ان شاء الله فمن ذلك ان ايوب السختياني وابن المبارك
ووكيعا وابن نمير وجماعة غيرهم رووا عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها
كنت اطيب رسول الله صلى الله عليه وسلم لحله ولحرمه باطيب ما اجد فروى هذه الرواية
بعينها الليث بن سعد وداود العطار وحميد بن الاسود ووهيب بن خالد وابو اسامة عن هشام
قال اخبرني عثمان بن عروة عن عروة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم وروى هشام عن ابيه عن عائشة
قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اعتكف يدني الي راسه فارجله وانا حائض فرواها بعينها
مالك بن انس عن الزهري عن عروة عن عمرة عن عائشة رضي الله تعالى عنها عن النبي صلى الله
عليه وسلم وروى الزهري وصالح بن ابي حسان عن ابي سلمة عن عائشة كان النبي صلى الله عليه
وسلم يقبل وهو صائم فقال يحيى بن ابي كثير في هذا الخبر في القبلة اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن
ان عمر بن عبد العزيز اخبره ان عروة اخبره ان عائشة رضي الله عنها اخبرته ان النبي صلى الله
عليه وسلم كان يقبلها وهو صائم وروى ابن عيينة وغيره عن عمرو بن دينار عن جابر قال اطعمنا
رسول الله صلى الله عليه وسلم لحوم الخيل ونهانا عن لحوم الحمر الاهلية ورواه حماد بن زيد

عن عمرو بن دينار عن محمد بن علي عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم وهذا النحو في الروايات كثيرة
يكثر تعداده وفيما ذكرنا منها كفاية لذوي الفهم فاذا كانت العلة عند من وصفنا قوله قبل في فساد
الحديث وتوهينه اذا لم يعلم ان الراوي قد سمع ممن روى عنه شيئا امكان الارسال
فيه لزمه ترك الاحتجاج في فساد قوله برواية من يعلم انه قد سمع ممن قد روى عنه الا
في نفس الخبر الذي فيه ذكر السماع لما بينا من قبل عن الائمة الذين نقلوا الاخبار انه كانت
لهم تارات يرسلون فيها الحديث ارسالا ولا يذكرون من سمعوه منه وتارات ينشطون فيها
فيسندون الخبر على هيئة ما سمعوا فيخبرون بالنزول فيه ان نزلوا وبالصعود ان صعدوا
كما شرحنا ذلك عنهم وما علمنا احدا من ائمة السلف ممن يستعمل الاخبار ويتفقد صحة الاسانيد
وسقمها مثل ايوب السختياني وابن عون ومالك بن انس وشعبة بن الحجاج ويحيى بن سعيد
القطان وعبد الرحمن بن مهدي ومن بعدهم من اهل الحديث فتشوا عن موضع السماع في الاسانيد
كما ادعاه الذي وصفنا قوله من قبل وانما كان تفقد من تفقد منهم سماع رواة الحديث ممن
روى عنهم اذا كان الراوي ممن عرف بالتدليس في الحديث واشتهر به فحينئذ يبحثون عن سماعه
في روايته ويتفقدون ذلك منه حتى تنزاح عنهم علة التدليس فمن ابتغى ذلك من غير مدلس
على الوجه الذي زعم من حكينا قوله فما سمعنا ذلك عن احد ممن سمينا ولم نسم من الائمة
فمن ذلك ان عبد الله بن يزيد الانصاري وقد رأى النبي صلى الله عليه وسلم قد روى عن حذيفة
وعن ابي مسعود الانصاري وعن كل واحد منهما حديثا يسنده الى النبي صلى الله عليه وسلم وليس في
روايته عنهما ذكر السماع منهما ولا حفظنا في شيء من الروايات ان عبد الله بن يزيد شافه
حذيفة وابا مسعود بحديث قط ولا وجدنا ذكر رؤيته اياهما في رواية بعينها ولم نسمع
عن احد من اهل العلم ممن مضى ولا ممن ادركنا انه طعن في هذين الخبرين اللذين رواهما عبد الله
بن يزيد عن حذيفة وابي مسعود بضعف فيهما بل هما وما اشبههما عند من لاقينا من اهل
العلم بالحديث من صحاح الاسانيد وقويها يرون استعمال ما نقل بها والاحتجاج بما اتت من سنن وآثار
وهي في زعم من حكينا قوله قبل واهية مهملة حتى يصيب سماع الراوي عمن روى ولو ذهبنا نعدد
الاخبار الصحاح عند اهل العلم ممن يهن بزعم هذا القائل ونحصيها لعجزنا عن تقصي ذكرها

ذكرها واحصاؤها كلها ولكنا احببنا ان ننصب منها عددا يكون سمة لما سكتنا عنه منها وهذا
ابو عثمان النهدي وابو رافع الصائغ وهما ممن ادرك الجاهلية وصحبا اصحاب رسول الله صلى الله
عليه وسلم من البدريين هلو جرا ونقلا عنهم الاخبار حتى نزلا الى مثل ابي هريرة وابن عمر
وذويهما قد اسند كل واحد منهما عن ابي بن كعب عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا ولم نسمع
في رواية بعينها انهما عاينا ابيا او سمعا منه شيئا واسند ابو عمرو الشيباني وهو ممن ادرك الجاهلية
وكان في زمن النبي صلى الله عليه وسلم رجلا وابو معمر عبد الله بن سخبرة كل واحد منهما عن ابي
مسعود الانصاري عن النبي صلى الله عليه وسلم خبرين واسند عبيد بن عمير عن ام سلمة زوج النبي
صلى الله عليه وسلم عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا وعبيد ولد في زمن النبي صلى الله عليه
وسلم عن ابي مسعود الانصاري عن النبي صلى الله عليه وسلم ثلثة اخبار واسند عبد الرحمن
بن ابي ليلى وقد حفظ عن عمر بن الخطاب وصحب عليا رضي الله تعالى عنه عن انس بن مالك عن النبي
صلى الله عليه وسلم حديثا واسند ربعي بن حراش عن عمران بن حصين عن النبي صلى الله
عليه وسلم حديثين وعن ابي بكرة عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا وقد سمع ربعي عن علي بن
ابي طالب وروى عنه واسند نافع بن جبير بن مطعم عن ابي شريح الخزاعي عن النبي صلى الله عليه
وسلم حديثا واسند النعمان بن ابي عياش عن ابي سعيد الخدري ثلثة احاديث عن النبي
صلى الله عليه وسلم واسند عطاء بن يزيد الليثي عن تميم الداري عن النبي صلى الله عليه وسلم
حديثا واستد سليمان بن يسار عن رافع بن خديج عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا
واستد حميد بن عبد الرحمن الحميري عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم احاديث فكل
هؤلاء التابعين الذين نصبنا روايتهم عن الصحابة الذين سميناهم لم يحفظ عنهم سماع علمناه منهم
في رواية بعينها ولا انهم لقوهم في نفس خبر بعينه وهي اسانيد عند ذوي المعرفة بالاخبار
والروايات من صحاح الاسانيد لا نعلمهم وهنوا منها شيئا قط ولا التمسوا فيها سماع بعضهم من بعض
اذ السماع لكل واحد منهم ممكن من صاحبه غير مستنكر لكونهم جميعا كانوا في العصر الذي اتفقوا فيه
وكان هذا القول الذي احدثه القائل الذي حكيناه في توهين الحديث بالعلة
التي وصف اقل من ان يعرج عليه ويثار ذكره اذ كان قولا محدثا وكلاما خلفا لم يقله

احد من اهل العلم سلف یستنکره من بعدهم خلف فلا حاجة بنا فی رده باکثر مما شرحنا
اذ کان قدر المقالة وقائلها القدر الذی وصفناه والله المستعان علی دفع ما خالف
مذهب العلماء وعلیه التکلان ولا حول ولا قوة الا بالله واگر تعریض بر اسناد کافی بجهت اشتمال
بعضی از اسانید او است بر لفظ عدة من اصحابنا که موهم جهالت راوی است آن نیز صریح البطلان است زیرا که
جهالت در صورتی متحقق میشد که کلینی تصریح بر مراد نمی فرمود و بعد ایضاح و تبیین مرام جهالتی نماند محض برای
اختصار این لفظ اختیار فرموده و بجهت رفع اشتباه تعیین ابهام و تبیین مرام نموده و مطلقا شناعتی
درین نیست حال آنکه مثل آن در صحیح مسلم وارد یافته از انجمله در باب النهی عن اتباع متشابهات القرآن فرموده
حدثنا عدة من اصحابنا عن سعید بن ابی مریم قال اخبرنا ابو غسان وهو محمد بن مطرف عن زید بن
اسلم عن عطاء بن یسار بهذا الاسناد ونحوه نووی در شرح صحیح مسلم میفرماید قوله حدثنا عدة من
اصحابنا قال المازری هذا من الاحادیث المقطوعة فی مسلم وهی اربعة عشر هذا اخرها
قال القاضی قلد المازری ابا علی الغسانی الجبائی فی تسمیة هذا مقطوعا وهی تسمیة باطلة
انما هذا عند اهل الصنعة من باب روایة المجهول وانما المقطوع منه ما حذف منه راو
قلت وتسمیته هذا الثانی ایضا مقطوعا مجاز انما هو منقطع او مرسل عند الاصولیین والفقهاء
واما حقیقة المقطوع عندهما الموقوف علی التابعی فمن بعدهم قولا له او فعلا او نحوه با جمله
روایت مجهول بشهادت علمای اعلام مانند قاضی و نووی و غیرهم در چهارده موضع از صحیح مسلم واقع است
نیز مسلم و شراح او بیان عده نفرموده اند بخلاف کلینی که تصریح بمراد فرموده پس احق به تشنیع درین باب مسلم
و نظرای او باشد نه کلینی و نهایت آنچه در معرض جواب از طرف مسلم و بخاری در امثال این مواقع میگویند نیست که ایشان
احادیث را بطریق متابعت تخریج نموده اند این جواب را ملا علی قاری تضعیف و تزییف فرموده در کتاب رجال
میگوید و ما یقوله الناس ان من روی له الشیخان فقد جاز القنطرة هذا ایضا من التجاهل والتساهل
فقد روی مسلم فی کتابه عن اللیث عن ابی مسلم وغیره من الضعفاء فیقولون انما روی عنهم
فی کتابه للاعتبار والشواهد والمتابعات وهذا لا یتقوی لان الحفاظ قالوا الاعتبار امور یتعرفون
بها حال الحدیث وکتاب مسلم التزم فیه الصحة فکیف یتعرف حال الحدیث الذی فیه بطرق
ضعیفة واگر منشاء تعریض بر عمش وقوع لفظ شیخ له است این نیز نزد اشخاص که بهره از شعور و تحصیل دارند ساقط

سابقا الا عنایت است چنانکه اسم ... لفظ تقبیل بسیار در صحیحین و دیگر صحاح سته وارد شده و یافته مانند لفظ ماجشون که لقب
یعقوب پدر ابو سلمه یوسف ماجشون است و بر اولاد او نیز جاری شده و مانند از وشنود که کلمه تقبیله است
چهارم آنکه قول او واکثر اخبارهم التی فیها العنعنة من هذا القبیل نیز محل نظر است زیرا که اگر مراد او آنست در
اکثر ان لفظ عدة من اصحابنا واقع شده است غلط محض است و افتراست و بر تقدیر تسلیم با وجود ایضاح
مرام و تعیین و تبیین ابهام در ایراد این لفظ که شعار از جهالات است شناعتی نماند و اگر مدعای او آنست
که اکثر اخبار که بطریق عنعنه مرویست از آن کتب است که بجهت شدت تقیه بطریق معموله مروی نشده
اخبار بطریق وجادت از انها ماخوذ نموده باسلوب عنعنه بیان نموده اند نیز در حیز منع است مجرد دعوی
بغیر دلیل و سند مسموع نیست نه کتمان و اخفای کتب مصنفه بجهت تقیه از بعضی مشایخ امامیه بوقوع آمد
نه از اکثر امامیه پس قیاس اکثر بر بعض از حیز سداد خارج باشد و اگر مراد او آنست که در سلسله احادیث امامیه
بغیر عنعنه طریقی دیگر از تحدیث و اخبار و انبا مسلوک نیست در حیز منع است و دلیل جهل و عدم مطالعه
او است کتب امامیه را چه در اکثر کتب احادیث مانند اکثر مصنفات شیخ صدوق و دیگران اکثر احادیث
بطریق تحدیث و اخبار و انبا واقع اند چنانچه این معنی بر ناظران کتب امامیه محتاج باستشهاد نیست
بنا بر اطمینان قلوب عوام بذکر چند حدیث مبادرت نموده میشود از انجمله شیخ صدوق در کتاب معانی
الاخبار میفرماید حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی رضی الله عنه قال حدثنا
جعفر بن محمد بن مسعود العیاشی عن ابیه قال حدثنا احمد بن احمد قال حدثنی سلیمان
بن الخصیب قال حدثنی الثقة قال حدثنا ابو جمعة رحمة بن صدقة قال اتی رجل من بنی امیة
وکان زندیقا الی جعفر بن محمد علیه السلام فقال قول الله عز وجل فی کتابه المص ای
شیء اراد بهذا وای شیء فیه من الحلال والحرام وای شیء فیه مما ینتفع به الناس قال فاغتاظ
من ذلک جعفر بن محمد علیه السلام فقال امسک ویحک الالف واحد واللام ثلثون والمیم
اربعون والصاد تسعون کم معک فقال الرجل احد وستون ومائة فقال له جعفر بن محمد علیه السلام
اذا انقضت سنة احدی وستین ومائة انقضی ملک اصحابک قال فنظرنا فلما انقضت سنة
احدی وستین ومائة یوم عاشورا دخل المسودة الکوفة وذهب ملکهم نیز در کتاب مذکور میگوید
حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال عبد العزیز بن یحیی الجلودی

قال اخبرنا محمد بن زکریا قال حدثنا جعفر بن محمد بن عمارة عن ابیه قال حضرت عند جعفر
محمد علیه السلام فدخل علیه رجل یساله عن کهیعص فقال علیه السلام کاف
لشیعتنا ها هادلهم یا بزکی لهم عین عالم باهل طاعتنا صاد صادق لهم وعدهم حتی یبلغ
بهم المنزلة التی وعدها ایاهم فی بطن القران پنجم آنکه ابواسحاق ابراهیم بن سفیان راوی صحیح مسلم تمام
مسلم بطریق قرات وسماع از مسلم اخذ نموده بلکه چند جزو از اماکن متفرقه بغیر سماع و قرات بطریق وجاده
یا اجازت اخذ نموده بنابرین تقدیر مجادل را میرسد بگوید که اخبار یکه از کتب شیوخ خود روایت کنند در
کتب نسبت ان روایت بمشائخ نیست وانها میگویند که نسبت این اخبار وروایات بمشائخ ثابت و درست
لیکن از مشائخ با پوشیده داشتند این روایات واجزا را بطریق سماع و قرات روایت نمودند و کار قوم
مسامحه و مسامحه شدند بعد از مردن ان مشائخ این اجزا و روایات بار سیدند بقرائن دریافتیم که این ائمه
وروایات از صحیح است و درین جا عقل را کار باید فرمود و وثوق این روایات را دریافت باید نمود و مثاله ما قال
النووی فی شرح المسلم قال الشیخ الامام ابو عمرو بن الصلاح اعلم ان لابراهیم بن سفیان
فی الکتاب فائتا لم یسمعه من مسلم یقال فیه اخبرنا ابراهیم عن مسلم و روایته کذلک عن مسلم
اما بطریق الوجادة وقد غفل اکثر الرواة عن تبیین ذلک وتحقیقه فی فهارستهم وتسمیعاتهم
واجازاتهم وغیرها بل یقولون فی جمیع الکتاب اخبرنا ابراهیم قال اخبرنا مسلم و هذا الفوت
فی ثلاثة مواضع محققة فی اصول معتمدة فاولها فی کتاب الحج فی باب الحلق والتقصیر
حدیث ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رحم الله المحلقین
بروایة ابن نمیر فشاهدت عنده فی اصل الحافظ ابی القاسم الدمشقی بخطه ما صورته اخبرنا ابو اسحق
ابراهیم بن محمد بن سفیان عن مسلم قال حدثنا ابن نمیر حدثنا ابی حدثنا عبید الله بن
عمر الحدیث وکذلک فی اصل بخط الحافظ ابی عامر العبدری الا انه قال حدثنا ابو اسحق
وشاهدت عنده فی اصل قدیم ماخوذ عن ابی احمد الجلودی ما صورته من ههنا قرأت
علی ابی احمد حدثکم ابراهیم عن مسلم وکذا کان فی کتابه الی العلامة قال الشیخ رحمه الله
وهذه العلامة هی بعد ثمان ورقات او نحوها عند قول حدیث ابن عمر رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استوی علی بعیره خارجا الی سفر کبر ثلثا وعنده

ان ابراهیم قال اخبرنا مسلم ولا یقال بعد ذلک الا فی ثلثة مواضع والله اعلم

وعندها في الاصل الماخوذ عن الجلودي ما صورته الى هنا قرأت عليه يعني على الجلودي عن
مسلم ومن هنا قال حدثنا مسلم وفي اصل الحافظ ابي القاسم عند ما اخذته من هنا
يقول حدثنا مسلم والى هنا شك الفايت الثاني لابراهيم اوله في اول الوصايا قول مسلم
حدثنا ابو خيثمة زهير بن حرب ومحمد بن المثنى في حديث ابن عمر ما حق امرئ مسلم له شئ
يريد ان يوصي فيه الى قوله في اخر حديث رواه في قصة حويصة ومحيصة في القسامة
حدثني اسحق ابن منصور اخبرنا بشر بن عمر قال سمعت مالك بن انس الحديث وهو مقدار عشر
ورقات ففي الاصل الماخوذ عن الجلودي والاصل الذي بخط الحافظ ابي عامر العبدري ذكر
انتهاء هذا الفوت عند اول هذا الحديث وعود قول ابراهيم سمع مسلم وفي اصل الحافظ ابي القاسم
الدمشقي شبه التردد في ان هذا الحديث داخل في الفوات او غير داخل فيه والاعتماد
على الاول الفايت الثالث اوله قول مسلم في احاديث الامارة والخلافة حدثني زهير بن
حرب حدثنا شبابة حديث ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انما الامام جنة
ويمتد الى قوله في كتاب الصيد والذبايح حدثنا محمد بن مهران الرازي حدثنا ابو عبد الله
حماد بن خالد الخياط حديث ابي ثعلبة الخشني اذا رميت بسهمك فمن اول هذا الحديث
عاد قول ابراهيم حدثنا مسلم وهذا الفوات اكثرها وهو نحو ثماني عشرة ورقة وفي اوله
بخط الحافظ الكبير ابي حازم العبدري النيشاپوري وكان يروي الكتاب عن محمد بن يزيد
العدل عن ابراهيم ما صورته من هنا يقول ابراهيم قال مسلم وهو في الاصل الماخوذ عن
الجلودي واصل ابي عامر العبدري واصل ابي القاسم الدمشقي بكلمة عن وهكذا في الفائت
الذي سبق في الاصل الماخوذ عن الجلودي واصل ابي عامر واصل ابي القاسم وذلك يحتمل
كونه روى ذلك عن مسلم بالوجادة ويحتمل الاجازة ولكن في بعض النسخ التصريح في
بعض ذلك او كله بكون ذلك عن مسلم بالاجازة والله اعلم هذا اخر كلام الشيخ انتهى الجواب
الجواب ششم آنكه كتب بعضى از مشاهير مشايخ و فقهاى شافعيه را اما ظاهر آنها ايشان تصريح انكه مولف آنها
در ايام حياتش هيچيك از تصانيف خود بمردم ظاهر نكرده و در مكانى جمع كرده بود و بعد از ارتحال مولف
بقرائن دريافت شد كه اين كتب مقبول و مرجع بها است چه هرگاه زمان وفاتش نزديك شد شخصى

انما زمان خود گفت کتبی که در فلان مکان است همه از تصانیف منست بلحاظ اینکه مبادا تصنیف آن خالصة
لوجه الله نبوده باشد بروز و ظاهر نمودم و بروایت مبادرت نکردم هرگاه وقت احتضار و هنگام نزع روح
من برسد و موت را معاینه کنم آنگاه تو دست خود در دست من بده پس اگر قبض بکنم و بیفشارم دست ترا
بدانکه آن کتب بدرجه قبول نرسیده و پس بهر وقت آن کتب برو همه را در دجله بینداز و اگر دست خود را منبسط
سازم و دست ترا قبض نکنم بدانکه کتب مذکوره بعز قبول رسیده و آن شخص میگوید چون وقت موت شیخ مذکور
در رسید من دست خود را در دست او گذاشتم دست مرا قبض نکرد و منبسط داشت دانستم که این امر علامت و قرینه
و امارت این است که آن کتب و ما فیها مقبول و محتج بها است پس آن کتب را ظاهر ساختم و بروایت آنها پرداختم بر هوشمند
خبیر مخفی نیست که مقبول شدن اعمال بدرگاه عزت و جلال موقوف بر اعلام علام الغیوب است شیخ مذکور منصب
نبوت اختصاص نداشت که بوحی این معنی بر او منکشف شده باشد مکاشفه بالمعنیه بجهت احتمال وقوع غلط در آن
در امثال این مواضع از درجه اعتبار ساقط است نیز جائز است که شیخ مسطور در وقت سکرات موت که وقت
کمال قلق و کرب و اضطراب است بسبب تخلل حواس و هول آن واقعه صعوبت اساس فرصت آن نیافته باشد که بوعده
خود ایفا نماید و بهول و فزع قبض روح او را از قبض و بسط دست باز داشته باشد نیز از کجا دریافت شد که
جمیع کتب که در آن مکان یافتند از مولفات و مرویات شیخ است چه معمول است که در وقت احتضار اعزه و اکابر
خدمه اسباب متفرقه و اجناس متشتته را فراهم آورده در اماکن مصونه و مواضع محروسه نگاه میدارند محتمل است
که خدمه آن مکان را مصون و محروس پنداشته کتب دیگر را بآن کتب منضم ساخته محفوظ داشتند و شیخ را بسبب
اشتغال بسکرات موت که هولناک ترین اوقات است از امور جزئیه غفلت دست داده و اطلاع بآن حاصل نشده
باشد نفی این احتمالها را دلیلی باید که موجب سکون و وثوق نفس تواند بود و بالجمله بعد مردن شیخ آن کتابها نزد مردم
رسیدند و بقرائن دریافتند که روایات و احادیث کتب مذکوره مقبول و محتج بها است در اینجا عقل را کار باید
فرمود و وثوق این کتب و روایات را دریافت باید نمود مثاله ما رواه ابن خلکان فی کتاب وفیات الاعیان
ابو الحسن علی بن محمد حبیب البصری المعروف بالماوردی الفقیه الشافعی قیل انه لم یظهر شیء من
تصانیفه فی حیاته وانما جمع کلها فی موضع فلما قربت وفاته قال لشخص یثق به الکتب التی فی المکان الفلانی
کلها تصنیفی وانما لم اظهرها لانی لم اجد نیة خالصة لله تعالی فاذا عاینت الموت ووقعت
فی النزع فاجعل یدک فی یدی فان قبضت علیها وعصرتها فاعلم انه لم یقبل منها شیء فاذ

۲۲۴

له و در [illegible] قبض و بسط [illegible] بیان حالت [illegible]

فاذن اعمد الى الكتب والقها فى دجلة وان بسطت يدى ولم اقبض على يدك فاعلم انها قد قبلت وقد ظفرت بما كنت ارجوه من النية الخالصة قال ذلك الشخص فلما قارب الموت وضعت يدى فى يديه فبسطهما ولم يقبض على يدى فعلمت انها علامة القبول فاظهرت كتبه بعد انتهى وجميع كتب الامامية من هذا القبيل

قال الفاضل الناصب نيز از معترفين بكذب خود در روايات كثيره دارند بحديكه نصف اخبار ايشان توان گفت وابن بابويه را از عيون رجال وثقات خود شمارند مثل ابو بصير كه ربع كلينى مملو است بروايات او وخود كلينى از او روايت ميكند انه قال كنت اسمع الحديث عن الصادق وارويه عن ابيه واسمعه عن ابيه واروية عنه واين ابو بصير همانست كه سر حضرت امام را افشا نمود با وجود منع نمودن امام از اظهار آن بعدى تشهير كرد كه در كتب شيعه مدون و بر زبانها نالائق آنها كه اصلا قابل ذكر آن سر از نبود شايع و ذايع گشت روى ابن بابويه عنه قال قلت لابى عبد الله اخبرنى عن الله عز وجل هل يراه المومنون يوم القيامة قال نعم وقد راوه قبل يوم القيامة قلت متى قال حين قال الست بربكم ثم سكت ساعة ثم قال ان المومنين يرونه فى الدنيا قبل يوم القيمة الست تراه فى وقتك هذا قال ابو بصير قلت له جعلت فداك افا حدث بهذا عنك فقال لا پسر او كه محمد بن ابى بصير است تا فرا نى ايتم خلف رشيد پدر بزرگوار خود است روى الكلينى عنه انه قال دفع الى ابو الحسن مصحفا وقال لا تنظر فيه ففتحته وقرأت فيه لم يكن فوجدت فيه سبعين رجلا من قريش باسمائهم واسماء اباء هم انتهى كلامه اقول وبه نستعين اول آنكه اعتراف نمودن ابو بصير بكذب خود در خبر منع است و بروايتى كه بطريق استشهاد از كلينى بر زبان نالائق كلك خرابات سلك فاضل ناصب گذشته منسوب بخروج خلف رشيد پدر بزرگوار اينو خليفه بلكه شاگرد بهتر ابو بصير اوست جارى گشته انظار و معنا سلطه رواية كلينى نيست عدم مطابقت لفظى احتياج به بيان ندارد و تخالف معنوى نيز وضوح تمام دارد زيرا كه در كلينى بطريق استفهام واقع شده محدوم بر اخبار حمل كرده وسنت سنيه تحريف معنوى نموده مخفيا واين جهل او از مورد روايت مذكور بيانش آنست كه هرگاه بسمع ابو بصير رسيد كه حضرت ابو عبد الله عليه السلام فرموده اند حديثى حديث ابى و حديث ابى حديث جدى و حديث جدى حديث الحسين و حديث الحسين حديث الحسن و حديث الحسن حديث امير المومنين و حديث امير المومنين حديث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و حديث رسول الله قول الله عز وجل او را توهم شد كه اين حديث مقتضى آنست كه اگر حديثى از يكى از اين معصومين

صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین مسموع شود اسناد ان بمعصوم دیگر صحیح و جایز باشد بنابرین توهم و تحقیق مقام
بطریق استفهام از امام همام علیه الصلوة والسلام استفسار نمود الحدیث اسمعه منک اروبه عن ابیک او اسمعه من ابیک
اروبه منک آنحضرت علیه السلام فرمود سواء الا انک تروی عن ابی احب الی یعنی چنانچه ذوات ما از یک نور اند احادیث
ما نیز از یک معدن و یک چشمه بیاره و نفوس کامله ما مانند مرایای متقابله است آنچه در نفس مبارک یک شخص از ما منطبع میگردد
در نفوس اشخاص دیگر نیز مرتسم میشود پس باین اعتبار و لحاظ اسناد مسموعات بهر یک از ما را بدیگری نمودن مضایقه ندارد
بنابرین لحاظ اگر مسموع مرا اسناد به پدر بزرگوار من کنی یا مسموع والد ما جد مرا اسناد بمن کنی درجه تساوی دارد بهر دو یکسان
است چون علم من علم اوست نیز آنحضرت جمیع معلومات و مرویات خود بمن تعلیم فرموده و روایت کرده و من همه
اخذ کرده ام لذا بآنجناب اخذ کرده ام و جمیع مرویات و مسموعات خود برآنجناب عرض کرده ام از انجاکه در ما نحن فیه
توثیق بلکه عصمت متحقق است این قلب صفات و عوارض حدیث تاثری ندارد چه غالبا ارتکاب قلب برای آن میباشد
تا حدیث ضعیف بصورت صحیح برآید و درین جا بجهت ثقه و عدل بلکه عصمت هر دو شیخ حدیث ازین قلب از
ضعف بصحت منقلب نمیشود بلکه چنانکه قبل از قلب صحیح بود بعد از وقوع قلب نیز بر صحتش باقی میماند لیکن چون این فعل
نزد محدثین مذموم است فرموده دوست تر نزد من آنست که مسموعات مرا از پدر من بروایت بکن که درین صورت رجوع
بارسال خفی خواهد نمود زیرا که در میان ارسال خفی و تدلیس تغایر اعتباری است چه سقط واسطه اگر روایت از اصل
بلفظی بکند که موهم سماع باشد تدلیس است والا ارسال و بعضی که باشتراط معاصرت در تدلیس و عدم آن در ارسال
تفرقه نموده اند باطل است چه اگر مجرد معاصرت در تفرقه کافی نباشد لازم آید که روایات مخضرمین مانند عثمان نهدی
واقران او که معاصر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بودند و بشرف لقای آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم مشرف نشده
هرگاه بحذف واسطه روایت بکنند تدلیس باشد نه ارسال حال آنکه کافه محدثین قائلند که روایت مخضرمین بحذف واسطه
از قبیل ارسال است نه تدلیس و بعضی که بجهت از بین اغفال در تدلیس معاصرت و لقا هر دو شرط کرده این نیز از درجه
صحت عاری است زیرا که برین تقدیر لازم می آید که بعضی صحابی که بواسطه از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روایت
کنند و واسطه از میان انداخته قال رسول الله میگویند باید که در عداد مدلسین مندرج باشند این معنی نیز خلاف
عرف محدثین است چه اینها صحابی را باین اعتبار از جمله مرسلین میدانند نه از فرقه مدلسین و سبق ذکر یافت که اکثری
از محققین علم اصول مانند رئیس الفقها ابوحنیفه کوفی و متابعانش و اصحاب او و احمد و مالک بنابر مشهور و دیگر
ائمه اعلام مرسل را مقبول و محتج به میدانند و بعضی نقل اجماع تابعین بر حجیت آن نموده اند اصلاً و مطلقاً

مطلقا شائبه کذب در آن نیست ملا علی قاری در شرح الشرح نخبة الفکر فرموده واعلم ان کون المرسل حدیثا ضعیفا
لا یحتج به انما هو اختیار جماعة من المحدثین و هو قول الشافعی و طائفة من الفقهاء واصحاب الاصول
وقال مالک فی المشهور عنه وابو حنیفة واصحابه وغیرهم من ائمة العلماء کاحمد فی المشهور
عنه انه صحیح یحتج به بل حکی ابن جریر اجماع التابعین باسرهم علی قبوله ولم یات عن احد منهم
انکاره ولا عن احد من الائمة بعدهم الی راس المائتین الذین هم من القرون الفاضلة المشهود
لها من الشارع صلی الله علیه وسلم بالخیریة وبالغ بعض القائلین لقبوله فقواه علی المسند
معللا بان من اسند فقد تکفل لک هذا اذا لم یعرف الحاله انتهی در بزدوی گفته لا فرق بین صحابی
مرسل و تابعی مرسل لان عدالتهم تثبت بشهادة الرسول ایضا خصوصا اذا کان الارسال
من وجوه التابعین مثل عطا بن ابی رباح من اهل مکة وسعید بن المسیب من اهل المدینة
و بعض الفقهاء السبعة مثل الشعبی والنخعی من اهل الکوفة وابی العالیة والحسن من اهل
البصرة ومکحول من اهل الشام فانهم کانوا یرسلون ولا یظن بهم الا الصدق انتهی و بر تقدیر که
تدلیس باشد نیز کذب متحقق نمیشود و مجرم نیست خصوصا تدلیس از ثقات چنانچه در ما نحن فیه واقع است قال
النووی فی ذلک لان التدلیس لیس کذبا بل لم یبین الاتصال بلفظ محتمل وحکمه حکم المراسیل
وانواعه بسیاری از رجال و محدثین اهل سنت مانند قتاده و اعمش و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و هشام
وابو اسحاق و دیگران که صحیح بخاری و صحیح مسلم و سایر صحاح سته از روایات انها مملو است تدلیس میکردند چنانچه
سبق ذکر یافت ملا علی قاری در شرح الشرح نخبة الفکر گفته والصحیح ما قاله الجماهیر من الطوائف ان
ما رواه بلفظ محتمل لم یبین فیه السماع فهو مرسل وما بینه فیه کسمعت وحدثنا واخبرنا
وشبهها فهو صحیح مقبول یحتج به وفی الصحیحین وغیرهما من کتب الاصول من هذا الضرب کثیر
لا یحصی کقتادة والاعمش والسفیانین وهشام وغیرهم ودلیل هذا ان التدلیس لیس کذبا
واذا لم یکن کذبا وقد قال الجماهیر انه لیس محرما والراوی عدل ضابط وقد تبین سماعه وجب
الحکم بصحته والله اعلم انتهی در شرح الفیه میفرماید القسم الاول تدلیس الاسناد هو ان یسقط اسم
شیخه الذی سمع منه ویرتقی الی شیخ شیخه او من فوقه فیسند ذلک الیه بلفظ لا یقتضی الاتصال
بل بلفظ موهم له کقوله عن فلان او ان فلانا او قال فلان موهما بذلک انه سمعه ممن رواه

عنه وانما یکون تدلیسا اذا کان المدلس قد عاصر المروی عنه او لقیه ولم یسمع منه او سمع منه ولم یسمع منه
ذلک الحدیث الذی دلسه عنه اما اذا روی عمن لم یدرکه بلفظ موهم فان ذلک لیس بتدلیس علی
الصحیح المشهور وحکی ابن عبد البر فی التمهید عن قوم انه تدلیس فجعلوا التدلیس ان یحدث الرجل عن
الرجل ما لم یسمعه منه بلفظ لا یقتضی تصریحا بالسماع والا لکان کذبا قال ابن عبد البر وعلی
هذا فما سلم من التدلیس احد لا مالک ولا غیره ومنه اذا حذف رواة الروایة وسمی الشیخ فقط
فیقول فلان وهذا یفعله اهل الحدیث کثیرا قال علی بن خشرم کنا عند ابن عیینة فقال الزهری
فقیل له حدثکم الزهری فسکت ثم قال الزهری فقیل له اسمعته من الزهری فقال لم اسمعه من
الزهری ولا ممن سمعه من الزهری حدثنی عبد الوهاب عن معمر عن الزهری اه قد علوان عبد البر
حکی عن ائمة الحدیث انهم قالوا تدلیس ابن عیینة لانه اذا وقف احال علی ابن جریج ومعمر ونظائرهما
وهذا ما رجحه ابن حبان وقال هذا شیء لیس فی الدنیا الا لسفیان بن عیینة فانه کان یدلس
ولا یدلس الا عن ثقة متقن ولا یکاد یوجد لابن عیینة خبر دلس فیه الا وقد بین سماعه
عن ثقة مثل ثقته ثم مثل بمراسیل کبار التابعین فانهم لا یرسلون الا عن صحابی وقد سبق ابن
عبد البر فی ذلک الحافظ ابو الفتح الازدی وابو بکر البزار فی الجزء المذکور ان من کان یدلس عن
الثقات کان تدلیسه عند اهل العلم مقبولا ثم قال فمن کانت هذه صفته وجب ان یکون
حدیثه مقبولا وان کان مدلسا انتهی مختصرا محصل که ابو بصیر بطریق استفتا از حضرت ابو عبد الله
علیه السلام سوال این مسئله کرد آنحضرت در جواب فرمودند که اینقسم روایت بلحاظ اینکه در ما نحن فیه عدالت
بلکه عصمت متحقق است سمت جواز دارد هر دو برابر است و رجوع بارسال میکند لیکن اگر مسموعات پدرم
از من بلحاظ اینکه علم من علم آنحضرت است و من جمیع مرویات و مسموعات خود را بر آنحضرت عرض کرده
بطریق روایت اکابر از اصاغر بعنوان ارسال روایت بکنی اگرچه درست است و تجویز ارسال هر آن هم
مجوز لیکن خالی از تکلف نیست بخلاف روایت مسموعات من از پدرم که بلا تکلف صحیح و درست است
در این استفتا و جواب اصلا محذوری نیست و کذبی متحقق نمیشود و بجهت تحقق عدالت بلکه عصمت در دو
بزرگوار از قلب اسناد و انقلاب عوارض و صفات حدیث که علت موثره محظور بودن قلب است متحقق نمیشود
پس قلب در امثال این مواقع سمت جواز دارد و بارسال راجع میشود و ارسال طریقه مستمره است از زمان

در ارتکاب آن نیز محذوری نیست صحابه کرام و تبعه عظام ارتکاب آن نموده اند و زهری که صحیحین از روایاتش مملو است
بنوعی مولع ارسال بود که روزی حدیث بطریق ارسال روایت میکرد و چون از و سوال کردند که این حدیث را از
که سند کرده گفت از مردی که بر در عبد الملک بن مروان روایت میکرد اخذ کرده ام در بزد وی گفته ارسل الزهری
فقیل له من حدثک فقال رجل علی باب عبد الملک بن مروان و بر تقدیر تسلیم که اینقسم روایت راجع بتدلیس شود باز هم
محذوری ندارد چه تدلیس چنانچه ارباب اصول تصریح نموده اند کذب نیست خصوصا تدلیس از ثقات که مقبول
است و بسیاری از مشایخ و محدثین اهل سنت ارتکاب تدلیس نموده اند ابن عیینه که صحیحین از روایت او مملو است
اکثر اوقات تدلیس میکرد و مولع دران بود روزی گفت که زهری روایت کرده مردم استفسار کردند که زهری با تو
این حدیث روایت کرده است ساکت شد هیچ جواب نداد باز گفت زهری روایت کرد باز گفتند تو از
زهری شنیده در بن بار گفت من از زهری نشنیده ام و نه از کسی شنیده ام که از زهری شنیده باشد بلکه من
از عبد الوارث روایت کرده ام و او از معمر و او از زهری روایت نموده پس ترجیح ارسال زهری بر ارسال
ابو بصیر ترجیح مرجوح و ترجیح تدلیس ابن عیینه و دیگر مدلسین که از ثقات تدلیس کرده اند بر تدلیس ابو بصیر ترجیح بلا مرجح
خواهد بود و نیز میگوییم که تجویز قلب در صورت معینه است که غرض از قلب عوارض و صفات حدیث نبوده باشد
بلکه غرض از آن محض تفنن در اسناد باشد این معنی محذوری ندارد با آنکه از رجال و رواة اهل سنت نیز قلب واقع
شده استیعاب آن از سیاق این عجاله خارج است درین مقام بذکر بعضی از رواة که ارتکاب قلب مینمودند
اکتفا نموده میشود از انجمله عبد العزیز بن محمد بن عبید ابو محمد المدنی است که بخاری از و روایت کرده و دیگران
احتجاج باو نموده اند قال احمد ربما قلب حدیث عبید الله بن عمر یرویها عن عبد الله بن عمر یعنی احمد بن حنبل
فرموده که او قلب اسناد میکرد حدیث عبید الله بن عمر را بنام عبد الله بن عمر روایت میکرد و قال الباجی
کان من اهل الصدق و الامانة الا انه کثیر الوهم دیگری حسن بن ابی الحسن البصری که بخاری و مسلم
و سائر اصحاب صحاح ستة از و روایت کرده اند و از مشاهیر رواة است و او قلب و تدلیس میکرد از نخعی که سماع
حدیث از و نداشت بلکه قوم او از و سماع حدیث نموده بودند راوی مذکور تجویز بکار برده سماع قوم را بخود
اسناد میکرد و بسا روایات که شیخ بقوم او روایت کرده بود بلفظ خطبنا و حدثنا روایت میکرد در تقریب فرموده
الحسن بن ابی الحسن البصری و اسم ابیه یسار بالتحتانیة و المهملة الانصاری فاضل مشهور و کان یرسل
کثیرا و یدلس و قال البزار کان یروی عن جماعة لم یسمع منهم فیتجوز و یقول حدثنا و خطبنا

يعني قومه الذين حدثوا وخطبوا بالبصرة وهو رئيس اهل الطبقة الثالثة مات سنة ستة عشر ومائة وقد قارب التسعين روى له الجماعة نيز ارباب فطانت مخفی نیست که هرگاه در صیغهٔ حدثنا و نظائر آن تجوز مجوز شد در روایت ما سمع من احدهما علیهما السلام ارتکاب تجوز بوده اگر کسی مسموع احدهما از جناب دیگری روایت بکند محذوری نخواهد داشت و تجویز تجوز راوی اهل سنت و عدم جواز تجوز راوی شیعه ممنوع است و قائل شدن بآن کمال بی انصافی است ملخص که در قلب اسناد کذب متحقق نمیشود و جامع ترمذی نص این معنی واقع شده وقال سالت عبد الله بن عبد الرحمن ابا محمد عن حديث النبي صلى الله عليه وسلم من حدث عني حديثا وهو يرى انه كذب فهو احد الكاذبين قلت له من روى حديثا وهو يعلم ان اسناده خطاء ايخاف ان يكون قد دخل في حديث النبي صلى الله عليه وسلم واذا روى الناس حديثا مرسلا فاسنده بعضهم او قلب اسناده يكون قد دخل في هذا الحديث فقال لا انما معنى هذا الحديث اذا روى الرجل الحديث ولا يعرف لذلك عن النبي صلى الله عليه وسلم اصل فحدث به فاخاف ان يكون قد دخل في هذا الحديث ارسال و تدلیس نیز بتصریح علمای اعلام از باب کذب نیست پس کذب ابو بصیر متحقق نشود دوم آنکه افشای بعضی اسرار از اسباب قادحه در روایت نیست والا لازم آید که روایات بعضی از صحابه کرام و ازواج مطهرات که از ایشان افشای اسرار حضرت رسول مختار صلی الله علیه و آله وسلم صدور یافته از حیز صحت و احتجاج و قبول خارج باشد و این معنی خلاف معتقد خصم است از انجمله معاذ بن جبل صحابی است که سر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم افشا فرموده و با وجود منع حضرت رسول از اظهار آن بحدی تشهیر کرد که در کتب عامه مدون شد و بر زبانهای نالائق عوام بینا که اصلا قابل ذکر آن اسرار نبود شائع و ذائع گشت روی مسلم في صحيحه قال نا ابو بكر بن شيبة قال نا ابو الاحوص سلام بن سليم عن ابي اسحق عن عمرو بن ميمون عن معاذ بن جبل قال كنت ردف رسول الله صلى الله عليه وسلم على حمار يقال له عفير قال فقال يا معاذ تدري ما حق الله على العباد وما حق العباد على الله قلت الله ورسوله اعلم قال فان حق الله على العباد ان يعبدوا الله ولا يشركوا به شيئا وحق العباد على الله عز وجل ان لا يعذب من لا يشرك به قال قلت يا رسول الله افلا ابشر به الناس قال لا تبشرهم فيتكلوا و ام المؤمنين حفصه هم این عمل شریک و سهیم ایشانند آنجناب نیز افشای راز حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

وسلم نموده بدیگه طبع اقدس آنحضرت ازین حرکت مکدر شده ایلا کرد و قسم خورد که یک ماه با ایشان اختلاط نکند
و یک ماه بر ایشان نرفت و عزلت و گوشه نشینی اختیار فرمود و در غرفه بنشست و بیرون نیامد و غلامی سیاه رباح
نام را بر در غرفه بنشاند که هیچکس بی دستوری پیش او نگذارد و در مدینه آوازه افتاد که آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم زنان خود را طلاق داده چنانکه کلام مجید بآن ناطق است و کتب معتبر احادیث و تفاسیر و سیر شاهد صدق آنست
قال الله تعالى واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا فلما نبات به واظهره الله عليه عرف
بعضه واعرض عن بعض فلما نباها به قالت من انباك هذا قال نبانى العليم الخبير ان تتوبا
الى الله فقد صغت قلوبكما وان تظاهرا عليه فان الله هو موليه وجبريل وصالح المومنين
والملائكة بعد ذلك ظهير یعنی یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغمبر بسوی بعضی از زنان خود سخنی را که تحریم
ماریه است یا عسل پس خبر کرد حفصه عائشه را بآن راز و مطلع گردانید خدا پیغمبر خود را بران افشا اسانید و خبر داد
پیغمبر حفصه را ببعضی ازان سخنان که او خیانت کرده بود و اعراض کرد از بعضی دیگر که مروت نموده بروی
او نگفت پس چون خبر داد پیغمبر حفصه را بآنچه خدا او را مطلع ساخته بود حفصه گفت که خبر داد ترا باینکه من راز ترا
آشکارا کردم حضرت فرمود که خبر داد مرا خداوند علیم خبیر در تفسیر بیضاوی آورده روی انه علیه السلام
خلا بمارية يوم عائشة او حفصة فعاتبته فيه فحرم فيه مارية فنزلت الخ نیز میگوید واذ اسر النبي
الى بعض ازواجه يعنى حفصة حديثا تحريم مارية او العسل او ان الخلافة بعده لابى بكر و عمر
فلما نبات به اى فلما اخبرت حفصة عائشة بالحديث واظهره الله عليه واطلع النبي صلى الله
عليه وسلم على الحديث اى على افشائه عرف بعضه عرف الرسول حفصة بعض ما فعلت واعرض
عن اعلام بعض تكرما فلما نباها به قالت من انباك هذا قال نبانى العليم الخبير فانه اوفق
للاعلام ان تتوبا خطاب لحفصة وعائشة على الالتفات للمبالغة فى المعاتبة انتهى مختصرا در
فتح البارى در كتاب الطلاق فرموده واخرج النسائى بسند صحيح عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم
كانت له امة يطاها فلم يزل به حفصة وعائشة حتى حرمها فانزل الله تعالى هذه الاية
يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك و هذا اصح طرق هذا السبب وله شاهد مرسلا اخرجه
الطبرى بسند صحيح عن زيد بن اسلم التابعى الشهير قال اصاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ام
ابراهيم ولده فى بيت بعض نسائه فقالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فى بيتى وعلى

فراشی فجعل علیه حراما فقالت یا رسول الله کیف تحرم الحلال فحلف بها بالله لا یصیبها
فنزلت یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک نیز در فتح الباری در کتاب التفسیر تخریج نموده و وقع عند سعید
بن منصور باسناد صحیح الی مسروق قال حلف رسول الله صلی الله علیه وسلم لحفصة لا یقرب
امته وقال هی علی حرام فنزلت الکفارة لیمینه وامر ان لا یحرم ما احل الله واخرج ایضا فی
المختارة من مسند الهیثم بن کلیب ثم من طریق جریر بن حازم عن ایوب عن نافع عن ابن عمر عن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لحفصة لا تخبری احدا ان ام ابراهیم علی حرام قال فلم یقربها
حتی اخبرت عائشة فانزل الله قد فرض لکم تحلة ایمانکم اخرج الطبرانی فی عشرة النساء وابن
مردویه من طریق ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال دخل رسول الله صلی الله
علیه وسلم بماریة بیت حفصة فجاءت فوجدتها معه فقالت یا رسول الله فی بیتی تفعل هذا
معی دون نسائك فذکر نحوه وللطبرانی من طریق الضحاك عن ابن عباس قال دخلت حفصة
بیتها فوجدته یطأ ماریة فعاتبته فذکر نحوه شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة آورده سوم
آنکه حفصه در خانه خود نبود آنحضرت در خانه او ماریه قبطیه را طلبیده خدمت فرمود حفصه شکایت کرده و
گریه کرد پس آنحضرت ماریه را بر خود حرام گردانید و منع کرد که با دیگری نگوید حفصه بعائشه گفت پس از
درگاه عزت عتاب آمد که یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لك تبتغی مرضات ازواجك ای نبی چرا
حرام میکنی توانچه را حلال ساخته است خدا برای تو میخواهی خوشنودی ازواج خود تا آخر آیه این نیز سبب ملالت
خاطر مبارک گشت و سوگند خورد انتهی از انجمله حاطب بن ابی بلتعه است که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
عزم مکه معظمه فرمود و مردم را منع کرد که افشای آن راز نکند حاطب بن ابی بلتعه بجانب اهل مکه نامه نوشت و خبر داد
ایشان را از لشکر کشیدن آنحضرت بر سر ایشان و مضمون نامه آنکه پیغمبر خدا کارسازی لشکر میکند و گمان نمیبرم که
بجائی دیگر غیر مکه خواهد رفت فکری بحال خود خواهید کرد والسلام و نامه را بزنی داد از قبیله مزینه تا بقریش
رساند پس مطلع گردانید حق تعالی پیغمبر خود را بران پس گفت حضرت علی مرتضی و زبیر بن عوام و مقداد بن
اسود را که بروند روضه خاخ را می یابید در انجا زنی را بر هودج سوار که با وی خطی است بگیرید خط از وی پس
رسیدند ایشان تا بزن و یافتند خط را که در مویهای سر خود گره زده بود و پنهان کرده آوردند آن خط را نزد آنحضرت
پس طلبید حاطب را و فرمود آنحضرت چیست ای حاطب این کار که تو کرده و چه چیز ترا برین داشت گفت ای

گفت ای پیغمبر خدا شتابی مکن بر من بخدا سوگند که من مومنم بخدا و رسول و لیکن من مردی ام هم سوگند با قریش و صلت با ایشان دارم و از نفس و ذات ایشان نیستم و هیچکس در مکه ندارم که حفظ و حمایت اهل و اموال من کند و آنها که با تو از مهاجران ایشان را در مکه اقربا هست که حمایت میکنند اهل و اموال ایشان را اینست که مرا درین فتنه انداخته و نکرده ام از جهت نفاق و ارتداد و نه از راضی بودن بکفر بعد از اسلام پس گفت آنحضرت دانا و آگاه باشید که حاطب راست گفته است و نازل شد یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء و بخاری در صحیح خود روایت کرده عن عمرو بن دینار اخبرنی الحسن بن محمد انه سمع عبید الله بن ابی رافع یقول سمعت علیا یقول بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم انا والزبیر والمقداد فقال انطلقوا روضة خاخ فان بها ظعینة معها کتاب فخذوه منها قال فانطلقنا تعادی بنا خیلنا حتی اتینا الروضة فاذا نحن بالظعینة قلنا لها اخرجی قالت ما معی کتاب فقلنا لتخرجن الکتاب او لنلقین الثیاب قال فاخرجته من عقاصها فاتینا به رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا فیه من حاطب بن ابی بلتعة الی ناس بمکة من المشرکین یخبرهم ببعض امر رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا حاطب ما هذا قال یا رسول الله لا تعجل علی انی کنت امرأ ملصقا فی قریش یقول کنت حلیفا ولم اکن من انفسها وکان من معک من المهاجرین من لهم قرابات یحمون اهلیهم و اموالهم فاحببت اذ فاتنی ذلک من النسب فیهم ان اتخذ عندهم یدا یحمون بها قرابتی ولم افعله ارتدادا عن دینی ولا رضا بالکفر بعد الاسلام فقال رسول الله علیه السلام اما انه قد صدقکم فقال عمر یا رسول الله دعنی اضرب عنق هذا المنافق فقال انه قد شهد بدرا وما یدریک لعل الله قد اطلع علی من شهد بدرا فقال اعملوا ما شئتم فانی قد غفرت لکم فانزل الله السورة یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء الی قوله فقد ضل سواء السبیل **قال الفاضل** **الناصب** و نیز چنانچه سابق گذشت بعد از تتبع کتب اخبار ایشان معلوم میشود که اکثر اخبار اینها احاد اند متواتر و مشهور یافته نمیشود باز آن احاد هم اکثر ضعاف اند که آنها را اصحاح انکار نموده برخی موثق و علی هذا القیاس حسان ایشان هم اکثر ضعاف اند بزعم خود ایشان پس صحیح و حسن بزعم ایشان هم در کتب ایشان کم نیست موجود و صحیح و حسن محض مفهومات عقلیه اند که با صدق در خارج پیدا نمیشود نص علی ذلک منهم صاحب البدایة باز آن ضعاف و موثق نیز با هم متعارض و متخالف و مضطرب الاسناد والمتن و شیخ ابوجعفر طوسی نوشته

۲۳۳

جمع و تطبیق داده و ترجیح نموده صحکه اهل تحقیق و تدقیق است بطریق نمونه یک نکته را ذکر میکنم قیاس برا این باید کرد
در روایات بسیار وارد شده است که وضو بآب الورد یعنی گلاب درست است و در روایات بسیار وارد شده
که درست نیست شیخ ابو جعفر میگوید که صحیح همین است که درست نیست و در روایتی که درست گفته اند مراد از ماء
الورد آبی است که در وی گلها انداخته باشند نه گلاب مصطلح بالجمله باین اسباب که مذکور شد روایات ایشان بزعم
خود ایشان هم قابل تمسک و اعتبار نمانده چه جای آنکه در مقابله مخالفین مدعی برآرد این است حال این روایات
که بسند ظاهر مکشوف از ائمه طاهرین مکشوفین که وجود ذوات عالیات ایشان غیر مختلف فیه و لی شبهه بوده و مردم
با ایشان ملاقات میکردند و ایشان را میدیدند و کلام ایشان را می شنیدند انتهی **اقول** و به نستعین آنچه درین مقام فرموده است
خبطی است ناشی از غلط فهمی و تغلیط چنانچه سابق گذشت نیز از مطاوی مباحث سالفه بوضوح انجامید که صحاح
امامیه را علی درجه صحت اند و حسان ایشان در کمال حسن چه جمهور علمای امامیه الا من شذ منهم تحقق عدالت در رفات
قعدوی از شرائط راوی میدانند بخلاف اهل سنت که جرح و تعدیل در قرن اول اصلا و مطلقا اعتبار نمیکنند و
بفحوای قضیه مصطلحه ایشان که الصحابة کلهم عدول باشد کافه صحابه را اگرچه از بعضی از انها انواع ظلم و فسق و معصیت
صدور یافته عادل میدانند و در قرون دیگر نیز اکثر علمای حدیث ازین مرتبه پا فراز ترک نهاده و بمقتضای
قضیه مصطلحه که العدالة ثابتة لکل مسلم باعتبار العقل والدین بمجرد اسلام راوی اکتفا مینمایند خصوصا در قرون
ثلاثه اولی که صحابی و تابعی و تبعه تابعی باشد در شرح بزدوی فرموده لعلامة العلماء ان العدالة ثابتة
لکل مسلم باعتبار العقل والدین خصوصا فی القرون الاولی و هی القرون التی شهد النبی صلی الله علیه
وسلم بعدالتها و در غیر آن نیز اکثر علمای اهل سنت در عدالت بر عدم ظهور فسق اکتفا فرموده و ابو عمرو دمشقی
که از اکابر علمای اهلسنت است میفرماید ولیکتف فی اهلیة الشیخ بکونه مسلما بالغا غیر متظاهر بالفسق
و قدمر نقله سابقا بالجمله نزد ائمه امامیه و جمهور ایشان تحقق عدالت و عدل تقدیری کافی است حال آنکه
عدل تقدیری و تقدیر عدالت خطا است چنانچه در ابواب دیگر در مواضع مناسب انشاء الله المستعان
مشروحا بمعرض بیان آید پس مجادل را میرسد که بگوید بعد از تتبع کتب اخبار ایشان معلوم میشود که در اکثر اخبار
اینها متواتر یافته نمیشود باز آن احاد هم اکثر ضعاف اند که انها را صحاح انگارند و برخی صالح و علی هذا القیاس
حسان ایشان هم اکثر ضعاف اند بزعم ایشان پس صحیح و حسن بزعم خود ایشان در کتب ایشان موجود نیست
و صحیح و حسن محض مقدمات عقلیه اند که با صدق آن در خارج پیدا نمیشود باز آن ضعاف و موثق نیز باهم متعارض

متعارض و مخالف و مضطرب الاسناد و المتن شاه ولی الله محدث دهلوی والد شیخ و فاضل ناصب بوجهی که جمع و تطبیق داده یا ترجیح نموده مضحکه اهل تحقیق و تدقیق است بطریق نمونه یک نکته را ذکر میکنیم قیاس بران باید کرد میگویند که جمع بین الصلوتین جائز نیست باین مضمون روایات ورود یافته و در صحیح بخاری و صحیح مسلم که اصح الکتب بعد کتاب الله نزد ایشان است مروی است که صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم الظهر و العصر جمیعا و المغرب و العشاء من غیر خوف و لا سفر و فی حدیث وکیع قال قلت لابن عباس لم فعل قال کی لا تحرج امته نیز در صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطا و جامع ترمذی و سنن ابوداود و نسائی روایت نموده اند ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی بالمدینة سبعا و ثمانیا الظهر و العصر و المغرب و العشاء شیخ و والد فاضل ناصب میفرماید که مراد از مدینه تبوک است در غیر حالت سیر و از سبعا خمسا و از ثمانیا اربعا یعنی از هفت پنج و از هشت چهار مراد است مدینه منوره و نه هفت و هشت باین اسباب که مذکور شد روایات ایشان بزعم خود ایشان هم قابل تمسک و اعتبار نماند چه جای انکه در مقابله مخالفین سری برآرد این است حال روایات کتب که آنها را ثانی کلام مجید و اصح الکتب بعد فرقان حمید می‌دانند و روایات کتب دیگر را برهمین قیاس باید کرد دیگر انکه وقوع اختلاف در احادیث مختص بامامیه نیست بلکه شریعت مورد است در جمیع فرق اهل اسلام و در احادیث اهل سنت تعارض و اختلاف و اضطراب بنهجی است که زیاده ازان متصور نیست چنانچه در مباحث سابقه بوضوح انجامیده و رجوع بکتب احادیث ایشان شاهد عدل این دعوی است بالجمله عیبی دران نیست مگر نزد کسی که فن حدیث را ممارست نکرده و در فنون آن تدرب تام حاصل ننموده باشد و در حقیقت اختلافی نیست چنانچه بعضی متبحرین علمای فریقین تصریح باین معنی فرموده اند دیگر انکه شیخ الطائفه و دیگر علمای امامیه رضوان الله تعالی علیهم جمع و تطبیق روایات که نموده اند در کمال درجه دقت و متانت و در اقصی مرتبه صحت و استقامت است آن وجوه را مضحکه اهل تحقیق و تدقیق شمردن ناشی از قلت امعان نظر در مطاوی کلام و عدم تفطن مرام انها است و دلیل است بر عدم نظر بر شروح و حواشی تهذیب و استبصار و کافی و من لا یحضره الفقیه و بر کتبی که علمای امامیه در جمع و تطبیق روایات تصنیف فرموده بلکه عجبی نیست زیرا که ابله و صبیان که از دریافت و ادراک حقائق و دقائق عاجز اند بدائع حکم و روائع حکم را مضحکه می‌انگارند بالجمله وجوه جمع و تطبیق که شیخ در تهذیب و استبصار ذکر فرموده در نهایت دقت و متانت است و اگر احیانا بعضی وجوه مشتمل بر ضعفی دو هنی واقع شده باشد بمقتضای ضعف

قوت یشته به وو بهر خیثه النسیه است فان اجواد قد یکبو والعبارم قد ینبو لیکن وجوهی که در روایاتی که مشعر از تجویز

وضو بماء الورد است ذکر فرموده در کمال صحت و استقامت است فاضل ناصب خیانت بکار برده و حذف و

اسقاط نموده لاجرم ایراد عبارت تهذیب الاحکام مناسب دانسته بنقل آن مبادرت نموده میفرماید لا یجوز

الطهارة بالمیاه المضافة کماء الباقلی وماء الزعفران و ماء الورد وماء الآس و ماء الاشنان

واشباه ذلک حتی یکون الماء خالصا مما یغلب علیه وان کان طاهرا فی نفسه وغیر منجس لما لاقاه

والدلیل علی ذلک ما قد مناه من الآیة وان الله سوغ لنا الطهارة بما یقع علیه اطلاق

اسم الماء فاذا کان هذه المیاه لا یطلق علیها اسم الماء الا بالتقیید یجب الا یجوز الوضوء بها

ویدل ایضا علی ذلک ان الوضوء حکم شرعی وما یتوضا به ایضا حکم شرعی والذی

قطع الشرع الوضوء به فما یقع علیه الطلاق اسم الماء فیجب ان یکون ما عداه غیر مجزی

فی التوضؤ لانه دلیل علیه ویدل علی ذلک ایضا الخبر الذی قد مناذکره فی قول ابی

عبدالله علیه السلام وانه قیل له الرجل یکون معه اللبن ایتوضؤ به للصلوة قال لا انما

هو الماء والصعید وقد بینا فیما تقدم انه لا فرق بین قول القائل انما لک عندی کذا وبین

قوله لیس لک عندی الا کذا فانه فی کلا الحالین یفید ان ما عدا المذکور بعد انما منفی وکانه

قال لیس یجوز التوضؤ الا بالماء والصعید فهذه المیاه المضافة لیست مما یقع علیها

اسم الماء علی الاطلاق فیجب ان یکون منفیة الحکم فاما الخبر الذی رواه محمد بن یعقوب

عن علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن محمد بن عیسی عن یونس عن ابی الحسن علیه السلام ولم یروه

غیره وقد اجتمعت العصابة علی ترک العمل بظاهره وما یکون هذا حکمه لا یعمل به ولو سلم

لاحتمل ان یکون اراد به الوضوء الذی هو التحسین وقد بینا فیما تقدم ان ذلک یسمی وضوءا

ولیس لاحد ان یقول ان فی هذا الخبر انه سأله عن ماء الورد یتوضأ به للصلوة لان ذلک

لا ینافی ما قلناه لانه یجوز ان یستعمل للتحسین ومع هذا یقصد به الدخول فی الصلوة من

حیث انه متی استعمل الرائحة الطیبة لدخوله فی الصلوة ومناجاة ربه کان افضل من ان

یقصد به التلذذ به حسب دون وجه الله تعالی فی هذا اسقاط ما ظنه السائل ویحتمل ان یکون

اراد علیه السلام بقوله ماء الورد ماء الذی وقع فیه الورد لان ذلک قد یسمی ماء الورد وان

وان لم یکن مختصرا منه لان کل شی جاور غیره فانه یکسبه اسم الاضافة الیه وانکان المراد
المجاورة الا تری انهم یقولون ماء الحب وماء المصنع وماء القرب وانکان هذه الاضافات
انما هی اضافات المجاورة دو غیرها وفی هذا اسقاط ما ظنوه انتهی بر متامل خبیر واضح است که
این کلام در کمال جودت است محصل که شیخ در تاویل این خبر سه وجه ذکر کرده یکی انکه این خبر با آنکه در کتب و اصول
متکثره واقع شده لکن شاذ است بنهایت شذوذ زیراکه اصل روان یونس است که از حضرت ابو الحسن علیه السلام
روایت کرده و بغیر او کسی روایت این خبر نکرده وعصابه بر ترک عمل بظاهرش اجماع نموده چنین
روایت معارض روایات صحیحه نمیتواند شد و عمل بران نمیتوان کرد دوم انکه تاویل در وضو است
بانکه مراد از ان وضوی شرعی اصطلاحی نیست بلکه معنی لغوی آنست که تنظیف و تحسین باشد مراد است و درین
توجیه بعدی نیست زیراکه علمای اهلسنت نیز در بسیاری از احادیث وضو را حمل بر معنی لغوی آن نموده اند
از انجمله در صحیح مسلم روایت کرده اذا اتی احدکم اهله ثم اراد ان یعود فلیتوضأ بینهما وضوءا شیخ عبد الحق
در مدارج النبوة گفته بعضی حمل کرده اند آنرا بر وضو بمعنی لغوی و گفته مراد غسل فرج است و در حدیث
برکة الطعام فی الوضوء قبله و بعده بر معنی لغوی حمل کرده اند و گفته اند که مراد از ان شستن
دستها است کرمانی در شرح صحیح بخاری در اثنای شرح باب غسل المرأة ابیها الدم فان قلت ما وجه تعلق
الباب بکتاب الوضوء قلت انکان فی النسخة کتاب الطهارة بدل کتاب الوضوء فلا خفاء فیه والا
فالمراد بالوضوء اما معناه اللغوی لانه ماخوذ من الوضاءة والنظافة فیتناول رفع الخبث ایضا انتهی
بالجمله حمل وضو بر معنی لغوی در کتب شروح احادیث اهلسنت بحدی است که مقام استیعاب آن را
گنجایش ندارد و ناصب خودش هم در باب کیود وضو را در حدیث آن علیا علیه السلام مسح علی آنه
فو[illegible] جمله بر معنی لغوی آن حمل کرده فتذکر وجه سیوم تاویل در لفظ ماء الورد است بانکه مراد از ان معنی حقیقی
عرفی مصطلح نیست بلکه معنی لغوی است بطریق مجاز این تاویل هیچ استبعادی ندارد و بیانش آنست که الفاظ
که بحسب اصل لغت موضوع برای امر عام بودند و بعد از ان بسبب غلبه استعمال در خصوص بعض افراد
مشتهر گردیده حقیقت عرفیه در ان فرد گشته اند مانند دابه که موضوع است برای هرچه بر روی زمین برود
و میزان که موضوع است برای آله وزن و نبیذ که موضوع است برای هرچه در آب خیسانیده شود و ماء الورد
برای هرچه اضافتی بورد داشته باشد بعد از ان در عرف عام در بعض افراد انها مشتهر گردیده اند لو

در ذات قوائم اربع و دوم در انچه او را عمود و زبان و گفتن باشد و سیوم و چهارم در پایهای متعارف
و اهل لسان درین افراد مخصوصه استعمال نموده و این اطلاق مشتهر گردیده بحیثیکه اگر کسی بر اطلاق انها بحسب
وضع لغت بر معنی عام مطلع نباشد گمان خواهد برد که این الفاظ موضوع برای افراد مخصوصه اند و باوصف
این استعمال آن الفاظ در بعضی احیان بر معنی اصلی آنها بطریق توسع و مجاز بعید نیست و نظائر آن بسیار است
از انجمله نبیذ است که با آنکه حقیقت عرفیه در مسکر مخصوص گردیده در بعضی احیان معنی اصلی لغوی او مراد میگیرند
از انجمله حدیث لیلة الجن که از عبد الله بن مسعود بطریق اهل سنت مروی است ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم لما رجع الی عبد الله بن مسعود طلب منه الماء فقال عندی نبیذ التمر فتوضأ به بعضی
علمای اهل سنت نبیذ را درین حدیث بر معنی لغوی حمل فرموده اند طیبی در شرح مشکوة فرموده ان حدیث
لیلة الجن قد رواه ابو زید عن ابن مسعود وانه صلی الله علیه وسلم اخذ ذلك النبیذ منه
وهو مجهول وقد صح عن علقمة عن ابن مسعود انه قال لم اکن لیلة الجن مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم وان ثبت فلم یکن نبیذا متغیرا بل کان ماء معدا للشراب نبذ
فیه تمرات لیجذب بلوحته انتهی کما فی تیسیر بخاری میفرماید قال محیی السنة لئن ثبت حدیث
لیلة الجن نقول لم یکن نبیذا متغیرا الی اخر ما نقلنا عن الطیبی از انجمله در صحیح بخاری وارد شده باب
سریة عبد الله بن حذافة السهمی و علقمة بن مجزز المدلجی ویقال انها سریة الانصار و فی نسخة سریة الانصاری
ابن جوزی بران اعتراض کرده که عبد الله بن حذافه سهمی قرشی مهاجری است توصیف بانصار وهمی است
که بخاری را شده است شراح صحیح بخاری در معرض جواب می گویند که مراد از انصار بمعنی لغوی اعم است
یعنی ناصر رسول الله صلی الله علیه و آله انصار مصطلح بر هوشمند خبیر مخفی نیست هرگاه انصار و انصاری که در فرقه
مخصوص که مقابل مهاجرین است حقیقت عرفیه گردیده است بر معنی لغوی حمل نموده اند اگر مار الورد را نیز
معنی لغوی حمل نموده آید چه استبعاد وارد چه در انصار و انصاری و مار الورد درین باب فرقی نیست مگر اینقدر
که مار الورد حقیقت عرفیه عامه است و انصار و انصاری حقیقت عرفیه خاصه پس یکی ازین دو اطلاق را
تحقیق و تدقیق نام کردن و دیگری را ضحکه صبیان شمردن خود را ضحکه صبیان و سخره بالغ نصابان نمودن است
با آنکه از کلام شیخ الرئیس مستفاد میشود که مار الورد در معنی اضافی مهجور الاستعمال نیست در بعضی
مواضع بطریق مجاز در معنی اضافی نیز مستعمل میگردد و در چند موضع از قانون ایما باینمعنی واقع شده

واقع شده ازانجمله در کتاب رابع در آخر مبحث حمیات یومیه میفرماید وعلاجها الادرار بالمبردات المعروفة واطلاق الطبیعة بمثل الشیرخشت والتمرهندی واصلاح الکبد اولا بشیء بمثل ماء الهندباء والبقول والسکنجبین والاضمدة المبردة من الصندل والکافور وماء الورد وعصارته انتهی چه ضمیر اگر معنی اضافی بطریق استخدام مراد نباشد از قبیل ارجاع ضمیر کسوه جز هکم کلمه مفرده خواهد بود وان محل تاملی است ودر کتب اصولیه مانند مختصر الاصول شیخ ابن حاجب وغیره نیز اشعاری بمثل این اطلاق واقع است زیراکه اصول فقه باانکه حقیقت عرفیه در علم معروف گردیده است احیانا اطلاق ان در معنی اضافی نیز تجویز میکنند ودر اثنای تحدید علم مذکور میگویند اما حده علما ولقبا فکذا واما مضافا فکذا واصول الحدیث نیز ازین قبیل است حاصل که مراد اطلاق حقیقی نیست بلکه تجوزی وتوسعی است ومحذوری ازان لازم نمیشود قال الفاضل الناصب مارواست ایشان از حضرت صاحب الزمان که اول تولد ایشان باتفاق امامیه ثابت نیست بعضی از ایشان منکر تولد اند وگویند که حضرت امام حسن عسکری عقبی نگذاشتند وهم الجعفریة لانهم یقولون بامامة جعفر بن علی الهادی بعد وفات الحسن بن علی العسکری ع طایفه که بوجود ان بزرگوار اعتراف میکنند اکثری بقا وحیات ایشانرا انکار کنند وگویند که در حالت صغر سن وفات یافته اند باز کسانیکه ایشان را بحد بلوغ رسانیده اند نیز باهم اختلاف دارند فقیل مات فی الصلوة فجاءة وقیل قتل وکسانیکه ایشانرا زنده انگارند در وقت غیبت ایشان اختلاف دارند بعضی و صد وپنجاه وشش وبعضی دو صد وشصت وپنج یا شش باز در مکان ایشان در حال غیبت نیز اختلاف فاحش است ثقات ایشان مانند محمد بن یعقوب کلینی وتبعه جماهیر الشیعة المتقدمین لا یعلم ذلک الا احاد الشیعة پس در نهایت پریشانی وتباهی است زیراکه منقطع ومنتهای سند ایشان جماعه هستند که خود را سفیر اقرار داده اند در غیبت صغری که مدت هفتاد وچهار سال است واول سفرا ابوعمرو عثمان بن سعید است باز پسر او ابوجعفر محمد بن عثمان که در سنه سه صد وبیست وهشت مرده است بعد از وی ابوالقاسم الحسین بن روح که در شعبان سنه سیصد وسی وهشت مرد بعد از وی علی بن محمد که او را خاتم السفرا انگارند وگویند که من بعد غیبت کبری روی داد وسلسله سفارت منقطع گشت و ظاهر است که هرکه مدعی سفارت شده دیگری بر سفارت او گواهی نداده وغیر از دعوی خود شاهدی نیاورده باجماع اهل التشیع وپیداست که حب جاه در نفوس بشریه مقتضی این دعوی است وهرگاه دلیلی در کار نباشد مانع هم مرتفع شد وباب دعوی فراخ تر گردید نیز در روایت از صاحب الامر بوساطت سفرا قناعت نمیکنند

اولهم ابو عمرو عثمان بن سعید العمان ثم ابنه ابو جعفر محمد بن عثمان مات سنة ثمان وعشرین وثلاثمائة ثم بعده ابو القاسم بن ابو الحسن بن روح مات فی شعبان سنة ثمان وعشرین وثلاثمائة ثم علی بن محمد وهو خاتم السفرة ولا یعرف سفارتهم الا ادعائهم وقال الکابلی ایضا الرابع والثلاثون انهم یروون عمن یدعی رویة الامام والروایة عنه من غیر سفارة کابی هاشم داود بن القاسم الجعفری ومحمد بن بلال واحمد بن اسحق وابراهیم بن مهزیار ومحمد بن ابراهیم وجماعة

بلکه هرکه مدعی رویت آنجناب شود که منصب سفارت نداشته باشد روایت او را معتبر نشناسند و واجب القبول انکارند
چنانچه از ابو هاشم داود بن ابی القاسم جعفری و محمد بن علی بن بلال و احمد بن اسحق و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم
و جماعه دیگر که ادعای رویت صاحب الامر نموده و روایات عجیبه و غریبه از آنجناب آورده ایشان احتمال دیگر را
راه نداده اند این همه روایات را علی الراس والعین نهاده اند و این قصه عبرت گاه اهل دعوی و اصحاب بلند پروازی است
در اول امر چه قدر راه های احتیاط و تحصیل آن از خطا و دروغ نموده اند و نصب امام را برای همین آفات بر ذمه
خدا واجب دانسته عصمت و فضیلت و نص جلی متواتر بر امامت او شرط کرده اند و در آخر با این احتمالات
موهومه و مساهلات و اهمالات در مقدمات عمده دین تمسک کرده بی تحقیق و بی دلیل بر نعیق هر غراب
و نهیق هر حمار فریفته شده اند و مثل مشهور در حق ایشان صادق آمد که فر من المطر و وقف تحت المیزاب انتهی اقول
و به نستعین بچند وجه مردود است اول آنکه قول عقب نگذاشتن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مخالف قول
ثقات علمای نساب است در عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب میفرماید اما علی الهادی یلقب بالعسکری
لمقامه بسر من رای و کانت یسمی بالعسکر و امه ام ولد و کان فی غایة الفضل و نهایة النبل
اشخصه المتوکل الی سر من رائی فاقام بها حتی توفی و اعقب من رجلین احدهما الامام ابو محمد
الحسن العسکری و کان من الزهد و العلم علی امر عظیم و هو والد الامام محمد المهدی ثانی عشر الائمة
عند الامامیة و هو القائم المنتظر عندهم من ام ولد اسمها نرجس و ذکر خلافی که درین باب نموده
و اقوال دیگر از درجه اعتبار ساقط است چه وجود و بقای آنحضرت علیه الصلوة و السلام نزد امامیه از ضروریات
است و نزد ایشان بتواتر وجود و بقای آنحضرت بثبوت پیوسته و روایات جماعه دیگر که تتبع و تصفح احوال
و آثار حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نموده اند مناط اعتبار نیست کما لا یخفی علی المنصف اللبیب
دوم آنکه مناط صحت روایت و قبول آن بر صدق و ثقه بودن راوی است و عدالت و توثیق سفرا باتفاق
امامیه که بمعاشرت باطنیه احوال آنها را تصفح نموده اند بثبوت رسیده و دعوی سفارت از اسباب
قادحه روایت راوی نیست و قول او بر سفارت خود غیر دعوای خود شاهدی نیاورده باجماع من ائمة الشیعة
ممنوع و باطل است بلکه مقدمه بر عکس است چه اجماع امامیه واقع است بر آنکه هر یک از سفرا که دعوی سفارت مینمود
دعوی خود را بخارقی و کرامتی که باعث اطمینان قلوب و موجب سکون نفوس میشد مبرهن و مدلل میساخت
سوم آنکه قبول نمودن روایت مدعی روایت نیز که بلحاظ صدق و ثقه بودن مدعی رویت است مجیء ور

مورنی ندارد بلکه مقدور در قبول نکردن سنت زیرا که بر قبول نمودن مطلق روایت ثقه اجماع امت واقع است
قبول کردن روایات سائر ثقات وطرح وانکار نمودن روایت ثقه عدل مدعی رویت آنحضرت خلاف
اجماع باشد از اینجاست که علماء محدثین اهلسنت وشیخ و والد فاضل او حسب روایت حافظ بلادری
مدعی رویت آنحضرت است علی الراس والعین گذاشته قبول نموده وهیچکس ازیشان روایت حافظ
بلادری را نعیق غراب ونهیق حمار ندانسته پس فرقی که مخالف عقلا و کاملین فریقین باشد نعیق غراب
ونهیق حمار خواهد بود نیز انکار نمودن روایت سائر مدعیان رویت وقبول فرمودن روایت حافظ
بلادری که مدعی رویت است مثل مشهور فر من المطر ووقف تحت المیزاب بر ایشان که منکر وجود آنحضرت اند
صادق خواهد آمد چهارم آنکه در قول بوجود حضرت صاحب الامر والزمان علیه الصلوة والسلام وروایت
از آنجناب امامیه متفرد نیستند تا مختص بتشنیع ولوم باشند بلکه جمعی از علمای اهلسنت ومحققین ایشان
نیز قائل بوجود آنحضرت اند وبعضی روایت نیز از آنحضرت علیه السلام نموده اند اما قول بوجود آنحضرت
پس برخی از محققین اهلسنت وعارفین ایشان مانند شیخ محی الدین عربی صاحب فتوحات مکیه
وشیخ حسن عراقی وشیخ سیدی علی خواص وشیخ عبد الوهاب شعراوی ودیگران همه قائل
بوجود آنحضرت اند شیخ عبد الوهاب شعراوی در کتاب یواقیت وجواهر میگوید قال بعض العارفین واول
الالف محسوب من وفاة علی بن ابی طالب رضی الله عنه آخر الخلفاء فان تلک المدة کانت
من جملة تتمة ایام نبوة رسول الله صلی الله علیه وسلم ورسالته فمهد الله تعالی بالخلفاء
الاربعة البلاد ومراده صلی الله علیه وسلم ان شاء الله بالالف قوة سلطان شریعته الی
انتهاء الالف ثم تاخذ فی الاضمحلال الی ان یصیر الدین غریبا کما بدأ وذلک الاضمحلال
یکون بدایته من مضی ثلاثین سنة من القرن الحادی عشر فهنالک یترقب خروج المهدی
علیه السلام وهو من اولاد الامام حسن العسکری ومولده علیه السلام لیلة النصف من
شعبان سنة خمس وخمسین ومائتین وهو باق الی ان یجتمع بعیسی بن مریم علیه السلام فیکون
عمره الی وقتنا هذا وهو سنة ثمان وخمسین وتسعمایة سبعمایة سنة وثلث وستین سنة کذا اخبرنی
الشیخ حسن العراقی المدفون فوق کوم الریش المطل علی برکة الرطل بمصر المحروسة عن الامام المهدی
حین اجتمع به ووافقه علی ذلک شیخنا سیدی علی الخواص رحمهما الله تعالی وعبارة محی الدین فی الباب

السادس والستين وثلاثمائة من الفتوحات واعلموا انه لا بد من خروج المهدي عليه السلام
لكن لا يخرج حتى تملأ الارض جورا وظلما فيملأها قسطا وعدلا ولو لم يكن من الدنيا الا يوم
واحد طول الله تعالى ذلك اليوم حتى يلي هذا الخليفة وهو من عترة رسول الله صلى الله
عليه وسلم من ولد فاطمة رضي الله عنها جده الحسين بن علي بن ابي طالب ووالده الحسن العسكري
بن الامام علي النقي بالنون بن الامام محمد التقي بالتاء ابن الامام علي الرضا بن الامام موسى الكاظم
بن الامام جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام زين العابدين بن الامام الحسين
بن الامام علي بن ابي طالب رضي الله عنه يواطئ اسمه اسم رسول الله صلى الله عليه وسلم
يبايعه المسلمون بين الركن والمقام يشبه رسول الله صلى الله عليه وسلم في الخلق بفتح الخاء
وينزل عنه في الخلق بضمها اذ لا يكون احد مثل رسول الله صلى الله عليه وسلم في اخلاقه
والله تعالى يقول وانك لعلى خلق عظيم هو اجلى الجبهة اقنى الانف اسعد الناس به
اهل الكوفة يقسم المال بالسوية ويعدل به في الرعية يأتيه الرجل فيقول يا مهدي اعطني
وبين يديه المال فيحثي ما استطاع ان يحمله يخرج على فترة من الدين يزع الله ما لا يزع
بالقران يمسي جاهلا وجبانا وبخيلا فيصبح عالما شجاعا كريما يمشي النصر بين يديه
يعيش خمسا او سبعا او تسعا يقفو اثر رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخطئ له ملك
يسدده من حيث لا يراه يحمل الكل ويعين الضعيف ويساعد على نوائب الحق يفعل ما يقول
ويقول ما يفعل ويعلم ما يشهد يصلحه الله في ليلة يفتح المدينة الرومية بالتكبير مع سبعين
الفا من المسلمين من ولد اسحاق يشهد الملحمة العظمى مأدبة الله بمرج عكا يبيد الظلم واهله ويقيم الدين
وينفخ الروح في الاسلام بعد ذله ويحييه بعد موته يضع الجزية ويدعو الى الله بالسيف
فمن ابى قتل ومن نازعه خذل يظهر من الدين ما هو الدين عليه في نفسه حتى لو كان رسول الله
حيا لحكم به فلا يبقى في زمانه الا الدين الخالص عن الراي يخالف في غالب احكامه مذاهب
العلماء فينقبضون منه لذلك لظنهم ان الله تعالى لا يحدث بعد ائمتهم مجتهدا واطال
في ذكر وقائعه معهم ثم قال واعلم ان المهدي اذا خرج يفرح به جميع المسلمين خاصتهم وعامتهم
وله رجال الهيون يقيمون دعوته وينصرونه وهم الوزراء له يتحملون اثقال المملكة ويعينونه

ويعينونه على ما قلد الله له ينزل عليه عيسى بن مريم عليه السلام بالمنارة البيضاء شرقي دمشق متكيا على ملكين ملك عن يمينه وملك عن شماله والناس في صلوة العصر فيتنحى له الامام من مكانه فيتقدم فيصلي بالناس بسنة النبي صلى الله عليه وسلم يكسر الصليب ويقتل الخنزير ويقبض الله المهدي اليه طاهرا مطهرا وفي زمانه يقتل السفياني عند شجرة بغوطة دمشق ويخسف بجيشه في البيداء فمن كان مجبورا من ذلك الجيش مكرها يحشر على نيته وقد جاء زمانه وظلكم اوانه وقد ظهر في القرن الرابع اللاحق بالقرون الثلاثة الماضية قرن رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو قرن الصحابة ثم الذي يليه ثم الذي يليه الثاني ثم جاء بينهما فترات وحدثت امور وانتشرت اهواء وسفكت دماء فاختفى الى ان يجيء الوقت المعلوم فشهداؤه خير الشهداء وامناؤه افضل الامناء انتهت عبارت اليواقيت والجواهر وبعضى از اعاظم فضلا فرموده وو افق الامامية الاثنى عشرية على ذلك الشيخ كمال الدين محمد بن طلحة الشافعي وكان من اعيانهم ورؤسائهم والشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف الكنجي الشافعي والشيخ نور الدين علي بن محمد بن الصباغ المالكي المكي ومن الصوفية محيي الدين العربي والشيخ عبد الوهاب الشعراوي قد نص عليه في المنن الكبرى باسمه ونسبه المذكور انتهى كلامه. اما وجود ذي نسبت

انحضرت صاحب الامر عليه السلام پس بعضى از اكابر علماى اهل سنت در روايت از انحضرت با اماميه شريك اند

ازانجمله حافظ بلاد رى است كه از اعيان علماى اهل سنت است ووالد وشيخ فاضل نامى در كتاب المسلسلات

مشهور بفضل المبين وغيرت كرده وقلت شيخا نعني ابن عقيلة باجازة جميع ما يجوز له روايته وله منح تصنيفه عظيمة تفرد بها قال رحمه الله اخبرني فريد عصره الشيخ حسن بن علي العجيمي انا حافظ عصره جمال الدين البابلي انا مسند وقته محمد الحجازي الواعظ انا صوفي زمانه الشيخ عبد الوهاب الشعراوي انا مجتهد عصره الجلال السيوطي انا حافظ عصره ابو نعيم رضوان العقبي انا مقري زمانه الشمس محمد بن الجزري انا الامام جمال الدين محمد بن محمد الجمال زاهد عصره انا الامام محمد بن مسعود محدث بلاد فارس في زمانه انا شيخنا اسمعيل بن مظفر الشيرازي عالم وقته انا عبد السلام بن ابي الربيع الحنفي محدث زمانه انا ابو بكر عبد الله بن محمد بن شابور القلانسي شيخ عصره انا عبد العزيز ثنا محمد الاردي امام

روايته انا سليمان بن ابراهيم بن محمد بن سليمان نادرة دهره ثنا احمد بن محمد بن هاشم البلاذري حافظ زمانه ثنا محمد بن الحسن بن علي المحجوب امام عصره ثنا الحسن بن علي عن ابيه عن جده عن ابي جده علي بن موسى الرضا ثنا موسى الكاظم ثنا ابو جعفر الصادق ثنا ابو محمد الباقر بن علي ثنا ابو علي بن الحسين زين العابدين السجاد ثنا ابو الحسين سيد الشهداء ثنا ابن علي بن ابي طالب سيد الاولياء قال اخبرنا سيد الانبياء محمد بن عبد الله صلى الله عليه وسلم قال اخبرني جبرئيل سيد الملائكة قال قال الله تعالى سيد السادات اني انا الله لا اله الا انا من اقر لي بالتوحيد دخل حصني ومن دخل حصني امن من عذابي قال الشمس بن الجزري كذا وقع هذا الحديث من المسلسلات السعيدة والعهدة فيه على البلاذري انتهى

قال الفاضل الناصب عجب آنكه در روايت از صاحب الامر برين قدر هم قناعت نميكنند بلكه ثقات ايشان روايت رقاع نموده اند برخي بواسطه سفرا رقاع مسائل فرستادند وجواب آمد وبعضي بي واسطه سفرا وچون هنوز سفارت سفرا بر بال كبوتر است جواب رقعه كه بدست آنها بيايد چه قسم محل اعتماد خواهد بود وحال بي واسطه سفرا است حال او از اين هم بدتر است اما رقاعي كه بواسطه سفرا جواب بهار رسيده پس نزد ايشان بسيار اند منها ما رفعه علي بن الحسين بن روح من السفرة على يد علي بن جعفر بن الاسود ان يوصل له رقعة الى صاحب الامر فارسل اليه رقعة زعم انها جواب صاحب الامر ومنها رقاع محمد بن عبد الله بن جعفر بن الحسين بن جامع بن مالك الحميري ابي جعفر القمي قال النجاشي ابو جعفر القمي كاتب صاحب الامر وسأله مسائل في ابواب الشريعة وقال قال لنا احمد بن الحسين وقفت على هذه المسائل في اصلها والتوقيعات بين السطور وذكر تلك الاجوبة محمد بن الحسن الطوسي في كتاب الغيبة وكتاب الاحتجاج ومنها رقاع ابي العباس جعفر بن عبد الله بن جعفر الحميري القمي شيخ القميين ووجههم ومنها رقاع اخيه الحسين ورقاع اخيه احمد ابن بهر پدر او رادعا بود كه مكاتبه با صاحب الامر دارند وتحقيق مسائل شريعت از آنجناب مينمايند وجواب مسائل ايشان از آن طرف ميرسد كما ذكره النجاشي وغيره ابو العباس مذكور كتابي از اين رقاع جمع نموده واورا قرب الاسناد الى صاحب الامر نام نهاده ومنها رقاع علي بن سليمان بن الحسين بن جهم بن بكير بن اعين ابي الحسين الرازي قال النجاشي كان له اتصال لصاحب الامر وخرجت اليه توقيعات وانچه بي واسطه

کسی فرستاده اند رقاع محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی است که بخط حجت اظهار نموده است و گفته که من
مسئله از مسائل مینوشتم و در سوراخ درختی که بیرون شهر قم است یک شبانه روز می گذاشتم در ضمن آن جواب آن
مکتوب میشد و روز دیگر بر می آوردم و حکم توقیعات صاحب الامر و دیگر ائمه ماضیین که در جواب سؤالات شیعه قلم
فرموده اند و بخطوط ایشان بزعم این فرقه یافته شد مرجح است بر مرویات صحیحة الاسانید چنانچه سابق گذشت گفتیم
قال ابن بابویه فی الفقیه بعد ما ذکر توقیعا من التوقیعات الواردة من الناحیة المقدسة
فی باب الرجل یوصی الی رجلین هذا التوقیع عندی بخط ابی محمد الحسن بن علی و فی کتاب محمد بن
یعقوب الکلینی روایة خلاف ذلک التوقیع عن الصادق علیه السلام و ذکر الحدیث ثم قال
لا افتی بهذا الحدیث بل افتی بما عندی من خط الحسن بن علی و درین جا عاقل را غور باید کرد که اثبات اینکه
خط امام است چه قسم ممکن شود مع ان الخط یشبه الخط و جعل و تلبیس در خط بحدی رائج است که بعضی ملبسان و
جعلیان حکایت خط شخصی نموده بر آن شخص عرض کرده اند و او تمیز نکرده خط خود انگاشته خصوصا در صورت
بعد زمان که خطوط اینقسم بزرگان گذشته را اگر کسی در عمر خود بطریق تیمن یک دو بار زیارت کند از این
یک دو بار دیدن معرفت الخط و امتیاز آن از خطوط دیگر چه طور حاصل تواند شد حالا هر جا خط کوفی یافته
میشود مردم میگویند که خط امیر المومنین است و هیچ وجه امتیاز و معرفت حاصل نمیشود ثم بالخصوص خط صاحب الزمان
که کسی او را ندیده و ممارست و مزاولت آن خط که مدار معرفت و شناخت است بالمره مفقود است بالجمله باین
احتمالات بعیده دور ازکار احکام دین خود ثابت نمودن کمال سفاهت است و بجز دیوانه این حرکت بلا شبهه
از حرکات جنون و وسواس است انتهی **قول** مستعین آنچه درین مقام از استیلای توهمات فاسده شیطانیه
و غلبه توهمات باطله سوداویه ظلمانیه افاده فرموده بچند وجه مردود است اول آنکه [illegible]
سفرا و غیر آنها قبل باندک فاصله معرض بیان آمده فلیتذکر و آنچه باقتفای صاحب نواقض نوشته که شیخ
صدوق میگفت که من مسئله از مسائل می نوشتم و در سوراخ درختی که بیرون شهر قم است یک شبانه روز
میگذاشتم در ضمن آن جواب آن مکتوب میشد و روز دیگر بر می آوردم کذب بحت و افترای محض است و در کتب امامیه
عینی و اثری از آن نیست فاضل شوشتری در مصائب النواصب فرموده اما ما ذکره من کتابة
الرقعة المشتملة علی السؤال عن المشکلات و وضعها فی ثقبة شجرة الی آخر ما [illegible]
فلانه افتراء محض لما ینسب مثله الی المشایخ النقشبندیة و سیجیء فی الطائفة الثانیة عشر

من هفوات صاحب النواقض واعترافه بخلاف ما ذكره ههنا حيث نسب الشيعة الى
اتصافهم بسوء الظن وانكار بعضهم بعضا حتى انهم لا يصلون لذلك خلف كل احد فكيف
يتاتى منه ههنا نسبة الشيعة الى مثل هذه الحماقة والاختلاع الذى قد اختص به
اهل السنة من علمائهم السوء ومشايخهم ارى الدیشیخ صدوق علی بن حسین بن موسی بن بابویه
با حسین بن روح که یکی از سفرای حضرت صاحب الامر علیه السلام است اتفاق ملاقات شد چند مسئله از
جناب او سوال نمود بعد از آن بمصاحبت علی بن جعفر بن اسود مکاتبه برای او نوشته التماس نمود که رقعه مرا
بناحیه مقدسه رساند در آن رقعه سوال از تولد فرزند نموده بود در جواب او صدور یافت قد دعونا الله
لك سترزق ولدین ذکرین مرین همین دعای آنحضرت ابو جعفر شیخ صدوق و ابو عبد الله متولد شدند
و شیخ صدوق در مقام مباهات و مفاخرت میفرمود انا ولدت بدعوة صاحب الامر علیه السلام و کفی بذلک
فخرا مین بفخر و بر تقدیر تنزل و فرض تسلیم اگر چه مماثل فرض وجود عنقا است میگوییم در مظان خود مبین شده
که گاه باشد که نفس نبی یا ولی در قوت بمرتبه باشد که تاثیر در ماده کائنات و تصرف در طبایع موجودات
بی توسط نفوس فلکیه تواند کرد و نسبت او بماده کائنات بمرتبه باشد که هر چه تصور کند در و حادث
شود و هر صورتی که اراده زوال او کند از و زائل شود پس ابرای امراض و ازاله عمی و احداث صحت و افاده بصر
و تبرید مسخن و تسخین مبرد و اشباع جائع و احضار غائب و انطاق صامت و امثال آنها بمجرد تصوری از وی
که باذن خدای تعالی است متحقق شود پس طی ارض و مشرف شدن بر خطرات انجاح مسئول انام و اسعاف
مسئول خاص و عام ادنی مرتبه از مراتب او باشد در این صورت هرگاه مستفید طالب خصوصا هرگاه بسبب
اتصاف او بحسن عقیدت و لطف قریحت و صلاح و تقوی و پرهیزگاری و علم و عمل و دینداری و توقد ذکا
طبع و طهارت باطن و صفای نفس نسبت تام در میان مفید و مستفید متحقق باشد بصدق قلب بجناب
یکی از انبیا و اولیا رجوع نماید اگر بانجاح مقاصد و مآرب فائز گردد استبعادی نخواهد داشت و
شیخ فاضل صاحب کتاب در ثمین فی مبشرات النبی الامین میفرماید الحدیث التاسع عشر اخبرنی
سیدی الوالد انه رکب فی رمضان الی مکان فاصابه الحر والتعب فنعس فی تلك الحالة
فرای النبی صلی الله علیه وسلم فاعطاه طعاما لذیذا متخذا من الارز والحلاوة والزعفران
والسمن فاکل حتی شبع واعطاه ماء باردا فشرب حتی روی ثم استیقظ ولا جوع له ولا

ولا عطش و فی یده ریح الزعفران یعنی حدیث نوزدهم خبر داد مرا پدرم که او بیمار شد در ماه مبارک
رمضان بسوی مکانی پس او را حرارت و تعب عارض شد پس در آن حالت نعاس او را طاری شده برؤیت
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و آنحضرت او را طعامی که از برنج و شیرینی و روغن
و زعفران مرتب شده بود باو عطا فرمود پس خورد او را تا آنکه سیر شد و آب سردی عطا فرمود پس
آشامید تا آنکه سیراب شد پس بیدار شد حال آنکه گرسنگی و تشنگی نداشت و در دست او بوی
زعفران بود و نیز میفرماید الحدیث الخامس عشر اخبرنی سیدی والدی انه کان مریضا
فرای النبی صلی الله علیه و سلم فی النوم فقال کیف حالک یا بنی ثم بشره بالشفاء و اعطاه
شعرتین من شعور لحیته فتعافی من مرضه فی الحال و بقیت الشعرتان عنده فی الیقظة
فاعطانی احدهما فهی عندی حدیث پانزدهم خبر داد مرا سیدم و والدم که او بیمار بود پس آنحضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که آنحضرت میفرماید چیست حال تو ای پسر من پس بشارت داد
او را به شفا و دو موی از مویهای ریش مبارکش باو عطا فرمود فی الحال از مرض شفا یافت و مویها
نزد او در بیداری باقی ماند پس پدرش یکی از آن دو موئی باو داد بالجمله هرگاه جد فاضل صاحب
این مرتبه و نسبت حاصل شده باشد که آنچه در حال منام جناب حضرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم باو عطا
فرموده بود در حالت بیداری در دستش باقی بماند و کاینات عالم غیب و خیال در عالم شهادت باوجود
تخالف نشاتین منصه شهود و بروز جلوه گر گردد و وجود ذهنی موجب ترتب آثار وجود خارجی شود اگر
مثل آن درباره شیخ صدوق محمد بن بابویه کسی قائل شود استبعادی ندارد و نیز عبدالرحمن جامی در
کتاب نفحات الانس در ترجمه ابو عمرو زجاجی آورده گویند در موسم حج عجمی پیش وی آمد که برات من
بین بده که حج گذارده ام و یاران تو مرا بتو نشان داده که برات حج از تو ستانم شیخ سلامت صدر
و ساده گی وی را دید و دانست که یاران باوی مزاح کرده اند بکاتبه ما اشارت کرد و گفت که آنجا برو و بگو که
اعطنی البراءة ساعتی بر نیامده که آن عجمی بازگشت و بدست وی کاغذی بود بخط سبز بر آن نوشته که
بسم الله الرحمن الرحیم هذه براءة فلان بن فلان من النار دوم آنکه مکاتبه از وجوه تحمل
حدیث است و کتابت مجوز اجازت نزد اکثر محدثین از متقدمین و متاخرین مانند ایوب سختیانی
و منصور و لیث بن سعد و بسیاری از شافعیه و ابو المظفر سمعانی و غیر اینها و جمعی از اصحاب اصول

مانند صاحب محصول جایز است و در عداد سند موصول معدود و در صحیح بخاری احادیث بسیاری از این نوع
واقع اند از آنجمله حدیث عامر بن سعد بن ابی وقاص قال کتبت الی جابر بن سمرة مع غلامی نافع
ان اخبرنی بشیء سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فکتب الی سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یوم جمعة عشیة رجم الاسلمی الحدیث نیز بخاری در کتاب نذور و ایمان آورده کتبت الی محمد
بن بشار بالکه شکوک مذکوره درین باب نیز جاریست در شرح الفیه گفته القسم الخامس من اقسام تحمل
الحدیث المکاتبة وهی ایضا ینقسم الی نوعین احدهما الکتابة المقترنة بالاجازة وهی شبیهة
بالمناولة المقرونة بالاجازة فی الصحة والقوة والنوع الثانی الکتابة المجردة عن الاجازة
وانها صحیحة یجوز الروایة بها علی الصحیح المشهور بین اهل الحدیث وهو عندهم معدود فی المسند
الموصول وهو قول الکثیر من المتقدمین والمتاخرین ومنهم ایوب السختیانی ومنصور واللیث بن سعد
وغیر واحد من الشافعیة منهم ابو المظفر السمعانی وانها اقوی من الاجازة والیه صار جماعة
من الاصولیین منهم صاحب المحصول وفی الصحیح احادیث من هذا النوع در شرح الشرح نخبة الفکر
ملا علی قاری گفته وقد ذهب الی صحة الروایة بالکتابة المجردة جماعة من الائمة بل کثیر
من المتقدمین والمتاخرین منهم ایوب السختیانی ومنصور واللیث بن سعد وغیرهم وهو الصحیح
المشهور بین اهل الحدیث ولو لم یقترن ذلک بالاذن بالروایة کانهم اکتفوا فی ذلک
بالقرینة وهی انه لا فائدة فی ارسال الکتاب سوی الاذن بالروایة کما صحت الروایة
بالکتابة المجردة صح بهذا ولم یظهر لی فرق قوی بین مناولة الشیخ الکتاب للطالب وبین ارساله
بالکتاب من موضع الی آخر اذا خلا کل منهما من الاذن ای لم یتبین لی صحة الروایة فی احدهما
دون الآخر لان الظاهر ان فائدة الارسال والمناولة هو الاذن بالروایة لا مجرد اعطاء
الکتاب لکن قد یقال فی کتابة الشیخ الی الطالب قرینة قویة علی الاول بخلاف مناولة الکتاب
وهو فی بلده انتهی در شرح خلاصه الخلاصه حنفی مرقوم المکاتبة وهی ان یکتب الشیخ لغائب او حاضر
بخطه اما مقرونة بالاجازة کان یکتب اجزت لک او مجردا عنها ای عن الاجازة بان
یکتب الشیخ حدثنا فلان واجازها اکثر المتقدمین والمتاخرین وهو الصحیح المشهور وذلک
عندهم معدود فی المسند الموصول وفیها اشعار قوی بمعنی الاجازة ویکفی فی ذلک ان

ان یعرف المکتوب الیه خط الکاتب والصحیح جواز الروایة علی المتقدمین انتهی نیز اصحاب کرام کتاب
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمل مینمودند مانند کتابیکه آنحضرت بجهت عمرو بن حزم نوشته و از هیچکس مروی نیست
که باین شبهات وشکوک انکار کتاب آنحضرت صلی الله علیه وآله نماید و بر آن عمل نکند و تا الآن اعمال آنرا کسی
سفاهت ندانسته وشابه بحرکات جنون و وسواس نشمرده فاضل ناصب که بعلت مالیخولیا مبتلا است بنا بر
غلبه وسواس و تغیر ظنون بر خاطرش اگر بامثال این هفوات متکلم شود معذور است بالجمله عمل نمودن صحابه
بکتابت آنحضرت از جهت انتساب آنخط بلا زمان آنحضرت علیه و آله الصلوة والسلام بود اگر امامیه بمثل آن
در توقیعات حضرت صاحب الامر علیه السلام قائل شوند موجب شناعتی نمیگردد **سیوم** آنکه قول او اثبات
برانیکه خط امام است بهیچ قسم ممکن نشود مضمحل است زیراکه کلام در اشخاصی است که معرفت خط امام علیه السلام و شناسند
و قرینه که موجب حصول ظن باشد آنها را حاصل بود و در مثال این مقدمات ظن کافی است و در مسلم فرموده
والکتاب کالخطاب والرسالة کالقراءة شرعًا وعرفًا والتعلیق علی البینة تضییق من ابی حنیفه
والصحیح کفایة ظن الخط **چهارم** آنکه قول او والخط یشبه الخط ممنوع است چه خالق تعالی چنانچه بمقتضای
حکمت بالغه صور اشخاص را مختلف آفریده افعال را نیز مختلف و متفاوت خلق فرموده تا نظام عالم از تطرق
خلل و فساد مصئون و محروس ماند در شرح بزدوی فرموده والخط قلما یشبه الخط لان الله تعالی کما خلق
الاجسام متفاوتة اظهارا للقدرة خلق الافعال کذلک والخط لا یشبه الا نادرا
والنادر لا حکم له ولا اعتبار لتوهم الغیر فان له اثر الوقوف علیه فاذا لم یظهر ذلک جاز الاعتماد
علیه از اینجاست که صاحبین درین باب مخالفت امام فرموده تذکر را اعتبار نه نموده اند ابو یوسف اعمال خط
در روایت وسجلات جائز میداند و در صکوک جائز نمیگذارد محمد در همه تجویز اعمال خط فرموده در مسلم فرموده
عن ابی یوسف الجواز فی الروایة والتسجیل دون الصک وعن محمد فی الکل تیسیرا یا آنکه اشتراط
تذکر و محفوظ بودن در دستش در سجل و صکوک معتبر است بخلاف احادیث که در آن عمل بخط جائز است اگرچه متذکر
نباشد بشرطیکه در دستش محفوظ چه مراتب حفظ و تذکر بتفاوت اشخاص متفاوت است و اشتراط تذکر مودی
بتعطیل احادیث میگردد و نیز تبدیل در احادیث غالبا متعارف نیست زیراکه از امور دینیه است و تغیر
نمودن آن نفعی بمغیر نمیرسد پس عمل با آن بغیر اشتراط سمت جواز داشته باشد در شرح بزدوی گفته وان لم
یحصل التذکر عمل به ای بالخط من غیر تذکر فی الاحادیث ایضا ان کان الخط بهذا الشرط وهو

ان يكون تحت يده لان الناس يتفاوتون في التذكر والحفظ ولو شرطنا التذكر بصحة الرواية لادى
ادى الى تعطيل الاحاديث لان التردد في بابه اى في ديوان القضاء غالب لما يتصل بالمظالم
واما في باب الحديث فان العمل به جائز وان لم يكن في يده اذا كان خطا معروفا مامونا
عن التبديل والغلط في غالب العادة لان التبديل فيه غير متعارف لانه من امور الدين ولا يعود
بتغييره نفع الى من يغيره فكان المحفوظ منه بيدا مين مثل المحفوظ بيده فيجوز الرواية عنه فاما
في الصكوك فلا يجب العمل بالخط من غير تذكر لان الصك تحت يد الخصم فلا يحصل الامن
من التبديل والتغيير فيه فلا تحل الشهادة ما لم يتذكر الحادثة حتى لو كان الصك في يد الشاهد
جاز له الشهادة ايضا من غير تذكر بوقوع الامن حينئذ عن التبديل كالسجل الذي في يد القاضي
وكذلك قول محمد اى مثل قول ابى يوسف قول محمد في جميع ما ذكرنا الا في الصكوك فانه جوز العمل
فيها بالخط وان لم يكن الصك في يد الشاهد لانه لا يجرى فيه التبديل والتغيير فانه لو تبدل
تبدل الخط والخط قلما يشتبه بالخط **قال** الفاضل الناصب بلكه ناچيز است كه قريب هزار سال است از غيبت
امام گذشته معتقد حيات او بودن نيز از همين وادى است زيراكه دريں زمان طول عمر اشخاص انسانى باين مرتبه از بعيد
از محالات عاديه است وطول عمر حضرت نوح ولقمان بن عاديا وامثال اينها را مقيس عليه اين حكم كردن از كمال ابلهى
اين فرقه است زيراكه اگر غرض ازين قياس بيان امكان وصحت عقلى است پس مفيد نيست چه كسى امكان را انكار نكرده
وممكن واگر بيان منتاد بودن اين طول عمر است اين قياس صحيح است چه بر خوارق عادات وامور نادره قياس
نتوان كرد خاصه چون اختلاف بينه در زمان ومكان را نيز دخل باشد واين بدان ماند كه ولايت كرمسير بر ولايت
سرد سير قياس كنند يا اشخاص اين وقت را بر قوم عاد قياس كنند يا موسم زمستان را بر موسم تابستان و پيداست كه
در زمان او وار طول عمر عادى بود حضرت نوح را بطريق ندرت زياده تر از شد ودر اين عصر حالا صد سال وصد
وبيست سال حكم عمر حضرت نوح دارد ولقمان بن عاديا را باستجابت دعا او خرق عادت وقوع يافته ولازم
نيست كه هر خرق عادت كه از پيغمبرى يا ديگر مسلمانى بظهور آمده باشد از پيغمبر يا از ائمه اين امت هم بظهور رسد
والا عمر پيغمبر ما نيز از عمر نوح ولقمان بن عاديا كم نبوده وحضرت خضر والياس اگر طول عمر ايشان صحيح باشد نيز
ازين امت وازين دوره خارجند ومع هذا حكم ملائكه گرفته اند وبا ايشان كسى را سر وكارى نيست احكام دين واصول
شريعت را از ايشان گرفتن ودر وقائع وحوادث بسوى ايشان رجوع آوردن ضرور ولازم نيست اگر باختفا

باخفا بگذراند چه باک بخلاف امام وقت که کار و بار امت و حفظ احکام شریعت و تنفیذ اوامر و نواهی و اقامت
حدود و تعزیرات و جمعه و جماعات و تجهیز جیوش و عساکر و قتال و جدال با کفره و معاندین وابسته بتدبیر و ارشاد
او باشد و اصلا در نظر کسی در نیاید و نه کسی جای او را شناسد و آواز او را بشنود تا مردم برو دروغ بربندند
و مکاتبات جعلی و توقیعات لباسی از جانب او افترا نمایند و در ضلالت و تباهی واقع شوند معاذ الله من
سوء الفهم و این اعتقاد فاسد بعینه مانند آنست که گویند فلانی را بادشاه قاضی شهر گردانیده است و باو حکم کرده
که از نظر مردم مخفی باشد و روی خود را بکسی ننماید و آواز خود را بگوش کسی نرساند و از مکان سکونت خود کسی را
آگاه نکند تا مردم او را ندانند و باو نتوانند رسید خود باید کرد که این معامله چه قدر دور از عقل و نزدیک بجهل
است و تمسک این فرقه درین باب بانچه ابو معشر بلخی و ابو ریحان بیرونی و ماشاء الله مصری و ابن شاذان مسیحی و
و دیگر اهل نجوم گفته اند که اگر میلادی از موالید نزدیک تحویل قران اکبر واقع شود و طالع یکی از دو خانه زحل
یا مشتری و هیلاج آفتاب باشد در روز و ماهتاب باشد در شب و خمسه متحیره قویة الحال در اوتاد و ناظر باشند
بهیلاج یا کدخدا بنظر تودد ممکن است که این مولود بقدر سنوات قران اکبر زنده ماند و آن نهصد و شصت سال شمسی است
و اگر اسباب فلکی دلالت بر غیر این کنند از این مدت زیاده یا کم زنده ماند باطل محض است و بی فائده زیرا که
اول بنیان سرای منجمین را در امور اعتقادیه شریعت دخل دادن کمال بی دیانتی است دوم این منجمین هم امکان
صرف درین صورت ثابت کرده اند و زیادتی و کمی را هم نظر باسباب فلکیه دیگر محتمل داشته اند و سابق مذکور شد
که امکان را کسی انکار نمیکند اما مجرد ممکن را واقع دانستن اصل ماده مالیخولیاست سوم بر تقدیر تسلیم همه این امور ولادت
حضرت صاحب الامر درین وقت واقع نشده باجماع مورخین و منجمین بشهادت کتب موالید الائمه مثل کتاب
اعلام الوری و غیره و تفصیل این اجمال آنکه در وقت ولادت امام مهدی اختلاف است دو قول نوشته اند یکی
آنکه تولد ایشان در شب برات سنه دو صد و پنجاه و پنج بعد از گذشتن چند ماه از قران اصغر که رابع بود از
قران اکبر در قوس واقع شده و طالع بیست و پنجم بود از سرطان و زحل در دقیقه دوازدهم از درجه ششم قوس بود
و همچنین مشتری در رجعت بود و مریخ در دقیقه سی و چهارم از درجه عشرین حمل و شمس در دقیقه بیست و یکم
از درجه رابعه اسد و زهره در دقیقه بیست و نهم از جوزا و عطارد در دقیقه سی و هشتم از درجه رابعه اسد و قمر در
دقیقه سیزدهم از درجه بیست و نهم دلو و راس در دقیقه سیزدهم از درجه بیست و ششم حمل و ذنب در دقیقه
پنجاه و نهم از درجه بیست و ششم میزان دوم آنکه ولادت ایشان وقت صبح بیست و سیوم شعبان در سنه مذکوره بود

وطالع سی و هفتم دقیقه از بیست و پنجم درجه سرطان بود و زحل در دقیقه نوزدهم از درجه هشتم عقرب و همچنین مشتری

و مریخ در دقیقه سی و چهارم از درجه هشتم حمل و شمس در دقیقه سی و ششم از درجه بیست و یکم اسد و زهره در دقیقه

هفدهم از درجه بیست و پنجم جوزا و قمر در دقیقه سیزدهم از درجه سی ام دلو پس معلوم شد که دلایل فلکیه بر طول

بقای ایشان دلالت نمیکند بلکه بر خلاف آن چنانچه بر ماهران احکام نجوم ازین هردو زایچه روشن است

و نه میلاد ایشان نزد تحویل قران اکبر واقع شده و غیر ازین دو قول در میلاد امام صاحب الامر منقول و

مروی نیست بخلاف حضرت نوح که تولد ایشان بالاجماع بین المورخین من المنجمین نزدیک تحویل قران

اکبر است و دلایل فلکیه بر طول بقای ایشان دلالت واضحه میکردند چنانچه منجمین در شرح ولادت ایشان از ایچه ایشان

ذکر کرده اند و نیز دلایل قطعیه عقلیه خصوصاً بر اصول شیعه قایمند بر بطلان اعتقاد طول بقای ایشان

زیرا که اگر زنده باشند لازم آید که باریتعالی تارک واجب باشد زیرا که ایشان را که الیق بریاست و تصرف

در امور است بوند مقبول اهل دنیا نساخت و آنها را آن قدر از ایشان متنفر کرد که در پی قتل و ایذای ایشان

شدند بحدیکه منجر باختفا و غیبت کبری گشت و ظلمه و کفره و فجره را با وجود بودن ایشان بر روی زمین مسلط

ساخت پس اصلح را که بر ذمه او واجب بود ترک فرمود و نیز لازم آمد که حق تعالی فاعل قبیح باشد زیرا که

با وجود شخصی که قابلیت ریاست و زعامت کبری داشته باشد دیگری را که اصلا بوی از قابلیت ندارد ملک و سلطنت

و تصرف دادن بغایت قبیح است و نیز شخصی را امامت دادن و باز او را بغیبت و اختفا حکم کردن و مردم را تکلیف

دادن که از آن غائب مختفی که اصلا جز نام او نمیشناسند احکام دین خود را تحقیق نمایند و در مهمات دینوی

بوی رجوع آرند و تقسیم غنایم و ملک و تجهیز جیوش و فتح بلدان و جنگ و صلح همه بصواب دید او کنند

تکلیف ما لا یطاق است مانند آنکه گویند جبرئیل را امام شما کردیم باید که مسایل شرعیه را از او استفسار

نمایند و مصالح دینویه را بحکم او کرده باشند و عاقل هیچ فرق درین هردو تکلیف دریافت نمیکند و هر دو را

تکلیف ما لا یطاق میداند و وقوع تکلیف ما لا یطاق بالاجماع محال است و نیز نصب چنین امام عبث

خواهد بود زیرا که فواید امامت اصلا در وجود او حاصل نیست و اگر فرقه خود را غنقائیه لقب کنند و

بامامت عنقا قایل شوند بکدام وجه ابطال مذهب ایشان توان نمود العبث قبیح یجب نفیه عن الباری

عند الشیعة **اقول و بالله التوفیق** تشنیع بجهل و بیدانی که بامامیه نموده است منعکس و هذیان سرای

که درین مقام کرده بچند وجه مندفع است اول آنکه طول عمر حضرت امام همام علیه السلام نزد امامیه مانند طول

طول عمر حضرت خضر و الیاس و حضرت عیسی علی نبینا و علیهم السلام بتواتر ثابت شده است. و محال عادی
بودن طول عمر در حیز منع است و طول عمر حضرت خضر و حضرت عیسی و حضرت الیاس علی نبینا و علیهم السلام و سایر
معمرین شاهد عدل این معنی است و تکذیب مدعی او و قول مشهور که عمر طبیعی یکصد و بیست سال است بغیر استقرا
دلیل بر آن قائم نشده و آنچه در مقام استدلال برین مطلب بیان نموده اند دو وجه است یکی ظنی و محصلش آنست
که زمان فساد باید که ضعف زمان کمال باشد و سن کمال کون چهل سال است پس زمان نقصان باید که هشتاد سال باشد
و مجموع یکصد و بیست سال میشود و ضعف آن بر متامل خبیر مخفی نیست قال العلامة الشیرازی فی شرحه
للقانون هذا لا یصح شبهة فضلا عن کونه حجة و دوم نجومی و مفادش آنست که قوام عالم بسعود شمس است
سنوات کبرای او یکصد و بیست سال پس باید نهایت عمر یکصد و بیست سال باشد سخافت این وجه نیز ظاهر است
اگر چه اطبا بر متناهی بودن زمان حیات استدلال نموده چنانچه در قانون و غیر آن مبین است لیکن دلالت بر تعیین
مدت بر اجل معلوم معین ندارد و امامیه عمر آنحضرت را غیر متناهی نمی دانند تا خلاف ما ثبت بالدلیل بوده باشد
و در کتب الهیه مانند قرآن مجید و توریت و انجیل نص بر اثبات اعمار طویله در امم سابقه وارد است قال عز من
قائل فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما پس انکار طول عمر ناشی از جهل و مخالف کلام الهی باشد علامه شیرازی
در شرح کلیات داد انصاف داده انکار طول عمر را دلیل جهل دانسته میفرماید مما یجب ان یعلم مع ما علمت
ان الاطباء وان ذکروا حجة علی ان هذه الحیوة لا بد لها من نهایة لکن تلک الحجة لا یفید ان
العمر لا بد و ان یکون مقدرا بمقدار معین لقد جاء فی الکتب الالهیة اثبات الاعمار الطویلة فی الامم
السابقة واثبات الاجسام العظیمة لهم قال تعالی فی حق نوح فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما واذا
لم یکن حجة الاطباء علی قولهم متوجهة کما ذکرنا کان الاصرار علی انکار الاعمار الطویلة جهلا انتهی پس
بعلت جهل فاضل معاصر که اصرار بر انکار طول عمر حضرت صاحب الامر و الزمان علیه الصلوة و السلام دارد و آنرا ممتنع
عادی میشمارد و بشهادت علامه شیرازی که از اجله حکمای اسلامیه است مترشح باشد و دوم آنکه تمسک امامیه چنانکه
دانستی بقول ابوریحان بیرونی و ابو معشر بلخی و ما شابههما مقصور در اثبات اصل طول عمر آنحضرت نیست تا بی [illegible]
لازم آید زیرا که اصل طول عمر آنحضرت بتواتر بثبوت پیوسته و تمسک باقوال این اعلام در معرض جواب استبعاد
بعضی جهله معاندین است که قول بعضی منجمین را یعنی ان قوام العالم بالشمس و سنوها الکبری مائة و عشرون دست
آویز استبعاد طول عمر نموده اند محصل استدلال نیست که بر تقدیر تسلیم منوط بودن قوام عالم بشمس طول عمر منحصر

در سفولات کبری شمس نیست چه محققین علم نجوم مانند ابوریحان بیرونی و ماشاء الله مصری و ابومعشر بلخی بخلاف
این تصریح نموده اند و فاضل ناصب نیز نقل نموده و کلام آنها موید بنصوص کتب الهیه است بخلاف قول اول
که مخالف نصوص است چون در حقیقت مآل و بنای آن اینست که قول بعضی جهله منجمین را دست آویز نموده و بدین بیان سرای
آنها را در راه در اعتقاد به شریعت و خلل داده قدح و انکار ما ثبت فی القرآن و غیره من الکتب الالهیة بکنند چنانچه
فاضل ناصب درین مقام ارتکاب آن نموده و از همه عجیب تر آنکه فاضل ناصب پرده حیا از رخ برافکنده بی پروائی
خود را فراموش نموده و این مقدمه را با امامیه افترا و بهتان مینماید فاعتبروا یا اولی الالباب سوم آنکه علت
طول عمر در وقوع میلاد و نزد تحویل قران اکبر منحصر نیست پس عدم وقوع میلاد آنحضرت نزد تحویل قران اکبر بر تقدیر
تسلیم آن قدح در طول عمر آنحضرت نمیکند زیرا که این قول در کلام منجمین بطریق تمثیل واقع شده و ابوریحان
تصریح نموده که ابومعشر در زایچه مولودی که طالعش جوزا و زحل در سرطان و شمس در جدی بود حکم کرده که
صاحب این زایچه تا مدت دور اوسط زحل زنده میماند علامه شیرازی در شرح کلیات قانون میفرماید و حکی
ایضا عن ابی سعید بن شاذان فی کتاب مذاکراته مع ابی معشر فی الاسرار انه انفذ الی ابی معشر
مولد لابن ملک سرندیب کان طالعه الجوزا و زحل فی سرطان والشمس فی الجدی فحکم ابومعشر انه
یعیش دور زحل الاوسط قال هؤلاء اهل اقلیم قد تقدم الحکم بطول اعمارهم صاحبهم زحل
ثم قال ابومعشر و بلغنی ان الانسان اذا مات منهم قبل ان تبلغ دور زحل الاوسط تعجبوا من
سرعة موته نیز علامه شیرازی در شرح کلیات میفرماید فدلالت هذه الاقاویل علی اعتراف هؤلاء
المنجمین بامکان وجود هذه الاعمار الطویلة ثم ان التوریة والانجیل والقران مطابقة علی
الاخبار عن طول اعمار اولئک القدماء فوجب الاعتراف به قصی ما فی الباب انه لم یوجد
ذلک فی زماننا فعلم قطعا ان احوال هذا العالم یختلف باختلاف الازمنة والامکنة و
البون بینهما لا یوجد هذا فلا یمکن الحکم علیه بالامتناع پس انکار طول عمر شخصی که باخبار متواتره
نزد فرقه ثابت شده و در اصل ممکن الوقوع است و نظایر آن متحقق الوجود و منشاء آن ظنون فاسده است که از
لوازم مرض مالیخولیا است که جنابش مبتلا بآنست چهارم آنکه اگر چه اختلاف ازمنه و امکنه درین باب
دخیل است لیکن اسباب ارضیه و سماویه دیگر مانند نظرات ثوابت مرصوده و غیر مرصوده و استعداد مادی
مخصوصه و مزاج خاص و غیر ذلک که انتفاء آن علل و اسباب از حیطه قوت بشریه خارج است و عقول حکما

ماى عظام و راو اركان بعجز معترف است در امثال اين امور دخل تام دارند و سنوح سوانح بلاد مثمر سير در بلاد
رم سير مانند يخ بستن در بعضى ازمنه و الوان بهم رسيدن فواكه ربيعى در خريف و بالعكس و در بعضى احيان شاهد
بن معنى است و استبعاد مكابره محض است پنجم آنكه قول او بخلاف امام وقت الخ نيز محل نظر است زيرا كه توهم عدم
امام و ثمره وجود او اهتداى خلق و اقامت جمعه و جماعات و تجهيز جيوش و در حيز منع است چه اين معنى مستلزم
آنست كه غايت وجود عالى انتفاع سوافل باشد و آن ظاهر البطلان است چنانچه در موضعش مبين گشته چه غايت
شى اشرف از ذو الغاية ميباشد چيزى كه براى چيزى موجود شود در منزلت ادون از او خواهد بود بالجمله آنچه
درين مقام افاده فرموده ناشى از نفهميدن اوست حقيقت امام و فائده او را اعاذنا الله عن سوء الفهم و اين
اعتقاد فاسد بعينه مثل آنست كه عوام الناس گمان ميكنند كه حركات افلاك و دوران شمس و قمر و ساير كواكب و رجوع
و سعى اينها شب و روز بر كرسى انتفاع سافلات است مانند مواليد ثلاثه و وقوع اشعه اينها برين مواد و حصول
فصول و اختلاف ازمنه و اصلاح احوال بقاع و بلاد و در واقع چنين نيست بلكه افلاك و كواكب مسخر بامر قدير
و مقيد بر بام تقدير اند و حركات آنها بجهت عبادت الهى و تقرب باو و تشبه بملاء اعلى است و از حركت
اينها انتفاع سافلات بالعرض لازم مى آيد نه آنكه مقصود لذاته از حركات اينها انتفاع سافلات است همچنين
نهج نهايت اصلى و غرض ذاتى از وجود نبى و امام صلاح حال امم نيست بلكه از وجود آنها قرب الهى و وصول
بسوى لقاى اوست و بر افعال آنها كه بآن تقرب بجناب احديت مى جويند اهتداى سبيل نجات و فوز رحمت
بسعادات مترتب ميشود ششم آنكه اجماع مورخين و منجمين در وقت ولادت آنحضرت عليه السلام چنانچه
ادعاى آن نموده در حيز منع است و دليل قلت تتبع اوست مولانا محمد باقر مجلسى در جلاء العيون فرموده
اشهر در تاريخ ولادت شريف آنحضرت آنست كه در سال دويست و پنجاه و پنجم هجرى واقع شده و بعضى
پنجاه و ششم و بعضى پنجاه و هشت نيز گفته اند و مشهور آنست كه ولادت آنحضرت شب جمعه پانزدهم شعبان
بوده و بعضى هشتم شعبان نيز گفته اند و در كشف الغمه از بعضى مخالفين بيست و سوم ماه رمضان روايت كرده است
انتهى نيز از اينجا معلوم ميشود كه روايت بيست و سيوم ماه شعبان كه ذكر كرده است روايت شاذ است و در كتب
معتبره از آن اثرى نيست هفتم آنكه استبعاد طول عمر و بقاى آنحضرت عليه السلام و عدم استبعاد از طول عمر
و بقاى حضرت عيسى و حضرت خضر و حضرت ادريس و حضرت الياس على نبينا و عليهم السلام ناشى از تعنت
و عناد است چه استبعاد در امور غريبه در اول كردن بسنوح آن بيشتر ميباشد از استبعاد ديگر مثل آن در

مرة ثانیه سایخ شود و در مرتبه ثالثه کمتر میباشد از مرة ثانیه و در مرة رابعه از مرة ثالثه و همچنین چنانچه وجدان سلیم بآن شاهد و حاکم است و طول عمر و بقای آنحضرت علیه السلام در مرتبه رابعه بلکه خامسه واقع است پس علم استبعاد از مرات اولین استبعاد در مرة اخیره و از منهج استقامت و سداد خارج باشد نقل کلام مناسب المقام حکی السید الجلیل ذو المناقب والمفاخر رضی الدین علی بن طاوس قدس الله روحه فی بعض کتبه ماحاصله انه اجتمع یوما فی بغداد مع بعض فضلائها فانجر الکلام الی ذکر الامام بن الحسن المهدی علیه السلام و ماید عیه الامامیة من حیوته فی هذه المدة الطویلة فشنع ذلک الفاضل علی من تصدق بوجوده و یعتقد طول عمره الی ذلک الزمان وانکره انکارا بلیغا قال السید رحمه الله فقلت له انک تعلم انه لو حضر الیوم رجل و ادعی انه یمشی علی الماء لاجتمع لمشاهدته کل اهل البلد فاذا مشی علی الماء وعاینوه وقصوا التعجب منه ثم جاء فی الیوم الثانی اخر وقال انا امشی علی الماء ایضا فشاهدوا مشیه علیه لکان تعجبهم اقل من الاول فاذا جاء فی الیوم الثالث اخر وادعی انه یمشی علی الماء ایضا فربما لا یجتمع للنظر الیه الا قلیل ممن شاهد الاولین فاذا مشی سقط التعجب بالکلیة فاذا جاء رابع قال انا ایضا امشی علی الماء کما مشوا فاجتمع علیه جماعة ممن شاهدوا الثلاثة الاول ثم اخذوا یتعجبون منه تعجبا زائدا علی تعجبهم من الاول والثانی تعجب العقلاء من نقص عقولهم خاطبوهم بما یکرهون وهذا بعینه حال المهدی علیه السلام فانکم رویتم ان ادریس علیه السلام موجود فی السماء من زمانه الی الان ورویتم ان الخضر علیه السلام کذلک فی الارض موجود من زمنه الی الان ورویتم ان عیسی علیه السلام موجود فی السماء وانه سیعود الی الارض فاذا ظهر المهدی یقتدی به فهذه ثلثة نفر من البشر قد طالت اعمارهم زیادة علی المهدی علیه السلام فکیف تتعجبون من ان یکون لرجل من ذریة النبی صلی الله علیه واله وسلم اسوة بواحد منهم وینکرون ان یکون من جملة الائمة صلی الله علیه واله وسلم ان یعمر واحد من عترته وذریته زیادة علی ما هو المتعارف من الاعمار فی هذا الزمان والله الهادی هکذا فی شرح الاربعین للشیخ البهائی طاب ثراه در حاشیه این مقام بعد نقل عبارت شیخ بهائی میگوید هذا التمثیل انما یستقیم لو شاهدوا الرجل الرابع وسمعوا دعواه وشاهدوا مشیه علی الماء واما اذا اخبر جماعة غیر مولودین بان علی شط هذا النهر رجلا قائما یدعی بصوت رفیع انی امشی علی الماء وهم

وهم لا يسمعون صوته ولا يرون شخصه لزاد التعجب والانكار بلا ريب ولحال هذا في المهدي

لا نلك فليفهم انتهى من المفتاح ثم قال ايضا نقلا من المفتاح قال اهل السنة ليس تعجبنا عن طول

حياته عليه السلام انما تعجب عن غيبته واخفائه مع كونه اماما منصوبا للهداية

والارشاد وقد كلف الله اهل زمانه باتباعه والرجوع اليه في دينهم ودنياهم ثم انه بالاختفاء

الشديد بحيث لا يطلع على اخباره الاهبان بن بيان الخ وهذا الكلام صريح في الفرار عما كان

عليه ايمة السنية ومشايخهم واصاغرهم واكابرهم من الطعن والتشنيع على اعتقاد طول عمر المهدي

عليه السلام وهاذلك الفاضل الناصب اطال لسان التشنيع على هذا الاعتقاد واستهزء عليه

وطعن بكل ما امكنه ثم تراه لما وقع في ضيق الالزام نسي ذلك كله وذكر ان اهل السنة لا يتعجبون

من طول حياة المهدي عليه السلام وهل هذا الا كذب صريح وبهتان فضيح ششم انكه قول او ودلائل فلكيه بر طول بقاي انسان

دلالت نميكند بلكه برخلاف آن چنانچه بر ماهران احكام نجوم از بن زايچه روشن است مردود است بدو وجه

اول انكه از رجوع بكتاب اعلام الورى دريافت شد كه از زايچه هاي منقول در كتاب مسطور اثري نيست پس

تصحيح نقل بر ذمه اش لازم است ظاهرا امثال واقران او تصرف دران نموده باشند بر تقدير تسليم وفرض عدم وقوع

تحريف از نساخ وغير آنها مي توان گفت كه زايچه اول بر خلاف طول عمر كه قصر عمر باشد دلالتي ندارد من اول فعليه

البيان ووقوع صاحب طالع در بيت ثامن چنانچه مزعوم غير محصلين مشهور است دليل آن نميتوان شد زيرا كه مولود

از حين تولد تا حلول اجل موعود در كام مرگ است مرور زمان گرو در دوران هر لحظه وهر لمحه عمر او را مي كاهد و كم

ميكند تا انكه بانقضا وانصرام ميرسد آري اگر صاحب ثامن در بيت طالع واقع باشد دلالت آن بر عمر در

صورتي ميداشت وليس فليس در انحصار ثمره نزول قمر در بعضي آثار كه درين مقام كط درجه دلو است در قصر

عمر نيز غير مسلم است بلكه نزول در بير بر انتفاي سعادات نيز بالكليه دلالت ندارد بلكه دال بر تقليل آن است

محي الدين در غنيه فرموده اذا كان السعد في البير ينقص سدس ما يعطي وآن نيز بمعارضه سعود ديگر مضمحل

ميشود با انكه بموجب روايت جواهر الاسرار كه خودش در حاشيه اين مقام مرقوم فرموده قمر درين زايچه در بيت

درجه وسيزده دقيقه دلو است پس نكايت منكه وقوع صاحب طالع در بير بفحواي من حفر بيرا لاخيه فقد وقع

فيه بكوكب منحوس طالع ناصب عائد گرديده همچنين حلول قمر در بيت نكبت نيز دال بر ين معني نيست چه جايز است كه مراد

نكبت وسقوط امري بكلي باشد وراي قصر عمر مانند خوف از اعدا ووقوع غيبت واختفا وانقطاع ظاهري

از تدبیر امور دنیا و مایشاکل ذلک و نظر نیر اصغر به نیر اعظم بنظر عداوت نیز موید خوف از سلطان است حتی ملاالدین
مغربی در غنیه فرموده و ان نظرها الی الشمس القمر من عداوة او کان معها لحقه خوف و شده من السلطان و دو قوت
نه و که یکی از وجوه طالع سه طالع و صاحب رابع است در بیت الاوج خصوصا در درجه بیست و پنجم جوزا
ناظر بطالع و برابع بنظر مودت دو وجوه دیگر معارض اثر نکبت قمر و مانع تاثیر ان میتواند شد با انکه در کتاب
سر من سدهان که از کتب معتبره تنجیم اهل هند است تنصیص واقع شده که از خواص حلول زهره درین درجه تطول
عمر صاحب طالع است بی یکه زیاده از ان تصور نباشد و بودن صاحب هشتم که زحل است در بیت سادس
و رجعت آن دلیل ضعف مدلولات اوست که مرگ و فنا باشد نیز ادعائی انکه وجوه مذکوره و غیرها مما تصلح
ان یکون دلیلا علی قصر العمر بالجزم دلیل قصر عمر است و نه دلیل سرعت حلول زمان غیبت و اختفا و انقطاع [illegible]
از تدابیر امور دنیا دلیل عدم توغل اوست درین فن در شجره ثمره فرموده بطلمیوس میگوید که احکام غلبه
ظن است و غلبه ظن میان گمان و یقین باشد پس اگر گمان از میان برخیزد یقین ماند و یقین حقیقت علم باشد
نه غلبه و شک نیست که منجم میان زخم خورده و درگزیده دشوار تواند فرق نمود بلکه نتواند میان خفته و مرده
فرق کند همچنین اگر کسی گوید فرق توان کرد او از حقیقت این صنعت خبر ندارد پس ثابت شد که احکام غلبه
ظن است و غلبه ظن شامل بود صدق و کذب را پس نشاید حکم قطعی کردن جهت انکه دانستن کلیات احکام ممکن نباشد
و جزویات را نهایت نبود انتهی در مرآة الاسرار در احوال شیخ عزیز بن محمد نسفی گفته او از کاملان
این طائفه بود انقدر حقائق و معارف و اصطلاح صوفیه که وی در کشف الحقائق و مقصد اقصی و تنزیل
و غیره بیان نموده است در دیگر کتب این طائفه نیست در کتاب مقصد اقصی میگوید که جوهر اول روح محمدی است
علیه السلام و جوهر اول دو کار میکند یکی آنکه فیض از حق میستاند دوم آنکه بخلق میرساند اکنون بدانکه آن طرف
جوهر اول که فیض از حق میگیرد نامش ولایت آمده و این طرف جوهر اول که بخلق میرساند نامش نبوت آمده است
پس ولایت باطن نبوت آمد و نبوت ظاهر ولایت هر دو صفت محمد اند چون ولایت و نبوت [illegible]
اکنون بدانکه شیخ سعد الدین حموی میگوید که هر دو طرف جوهر اول را دو مظهر اند درین عالم مظهر این طرف
که نامش نبوت است خاتم الانبیا است و مظهر آن طرف که نامش ولایت است صاحب الزمان است و صاحب الزمان
اسامی بسیار داده اند ای درویش صاحب الزمان علم بکمال و قدرت بکمال دارد علم و قدرت را با وی همراه کرده اند
چون بیرون آید تمامت روی زمین را از ظلم پاک کند و بعدل آراسته گرداند و مردم در وقت او آسایش

۲۵۸

آسایش یابند شیخ سعدالدین حموی در حق صاحب الزمان کتابها ساخته است و مدح وی بسیار گفته انتهی و در لطائف
اشرفی از حضرت گنجشکر قدس سره نقل میکند که جمیع انبیا و اخص اولیا در مقام تحیر بودند بنابران حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم این دعا بخود ساخته بود اللهم زدنی تحیرا لیس این مرتبه و رتبه خاص صاحب قاب قوسین او ادنی است
چنانکه فرمود لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل باید دانست که العلماء ورثة الانبیاء این
مقام است در مرآة الاسرار گفته اما نزدیک این طائفه بهترین احتمالات تحیر است که عارف کامل را افتاد در تجلی وحدت
دست می دهد یعنی در ذات مطلق چنان محو می گردد که هرچند خود را می جوید نمی یابد حرکات و سکنات وی مثل نائمان
چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم اکثر فرمودی اللهم زدنی تحیرا یعنی ای پروردگار من زیاده گردان
تحیر را انتهی از روی تنصیص سعدالدین حموی بثبوت پیوست که صاحب الزمان علیه السلام بنیابت حضرت سرور کائنات
علیه و آله الصلوة والسلام مشغول ارشاد و هدایت طوائف انام بودند چون بامر الهی غیبت اختیار فرمودند از
اختلاط خلائق اعراض فرموده بفراغ بال مشغول سیر الی الله گردیده در ذات حقیقة الحقائق محو و فانی شدند
بمرتبه فنا فی الله رسیدند و صوفیه میگویند که حرکات و سکنات صاحب این مرتبه مثل نائم میگردد و از روی
نص بطلیموس واضح گردیده که منجم فرق در نائم و میت نمیتواند کرد هر که ادعای این امر بکند در حقیقت از این علم
بهره ندارد و پس محتمل است که آنچه دلیل قصر عمر تصور کرده دلیل سرعت طول زمان غیبت و اختفاء و انقطاع ظاهری
از تدابیر امور دنیا باشد و حصول بعضی دلائل خفا نیز موید اختفا است و این معنی عین مدعای ملیه است انتفای
این احتمال را دلیلی که موجب وثوق نفس باشد در کار است بر تقدیر تنزل و تسلیم مقالهٔ کاملین که قهرمان ارض
و طین و مرکز دائره آسمان و زمین اند و هیولای عالم محکوم حکم قضا جریان ایشان است بر کافه ناس قیاس مع
الفارق است چه جائز است که منع تاثیر نحوست نحوس و متاثر نشدن از نکایت آن و ازدیاد سعادت
سعود از خواص نفوس قدسیه ایشان بوده باشد لاجرم موت و حیات اولیای عظام باختیار ایشان میباشد
در مرآة الاسرار در ضمن احوال شیخ احمد عبدالحق نوشته که آنحضرت بعضی اوقات میفرمود که من مالک
جان خود ام ملک الموت نتواند که بی رخصت من جانم قبض کند موت من باختیار من است اگر نخواهم
نمیرم و اگر خواهم تا ابدالاباد بر همین هیئت بمانم مگر آنکه باختیار خود بروم و او را خبر نباشد ه در کوی
عاشقان چنان جان دهند + کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + انتهی بر منصف خبیر مخفی نیست که حضرت
صاحب الزمان علیه السلام اکمل اولیای کرام اند پس موت و حیات ایشان بطریق اولی باختیار

[illegible]

ایشان خواهد بود و نحوست نحوس در آنحضرت اثری نخواهد داشت دلائلی که در زایچه جهة انام دال بر قصر عمر بوده باشد
دلالت آن بر قصر عمر اولیای کامل غیر مسلم است و در کتب نجوم اهل هند نیز تصریح بآن واقع شده و در دیوان
منسوب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام ورود یافته خوفنی منجم اخو خبل تراجع المریخ فی بیت الحمل فقلت دعنی
من اکاذیب ایحی المشتری عندی سواء والزحل ادفع عن نفسی افانین الدول بخالقی ورازقی عزوجل یعنی
ترسانید مرا ستاره شناسی صاحب نادانی خرد از رجعت مریخ در خانه حمل پس گفتم بگذار مرا از دروغهای
حیلها مشتری و مریخ نزدیک من یکسان است دفع میکنم از نفس خود انواع گردشها با فریننده و روزی دهنده من
که عالی است و بزرگ است قاضی میبذی در فواتح فرموده وجه تخویف منجم آنکه طالع مرتضی علیه السلام نوزدهم
درجه عقرب بوده و صاحب طالع مریخ و رجعت صاحب طالع دلیل ضعف و مصراع خامس مشعر بعلو مرتبه
ناظم علیه السلام چه تاثیر نجوم در ما تحت اوست نه در ما فوق و مؤید اینست بازگشتن آفتاب برای ناظم و دوران
افلاک بانفاس تحمل انتهی کلامه و در بعضی کتب معتبره آمده که چون بر مامون فرد عالم حکیم ایزد خواه در علم نجوم
ظاهر شد روزی باو گفت تو با این علم و زیرکی چرا ایمان نمی آری بر پیغمبر ما گفت چگونه ایمان بیاورم باو
حال آنکه دروغ او بر من ظاهر شده زیراکه گفته است من خاتم پیغمبرانم و این برا دروغ میدانم زیراکه در طالعی متولد
شده است که هر که در آن متولد شود می باید که پیغمبر باشد پس یکی از حکما حاضر بود جواب گفت که ما از طالع او می دانیم
که او راست گوست زیراکه حکما اتفاق کرده اند که طالع مشتری و زهره و عطارد و مریخ است و هر فرزندی که
بان طالع متولد شود می باید که همان ساعت بمیرد و اگر بماند البته پیش از روز هفتم میمیرد و آن پیغمبر باین طالع متولد
شده و شصت و سه سال زندگانی کرد و این علاوه سایر معجزات اوست پس او اقرار کرد و مسلمان شد و مامون او را
ایزد خواه و ماشاء الله نام کرد انتهی با آنکه از دلائل فلکیه بنا بر زایچه طول عمر استنباط میتوان نمود وجه سعادت
و قوت حال هیلاج و تعدد آن و سعادت کدخدا و نظر کواکب بنظر مودت بسوی آنها و اتصال نتایج بعضی از
کواکب ثوابت که در عظم اول و دوم اند چنانچه درین زایچه واقع است دلیل طول عمر می تواند شد قال محی الدین
المغربی فی الغنیة نافلا عن حکیم اوطوفیوس من کثرت هیالجه طال عمره و سرع فهمه متی
انتقل قوة الهیلاج مع قوة الکدخدا دل علی قوة النفس و طول العمر در شجره ثمره آورده چون شمس
هیلاج بود یا در خانه یا شرف خود بود و هم کدخدا عطیه کبری خود دهد و آن یکصد و بیست سال باشد و محی الدین
مغربی در غنیه فرموده اتصال الهیالج باحد الکواکب الثابتة التی فی العظم الاول و الثانی یظهر دلالات

دلالات الکواکب الثابتة فی المولود و از نوادر اتفاق آنکه در برهان الکفایه که از کتب معتبره نجوم است
آمده که دلیل ابوبکر قمر بود و دلیل عمر زحل و دلیل عثمان مشتری و دلیل علی مریخ بود و در عهد سعادت مهد
آنحضرت علیه السلام بر حسب اوضاع های امیه ضعف و هزیمت عاید حال بعاره و قیاس عثمانیان خواهد شد و در زایچه
زحل که دلیل عمر و مشتری که دلیل عثمان است هر دو راجع و ساقط‌اند اگرچه دلیل ابوبکر قوت بسیار جید دارد لیکن نفعی
نمی‌بخشد زیرا که او در عداوت استقلال و استبداد نداشت و درین امر تابع متبوع خود است و دلیل حضرت
اسدالله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام که مریخ است در نهایت قوت است و در خانه
خود در وتد وسط السما جهت السلطنت واقع است دلیل قوت دولت خاندان عالیشان آنحضرت است و مولود
از امراء و صاحب عساکر باشد و نظر زهره و آفتاب بمریخ دلیل عدم صدور ظلم از آنحضرت است دلیل عدل آنحضرت
نیز ازین زایچه باثبات میرسد و نظر مریخ دلالت می‌کند بر شجاعت و جلادت و قتال و قهر و محاربهٔ آنحضرت
امور دیگر نیز ازین زایچه استنباط میتوان نمود از آنجا که فاضل ناصب درین مقام نهایت اختصار بکار برده
بود لاجرم در جواب او بطریق اجمال برین قدر اکتفا رفت هر که طالب تفصیل و توضیح دلائل نجومیه بوده
باشد بحواشی این عجاله که مسمی به شهاب ثاقب و مشتمل اجوبه شکوکی است که فاضل ناصب ناصر را درین سال نموده اند
رجوع نماید دوم آنکه دلالت زایچه دوم بر قصر عمر آنحضرت محذوری ندارد زیرا که زایچه مذکوره غلط محض است
غلط بودن احکام آن مضائقه ندارد و خطا بودن زایچه مذکوره کاشتمال وسط السما بر خواص عوام روشن است
چه از مقررات است که در وقت طلوع صبح هر برجی که آفتاب در آن برج است طلوع میکند و این معنی از شدت
ظهور باستشهاد و دلیل احتیاج ندارد بمنزله مثل سایر گردیده بعضی از فضلای شعرا چنین بقید نظم آورده اند
از قول حکیمان جهان در هر سه است سنبر که بود طالع اندر هر سه است این کار جهان از آن سبب باخطر است کاندر برج
طالع هر روزه خور است پس فرض تولد آنحضرت علیه السلام در وقت صبح و بودن طالع سرطان و بودن شمس
در آن وقت در اسد در نهایت غرابت است و وقوع استقبال و مقابله شمس قمر در بیست و سیوم ماه چنانچه درین
زایچه واقع است نیز از قبیل ممتنعات عادیه و مماثل طلوع شمس از مغرب است از همه غریب‌تر آنکه مخدوم ما وجود
ادعای تبحر در جمیع فنون متنبه بر آن نشده‌ایم آنچه گفته که لازم نیست که هر خرق عادت که از پیغمبران دیگر مسلمانی
بظهور آمده باشد از پیغمبر ما نیز یا از ائمه این امت هم بظهور رسد الخ مجرد منع است و مخالف روایات و احادیث
که در کتب فریقین مأثور است پس از حیز سداد خارج باشد بغوی در معالم التنزیل فرموده قال الشیخ الامام

وما اوتی اية الا واوتی نبينا صلی الله عليه وسلم مثل تلک الاية وفضل علی غيره بايات مثل
انشقاق القمر باشارته وحنين الجذع علی مفارقته وتسليم الحجر والشجر عليه وكلام البهائم
والشهادة برسالته ونبع الماء من بين اصابعه وغير ذلک من المعجزات والايات التی لاتحصی
واظهرها القرآن الذی عجز اهل السماء والارض عن اتيان مثله انتهی يعنی داده نشده است هيچکس معجزه
مگر آنکه داده شده است پيغمبر ما را صلی الله عليه وآله وسلم مانند آن فضيلت داده شده است بچند معجزه مانند
شق شدن قمر باشاره او ونالۀ کردن شاخ خرما بمفارقت او وسلام کردن سنگ ودرخت بر او وسخن گفتن بهائم
وگواهی دادن به پيغمبری او وجاری شدن آب درميان انگشتان او وغير اينها از معجزات وآيات که باحصا نمی آيد
وظاهرترين آنها قرآنست که اهل آسمان وزمين از آوردن مثل آن عاجز شده اند وآنچه در مقام سند گفته والا هم
پيغمبر ما از عمر نوح ولقمان بن عاد يا کم نشد از ما نحن فيه خارج است چه طول عمر حضرت نوح بر طبق عادت اهل آن
زمان بوده نه خارق عادت که کلام در آنست آری آنحضرت را مماثلت با حضرت عيسی علی نبينا وعليه السلام
درين باب ثابت است چه طول عمر حضرت عيسی علی نبينا وعليه السلام باتفاق امت ثابت است ودر بعضی روايات
اهل سنت واقع است که آنحضرت را موت طاری شده باز زنده شد تا وقت موعود زنده خواهند ماند
بغوی در معالم التنزيل در ضمن اثنای تفسير کريمه اذ قال الله يا عيسی انی متوفيک ورافعک الی
قال بعضهم المراد بالتوفی الموت وروی علی بن ابی طلحة عن ابن عباس ان معناه انی مميتک
يدل عليه قوله تعالی قل يتوفکم ملک الموت الاية فعلی هذا له تاويلان احدهما ماقال
وهب توفی الله عيسی ثلث ساعات من النهار ثم رفعه الله تعالی اليه وقال محمد بن اسحق النصاری
يزعمون ان الله توفاه سبع ساعات من النهار ثم احياه ورفعه اليه انتهی جناب سرور کائنات
عليه وآله الصلوة والسلام نيز بعد طريان موت باز زنده شده حی باقی اند الی ماشاء الله شيخ عبد الحق دهلوی
در مدارج النبوة بعد ذکر اخبار که دلالت بر حيات انبيا دارد ميفرمايد ازينجا معلوم ميشود که حيات انبيا
حيات ظاهری دنياوی است نه مجرد باقی بودن ارواح چنانکه شهيدان را وارواح شهيدان نيز در ابدان طيور
می اندازند وصاحب تلخيص از شافعيه گفته است مالی که از آنحضرت مانده بر ملک او باقی است چنانکه در حالت
حيات او بود وانتقال نميکند بملک ورثه چنانکه اموات را ميباشد وامام الحرمين اين قول را تصحيح نموده فرموده است
که اين موافق سير صديق است رضی الله تعالی عنه در آنچه از مال ها گذاشته بود انتهی وگفته اند عجب است از آنکه خود

که خود میگوید مات رسول الله عن نسوة و هو ابن العشرة پس نسبت موت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
میکند باز اثبات حیات میکند جهت زرکشی میگوید که پیغمبر تمام نیست مات فاحیاه الله تعالی سبکی استغفار الطعام
می‌آرد که باز آمدن روح در بدن ثابت است در همه اموات را چنانکه در قبر لیکن سخن در استقرار و استدامت روح است
در بدن چنانکه بوی بنده گردد بدن چنانکه در دنیا بود انتهی الی آخر ما قال و طول عمر امام علیه السلام یکی از معجزات
آنحضرت است علیه و آله الصلوة و السلام و آنچه در حاشیه این مقام گفته اکثر تواریخ خروج امام مهدی که
از روایات و آثار بر آورده اند غیر مطابق افتاده و از آنجمله حیصا حتی یاتی اسم بام بلفظ حتی یاتی سبعصد و سی
وکذلک از این آیه او تحل قریبا من دارهم حتی یاتی امر الله ان الله لا یخلف المیعاد و از آنجمله از قول امیر المؤمنین
علیه السلام که فرموده بنی اذا ما جاشت الترک فانتظر ولایة المهدی یقوم و یعدل و ذل ملوک
الارض من آل هاشم و بویع منهم من یلتذ بعض الصبی من الصبیان لا رای عنده و لا عنده جد
و لا هو یعقل فثم یقوم القائم الحق منکم و بالحق یاتیکم و بالحق یعمل سمی نبی الله نفسی فداه
فلا تخذلوه یا بنی و عجلوا مستخرج از لفظ انو الحساب جمل مقصود جمل دو بیرون آورده اند و لهذا عبارت
مکتوبه حضرت امام حسن عسکری را استشهاد می‌آرد که فرموده و فجر لهم ینابیع الحیوان بعد لظی النیران تمام
الم و الطواسین من السنین هذه ذرة من جبل الرحمة و قطرة من بحر الحکمة کتبه الحسن بن
علی العسکری سنة اربع و خمسین و مائتین گویند که الم در بطن ثانی و لفظ طها و الفاظ طواسین سه است
در بطن اول جمله پانصد و هفتاد و سه باشد چون با تاریخ کتابت کتاب که دویست و پنجاه و چهار است جمع
کنند هشتصد و بیست و هفت گردد و آنچه مشهور است اذا صار الزمان عقیب صوم باسم الله فالمهدی قام
الصوم بصاد معجمه عدد لفظ بسم الله گیرند بهر دو صورت غلط شده است و همچنین لفظ چراغ که تاریخ
خروج ایشان مشهور است غلط بر آمده اگر تاریخ تولد ایشان باشد هنوز احتمال باقی است انتهی الحواشی
نیز محل تامل است زیرا که توقیت خروج آنحضرت علیه الصلوة و السلام در هیچ حدیثی از احادیث الهیه بنص
و تعیین در نیافته بلکه بفحوای کذب الوقاتون منع از توقیت واقع شده است و ابیاتیکه ملا از دیوان حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نقل نموده اولا در صحت انتساب آن بآنحضرت علیه السلام کلام است و بر تقدیر تنزل دلالت
بر توقیت ندارد و ظاهرا در ابیات تقدیم و تاخیر واقع شده و بعضی ابیات از میان افتاده باشد و اذا بلغ
الزمان الخ از اشعار سعد الدین حموی است چنانچه قاضی میبذی در فواتح تصریح بآن فرموده و قبیل

رسوده است بالجمله عباراتی که ذکر کرده است با آنکه در کتب معتبره ازان اثری نیست از قبیل متشابهاتند لهوالی معانی آنها باید فهمید و باید فهمانید بعد ازان اینکه مدلول آن خصم را الزام باید داد و آنچه گفته است لفظ چراغ که تاریخ شهود ایشان است غلط برآمده از عجائب افادات است و در هیچ کتابی از کتب امامیه کری اثری ازان نیست و نه از محصلین امامیه مسموع شده و نوشتن این چنین مزخرفات بعید از فضل و کمال اوست و بر تقدیر تسلیم میگوییم وجود و خروج و ظهور حضرت امام علیه الصلوة والسلام در وقت موعود باخبار حضرت مخبر صادق علیه وآله الصلوة و ایمهٔ اهل بیت علیهم السلام که وارثان علم آنحضرت اند باخبار متواتره بثبوت پیوسته و از توقیت و تعیین وقت خروج منع فرموده اند با این همه اگر متجاسری از راه ظن و تخمین از بعضی اشارات ظنیه استنباط تعیین وقتی بکند و ثانی الحال ظن او مطابق واقع نیفتد این معنی هیچ وجه شکی در یقین باثبت بالتواتر نخواهد رسانید نظیرش آنست که حدوث قیامت و وقوع بعث و نشر از کتاب و سنت بتواتر ثابت گردیده و یقین بوقوع آن حاصل است و بعضی از علماء علم الساعه وقت را تعیین آن از امارات ظنیه استنباط بکند و تخمین او مطابق واقع نیفتد غلط استنباط و اجتهاد او در یقین آنچه بتواتر ثابت شده نقصی نخواهد رسانید چنانچه بعضی از علمای اهل سنت زعم نموده بود که قیامت قبل از تمام الف برپا خواهد شد شیخ جلال الدین سیوطی در آن کتاب الکشف عن مجاوزة هذه الامة الالف تالیف نموده و از تخمین او ده صد و بیست سال درگذشته از قیامت اثری پیدا نیست و خود وی باآنکه درین رساله فرموده که مدت این امت از یک هزار سال زیاده میشود و زیادت بپانصد سال نمیرسد و بعضی نسخ این رساله افاده فرموده بود که حدوث قیامت در سال هزار و دویست هجری متقدمه خواهد شد ازان بازهم بیست سال منقضی شده از قیام قیامت نشانی نیست چنانچه مطابق نیفتادن این تخمینات خللی در یقین بوقوع قیامت نمیکند از مطابق نشدن تخمیناتی که بعضی متجاسرین در تعیین وقت خروج و ظهور حضرة امام صاحب العصر والزمان نموده باشند یقینی که از اخبار متواتره از مخبر صادق و ورثه علم او علیه و علیهم الف الف تحیة و سلام حاصل شده بهیچ نوع منتقض نمیشود درین مقام نقل عبارت این رساله اطمینان قلوب مستفیدان را مناسب نمود شیخ جلال الدین سیوطی میفرماید و بعد فقد کثر السوال عن الحدیث المشهور علی السنة الناس ان النبی صلی الله علیه وسلم لا یمکث فی قبره الف سنة وانا اجیب بانه باطل لا اصل له ثم جاءنی رجل فی شهر ربیع من سنة ۸۹۸ معه ورقة بخطه ذکر انه نقلها من فتیا افتی لها بعض اکابر العلماء ممن ادرکته فیما انه اعتمد مقتضی هذا الحدیث وانه یقع فی المایة العاشرة

العاشرة خروج المهدی والدجال ونزول عیسی وسائر الاشراط والنفخ فی الصور النفخة الاولی و بعضی الاربعون سنة التی بین النفختین وینفخ نفخة البعث قبل تمام الالف فاستبعدت حدوث هذا الکلام من هذا العالم المشار الیه وکرهت ان اصرح برده تادبا منه فقلت هذا شیء لا اعرفه فحاولنی السائل تحریر المقال فی ذلک فلم ابلغه مقصوده الی ان قال فاجبت الی ما سألوا وشرعت لهم منهلا فان شاؤا اعلوا وان شاؤا امهلوا وسمیته الکشف عن مجاوزة هذه الامة الالف فاقول والله الذی دلت علیه الآثار ان هذه الامة تزید علی الف سنة ولا یبلغ الزیادة علیها خمسمائة سنة الی اخر ما قال فی تلک الرسالة و در تصانیف او در آخر این رساله نوشته رایت فی اخر بعض النسخ ما صورته وحکی بعض اهل التاریخ ان تاریخ الدنیا من لدن آدم علیه السلام حین اهبط من الجنة الی طوفان نوح علیه السلام الفی عام ومایتی عام ومن طوفان نوح الی زمن ابراهیم الف عام وماية عام ومن زمن ابراهیم علیه السلام الی زمن موسی علیه السلام الف عام ومن زمن موسی علیه السلام الی زمن عیسی علیه السلام الف عام ومن زمن عیسی علیه السلام الی زمن نبینا محمد صلی الله علیه وسلم خمسمایة عام ومن الهجرة الی الان تسعمایة عام واربعة وعشرون سنة فمجموع ذلک ستة الاف وسبعمایة سنة واربعة وعشرون سنة وعلی هذا یقال الباقی لقیام الساعة من یومنا هذا وهو سنة اربعة وعشرین وتسعمایة مایتا سنة وستة وسبعون سنة بدلیل قوله صلی الله علیه واله وسلم عمر الدنیا سبعة ایام من ایام الاخرة وبعثت فی اخر الیوم السادس وقال الله تعالی وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون والله اعلم بحقیقة ذلک تم الکتاب بعون الله وحسن توفیقه انتهی دهم آنکه قول او نیز دلایل قطعیه عقلیه خصوصا بر اصول شیعه قائمند بر بطلان اعتقاد طول بقای ایشان الخ قیام دلائل داله بر بطلان اعتقاد طول بقای آنحضرت ادعای محض است بیان آن بر ذمه اش لازم است تا نظر در ان نموده اید وانچه درین مقام ذکر کرده باطل وموهوم است و دلیل عدم تحصیل اوست اصول امامیه را چه موافق اصول اثنا عشریه وجود امام بجهت نظام عالم اصلح و واجب است ... و امکان اشرف مقتضی آنست زیرا که امام بجهت آنکه اشرف اکوان ارضیه است سبب وجود وبقای ارض و اکوان ارضیه وغایت ذاتیه خلق اوست پس وجود وبقای او سبب وجود وبقای او ارتفاع او سبب

ارتفاع ارض و سایر اکوان است چنانچه مشروحا انشاء الله تعالی در باب امامت بعرض بیان آید و تصرف امام
و تسلط او هر چند لطف است لیکن در نظام عالم واجب نیست بلکه نظام عالم گاهی مقتضی ظهور و تسلط او میباشد
و در این هنگام عالم نورانی میباشد و گاهی مقتضی عدم تسلط و کمون و خفای او در این اوان عالم ظلمانی باشد
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است ملا علی قوشچی در شرح تجرید چنین آورده لا یخلو الارض
عن قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور او خائف مغمور لئلا یبطل حجج الله و بیناته و عدم تصرف او راجع برعیت است
که بسبب غلبه هوا و هوس طبایع و نفوس آنها اطاعت و انقیاد او را ترک نموده و از برکات لطف الهی
محروم مانند محقق طوسی در تجرید میفرماید وجود الامام لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا انتهی فائده وجود امام
چنانکه مسبوق ذکر یافت تجهیز جیوش و عساکر و تقسیم غنائم و فتح بلدان و جنگ و صلح و اقامت جمعه و جماعات
و اقامت حدود و تعزیرات نیست چه فائده وجود او بقای زمین و زمان و سایر اکوان است و این امور بر وجود
و ظهور او مترتب میشود صدر المتألهین در شرح کافی میفرماید و مما یجب ان یعلم ان الغایة و الغرض
من وجود الامام لیس مجرد حصول الانتقام حتی لو فرض امام لم یرجع الیه احد من الناس
لفات الغرض من وجوده و کذا لو کان خاملا مستورا غیر ظاهر و قد اشرنا الی ان السبب و العلة
فی کون الارض لا یخلو عن حجة ما ذا هو فبذلک یندفع طعن جماعة من المخالفین علی الامامیة
بانهم قائلون بوجود امام قائم مدة مدیدة من غیر ان یعرف احد شخصه حتی یهتدی بنوره
و ارشاده فما الفائدة فی وجوده و هذا الطعن غیر وارد اصلا فان الغایة الحقیقیة فی
وجوده شیء اعلی و ارفع من تعلم الناس منه و مع ذلک یلزم کونه بحیث یکون هدی للناس
ان اهتدوا و اما عدم اهتدائهم بنوره و استضائتهم بضوئه فلیس من جهته علیه السلام
بل جهة الناس لاحتجابهم عن الحق بالظلمة الغاشیة بینهم غلبة الهوی و الشهوات علی نفوسهم
الی ان یفتح الله من رحمة من عنده و یهب لهم عاطفة یکشف عنهم حجاب الظلمة و الهوی فیهتدوا
بنور الهدی و المحجة البیضاء انشاء الله تعالی و نیز ثمره در مشاهده امام اخذ مسائل از او منحصر نیست بلکه نفس
تصدیق بوجود آنحضرت و باینکه خلیفه خداست بر روی زمین امری است مطلوب لذاته و رکنی است از ارکان
ایمان مانند تصدیق معاصرین حضرت رسالت پناه علیه السلام که در بلاد دور دست واقع شده بودند
بوجود و نبوت آنحضرت پس شبهه نیست که بودن وجود امام بجهت شبهه عبث بودن تکلیف مندفع شد نیز

نیز بر متامل خبیر از انچه بمعرض بیان آمد اندفاع قول او اگر فرقه خود را غلاتیه لقب کنند و با مامت عنقا قائل شوند بظهور رسیده است چه ابتدای خلق انیشان عنقا و لوازم وجود او نیست بخلاف امام علیه السلام که ابتدای خلق بر افعال آنحضرت مترتب میشود **قال الفاضل** الناصب دیگر آنست که بعضی روات ایشان چیزی روایت کرده اند که براهین عقلیه و نقلیه بر استحاله آن قائم اند و این قسم راوی را قدح میکنند بلکه روایات او را مقبول میدارند مثل ابو بصیر که از حضرت صادق دعوی الوهیت روایت میکند انتهی کلامه **اقول** و به نستعین انچه درین مقام افاده کرده کذب محض است و بهتان بحت از ابو بصیر بطریق امامیه روایتی که مشعر از دعوی الوهیت حضرت صادق علیه السلام باشد مروی نیست مجرد قول مدعی خصوصا که در اکثر مواقع نقل خیانت و کذب و افترا از و بوقوع آمده باشد معتبر و مقبول نیست بالجمله ذکر روایتی که مشعر بر دعوی الوهیت آنحضرت است بر ذمه اوست واجبست تا نظر دران نموده آید و بر تقدیر تنزل و تسلیم این طعن از جمله طعنهای که صلاحیت جرح راوی و قابلیت قدح در قبول روایتش کند نیست چه احتمال تاویل و عذر قائم است پس جائز است راوی اینچنین روایت بنا بر تاویل روایت نموده باشد یا قائل را عذری دران ظاهر شده باشد در بزدوی شرح آن تنصیص فرموده که انا الحق که از منصور حلاج و سبحانی ما اعظم شانی و لیس فی جبتی سوی الله از ابا یزید بسطامی صدور یافته از اسباب قادح در روایت و از طعن صالح جرح نیست

وهذا عبارته ومن ذلك اى من الطعن مما لا يصلح به الطعن مما لا يعد ذنبا فى الشريعة ولا يوجب قدحا فى المروة لانه اى محمدا فقيل له اى لعبد الله فيه اى فى ابائه عن الاستماع يعنى قيل له لما لا تجيبه الى استماع الاحاديث لان اخلاق الفقهاء تخالف اخلاق الزهاد واعتبر هذا بموسى والعبد الصالح من خرق السفينة وقتل النفس واقامة الجدار حتى انكرها عليه مع انه قد وعد الله الصبر وقد يحسن فى منزلة القدوة ما يقبح فى منزلة العزلة حتى يستحب للمفتى الاخذ بالرخص تيسيرا على العوام مثل التوضى بماء الحمام والصلوة فى الارض الطاهرة ظاهرا بدون المصلى وعدم الاحتراز عن طين الشوارع فى مواضع حكموا بطهارته فيها ولا يليق ذلك باهل العزلة بل الاخذ بالاحتياط والعمل بالعزيمة اولى بهم و ينعكس ذلك مرة اى يحسن فى منزلة العزلة ما يقبح فى منزل القدوة مثل ما يحكى عن مشايخ العزلة من امور ظاهرة تخالف للشريعة صدرت ذلك عنهم بناء على تاويل لهم وعذر

٢٦٧

ظهر لهم مثل ما حکی عن منصور الحلاج من قوله انا الحق و ما حکی عن ابی یزید البسطامی من
قوله لیس فی الجبة سوی الله و قوله سبحانی ما اعظم شانی و ما حکی عن الشبلی من اتلاف
المال و القائه فی البحر انتهی قال الفاضل الناصب تتمة الباب در دلائل شیعه باید دانست که اقسام دلیل نزد
ایشان چهار است کتاب و خبر و اجماع و عقل کتاب که قرآن مجید است بزعم ایشان قابل استدلال نیست زیرا که اعتماد
بر قرآنیت او حاصل نمی شود مگر وقتی که ماخوذ باشد بواسطه امام معصوم و قرآنی که ماخوذ از امامیه است نزد دست
ایشان موجود نیست و این قرآن را امامیه بزعم ایشان معتبر نداشته اند و قابل استدلال و تمسک نشمرده اند چنانچه
از کلینی و غیره کتب معتبره ایشان منقول خواهد شد و این مطلب بچند وجه ثابت است اول آنکه جماعت کثیر از ائمه
امامیه خود روایت کرده اند که قرآن منزل را تحریف کلمات از مواضع او و اسقاط آیات بلکه سور نیز بوقوع آمده
و ترتیب هم متغیر شده و حالا آنچه موجود است مصحف عثمان است که هفت نسخه آنرا نوشته باکناف عالم شهرت
داده و کسی را که قرآن منزل بر اصل ترتیب و وضع می خواند ضرب و شلاق می نمود تا آنکه طوعا و کرها همه اتفاق بر این
مصحف اجماع کردند پس این مصحف قابل تمسک و استدلال نباشد و نظم و الفاظ او و عام و خاص او محل اعتماد
نباشد چه جائز است که این احکام که درین قرآن موجودند همه اینها یا اکثر اینها منسوخ باشند بآیاتی و سوری که
اسقاط کرده اند یا مخصوص باشند بآیات و سور مسقطه وجه دوم آنکه ناقلان این قرآن بلا تشبیه مثل ناقلان توریت
و انجیل اند که بعضی ایشان اهل نفاق بودند مثل خلفای صحابه و کبرای ایشان و بعضی از ایشان مداهن و دنیا طلب و دین
فروش مثل عوام صحابه که بطمع مال و مناصب اتباع ایشان خود کردند و از دین مرتد شدند مگر چهار کس
یا شش کس و سنت پیغمبر خود را جواب دادند و با خاندان او دشمنی و عداوت پیش گرفتند کتاب او را تحریف
و خطاب او را تغییر کردند مثلا بجای من المرافق الی المرافق ساختند و بجای آیة هی ازکی من ائمتکم ائمة هی اربی من
امة نوشتند و علی هذا القیاس چنانچه در دعای صنمی قریش که او را قنوت امیر المومنین و متواتر انگارند
مذکور است و بعض آن در باب ثانی گذشت پس چنانکه بر توریت و انجیل اعتماد نتوان کرد و عقیده و
عمل را از آن نمی توان گرفت همچنین باین قرآن موجود تمسک نباید کرد و هم چنانکه احکام آنها منسوخ شده بقرآن مجید
همچنین احکام این قرآن هم چیزی بسیار منسوخ شده و ناسخ را غیر از امامیه کسی نمیداند سوم آنکه ثبوت نزول قرآن و اعجاز او
بلکه ثبوت نبوت پیغمبر موقوف است بر ثبوت صدق ناقلین و چون ناقلین نبوت پیغمبر این جماعه باشند که بسبب
غرض فاسد خود نصی را که بحضور یک لک و بیست و چهار کس پیغمبر فرموده بودند اخفا و کتمان نمودند و هیچ کس

عند الحاجت اظهار نساخت تا انکه حق خاندان نبوت تلف شد و اصل عظیم دین که هم جنب نبوت است یعنی امامت
بهم گشت بر نقل اینها چه اعتماد شاید که بنا بر غرض فاسدی این همه تو طیها بر بسته باشند که فلانی نبی بود معجزه ها
آورد و قرآن بر و نازل شد همه بلغا از معارضه او عاجز شدند و در واقع هیچ نباشد انتهی کلامه اقول و به نستعین
آنچه درین مقام افاده نموده است بچند وجه مردود است اول آنکه قول او کتاب که قرآن مجید است بر هم ایشان قابل
استدلال نیست الخ در حیز منع است و خبطی است ناشی از جهل و عدم اطلاع او بر عقیده امامیه درین مسئله چه علمای
امامیه بعد اجماع و اتفاق آنها بر اینکه در کلام الله زیادتی و تبدیل کلمه بکلمه دیگر واقع نشده اختلاف نموده اند
که آیا نقصانی دران واقع شده است یا نه صنادید علمای امامیه از متقدمین و متاخرین مانند شیخ صدوق محمد بن ابن
بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی علم الهدی و ملا محسن کاشی صاحب وافی و شیخ حر عاملی و غیر اینها قول ثانی
اختیار نموده قائل شده اند که در کتاب الله اصلا تغییری و تحریفی و نقصانی واقع نشده است بنابر این قول
قابل استدلال و صالح احتجاج بودن کلام الله از واضحات جلیه است که قابل تشکیک نیست و جمعی که قائل اند
باین که در کلام الله نقصانی وقوع یافته میگویند که سور و آیاتی که در قرآن مجید حذف و اسقاط شده است
درین ازمنه منسوخ التلاوت است و قرآنی که حضرت امیر المومنین علیه السلام ترتیب داده بود اگرچه نزد ما
موجود نیست لیکن تا درین زمان ماموریم بتمسک بهمین قرآن مجیدیم که در اصول و فروع تمسک باین نمائیم و استدلال
و احتجاج بآن بکنیم و از انجا که امر بتمسک باین و احتجاج و استدلال باین و حض و ترغیب بتلاوت و قرائت آن در نماز
از ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام ورود یافته در ماخوذ بودن آن باین لحاظ و اعتبار از ائمه هدی
علیهم السلام شکی نیست و در قابلیت آن استدلال را ریبی نه هرچند این معنی بر ناظران کتب امامیه وضوح تام دارد
بنا بر اطمینان قلب عوام بنقل اقوال علمای اعلام و تفصیل مقام مبادرت نموده میشود پس بدانکه از جمله مشایخ
ثلاثه رضوان الله علیهم که مولف کتب اربعه اند که درین اعصار غالبا مدار عمل بر مؤلفات ایشان است از ثقة الاسلام
شیخ محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی نصی درین باب واقع نیست مگر آنکه بعضی از روایات که ظاهر اینها موهم وقوع
امثال این امور است در کافی آورده از ینجا است که بعضی گمان برده اند که او رحمه الله تعالی نیز قائل بوقوع نقصان
درین قرآن مجید است و حق نیست که مطلق روایت دلالت بر اعتقاد راوی بظاهر مضمون آن روایت ندارد
چه شیخ صدوق ابن بابویه نیز در کتب خود امثال این روایات ایراد نموده با اینکه مذهب و معتقدش عدم
وقوع نقصان است نیز محدثین اهل سنت مانند بخاری و مسلم و دیگران نیز مثل این روایات در کتابهای خود آورده اند

وشیخ محمد ابن بابویه در کتاب اعتقادات بر عدم وقوع نقصان در کلام اسم تنصیص فرموده ونیز کلام او ناص است برینمعنی
که اعتقاد جمیع فرقه امامیه همین است وتصریح فرموده که هرکه بما نسبت میکند که ما قائل بوقوع نقصان در قرآن هستیم
کاذب است وهذه عبارته اعتقادنا ان القران الذی انزله علی محمد صلی الله علیه واله هو ما بین
الدفتین وهو ما فی ایدی الناس لیس باکثر من ذلک ومبلغ سوره عند الناس مایة واربع
عشرة سورة وعندنا الضحی والم نشرح سورة واحدة وکذلک الفیل ولایلاف سورة واحدة
ومن نسب الینا انا نقول انه اکثر من ذلک فهو کاذب وما روی من ثواب قراءة کل سورة
من القران وثواب من ختم القران کله وجواز قراءة سورتین فی نافلة والنهی عن قراءة سورتین
فی فریضة تصدیق لما قلناه فی امر القران وان مبلغه ما فی ایدی الناس وکذلک ما روی
من النهی عن قراءة القران کله فی لیلة واحدة وانه لا یجوز ان یختم فی اقل من ثلاثة ایام
تصدیق لما قلناه ایضا بل نقول انه قد نزل من الوحی الذی لیس بقران ما لو جمع الی القران
لکان مبلغه مقدار سبع عشرة الف اٰیة وذلک مثل قول جبرئیل علیه السلام للنبی صلی الله
علیه واله ان الله یقول لک یا محمد دار خلقی مثل ما اداری ومثل قوله اتق شحناء الناس
وعداوتهم ومثل قوله عش ما شئت فانک میت واحبب ما شئت فانک مفارقه واعمل
ما شئت فانک ملاقیه وشرف المومن صلوته باللیل وعزه کف الاذی عن الناس
ومثل قول النبی صلی الله علیه واله ما زال جبرئیل یوصینی بالسواک حتی خفت ان احفی وادرد
وما زال یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه وما زال یوصینی بالمراة حتی ظننت انه
لا ینبغی طلاقها وما زال یوصینی بالمملوک حتی ظننت انه سیضرب له اجلا یعتق فیه
ومثل قول جبرئیل علیه السلام للنبی صلی الله علیه واله حین فرغ من غزوا الخندق یا محمد صلی الله
علیه وسلم ان الله تبارک وتعالی یامرک ان لا تصلی العصر الا ببنی قریظة ومثل قوله صلی الله
علیه واله امرنی ربی بمداراة الناس کما امرنی باداء الفرائض ومثل قوله علیه السلام انا
معاشر الانبیاء امرنا ان لا نکلم الناس الا بمقدار عقولهم ومثل قوله صلی الله علیه واله
ان جبرئیل اتانی من قبل ربی بامر قرت به عینی وفرح به صدری وقلبی قال ان الله عز وجل یقول
ان علیا امیر المومنین وقائد الغر المحجلین ومثل قوله علیه السلام نزل علی جبرئیل علیه السلام

عليه السلام فقال يا محمد صلى الله عليه واله ان الله تبارك وتعالى قد زوج فاطمة عليا عليهما السلام
من فوق عرشه واشهد على ذلك خيار ملائكته ومثل هذا كثير كله وحي وليس بقران ولو كان قرانا
لكان مقرونا به وموصولا اليه غير مفصول عنه كما كان امير المومنين عليه السلام جمعه
فلما جاءهم به قال هذا كتاب ربكم كما انزل على نبيكم لم يزد فيه حرف ولم ينقص منه حرف
فقالوا لا حاجة لنا فيه عندنا مثل الذي عندك فانصرف وهو يقول فنبذوه وراء ظهورهم
واشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون وقال الصادق عليه السلام القران واحد نزل من عند
واحد على نبي واحد وانما الاختلاف من جهة الرواة انتهى يعنى اعتقاد ما اينست كه قرانى كه فرستاده است
از خداى تعالى بر پيغمبر صلى الله عليه وآله همين است كه در ميان دو جلد مصحفها است واو همانست كه الان در دست
مردم است بيشتر از آن نيست وعدد سورهاى قرآن نزد مردم صد وچهارده است ونزد علماى اماميه الضحى والم نشرح يك
سوره است ولايلاف والم تر كيف يك سوره وهركس كه نسبت بكند بفرقه حقه اماميه اينكه ميگويند قران بيشتر از اين است
آنكس كاذب ودروغگوى است وآنچه مروى است از ثواب قرائت هر سوره قرآن وثواب ختم تمامى قرآن وجواز خواندن دو سوره
در ركعت نافله ونهى از جمع دو سوره در يك ركعت فريضه وهم چنين آنچه مروى است از نهى قرائت تمام قرآن در يك
شب وآنكه جائز نيست ختم قرآن در كمتر از سه روز دليل بر قول ما است كه قرآن همين قدر است كه در دست مردم است
بيشتر از اين نيست بلكه ميگوئيم كه نازل شده است بر پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم از وحى غير قرآن كه آنرا حديث قدسى
گويند آنقدر كه اگر آنرا با قرآن جمع كنند بر آئينه مقدار هفده هزار آيه شود مثل قول جبرئيل بر پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم
كه خداى تعالى ترا ميفرمايد يا محمد دار خلقي مثل داري يعنى اى محمد مدارا بكن با خلق من چنانچه من مدارا ميكنم با خلق
خود تا آخر آنچه فرموده است شيخ در رساله اعتقادات ميفرمايد وهو ظاهر بل نص في نقل الاجماع
على ذلك من الامامية من غير اشارة الى نقل خلاف بل صرح بتكذيب من نسب اليهم غير ذلك
الاعتقاد وقد صرح في اول كتابه بان ما فيه هو اعتقاد الامامية واورده في اول باب واحال
ما في الابواب عليه والعبارة واحدة في الجميع من غير تغيير وايضا فالحمل على ان قوله اعتقادنا
من صيغة المتكلم لتعظيم نفسه لا وجه له ولا مناسبة بالمقام اصلا وكذا القول بان معه
غيره لا جميع الامامية اذ لا تخصص فلا تخصيص بغير دليل ولا يفهم ذلك من هذه العبارة
مع انه قد صرح ولا بما صرح وتمام اطلاعه على مذهب المتقدمين لا شك فيه والتقية

لا وجه لها ههنا اذ لم يستعملها احد من علماء الشيعة في كتبهم ومصنفاتهم ولا لها وجود في مؤلفاتهم

شيخ الطائفة شيخ ابو جعفر طوسی در تفسیر موسوم به تبیان میفرماید واما الكلام في زيادته ونقصانه فمما لا يليق به

لان الزيادة فيه مجمع على بطلانه والنقصان منه فالظاهر ايضا من مذهب المسلمين خلافه

وهو الاليق بالصحيح من مذهبنا وهو الذي نصره المرتضى رحمه الله تعالى والظاهر في الروايات غير

انه رويت روايات كثيرة من جهة الخاصة والعامة بنقصان كثير من اي القران ونقل شيء منه من موضع

الى موضع طريقها الاحاد التي لا يوجب علما فالاولى الاعراض عنها وترك التشاغل بها لانه يمكن

تاويلها ولو صحت لما كان ذلك طعنا على ما هو موجود بين الدفتين فان ذلك معلوم صحته لا يعترضه

احد من الامة ولا يدفعه ورواياتنا متناصرة بالحث على قرائته والتمسك بما فيه ورد ما يرد من

اختلاف الاخبار في الفروع اليه وعرضها عليه فما وافقه عمل عليه وما خالفه يجتنب ولا يلتفت

اليه وقد روي عن النبي صلى الله عليه وآله رواية لا يدفعها احد انه قال اني مخلف فيكم الثقلين ما ان

تمسكتم بهما لن تضلوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي وانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض وهذا

يدل على انه موجود في كل عصر لانه لا يجوز ان يامر بالتمسك بما لا نقدر على التمسك به كما ان اهل البيت

عليهم السلام ومن يجب اتباع قوله حاصل في كل وقت واذا كان الموجود بيننا مجمعا على

صحته فينبغي ان نتشاغل بتفسيره وبيان معانيه وترك ما سواه انتهى یعنی کلام در زیادت و نقصان

از آن جمله است که سزاوار نیست چه اجماع واقع شده است بر بطلان زیادت آن اما نقصان در آن پس ظاهر از مذهب

مسلمانان نیز خلاف آنست و همین است لایق تر بمذهب صحیح ما و همین است آنچه مرتضی رضی الله تعالی عنه آنرا تائید

و نصرت کرده است و همین است ظاهر از روایات مگر آنکه روایات بسیاری از طرق عامه و خاصه مروی است که دلالت

دارد بر نقصان آیات بسیار از قرآن و نقل چیزی از آن از موضعی بموضعی و طریق آنها احاد است که موجب علم

نمیگردد پس اولی اعراض از آنها و ترک تشاغل بآن است چه تاویل آنها ممکن است و بر تقدیر صحت روایات موجب طعن

بر آنچه بین الدفتین موجود است نمیشود زیرا که صحت آن بتحقیق معلوم است احدی از امت اعتراض بر آن نداده و رد

نمیکند آنرا و روایات از طرق ما متظافر است بترغیب قرائت آن و تمسک نمودن بآنچه در آن است و رجوع کردن وقت

اختلاف اخبار فرعیه بآن و عرض نمودن روایات بر آن تا آنچه موافق اوست عمل بآن نموده شود و آنچه مخالف است

اجتناب از آن نموده آید و در حدیث متفق علیه وارد است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده انی مخلف فیکم

فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا كتاب الله و عترتي أهل بيتي و انهما لن يفترقا حتى
يردا علي الحوض يعني بدرستيكه من گذارنده ام در ميان شما ثقلين را آنچه اگر تمسك بآن نماييد هرگز گمراه نشويد
كتاب خدا و عترت اهل بيت من و اين هر دو از هم جدا نميشوند تا آنكه بر لب حوض بر من وارد شوند و اين دلالت
ميكند بر آنكه قرآن در هر عصر موجود است زيرا كه جائز نيست امر بتمسك نمودن چيزي كه قدرت بر تمسك بآن نباشد
چنانچه اهل بيت عليهم السلام و ائمه كه اتباع ايشان واجب است در هر وقت موجود است قال سيد مرتضى علم الهدى
جواب مسائل طرابلسيات ميفرمايد العلم بصحة نقل القرآن كالعلم بالبلدان و الحوادث الكبار والوقائع
العظام المشهورة و اشعار العرب المسطورة فأن العناية اشتدت والدواعي توفرت على نقله
وحراسته وبلغت الى حد لم يبلغ اليه مما ذكرناه لان القرآن معجزة النبوة وماخذ العلوم
الشرعية والاحكام الدينية وعلماء المسلمين قد بلغوا في حفظه وعنايته الغاية حتى عرفوا
كل شئ فيه من اعرابه وحركاته وحروفه واياته فكيف يجوز ان يكون مغيرا او منقوصا
مع العناية الصادقة والضبط الشديد يعني علم بصحت نقل قرآن مانند علم بلدان و حوادث كبار و وقائع
عظام مشهوره و اشعار عرب مسطوره است چه عنايت و دواعي بر نقل و حراستش مشتد و متوفر گرديده بحدي كه در اخبار
از حوادث و بلدان باين مرتبه نرسيده زيرا كه قرآن معجزه نبوت و ماخذ علوم شرعيه و دينيه است و علماي اسلام
در حفظ و حمايت آن باقصى الغاية رسيده اند تا آنكه معرفت بهم رسانيده اند هر چيزي كه اختلاف در آن واقع شده از
حركات و سكنات و حروف و آيات او پس چگونه جائز باشد كه با وجود عنايت صادقه و ضبط شديد مغير
و منقوص باشد نيز ميفرمايد ان العلم بتفصيل القرآن و ابعاضه كالعلم بجملته وجرى ذلك مجرى ما علم
ضرورة من الكتب المصنفة ككتاب سيبويه والمازني فان اهل العناية بهذا الشان يعلمون من
تفصيلها ما يعلمون من جملتها حتى ان لو ان مدخلا ادخل في كتاب سيبويه بابا في النحو ليس من كتابه
يعرف ويميز و علم انه ليس من اصل الكتاب و كذا كتاب المازني ومعلوم ان العناية بضبط القرآن
و نقله اصدق من العناية بضبط كتاب سيبويه و دواوين الشعراء يعني علم بتفصيل قرآن و ابعاضش
در صحت نقل مانند علم بجمله است و جاري است در اين باب بجاي آنچه معلوم است از كتاب هاي مصنفه مانند كتاب
سيبويه و مازني چه آنها كه عنايت باين شان دارند ميدانند از تفاصيل آن آنچه ميدانند از جمله آن با آنكه اگر كسي داخل
بكند در كتاب سيبويه بابي را در نحو از آنچه كه در آن نيست هر آينه شناخته ميشود و متميز و معلوم ميگردد كه اين باب

طولی است از اصل کتاب نیست همچنین است قول در کتاب مازنی که معلوم است که عنایت بنقل قرآن و ضبط آن صادق تر است از
عنایت بضبط کتاب سیبویه و دیوان های شعر نیز میفرماید که قرآن در عهد کرامت مهد حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله مجموع و مولف بود بر طبق آنچه این زمان است و در معرض استدلال بر این امر میفرماید ان القرآن کان یدرس
و یحفظ جمیعه فی ذلک الزمان حتی عین جماعة من الصحابة فی حفظهم له و انه کان یعرض علی النبی
صلی الله علیه واله و یتلی علیه و ان جماعة من الصحابة مثل عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و غیرهما
ختموا القران علی النبی صلی الله علیه واله ختمات و کل ذلک یدل بادنی تامل علی انه کان مجموعا
مرتبا غیر منثور و لا مبثوث و ان من خالف فی ذلک من الامامیة والحشویة لا یعتد بخلافهم
فان الخلاف فی ذلک مضاف الی قوم نقلوا اخبارا ضعیفة ظنوا صحتها لا یرجع بمثلها عن المعلوم
المقطوع علی صحته انتهی بدرستیکه قرآن در زمان سعادت نشان آنحضرت صلی الله علیه و آله همه اش درس داده
میشد و حفظ نموده میشد تا آنکه جماعت از صحابه را برای حفظ او تعیین فرموده بود و بر آن جناب عرض نموده میشد
و بحضور فائض النور آنحضرت تلاوت کرده میشد و جماعة از صحابه مانند عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و غیر آنها ختم
کردند قرآن را بحضور آن سرور صلی الله علیه و اله همه این امور دلالت میکند بر آنکه قرآن در عهد کرامت مهد آنحضرت
مجموع و مرتب بود ناقص و پراکنده نبود و هرکه درین قول مخالفت نموده است از امامیه و حشویه یعنی محدثین اهل سنت
اعتدادی بخلاف اینها نیست چه خلاف آنها درین امر منسوب است بقومی از اصحاب حدیث که اخبار ضعیفه را نقل کردند
و گمان بردند صحت آنها را با مثل این روایات ضعیفه از احادیثی که صحت آنها یقینی قطعی است اعراض و رجوع نموده
نمیشود و شیخ امین الاسلام ابو علی طبرسی در تفسیر مجمع البیان فرموده است و من ذلک الکلام فی زیادة القرآن
و نقصانه فاما الزیادة فیه فمجمع علی بطلانه و اما النقصان فقد روی قوم من اصحابنا
و قوم من حشویة العامة ان فی القران تغیرا و نقصانا و الصحیح من مذهب اصحابنا خلافه
و هو الذی نصره المرتضی قدس الله روحه و استوفی الکلام فیه غایة الاستیفاء فی جواب
المسائل الطرابلسیات انتهی ملا محسن کاشی در رساله منهاج النجاة میفرماید هدایة القران کلام الله و وحیه
و قوله و کتابه لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و انه لقصص
الحق و انه قول فصل ما هو بالهزل و ان الله تبارک و تعالی محدثه و منزله و ربه و حافظه
و هو المهیمن علی الکتب کلها و انه حق من فاتحته الی خاتمته نؤمن بمحکمه و متشابهه خاصه

وخاصه وعامه ووعده ووعیده وناسخه ومنسوخه وقصصه واخباره لا یقدر احد من المخلوقین ان یاتی بمثله انه بعینه ما هو بین الدفتین فی ایدی الناس الیوم ولیس باکثر من ذلک وما فی بعض الاخبار عن اهل البیت علیهم السلام ما یدل علی خلافه فموول کما ذکرناه فی کتابه المسمی بعلم الیقین انتهی کلامه یعنی قران کلام خدا و وحی او و کتاب اوست و نگاهبان کتب است از تبدیل و تحریف و او قول جدا کننده میان حق و باطل است هزل نیست و خدای تعالی آفریننده او و فرستنده او و پروردگار و نگاهدارنده اوست ازینکه تبدیل و تحریف بآن راه بیاید و او از فاتحه تا خاتمه اش حق است ایمان می آریم بمحکم او و متشابه او و خاص او و عام او و وعد او و وعید او و ناسخ او و منسوخ او و قصه های او و اخبار او و قدرت ندارد یکی از مخلوق که بیارد مانند آنرا او بعینه همان قدر است که در میان جلد مصحفها الیوم در دست مردم است و زیاده و بیشتر از آن نیست و آنچه در بعضی اخبار اهلبیت علیهم السلام خبری است که دلالت میکند بر خلاف آن پس آن ماول است چنانچه ذکر کرده ایم ما آنرا در کتاب خود که مسمی است بعلم الیقین و احادیثی که در باب عرض احادیث بر کلام الله واقع است که حضرت ائمه معصومین علیهم السلام فرموده اند اذا جاءکم حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه نیز دلالت دارد بر اینکه در قران متداول تحریفی و تبدیلی و زیادتی واقع نشده بجمیع اجزائه کلام الهی معتمد و موثوق بها است والا عرض حدیث بران فائده نداشتی بلکه عرض در صورت وقوع تحریف تبدیل و زیادتی موجب غوابر قبیح و باعث ایقاع مردم در تشویش و تحیر صریح می بود بالجمله قول راجح و مذاهب اکثر محققین علمای امامیه آنست که در کتاب الهی اصلا تغییری و تحریفی و زیادتی و نقصانی واقع نشده و روایاتیکه دلالت بر وقوع آن وارد با وجود بودن انها از قبیل اخبار احاد ماول اند بتاویلات سدیده و محمول اند بر محامل سدیده مثل آنکه محمول اند بر وقوع تحریف در معنی و بر انکه منقوص جز قرآن متلو نبود بلکه تاویلی بود که با او نازل شده بود یا آیاتی بودند که تلاوت آنها منسوخ شده حکمش باقی است یا تلاوت و حکم آنها هر دو منسوخ شده اند یا وحی بود و غیر قران و نیز نقصان در بعضی از ان قبیل بود که بحذف آن خللی در نظم قرآن راه نمی یابد مانند نامهای اشخاصی که آیات در شان آنها نازل شده مانند اسامی مبارک علی و آل محمد علیهم السلام و اسامی منافقین و اکثر آن از قبیل اختلاف قرائت است در بعضی مواضع مثل آن در روایات اهل سنت نیز واقع است چنانچه عنقریب انشاء الله تعالی بمعرض بیان می آید و بعضی علما قائل شده اند بوقوع نقصان

ند قرآن مجید هر چند این قول مرجوح است لیکن قائلین این قول میگویند که تجویز این معنی محذوری ندارد زیراکه
مخالف سمع و عقل بالاتفاق تصریح نموده اند که در صدر اسلام بعضی از آیات بجهت آنکه تلاوت آنها فقط
یا تلاوت و احکام آنها منسوخ گردیده محذوف شد. والله در شرح بزدوی که از مشاهیر کتب اصول فقه
حنفیه است میگوید وهو ای نسخ التلاوة والحکم جمیعا بصرف القلوب عنهما جائز فی القران فی حیاة
النبی صلی الله علیه وسلم للاستثناء فی قوله تعالی سنقرئك فلا تنسی الا ما شاء الله اذ لو لم یتصور
النسیان لخلا ذکر الاستثناء عن الفائدة وقوله تعالی او ننسها یدل علی الجواز ایضا وذلک مثل
ما روی عن عائشة رضی الله عنها انها قالت کان فیما انزل عشر رضعات محرمات فنسخت بخمس
وروی ان سورة الاحزاب کانت تعدل سورة البقرة وقال الحسن ان النبی صلی الله علیه وسلم
اوتی قرانا ثم نسیه فلم یکن شیئا ای فلم یبق منه شی لما رفع الله تعالی عن قلبه ذلک یعنی نسخ و
تلاوت حکم هر دو جائز است در قران بصرف قلوب از آن در حیات آنحضرت علیه السلام بجهت استثناء دلیل قول
او تعالی سنقرئك فلا تنسی الا ما شاء الله چه اگر نسیان متصور نبودی استثناء بیفائده بودی و قول او تعالی
او ننسها نیز دلالت بر جواز میکند و این مانند آنست که مروی است از عائشه رضی الله عنها که او
گفت بود در آنچه نازل شده است ده رضعه محرمه پس منسوخ شد به پنج رضعه و مروی است که سوره احزاب برابر
سوره بقره بود و گفته است حسن که داده شد حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم قرآنی پس فراموش کرد آنرا
پس نبود چیزی یعنی باقی نماند از آن چیزی بجهت آنکه برداشت خدا تعالی از دل مبارکش آنرا انتهی در شرح بزدوی گفته
واما القسم الثانی وهو نسخ التلاوة دون الحکم فتمسکوا بالمعقول والمنقول ایضا اما المنقول فمثل
قراءة عبد الله بن مسعود رضی الله عنه فی کفارة الیمین فصیام ثلاثة ایام متتابعات وقد
کانت هذه القراءة مشهورة الی زمن ابی حنیفة ولکن لم یوجد فیها النقل المتواتر الذی
یثبت بمثلها القران ومثل قراءة ابن عباس رضی الله عنه فافطر فعدة من ایام اخر ومثل
قراءة سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه وله اخ او اخت من ام فلکل واحد منهما السدس وکروایة
عمر الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم ثم لا یظن بهؤلاء
انهم اخترعوا ما رووا من انفسهم فیحمل علی انه کان مما یتلی ثم انتسخت تلاوته فی حیوة رسول الله
صلی الله علیه وسلم بصرف القلوب عن حفظها الا قلوب هؤلاء لیبقی الحکم بنقلهم فان

فان خبر الواحد موجب للعمل به فكان بقاء الحكم بعد نسخ التلاوة بهذا الطريق لا ان يكون
نسخ التلاوة بعد وفات رسول الله صلى الله عليه وسلم فان قيل لا يتصور نسخ التلاوة مع
بقاء الحكم لان القران لا يثبت الا بالنقل المتواتر ولم يثبت بالنقل المتواتر ان ما رووا كان قرانا
ثم نسخت تلاوته وبقي حكمه والدليل عليه ان الحكم الباقي ليس بقطعي ولو كان حكم القران لكان
قطعيا قلنا القران يثبت بالسماع من رسول الله صلى الله عليه وسلم واخباره انه من عند الله
تعالى وقد ثبت ذلك في حق هؤلاء الرواة وغيرهم الا ان تصرف قلوب غيرهم عنه لم يثبت
القرانية في حقنا فلا يخرج به من انه كان قرانا حقيقة غاية ما فيه انه يلزم كونه قرانا
في الزمان الماضي بالظن وهو ليس بقادح فيما نحن فيه لان الثبوت بطريق القطع مشروط
فيما بقي بين الخلق من القران لا فيما نسخ در مسلم وعضدیه و دیگر کتب اصول فقه نسخ تلاوت فقط و نسخ تلاوت
و حکم معا بامثال این ایات اثبات نموده اند باندک فاصله انشاء الله تعالی در موضع مناسب مذکور خواهد شد بالجمله از
تقریر این علمای اعلام و روایاتی که بعد از این از صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر صحاح ستة و کتب احادیث اهل سنت مذکور
خواهد شد بوضوح پیوست که بسیاری از ایات در ابتدای نزول قران متلو بودند هم در زمان سعادت نشان آنحضرت
صلی الله علیه واله منسوخ گردیده و در دلهای بعضی روات برای ابقای حکم محفوظ مانده ایات مذکور در حق ان اشخاص قران
هستند و در ثبوت وقوع این معنی در عهد کرامت مهد آنسرور صلی الله علیه واله خلافی و شبهه نیست اما اینکه بعد از آنحضرت
صلی الله علیه واله نیز مثل آن واقع شده است یا نه اختلاف است هر چند شارح بزدوی و دیگران انکار آن نموده اند لیکن
حق اینست که انکار بعید از صواب است و روایات بسیار از طریق اهل سنت و جماعت دلالت بر وقوع ان دارد از انجمله
در شرح بزدوی آورده قال عمر رضي الله عنه قرأنا اية الرجم ووعيناها وروي في حديث عائشة
رضي الله عنها ان ذلك كان مما يتلى بعد وفات رسول الله عليه السلام یعنی خواندیم ما ایه رجم را و حفظ
کردیم آنرا و روایت کرده شده است در حدیث عائشه رضی الله عنها که این از انجمله بود که تلاوت کرده میشد بعد وفات
رسول خدا صلی الله علیه وسلم شیخ والد فاضل صاحب کتاب مسوی من احادیث موطا آورده مالک عن یحیی بن سعید
عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب قال اياكم ان تهلكوا عن اية الرجم ان يقول قائل انا لا نجد
حدين في كتاب الله فقد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجمنا والذي نفسي بيده لولا ان يقول الناس
زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبتها الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة فانا قد قرأناها

نیز در کتاب مسمی بموطا آورده مالك عن زید بن اسلم عن القعقاع بن حکیم عن ابی یونس مولی عائشة ام المومنین انه قال
امرتنی عائشة ان اکتب لها مصحفا ثم قالت اذا بلغت هذه الآیة فآذنی حافظوا علی الصلوات
والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین فلما بلغتها آذنتها فاملت علی حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی
وصلوة العصر وقوموا لله قانتین ثم قالت سمعتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی روایت است
از مالك از زید بن اسلم از قعقاع بن حکیم از ابو یونس مولی عائشه ام المومنین گفت امر کرد مرا عائشه که بنویسم برای او مصحفی پس
گفت هرگاه برسی این آیه را پس خبر کن مرا حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین پس هرگاه
رسیدم این آیه را خبر کردم او را پس املا کرد بر من حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وصلوة العصر وقوموا لله
قانتین پس گفت شنیدم این آیه را از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز در کتاب مذکور آورده مالك عن زید
بن اسلم عن عمرو بن نافع انه قال کنت اکتب مصحفا لحفصة ام المومنین فقالت اذا بلغت هذه الآیة
فآذنی حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین فلما بلغتها آذنتها فاملت علی حافظوا [حافظوا]
علی الصلوات والصلوة الوسطی وصلوة العصر حافظ ابن مردویه از عبد الله بن مسعود روایت کرده
قال کنا نقرء علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك ان
علیا مولی المومنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس یعنی ای پیغمبر خدا برسان
بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از پروردگار تو بدرستیکه علی مولای مومنان است واگر نرسانیدی این را
نرسانیدی رسالت او را و خدا نگاه میدارد ترا از مردم نیز ابن مردویه از عبد الله بن مسعود روایت کرده انه
کان یقرء هذا الحرف وکفی الله المومنین القتال بعلی بن ابی طالب وکان الله قویا عزیزا حاکم در مستدرك
روایت کرده عن ابن ادریس عن ابی بن کعب انه کان یقرأ اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة [حمیة]
الجاهلیة ولو حمیتم کما حموا لفسد المسجد الحرام فانزل الله سکینته علی رسوله فبلغ ذلك عمر
فاشتد علیه فبعث الیه وهو یهنا ناقة له فدخل علیه فدعا ناسا من اصحابه فیهم زید بن
ثابت فقال من یقرأ منکم سورة الفتح فقرأ زید علی قرائتنا الیوم فغلظ له عمر فقال له ابی لاتکلم
فقال تکلم فقال لقد علمت انی کنت ادخل علی النبی صلی الله علیه وسلم ویقرئنی وانتم علی الباب فان
احببت ان اقرأ الناس علی ما اقرأنی اقرأت والا لم اقرأ حرفا حییت قال بل اقرأ الناس مسلم
در صحیح خود روایت کرده عن عائشه قالت کان فیما انزل من القران عشر رضعات معلومات یحرمن

بخمس معلومات فتوفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهی فیما یقرأ من القرآن یعنی بود
در چیزی که فرو فرستاده شده است از قرآن این کلام عشر رضعات معلومات یحرمن یعنی ده رضعه که بیقین معلوم شده
باشند وجود ان حرام میکرده اند پیشتر منسوخ کرده شدند ده رضعات معلومات به پنج رضعه معلومه یعنی این فرود آمد
که خمس رضعات معلومات یحرمن پس وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حال آنکه این کلام که خمس رضعات
معلومات یحرمن ثابت بود در چیزی که خوانده میشد از قرآن مجید و روایات بهمین مضمون بسیار اند برخی از ایشان
انشاء الله تعالی بعد مذکور شود بالجمله این روایات و روایات دیگر که بعد بمعرض بیان آید صحیح الدلالة اند برینکه
بعد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز اکثر آیات منسوخ التلاوت شدند وانکار بزدوی ناشی از قلت
تتبع است وحمل بر جهل و عدم علم این صحابه عظام از منسوخ التلاوت شدن امثال این آیات در کمال بعد است
واز اینجا است که مذهب بعضی صحابه آیت کتابت و نوشتن کل قرآن در مصحف واجب و لازم نیست واز اینجا است
که ابن مسعود معوذتین را که بالاجماع داخل کتاب الهی است در مصحف خود بنوشته اسقاط نموده بود چنانچه نووی در شرح
صحیح مسلم از قاضی عیاض نقل کرده باندک فاصله سبق ذکر یافت نیز مختار در احادیث تجویز اقتصار بر نقل بعض
وحذف بعض متن است بشرط عدم اخلال در معنی اگر بعضی صحابه کتاب را بر سنت قیاس نموده بنا برین وجه
یا وجه اول و بنا بر مصلحت وقت اجتهاد ایشان مقتضی حذف و اسقاط بعضی آیات و سور بنهجی که بسبب آن
خللی در نظم قرآن واقع نشود شده باشد امتناعی و استبعادی ندارد از بعضی صحابه نسخ بعضی احکام در حین حیات
آنحضرت صلی الله علیه وآله نیز بوقوع می آمد و آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه وآله بعفو و صفح میگذرانیدند
از آنجمله مسلم در صحیح خود روایت کرده است از ابو هریره انه قال کنا قعودا حول رسول الله صلی الله
علیه وسلم ومعنا ابو بکر وعمر فی نفر فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم من بین اظهرنا فابطأ
علینا وخشینا ان یقتطع دوننا وفزعنا فقمنا فکنت اول من فزع فخرجت ابتغی رسول الله صلی الله
علیه وسلم حتی اتیت حائطا للانصار لبنی النجار فدرت به هل اجد له بابا فلم اجد فاذا ربیع
یدخل من جوف حائط من بئر خارجة قال فاحتفزت فدخلت علی رسول الله صلی الله علیه
وسلم فقال ابو هریرة فقلت نعم یا رسول الله قال ما شانک قلت کنت بین اظهرنا فقمت فابطأت علینا
فخشینا ان تقتطع دوننا ففزعنا فکنت اول من فزع فاتیت هذا الحائط فاحتفزت کما یحتفز الثعلب وهؤلاء
الناس ورائی فقال یا ابا هریرة واعطانی نعلیه فقال اذهب بنعلی هاتین فمن لقیک من وراء هذا

احتفز ای الحفز والاحتفاز التجمع ... الانضمام ... یعنی تضام ای گرد آمد و جمع کرد اعضای خود را

الحائط يشهد ان لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه فبشره بالجنة فكان اول من لقيت عمر فقال ما هاتان
النعلان يا ابا هريرة فقلت هاتان نعلا رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثني بهما من لقيت يشهد ان
لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه بشرته بالجنة فضرب عمر بين ثديي فخررت لاستي فقال ارجع
يا ابا هريرة فرجعت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجهشت بالبكاء وركبني عمر فاذا هو على
اثري فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لك يا ابا هريرة قلت لقيت عمر فاخبرته بالذي بعثتني
به فضرب بين ثديي ضربة خررت لاستي فقال ارجع فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمر
ما حملك على ما فعلت قال يا رسول الله بابي انت وامي ابعثت ابا هريرة بنعليك من لقيه يشهد
ان لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم قال فلا تفعله فاني اخشى ان يتكل الناس
عليها فخلهم يعملون قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فخلهم گفت ابو هریره بودیم ما نشسته گرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم در حالتی که بودند با ما ابو بکر و عمر در ضمن جماعتی که بودند پس ایستاد و بیرون رفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم از میان ما پس درنگ کرد آنحضرت بر ما و باز آمدن زمانی بگذشت که باز نیامد و ترسیدیم ما که تنها یافته
شود آنحضرت و گرفته شود و از جانب دشمنی مکروهی باو برسد و اثر ترس و خوف ما را یافت پس برخاستیم و بودم
من نخستین کسی که ترسید و بایستاد پس بیرون آمدم در حالی که جستم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم تا آنکه آمدم بستانی را
که از یکی از انصار بود مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار پس گرد آن بستان گردیدم تا شاید بیابم مر آنرا دری
پس نیافتم در مر آن بستان را پس ناگاه دیدم جدولی صغیر که در می آید در میان دیوار از چاهی که بیرون آن
بستان بود گفت ابو هریره پس گرد آوردم دست و پای خود را مانند روباه تا بگنجانم خود را در آن جدول و در آیم پس
آمدم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت بطریق تعجب و استفهام ابو هریره گفتم آری منم ابو هریره یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود چیست حال تو چه کار میکنی و چون آمدی گفتم بودی تو یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
میان ما پس برخاستی و درنگ کردی بر ما پس ترسیدیم که مکروهی رسانیده شود ترا پس برخاستیم ما و بودم من نخستین
کسی که ترسید پس آمدم این بستان را و درآمدم در جدول چنانکه در می آید روباه در سوراخ خود و اینها مردم می آیند
از پس من پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای ابو هریره و داد مرا نعلین خود تا نشان آن باشد که از پیش حضرت
وی می آیم پس فرمود ببر این نعلین مرا پس هر که پیش آید ترا از پس این بستان در حالی که گواهی میدهد بالوهیت حق
و نبوت پیغمبر در حالی که یقین کننده باشد باین شهادت دل او پس بشارت بده او را به بهشت و بود نخستین

نخستین کسیکه پیش آمدم او را عمر پس گفت چیست این نعلین ای ابو هریره گفتم این نعلین پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم
فرستاده است مرا باینها برای اینکه هر کرا ملاقات کنم که گواهی میدهد باین کلمه یقین دل خود بشارت دهم او را به بهشت
پس زد عمر میان دو پستان من پس بر زمین افتادم پس گفت عمر باز برگرد ای ابو هریره پس باز برگشتم بسوی پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم پس زاری کردم و پناه جستم بآنحضرت در رسیده آمد بالای من عمر پس نگاه کردم ناگاه وی در عقب من است
پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چیست ترا ای ابو هریره و چه زاری کردی گفتم که ملاقات کردم عمر را پس خبر دادم
او را بآن حکم که فرستاده بودی مرا بدان حکم پس زد عمر در میان دو پستان من زدنی بسخت که افتادم بر مقعد خود پس گفت عمر
باز گرد پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای عمر چه واداشت ترا بر آنچه کردی و باز گردانیدی ابو هریره را گفت پدر
و مادر من فدای تو باد آیا براستی فرستادی ابو هریره را با نعلین خود و حکم کردی که هر کرا ملاقی شود یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها
قلبه بشره بالجنة فرمود آری او را فرستاده ام که این بشارت بدهد گفت عمر پس مکن این حکم را زیرا که من میترسم که تکیه کنند
مردم برین بشارت یا برین کلمه مجرد و عمل نکنند پس بگذار مردم را که عمل کنند پس فرمود حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فخلهم انتهی ترجمة الحدیث پس اگر بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله بنا برانکه نوشتن کل قران در مصحف مجید بر بعضی
صحابه واجب نبود اگر بعضی آیات و سور را ننوشته باشند بعد ازان باجماع منسوخ التلاوت شده باشد محل استبعاد نیست
و بالجمله بعضی از علمای امامیه که قائل شده اند بوقوع نقصان در کلام الهی آیات و سور محذوفه ساقطه را در بنای آن قبیل
منسوخ التلاوت میدانند که در ابتدا متلو بودند بعد ازان منسوخ التلاوت گردیدند اعم ازانکه نسخ تلاوت در حیات
حضرت سرور کائنات علیه و آله افضل التسلیمات وقوع یافته باشد بعد از ارتحال آنحضرت صلی الله علیه و آله بعالم عقبی
بر نسخ تلاوت آن اجماع شده باشد و دلیل بر آنکه حروف کلمات و آیات محذوفه ساقطه در بین از منسوخ التلاوت نام
آنست که کلینی در کتاب کافی در آخر باب فضل القرآن از سالم بن سلمه روایت کرده قال قرأ رجل علی ابی عبد الله
علیه السلام حروفا من القران لیس علی ما یقرأها الناس فقال له ابو عبد الله علیه السلام کف عن
هذه القراءة واقرء کما یقرء الناس حتی یقوم القائم علیه السلام فاذا قام القائم قرأ کتاب الله علی حده
گفت راوی خواند مردی بر حضرت ابو عبد الله علیه السلام چند حرف از قران که نبود بر طبق آنچه مردم می خوانند پس فرمود
آنحضرت او را باز بمان ازین قرارت و بخوان چنانکه مردم می خوانند تا آنکه قائم علیه السلام ظاهر شود و هرگاه قائم
علیه السلام ظاهر شود خواهد خواند کتاب خدا را بر حدش پس برخی ازان حروف و آیات محذوفه جزو قران متلو نبود بلکه تاویلی بود که با تنزیل
نازل شده بود یا وحی بود غیر قران که در عهد اسلام با قران در یک کتاب می نوشتند و در بین از منه امیه که

علیهم السلام بتلاوت و تعلم و تعلیم و درس و تدریس و تمسک و عمل باین قرآن شده اول امر فرموده اند پس این قرآن هم در حقیقت
ماخوذ از ائمه معصومین است علیهم السلام که تمسک باین و عمل بآن بر او واجب است و دلائل و شواهد این معنی در احادیث امامیه بکثرت
است و درین مقام بذکر چند حدیث اکتفا کرده میشود از انجمله شیخ طبرسی در کتاب احتجاج حدیث طویلی روایت کرده بر موضع حاجت
اقتصار نموده شد فقال له علی علیه السلام یا طلحة ان کل آیة انزلها الله علی محمد عندی باملاء رسول الله
صلی الله علیه و آله و خط یدی و تاویل کل آیة انزلها الله و کل حلال و حرام او حد و حکم او شیء یحتاج
الیه الامة الی ان قال طلحة لا اراك یا ابا الحسن اجبتنی عما سألتك عنه من القرآن الا یظهره للناس فقال
یا طلحة عمدا کففت عن جوابك فاخبرنی عما کتب عمر و عثمن اقرآن کله ام فیه ما لیس بقرآن فقال طلحة بل
قرآن کله قال نعم ثم قال ان اخذتم بما فیه نجوتم من النار و دخلتم الجنة فان فیه حجتنا و بیان حقنا
و فرض طاعتنا الحدیث بطوله ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی باسناد خود از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده
قال ان هذا القرآن فیه منار الهدی و مصابیح الدجی فلیجل جال بصره و یفتح للضیاء نظره فان التفکر
حیوة قلب البصیر و از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده تعلموا القرآن فان القرآن یاتی یوم القیامة فی
احسن صورة الحدیث و از حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اذا التبست علیکم الفتن کقطع
اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن فانه شافع مشفع من جعله امامه قاده الی الجنة الحدیث و از حضرت امیر المومنین
علیه السلام روایت کرده قال ان القرآن هدی النهار و نور اللیل المظلم الحدیث و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام
روایت کرده انه سئل ای الاعمال افضل قال الحال المرتحل قیل و ما الحال المرتحل قال فتح القرآن و ختمه
کلما حل باوله ارتحل فی آخره و از حضرت ابو عبدالله علیه السلام مروی است که فرمود من قرء القرآن فهو غنی لا غنی
بعده نیز از آنحضرت علیه السلام روایت کرده قال القرآن عهد الله الی خلقه فقد ینبغی للمرء المسلم ان ینظر
فی عهده و ان یقرء منه فی کل یوم خمسین آیة نیز از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود
آیات القرآن خزائن کلما فتحت خزینة ینبغی لك ان تنظر فیها نیز از حضرت امیر المومنین علیه السلام مروی است
که فرمود البیت الذی یقرء فیه القرآن و یذکر الله فیه یکثر خیره یحضره الملائکة الحدیث و از حضرت
ابی جعفر علیه السلام مروی است که آنحضرت فرمود من قرء القرآن قائما فی صلواته کتب الله له لکل حرف مائة حسنة
و من قرء فی صلوته جالسا کتب الله له لکل حرف خمسین حسنة و من قرء فی غیر صلوة کتب الله له لکل
حرف عشرة حسنات و در حدیث دیگر مانند این روایت کرده و این فقره افزوده و من استمع القرآن کتب الله له لکل

لکل حرف حسنة از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده من قرء القران فی المصحف متع ببصره و خفف عن
والدیه ولو کانا کافرین نیز از آنحضرت روایت کرده انه سئل عن تنزیل القران فقال اقرؤا کما علمتم و تفسیرها
از تفسیر عیاشی روایت کرده عن الصادق عن ابیه عن ابائه علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه
و اله ایها الناس انکم فی دار هدنة وانتم علی ظهر سفر والسیر بکم سریع وقد رایتم اللیل والنهار والشمس
والقمر یبلیان کل جدید و یقربان کل بعید و یاتیان بکل موعود فاعدوا الجهاز لبعد المجاز قال فقام
المقداد بن الاسود فقال یا رسول الله صلی الله علیک و آلک ما دار الهدنة فقال دار بلاغ وانقطاع
فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقران فانه شافع مشفع و ماحل مصدق و من
جعله امامه قاده الی الجنة و من جعله خلفه ساقه الی النار و هو الدلیل یدل علی خیر سبیل و هو
کتاب فیه تفصیل و بیان و تحصیل و هو الفصل لیس بالهزل و له ظهر و بطن فظاهره حکم و باطنه علم ظاهره
انیق و باطنه عمیق له نجوم و علی نجومه نجوم لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبه فیه مصابیح الهدی
و منار الحکمة و دلیل علی المعرفة لمن عرف الصفة و در کافی این فقره را زیاده نموده فلیجل جال بصره و لیبلغ
الصفة نظره ینج من عطب و یخلص من نشب فان التفکر حیوة قلب البصیر کما یمشی المستنیر فی الظلمات بالنور
فعلیکم بحسن التخلص و قلة التربص و احادیث که در باب ترغیب بر تلاوت قران و بیان ثواب قرائت ان و سورهای
آن و تمسک بدان بطریق امامیه وارد و یافته بسیار است از خوف سامت و ملالت برین قدر اکتفا رفت و دوم انکه اسناد
قول تحریف کلام الله با امامیه نیز کذب صریح و بهتان محض است چه در عدم وقوع تحریف در کلام الهی و عدم تبدیل
حرفی از ان بحرفی دیگر در میان علمای امامیه خلافی نیست کافه علمای فرقه حقه متفق اند بر انکه در کتاب الهی تحریفی
واقع نشده سید الحکما میر محمد باقر داماد قدس سره در حاشیه قبسات از مصنفات خود دعوی اجماع بران کرده میفرماید
والذکر الحکیم هو القران الکریم قال الله تعالی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و المراد حفظه
عما تطرق الی الکتب السماویه من قبله من التحریف و التبدیل بان یزاد فی التنزیل ما لم ینزل الله
سبحانه او یبدل او یحرف شیء منه بغیره اما بحسب اصل تنزیله او بحسب نظمه و ترتیبه و هذا
کله موضع وفاق بین الامة اجماعا انتهی و بعض روایات که موهم خلاف مقصود است دال است بتحریف معنی
چنانچه حضرت امام ابی جعفر علیه السلام در رساله که بسعد خیر نوشته اند نص براین معنی نموده میفرماید و کان
من نبذهم الکتاب ان اقاموا [illegible] حدیث بطوله یعنی پس ولازپس پشت انداختن ایشان کتاب را

حرفیه

اینکه قائم داشتند حرف های کتاب را و تحریف کردند حدود و لهذا حاصل کاشی روایتی می فرماید والمراد بالتحریف الواقع
فی القران التحریف فی المعنی دون اللفظ و با بیان مراد اجمالی که در روایات واقع است مخل بمقصود نیست و بر طبق قاعده
اصولیه مجمل را بر مفصل حمل باید کرد و بنا برین تقدیر آنچه مدعی قریش که حرفا کتاب واقع است مراد ازان نیز تحریف
در معنی است و آنچه گفته که دعای مذکور را از متواترات می انکارند نیز افترای محض است هیچیک از علمای امامیه دعای
مسطور را از جمله متواترات نشمرده و آنچه اشعار نموده که در روایات امامیه بجای من المرافق الی المرافق و بجای امة
من امتکم ائمة ازکی من ائمتکم ورود یافته محمول بر اختلاف قرات و بر بیان تفسیر و تاویل و تنزیل است چه حروف جر بعضی بجای
بعض دیگر گذاشته میشود و تفسیر امت بامه نیز استبعادی ندارد اطلاق امت بر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام در کلام الهی واقع است قوله تعالی ان ابراهیم کان امة بر ائمه معصومین علیهم السلام که نائبان حضرت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و وارثان علم اویند نیز اگر اطلاق امت کرده شود مستبعد نیست ملا علی قاری
در شرح نخبة الفکر بعد بیان اینکه در احمد بن حنبل و شافعی از صفات الائمه موجب قبول آنقدر است که قائم مقام
عدد کثیر می تواند شد میگوید و لذا سمعت مثل هذا الامام امة قال تعالی ان ابراهیم کان امة
لانه یجتمع فیه من الکلمات ما لا یوجد متفرقة الا فی جماعة و لذا قال الشاعر و لیس من الله
بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد و قد قیل فی الحدیث المشهورة علیکم بالسواد الاعظم ای الاورع
الاعلم انتهی شیخ جلال الدین سیوطی در اتقان در بیان انواع قرات میفرماید الثالث الاحاد و هو ما صح سنده
و خالف الرسم او العربیة او لم یشتهر الاشتهار المذکور و لا یقرا به و قد عقد الترمذی فی جامعه
والحاکم فی المستدرک لذلک بابا اخرج فیه شیئا کثیرا صحیح الاسناد من ذلک ما اخرجه
الحاکم من طریق عاصم الجحدری عن ابی بکرة ان النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] آنکه قول بوقوع حذف
و اسقاط از کلام الله مخصوص بکتب احادیث امامیه نیست بلکه در صحیح بخاری و صحیح مسلم اهل سنت که آنها را اصح الکتب
بعد کتاب الله میدانند احادیث بسیار ورود یافته اند که نص اند در وقوع حذف و اسقاط از کلام الله بلکه دلالت
میکنند بر وقوع زیادت فی الجمله در کلام الله و استیعاب آن درین مقام متعذر است لاجرم بذکر چند حدیث اکتفا نموده میشود
از انجمله در صحیح بخاری در باب مناقب عمار و حذیفه رضی الله عنهما روایت کرده عن ابراهیم عن علقمة قال قدمت
الشام فصلیت رکعتین ثم قلت اللهم یسر لی جلیسا صالحا فاتیت قوما فجلست الیهم فاذا شیخ قد جاء
حتی جلس الی جنبی قلت من هذا قالوا ابو الدرداء فقلت انی دعوت الله ان یسر لی جلیسا صالحا فیسره لی

فيسر لى قال ممن انت قلت من اهل الكوفة قال اوليس عندكم ابن ام عبد صاحب النعلين والوسادة

والمطهرة افيكم الذى اجاره الله من الشيطان على لسان نبيه اوليس فيكم صاحب سر النبى صلى الله عليه

وسلم الذى لا يعلم احد غيره ثم قال كيف يقرأ عبد الله والليل اذا يغشى فقرأت عليه والليل

اذا يغشى والنهار اذا تجلى والذكر والانثى قال والله لقد اقرانيها رسول الله صلى الله عليه وسلم من فيه

الى فيه نيز در همين باب روايت كرده عن مغيرة عن ابراهيم قال ذهب علقمة الى الشام فلما دخل المسجد

قال اللهم يسر لى جليسا صالحا فجلس الى ابى الدرداء فقال ممن انت قال من اهل الكوفة قال اليس فيكم او منكم

صاحب السر الذى لا يعلمه غيره يعنى حذيفة قال قلت بلى قال اليس فيكم او منكم الذى اجاره على لسان

نبيه يعنى من الشيطان يعنى عمارا قلت بلى قال اليس فيكم او منكم صاحب السواك والسواد قال بلى قال

كيف كان عبد الله يقرأ والليل اذا يغشى والنهار اذا تجلى قلت والذكر والانثى قال ما زال بى هؤلاء

حتى كادوا يستنزلونى عن شئ سمعته من النبى صلى الله عليه وسلم و در آن نيز قبل عبد الله بن مسعود

روايت كرده عن ابراهيم عن علقمة دخلت الشام وصليت ركعتين فقلت اللهم يسر لى جليسا صالحا

فرايت شيخا مقبلا فلما دنى قلت ارجوان يكون استجاب قال من انت قلت من اهل الكوفة قال افلم يكن

فيكم صاحب النعلين والوسادة والمطهرة اولم يكن فيكم الذى اجير من الشيطان اولم يكن فيكم صاحب

السر الذى لا يعلمه غيره كيف قرأ ابن ام عبد والليل اذا يغشى فقرأت والليل اذا يغشى والنهار اذا تجلى

والذكر والانثى قال اقرأنيها النبى صلى الله عليه وسلم فاه الى فى فما زال هؤلاء حتى كادوا يردونى

در صحيح مسلم نيز روايت بسيار متضمن وقوع زياده ونقصان در كتاب الله مروى است از انجمله در باب من قرأ والذكر

والانثى روايت كرده عن ابراهيم عن علقمة قال قدمنا الشام فاتانا ابو الدرداء فقال افيكم احد يقرأ

على قراءة عبد الله فقلت نعم انا قال فكيف سمعت عبد الله يقرأ هذه الاية والليل اذا يغشى

والذكر والانثى قال انا والله هكذا سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأها ولكن هؤلاء يريدون

ان اقرأ وما خلق فلا اتابعهم نيز روايت كرده عن ابراهيم قال اتى علقمة الشام فدخل مسجدا فصلى فيه ثم

قام الى حلقة فجلس فيها قال فجاء رجل فعرفت فيه تحوش القوم وهيئتهم قال فجلس الى جنبى

ثم قال اتحفظ كما كان عبد الله يقرأ فذكر بمثله نيز روايت كرده عن علقمة قال لقيت ابا الدرداء

فقال لى ممن انت قلت من اهل العراق قال من ايهم قلت من اهل الكوفة قال هل تقرأ على قراءة عبد الله

بن مسعود قال قلت نعم قال فاقرأ والليل اذا يغشى قال فقرأت والليل اذا يغشى والنهار اذا تجلى
والذكر والانثى قال فضحك ثم قال هكذا سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم شيخ جلال الدين سيوطى
در تفسير در منثور ميفرمايد واخرج ابن سعد واحمد والبخارى ومسلم وابو داؤد فى ناسخه وابن الضريس وابن
جرير وابن المنذر وابن حبان والبيهقى فى الدلائل عن انس قال انزل الله فى الذين قتلوا ببئر معونة قرانا
قراناه حتى نسخ بعد ان بلغوا قومنا انا لقد لقينا ربنا فرضى عنا وارضانا واخرج مسلم وابن مردويه
وابو نعيم فى الحلية والبيهقى فى الدلائل عن ابى موسى الاشعرى قال كنا نقرأ سورة نشبهها فى الطول
والشدة ببراءة فانسيتها غير انى حفظت منها لو كان لابن ادم واديان من مال لابتغى واديا
ثالثا ولا يملأ جوفه الا التراب وكنا نقرأ سورة نشبهها باحدى المسبحات اولها سبح لله ما فى السموات
فانسيناها غير انى حفظت منها يا ايها الذين امنوا لا تقولوا ما لا تفعلون فتكتب شهادة فى اعناقكم
فتسئلون عنها يوم القيامة واخرج ابو عبيد فى فضائله وابن الضريس عن ابى موسى الاشعرى قال
نزلت سورة شديدة نحو براءة فى الشدة ثم رفعت وحفظ منها ان الله سيؤيد هذا الدين باقوام
لا خلاق لهم ولفظ ابن الضريس ليؤيدن هذا الدين برجال ما لهم فى الاخرة من خلاق ولو ان
لابن ادم واديين من مال لتمنى واديا ثالثا ولا يملأ جوف ابن ادم الا التراب الا من تاب فيتوب الله
عليه والله غفور رحيم واخرج ابو عبيد واحمد والطبرانى فى الاوسط والبيهقى فى الشعب عن ابى واقد
الليثى قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اوحى اليه اتيناه فعلمنا مما اوحى اليه قال فجئته ذات
يوم فقال ان الله يقول انا انزلنا المال لاقام الصلوة وايتاء الزكوة ولو ان لابن ادم واديا لاحب
ان يكون اليه الثانى ولو كان له الثانى لاحب ان يكون اليهما الثالث ولا يملأ جوف ابن ادم الا التراب
ويتوب الله على من تاب واخرج ابو عبيد واحمد وابو يعلى والطبرانى عن زيد بن ارقم قال كنا نقرأ على عهد
رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان لابن ادم واديان من ذهب وفضة لابتغى الثالث ولا يملأ بطن
ابن ادم الا التراب ويتوب الله على من تاب واخرج ابو عبيد عن جابر بن عبد الله قال كنا نقرأ
لو كان لابن ادم ملأ واد مالا لاحب اليه مثله ولا يملأ جوف ابن ادم الا التراب ويتوب الله
على من تاب واخرج ابو عبيد والبخارى ومسلم عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول لو ان لابن ادم ملأ واد مالا لاحب ان له اليه مثله ولا يملأ عين ابن ادم الا التراب

الا التراب ويتوب الله على من تاب قال ابن عباس لا ادري امن القران هو ام لا واخرج البزار وابن الضريس
عن بريدة سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الصلوة لو ان لابن ادم واديا من ذهب لابتغى اليه ثانيا
ولو اعطي ثانيا لابتغى اليه ثالثا ولا يملأ جوف ابن ادم الا التراب ويتوب الله على من تاب واخرج
ابن الضريس عن ابن عباس قال كنا نقرأ لا ترغبوا عن ابائكم فانه كفر بكم ان ترغبوا عن ابائكم واخرج
عبد الرزاق واحمد وابن حبان عن عمر بن الخطاب قال ان الله بعث محمدا بالحق وانزل معه الكتاب
فكان فيما انزل عليه اية الرجم فرجم ورجمنا بعده ثم قال قد كنا نقرأ ولا ترغبوا عن ابائكم فانه
كفر بكم ان ترغبوا عن ابائكم واخرج الطيالسي وابو عبيد والطبراني عن عمر بن الخطاب قال كنا
نقرأ فيما نقرأ ولا ترغبوا عن ابائكم فانه كفر بكم ثم قال لزيد بن ثابت أكذلك يا زيد قال نعم واخرج
ابن عبد البر في التمهيد من طريق عدي بن عدي بن عميرة بن فروة ان عمر بن الخطاب قال لابي او ليس كنا
نقرأ فيما نقرأ من كتاب الله ان انتفاءكم عن ابائكم كفر بكم فقال بلى ثم قال او ليس كنا نقرأ الولد للفراش
وللعاهر الحجر فيما فقدنا من كتاب الله فقال ابي بلى واخرج ابو عبيد عن المسور بن مخرمة قال قال
عمر لعبد الرحمن بن عوف الم تجد فيما انزل علينا ان جاهدوا كما جاهدتم اول مرة فانا لا نجدها
قال اسقطت فيما اسقط من القران واخرج ابو عبيد وابن الضريس وابن الانباري في المصاحف عن
ابن عمر قال لا يقولن احدكم قد اخذت القران كله ما يدريه ما كله قد ذهب منه قران كثير ولكن ليقل
قد اخذت ما ظهر منه نيز ابن اثير در جامع الاصول از ابن عباس روايت كرده قال كانت عكاظ ومجنة و
ذو المجاز اسواقا في الجاهلية فلما كان الاسلام فكانهم تأثموا ان يتجروا في الموسم فنزلت ليس عليكم
جناح ان تبتغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج قرأها ابن عباس هكذا وفي رواية ان تبتغوا في مواسم
الحج فضلا من ربكم اخرجه البخاري وفي رواية ابي داود انه قرأ ليس عليكم جناح فضلا من ربكم
قال كانوا لا يتجرون بمنى فأمروا بالتجارة اذا افاضوا من عرفات وفي اخرى له قال ان الناس في اول الحج
كانوا يتبايعون بمنى وعرفة وسوق ذي المجاز وهي مواسم الحج فخافوا البيع وهم حرم فانزل الله تعالى
عز وجل لا جناح عليكم ان تبتغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج قال عطاء بن ابي رباح فحدثني عبيد
بن عمير انه كان يقرأها في المصحف نيز صاحب جامع الاصول از ترمذي او از قتاده بن نعمان روايت كرده قال
كان اهل بيت منا يقال لهم بنو ابيرق بشر وبشير ومبشر وكان بشير رجلا منافقا يقول الشعر يهجو به

اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ثم ينحله بعض العرب ثم يقول قال فلان كذا وكذا وقال فلان كذا وكذا
فاذا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم ذلك الشعر قالوا والله ما يقول هذا الشعر الا هذا الخبيث
او كما قال الرجل فقالوا ان الابيرق قالها قال وكانوا اهل بيت حاجة وفاقة في الجاهلية والاسلام
وكان الناس انما طعامهم بالمدينة التمر والشعير وكان الرجل اذا كان له يسار فقدمت ضافطة
من الشام من الدرمك ابتاع الرجل منها فخص بها نفسه واما العيال فانما طعامهم التمر والشعير
فقدمت ضافطة من الشام فابتاع عمي رفاعة بن زيد حملا من الدرمك فجعله في مشربة له
وفي المشربة سلاح درع وسيف فعدي عليه من تحت الليل فنقبت المشربة واخذ الطعام والسلاح
فلما اصبح اتاني عمي رفاعة فقال يا ابن اخي انه قد عدي علينا في ليلتنا هذه فنقبت مشربتنا وذهب
طعامنا وسلاحنا فتحسسنا في الدار وسألنا فقيل لنا قد رأينا بني ابيرق استوقدوا في هذه الليلة
ولا نرى فيما نرى الا على بعض طعامكم قال وكان بنو ابيرق قالوا ونحن نسأل في الدار والله ما نرى
صاحبكم الا لبيد بن سهل رجلا منا له صلاح واسلام فلما سمع لبيد اخترط سيفه وقال انا
اسرق فوالله ليخالطنكم هذا السيف او لتبينن هذه السرقة قالوا اليك عنا ايها الرجل فما انت بصاحبها
فسألنا في الدار حتى لم نشك انهم اصحابها فقال لي عمي يا ابن اخي لو اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت
ذلك له قال قتادة فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت ان اهل بيت منا اهل جفاء عمدوا
الى عمي رفاعة بن زيد فنقبوا مشربة له واخذوا طعامه وسلاحه فليردوا علينا سلاحنا فاما
الطعام فلا حاجة لنا فيه فقال النبي صلى الله عليه وسلم سامر في ذلك فلما سمع بنو ابيرق اتوا رجلا
منهم يقال له اسير بن عروة فكلموه في ذلك فاجتمع في ذلك اناس من اهل الدار فقالوا يا رسول الله ان قتادة
بن النعمان وعمه عمدا الى اهل بيت منا اهل اسلام وصلاح يرمونهم بالسرقة من غير بينة ولا ثبت قال
قتادة فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فكلمته فقال عمدت الى اهل بيت ذكر منهم اسلام
وصلاح ترميهم بالسرقة من غير ثبت ولا بينة قال فرجعت ولوددت اني خرجت من بعض مالي
ولم اكلم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله المستعان فلم يلبث ان نزل القران انا انزلنا
اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما اراك الله ولا تكن للخائنين خصيما بني ابيرق واستغفر الله مما قلت
لقتادة ان الله كان غفورا رحيما ولا تجادل عن الذين يختانون انفسهم ان الله لا يحب من كان خوانا

خوانا انما یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله وهو معهم الی قوله رحیما الحدیث ظاهر سیاق آیهٔ کریمه
که درین جا بهشد واقع است دلالت دارد بر اینکه لفظ بنی ابیرق و قتاده در ابتدای تنزیل در آیه کریمه مندرج بود اعم از آنکه
بطریق جزئیت باشد یا بر سبیل تاویل منزل مع التنزیل بعد از آن محذوف و ساقط شد نیز در جامع الاصول از بخاری
روایت کرده فی روایة وما اوتوا من العلم الا قلیلا قال الاعمش هکذا فی قراءتنا نیز در جامع الاصول از بخاری
و مسلم و ترمذی روایت کرده قال سعید بن جبیر وکان یقرأ وکان امامهم ملک کان یاخذ کل سفینة صالحة
غصبا وکان یقرأ واما الغلام فکان کافرا نیز در جامع الاصول آورده و فی روایة البخاری لما نزلت وانذر
عشیرتک الاقربین ورهطک منهم المخلصین خرج رسول الله الحدیث ایضا میگویم من المرافق بجای الی
المرافق و ایتها لکم من امتکم بجای امته انکی من امته و نظائر آن که در روایات امامیه واقع است از قبیل اختلاف
قراءات است مقول آن موجب طعن و تشنیع بفرقه امامیه نمیگردد چه اینمعنی خاص باین فرقه نیست بلکه در کتب معتبره
اهل سنت نیز مانند آن مروی است مانند وما تعبدون من دوننا بجای وما تعبدون من دون الله و عن عبادتک
الهتنا بجای عن الهتنا او یبصرون بجای او یعقلون و از آیت من اتخذ الهه بکسر همزه و فتح لام و بعد آن
الف و ها ی تانیث بمعنی آفتاب بجای آیت من اتخذ الهه و اجعلنا من المتقین اماما بجای واجعلنا للمتقین
اماما و نظائر آن که از حد احصا خارج است شیخ ابو القاسم عیسی بن عبد العزیز که از اکابر علمای اهل سنت است
در کتاب جامع اکبر و بحر اذخر که قریب سی مجلد است هفت هزار روایت تخریج نموده صاحب فتح الباری چند
روایت از آن التقاط کرده در شرح صحیح بخاری ذکر نموده است ابو عمر بن عبد البر حکایت اهل سنت اختلاف
قراءات که در سوره فرقان واقع است بموجب تتبع خود هفتاد و چهار موضع ذکر کرده است و صاحب فتح الباری
پنجاه و شش موضع دیگر از کتاب جامع اکبر و بحر اذخر التقاط نموده بر آن افزوده و یکصد و سی موضع در شرح
بخاری ذکر نموده است بنا بر اقتضای مقام از تطویل کلام نیندیشیده بذکر آن مبادرت نموده میشود فصل
لم اقف فی شیء من طرق حدیث عمر علی تعیین الاحرف التی اختلف فیها عمر وهشام من سورة الفرقان
وقد زعم بعضهم فیما حکاه ابن التین انه لیس فی هذه السورة عند القراء خلاف فیما ینقص من
خط المصحف سوی قوله وجعل فیها سراجا وقرئ سرجا جمع سراج وقال ما فیها من الخلاف لا یخالف
خط المصحف قلت وقد تتبع ابو عمر بن عبد البر ما اختلف فیه القراء من ذلک من لدن الصحابة
ومن بعدهم من هذه السورة فاوردته ملخصا وزدت علیه ما فات ذکره [illegible]

وفيه تعقب على ما حكاه ابن التين في سبعة مواضع او اكثر قوله تبارك الذي نزل الفرقان قرأ ابو الجوزا وابو السوار انزل بالالف قوله على عبده قرأ عبد الله بن الزبير وعاصم الجحدري على عباده ومعاذ ابو حليمه وابو نهيك على عبيده قوله قالوا اساطير الاولين اكتتبها قرأ طلحة بن مصرف وروينا عن ابراهيم النخعي بضم المثناة الاولى وكسر الثانية مبنيا للمفعول واذا ابتدئ ضم اوله قوله ملك فيكون قرأ عاصم الجحدري وابو المتوكل ويحيى بن معمر بضم النون قوله او تكون له جنة قرأ الاعمش وابو حصين يكون بالتحتانية قوله يأكل منها قرأ الكوفيون سوى عاصم نأكل بالنون ونقله في الكامل عن القسم وابن سعد وابن مقسم قوله ويجعل لك قرأ ابن كثير وابن عامر وحميد ومن تابعهم ابو بكر وشيبان عن عاصم وكذا محبوب عن ابي عمرو ورش ويجعل برفع اللام والباقون بالجزم عطفا على محل جعل وقيل لادغامها وهذا يجري على طريقة ابي عمرو بن العلا وقرأ بنصب اللام عمرو بن دينار بن ابي عبلة وطلحة بن سليمان وعبد الله بن موسى ذكرها الفراء جوازا على اضمار ان ولم ينقلها وضعفها ابن جني قوله مكانا ضيقا قرأ ابن كثير والاعمش وعلي بن نصر ومسلمة بن محارب بالتخفيف ونقلها عقبة بن يسار عن ابي عمرو ايضا قوله مقرنين قرأ عاصم الجحدري ومحمد بن السميفع مقرنون قوله ثبورا قرأ المذكورون بفتح المثلثة قوله ويوم يحشرهم قرأ ابن كثير وحفص عن عاصم وابو جعفر ويعقوب والاعرج وكذا الحسن وقتادة والاعمش على اختلاف عنهم بالتحتانية وقرأ الاعرج بكسر الشين قال ابن جني هي قوية في القياس متروكة الاستعمال قوله وما يعبدون من دون الله قرأ ابن مسعود وابو نهيك وعمرو بن دينار وما يعبدون من دوننا قوله فيقول قرأ ابن عامر وطلحة بن مصرف وسلام وابن حسان وطلحة بن سليمان وعيسى بن عمر وكذا الحسن وقتادة عنهما وروينا عن عبد الوارث عن ابي عمرو بالنون قوله ما كان ينبغي قرأ ابو عيسى الاسواري وعاصم الجحدري بضم اوله وفتح الغين قوله ان نتخذ قرأ ابو الدرداء وزيد بن ثابت والباقر واخوه زيد وجعفر الصادق ونصر بن علقمة ومكحول وشيبة وحفص بن حميد وابو جعفر القاري وابو حاتم السجستاني والزعفراني وروي عن مجاهد وابو رجا والحسن بضم اوله وفتح الخاء على البناء للمفعول وانكرها ابو عبيدة وزعم الفراء ان ابا جعفر تفرد بها قوله فقد كذبوكم حكى القرطبي انها قرأت بالتخفيف قوله بما تقولون قرأ ابن مسعود ومجاهد وسعيد بن جبير والاعمش وحميد بن قيس وابن جريج وعمرو بن دينار وابو حيوة وروينا عن قنبل بالتحتانية قوله فما يستطيعون قرأ حفص في

٢٩٠

وقرأ الاكثر عنه عن عاصم بالفوقانية وكذا الاعمش وطلحة بن مصرف وابو حيوة قوله ومن يظلم منكم نذقه قرأ يذقه بالتحتانية قوله الا انهم قرأ انهم بفتح الهمزة والاصل لانهم فحذفت اللام نقل هذا والذى قبله من اعراب السمين قوله ويمشون قرأ على وابن مسعود وابنه عبد الرحمن وابو عبد الرحمن السلمى بفتح الميم وتشديد الشين مبنيا للفاعل والمفعول ايضا قوله حجرا محجورا قرأ الحسن والضحاك وقتادة وابو رجا والاعمش حجرا بضم اوله وهى لغة وحكى ابو البقا الفتح عن بعض المؤيين ولم ار من نقلها قراءة قوله يوم تشقق الارض قرأ الكوفيون وابو عمرو والحسن فى المشهور عنهما وعمر بن ميمون ونعيم بن ميسرة بالتخفيف وقرأ الباقون بالتشديد ووافقهم عبد الوارث ومعاذ عن ابى عمرو وكذا محبوب وكذا الحمصى من الساطين فى نقل الهذلى قوله ونزل الملائكة قرأ الاكثر بضم النون وتشديد الزاء وفتح اللام على البناء للفاعل والملائكة بالنصب وقرأ جناح بن حبيش والخفاف عن ابى عمرو بالتخفيف والملائكة بالرفع على البناء للفاعل ورويت عن الخفاف على البناء للمفعول ايضا وقرأ ابن كثير فى المشهور عنه وبنصب عن ابى عمرو وننزل بنون الثانية خفيفة الملائكة بالنصب وقرأ بالتشديد به عن ابن كثير ايضا وقرأ هرون عن ابى عمرو بمثناة اوله وفتح النون وكسر الزاء الثقيلة الملائكة بالرفع اعنى ينزل ما امرت به وروى عن ابى بن كعب مثله لكن بفتح الزاء وقرأ ابو السمال وابو الاشهب كالمشهور عن ابن كثير لكن بالف اوله وعن ابى بن كعب نزلت بفتح وتخفيف وزيادة مثناة فى اخره وعنه مثله لكن بضم اوله مشددا وعنه تنزلت بمثناة فى اوله وفى اخره بوزن تفعلت قوله يا ليتنى اتخذت قرأ ابو عمرو بفتح التاء الاخيرة من ليتنى قوله يا ويلتنا قرأ الحسن بكسر المثناة بالاضافة ومنهم من امال قوله ان قومى اتخذوا قرأ ابو عمرو وروح واهل مكة الا رواية ابن مجاهد من قنبل بفتح الياء من قومى قوله لنثبت قرأ ابن مسعود بالتحتانية بدال النون وكذا روى عن حميد بن قيس وابن حصين وابى عمران الجونى قوله فدمرناهم قرأ على وسلمة بن محارب فدمرانهم بكسر الميم وفتح الراء وكسر النون الثقيلة بينهما الف تثنية وعن على بغير نون والخطاب لموسى وهارون قوله وعادا وثمود قرأ حمزة ويعقوب وحفص وثمود بغير صرف قوله امطرت قرأ معاذ ابو حليمة وزيد بن على وابو نهيك مطرت بضم اوله وكسر الطاء مبنيا للمفعول وقرأ ابن مسعود مطروا وعنه مطرنا بهم قوله مطر السوء قرأ ابو السمال وابو العالية وعاصم الجحدرى بضم السين وابو السمال ايضا مثله بغير همز وقرأ على وحفيده

الملائكة بالرفع وقرأ خارجة بن مصعب عن ابى عمرو ورويت عن معاذ ابى حليمة بتخفيف الزاء وضم اللام والاصل نزل فحذف تخفيفا وقرأ ابو رجا ويحيى بن معمر وعمر بن ذر ورويت عن ابن مسعود ونقلها ابن مقسم عن المكى واختارها الهذلى بفتح النون وتشديد الزاء وفتح اللام صح

زين العابدين وجعفر بن محمد بن زين العابدين بفتح السين وتشديد الواو بحمزة وكذا قرأ الضحاك لكن بالتخفيف قوله هزوا قرأ حمزة واسمعيل بن جعفر والمفضل باسكان الزاء وحفص بالضم بغير همز قوله هذا الذي بعث الله قرأ ابن مسعود وابي بن كعب اختاره الله من بيننا قوله عن الهتنا قرأ ابن مسعود وابي عن عبادة الهتنا قوله ارايت من اتخذ الهه قرأ ابن مسعود بمد الهمزة وكسر اللام والتنوين بصيغة الجمع وقرأ الاعرج بكسر اوله وفتح اللام بعدها الف وهاء تانيث وهو اسم الشمس وعنه بضم اوله ايضا قوله ام يحسب قرأ الشامي بفتح السين قوله او يعقلون قرأ ابن مسعود وابي بصروا قوله وهو الذي ارسل قرأ ابن مسعود جعل قوله الرياح قرأ ابن كثير ابن محيصن والحسن الريح قوله نشرا قرأ ابن عامر وقتادة وابو رجاء وعمرو بن ميمون بسكون الشين وتابعهم هرون الاعور وخارجة بن مصعب كلاهما عن ابي عمرو وقرأ الكوفيون سوى عاصم طائفة بفتح اوله ثم السكون وكذا قرأ الحسن وجعفر بن محمد العلاء بن سبابه وقرأ عاصم بموحدة بدل النون وتابعه عيسى الهمداني وابان بن تغلب وقرأ ابو عبد الرحمن السلمي في رواية وابن السميقع بضم الموحدة مقصورا بوزن حبلى قوله لنحيي به قرأ ابن مسعود ليبشر به قوله ميتا قرأ ابو جعفر بالتشديد قوله نسقيه قرأ عمر وابو حيوة وابن ابي عليه بفتح النون وهي رواية عن ابي عاصم وابي عمرو والاعمش قوله واناسي قرأ يحيى بن الحرث بتخفيف اخره وهي رواية عن الكسائي وعن ابي بكر بن عياش وعن ابي قتيبة المثال وذكرها الفراء جوازا لا نقلا قوله ولقد صرفناه قرأ عكرمة بتخفيف الراء قوله ليذكروا قرأ الكوفيون سوى عاصم بسكون الذال مخففا قوله هذا ملح قرأ ابو حصين وابو الحوا وابو المتوكل وابو حيوة وعمر بن ذر ونقلها الهذلي عن طلحة بن مصرف ورويت عن الكسائي وقتيبة المثال بفتح الميم وكسر اللام واستنكرها ابو حاتم السجستاني وقال ابن جني يجوز ان يكون اراد مالح بحذف الالف تخفيفا قال مع ان مالح ليست فصيحة قوله وحجرا قدم قوله الرحمن فاسال به قرأ زيد بن علي بجر النون لغتا لهي قوله فاسأله قرأ المكيون والكسائي وخلف وابان بن يزيد واسمعيل بن جعفر ورويت عن ابي عمرو وعن نافع فسل به بغير همز قوله لما تامرنا قرأ الكوفيون بالتحتانية لكن اختلف عن حفص وقرأ ابن مسعود لما تامرنا به قوله سراجا قرأ الكوفيون سوى عاصم سرجا بضمتين لكن سكن الراء الاعمش ويحيى بن وثاب وابان بن تغلب والرازي قوله وقمرا قرأ الاعمش وابو حصين والحسن ورويت عن عاصم بضم القاف وسكون الميم وعن

وعن الاعمش فتح اوله قوله ان يذكر قرأ حمزة بالتخفيف وابي بن كعب يتذكر وروي عن علي وابن مسعود
وقرأها ايضا ابراهيم النخعي ويحيى بن وثاب والاعمش وطلحة بن مصرف وعيسى الهمداني والباقون وأبو
وعبد الله بن ادريس ونعيم بن ميسرة قوله عباد الرحمن قرأ ابي بن كعب بضم العين وتشديد الموحدة
والحسن بضمتين بغير الف وابو المتوكل وابو نهيك وابو الجوزاء بفتح ثم كسر ثم تحتانية ساكنة قوله يمشون
قرأ علي ومعاذ القارئ وابو عبد الرحمن السلمي وابو المتوكل وابو نهيك وابن السميقع بالتشديد مبنيا
للفاعل وعاصم الجحدري وعيسى بن عمر مبنيا للمفعول قوله سجدا قرأ ابراهيم النخعي سجودا قوله ومقاما
قرأ ابو زيد بفتح الميم قوله ولم يقتروا قرأ ابن عامر والمدنيون وهي رواية ابي عبد الرحمن السلمي
عن علي وعن الحسن وابي رجاء ونعيم بن ميسرة والمفضل والازرق والجعفي وهي رواية عن ابي بكر
بضم اوله من الرباعي وانكر ابو حاتم وقرأ الكوفيون الا من تقدم منهم وابو عمرو في رواية بفتح اوله
وضم التاء وقرأ عاصم الجحدري وابو حيوة وعيسى بن عمر وهي رواية عن ابي عمرو ايضا بضم اوله وفتح
القاف وتشديد التاء والباقون بفتح اوله وكسر التاء قوله قواما قرأ حسان بن عبد الرحمن صاحب
عائشة بكسر القاف وابو حصين وعيسى بن عمر بتشديد الواو مع فتح القاف قوله يلق اثاما قرأ ابن مسعود
وابو رجاء يلقى باشباع القاف وقرأ عمر بن ذر بضم اوله وفتح اللام وتشديد القاف بغير اشباع قوله يضاعف
قرأ ابو بكر عن عاصم برفع الفاء وقرأ ابن كثير وابن عامر وابو جعفر وشيبة ويعقوب يضعف بالتشديد
وقرأ طلحة بن سليمان بالنون العذاب بالنصب قوله يخلد قرأ ابن عامر والاعمش وابو بكر عن عاصم بالرفع
وقرأ ابو حيوة بضم اوله وفتح الخاء وتشديد اللام وروي عن الجعفي وروي عن ابي عمرو بكر بتخفيف
اللام وقرأ طلحة بن مصرف ومعاذ القارئ وابو المتوكل وابو نهيك وعاصم الجحدري بالمثناة مع الجزم
على الخطاب قوله فيه مهانا قرأ ابن كثير باشباع الهاء في فيه حيث وقع وتابعه حفص عن عاصم هنا فقط
قوله وذريتنا قرأ ابو عمرو والكوفيون سوى عن عاصم بالافراد والباقون بالجمع قوله قرة اعين قرأ ابو الدرداء
وابن مسعود وابو هريرة وابو المتوكل وابو نهيك وحميد بن قيس وعمر بن ذر قرات بصيغة الجمع قوله يجزون
الغرفة قرأ ابن مسعود يجزون الجنة قوله ويلقون فيها قرأ الكوفيون سوى حفص وابن معدان بفتح اوله
وسكون اللام وكذا قرأ الهمزي عن المفضل قوله فقد كذبتم قرأ ابن مسعود وابن عباس وابن الزبير فقد
كذب الكافرون قوله فسوف يكون قرأ ابو السماك وابو المتوكل وعيسى بن عمر وابان بن تغلب بالمثناة

الفوقانية قوله لزاما قرأ ابو السمال بفتح اللام اسنده ابو حاتم السجستاني عن ابي زيد عنه ونقلها
الهذلي عن ابان بن تغلب قال ابو عمر بن عبد البر بعد ان اورد بعض ما اوردته هذا ما في سورة
الفرقان من الحروف التي بايدي اهل العلم بالقران والله اعلم بما انكر منها عمر على هشام وما قرأ به
عمر فقد يمكن ان يكون هنا حروف اخرى لم تصل الينا وليس كل من قرأ بشيء نقل ذلك عنه ولكن
ان فات من ذلك شيء فهو النزر اليسير كذا قال والذي ذكرناه نزيد على ما ذكره مثله او اكثر
ولكنا لا نتقلد عهدة ذلك ومع ذلك فنقول يحتمل ان هنا اشياء لم نطلع عليها على اني تركت اشياء
مما يتعلق بصيغة الاداء من الهمزة والمد والروم والاشمام ونحو ذلك ثم بعد كتابي هذا واسماعه
وقفت على الكتاب الكبير المسمى بالجامع الاكبر والبحر الازخر تاليف شيخ شيوخنا ابي القاسم عيسى بن
عبد العزيز اللخمي ذكر انه جمع فيه سبعة الاف رواية من طريق غير ما لا يليق وهو ثلثين مجلدة
فالتقطت منه مما لم يتقدم ذكره من الاختلاف يقارب ما كنت ذكرته اولا وقد اوردته على ترتيب
السورة قوله ليكون للعالمين نذيرا قرأ اديم السدوسي بالمثناة من فوق قوله واتخذوا من دونه
الهة قرأ سعيد بن يوسف بكسر الهمزة وفتح اللام بعدها الف قوله يمشي قرأ العلاء بن سيابة
وموسى بن اسحاق بضم اوله وسكون الميم والسين المهملة المكسورة وقالوا هو تصحيف قوله ان تتبعون
قرأ ابو نعيم بتحتانية اوله وكذا محمد بن جعفر بفتح المثناة الاولى وسكون الثانية قوله فلا يستطيعون
قرأ زبير بن احمد بمثناة من فوق قوله جنة ياكل منها قرأ سالم بن عمر جنات بصيغة الجمع قوله
مكانا ضيقا مقرنين قرأ عبد الله بن سلام مقرنين بالتخفيف وقرأ سهيل مقرنون بالتخفيف
[illegible] قوله ام جنة الخلد قرأ ابو هشام ام جنات بصيغة الجمع قوله عبادي هؤلاء قرأها
بيد بن مسلم بتحريك الياء قوله نسوا الذكر قرأ ابو مالك بضم النون وتشديد السين قوله
فما يستطيعون صرفا قرأ ابن مسعود فما يستطيعون لكم وابي بن كعب فما يستطيعون لك
حكى ذلك احمد بن يحيى بن مالك عن عبد الوهاب عن هرون الاعور وروى عن ابي الاصبهاني عن
ابي بكر بن عياش وعن يوسف بن سعيد عن خلف بن تميم عن زائدة كلاهما عن الاعمش بزيادة لكم
قوله ومن يظلم منكم قرأ يحيى بن واضح ومن يكذب بدل يظلم ووزنها وقرأ ايضا هرون الاعور يكذب
بالتشديد قوله عذابا كبيرا قرأ شعيب عن ابي حمزة بالمثلثة بدل الموحدة قوله لولا انزل قرأ

قرأ جعفر بن محمد بفتح الهمزة والزاء ونصب الملائكة قوله عتوا كبيرا قرأ عتيا بالتحتانية بدل الواو
وقرأ ابو اسحاق الكوفي كثيرا بالمثلثة بدل الموحدة قوله يوم يرون الملائكة قرأ عبد الرحمن بن
عبد الله ترون بالمثناة من فوق قوله يقولون قرأ هشام عن يونس وتقولون بالمثناة من فوق
ايضا قوله قدمنا قرأ سعيد بن اسمعيل بفتح الدال قوله الى ما عملوا من عمل قرأ الوكيعي من عمل صالحا
بزيادة صالح قوله هباء قرأ محارب بضم الهاء مع المد قرأ بصير بن يوسف بالضم والقصر والتنوين
وقرأ ابن دينار كذلك لكن بفتح الهاء قوله مستقرا قرأ طلحة بن موسى بكسر القاف قوله ويوم تشقق
قرأ ابو ضمام ويوم بالرفع والتنوين وابو حيوة بالرفع بلا تنوين وقرأ عصمة عن الاعمش يوم يرون
السماء يشقق بحذف الواو وزيادة ترون قوله الملك يومئذ قرأ سليمان بن ابراهيم الملك
بفتح الميم وكسر اللام قوله الحق قرأ جعفر بن يزيد بنصب الحق قوله يا ليتني اتخذت قرأ عاصم
بن بصير تخذت قوله وقالوا لولا نزل عليه القران قرأ المعلى عن الجحدري بفتح النون والزاء
مخففا وقرأ زيد بن علي عن عبد الله بن خليد كذلك لكن مثقلا قوله وقوم نوح قرأها الحسن
بن محمد بن ابي سعيد عن ابيه بالرفع قوله وجعلناهم للناس اية قرأ مجاهد الرامهرمزي ايات بالجمع
قوله ولقد اتوا على القرية قرأ سودة بن ابراهيم القريات بالجمع وقرأ مراد القرية بالتصغير مثقلا قوله
فلم يكونوا يرونها قرأ حمزة عن شعبة بالمثناة من فوق قوله ام تحسب قرأ ابو حمزة بن حمزة بضم التحتانية
وفتح السين المهملة قوله سباتا قرأ يوسف بن احمد بكسر المهملة اوله وقال معناه الراحة قوله وجهادا
كبيرا قرأ محمد بن الحنفية بالمثلثة قوله مرج البحرين قرأ ابن عرفة مرج بالتشديد بدل الراء قوله هذا
عذب فرات قرأ الحسن بن محمد بن ابي سعيد عن ابيه بكسر الذال المعجمة قوله فجعله نسبا قرأ الحجاج بن
يوسف سببا بمهملة ثم موحدتين قوله ايسجد قرأ ابو نوفل بالتاء المثناة من فوق قوله هو الذي
جعل الليل والنهار خلفة قرأ الحسن بن محمد بن ابي سعيد عن ابيه خلفه بفتح الخاء والهاء ضمير يعود
الى الليل قوله على الارض هونا قرأ ابن السميقع بضم الهاء قوله قالوا سلاما قرأ حمزة بن عروة
سلما بكسر السين وسكون اللام قوله بين ذلك قرأ جعفر بن الياس بضم النون وقال هو اسم كان قوله
لا تدعون قرأ جعفر بن محمد بتشديد قوله لا يقتلون قرأ ابن جامع بضم اوله وفتح القاف وتشديد
التاء المكسورة وقرأ مقاتل كذلك لكن بالف قبل المثناة قوله اثاما قرأ عبد الله بن صالح العجلي

عن حمزة اتما بكسر اوله وسكون ثانيه بغير الف قبل الميم وروى عن ابن مسعود بصيغة الجمع اثاما قوله
يبدل الله قرأ عبد الحميد عن ابى بكر وابن ابى علية وابان بن مجاهد عن عاصم وابو عمارة والبرجمى عن
الاعشى بسكون الموحدة قوله لا يشهدون الزور قرأ ابو المظفر بالنون بدل الزاء قوله ذكروا بايات ربهم
قرأ تميم بن اياد بفتح الذال والكاف قوله بايات ربهم قرأ سليمان بن يزيد باية قوله قرة اعين قرأ
معروف بن حكيم قرة عين بالافراد وكذا ابو صالح من رواية الكلبى عنه لكنه قال قرات اعين قوله
وجعلنا للمتقين اماما قرأ جعفر بن محمد واجعل لنا من المتقين اماما قوله ويجزون قرأ ابى فى رواية
[illegible] قوله الغرفة قرأ ابو حامد الغرفات قوله بجنة قرأ ابن عمر بجنات بالجمع قوله سلاما
قرأ المطارقى سلما فى الموضعين قوله مستقرا ومقاما قرأ عمرو بن عمران مقاما بفتح الميم قوله فقد
كذبتم قرأ عبد الله بن سعيد بتخفيف الذال فهذه سنة وخمسون موضعا ليس فيهما شيء من المشهور
فالنصف الى ما ذكرته اولا فيكون جملتها نحوا من مائة وثلثين موضعا والله سبحانه وتعالى اعلم بسر
وقوع اختلاف در قرات بنا بر آنچه از احادیث اهل سنت مستفاد میشود این است که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه واله در صدر اسلام بجهت تیسیر تلاوت وتسهیل قرارت بر کافه انام خاص وعام که اکثر آنها عامی بودند
وتلاوت کلام مجید بر یک نهج بر آنها متعسر بود بجهت وجود [illegible] [illegible] مقدس انور حضرت
خیر البشر علیه واله صلوات الله الملک الاکبر اقتضا نمی کرد [illegible] [illegible] با محاسن مختلفه کلام الله تعلیم
فرموده بودند [illegible] انا صحابت جمیع آنحضرت لو را تعلیم فرموده بودند به تلاوت کلام الله ودرس
وتدریس آن اشتغال داشت وانحضرت صلی الله علیه واله وسلم درین باب مجاز بودند روایات بسیاری
برین معنی دلالت [illegible] از آنجمله ترمذی [illegible] روایت کرده انه صلی الله علیه وسلم قال یا جبرئیل انی
بعثت الى امة اميين منهم العجوز والشيخ الكبير والغلام والجارية والرجل الذى لم يقرأ كتابا قط فقال
لى يا محمد ان القران انزل على سبعة احرف بخارى در صحیح خود در باب انزل القرآن على سبعة احرف باسناد
خود از ابن شهاب روایت کرده قال حدثنى عروة ان الزبير ان المسور بن مخرمة وعبد الرحمن بن
عبد القارى اخبراه انهما سمعا عمر بن الخطاب يقول سمعت هشام بن حكيم يقرأ سورة الفرقان فى
حيوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستمعت بقراءته فاذا هو يقرأ على حروف كثيرة لم يقرأنيها
رسول الله صلى الله عليه وسلم فكدت اساوره فى الصلوة فصبرت حتى سلم فلببته بردائه

٢٩٦

بردائه فقلت من اقرأك هذه السورة التي سمعتك تقرأ قال اقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت
كذبت فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اقرأنيها على غير ما قرأت فانطلقت به اقوده الى رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقلت اني سمعت هذا يقرأ سورة الفرقان على حروف لم تقرأنيها فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ارسله اقرأ يا هشام فقرأ عليه القراءة التي سمعته يقرأ فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم كذلك انزلت ثم قال اقرأ يا عمر فقرأت القراءة التي اقرأني فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم كذلك انزلت ان هذا القران انزل على سبعة احرف فاقرأوا ما تيسر منه مسلم و ترمذی و ابو داود
و مالک در موطا و نسائی نیز این حدیث را روایت نموده اند ابن اثیر در جامع الاصول از مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی
روایت کرده ما هذا لفظه ابی بن کعب قال كنت في المسجد فدخل رجل يصلي فقرأ قراءة انكرتها
ثم دخل اخر فقرأ قراءة سوى قراءة صاحبه فلما قضينا الصلوة دخلنا جميعا على رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقلت ان هذا قرأ قراءة انكرتها عليه فدخل اخر فقرأ سوى قراءة صاحبه
فامرهما النبي صلى الله عليه وسلم فقرأ فحسن النبي صلى الله عليه وسلم شانهما فسقط في نفسي من
التكذيب ولا اذ كنت في الجاهلية فلما راى رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قد غشيني ضرب في صدري
ففضت عرقا وكانما انظر الى الله عز وجل فرقا فقال لي يا ابي ارسل الي ان اقرأ القران على حرف
فرددت اليه ان هون على امتي فرد الي اقرأ على سبعة احرف فلك بكل ردة رددتكها
مسألة تسألنيها فقلت اللهم اغفر لامتي اللهم اغفر لامتي فاخرت الثالثة ليوم يرغب الي الناس
كلهم حتى ابراهيم وفي رواية اخرى قال ان النبي صلى الله عليه وسلم كان عند اضاءة بني
غفار فاتاه جبريل عليه السلام فقال ان الله يامرك ان تقرأ امتك القران على حرف فقال
اسال الله معافاته ومغفرته وان امتي لا يطيق ذلك ثم اتاه الثانية فقال ان الله يامرك
ان تقرأ امتك القران على حرفين فقال اسال الله معافاته ومغفرته وان امتي لا يطيق ذلك
ثم جاءه الثالثة فقال ان الله يامرك ان تقرأ امتك القران على ثلثة احرف فقال اسال الله
معافاته ومغفرته ان امتي لا يطيق ذلك ثم جاءه الرابعة فقال ان الله يامرك ان تقرأ امتك
القران على سبعة احرف فايما حرف قرأوا عليه فقد اصابوا هذه رواية مسلم وفي رواية
ابي داود مثل الرواية الثانية الى قوله في اول مرة لا يطيق ذلك فقال ثم اتاه ثانية فذكره

الثانية ان اقرأه على حرفين فرددت اليه ان هون على امتي فرد الي

حتی بلغ سبعة احرف قال ان الله یامرك ان تقرأ علی امتك علی سبعة احرف فایما حرف قرأوا علیه فقد اصابوا وفی اخری له قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابی انی اقرئت القران فقیل لی علی حرف او حرفین فقال الملك الذی معی قل علی حرفین فقیل علی حرفین او ثلث فقال الملك الذی معی قل علی ثلاث قلت علی ثلاث حتی سبعة ثم قال لیس منها الا شاف کاف ان قلت سمیعا علیما عزیزا حکیما ما لم یختم ایة عذاب برحمة وایة رحمة بعذاب واخرج النسائی الروایة الثانیة من روایة مسلم وله فی اخری قال اقرأنی رسول الله صلی الله علیه وسلم سورة فبینما انا جالس فی المسجد اذ سمعت رجلا یقرأ بخلاف قرائتی فقلت من علمك هذه السورة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت لا تفارقنی حتی تاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتیت فقلت یا رسول الله ان هذا خالف قراءتی فی السورة التی علمتنی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأها ابی فقرأتها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم احسنت ثم قال للرجل اقرأ فخالف قراءتی فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم احسنت ثم قال رسول الله یا ابی انزل علی سبعة احرف کلها کاف شاف وفی اخری له ما حاك فی صدری منذ اسلمت الا انی قرأت ایة وقرأها اخر اقرأنیها رسول الله فاتیت النبی فقلت یا رسول الله اقرأتنی ایة کذا وکذا قال نعم فقال للاخر الم تقرأنی ایة کذا وکذا قال نعم قال ان جبرئیل ومیکائیل اتانی فقعد جبرئیل عن یمینی ومیکائیل عن یساری فقال جبرئیل اقرأ القران علی حرف وقال میکائیل استزده حتی بلغ سبعة احرف کل حرف شاف کاف نیز از ابن اثیر از بخاری ومسلم روایت کرده ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اقرأنی جبرئیل علی حرف فراجعته فزادنی فلم ازل استزیده ویزیدنی حتی انتهی الی سبعة احرف قال ابن شهاب بلغنی ان تلك السبعة الاحرف لا تختلف فی حلال ولا حرام نیز بخاری تخریج نموده ابن مسعود انه سمع رجلا یقرأ ایة سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ علی خلاف ذلك قال فاخذت بیده فانطلقت به الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلك له فعرفت فی وجهه الکراهیة وقال اقرأوا فکلاهما حسن ولا تختلفوا فان من کان قبلکم اختلفوا فهلکوا نیز از بخاری روایت کرده ابن عباس قال قال عمر ابی اقرأنا وانا لندع من لحن ابی وابی یقول اخذته من فی رسول الله صلی الله علیه وسلم فلا اترکه لشیء وقال الله ما ننسخ من ایة او ننسها نیز از بخاری ومسلم روایت کرده عن علقمة قال کنا بحمص فقرأ ابن مسعود سورة یوسف فقال رجل ما هکذا انزلت فقال عبد الله تقرأ بها علی

298

على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال احسنت فبينا هو يكلمه اذ وجد منه ريح الخمر فقال أتشرب الخمر
وتكذب بالكتاب فضربه الحد در فتح الباري فرموده وقد وقع عند الطبري من طريق اسحق بن عبد الله
بن ابي طلحة عن ابيه عن جده قال قرأ رجل فغير عليه عمر فاختصما عند النبي صلى الله عليه وسلم
فقال الرجل الم تقرأني يا رسول الله قال بلى قال فوقع في صدر عمر شيء عرفه النبي صلى الله عليه وسلم
في وجهه قال فضرب في صدره وقال ابعد شيطانا قالها ثلاثا ثم قال يا عمر القرآن كله صواب
ما لم يجعل رحمة عذابا وعذابا رحمة طبراني از زيد بن ارقم روايت كرده قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال اقرأني ابن مسعود سورة واقرأنيها زيد بن ثابت واقرأنيها ابي بن كعب فاختلف
قراءتهم فبقراءة ايهم آخذ فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلي الى جنبه فقال علي ليقرأ
كل انسان منكم كما علم فانه حسن جميل نيز ابن حبان وحاكم از ابن مسعود روايت كرده اند اقرأني رسول الله
صلى الله عليه وسلم سورة من آل حم فرحت الى المسجد فقلت لرجل اقرأها فاذا هو يقرأ حروفا
ما اقرأها فقال اقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم فانطلقنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاخبرناه فتغير وجهه فقال انما اهلك من كان قبلكم الاختلاف ثم اسر الى علي شيئا فقال
علي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يأمركم ان يقرأ كل رجل منكم كما علم قال فانطلقنا فكل
رجل منا يقرأ حروفا لا يقرأها صاحبه ودر ميان علما اختلاف واقع است كه او از هفت حرف چيست
ابو حاتم سي و پنج وجه ذكر كرده چنانچه در فتح الباري نقل انموده ابن قتيبه عدد مذكور را بر انواع اختلاف
قرات حمل فرموده وجوه اختلاف قرات را در هفت منحصر ساخته در فتح الباري در اثناي شرح باب
انزل القرآن على سبعة احرف ميفرمايد قد حمل ابن قتيبة وغيره العدد المذكور على الوجوه التي يقع
بها التغاير في سبعة اشياء الاول ما تتغير حركته ولا يزول معناه ولا صورته مثل ولا يضار
كاتب ولا شهيد بنصب الراء ورفعها الثاني ما يتغير بتغير الفعل مثل بعد بين اسفارنا و باعد بين
اسفارنا بصيغة الطلب والفعل الماضي الثالث ما يتغير بنقط بعض الحروف المهملة مثل ننشرها
بالراء والزاء الرابع ما يتغير بابدال حرف قريب من مخرج الآخر مثل طلح منضود في قراءة
علي وطلع منضود الخامس ما يتغير بالتقديم والتاخير مثل وجاءت سكرة الموت بالحق
في قراءة ابي بكر الصديق وطلحة بن مصرف وزين العابدين وجاءت سكرة الحق بالموت السادس

ما یتغیر بزیادة ونقصان کما تقدم فی التفسیر عن ابن مسعود وابی الدرداء واللیل اذا یغشی والنهار

اذا تجلی والذکر والانثی هذا فی النقصان واما فی الزیادة کما تقدم فی التفسیر تبت یدا ابی لهب فی

حدیث ابن عباس وانذر عشیرتک الاقربین ورهطک منهم المخلصین السابع ما یتغیر بابدال کلمة

بکلمة ترادفها مثل العهن المنفوش وقرأ ابن مسعود وسعید بن جبیر کالصوف المنفوش صاحب فتح الباری فرموده هذا وجه حسن ابو الفضل رازی تلخیص قول

ابن قتیبه نموده میفرماید الکلام لایخرج عن سبعة اوجه فی الاختلاف الاول اختلاف الاسماء من

افراد وتثنیة وجمع وتذکیر وتانیث الثانی اختلاف تصریف الافعال من ماض ومضارع

وامر الثالث وجوه الاعراب الرابع النقص والزیادة الخامس التقدیم والتاخیر السادس

الابدال السابع اختلاف اللغات کالفتح والامالة والترقیق والتفخیم والادغام والاظهار ونحو

ذلک انتهی بالجملة ازین روایات که از کتب معتبره اهل سنت منقول شد بوضوح پیوست که بر طبق این روایات در عهد

عهد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر یک از اصحاب بروجهی که از آنحضرت متلقی بود تلاوت کتاب عزیز مینمودند و

قرأتها باهم اختلاف داشتند بعد از ارتحال آنحضرت تا زمان عثمان عمل اصحاب نیز برین نهج استمرار داشت وقتیکه

بر یک قرأت نمینمودند تا آنکه اجتهاد جناب خلافت مآب ایشان اقتضای آن کرد که قرآن جمع کرده بر قرأت زید

اقتصار فرمود ونسخ مصاحف را از اصحاب طوعا وکرها گرفته وجوه مختلفه را که در مصاحف اصحاب بود الغاء واسقاط

نمود وآن مصاحف را که مخالف قرأت آنجناب بود خرق وحرق نمود یعنی پاره کرد وسوخت در صحیح بخاری

روایت کرده حدثنا ابن شهاب ان انس بن مالک حدثه ان حذیفة بن الیمان قدم علی عثمان

وکان یغازی اهل الشام فی فتح ارمنیة واذربیجان مع اهل العراق فافزع حذیفة اختلافهم

فی القراءة فقال حذیفة لعثمان یا امیر المومنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب

اختلاف الیهود والنصاری فارسل عثمان الی حفصة ان ارسلی الینا بالصحف ننسخها فی المصاحف ثم

نردها الیک فارسلت بها حفصة الی عثمان فامر زید بن ثابت وعبد الله بن الزبیر وسعید بن

العاص وعبد الرحمن بن الحرث بن هشام فنسخوها فی المصاحف وقال عثمان للرهط القرشیین

الثلاثة اذا اختلفتم انتم وزید بن ثابت فی شیء من القرآن فاکتبوه بلسان قریش فانما نزل بلسانهم

ففعلوا حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان الصحف الی حفصة وارسل الی کل افق بمصحف

مما نسخوا وامر بما سواه من القرآن فی کل صحیفة او مصحف ان یحرق در فتح الباری فرموده قوله وامر

مسعود وسعید بن جبیر کالصوف المنفوش

۳۳

وامر بما سواه من القران فی کل صحیفة او مصحف ان یحرق فی روایة الاکثر تخرق بالخاء المعجمة وللمروزی
بالمهملة ورواه الاصیلی بالوجهین والمعجمة اثبت فی روایة الاسماعیلی ان یمحا او یحرق وقد وقع
فی روایة شعیب عند ابن ابی داود والطبرانی وغیرهما وامرهم ان یحرقوا کل مصحف یخالف
المصحف الذی ارسل به قال فذلک زمان حرقت المصاحف بالعراق بالنار وفی روایة بکر
بن الاشج فامر بجمع المصاحف فاحرقها ثم بثت فی الاخبار التی کتب ومن طریق مصعب بن سعد
قال ادرکت الناس متوافرین حین احرق عثمان المصاحف فاعجبهم ذلک او قال لم ینکر ذلک منهم
احد وفی روایة ابی قلابة فلما فرغ عثمان من المصحف کتب الی اهل الامصار انی قد صنعت
کذا وکذا ومحوت ما عندی فامحوا ما عندکم والمحو اعم من ان یکون بالغسل او التحریق واکثر الروایات
صریحة فی التحریق فهو الذی وقع ویحتمل وقوع کل منهما بحسب ما رای کل من بیده شیء من ذلک
وقد جزم عیاض بانهم غسلوها بالماء ثم احرقوها مبالغة فی اذهابها وقال ابن عطیة
الروایة بالحاء المهملة اصح وهذا الحکم هو الذی وقع فی ذلک الوقت واما الان فالغسل اولی
لما دعت الحاجة الی ازالته وقوله امر بما سواه ای بما سوی المصحف الذی استکتبه والمصاحف
التی نقلت منه وسوی الصحف التی کانت عند حفصة وردها الیها ولهذا استدرک
مروان الامر بعدها واعدمها ایضا خشیة ان یقع لاحد منها توهم ان فیها ما یخالف المصحف الذی
استقر علیه الامر لما تقدم انتهی خلاف منتهی و نکره جمیع بزرگی از اصحاب کرام رضی الله عنهم بود از انجمله
عبدالله بن مسعود رضی الله عنه قرات خود را راجح واقتصار بر قرات زید را ترجیح بلا مرجح بلکه ترجیح مرجوح
میدانست واز قبول تلاوت بر طبق قرارش اباء واستنکاف مینمود وباخفای مصاحف وکتمان ان امر میفرمود
تا موجب انعدام آن نشود در فتح الباری میفرماید والذی اثبته الزهری ما یتعلق بامره بغل
المصاحف وکان مراد ابن مسعود بغل المصاحف کتمها واخفاءها لئلا تخرج فتعدم فکان
ابن مسعود رای خلاف ما رای عثمان رضی الله عنه ومن وافقه من الاقتصار علی قراءة
واحدة والغاء ما عدا ذلک او کان لا ینکر الاقتصار لما فی عدمه من الاختلاف بل کان
یرید ان یکون قراءته هی التی یعول علیها دون غیرها لما له من المزیة فی ذلک مما لیس لغیره
کما یوخذ من ظاهر کلامه فلما فاته ذلک ورای ان الاقتصار علی قراءة واحدة ترجیح

من غير مرجح عنده اختار استمرار القراءات على ما كانت عليه و بر توهين اقتصار بر قرارت زید حجتها
اقامت میفرمود چنانچه در صحیح بخاری و دیگر کتب معتبره احادیث اهلسنت مرویست از انجمله در فتح الباری
در آخر کتاب التفسیر در اثنای شرح احادیث باب جمع القرآن فرموده قد شق على ابن مسعود صرفه
عن كتابة المصحف حتى قال ما اخرجه الترمذی فی اخر حدیث ابراهیم عن ابن شهاب من
طريق عبد الرحمن بن مهدى عنه قال ابن شهاب فاخبرنى عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن
مسعود ان عبد الله بن مسعود ذكر و لزيد بن ثابت نسخ المصاحف و قال يا معشر المسلمين
اعزل عن نسخ كتابة المصحف و يتولاها رجل والله لقد اسلمت وانه لفى صلب رجل كافر يريد
زيد بن ثابت واخرج ابن ابى داود من طريق خمير بن مالك بالخاء المعجمة مصغرا سمعت ابن
مسعود لقد اخذت من فى رسول الله صلى الله عليه وسلم سبعين سورة وان زيد بن
ثابت لصبى من الصبيان ومن طريق ابى وائل عن ابن مسعود بضعا و سبعين سورة ومن طريق زر بن
حبيش مثله و زاد ان لزيد بن ثابت ذوابتين انچه در وجه ترجیح قرارت زید روایت بکنند که قرارت زید
آخر قرارت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر جبرئیل عرض کرد معارض است بروایات دیگر که نص اند درین
که قرارت ابن مسعود آخر قرارتها است فسقط ذلک الترجیح ایضا در فتح الباری فرموده وقد روى احمد و ابن ابى داود
والطبرى من طريق عبيدة بن عمرو السلمانى ان الذى جمع عليه عثمان الناس يوافق العرضة الاخيرة
و عند الحاكم نحوه من حديث سمرة واسناده حسن وقد صححه هو ولفظه عرض القرآن على رسول الله صلعم عرضات
ويقولون ان قراءتنا هذه هى العرضة الاخيرة ومن طريق مجاهد عن ابن عباس قال اى القراءتين تعدون
كان اخر القراءة قالوا قراءة زيد بن ثابت فقال لا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يعرض القرآن
كل سنة على جبريل فلما كان فى السنة التى قبض فيها عرضه عليه مرتين وكانت قراءة
ابن مسعود اخرهما وهذا يغاير حديث سمرة ومن وافقه وعند مسدد فى مسنده من طريق
ابراهيم النخعى ان ابن عباس سمع رجلا يقول الحرف الاول فقال ما الحرف الاول قال ان عمر بعث ابن
مسعود الى الكوفة معلما فاخذوا بقراءته فغير عثمان القراءة فهم يدعون قراءة ابن مسعود بالحرف
الاول فقال ابن عباس انه لاخر حرف عرض به النبى صلى الله عليه وسلم على جبريل واخرج النسائى
من طريق ابى ظبيان قال قال لى ابن عباس اى القراءتين تقرأ قلت القراءة الاولى قراءة ابن ام

ابن ام عبد یعنی عبد الله بن مسعود قال هل هی القراءة الاخیرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یعرض علی جبرئیل الحدیث وفی اخره فحضر ذلک ابن مسعود فعلم ما نسخ من ذلک وما بدل
واسناده صحیح واین منافشات که ابن مسعود در باب ترجیح قرات خود نمود واز ارسال مصحف خود ابا وامتناع نمود منجر بآن شد که از بارگاه خلافت بضرب وتعزیر موودب ومعذب گردیده عصم کوفی در تاریخ خود گفته ان عثمان
جعل قراءة عبد الله بن مسعود مهجورا وضربه حین ابی ان یرسل مصحفه الی عثمان لانه علم
انه یحرقه حلبی . قوشجی در شرح تجرید فرموده لما اراد عثمان ان یجمع الناس علی مصحف واحد ویرفع
الاختلاف بینهم فی کتاب الله طلب مصحفه منه فابی ذلک مع کان فیه من الزیادة والنقصان
ولم یرض ان یجعل موافقا لما اتفق علیه اجلة الصحابة فادبه عثمان لینقاد انتهی در شرح تمام
وشرح تجرید اصفهانی نیز چنین واقع است هرگاه اطلاع برین روایات حاصل شد پس توهم تخصیص ورود روایات
داله بر وقوع زیادت ونقصان وتغییر وتبدیل کلمه بکلمه وغیر اینها از وجوه اختلاف در کتب امامیه وتخصیص چنین توهم
ورود در روایات ناصه بر ضرب عبد الله بن مسعود در کتب فرقه حقه که ناشی از قلت تتبع او هست کتب معتبره اهل سنت
از درجه اعتبار ساقط باشد همچنین آنکه ورود در روایات مشعر از وقوع تغییر در ترتیب قرآن نیز مخصوص بکتب امامیه نیست
در کتب معتبره اهل سنت نیز مثل آن وارد است از انجمله در فتح الباری در اثنای حدیث شقیق میفرماید فیه دلالة
علی ان تالیف مصحف ابن مسعود علی غیر التالیف العثمانی وکان اوله الفاتحة ثم البقرة ثم النساء ثم
ال عمران ولم یکن بترتیب النزول اوله اقرأ ثم المدثر ثم نون والقلم ثم المزمل ثم تبت ثم التکویر ثم
سبح وهکذا الی الاخر المکی ثم المدنی والله اعلم واما ترتیب المصحف علی ما هو الان فقال القاضی ابو بکر
الباقلانی یحتمل ان یکون النبی صلی الله علیه وسلم هو الذی امره بترتیبه هکذا ویحتمل ان یکون من
اجتهاد الصحابة الی اخر ما ذکر من احتجاج الجانبین ثم قال ونقل صاحب الاقناع ان البسملة لبراءة
ثابتة فی مصحف ابن مسعود نیز گفته وقد اخرجه احمد من روایة محمد بن سلمة عن عاصم بلفظ ان ابن
مسعود کان لا یکتب المعوذتین فی مصحفه نیز گفته وقد اخرجه عبد الله بن احمد فی زیادات المسند
والطبرانی وابن مردویه من طریق الاعمش عن ابی اسحق عن عبد الرحمن بن یزید النخعی قال کان عبد الله
بن مسعود لا یکتب المعوذتین فی مصاحفه ویقول انهما لیستا من کتاب الله در موضع دیگر فرموده
وکان ابن مسعود لما حضره مصحف عثمان الی الکوفة لم یوافق علی الرجوع عن قراءته ولا علی

اعلام مصحفه كما سياتى بيانه فى الباب الذى يلى هذا فكان تاليف مصحفه مغائر التاليف مصحف
عثمان وقال فى موضع اخر وقد تقدم عن على انه جمع القران على ترتيب النزول عقب موت النبى
صلى الله عليه وسلم وفى شيخ جلال الدين سيوطى در اتقان فرموده واما ترتيب السور فهل هو توقيفى ايضا او باجتهاد
من الصحابة فيه خلاف فجمهور العلماء على الثانى منهم مالك والقاضى ابو بكر فى اخر قوليه ومما استدل
به لذلك واختلاف مصاحف السلف فى ترتيب السور فمنهم من رتبها على النزول وهو مصحف
على كان اوله اقرا ثم المدثر ثم نون ثم المزمل ثم تبت ثم الكوثر ثم التكوير وهكذا الى اخر المكى
والمدنى وكان اول مصحف ابن مسعود البقرة ثم النساء ثم ال عمران على اختلاف شديد وكذا مصحف ابى
وغيره ايضا فى الاتقان للشيخ السيوطى قال ابن اشتة فى كتاب المصاحف انبانا محمد بن يعقوب ثنا ابو داود
انبانا ابو جعفر الكوفى قال هذا تاليف مصحف ابى الحمد ثم البقرة ثم النساء ثم ال عمران ثم الانعام ثم
الاعراف ثم المائدة ثم يونس ثم الانفال ثم براءة ثم هود ثم مريم ثم الشعراء ثم الحج ثم يوسف ثم الكهف ثم
النحل ثم الاحزاب ثم بنى اسرائيل ثم الزمر اولها حم ثم طه ثم الانبياء ثم النور ثم المومنين ثم سبا
ثم العنكبوت ثم المومن ثم الرعد ثم القصص ثم النمل ثم الصافات ثم ص ثم يس ثم الحجر ثم حمعسق
ثم الروم ثم الحديد ثم الفتح ثم القتال ثم الظهار ثم تبارك الملك ثم السجدة ثم انا ارسلنا نوحا ثم
الاحقاف ثم الرحمن ثم الواقعة ثم الجن ثم النجم ثم سال سائل ثم المزمل ثم المدثر ثم اقتربت ثم
حم الدخان ثم لقمان ثم حم الجاثية ثم الطور ثم الذاريات ثم نون ثم الحاقة ثم الحشر ثم
الممتحنة ثم المرسلات ثم عم يتساءلون ثم لا اقسم بيوم القيامة ثم اذا الشمس كورت ثم يا ايها
النبى اذا طلقتم النساء ثم النازعات ثم التغابن ثم عبس ثم المطففين ثم اذا السماء انشقت ثم
والتين والزيتون ثم اقرا باسم ربك ثم الحجرات ثم المنافقون ثم الجمعة ثم لم تحرم ثم الفجر ثم
لا اقسم بهذا البلد ثم والليل ثم اذا السماء انفطرت ثم والشمس وضحيها ثم والسماء والطارق
ثم سبح اسم ثم الغاشية ثم الصف ثم سورة اهل الكتاب وهى لم يكن ثم والضحى ثم الم نشرح ثم
القارعة ثم التكاثر ثم والعصر ثم سورة الخلع ثم سورة الحفد ثم ويل لكل همزة ثم اذا زلزلت ثم
العاديات ثم الفيل ثم لايلاف ثم ارايت ثم انا اعطيناك الكوثر ثم القدر ثم الكافرون ثم
اذا جاء نصر الله ثم تبت ثم الصمد ثم الفلق ثم الناس وايضا فى الاتقان قال ابن اشتة ايضا واخبرنا

واخبرنا ابو الحسن بن نافع ان ابا جعفر محمد بن عمرو بن موسى حدثهم ثنا محمد بن اسمعيل ابن سالم ثنا
علي بن مهران الطائي ثنا جرير بن عبد الحميد قال تاليف مصحف عبد الله بن مسعود الطوال البقرة
والنساء وال عمران والاعراف والانعام والمائدة ويونس والمئين براءة والنحل وهود
ويوسف والكهف وبني اسرائيل والانبياء وطه والمومنون والشعراء والصافات والمثاني الاحزاب
والحج والقصص وطس النمل والنور والانفال ومريم والعنكبوت والروم ويس والفرقان
والحجر والرعد وسبا والملائكة وابراهيم وص والذين كفروا ولقمان والزمر والحواميم حم المومن
والسجدة وحم عسق والاحقاف والجاثية والدخان والممتحنات وانا فتحنا لك والحشر وتنزيل السجدة
والطلاق ون والقلم والحجرات وتبارك والتغابن واذا جاءك المنافقون والجمعة والصف
وقل اوحي وانا ارسلنا والمجادلة والممتحنة ويا ايها النبي لم تحرم والمفصل الرحمن والنجم والطور
والذاريات واقتربت الساعة والواقعة والنازعات وسال سائل والمدثر والمزمل والمطففين
وعبس وهل اتى والمرسلات والقيامة وعم يتساءلون واذا الشمس كورت واذا السماء انفطرت
والغاشية وسبح والليل والفجر والبروج واذا السماء انشقت واقرا باسم ربك والبلد والضحى
الطارق والعاديات وارأيت والقارعة ولم يكن والشمس وضحيها والتين وويل لكل همزة والم تر
ولايلاف قريش والهاكم وانا انزلناه واذا زلزلت والعصر واذا جاء نصر الله والكوثر وقل
يا ايها الكافرون وتبت وقل هو الله احد والم نشرح وليس فيه الحمد ولا المعوذتين از سابق
كلام دريافت شد كه در عدد سور ها نيز در صحف مذكوره اختلاف واقع است شيخ جلال الدين سيوطى اكتفا بر
اجمالى نموده بعد ذكر اين كلام مفصص بر اختلاف نموده ميفرمايد اما سورة فمائة واربع عشر سورة باجماع
من يعتد به وقيل ثلاث عشرة بجعل الانفال وبراءة سورة واحدة واخرج ابو الشيخ عن ابي
روق قال الانفال وبراءة سورة واخرج ابن اشته عن ابن لهيعة قال يقولون ان براءة من
يسالونك وانما لم يكتب في براءة بسم الله الرحمن الرحيم لانها من يسالونك وعن مالك
ان اولها لما سقط سقط معه البسملة فقد ثبت انها كانت تعدل البقرة بطولها وفي مصحف
ابن مسعود مائة واثنتا عشرة سورة لانه لم يكتب المعوذتين وفي مصحف ابي ست عشرة لانه كتب
في اخره سورتي الحفد والخلع اخرج ابو عبيد عن ابن سيرين قال كتب ابي بن كعب في مصحفه

٣٠٥

فاتحة الكتاب والمعوذتين واللهم انا نستعينك واللهم اياك نعبد وتركهن ابن مسعود وكتب عثمان منهن فاتحة الكتاب والمعوذتين واخرج البيهقي من طريق سفيان الثوري عن ابن جريج عن عطا عن عبيد بن عمير ان عمر بن الخطاب قنت بعد الركوع فقال بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انا نستعينك ونستغفرك ونثني عليك ولا نكفرك ونخلع ونترك من يفجرك بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اياك نعبد ولك نصلي ونسجد واليك نسعى ونحفد نرجو رحمتك ونخشى عذابك ان عذابك بالكفار ملحق قال ابن جريج حكمة البسملة انهما سورتان في مصحف بعض الصحابة واخرج محمد بن نصر المروزي في كتاب الصلوة عن ابي بن كعب انه كان يقنت بالسورتين فذكرهما وانه كان يكتبهما في مصحفه قال ابن الضريس انبانا احمد بن جميل المروزي عن عبد الله بن مبارك انبانا الاجلح عن عبد الله بن عبد الرحمن عن ابيه قال في مصحف ابن عباس قراءة ابي وابي موسى بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انا نستعينك ونستغفرك ونثني عليك الخير كله ولا نكفرك ونخلع ونترك من يفجرك وفيه اللهم اياك نعبد ولك نصلي ونسجد واليك نسعى ونحفد ونخشى عذابك ونرجو رحمتك ان عذابك بالكفار ملحق واخرج الطبراني بسند صحيح عن ابي اسحق قال امنا امية بن عبد الله بن خالد بن اسيد بخراسان فقرأ بهاتين السورتين انا نستعينك ونستغفرك واخرج البيهقي وابو داود في المراسيل عن خالد بن ابي عمران ان جبرئيل نزل بذلك على النبي صلى الله عليه وسلم وهو في الصلوة مع قوله ليس لك من الامر شيء الاية لما قنت يدعو على مضر انتهى مختصرا بعد از ان گفته تنبيه كذا نقل جماعة عن مصحف ابي انه ست عشرة سورة والصواب انه خمس عشرة فان سورة الفيل وسورة لايلاف قريش فيه سورة واحدة ونقل ذلك السخاوي في جمال القراء عن جعفر الصادق وابي نهيك ايضا وفي كامل الهذلي عن بعضهم انه قال الضحى والم نشرح سورة واحدة نقله الامام الرازي في تفسيره عن طاوس وعمر بن عبد العزيز وغيرهما من المفسرين ثم گفته قول او وبعث نسخ الخ نيز خلاف مشهور است ومشهور پنج نسخه است ودر فتح الباري فرموده واختلف في عدة المصاحف التي ارسلها عثمان الى الافاق فالمشهور انها خمسة واخرج ابن ابي داود في كتاب المصاحف من طريق حمزة الزيات قال ارسل عثمان اربعة مصاحف وبعث معها الى الكوفة مصحف فوقع عند رجل من مراد فبقي حتى كتبت مصحفي عنه انتهى شيخ جلال الدين سيوطي در اتقان گفته فائدة

306

فائدة اختلف في عدة المصاحف التي ارسل بها عثمان الى الآفاق فالمشهور انها خمسة واخرج
ابن ابي داود من طريق حمزة الزيات قال ارسل عثمان اربعة مصاحف انتهى آنچه ذکر کرده است
قول ابو حاتم سجستانی است و غیر مشهور چنانچه محققین تصریح آن فرموده اند غرض آنکه ناقلان در جماعه که کلام
در آنها است و از آنها برخی از افعال غیر مرضیه و عدم مراعات حقوق اهلبیت نبوی و غصب حق حضرت زهرا و رنجانیدن
آن بضعه رسول خدا علیها السلام و تحریف معنوی قرآن و فسق و عدوان بوقوع آمده مخفی نیست بلکه ناقلان
قرآن و اخبار و آثار حضرت سید ابرار و جانسپاران او نهایت جمعی کثیر و جمی غفیر بودند که از آنها این قسم امور
صادر نشده امامیه جمیع صحابه را مقدوح و مجروح نمیدانند بلکه بسیاری از صحابه عظام را جلیل القدر و ممدوح
بلکه از اولیای کرام میدانند و تحیت رحمت و رضوان بارواح پاک ایشان می فرستند و در صحیفه کامله که فرقه آن را زبور آل محمد
گویند دعائیست که از حضرت سید الساجدین علیه السلام منقول است شاهد عدل این دعوی است و در این مقام بر چند فقره
اقتصار نموده میشود در نهج البلاغة از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که در خطبه فرموده این القوم
الذين دعوا الى الاسلام فقبلوه وقرأوا القرآن فاحكموه وهيجوا الى الجهاد فولهوا اللقاح اولادها
وسلبوا السيوف اغمادها واخذوا باطراف الارض زحفا زحفا وصفا صفا بعض هلك وبعض
نجا لا يبشرون ولا يعزون بالموتى مره العيون من البكاء خمص البطون من الصيام ذبل الشفاه
من الدعاء صفر الالوان من السهر على وجوههم غبرة الخاشعين اولئك اخواني الذاهبون فحق لنا
ان نظمأ اليهم ونعض الايدي على فراقهم شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی در کتاب خصال باسناد خود
از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده قال كان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله
اثني عشر الفا ثمانية الاف من المدينة والفين من غير المدينة والفين من الطلقاء لم ير فيهم
قدري ولا مرجي ولا حروري ولا معتزلي ولا صاحب رأي كانوا يبكون الليل والنهار ويقولون
اقبض ارواحنا قبل ان نأكل خبز الخمير آخوند ملا محمد باقر مجلسی در حیات القلوب فرموده که ابن بابویه به سند
حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دوازده
هزار نفر بودند هشت هزار نفر از مدینه و دو هزار نفر از اهل مکه و دو هزار نفر از طلقا و آزاد کردهها و یکی از ایشان
قدری نبودند که به جبر قائل باشند و مرجی نبودند که گویند ایمان همه کس یک قسم است و حروری نبودند که امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه را ناسزا گویند و معتزلی نبودند که گویند خدا را در عمل بندگان دخلی نیست

و در دین خدا به رای خود سخن نمیگفتند و در شب و روز گریه میکردند و میگفتند خدایا روح های ما را قبض کن پیش از آنکه
نان سپید بخوریم فاضل شستری در مجالس المؤمنین صد کس از مشاهیر و رؤسای صحابه را که نزد امامیه از جمله
اصحاب ممدوحین اند ذکر کرده و بطریق اجمال اسامی آنها مذکور میشود و از انجمله ابوطالب حمزه بن عبد المطلب جعفر بن
ابیطالب عباس بن عبد المطلب عبد الله بن عباس عبید الله بن عباس قثم بن عباس فضل بن عباس
تمام بن عباس عبد الله بن جعفر طیار محمد بن جعفر طیار عون بن جعفر طیار عقیل بن ابیطالب عباس بن عتبه
بن ابی لهب هاشمی عباس بن ربیعه بن حارث بن عبد المطلب نوفل بن حارث بن عبد المطلب مغیره
بن نوفل بن حارث عبد الله بن ربیعه بن حارث عبد الله بن ابی سفیان بن حارث عبد الله بن زبیر
بن عبد المطلب جعفر بن ابی سفیان بن حارث هاشمی مسلم بن عقیل ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب
ربیعه بن حارث بن عبد المطلب عبد المطلب بن ربیعه بن حارث عمر بن ابی سلمه بن عبد الاسد مقداد
بن الاسود سلمان فارسی عمار بن یاسر عبسی ابوذر جندب بن جناده غفاری بریده بن حصیب الاسلمی
خالد بن سعید بن عاص بن امیه بن عبد شمس عثمان بن حنیف انصاری ابو الهیثم مالک بن تیهان انصاری
سهل بن حنیف انصاری حکیم بن جبله عبدی حذیفه بن یمان انصاری خزیمه بن ثابت انصاری ابوایوب
بن زید انصاری ابی بن کعب انصاری سعد بن عباده انصاری قیس بن سعد بن عباده انصاری سعید
بن عباده قیس بن سعد انصاری جریر بن عبد الله بجلی حجر بن عدی کندی عدی بن حاتم طائی اسامه بن زید
بن شراحیل کلبی ابراهیم یا اسلم ابو رافع براء بن مالک بن نضر انصاری براء بن عازب انصاری حارثه
خزرجی براء بن معرور بن صخر انصاری سلمی خزرجی بشر بن براء بن معرور انصاری عقبه بن عمرو انصاری
حارثه بن سراقه انصاری حارثه بن نعمان بن نفیع انصاری حارثه بن نعمان بن امیه انصاری حارث بن هشام
بن مغیره قرشی مخزومی حارث بن عزیه انصاری عرفه ازدی انصاری عبد الله بن بدیل بن ورقا خزاعی
عبد الرحمن بن حنبل جمحی اسعد بن زراره ابو امامه خزرجی انصاری ابو الیسر کعب بن عمرو بن قتاده عمرو بن
حمق خزاعی اسید بن حضیر بن سماک انصاری اشهلی اوس بن ثابت بن المنذر الانصاری ابی بن ثابت الانصاری
ابی بن عماره الانصاری ابی بن قیس ارقم بن ابی ارقم المخزومی ثابت بن زید ثابت بن قیس بن شماس الخزرجی
الانصاری ثابت بن ضحاک الخزرجی الانصاری حریث بن زید الانصاری زید بن ثابت زید بن ارقم
الخزرجی الانصاری عبادة بن الصامت الانصاری خباب بن الارت عبد الله بن خباب بن الارت

بن الارت عبد الغفاری بن [illegible] بن قیس بن فهد الانصاری محمد بن عمرو بن حزم الانصاری نعمان بن عجلان بن عباده
الانصاری سعد بن معاذ الانصاری تمیم مولی خراش بن الصمه ابو ساسان و ابو عمره الانصاری مالک بن
نویره الحنفی ابو برزه بلال بن رباح حارث بن قیس حارث بن هشام عمرو بن ام مکتوم القرشی العامری هاشم بن عتبه
بن ابی وقاص الزهری ابو سعید الخدری ابو الطفیل عامر بن واثله اللیثی جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بعد از آن میگوید مخفی نماند که اکثر این جماعت از موالی و برادران و فرزندان خویشان
و موالی بوده اند که ایشان نیز صحابی بوده اند و تابعیت عقائد بزرگان خود نموده اند و اکتفا باین صد جهت اکتفا
باصل روایت و اختصار است چنانکه مذکور شد و الا متقدمین اصحاب مانند شیخ اعظم محمد بن علی بن الحسین بن
بابویه القمی رحمة الله علیه کتابها در ذکر رجال اخبار از صحابه سید مختار نوشته اند اگرچه اعمال ازینها
اثری نیست و بواسطه سوء ظن بشمه تن مخالفان چیزی نیست و الله اعلم بحقیقة الحال و الیه المرجع و المآل الثانی کلام
با بطلان ناقلان قرآن مجید سوای اصحاب تجرید جماعه گفته اند که از [illegible] و تواتر [illegible] ازینها
بیان و حیفی بر قوم بیاد ده و از بهر و ظلم و فسق و تحریف معنی قرآن در شأن حق اهل بیت نبوت
علیهم السلام از بعضی صحابه وقوع یافته از بعضی دیگر وقوع بمعنی از جمیع صحابه وقوع در جمیع ناقلان
قرآن لازم می آید تا مشابهت با ناقلان توریت و انجیل متحقق شود و بعلت جز جواز تحریف تطرق خلل در تمام
قرآن کریم گردد هشتم آنکه آنچه در بعضی روایات واقع شده که بعد از ارتحال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم بعالم عقبی صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند مراد از آن ارتداد دینی مطلقا نیست تا موجب عدم
قبول اخبار و روایات کل صحابه باشد بلکه مراد اعم است از ارتداد دینی و ارتداد خلقی یعنی بعد از
حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از صحابه از دین برگشته و انکار بعضی ضروریات اسلام
نمودند مانند اهل رده و نظائر آنها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال
حسنه و اعمال صالحه و محبت اهل بیت نبوت که بفحوای قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی اجر رسالت است دیگر گردانیده و اطوار نموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت بر آن مجبول و مفطور
بودند برگشته انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عدوان و بغی و طغیان صادر شده و بعضی در اکثر
امور و بر ترک نصرت و اعانت ذریت حضرت سید المرسلین مسامحه و مداهنه نمودند و نیکوئی و احسان
که در حین [illegible] رعیت [illegible] نمودند در بارهٔ اهل بیت نبوت ترک نموده و غصب حقوق حضرت [illegible]

التحیة والثناء رنجانیدن خاطر عاطر آن بضعه حضرت خیر الوری صلی الله علیه وآله از ایشان وقوع یافته چنانکه کتب سیر
و تواریخ بآن ناطق است و در اکثر مطالب این کتاب از روی کتب معتبره بمعرض بیان آمده علامه تفتازانی در شرح
مقاصد میفرماید ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی التواریخ
والمذکور علی السنة الثقات تدل بظاهرها علی ان بعضهم قد حاد عن الحق وبلغ حد الظلم
والفسق وکان الباعث علیه الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک والریاسات والمیل الی
اللذات والشهوات انتهی یعنی آنچه واقع شده است در میان صحابه از محاربات ومشاجرات بروجهی که در تواریخ مسطور و
بالسنه ثقات مذکور است بظاهر خود دلالت میکند بر آنکه بعضی از ایشان از طریق حق انحراف ورزیده بسر حد ظلم
وفسق رسیده بودند و باعث بران کینه وعناد وحسد ولداد وطلب ملک وریاسات ومیل بلذات وشهوات بود.
چه هر صحابی معصوم نیست و هر که ملاقات با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله نمود بخیر موسوم نه قال المولوی الجامی
بیت هر کرا روئی به بهبود نداشت ✤ دیدن روی نبی سود نداشت ✤ حاصل که ارتداد از دین که باعث
عدم قبول اخبار و روایات باشد از جمیع صحابه متحقق نشده و وقوع آن از بعض مستلزم قدح در بعض دیگر نیست
با آنکه این روایت حکایت از اول امر است که بعد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اوائل حال این حالت طاری شد
نه آنکه جمیع ایشان بر همین حالت مستقر ماندند چه بعد وقوع این حالت جمعی کثیر از صحابه رجوع بحق نمودند چنانچه
علمای رجال امامیه تصریح بآن فرموده که بسیاری از صحابه را که در اول وهله بسبب طریان بعضی شبهات وتسویلات
فی الجمله وهنی در خلوص عقیدت وصفای طویت راه یافته بود بعد اندک مدت بدرقه عنایت ایزدی
رجوع بحق نموده مهتدی گردیدند و برآئین حق وسداد وطریق استقامت ورشاد ثابت قدم و راسخ دم گشتند
اسامی برخی از ایشان در کتب رجال امامیه مسطور است فاضل استرابادی در کتب خود در ترجمه جابر بن عبد الله انصاری گفته
عن الفضل بن شاذان انه من السابقین الذین رجعوا الی امیر المؤمنین علیه السلام وروایات
تدل علی علو رتبته وحسن عقیدته وانقطاعه الی اهل البیت علیهم السلام و در ترجمه حضین بن منذر سدوسی
ابو ساسان تصریح نموده ثم اناب الناس بعد کان اول من اناب ابو ساسان وابو عمره وشتیره وعمار و در ترجمه
خالد بن زید ابو ایوب انصاری از فضل بن شاذان نقل کرده انه من السابقین الذین رجعوا الی امیر المؤمنین
علیه السلام و در ترجمه خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین گفته قال الفضل بن شاذان انه من السابقین
الذین رجعوا الی امیر المؤمنین زید بن صوحان وسهل بن حنیف انصاری وشتیره وعمار بن یاسر وصعصعه

٣١٠

صعصعه بن صوحان و اصحاب و عبادة بن صامت و عدی بن حاتم طائی و عمران بن حصین و قیس بن سعد بن عبادهٔ
انصاری و ابوسعید خدری و زید بن ارقم و چندکس دیگر را از جمله سابقین نوشته و آنها که بعد این اعاظم رجوع
بحضرت امیر المومنین علیه السلام نمودند و آنها که در جنگ جمل و صفین و نهروان در ظل رایت ظفر آیت آنحضرت
علیه السلام حاضر بودند از حیطه بیان خارج اند با آنکه در روایت وقوع ارتداد صحابه بعد از ارتحال حضرت
سرور انام علیه و آله الصلوة والسلام امامیه متفرد نیستند و در کتب احادیث اهلسنت و صحاح سته ایشان بلکه
در صحیح بخاری و صحیح مسلم که آنها را اصح الکتب بعد کلام الله میدانند روایات بسیار وارد است که نص است
در وقوع ارتداد از صحابه بعد انتقال آنحضرت علیه السلام بعالم عقبی درین مقام بر چند حدیث اکتفا نموده
میشود از انجمله بخاری در صحیح خود روایت کرده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یرد علی یوم القیمة
رهط من اصحابی فیحلئون عن الحوض فاقول یا رب اصحابی فیقول انک لا علم لک بما احدثوا بعدک
انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری نیز بخاری روایت کرده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال بینا انا
قائم اذا زمرة حتی عرفتهم خرج من بینی وبینهم فقال هلم فقلت این قال الی النار والله قلت
ما شانهم قال انهم ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری ثم اذا زمرة حتی اذا عرفتهم خرج رجل
من بینی وبینهم قلت این قال الی النار والله قلت ما شانهم قال ارتدوا بعدک علی ادبارهم
القهقری فلا اراه یخلص منهم الا مثل همل النعم نیز بخاری در صحیح روایت کرده عن النبی صلی الله علیه
وسلم انا فرطکم علی الحوض ولیرفعن معی رجال منکم ثم لیختلجن دونی فاقول یا رب اصحابی
فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک نیز بخاری در صحیح خود روایت کرده عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال لیردن علی ناس من اصحابی الحوض حتی اذا عرفتهم اختلجوا دونی فاقول اصحابی فیقول
لا تدری ما احدثوا بعدک نیز بخاری در صحیح خود روایت کرده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انا
فرطکم علی الحوض من مر علی شرب ومن شرب لم یظمأ ابدا لیردن علی اقوام اعرفهم ویعرفونی ثم
یحال بینی وبینهم قال ابو حازم فسمعنی النعمان بن ابی عیاش فقال هکذا سمعت من سهل فقلت نعم
فقال اشهد علی ابی سعید الخدری لسمعته وهو یزید فیها فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری
ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن غیر بعدی وقال ابن عباس سحقا بعدا فیقال سحیق
بعید سحقه واسحقه ابعده مسلم در صحیح خود روایت کرده عن ابن عباس قال قام فینا رسول الله

صلی الله علیه وسلم خطیبا بموعظة فقال یا ایها الناس انکم تحشرون الی الله حفاة عراة کما بدانا
اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین الا وان اول الخلائق یکسی یوم القیامة ابراهیم الا وانه
یجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا
فاقول کما قال العبد الصالح کنت شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم الی قوله
وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم قال فیقال لی انهم لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم
وفی حدیث وکیع ومعاذ فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک نیز مسلم از عائشه روایت کرده که پیغمبر بود
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول وهو بین ظهرانی اصحابه انی علی الحوض انتظر من یرد
منکم فوالله لیقتطعن دونی رجال فلاقولن ای رب منی ومن امتی فیقال انک لا تدری ما عملوا
بعدک ما زالوا یرجعون علی اعقابهم نیز مسلم در صحیح خود روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یرد علی امتی الحوض وانا اذود الناس عنه کما یذود الرجل ابل الرجل عن ابله قالوا یا نبی الله
اتعرفنا قال نعم لکم سیماء لیست لاحد غیرکم تردون علی غرا محجلین من آثار الوضوء ولیصدن
عنی طائفة منکم فلا یصلون فاقول یا رب هؤلاء من اصحابی فیجیبنی ملک فیقول وهل تدری

٣١٢

ما احدثوا بعدک نیز مسلم از انس بن مالک روایت کرده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لیردن علی
الحوض رجال ممن صاحبنی حتی اذا رایتهم ورفعوا الی اختلجوا دونی فلاقولن ای رب اصیحابی اصیحابی فیقال
انک لا تدری ما احدثوا بعدک نیز مسلم و بخاری روایت کرده اند قال النبی صلی الله علیه وسلم انی علی الحوض
حتی انظر من یرد علی منکم وسیوخذ ناس دونی فاقول یا رب منی ومن امتی فیقال هل شعرت ما عملوا بعدک
والله ما برحوا یرجعون علی اعقابهم فکان ابن ابی ملیکة یقول اللهم انا نعوذ بک ان نرجع علی اعقابنا
او نفتن عن دیننا وقال ابو عبد الله علی اعقابکم تنکصون ترجعون علی العقب مالک در موطا
روایت کرده قال من النبی صلی الله علیه وسلم لشهداء احد فقال هؤلاء اشهد علیهم فقال ابو بکر
السنا باخوانهم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اسلمنا کما اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا فقال
صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابو بکر ثم بکی ثم قال ائنا لکائنون
بعدک یعنی گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر شهدای احد یعنی قبرهای ایشان آن گروه اند که گواهی میدهم
بر ایشان یعنی به ثبات دین و قوت ایمان پس گفت ابو بکر آیا نا برادران ایشان نیستیم ای پیغمبر خدا صلی الله علیه

علیک وسلم اسلام آوردیم چنانچه انها اسلام آوردند و جهاد کردیم چنانچه انها جهاد کردند پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بلی ولیکن من نمی دانم که بعد من چها خواهید کرد پس گریست ابوبکر وگریست پس گفت
ایا بدرستیکه ما بعد تو باقی خواهیم بود و احادیث باین مضمون بطرق متعدده متکاثره در کتب صحاح اهلسنت
مرویست و این اخبار و احادیث دلالت میکند که بسیاری از اصحاب بعد از آنحضرت علیه و آله الصلوة والسلام
مرتد خواهند شد اکثر علمای اهلسنت بطریق رجم بغیب و در ظلام حمل بر مانعین زکوة میکنند یعنی اصحابی که بعد آنحضرت
علیه و اله الصلوة والسلام عاملان خلیفه اول را زکوة ندادند و این تخصیص که دعوی بغیر دلیل است مسموع نیست
لاجرم بعضی از علمای اهلسنت این تخصیص را مقبول نداشته بنوع دیگر تخصیص فرموده بلکه در حقیقت تعمیم نموده اند بناو
در شرح جامع صغیر میفرماید قیل هم اهل الردة بدلیل روایة سحقا سحقا وقیل اهل الکبائر والبدع والظلمة
المسرفون فی الجور وطمس الحق وقیل المنافقون وقال القاضی هم صنفان المرتدون عن الاستقامة
والعمل الصالح والمرتدون عن الدین انتهی محصل معنی آنکه اهلسنت را در تعیین این صحابه اختلاف است بعضی
میگویند مراد از آن اهل رده است و بعضی گویند صاحبان کبائر و بدعت و ظلمه اند که در ظلم و جور و اطفای
نور حق اسراف نموده اند و بعضی حمل بر منافقین نموده اند قاضی عیاض گفته مرتدین دو صنف اند یکی
جماعه که از استقامت بر دین و از عمل صالح ارتداد نموده باشند دوم جمعی که از دین برگشتند و مرتد شدند بالکلیه
لفظ ارتداد که اخبار از وقوع آن از صحابه واقع شده در کلام نبوی صلی الله علیه و آله وسلم همچنین در کلام ائمه معصومین
مطلق واقع شده چنانچه قاضی عیاض فرموده که مراد از ارتداد اعم است از ارتداد دینی و ارتداد از استقامت
عمل صالح و بعضی روایات که بطرق امامیه درین باب واقع شده و در حقیقت روایات مذکور متعضد با حادیث
نبوی است صلی الله علیه و آله نیز ارتداد را تعمیم نموده میگویند که مراد از ارتداد در امثال این مواقع اعم است
از ارتداد از دین و از ارتداد از استقامت بر دین و اعمال صالحه و ظاهر است که قسم دوم از ارتداد موجب
رد اخبار و روایات شخصی که متصف باین قسم ارتداد باشد نمی شود منشاء این همه تعویلات و تسویلات
نفهمیدن معنی کلام است نهم آنکه قول او همچنانکه احکام آنها منسوخ شد بقرآن مجید همچنین از قرآن هم بعضا
نسخ شد و ناسخ را غیر از ایه کس نمیداند الخ از عجائب اقاویل است و دال بر عدم توغل او در علم اصول
فقه زیرا که در علم اصول مقرر شده جمیع علمای اهل اسلام سوای قاضی ابوبکر باقلانی اتفاق دارند برانکه
بعضی آیات کلام الله منسوخ شده و نسخ را بچند قسم منقسم ساخته اند نسخ حکم و نسخ تلاوت و نسخ حکم و تلاوت

هر دو و به سه قسم نسخ در کلام الله واقع شده بلکه بعضی آیات ازین قبیل اند که ناسخ و منسوخ هر دو منسوخ التلاوت شده
بلکه بعضی آیات کتاب بسنت نبوی علیه و آله الصلوة والسلام منسوخ شده و مسلم فرموده و یجوز نسخ الکتاب بالسنة
خلافاً للشافعی لنا انه ممکن لذاته ولیس ممتنعاً بالغیر لان الاصل عدمه واستدل بان لا وصیة
للوارث نسخ الوصیة للوالدین والاقربین و بدیهی است که ناسخ و منسوخ را بغیر علمای راسخین کسی نمیداند و این معنی
مستلزم بطلان قرآن نیست بلکه مستلزم احتیاج بشخصی است که عالم بعلوم قرآن باشد و امامیه هم همین میگویند
که علم جمیع ناسخ و منسوخ قرآن و ظهر و بطن آن بغیر علمای راسخین کسی نمیداند نهایتش آنکه علم قرآن را منحصر ببعضی
علما که علمای اهل البیت و ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام و وارثان علم حضرت سرور انس و جان و شقیق
قرآن اند مخصوص میدانند و این قول معتضد باحادیث کثیره مستفیضه است که بطرق اهلسنت و جماعت
صحاح سته و دیگر کتب احادیث اینها مروی است از انجمله حدیث ثقلین است که بطرق متعدده روایت نموده اند
مسلم در صحیح خود بچند طریق روایت کرده قام رسول الله صلی الله علیه و سلم یوما فینا خطیبا بماء یدعی
خما بین مکة والمدینة فحمد الله واثنی علیه و وعظ و ذکر ثم قال اما بعد ایها الناس فانما انا بشر
یوشک ان یاتی رسول ربی فاجیب و انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور
فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله و رغب فیه ثم قال و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی
ثلثا حاکم در مستدرک از زید بن ارقم روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض قال هذا الحدیث صحیح الاسناد علی
شرط الشیخین و لم یخرجاه جامع ترمذی از جابر بن عبد الله روایت کرده قال رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم
فی حجته یوم عرفة و هو علی ناقته القصواء یخطب فسمعته یقول یا ایها الناس انی ترکت فیکم
ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی احمد در مسند خود بچند طریق روایت کرده
از انجمله از زید بن ارقم قال قام رسول الله صلی الله علیه و سلم یوما خطیبا فینا بماء یدعی خما بین مکة
والمدینة فحمد الله واثنی علیه و وعظ و ذکر ثم قال اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک
ان یاتی رسول ربی عز و جل فاجیب و انی تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی
والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله و رغب فیه و قال اهل بیتی اذکرکم الله
فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی الحدیث نیز احمد در مسند از زید بن ثابت روایت

روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی تارك فیکم خلیفتین کتاب الله واهل بیتی وانهما
لن یتفرقا حتی یردا علی نیز احمد از ابو سعید خدری روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انی تارك فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی
واهل بیتی الا وانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض نیز احمد از ابو سعید خدری روایت کرده قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا بعدی الثقلین احدهما اکبر من الاخر
کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی الا وانهما لن یتفرقا حتی یردا علی
الحوض بغوی در مصابیح روایت کرده قال النبی صلی الله علیه وسلم انی تارك فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا
بعدی احدهما اعظم من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی ولن یتفرقا حتی
یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما شیخ جلال الدین سیوطی در در منثور بعد طریق روایت نموده از انجمله
طبرانی باسناد خود از زید بن ارقم روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لکم فرط وانکم واردون علی
الحوض فانظروا کیف تخلفونی فی الثقلین قیل وما الثقلان یا رسول الله قال الاکبر کتاب الله سبب طرفه
بید الله وطرفه بایدیکم فتمسکوا به لن تضلوا ولا تزالوا والاصغر عترتی وانهما لن یتفرقا حتی یردا
علی الحوض وسألت لهما ذلك ربی فلا تقدموهما فتهلکوا ولا تعلموهما فانهما اعلم منکم نیز شیخ جلال الدین
سیوطی در جمع الجوامع روایت کرده قال لما رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم من حجة الوداع فنزل
غدیر خم وامر بدوحات فقممن ثم قام فقال کانی قد دعیت فاجبت انی قد ترکت فیکم
الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء والارض وعترتی اهل بیتی فانظروا
کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض ثم قال ان الله مولای وانا ولی کل
مومن ثم اخذ بید علی ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
فقلت لزید انت سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ما کان فی الدوحات
احد الا قد راه بعینیه وسمعه باذنیه طرق دیگر این حدیث انشاء الله تعالی در موضع مناسب ذکر نموده
میشود بر منصف خبیر که بعین تامل وانصاف در مطاوی این روایات که از اشتهار مانند شمس طالعة النهار اند نظر نماید
مخفی نیست که این روایات نص اند در ینکه اهل بیت علیهم السلام در اقتدا و تمسک نمودن بانها شقیق قرآن
کریم اند و ابدا از هم جدا نمیشوند و علم قرآن و ناسخ و منسوخ ان کما هو بغیر ان مقتدایان دین مبین بحکیس نمیداند

و چنانچه کتاب در هر زمان موجود است در هر زمان یکی از آن متمسک به عترت نیز باید که موجود باشد و الاتحریص و ترغیب تمسک بهما ناموجه خواهد بود و بعضی از علمای اهل سنت داد انصاف داده و نص بر این معنی نموده است عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر و شیخ جلال الدین سیوطی در اثنای شرح حدیث انی تارك فیکم خلیفتین کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی و انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض میفرماید زاد فی روایة کهاتین و اشار باصبعیه و فی هذا و فی قوله اولا تلویح بل تصریح بانهما کتوامین خلفهما و وصی امته بحسن معاملتهما و ایثار حقهما علی انفسها و الاستمساك بهما فی الدین اما الکتاب فلانه معدن العلوم الدینیة و الحکم الشرعیة و کنوز الحقائق و خفایا الدقائق و اما العترة فلان العنصر اذا طاب اعان علی فهم الدین فطیب العنصر یودی الی حسن الاخلاق و محاسنها یودی الی صفاء القلب و نزاهته و طهارته قال الحکیم و المراد بعترته هنا العلماء العاملون منهم اذ هم الذین لا یفارقون القرآن انتهی نیز در فیض القدیر میفرماید تنبیه قال الشریف هذا الخبر یفهم منه وجود من یکون اهلا للتمسك من اهل البیت و العترة الطاهرة فی کل زمان الی قیام الساعة حتی یتوجه الحث المذکور الی التمسك به کما ان الکتاب کذلك فلذلك کانوا امانا لاهل الارض فاذا ذهبوا ذهب اهل الارض انتهی نیز امام رازی در تفسیر کبیر در اثنای تفسیر کریمه و لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم نص نموده که صحابه پیش از شیوع نور اسلام بسبب انهماک در تحصیل زخارف دنیاویه خصومت دائمه و محاربت شدیده باهم داشتند بعد از استسعاد بسعادت ایمان و مشرف شدن بشرف متابعت سرور انس و جان و جد و اجتهاد ایشان در تحصیل کمالات باقیه اخرویه اینهمه خصومت و عناد که بسبب حب جاه و مال و منال دنیاوی بران مجبول و مفطور بودند بمحبت و الفت مبدل گشت چون آنحضرت علیه و آله الصلوة و السلام از سرای فانی بعالم جاودانی انتقال فرمودند و ابواب فتوحات دنیاویه بر روی روزگار ایشان مفتوح گشت از طریقه مرضیه اعراض و ترک دنیا و سجیه رضیه اقبال بعالم عقبی رجوع و ارتداد نموده بضغائن جاهلیت عود نموده باهم داوری و کوشش ورزیدند و هذه عبارته و المسئلة الثالثة دلت هذه الایة علی ان القوم کانوا قبل شرعهم فی الاسلام و متابعة الرسول فی الخصومة الدائمة و العداوة الشدیدة فقتل بعضهم بعضا و تغیر بعضهم علی البعض فلما امنوا بالله و رسوله و الیوم الاخر زالت الخصومات

الخصومات وارتفعت الخشونات وحصلت المودة التامة والمحبة الشديدة واعلم ان
التحقيق فى هذا الباب ان المحبة لا يحصل الا عند تصور حصول خير وكمال المحبة معللة بهذا
التصور المخصوص فمتى كان هذا التصور حاصلا كانت المحبة حاصلة ومتى حصل تصور الشر
والنقصان كانت النفرة حاصلة ثم ان الخيرات والكمالات على قسمين احدهما الخيرات والكمالات
الباقية الدائمة المبراة عن جهات التغير والتبدل والثانى هو الكمالات المتبدلة المتغيرة
وهى الكمالات الجسمانية والسعادات البدنية فانها سريعة التغير والتبدل كالزيبق ينتقل
من حال الى حال فالانسان يتصور ان يحصل له فى صحبة زيد مالا عظيما فيحبه ثم يخطر بباله
ان ذلك المال لا يحصل فيبغضه ولذلك قيل ان العاشق والمعشوق ربما حصلت الرغبة
والنفرة بينهما فى اليوم الواحد مرارا لان المعشوق انما يريد العاشق بماله والعاشق انما يريد
المعشوق لاجل اللذة الجسمانية وهذان الامران مستعدان للتغير والانتقال فلاجرم كانت
المحبة الحاصلة بينهما والعداوة الحاصلة بينهما غير باقيتين بل كانتا سريعتى الزوال والانتقال
اذا عرفت هذا فنقول الموجب للمحبة والمودة ان كان طلب الخيرات الدنيويه والسعادات
الجسمانية كانت تلك المحبة سريعة الزوال والانتقال لاجل ان المحبة تابعة لتصور الكمال
وتصور الكمال تابع لحصول ذلك الكمال فاذا كان ذلك الكمال سريع الزوال والانتقال كانت
معلولاتها سريعة التبدل والزوال واما ان كان الموجب للمحبة تصور الكمالات الباقية
المقدسة عن التغير والزوال كانت تلك المحبة ايضا باقية امنة من التغير لان حال المعلول
فى البقاء والتبدل تبع لحال العلة وهذا هو المراد من قوله الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض
عدو الا المتقين اذا عرفت فنقول العرب كانوا قبل مقدم الرسول طالبين للمال والجاه
والمفاخرة وكانت محبتهم معللة بهذه العلة فلاجرم كانت تلك المحبة سريعة الزوال
وكانوا بادنى سبب يقعون فى الحرب والفتن فلما جاء الرسول عليه السلام ودعاهم الى
عبادة الله تعالى والاعراض عن الدنيا والاقبال على الآخرة زالت الخشونة والخصومة عنهم
وعادوا اخوانا متوافقين ثم بعد وفاته عليهم السلام لما فتحت عليهم ابواب الدنيا وتوجهوا
الى طلبها عادوا الى محاربة بعضهم بعضا ومقاتلة بعضهم مع بعض فهذا هو السبب الحقيقى

فی هذا الباب انتهی پس ضعف خبر مخفی نیست آنچه که درینمقام افاده فرموده عین قول امامیه است درین باب لفظاً
و درین کلام و قول امامیه نیست مگر در الفاظ و عبارات پس این قول مخصوص بامامیه نباشد والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق

قال الناصب اما خبر پس حال آن درین باب بتفصیل گذشت و باره اینست که خبر را میباید که ناقلی باشد پس ناقل
خبر یا شیعه اند یا غیر شیعه غیر شیعه را خود اصلا اعتبار نیست زیرا که در صدر اول ایشان مقاطع الاسانید بودند مرتدین
منافقین و محرفین کتاب الله و معاندین خاندان رسول بوده اند و شیعه باهم در اصل امامت و تعیین ائمه
و عدد ایشان اختلاف فاحش دارند و اثبات یک قول نمیشود الا بخبر زیرا که کتاب ازین مذکور است بنحوی که الزام
مخالف نماید ساکت است پس اگر ثبوت خبر و حجیت آن موقوف بر ثبوت آن بود دور صریح لازم آید نیز حجت بودن
خبر بسبب آن است که قول معصوم است یا بواسطه معصوم از معصوم دیگر رسیده و عصمت شخص ثابت نمیتواند شد
الا بخبر زیرا که کتاب ساکت است و عقل عاجز و معجزه بر تقدیر صدور نیز موقوف است بر خبر زیرا که مشاهده تحدی
و معجزه هر کس را اتفاق نمی افتد و اجماع نیز بسبب دخول معصوم دران حجت است باز در نقل اجماع ثقاتین خبر در کار است
و عصمت شخص معین را بخبر او یا بخبر معصوم دیگر که بواسطه او رسیده ثابت کردن دور صریح است و نیز حجیت
خبر موقوف بر نبوت نبی و امامت امام است چون اصل ثابت نشد فرع چگونه ثابت شود بالجمله نزد شیعه تواتر خود
از حیز اعتبار افتاد زیرا که کتمان واقع از حد تواتر بظهور آمده و اظهار غیر واقع در حکم او است اخبار آحاد خود
بالاجماع درین قسم مطالب معتبر نیستند پس استدلال بخبر ممکن نیست انتهی **اقول** و به نستعین این قول نیز ناشی
عدم توغل او در علم اصول فقه و اصول حدیث است و بچند وجه مردود است اول آنکه در اصولیین مبین و مقرر شده
که در تواتر عدالت رجال شرط نیست و بحث از رجال آن لازم نه ازینجا است که محققین تصریح فرموده اند که بحث
از متواتر در فن درایه استطرادی است در نخبة الفکر و شرح آن از ملا علی قاری گفته و انما البحث شروط التواتر
فی الاصل لانه علی هذه الکیفیة لیس من مباحث علم الاسناد اذ علم الاسناد یبحث فیه
عن صحة الحدیث و ضعفه لیعمل به او یترک و من صفات الرجال ای حال اسناد المحدثین
من العدالة و الضبط و غیرهما و صیغ الاداء کسمعت و حدثنا و اخبرنا و نحوها و المتواتر
لا یبحث عن رجاله او عن صفاتهم بل یجب العمل به من غیر بحث لافادته الیقین و ان
ورد عن الفساق و الکفرة انتهی و در مسلم بعد ذکر شرائطی که در تواتر معتبر است میفرماید ثم شرط قوم
و منهم فخر الاسلام العدالة و الاسلام لئلا یرد اخبار النصاری بقتل المسیح و لو اخبر

ولو اخبر اهل قسطنطنية بقتل ملكهم حصل العلم نعم ذلك دخيل في تقليل العدد ومؤكد
لعدم التواطؤ اما الشرطية فكلا ومن هيهنا قالوا ان المتواتر ليس من مباحث علم الاسناد
دوم آنکه قول او غیر شیعه را اصلا اعتباری نیست علی الاطلاق این قول در حیز منع است زیرا که در اصول فقه ثبوت
پیوسته که خبر مبتدع بشرط عدالت و ضبط نزد اکثر محققین معتبر و مقبول است و مختار همین قول است و مسلم فرموده
والبدعة المتضمنة كفرا كالمتجسم بالكفر عند المكفر كالقاضيين و عند غيره كالبدع المخلية وهي
التي لم تكن عن شبهة قوية كفسق الخوارج وفيها القبول عند الاكثر وهو المختار و شیخ طوسی رحمه
از علمای امامیه نیز همین است در زبدة الاصول فرموده يشترط للعمل بخبر الواحد بلوغهم و عقلهم
وعدالتهم وضبطهم وايمانهم واكتفى الشيخ عن الايمان بالعدالة محتجا بعمل الطائفة بخبر ابن
بكير وسماعة وبني فضال واضرابهم وليس في اية التثبت حجة عليه لمنع صدق الفاسق
على المخطئ في بعض الاصول بعد بذل مجهوده ونص الاصحاب على توثيقه ولو جامع التوثيق
التفسيق لا يرتفع الوثوق بعدالة اكثر الموثقين من اصحابنا واما ما ينقل عن بعض المحققين
من تفسيق ابان بن عثمان مع توثيق الاصحاب له فلو ثبت لا ينهض حجة على الشيخ طاب ثراه
سوم آنکه قول او صدر اول ایشان مقاطیع الاسانید مرتدین منافقین و محرفین کتاب الله و معاندین خاندان
رسول بوده اند نیز مدفوع زیرا که اگر مراد او ازین قول آنست که جمیع صدر اول متصف باین صفات بوده اند در حیز
منع است چه در قول سابق باستیعاب فکر یافت که جمعی کثیر و جمی غفیر از صدر اول ازین صفات ذمیمه منزه و مبرا بوده اند
فتذکر و اگر مراد بعضی از صدر اول است مسلم است لیکن از اتصاف بعضی باین صفات قدح در اخبار همه آنها لازم
نمی آید چهارم آنکه قول او شیعه با هم در اصل امامت و تعیین ائمه اختلاف فاحش دارند نیز مردود است زیرا که
اختلاف موجب عدم وثوق اخبار جمیع ناقلین نمیتواند شد والا باید که بخبر هیچیک از اهل ملل و نحل وثوق حاصل
نشود زیرا که علت موثره اختلاف در آنها نیز موجود است مع ذلک اکثر فرق شیعه منقرض گردیده انقراض آنها
کاشف از بطلان آنهاست و فرقه اثنا عشریه که درین ازمنه در اکثر بلاد شیوع دارند اثبات قول خود یعنی
امامت حضرت امیر المومنین علیه السلام از احادیث نبوی علیه و آله الصلوة والسلام و همچنین امامت هر امام
لاحق بنص امام سابق میکنند و حجیت آن احادیث نزد ایشان مستند بتواتر است خلفا عن سلف چه راویان و
ناقلان این نصوص از شیعه امامیه در هر طبقه از طبقات و زمانی از ازمنه لکثرت عدد و تفرق بلاد و عدم

اجتماع باهم در مکانی از امکنه بحدی است که عقل تجویز نکند اتفاق و تواطؤ ایشان را بر کذب و طریق تحصیل علم بتحقیق
این تواتر به تتبع کتب و تصانیف علمای امامیه است چه عدد روایت علما و مصنفین امامیه در هر زمان از کثرت بحدی است
که شک نیست در بلوغ به مرتبه تواتر و وجود علما و روات و تصانیف بر متتبع مخفی نمیتواند بود چنانکه مثلا وجود
دواوین شعرا بر متتبعین اشعار پوشیده نتواند بود و تفرق علما و روات مذکورین در بلاد متنائیه و عدم ملاقات
و صحبت باهم و عدم آن نیز معلوم است چنانکه در طبقه شعرا و گمان اینکه این کتب و تصانیف متکثره مجعول و مختلق
باشند مانند آنست که جمیع دواوین شعرا مجعول و مختلق باشند پس شبهه لزوم دور نیز مندفع باشد آنچه اهل سنت در نکار
وجود نصوص مذکوره و تواتر آن میگویند که اگر نصوص مذکوره موجود میبود هر آینه متواتر میبود لتوفر الدواعی الی نقله
و اگر متواتر میبود افاده علم بجهت ما میکرد ولان ذلک هو مناط التواتر حال آنکه افاده علم نکرده امام فخر رازی
در اربعین سوگند بخدا و ایمان خود یاد کرده که خبر نصوص اثری که فائده ظن کند در دلهای ما نکرده فضلا عن
القطع جواب این شبهه چنانکه فاضل لاهیجی طاب ثراه افاده فرموده است که عدم افاده علم نظر بشما بنا بر دو وجه
تواند بود اول آنکه سابقا اشاره بآن شده که علم حاصل بتواتر تواند بود که نظری باشد همچنانکه تواند بود که ضروری
باشد و بیانش آنست که گاه باشد عدد ناقلین بحدی و کیفیت نقل بنوعی باشد که احتمال تواطؤ و مواضعه
بالبدیهه منتفی باشد و لهذا حاجت بنظر و تامل نباشد مانند علم ببلاد نائیه و گاه باشد که نه چنین باشد بلکه نفی
احتمال تواطؤ موقوف بنظر و تامل در احوال ناقلین باشد من حیث تباعد البلدان و تباین الاوطان و امثال
ذلک کما فی ما نحن فیه پس تواند که شما نیز اگر ملاحظه احوال ناقلین این نصوص از علما و مصنفین امامیه و مطالعه
و تتبع مصنفات ایشان کنید شک نکنید در صحت آن و جزم کنید بعدم احتمال مواضعه میان ناقلین آن وجه
دوم آنکه پیشتر دانسته شد که افاده علم در خبر متواتر مشروط است زائدا علی الشرائط المعتبرة بخلو ذهن سامعین
از اعتقاد و جزم بنقیض مضمون خبر چه اگر سامعین جازم بنقیض آن باشند البته افاده علم نتواند کرد چنانکه در جمیع
مسائل نظریه برهانیه پس طریق استبصار در طلب حق در امثال این مقامات آنست که طالب خود را مستوی النسبه
بین طرفی الخلاف گرداند بنوعی که اگر نقیض مذهب معتقد وی که عمرهای دراز خلفا عن سلف بر سران عناد و تعصب
ورزیده بر وی ظاهر شود بلا تامل و توقف انقیاد حق تواند کرد و بعد از آن تامل و ملاحظه در نصوص مذکوره و احوال
ناقلین آن و تتبع کتب و مصنفات علمای این مذهب بنماید تا حق بر وی ظاهر شود و علم حاصل گردد و اگر چنین کند و با
شرائط عمل نماید سوگند بآنچه فخر رازی یاد کرده من اضعاف آن یاد مینمایم و ضامن میشوم که البته علم حاصل شود

حاصل شود و حق ظاهر گردد و انتهی بختم آنکه مسلمانکه عصمت بسبب اینکه امری باطنی خفی است حصول علم ای بعرفان آن
نیست دریافت آن محتاج بورود نص من عند الله است تعالی شانه و نصوص داله بر عصمت ائمه علیهم السلام
نزد امامیه بتواتر ثابت شده اند نه بقول امام زیرا که در تواتر دخول امام نزد امامیه شرط نیست و حجیت تواتر
بنفس ذات اوست نه بدخول امام دران و لهذا این قول با امامیه کذب محض و بهتان بحت است آری در حجیت اجماع
نزد امامیه دخول معصوم شرط است و این بدامن خواک پس شبهه لزوم دور در اثبات عصمت نیز مندفع باشد ششم
آنکه اصل یعنی ثبوت نبوت نبی و امامت امام نزد امامیه ببراهین عقلیه و نقلیه ثابت است پس تفریع فرع بران
نیز متحقق باشد هفتم آنکه قول او نزد شیعه تواتر از حیز اعتبار افتاد الخ مردود است و وقوع کتمان از همه اشخاص
در حیز منع است چه از بعضی کتمان واقع شده و اکثری بغیر کتمان عمل بمقتضای نصوص نکردند و بمصلحت مظنونه موهومه خود
منصوص را متروک العمل ساختند و از اشخاصی که کلام در انها است در جناب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
نیز امثال این امور واقع میشد که بر بعضی نصوص آنحضرت علیه و آله الصلوة والسلام عمل نمیکردند و نصوص را تغییر
میدادند و مانع احکام آنحضرت صلی الله علیه و آله میشدند شواهد آن بسیار است از انجمله حدیث ابو هریره است
که بسبب ذکر با فیت محصل مضمونش اینکه روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نعلین مبارک خود را با بو هریره
داد که در شهر مدینه در کوچه و بازار منادی کند که من قال لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه دخل الجنة
عمر فاروق در بازار باو رسید و خشونت آغاز کرد و او را بر زمین زد و بحضور اقدس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
حاضر شد و معروضداشت فخلهم یعملون یعنی پس بگذار مردم را که عمل بکنند آنحضرت نیز فرمود فخلهم از انجمله
حدیث قرطاس است که بخاری در صحیح از ابن عباس روایت کرده قال لما اشتد بالنبی صلی الله علیه وسلم
وجعه قال ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده قال عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم
غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا فاختلفوا و کثر اللغط قال قوموا عنی لا ینبغی عندی
التنازع فخرج ابن عباس یقول ان الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله صلی الله
علیه وسلم و بین کتابه محصل مضمون حدیث شریف آنکه هرگاه بیماری بر آنحضرت صلی الله علیه شدت یافت
فرمود برای من اسباب کتابت بیارید بنویسیم برای شما کتابی که بعد من گمراه نشوید عمر گفت پیغمبر را درد
بیماری غلبه کرده است نزد ما کتاب خدا است بس است ما را پس مردم اختلاف کردند و آواز بلند شد حضرت
فرمود از پیش من برخیزید نزد من تنازع و اختلاف سزاوار نیست و نظائر آن بسیار است احصای آن

موجب ملالت میگردد وبالجمله چون ایشان احکام واوامر رسول خدا صلی الله علیه وآله را در زمان حیات وی تغییر
میدادند وبلا پیش میرفت وعامه صحابه این حالت مشاهده می نمودند چه توانند که بعد از وفات وی نیز بنابر مصلحتی
که دانسته باشند تغییر نصوص وی بکنند وبمقتضای مصلحت وقت عمل نمایند واز جمله مصلحتها که برای خود دست آویز
ودستان ساخته بودند این بود که خاطر معظم قریش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گران است وطبایع جمهور از آن
جناب منحرف بنابر آنکه از قریش وارباب قران کم کسی بود که برآنحضرت دعوی خونی نداشته باشد و پدر وبرادر
واعمام واخوال وشخصی از قبیله وعشیره وی بردست آنحضرت در راه خدا مقتول نشده باشد وعامه صحابه را از
امثال این مقالات اشتباه حاصل شده ساکت ماندند پس از حد تواتر اظهار خلاف لازم نیامد بلکه از بعضی آن
عذرها نیز ساقط شد ششم آنکه مراد از ائمه نمودن قرآن از ائمه این نیست که بصحت نزول قران حکم کرده نمیشود مگر بنص ائمه
چه اینمعنی مستلزم دور صریح است زیرا که ائمه معصومین علیهم السلام نص فرموده اند بعرض نمودن احادیث بر کلام الله
وبا مضمون احادیث تفتیش نمایند از آن قبیل ایمان بر مبین رد دریافته خلاصه مضمون آنکه اذا جاءکم حدیث فاعرضوه
علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فدعوه یعنی هرگاه بیاید شما را حدیثی پس عرض
کنید آنرا بر کتاب خدا پس آنچه موافق باشد کتاب خدا را پس بگیرید آنرا وآنچه مخالف باشد کتاب خدا را پس ترک کنید
بنابراین قول صحت حدیث موقوف بر موافقت کتاب خداست وصحت کتاب خدا اگر موقوف بر موافقت حدیث
وقول ائمه علیهم السلام بوده دور صریح لازم می آمد بلکه مراد این است که عمل وتفسیر متشابهات بغیر نص ائمه معصومین
علیهم السلام جایز نیست وعرض حدیث بر واضحات ومحکمات قرآن لازم است نه بر متشابهات آن هرچند این معنی
وضوح تمام دارد شیخ حر عاملی قدس الله روحه در فوائد طوسیه ودر رساله اثبات تواتر قرآن نیز تصریح آن فرموده
ودر مقام رد بر بعضی معاصرین خود تصریح نموده اما سادسا فلان الاخبار الکثیرة قد وردت بوجوب عرض
الحدیث علی القرآن فلو وجب عرض القرآن علی الحدیث لزم الدور فی الجمیع فی الغالب ولزومه
فی البعض کاف فی الفساد واللازم باطل قطعا وبیان ذلک انهم علیهم السلام قالوا اذا جاءکم
حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فدعوه فدعوی
قول المعاصر لا یوافق تنزیل القرآن حتی یرد فیه حدیث انه هکذا نزل باطل لان الحدیث المتضمن
لاثبات النزول صحته موقوفة علی موافقة القرآن وصحة القرآن علی قول الخصم موقوف علی موافقته دور
واضح اللزوم والبطلان فان قلت هذا یرد علی جمیع الاخباریین فی قولهم انه لا یعمل بالقرآن حتی یرد

يرد تفسيره من المعصومين عليهم السلام قلت مراد هم انه يجب عرض الحديث على الواضحات
والمحكمات من القران ولا يعمل في تفسير المتشابهات الا بنص بخلاف قول المعاصر فان مراده
ان كل اية في القران لا يحكم بصحة نزولها كذلك الا بنص من الحديث فظهر الفرق على ان
الاحاديث الكثيرة دالة على ان كل حديث لا يوافق القران يجب رده وعدم العمل به فكيف
يحكم بصحة حديث يدل على الطعن في القران قال الناصب لعنه الله اما اجماع پس بطلان ان ظاهرست
زيراكه اجماع بعد ثبوت نبوت وشرع است وچون نبوت وشرع ثابت نميتواند شد اجماع چگونه ثابت شود ونيز
حجيت اجماع نزد ايشان بالاصالت نيست بلكه بنابران است كه قول معصوم نيز در ضمن ان ميباشد وهنوز
در بودن معصوم وتعيين آن كه كدام كس است ونقل قول او بحث وتفتيش ميرود ونيز اجماع صدر اول تا قبل
از حدوث اختلاف در امت معتبر نيست زيراكه اجماع بر خلافت ابو بكر وحرمت متعه بر تحريف كتاب ومنع
ميراث از پيغمبر ودفع امام حق از حق خود وغصب تعلقات خاندان رسول بعد از حدوث اختلاف وتفرق ايشان
بفرق مختلفه اجماع چه قسم متصور شود خصوصا در مسائل خلافيه كه احتياج باستدلال واثبات بحجت منحصر در انها است
ونيز دخول معصوم در اجماع وموافقت قول او باقوال ساير امت ثابت نميشود مگر باخبار وحال اخبار در تعارض
وتساقط وضعف وغيرهم قسمي كه هست روشن است ونيز نقل اجماع در هر مسئله خلافيه بالخصوص امري است كه شيعه
وعلماى شيعه را بلكه اثنا عشريه را بالخصوص درين نقل باهم تكاذب وتجاحد واقع است بعضي ازينها نقل اجماع فرقه خود
ميكنند وديگران تكذيب ميكنند وانكار مينمايند وچون اجماع يك فرقه از اماميه كه يك فرقه از شيعه اند كه يك
فرقه از امت اند بنقل خود ايشان ثابت نشود اجماع جميع امت را ثابت كردن چه قسم متصور باشد واين را چنانچه
روشن كنيم صاحب سبيل السلام الى معالم الاسلام كه از عمده علماى اثنا عشريه است در شرح حديث حنظله
بتقريبي ميگويد كه كلام الشيخ ابى الفتح الكراجكي في كنز الفوائد يدل على اجماع الامامية على ابطال
من خالفهم وانكره سائر الفرق وكلام العلامة الحلي في النهاية والتهذيب وكشف الحق يدل على انه
على الاصرار في الانكار نيز همين عالم فصلي مستقل دارد در آنكه شيخ ايشان در جاها مدعى اجماع فرقه شده است
حال آنكه خود او در جاهاى ديگر مخالف ان گفته نقلي از ان فصل مي آريم قال فصل فيما يشتمل على مسائل ادعى
الشيخ الاجماع فيها مع انه نفسه خالف في حكم ما ادعى الاجماع فيه اوردناها للتنبيه على
ان لا يغتر الفقيه بدعوى الاجماع فقد وقع فيها الخطاء والمجازفة كثيرا من كل واحد من

للفقهاء سيما من الشيخ والمرتضى فيما ادعيا فيه من كتاب النكاح دعواه في الخلاف الاجماع على
ان الكتابية اذا اسلمت وانقضت عدتها قبل ان يسلم الزوج ينفسخ النكاح بينهما انتهى وهمين قسم
جوابها بنفعه تکذیب شیخ وسید مینماید واین رساله پس دراز است قریب صد مسئله بلکه زاید دران مندرج است انتهى اقول جوابش
مستعین بچند وجه مردود است اول انکه ثبوت نبوت نبی صلی الله علیه واله وامامت ائمه علیهم السلام نزد امامیه
بدلائل قطعیه یقینیه ثابت است پس اجماع که متفرع بران است نیز باثبات نخواهد رسید دوم انکه عدم اعتبار اجماع
عمدا در امر ثانی نزد امامیه ممنوع وعدم اعتداد باتفاقی که بر خلافت خلیفه اول وغیر ذلک واقع شده بجهت عدم
اعتبار اجماع نیست بلکه بجهت عدم تحقق اجماع دران امور است زیرا که اجماع که عبارت است از اتفاق مجتهدین
این امت در عصری از امری از امور شرعیه بر خلافت خلیفه اول متحقق نشده چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وعباس
بن عبد المطلب عم الرسول وسایر بنی هاشم رضی الله تعالی عنهم وجماعتی کثیر از اعاظم صحابه مانند سلمان فارسی
وابوذر غفاری ومقداد وحذیفه وعمار یاسر وسعد بن عباده وقیس بن سعد رضوان الله تعالی علیهم وبسیاری
از قوم خزرج وجمعی کثیر دیگر که دران وقت در مدینه طیبه اقامت نداشتند حتی طلحه وزبیر در مبدا امر در این اتفاق
شریک وراضی باین نبودند پس پیش از تحقق اتفاق اهل حل وعقد شروع در امر خلافت وامامت وتصرف در امور
دینی ودنیوی کافه مسلمین خالی از دلیل وار بهمت جواز خارج باشد مجرد اظهار موافقت نیز بعد از تحقق شوکت
مدعی خلافت وفریب خوردن وگرویدن امت بوی دلالت بر موافقت رای حقیقتا نماید والعبرة للرای
لا بظاهر اللفظ محققین علمای اهل سنت نیز داد انصاف داده از ادعای اجماع رجوع نموده دلیل خلافت ابوبکر
بیعت اهل حل وعقد قرار داده اند صاحب مواقف میفرماید یثبت الامامة ببیعة اهل الحل والعقد عند
اهل السنة خلافا للشیعة لنا ثبوت امامة ابی بکر بالبیعة کما سیاتی بعد از ان میفرماید واذا ثبت
حصول الامامة بالاختیار والبیعة فاعلم ان ذلک لا یفتقر الی الاجماع اذ لم یقم علیه دلیل من العقل
والسمع بل الواحد والاثنان من اهل الحل والعقد کاف لعلمنا بان الصحابة مع صلابتهم فی الدین
اکتفوا بذلک کعقد عمر لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم یشترطوا فی عقدها اجماع
من فی المدینة فضلا عن اجماع الامة ولم ینکر علیهم احد وعلیه انطوت الاعصار بعدهم الی وقتنا
هذا انتهى سوم انکه در حرمت متعه نیز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وعبد الله بن عباس وعمران بن حصین وجمعی
دیگر از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین با مانعین شریک وداخل این اتفاق نبودند ومنع سید پیغمبر صلی الله علیه

علیه و آله نیز از همین قبیل است و همچنین مسائل در مباحث سالفه و آتیه ذکر یافته من شاء فلیرجع الی مظانه چه هم

آنکه قول او بعد حدوث اختلاف و تفرق ایشان بفرق مختلفه الخ نیز مدفوع است زیرا که در اجماعیکه بطریق تواتر

علم بآن حاصل شده و منقول گردیده این قسم تشکیکات مساغی ندارد چه در رجال تواتر عدالت و ضبط شرط

نیست و اجماع احادی مختلف فیه است جمعی که از احجت نمیدانند اعتراض اینها در وی ندارد و نزد جماعتی

که حجت میدانند نیز ساقط و مضمحل است چه این ایرادات از قبیل تشکیک در ضروریات است بر تقدیر تنزل

میگوییم که اموریکه ذکر کرده دلالت میکند بر تعسر بلکه بر تعذر علم بتحقیق اجماعی که در قرون متاخره متحقق

میشود خصوصیتی بامامیه ندارد و پس ایراد مشترک الورود باشد چه در صدر اسلام و قرن اول و ثانی

و مایقارب ذلک که هنوز اهل اسلام در بلاد بعیده چندان منتشر نشده بودند که استخبار احوال ایشان

بسهولت سمت تحقق می پذیرفت اجماع ممکن التحقق بود و علم بآن نیز امکان داشت اما در قرنهای

بعد که اهل اسلام در مشارق و مغارب ارض انتشار یافتند استخبار احوال علمای شرق و غرب و دیگر

اطراف و استعلام اینها در هر مسئله اجماعیه خصوصا رای عالمی که خامل الذکر باشد در بلاد کفار اگر

بوده باشد یا بنابر خوف مفسده اظهار خلاف مجمع علیه و اظهار از عقیده خود در آن مسئله نکند در نهایت

تعسر بل قریب بتعذر و امتناع عادی است صاحب مسلم نیز تسلیم این امر نموده میفرماید اما الثانی فلامتناع

معرفة علماء الشرق والغرب باعیانهم فضلا عن اقوالهم مع جواز رجوع البعض قبل

قول الآخر قیل فیه انه یجوز ضبط التاریخ بان یعلم ان هذا فی ظهر کذا علی کذا ثم یسأل

و یعلم ان عمرا فی ذلک الوقت کان علی ذلک الحکم و هکذا اقول یجوز کذبه فی الاخبار

عن الماضی بعرض فلا یعلم الا بافنائه و تکلمه فی ذلک الوقت و تکلم کل واحد کل احد

بحکم واحد فی آن واحد مع اختلافهم فی المشارق والمغارب مما یحیله العادة تا الآخر

الجواب بآنکه در محاورات علمای امامیه اجماع بدو طریق اطلاق کرده میشود یکی اطلاق حقیقی

و آن در اجماعی است که در زمان مقارب عصر ظهور ائمه علیهم السلام و وقت امکان علم باقوال اینها تحقق پذیرفته

باشد دوم اطلاق مجازی یعنی اجماع و اتفاق اکثر علما که مساوق معنی شهرت در فتوی باشد و مراد از اجماع

که در غیر آن ازمنه مانند زمان ما ادعای آن میکنند و بنقل متواتر یا احاد که مقترن بقرینه مفیده علم بوده

نباشد همین معنی است اکثر علمای اهل سنت در اکثر مواقع اجماع را بر همین معنی حمل نموده از انجمله فاضل

در حاشیه خیالی اجماعی که مصنف دعوی نموده که گفتن انا مومن ان شاء الله جایز است میگوید که مراد اجماع اکثریست

و نظایر این بسیار است در معالم الاصول فرموده یمتنع الاطلاع عادة علی حصول الاجماع فی زماننا

هذا و ما ضاهاه اذ لا سبیل الی العلم بقول الامام کیف و هو موقوف علی وجود المجتهدین

المجهولین لیدخل فی جملتهم و یکون قوله مستورا بین اقوالهم و هذا مما یقطع بانتفائه فکل

اجماع یدعی فی کلام الاصحاب مما یقرب من عصر الشیخ الی زماننا هذا و لیس مستندا الی نقل

متواتر و احاد معتبرله و مع القرائن المفیدة للعلم فلا بد من ان یراد ما ذکره الشهید فی الذکری

من الشهرة و اما الزمان السابق علی ما ذکره المقارب بعصر ظهور الائمة و امکان العلم باقوالهم فیمکن فیه

حصول الاجماع و العلم به بطریق التتبع انتهی شیخ بهائی طاب ثراه در زبدة الاصول میفرماید و قد

یتجوز فی تسمیة المشهور اجماعا و ربما الحق به و قربه الشهید فی الذکری و ذکری میفرماید الحق بعضهم

المشهور بالمجمع علیه فان ارادوا فی الاجماع فهو ممنوع و ان ارادوا فی الحجة فهو قریب انتهی نجم

آنکه قول او علمای شیعه را بلکه اثنا عشریه را بالخصوص در بین نقل باهم تکاذب و تجاهر واقع است الی آخر القول نیز

مدفوع است زیرا که اجماع چنانکه دانستی در محاورات علمای اثنا عشریه دو معنی اطلاق کرده میشود حقیقی و مجازی

و مراد از اجماع در چنین مواقع اطلاق مجازیست نقل کردن اجماع و مخالفت ان نمودن ضرری نمیرساند با آنکه

تکاذب و تجاهر درین امر علمای اهل سنت را زیاده تر از اضعاف مضاعف علمای امامیه واقع است چه در رساله

همین همه مسئله ذکر کرده که دران مخالفت اجماع واقع شده اسفرائینی که از علمای اهل سنت است میگوید که زیاده از

بیست هزار مسئله از اجماعیات است و احمد بن حنبل مدعی اجماع را مطلقا کاذب میداند در مسلم فرموده قال

الاسفرائینی نحن نعلم ان مسائل الاجماع اکثر من عشرین الف مسئلة نیز میفرماید قال احمد من ادعی

الاجماع فهو کاذب قال الفاضل الناصب اما عقل پس تمسک بان یا در شرعیات است یا در غیر شرعیات پس نزد

این فرقه اصلا قابل تمسک نیست زیرا که در اصل منکر قیاس اند و او را حجت نمیدانند و اما غیر شرعیات پس موقوف است

بر تجرید آن از شوایب وهم و الف و عادت و احتراز از خطا در ترتیب و صورت اشکال و اینمعنی بدون ارشاد

امام حاصل نمیتواند شد زیرا که هر فرقه از طوائف ادمیان بعقل خود چیزها را ثابت کنند و چیزها را منکر شوند و باهم

در اصول و فروع تخالف نمایند و بعقل ترجیح نمیتوان داد و الا همان تخالف و تزاحم در ترجیح متحقق خواهد شد پس

لابد ورای عقل حاکمی و مرجحی باید که احد الجانبین را صواب و دیگری را خطا قرار دهد و این قسم حاکم و مرجح غیر از نبی

غیر از نبی و امام نمیتواند شد و چون ثبوت نبوت و امامت که در قوت علیه عقل است در حیز توقف است اشکال تحقق
محل اعتماد نباشد و مهذا کلام در دلائل شرعیه است و امور شرع را بعقل صرف ثابت نمیتوان کرد زیراکه عقل از
معرفت آنها بالتفصیل عاجز است بالاجماع آری عقلی که مستمد از شریعت باشد و اصل آن حکم را از شارع گرفته
باشد میتواند قیاس چیز دیگر بران کرد ولیکن حجیت قیاس نزد این فرقه باطل است پس عقل را مطلقا در امور شرعیه دخل
نماند خاصه چون در قواعد و کلیات شرع هنوز تردد و اضطراب است عقل را در چه خواهد بود ثبت العرش اولا
ثم انقش انتهی اقول مستعین بخش پیش از شروع در مرام فی الجمله بسط کلام و تحریر محل نزاع در علمای اعلام ضرورست
تا همگنان را اطلاع بر جهل و خبط و تخلیط فاضل ناصب حاصل شده دفع مزخرفات واهیه اش بر خاص و عام سهل
گردد پس بدانکه موصل مطلوب تصدیقی که آنرا حجت گویند بر سه قسم است یکی قیاس منطقی است وان قولی است مولف
از چند قضیه هرگاه آنها را مسلم گذاشته شود قول دیگر از آنها لازم آید و استدلال دران از حال کلی بر حال
جزئی میباشد چنانکه گوئی کل انسان حیوان و کل حیوان جسم فکل انسان جسم که استدلال کردی از حال حیوان که
کلی است بر حال جزئی وی که انسان است دوم استقرا وان تصفح جزئیات است برای اثبات حکم کلی و استدلال از حال
جزئیات بر حال کلیات است چنانکه گوئی هر یک از انسان و فرس و بعیر و بغل مثلا فک اسفل را در حال مضغ حرکت
میدهد و میجنباند پس جمیع حیوانات چنین باشند پس استدلال کردی از حال جزئیات که فرس و انسان
و بغل و بعیر است بر حال کلی آنها که حیوان است وآن مفید یقین نیست چه جایز است که کلی دیگر موجود باشد و حالش
چنین نبود و حکم کلی ثابت نشود و مثلا تمساح در مثال ما که وی در حال مضغ فک اعلی را حرکت میدهد
و میجنباند سوم تمثیل وآن عبارت از بیان مشارکت جزئی است دیگر را در علت حکم و استدلال دران از
حال جزئی است بر حال جزئی دیگر برای معنی که مشترک باشد دران هر دو جزئی این قسم اخیر را فقها قیاس خوانند
وارکان ان چهار است اصل و فرع و حکم اصل و امر مشترک که آنرا جامع علت گویند چنانکه بگوئی عالم مولف است
پس حادث است مانند بیت که حادث است بجهت آنکه مولف است واین علت در عالم موجود است پس باید
که حادث باشد و علت مشترک را بچند وجه ثابت میکنند اقوی و اشهر ان دو وجه است یکی از ان دوران است
وآن اقتران شی است بغیر خود وجودا و عدما چنانچه در مثال مذکور گفته شود که حدوث دایر است با تالیف
وجودا و عدما وجودا در بیت که بسبب وجود تالیف حادث شده و عدما در واجب تعالی که بانتفای
تالیف از حدوث منزه است و دوران علت بودن مدار است علت دایر پس تالیف علت حدوث باشد

دوم سبر و تقسیم وان ایراد اوصاف اصل و ابطال بعض ان تا بعض باقی علت را متعین شود چنانکه علت حدوث
در مثال مذکور تالیف است با امکان شق دوم باطل است زیرا که صفات واجب بنا بر مذهب متکلمین ممکنند و حادث
نیستند پس اول متعین باشد این هر دو وجه ضعیف است اما دوران پس بجهت انکه جزو اخیر علت تامه و شرط
مساوی مدار معلول است با انکه علت نیست اما سبر و تقسیم پس بجهت انکه حصر علت در اوصاف مذکوره ممنوع است
زیرا که تقسیم مردد در نفی و اثبات نیست پس جایز است که علت غیر اوصاف مذکوره باشد و بر تقدیر تسلیم صحت حصر
از اینکه مشترک علت در اصل باشد لازم نمی آید که در فرع نیز علت باشد چه جایز است که خصوصیت اصل شرط
علیت و خصوصیت فرع مانع علت باشد و تمثیل مفید یقین نیست بلکه افاده ظن میکند و فقها انرا قیاس میگویند
و این قسم اخیر از حجت که تمثیل باشد که نزد فقها بقیاس موسوم است نزد امامیه باطل است و بطلان آن از وجوه
عدیده با دلایل عقلیه و نقلیه ثابت نموده اند برخی از ان درینجا معرض بیان می آید اما معقول پس یکی از انجمله
این است که قیاس خلاف موضوع شرع است چه موضوع ان فرق در متماثلات و جمع در مختلفات است بیانش
انست که بسیاری از احکام شرعیه با وجود تماثل در محل مختلف اند مانند فرق در عده طلاق و عده وفات
که واجب اول سه قرء است وان نزد فقهای امامیه درینجا بمعنی طهر است و در دوم چهار ماه و ده روز اول
از غیر مدخول بها ساقط میگردد بخلاف دوم و مانند عید و روز مقدم بران و روز تالی آن که صوم در روز
سابق واجب یا مستحب است و در تالی مستحب و در عید حرام است با وجود تساوی هر سه در حقیقت زمانیه
و مانند نصب سارق که دست سارق قطع میشود بخلاف غاصب با انکه علت که تصرف در ملک غیر است
در هر دو موجود است همچنین اکثر احکام با وصف تخالف محال متماثل میباشد مانند صید در حرم عمداً و خطاً
در وجوب فدا و کفاره که آن بنده ازاد کردن است پس دو ماه روزه گرفتن پس شصت مسکین را طعام دادن
در صوم و ظهار و قتل و فطری الاسلام در رده و زنا با تحقق احصان پس مجرد تشابه محال که مدار قیاس
بر آنست موجب تشابه احکام نمیتواند شد و حکما بر ضعف تمثیل که عبارت از قیاس فقهی است در کتب
بران تنصیص و تصریح فرموده اند رجوع بکتب شیخ الرئیس و غیره او درین باب شاهد عدل است بنا بر اطمینان
قلب ناظرین بذکر بعضی اقاویل مبادرت نموده میشود امام رازی در شرح عیون الحکمة فرموده واما التمثیل
فهو الحکم علی الغائب بما هو موجود فی الشاهد ثم یقع هذا علی وجوه اربعة فتارة یکون شاملا
للغائب بالشاهد کما یقال انه تعالی عالم بالعلم کما ان الواحد منا عالم بالعلم و به تعالی موجود

موجود يجب ان يكون مختصا بالجهة ونحو كان الواحد منا يكون كذلك وتارة يكون

الحاق الشاهد بالغائب كما يقال لو قدر الواحد منا على ايجاد بعض الاشياء يقدر على ايجاد كل الاشياء

كما في حق الله تعالى وتارة يكون الحاق الغائب بالحكم كما يقال للمعتزلة اجمعنا على انه تعالى مريد

بالارادة فوجب ان يكون عالما بالعلم وتارة يكون الحاق الشاهد بشاهد كما يقال للمعتزلة ايضا

اجمعنا على ان الواحد انما يكون متحركا لاجل قيام الحركة به فوجب ان يكون انما كان مدركا لاجل

قيام الادراك به فثبت ان التمثيل حاصل في هذه الصور الاربع وكلام الشيخ مشعر بانه مخصوص

برد الغائب الى الشاهد ويمكن ايضا تصحيح كلامه فهو ان يقال مراده من الغائب المشكوك المختلف

فيه ومن الشاهد المعلوم المتفق عليه وحينئذ يكون لفظه ولا الاقسام الاربعة التي ذكرناها

ثم قال ولو نفقه ما يكون المشترك فيه علة الحكم في الشاهد وانه ضعيف من وجهين الاول ان ذلك

المشترك لعله يكون علة لثبوت الحكم في الشاهد من حيث انه شاهد وعلى هذا التقدير يمنع ان يكون

علة لثبوت الحكم في الغائب الثاني لعل ذلك المشترك ينقسم الى قسمين ويكون علة ذلك الحكم

احد قسمي ذلك المشترك وحينئذ لا يلزم ان يكون ذلك المشترك علة لذلك الحكم مطلقا قال الشيخ

فان لم يكن هذان المانعان وصح ان الحكم معلل بمفهوم القدر المشترك انقلب التمثيل برهانا اما ان

لم يرد يصدق الشيخ فيما قال من ذلك لانا اذا قلنا عالمية الواحد منا معللة بالعلم فوجب ان يكون

عالمية الله تعالى ايضا كذلك فيقال عالمية الواحد منا بالعلم المحدث يمتنع ثبوته في حق الله تعالى

ويقال العالمية قسمان عالمية جائزة وعالمية واجبة والعالمية الجائزة في حق الله تعالى

هي المعللة بالعلم اما عالمية الله تعالى فهي واجبة فلا يلزم تعليلها بالعلم اذا عرفت هذا

فنقول ان توجه هذان السؤالان فقد سقط الاستدلال لما لو ثبت ان العالمية من حيث هي

عالمية جائزة انقلب هذا التمثيل برهانا لانا نقول عالمية الله تعالى عالمية وكل عالمية معللة

بالعلم ينتج ان عالمية الله تعالى معللة بالعلم اما منقول که کتاب وسنت وآثار صحابه کرام وتبعه علما

باشد بسیار است پس از آنجمله آیاتی است که نص است در آنکه کتاب تبیان هر چیز است مانند قول او تعالی ما فرطنا

في الكتاب من شي یعنی ترک نکردیم در کتاب هیچ چیز را مگر آنکه بیان کردیم آنرا برای شما از آنچه شما را بآن حاجت است

و قول او تعالی ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين چه ذکر رطب و یابس مفید تعمیم است و قول او عز ذکره

و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء این آیات و نظایر آن دلیل است براینکه کتاب الهی مشتمل بر قوانین

و قواعد کلیه است که جمیع مسائل و احکام خصوصا مسایل و احکامی که امت را بآن احتیاج واقع است و واقع خواهد شد

الی قیام الساعة از آن قوانین کلیه بضم صغری سهلة الحصول چنانچه شأن استنباط مسائل جزئیه از قوانین کلیه است

استنباط میتوان نمود پس جمیع احکام و همه آن از رطب و یابس مفقود است قریب از فعل در کتاب موجود است از اینجاست که

گفته اند جمیع العلم من القرآن لیکن افهام عامه ناس از فهم مدلولات آن قاصر است پس قیاس فقهی مستغنی عنه باشد و کسی

بقیاس فقهی را حجت میکرد اند کتاب را کافی در امانت و تبیان نمی پندارد و از آنجمله آیاتی است که بر نهی از اتباع ظن

ماننده قول او تعالی و لا تقف ما لیس لک به علم یعنی بدنبال مرو چیزی را که ترا بآن علم نیست و قول او تعالی

ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون و قول او عز شانه ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و قوله تعالی و ان تطع اکثر

من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرصون ان ربک هو اعلم من

یضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین خرج ما خرج بالدلیل و بقی الباقی محصل استدلال آنکه خدا تعالی

در بسیاری از آیات کفار را بجهت اتباع ظن مذمت فرموده و چیزیرا که او تعالی شانه موجب ذم گناه گردانیده باشد

مد قصی مراتب ذم خواهد بود و عمل بقیاس موجب اتباع ظن است پس حکم بحرمت و مذموم بودنش واجب باشد و بعضی

در معرض جواب از این استدلال گفته اند که دلیل قاطع بر حجیت قیاس قایم است پس در حقیقت عمل بقیاس مستند باشد

بحجت قاطع باشد نه بدلیل مظنون و مدفوع است چه دلیل قاطع که خصم مدعی آنست عقلی است یا نقلی اول باطل است

زیراکه عقل را درین که عمل بقیاس جایز است یا جایز نیست مجالی نیست خصوصا نزد اشاعره که نافی حسن و قبح

عقلی اند و دوم نیز باطل است زیراکه دلیل نقلی قطعی یقینی در نصوص تواند بود که بحد تواتر رسیده باشد

و محتمل معنی دیگر سوای یک معنی نبوده باشد و اگر دلیلی اینچنانی قایم میشد حجیت قیاس ضروری میگشت خلاف در جواز

عمل بآن از امت مرتفع میگردید و اختلاف امت درین باب مرتفع نگشته علم ضروری حاصل نشده پس معلوم شد

که دلیل قاطع بر صحت و حجیت قیاس مفقود است بیانش آنست که تمسک بقیاس مبنی بر دو مقام است یکی آنکه حکم

در محل معلل بچنین علت است و دوم آنکه این علت در محل خلاف حاصل است پس اگر این دو مقام بر سبیل قطع و یقین

معلوم بوده باشد در میان عقلا در حجیت آن خلافی نخواهد بود و اگر هر دو مقام یا یکی از آنها ظنی باشد چنانچه

در ما نحن فیه است پس تمام نخواهد شد عمل بقیاس مگر بمتابعت ظن و آن تحت نصوصی که دلالت میکند بر مذمت متابعت

ظن مذموم است مندرج خواهد بود و ادعای اینکه عمل باعتقاد راجح مستند باماراتست چنانچه در قیاس ظن است

۳۲۳

در قیاس است ظن بنیکوید و حوای بغیر ولیل است و با وجود تنصیص ائمه اهل بیت علیهم السلام و صحابه عظام
و تبعه کرام و تصریح علمای میزان مانند رئیس حکمای اسلام و دیگران باینمعنی که قیاس فقها مفید ظن است غیر یقین
و باطل است و چون بثبوت پیوست که تمثیل اعرف فقها موسوم بقیاس است مفید علم و یقین نیست بلکه افاده
ظن میکند پس استعمال آن بر طبق نصوص کتاب منهی عنه باشد اما سنت پس از انجمله قول آنحضرتست صلی الله
علیه واله بروایت ابو هریره ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یعمل هذه الامة برهة من الکتاب
و برهة من السنة و برهة من القیاس فاذا فعلوا ذلك فقد ضلوا و قول آنحضرت علیه و اله الصلوة
والسلام بروایت عوف بن مالک الاشجعی ستفترق امتی علی بضع و سبعین فرقة اعظمهم فتنة قوم
یقیسون الامور برائهم فیحرمون الحلال و یحلون الحرام و مانند حدیث واثله بن الاسقع ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال لم یزل امر بنی اسرائیل مقیما حتی حدث فیهم اولاد انسانا فافتوا
برایهم فضلوا و اضلوا و مانند حدیث عبد الله بن عمرو العاص عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال
ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من الناس و لکن یقبض العلماء فاذا لم یبق عالم
اتخذ الناس رؤساء جهالا فافتوا بغیر علم ضلوا و اضلوا و فتوی برای و قیاس فتوی بغیر علم است
اما آثار پس از ابو بکر صدیق ایشان مرویست که فرمود ای سماء تظلنی و ای ارض تقلنی اذا قلت فی کتاب
الله برأیی و از عمر فاروق ایشان مرویست که فرمود ایاکم و اصحاب الرای فانهم اعداء السنن
اعیتهم الاحادیث ان یحفظوها فقالوا بالرای فضلوا و اضلوا و مانند از عثمان بن عفان صلی
علیه السلام روایت کرده اند لو کان الدین بالرای لکان المسح علی باطن الخف اولی من ظاهره
و از عایشه صدیقه ایشان مرویست که فرمود اخبروا زید بن ارقم انه احبط جهاده مع رسول الله
بفتواه فی مسئلة العینیة و ابن عمر فرموده اتهموا الرای علی الدین فان الرای منا تکلف
و ظن و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا نیز فرموده ان قوما یفتون بارائهم لو نزل القران لنزل
بخلاف ما یفتون نیز فرموده ذرونی مما ارایت و رایت و از ابن مسعود رضی الله عنه مرویست
قراءکم و صلحاءکم یذهبون و یتخذ الناس رؤساء جهالا یقیسون ما لم یکن بما کان
نیز فرموده ان حکمتم فی دینکم بالرای احللتم کثیرا مما حرمه الله و حرمتم کثیرا مما حلله الله
نیز در مسئله مفوضه گفته ان یکن خطاء فمنی و من الشیطان و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست

ان الله تعالى لم يجعل ان يحكم في دينه برايه وقال تعالى لنبيه لتحكم بين الناس بما اراك الله
ولم يقل لما رايت نيز فرموده واياكم والمقائيس فما عبدت الشمس الا بالمقائيس نيز فرموده الا يتقي الله
زيد بن ثابت يجعل ابن الابن ابنا ولا يجعل اب الاب ابا واز تابعين نيز انكار قياس مرويست شعبی
فرموده ما اخبروك عن اصحاب محمد فاقبله وما اخبروك عن رايهم فالقه في الحش ان السنة
لم توضع بالمقائيس مسروق گفته لا اقيس شيئا بشيء اخاف ان تزل قدمي بعد ثبوتها واز ابن سيرين
مرويست كه گفت اول من قاس ابليس وما عبدت الشمس والقمر الا بالمقائيس الى غير ذلك من
الروايات التي يطول الكلام بذكرها واجماع عترت طاهره نيز رد قياس وانكار فرمودن ايشان مر آنرا
ومنع فرمودن شيعيان خود را از عمل بآن نيز واماميه بحد تواتر معنوي رسيده هركه اطلاع بر دلائل عقليه ونقليه
بطلان قياس وماله وما عليه باستيعاب اراده داشته باشد بايد كه رجوع بكتب اصول فقه اماميه نمايد و
درينمقام اينقدر كفايت ميكند هرگاه اينمقدمه ممهد شد پس بدانكه قول او بچند وجه مردودست **اول**
آنكه قول او اما عقل پس نزد اينفرقه اصلا قابل تمسک نيست زيراكه در اصل منكر قياس اند واو را حجت
نميدانند از منهج سداد خارج است زيراكه اگر مدعاى او اينست كه نزد اماميه قياس منطقي باطلست اين
قول در حيز منع است وكذب بحت وافتراى محض است چه هيچكس از علماى اماميه انكار قياس منطقي نكرده بلكه
نص بر خلاف آن نموده اند وانواع دليل نزد ايشان چهار است يكى از آن دليل عقل است وصحت آن بغير قياس
منطقي متصور نيست از اينجاست كه در كتب اصول فقه اقسام قياس وشرائط وانچه متعلق بآنست ذكر كرده اند
و در كتب كلاميه واصوليه امر بتعلم وتعليم منطق كه كافل اين امور است فرموده واگر مراد او اينست كه نزد
اماميه تمثيل كه بعرف فقها باشتراک لفظ بقياس موسوم باطل است مسلم است ليكن از انكار آن انكار دليل
عقل مطلقا لازم نمى آيد زيراكه انتفاى خاص مستلزم انتفاى عام نيست وفرق در قياس منطقي وقياس فقهي
از بيانى كه سبق ذكر يافت واضح است زيادت بصيرت مستبصر آنرا از لزوم تكرار نينديشيده ميگويم
كه اگر فرضا علت حكم مثلا اسكار در خمر بطريق كليت از شارع متلقى نشده ونهى از بعض افراد شراب
مانند شراب انگورى واقع شده باشد وفقيه اراده استدلال بر شمول حرمت انواع خمر را نموده در معرض
احتجاج بگويد كه شراب حرام است وحرمتش از اين جهت نيست كه روان است والا ميبايست هر مايعى حرام
باشد واز جهت رنگش نيست والا ميبايست كه هرچه اين رنگ داشته باشد حرام باشد وهمچنين مزه

وهمچنین مزه و سایر صفات پس ظاهر شد که علت حرمت آن نیست الا آنکه مست کننده است پس هر چه مست کننده باشد حرام خواهد بود وهمچنین نجس است ونجاستش از جهت آن صفات نیست پس میباید که از جهت اسکار باشد این تمثیل وقیاس فقهی است ونزد امامیه باطل است ووجه بطلانش این است که شاید صفتی چند باشد در آن که ما ندانیم یا مجموع این صفات با آنکه از آنکه در حاصل شده است سبب حرمت یا نجاست باشد پس قیاس شراب خرما ومسکر وغیر آن باطل باشد اما اگر شارع فرموده باشد که علت حرمت شراب اسکار است وهمان علت در جاهای دیگر سبب حرمت است چنانکه در حدیث شریف واقع شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله فرموده کل مسکر خمر کل مسکر حرام ودر روایتی کل مسکر خمر وکل خمر حرام این فقهی نخواهد بود بلکه قیاس منطقی است ودر قوت منصوص است که میگوئیم که زید در ضرب زید فاعل است وهر فاعل مرفوع است پس عمرو نیز در ضرب عمرو مرفوع باشد واین قیاس نزد امامیه باطل نیست زیرا که علم داریم با آنکه هر مسکری حرام ونجس است بالجمله تمثیل وقیاس فقهی از آنجهت باطل است که واضع احکام شرعیه بوحی آسمانی شارع است علیه وآله الصلوة والسلام وبغیر شارع علیه السلام وبغیر وارثان علم او که تعلیم از او یافته اند هیچکس را علم بعلیت احکام حاصل نیست پس علتی را که از ظن خود استنباط نموده مناط حکم ساخته باشد مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد واز درجه اعتبار ساقط باشد ودوم آنکه اسناد قول بتوقف حصول از نظر صحیح بر معلم با امامیه اثنا عشریه کذب محض وبهتان بحت است چه کافه اثنا عشریه قائلند با آنکه نظر صحیح در معرفت کافیست واحتیاج بمعلم نیست محقق در تجرید العقاید میفرماید وحصول العلم عن النظر الصحیح واجب پس آنچه بر آن متفرع ساخته باطل ومضمحل باشد آری این قول ملاحده الموت است وبفحوای لاتزر وازرة وزر اخری وزر آن با امامیه عاید نمیشود ومتصدی جواب از طرف آنها شدن بعهده امامیه نیست من شاء فلیرجع الی الکتب الکلامیة قال الفاضل الناصب فایده جلیله باید دانست که قیام جمیع براهین عقلیه باعتقاد بدیهیات است پس اگر جمعی انکار بدیهیات پیش گیرند مثل سوفسطائیه که الواحد نصف الاثنین والنفی والاثبات لایجتمعان ولایرتفعان والجسم الواحد لایکون فی آن واحد فی مکانین والغائب عن الحواس لیس له حکم الحاضر ما یسمی باسم الشی لایکون ذلک الشی وامثال این قضایا را انکار کنند لثبات هیچ مطلبی نزد ایشان براهین عقلیه نتوان نمود وهمچنین قیام جمیع دلائل شرعیه ومقدمات دینیه بر اثبات ملت حنفیه است که از زمان حضرت ابراهیم خلیل تا اینوقت در جمیع ادیان مسلم است والصول ان متفق علیه جمیع اهل الملل ان المعبود واحد وانه یرسل الرسل ویظهر المعجزات وان الملائکة

رسل الله الی الخلق معصومون عن الکذب والخیانة فی التبلیغ ان لله تعالی احکاما علی عباده یجازیهم
بها وعلیها یوم البعث والنشور بالجنة والنار واثبات اصول وقواعد ملت حنفیه بر طور شیعه ممکن نیست پس این
فرقه سوفسطائیه دین اند تفصیل این اجمال و ایضاح این ابهام آنکه ایشان نبوت حضرت خاتم الانبیاء را که ماخذ این اصول
و قواعد است نسبت باین امت از حضرت امیر المؤمنین و ائمه اطهار روایت کنند و معلوم بالقطع است که ایشان بلا
واسطه از امیر المؤمنین و ائمه اطهار روایت ندارند مگر بوسایط و وسایط ایشان را حال معلوم است که خود ایشان
انها را بتکذیب صفا بنده و متهم میدارند و فی الواقع هم وسایط ایشان چنانچه نبوت خاتم الانبیاء را روایت کرده اند
همچنان جسمیت و صورت حق تعالی نیز روایت کرده و دروغ صریح بر بسته و نیز وسایط در روایت در شرایط
امامت و تعیین ائمه مخالف و متعارض اند بحدیکه تطبیق اصلا ممکن نیست کذب ایشان لا علی التعیین متحقق شد تواتر
کاذبان چه بود و غلو ایشان که بجهت فاسد تشهیر و افترای نموده باشند چنانچه در مقدمه خلافت و در قرن اول کل
امت را نزد اعتبار نمی نیست سوای چهار کس صحابی یا شش صحابی نزد ایشان قابل اعتماد نیست و تواتر این روایات
چهار کس یا شش کس بالقطع معلوم الانتفا است اگر بالفرض از انها که تواتر شده باشد خبر چهار کس یا شش کس
درین قسم امور که عقل اکثر مردم استبعاد بلکه در بعضی جاها حکم باستحاله هم میکند چه قسم افاده یقین نماید و صحابه دیگر
همه نزد ایشان مرتد و خارج از دین و صاحب اغراض فاسده بودند و فکریان و کذابان بوده و معهذا شیعه انها
روایت ندارند مرتا سلیم بن قیس الهلالی فی کتاب وفات النبی صلی الله علیه وسلم عن ابن عباس عن
امیر المؤمنین و غیر واحد عن الصادق ان الصحابة ارتدوا بعد النبی صلی الله علیه وسلم الا اربعة
انفس وفی روایة عن الصادق ان الصحابة ارتدوا بعد النبی صلی الله علیه وسلم الا اربعة انفس وفی
روایة عن الصادق الا ستة پس آنچه این گروه مرتدین بزعم ایشان از ارسال رسل و اظهار معجزه علی وفق الدعوی
نزول قرآن و عجز بلغا از معارضه آن و احوال جنت و نار و تکلیفات شرعیه و نزول وحی و ملائکه و نبوت انبیاء سابقین
و دعوت ایشان بتوحید فی العبادة و نهی از اشراک در این روایت کنند نامعتبر باشد زیراکه خبر جمعی است که اجماع
کردند بر خلاف وصیت پیغمبر که بحضور یک لک و بیست و چهار هزار کس بتاکیدات تمام فرموده بود و علی الخصوص
که روایت این جماعه هم نزد شیعه متواتر نشده نزد فرق دیگر که همگان جماعه اند متواتر شده و اگر بمجرد شهرت
و شیوع در آن قرن اکتفا کرده شود پس کمال بی احتیاطی در دین لازم آید زیراکه آن قرن و ما بعده من القرون
همه بر مخالفت اوامر و نواهی پیغمبر کمر بسته و قرآن را تحریف کرده و احکام بسیار بر خلاف ما انزل الله در ان

در این قرون بعد بس شایع و مشهور گشته که از اصل شریعت هم مشهورتر گردیده مثل غسل رجلین در وضو که عادت تحقیقه
بغایت کثیر الوقوع و هر روز وقت اشتغال با تعدد و لا تحصی پیدا اند و هم بر غلط روایت کرده و همچنین مسح خفین
و این قسم به عادت ناکه رئیسان آن قرون از طرف خود احداث کرده رواج داده اند برابر احکام اصلیه شریعت وا نشد
مثل سنت تراویح و حرمت متعه و غیر ذلک پس از بجا صه بیدین و بی باک چه بعید است که اتفاق نموده باشند
برامر نبوت و نزول وحی و ملائکه و ذکر بهشت و دوزخ برای تخویف مردمان و ترغیب ایشان و تواتر تحقق و مفید یقین
شود که اهل تواتر را غرضی فاسد در میان نباشد اینجا اغراض الی جمیع و شمار وجود اند چه احتمال است که چند کس
به نام انتشار روایت این دعوی و معجزه برای غرضی شده باشد و سایر اویشان بجهت طمع موافقت
را بسنت کرده و ایشان قبول نموده تشهیر کرده و نیز احتمال است که از کاهنان و منجمین شنیده بودند که شخصی
در قریش پیدا شود و بدست او ملک و دین پهن و بخواهند بسیار افتد از اولاد عبد مناف نامش فلان و نام پدرش
فلان پس به مناسبت این خیال فاسد شکل متابعت او در سر افتاده باشد و به صاحب شعور را ماند و زنان ایران
زمین که سفید پوست و نازک تن میباشند در خاطر خطور کرده باشد و هر دنیا پرست را سیر بساتین کسری و قصور
قیصر و امن کش طمع افتاده باشد و از یهود نیز جمعی به موجب اخبار و کتب قدیمه خود این ماجرا را دانسته نصی از
توریت موافق مدعای او بر آورده و قصص و اخبار را جاری به عبارت بلیغه برای او درست کرده داده باشند و معنا
هنوز ثبوت نزول توریت و وقوع قصص انبیا هم در حیز و امکان داره گیرست با موافقت آنها و ناموافقت چه کشاید
و چه رود و بالجمله اول جاهلان عرب به این اغراض اتباع نموده باشند باز مردم را غلط افتاده بنا بر سطامع و لذات
دنیوی و نفسانی پی در پی اتباع آن جمع غفیر الازم شمرده و رفته رفته صورت دینی و مذهبی قرار گرفت چنانچه
در اکثر امور شرعیه بزعم شیعه همین قسم روداد و واقع است مثلا آنچه در تواتر غسل رجلین شیعه میگویند همین
تشقیقات و احتمالات است که مذکور شد بلکه در ینجا زیاده و به مرتبه قوی تر زیرا که غسل رجلین نسبت بمسح رجلین
مشقتی و کلفتی دارد و در قبول مشقت و رنج تشهیران بحسب ظاهر فائده دنیوی دریافته نمیشود بخلاف امر
نبوت که مقدمه ریاست عامه است که خیلی دلچسپ و خاطرنشین است و محل طمع و حرص برای این امور هزاران بلکه
لکوک جان خود را برباد میدهند اگر اجتماع به یک کلمه یا یک روایت نموده باشند عجب نباشد و مثل این در نوع ایشان
این هم شده باشد که هرگاه کسی با ایشان منازعت نمود و بمحاربه برخاست نکبت کشید و خرابی تباه شد و هم
خصوصا کسانی که در زمان متاخر پیدا شدند اعتقاد حقیت روایت اوایل خود قوی تر شد چنانچه شیعه

خلافت خلفا و شهادت آن معدوم است در زمان حیات اعتقاد متاخرین اهلسنت همین احتمالات وارند و اگر تواتر
این قسم اشخاص مفید علم قطعی شود باید که تواتر یهود نیز که بالاتر از این اشخاص مذکورین در تحریف کتاب الله و
تکذیب و مخالفت انبیا و اوصیای انها نبوده‌اند در تایید دین موسی علیه السلام مفید یقین شود زیرا که یهود در
نص صریح حضرت موسی بتواتر نقل میکنند که فرموده شریعتی موبدة ما دامت السموات والارض
السبت موبد ما دامت السموات والارض و همچنین تواتر نصاری که نص صریح حضرت عیسی که انکه او ابن البشر است
وان رسالة ابن البشر قد ختمت قبل مجیئه روایت کنند و قرآن محرفی که بدست این جماعت است بحکم تورات
و انجیل محرف دارد که از وحی آسمانی بسیار سوره‌های بیشمار ساقط کرده‌اند و کلمات او را تبدیل نموده و ترتیب
او را تغییر داده اگر باین قرآن متواتر کذائی تمسک جائز باشد بانجیل نیز جائز باشد و در انجیل مرقس که از انجیل تلمسیت
و را احتجاج بالی این نص موجود است و اناجیل اربعه نزد ایشان متواتر اند قال غرس رجل اشجارا فی ارضه و بنی
حوالیها الجدران و حفر فیها بیرا و بنی علیه بیوتا فلما کملت عمارة البنیان اودعه عند الزارع
و سافر الی بلد اخر ولقام بها فلما حان ان ینضج الثمار ارسل عبدا من عبیده الی الزارع لیاخذ
ثمارة فلما جاء و اراد ان یاخذ ثمره ضربوه و ارسلوه خائبا ثم ارسل عبدا اخر فاخذوه
و ضربوه و ادموه و شجوا راسه ثم لم یرسل اخر فقتلوه فکان یرسل عبیده الیهم تترى فیضربون
بعضهم و یقتلون بعضهم و کان له ابن واحد یحبه و لم یکن له ولد سواه فارسله الیهم فلما
راه الکفار قال بعضهم لبعض هذا الذی یرث بعده الجنة فهلموا نقتله و نرث البستان فوثبوا
علیه فقتلوه فلاجرم یغضب علیه صاحب الجنة و یرجع الیهم و ینزعه من ایدیهم
و یردیهم و یضعه عند اخرین پس از اینجا معلوم شد که اثبات ملت حنفیه که سبیل آن قول بر نبوت خاتم الانبیا
بمعنی اهلسنت در اصول مذهب نمیتواند شد زیرا که ایشان اصول دین خود را اخذ کرده‌اند از جماعه صحابه که
مثل عشره مبشره و عبادله اربعه و مکثرین و دیگر اهل بدر و اهل بیعة الرضوان بود مهاجرین اولین که حق تعالی
در کتاب خود بر صدق و صلاح ایشان گواهی داده قوله تعالی اولئک هم الصادقون قوله تعالی
محمد رسول الله والذین امنوا معه الی اخره و در آیات بسیار در حق ایشان کلمات خوشنودی
ارشاد فرموده قوله تعالی لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة الی غیر ذلک من
الایات بنا او اوایل اهلسنت این نصوص را در قرآن و احادیث شنیده از حال ایشان تفحص واجبی نموده

نموده معلوم گردید که بر همه ایشان صادق الاعتقاد والرسوخ بوده‌اند در اعلای اعلام شریعت غرا هیچ وجه
قصور نکردند و در حفظ احکام ملت حنفیه بیضا بنوعی مداهنت روا نداشته‌اند و کتاب خدا را بهتر از جان عزیز
خود می‌پنداشتند و دین الهی را در محافظت و حمایت فوق الانفس والمهج می‌انگاشتند و سنن رسول را و ملحقات
فضلا عن العبادات مهما امکن تقویت می‌کردند و عوام صحابه را بجهت خوف سیاست و برکت صحبت ایشان نیز
همین وتیره داشتند و تابعین ایشان باحسان نیز بنابر صحبت ایشان و انعکاس اشعهٔ انوار ایشان سلوک همین لازم
گرفتند و بهذا قرنا فقرنا اتباع و انقیاد این جماعه مر پیغمبر را محض بوضوح حق بود نه برای جلب نفعی و دفع ضرری
بلکه هر که از جماهیر عرب بداغ مؤلفة القلوب متسم بود که رئیس قوم و صدر عشیره می‌باشد او را بتحقیر و اهانت می‌نمودند مثل
ابو سفیان و اقرع بن حابس که در مجلس خلیفه ثانی باوصف ریاستی که داشتند خوار و بی‌بها گشته‌اند و در صف نعال جا
یافته و فقرا و مساکین اهل ایمان و غلامان و کم اصلان اینها مثل صهیب و عمار صدر مجلس بودند و عند الاقتدار ولایت
و ملک و سلطنت را بخویشاوندان و اقارب خود ندادند و تقدم اسلام و کثرت صحبت و شدت رفاقت ایشان را
در تقسیم این مناصب ملاحظه کردند و اکثر ایشان بعد از قتل و قتال و جنگ و جدال و کشته شدن بزرگان و اقارب
خود و اصرار بر کفر و بعد از رویت معجزه قویه ایمان آوردند و اگر بقول کاهنه و منجمین و اهل کتاب بطمع مال و مناصب
می‌گرویدند بایستی که در اول وهله اظهار ایمان می‌نمودند و زمان دراز در برهم زنی امر پیغمبر و عداوت او نمی‌کشیدند
و چون بنقل و روایت ایشان ثابت شد دعوای نبوت و ظهور معجزات و نزول قران و عجز بلغا از معارضهٔ آن
یقین حاصل شد که فی الواقع چنین بود و ثبوت صدق و صلاح ایشان بشهادت قران و رسول نیز وجه آیت
نامحدود نمی‌لازم آید بلکه بر وجه تاکید اعتقاد و مزید یقین است و الا تفحص حال ایشان کافی است در اعتقاد صحت
خبر ایشان و صدق متواتر ایشان و اتباع سبیل ایشان و لزوم طریقه ایشان پس اگر شیعه بقران یا بخبر رسول
یا اجماع تمسک کنند تنزل کرده باشند از صرف شیعیت خود و شوبی از مذهب اهلسنت بر خود لازم گرفته الا
این تمسکات ایشان مثل لامع سراب یا نقش بر آب بی حقیقت و بی ثبات خواهد بود و بس واضح شد که بنا بر اصل شیعیت
هیچ دلیل از دلائل ایشان راست نمی‌شود و چون دست بدامن اهلسنت زدند باین قران و اصول ملت حنفیه قائل
شدند لا بد بجمیع امور متواتره ایشان مثل تفویض نماز با بوبکر صدیق و فضائل و مناقب او در غسل جنابت و مسح
خفین که مانند قران و اصول بتواتر ثابت شده‌اند قائل باید شد و قبول باید کرد و الا تحکم بی حاصل لازم خواهد آمد
مثل کسی که صدر عن و شکر دیگری بجا آورد و من بلطفی ندارد و این فائده را باید که از دست ندهی که بسی مفید است انتهی

کلامه **اقول** و به نستعین تسمیه امامیه بسوفسطائیه غلط محض و مکابره صریحه و از قبیل تسمیه روز روشن بلیل داج
و یجور و تلقیب زنجی بکافور است زیرا که از امامیه اصلا انکار حقائق اشیا منقول نیست و هیچیک از ینها
انکار ضروریات میکنند چنانچه هر که اندک اطلاعی از اقاویل امامیه دارد مانند آفتاب نیمروز است و منکر
مکابر است بلکه مقدمه بر عکس است و سوفسطائیه در حقیقت اهل سنت اند توضیح مقام آنست که حق تعالی شانه
نفس انسانی را در مبدء فطرت از اکثر علوم و ادراکات خالی خلق فرموده و او را قابلیت اکتساب علوم
و معارف عطا نموده و این هر دو مقدمه بدیهی است در اطفال مشاهد و بجهت تحصیل معارف و علوم چند قوت
که الات نفس در تحصیل ادراکند برای او خلق کرده پس طفل در مبدء ولادت بحس لمس ادراک ملموسات میکند
و بواسطه ادراک بصری بتدریج در میان والدین او و غیر اینها تمیز میکند همچنین بتدریج ادراک آنچه متعلق
بسایر الات و قوی است او را حاصل میشود پس تفطن او زیاده میشود و بواسطه احساس امور کلیه را مانند مشارکت
و مباینت ادراک میکند و امور کلیه ضروریه را بواسطه ادراک محسوسات تعقل میکند هرگاه استکمال علوم و تفطن
مواضع جدال او را حاصل شود علوم کسبیه را بواسطه علوم ضروریه ادراک میکند پس از ینجا ظاهر شد که علوم
کسبیه فرع علوم ضروریه است و علوم ضروریه متفرع است بر محسوسات جزئیه پس محسوسات اصول اعتقادات
باشند و فرع صحیح نمیشود مگر بصحت اصلش پس طعن و انکار اصل مستلزم طعن و انکار فرع باشد و جماعتی
از اشاعره و جمیع اهل سنت الا من شذ منهم اکثر قضایای محسوسه را انکار میکنند و آن مستلزم انکار معقولات
کلیه است که فرع محسوسات است پس انکار کسبیات انها را لازم اید و این عین سفسطه است مثلا بدیهیات
عقلیه میدانیم که مقدمات و قضایا بدیهی مانند حکم باینکه رویت بصری اشیا موقوف بر چند شرط است سلامت
حاسه و مقابله رائی مرئی یا در حکم مقابله بودن آنها و عدم قرب مفرط و عدم بعد مفرط و توسط ضوء و عدم
حجاب و عدم شفافیت و تعمد رائی ادراک او را و اهل سنت منکر این قضیه بدیهیه اند و رویت الله تعالی که
مع کونه غیر جسم و تنزهه عن المکان و الجهة که جسم نیست و منزه از مکان و جهت است تجویز میکنند
و رویت اصوات و روائح و طعوم و رویت اعمی چین بقه اندلس را نیز تجویز کنند چنانچه علامه دوانی در شرح
عقاید عضدیه و غیر او در غیر آن تصریح بآن فرموده اند نیز ما را این قضایای بدیهیه حاصل است الجماد لیس له
حرکة و لا حرکة ارادیة و الجسم الواحد لا یکون فی ان واحد فی مکانین و اهل سنت این قضایا
بدیهیه را انکار کنند در فتاوی برهنه گفته در جواهر گفته پرسیده شد ممکن است که کعبه زیارت اولیا میکند گفت

گفته‌اند و این است نزدیک اهل سنت گفته شد چون بنا رفت حکم مصلیان چه باشد گفت قبله موضع کعبه است نه بنا تا اگر
بنا بر دارند و بجای دیگر نهند و نماز بسوی او گذارند روا نبود و انتهی الی غیر ذلک من القضایا البدیهیة التی انکروها
و یطول الکلام بذکرها نیز بداهت عقلیه حاکم است باینکه هر که دریافت بکند که واحد نصف اثنین است نصف اربع است
میداند که واحد نصف نصف اربعه است و درین حکم شکی و ریبی ممکن نیست و تخلف این حکم لازم دو مقدمه سابقه ممکن نزد اهل سنت
حصول مقدمه ثالثه را لازم دو مقدمه سابقه اتفاقی عادی میدانند و لزوم عادی نزد علمای که در قضیه لزومیه
که حکم در آن بلزوم احد الطرفین است مر دیگری را معتبر است نشمرده‌اند پس نزد اینها تخلف مقدمه ثالثه از دو مقدمه سابقه
جایز است نیز نزد اینها جایز است که عقیب دو مقدمه مذکوره العالم متغیر یا النفس جوهر حاصل شود و نیز بعقلی بودن
حسن و قبح احکام قائل نیستند و حکم عقل را معزول میدانند و نظر در معرفت او سبحانه جل شانه عقلا بحکم لا حکم
الا من تحد جایز نمیدانند چنانچه در باب آینده انشاء الله تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد پس اثبات اصول و قواعد ملت
حنفیه ابراهیمیه که بتغیر ملل و ادیان متغیر نمیشود بطور اهل سنت ممکن نباشد پس این فرقه سوفسطائیه نیز اند نیز
در معرض استدلال برین مطلب طبق آنچه فاضل ناصب افاده فرموده میتوان گفت که ایشان نبوت حضرت خاتم الانبیاء را
که ماخذ این اصول دین و قواعد است نسبت باین امت از عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمرو و امثال ایشان و ابو هریره
و معاویه بن ابی سفیان و مروان بن الحکم و اقران اینها روایت کنند و معلوم بالقطع است که اینها بلا واسطه این
اشخاص روایت ندارند مگر بوسائط و وسائط ایشان نزاحال معلوم است که خود ایشان تکذیب مینمایند و متهم بکذب
میدانند و فی الواقع هم وسائط ایشان چنانچه نبوت حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله السلام روایت کرده‌اند همچنان
جسمیت و صورت و ذو جهت بودن او تعالی شانه نیز روایت کرده‌اند دروغ بربسته چنانچه روایات بسیار
در مفتتح این باب و دیگر مباحث سابقه و آتیه معرض بیان آمده و خواهد آمد انشاء الله و درینمقام نیز از طالبین میشوند
بذکر چند حدیث مبادرت نموده میشود مسلم در صحیح خود روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
خلق الله ادم علی صورته الحدیث و در مشکوة نیز این حدیث را تخریج نموده شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة
فرموده که در حدیث آمده خلق ادم علی صورة الرحمن ترمذی از ابن عباس و معاذ بن جبل روایت کرده قال
صلی الله علیه و سلم انی صلیت اللیل ما قضی لی و وضعت جنبی فی المسجد فاتانی ربی فی احسن صورة
نیز در مشکوة از عبد الرحمن بن عایش روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رایت ربی
عز و جل فی احسن صورة قال فیم یختصم الملا الاعلی قلت انت اعلم قال فوضع کفه بین کتفی

٣٣٩

فوجدت بردها بين ثدييّ فعلمت ما في السموات والارض وتلا وكذلك نري ابراهيم
ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين گفت فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دیدم
پروردگار خود را در نیکوترین صورتی گفت پروردگار و پرسید از من در چه چیز خصومت میکنند ملائکه گفتم
در جواب پروردگار تو داناتری گفت پس نهاد پروردگار تعالی دست خود میانه شانه من یافتم سردی دست
او را در میان دو پستان خود پس دانستم هر چه در آسمانها و زمین بود و خواند آنحضرت آیه که حاصل مضمونش
این است که همچنین نمودیم ابراهیم را ملک آسمانها و زمین و تا آنکه گردد ابراهیم از یقین کنندگان ابن اثیر در
جامع الاصول در ضمن حدیث طویلی روایت کرده از انجا بر موضع حاجت اقتصار نموده قال فياتيكم
الجبار في صورة غير صورته التي راوه فيها اول مرة فيقول انا ربكم فيقولون انت ربنا فلا يكلمه
الا الانبياء فيقال هل بينكم وبينه اية يعرفونها فيقولون نعم الساق فيكشف عن ساقه
فليسجد له كل مومن یعنی پس می آید شما را جبار در صورتی غیر صورتی که او را در ان صورت دیده بودند
پس میگوید من پروردگار شما هستم پس میگویند تو پروردگار مائی پس کلام نمیکنند با او مگر پیغمبران پس گفته
میشود آیا میان شما و میان او علامتی هست که ان علامت را بشناسید پس میگویند آری ان علامت
ساق است پس منکشف میسازد او تعالی ساق خود را پس سجده میکند او را هر مومن و روایات باین مضمون
در صحیح مسلم و دیگر صحاح بطریق متعدده مرویست در بعضی روایات آمده ثم یرفعون رؤسهم وقد
تحول من صورته التي راوه لا اول مرة یعنی پس بر میدارند سرهای خود را حال آنکه برگردیده باشد از
صورتی که در ان صورت بار اول او را دیده بودند نیز در جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم تخریج نموده
اما النار فلا تمتلی حتی یضع رجله اما دوزخ پس ممتلی و پر نمیشود تا آنکه بگذارد پای خود را و در
روایت حتی یضع الله تبارک و تعالی رجله واقع است و بطریق متعدده روایت نموده اند نیز مسلم
در صحیح خود بطریق عدیده روایت نموده فلا یزال یدعو الله حتی یضحک الله تبارک و تعالی منه
فاذا ضحک الله منه قال ادخل الجنة یعنی پس مدام دعا میکند خدایتعالی را تا آنکه بخندد خدا از و
پس چون بخندد خدا از و میفرماید داخل شو بهشت را در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابو هریره روایت کرده
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلة الی سماء الدنیا
حتی یبقی ثلث اللیل الاخر فیقول من یدعونی فاستجیب له من یستغفرنی فاغفر له یعنی فرود

یعنی فرود می آید پروردگار تبارک و تعالی هر شب بآسمانی که فرود و پایان تر است از آسمانها تا هنگامی که باقی ماند سوم حصه شب که آخر شب است پس میگوید وی سبحانه کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم دعای او کیست که درخواست کند و بطلبد از من تا بدهم آنچه میخواهد و میطلبد کیست که آمرزش خواهد از من پس بیامرزم او را نیز در صحیح مسلم این فقره مرویست ثم یبسط یدیه فیقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم حتی ینفجر الفجر یعنی پستر فراخ میکند و میکشاید پروردگار هر دو دست خود را و میگوید کیست که قرض دهد کسی را بر فقیر که مال ندارد تا از آن قرض ادا کند و نه ظلم کننده است که با وجود مال و غنا ظلم کند و حق کسی نه دهد ترمذی و حاکم از جابر است از ابو بکر صدیق روایت کرده اول من یصافحه الحق عمر یعنی اول کسی مصافحه کند با او حق تعالی عمر بن خطاب است و نظایر این بسیار است احصای آن از کتب طوال میباید در غنیة الطالبین که بنابر مشهور منسوب بشیخ عبد القادر جیلانی است بر طبق صحاح چند حدیث متضمن نزول باریتعالی اول آورده و در یمقام موضع حاجت مذکور میگردد قال الحجاج فی حدیثه اذا کان یوم القیامة ینزل الجبار جلشانه علی عرشه و قدماه علی الکرسی و یوتی نبیکم صلی الله علیه وسلم فیقعد بین یدیه علی الکرسی فقالوا للحمیدی اذا کان علی الکرسی هو معه قال نعم ویلکم هو معه وعن ابی هریرة تاتی الله عز وجل فی ظلل من الغمام فیتکلم بکلام طلق ذلق الحدیث یعنی گفت حجاج در حدیث خود هرگاه خواهد بود روز قیامت فرود می آید جبار جل اسمه بر عرش خود و قدمهای او بر کرسی باشند و آورده میشود نبی شما را صلی الله علیه وسلم پس می نشیند پیش روی او بر کرسی پس گفتند حمیدی را درین هنگام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر کرسی با خدایتعالی خواهد بود در جواب گفت وای بر شما لو بلو او با او خواهد بود و از ابو هریره گوید است گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگاه روز قیامت خواهد بود می آید پروردگار در پرده ها از ابر پس متکلم می آید بکلام فصیح تا آخر حدیث که در کتاب مسطور مذکور است بعد از آن میفرماید و انه تعالی ینزل کل لیلة الی سماء الدنیا کیف شاء کما شاء فیغفر لمن اذنب و اخطاء و اجرم و عصی بمن یختار من عباده و یشاء تبارک و تعالی العلی الاعلی لا اله الا هو له الاسماء الحسنی لا بمعنی نزول رحمته و ثوابه علی ما ادعته المعتزلة والاشعریة بدرستیکه خدایتعالی فرود می آید هر شب بسوئی آسمان دنیا بهر کیف که میخواهد چنانچه میخواهد پس می آمرزد هر کرا که ذنب و خطا و جرم و عصیان از و صادر شده باشد هر کرا اختیار میکند از بندگان خود و میخواهد تبارک و تعالی که علی و اعلی است

و نیست نعوذ بحق مکرا و اوراست اسمای حسنی و نزول او تعالی بمعنی نزول رحمت و ثواب او نیست چنانچه توهم
کرده اند آنرا معتزله و اشاعره بعد از نقل چند حدیث که متضمن نزول او تعالی شانه بسوی آسمان دنیا میفرماید
قیل لاسحق بن راهویه ما هذه الاحادیث التی تحدث بنا ان الله تعالی ینزل الی سماء
الدنیا والله یصعد فالله یتحرك قال للسائل ان الله یقدر علی ان ینزل و یصعد لا یتحرك
قال نعم قال فلم تنکره وقال یحیی بن معین اذا قال لك الجهمی کیف ینزل فقل له کیف یصعد وقال
الفضیل بن عیاض اذا قال الجهمی انی کافر برب یزول فقل انا مومن برب یفعل ما یشاء وعن شریك
بن عبدالله لما قیل له ان عندنا قوما ینکرون هذه الاحادیث فی الصفات وان الله
ینزل الی سماء الدنیا فقال انما جاءنا بهذه الاحادیث من جاءنا بالسنن عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم الصلوة والصوم والزکوة والحج وانما عرفنا الله بهذه الاحادیث یعنی گفته
شد اسحق بن راهویه را چیست این احادیث که روایت میکنی مارا بآن که خدایتعالی فرود می آید بآسمان دنیا
و خدایتعالی صعود میکند و حرکت میکند گفت سائل را که خدایتعالی را قادر نیست که نزول و صعود بکند و متحرک
نشود گفت آری گفت پس چرا انکار میکنی این امر را و گفت یحیی بن معین هرگاه جهمی بگوید چگونه نزول میکند
خدایتعالی پس بگو او را چگونه صعود میکند و گفت فضیل بن عیاض هرگاه جهمی ترا بگوید که من کافرم بخدای
که نزول میکند پس بگو او را من مومنم بپروردگاری که میکند هر چه را که میخواهد و از شریک بن عبدالله
نقل است که گفت هرگاه که گفته شد او را نزد ما قومی هستند که انکار میکنند این احادیث را در صفات که
خدایتعالی فرود می آید و نزول میکند بآسمان دنیا پس گفت این احادیث را همان اشخاص آورده اند که سنتهای
رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نماز و روزه و زکوة و حج بما آورده اند و شناخته ایم ما خدا را اگر باین
احادیث که این رجال بما آورده اند نیز و سایط اینها در روایات تخالف و تعارض دارند بحدی که جمع و تطبیق
اصلا ممکن نیست پس کذب ایشان لا علی التعیین متحقق شد و تواتر کاذبان و دروغگویان را اعتبار نیست ملخص
سخن آنکه در سلوک صراط مستقیم ملت حنفیه که از زمان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام تا این زمان در جمیع
ملل و ادیان مسلم است ماسوای امامیه را حظی نیست و سلوک این منهاج قدیم منحصر درین فرقه است زیرا که در کلام
معجز نظام الهی عز من قائل توصیف این ملت بحنیف واقع شده و معنی حنیف مائل است یعنی این ملت از جمیع
ادیان مائل است چه این ملت حق است و مطابق واقع و نفس الامر سوای آن جمیع ادیان باطل اند و حق مائل

حق مائل از همه باطل است هرچند بعضی باطل را با بعض دیگر که مضاد وی باشد بعد متحقق است لیکن با بعض دیگر مناسبت
داشته باشد فی الجمله قربی هست بخلاف طریق حق که مانند خط مستقیم موصول بین النقطتین منحصر در واحد است
و بمنزله مرکز است که در نهایت بعد از جمیع اجزای دایره است امام رازی در تفسیر کبیر در ضمن تفسیر آیه واتبع ملة
ابراهیم حنیفا میفرماید البحث الثانی الحنیف المائل ومعناه انه مائل عن الادیان لان
ما سواه باطل والحق مائل عن کل باطل وتحقیق الکلام فیه ان الباطل وان کان بعیدا
عن الباطل الذی یضاده فقد یکون قریبا من الباطل الذی یجانسه واما الحق فانه
واحد فیکون مائلا عن کل ما عداه کالمرکز الذی یکون فی غایة البعد عن جمیع اجزاء
الدائرة نیز دین حق بمنزله خط مستقیم است که اقصر الخطوط الواصلة بین النقطتین است و ادیان باطله مانند
خطوط منحنیه و هرچند در میان خطوط منحنیه نیز تباین نوعی متحقق است چنانچه ارشمیدس تصریح بان فرموده
لیکن فی الجمله در میان اینها جهت قربی و موانستی نیز حاصل است و در جنس انحنا مندرج اند ازینجاست که گفته اند
الکفر ملة واحدة بخلاف صراط مستقیم دین که مباینت تامه و مضادت کامله با خطوط منحنیه دارد و مذهب
امامیه با جمیع ادیان و ملل تضاد تام و تباین کلی دارد چنانچه محققین بآن تصریح فرموده اند علامه دوانی
در شرح عقاید عضدیه میفرماید قال ابن المطهر الحلی فی بعض تصانیفه قد باحثنا فی هذا الحدیث
مع الاستاذ نصیر الدین محمد الطوسی فی تعیین المراد من الفرقة الناجیة فاستقر الرای علی
انه ینبغی ان یکون تلک الفرقة مخالفة بسائر الفرق مخالفة کثیرة وما هی الا الشیعة
الامامیة فانهم یخالفون غیرهم من جمیع الفرق مخالفة بینة بخلاف غیرهم من الفرق
فانهم متقاربون فی اکثر الاصول محقق طوسی در بعض رسایل خود میفرماید انی عبرت جمیع
المذاهب ووقفت علی اصولها وفروعها فوجدت من عدا الامامیة مشترکین فی الاصول
المعتبرة فی الایمان وان اختلفوا فی اشیاء یتساوی اثباتها ونفیها بالنسبة الی الایمان ثم وجدت
الطائفة الامامیة یخالفون الکل فی اصولهم فلو کانت فرقة ممن عداهم ناجیة فکان الکل
ناجین فدل ان الناجی واحد هو الامامیة لا غیر انتهی فاضل طبرسی در تحفة الابرار فرموده دلیل حقیت
مذهب شیعه این است از هر مذهبی از مذاهب هفتاد و دوگانه اگر پرسند بدترین مذهبی از مذهبها کدام است
گویند دوازده امامی و اگر از جمیع پرسی بیک بار همچنین گویند و اگرچه هر یک ازین هفتاد و دو مذهب با یکدیگر

عداوت می‌ورزند لیکن چون ایشان را مخاصمه و مباحثه با شیعه افتد با هم صلح نمایند و یکدست و یکدل و یکزبان شوند
و شمشیر یکی شده در استیصال شیعه باتفاق کوشش نمایند و چون ازین کار فارغ شوند باز بر سر مخالفت یکدیگر
روند پس جمیع این مذاهب متنازع فیه و مختلف فیه و مبغوض جمله مذاهب است و همگی با او در مقام اباء و افتراق‌اند
باید که حق باشد زیرا که بدانکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت الا فرقة واحدة این طایفه اند و هم المراد بقوله
تعالی لا نری رجالا کنا نعدهم من الاشرار انتهی پس ظاهر شد که سالکان مسالک ملت حنیف و منهاج قویم
حضرت ابراهیم امامیه اثنا عشریه اند کلینی در روضه کافی حدیث طویلی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
فقره اخیره آن که موضع حاجت است درینمقام ذکر نموده میشود بطریق خطاب به ابوبصیر میفرمایند فقال یا ابا
محمد لیس علی ملة الا نحن و شیعتنا و سائر الناس من ذلک براء یا ابا محمد هل سررتک و فی روایة فقال
حسبی مولانا محمد صالح مازندرانی در شرح میفرماید المراد بملة ابراهیم اصول شرایعه المشترکة کالتوحید
واسراره وغیر ذلک مما لا یطرأ علیه النسخ وهذه الفائدة مثل السوابق رجعه الینا الا انها
ارفعها واسناها واجلها واعلاها لکونها غایة الکمالات البشریة المقتضیة لسکون العبد
تحت الهویة الالهیة و فتور اضطراب قلبه فلذلک اذا بلغ الکلام الی هذا المقام قال حسبی لانه
لیس للعبد مطلب ولا للمشتاق مقصد وراءه انتهی و شکوکی که فاضل ناصب ذکر کرده بچند وجه مدفوع است
اول آنکه انحصار روایت امامیه نبوت حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله السلام در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در حیز منع است زیرا که نزد امامیه جمعی کثیر و جمی غفیر از اصحاب کبار ممدوح و جلیل القدر بلکه در عداد اولیای کرام
معدود اند چنانچه سبق ذکر یافته و در معتمد علیه بودن این اکابر نزد امامیه شکی نیست و اشخاصی که اینها
در اوائل حال شبهه طاری شده بعد از انحلال شبهه رجوع بحق نموده اند نیز صدوق و ثقه و عدول بودن اینها بعد از
بالمعنیه متحقق گشته نزد امامیه مقبول الروایة اند هیچکس از امامیه قائل بخلاف آن نشده پس امامیه نبوت حضرت
خاتم الانبیاء علیه السلام را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان فارسی و مقداد و حذیفه و ابوذر غفاری
و عمار یاسر و صعصعه بن صوحان و عبد الله بن جابر انصاری و ابی بن کعب و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر
که این هر دو بزرگ داخل عبادله امامیه و سعد بن معاذ و بسیاری از اصحاب ابن جمع روات صحابیة الرضوان و سائر
اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین روایت میکنند و بر تقدیر تنزل و فرض تسلیم انحصار روایت نبوت در حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام از اینجا که جماعه کثیره که از اصحاب و تابعین بخدمت آنحضرت علیه السلام آمد و امر اختصاص تام

تمام و شناسایی بالاکلام داشتند و در عهد خلفای ثلاثه نیز در خدمت آنحضرت شرف اندوز میشدند و بعد از
خلیفه ثالث جماعه کثیر از اهل بدر و اصحاب بیعة الرضوان و سایر مهاجرین و انصار و تابعین باحسان مانند
اویس قرنی و غیر او بیعت با آنجناب نموده در معرکه جمل و صفین و نهروان در ظل رایت هدایت آیت مجتمع
بوده جانهای خود را نثار نمودند بنابرین تقدیر بروایت امامیه نبوت حضرت خاتم الانبیا را از حضرت
امیر المومنین که افضل مهاجرین و انصار و اشرف اهل بدر و بیعة الرضوان است و از حضرت فاطمه زهرا
که سیده نسای عالمیانست و حسنین علیهما السلام و از اکابر اهل بدر و بیعة الرضوان و سایر مهاجرین و
انصار و تابعین باحسان که حق تعالی در کتاب خود بر صدق و صلاح آنها گواهی داده قوله تعالی فان الله
هو مولاه وجبریل وصالح المومنین وکونوا مع الصادقین واولئک هم الصادقون وآیات بسیار
در حق ایشان کلمات خوشنودی و رضامندی ارشاد فرموده قوله تعالی لقد رضی الله عن المومنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة الی غیر ذالک من الآیات و باز اوائل امامیه این نصوص
از اقران شنفیده از حال ایشان تفحص واجبی نمودند معلوم گردید که اکثر از جماعه که امامیه روایت نبوت نموده اند
صادق الاعتقاد و راسخ العقیده بوده اند و در اعلای اعلام شریعت غرا هیچ وجه قصور نکردند هم برین
قیاس تابعین باحسان نیز بنابر تاثیر صحبت و انعکاس اشعه انوار ایشان همین سلوک لازم گرفتند قرنا بعد قرن
و انقیاد این اجله کرام با آنحضرت علیه و آله الصلوة و السلام محض بنابر وضوح و شهود حق بوده نه برای
جلب نفعی و دفع مضرتی دوم انکه روایت کشی که از سلیم بن قیس هلالی یعنی ان الصحابة ارتدوا الا البعض
بر تقدیر صحتش قدحی نمیکند بچند وجه اول انکه مراد از ارتداد درین روایت که مؤید باخبار صحیحه صادق از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم نوعی از ارتداد اصحابه چنانچه صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر صحاح سته و غیر آن روایت
و چند حدیث از آن سابقا مذکور شده اعم است از ارتداد دینی و ارتداد در اعمال و افعال صالحه و محل نفی
روایت اینست که بعد از ارتحال آنحضرت صلی الله علیه و آله بعضی از صحابه از دین برگشته انکار بعضی از
ضروریات دین اسلام نمودند و بعضی از شیوه اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال
حسنه و اعمال صالحه و خلوص محبت اهلبیت رسالت علیه الصلوة و السلام که بمقتضای قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی اجر رسالت است و از دیگر کردار ستوده و اطوار نموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت مجبول
و منطبع بران بودند برگشته انواع فتنه و فساد و ظلم و عدوان و بغی و عناد و جور و طغیان نمودند و در یافته نیکوئی و برو

احسانی که در حق کافه رعایا ممدوح و محمود است در حق اهل البیت نبوت علیهم السلام ترک کرده اند غصب حق حضرت زهرا
و رنجانیدن خاطر عاطر آن معصومه حضرت خیر الوری از بعضی بوقوع آمده چنانچه صحاح سته و کتب سیر و تواریخ بآن ناطق است
و انکار وقوع ارتداد باین معنی مکابره صریحه است و قایل شدن بوقوع ارتداد اصحابه باین معنی از خصایص امامیه
نیست بلکه علمای اهل سنت نیز بآن قایل اند و حضرت مخبر صادق علیه و آله الصلوة والسلام اخبار بآن فرموده
بخاری در صحیح خود ... روایت کرده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ترد علی یوم القیمة رهط
من اصحابی فیحلئون عن الحوض فاقول یا رب اصحابی فیقول انک لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا
علی ادبارهم القهقری و این حدیث باسانید متعدده و طرق متکثره باختلاف عبارات در صحیحین و سایر صحاح سته
و غیر آن مروی است قاضی عیاض در تاویل این میفرماید هم صنفان المرتدون عن الاستقامة والعمل الصالح
والمرتدون عن الدین انتهی و در فیض القدیر فرموده قیل هم اهل الکبائر والبدع والظلمة والمسرفون فی الجور
و طمس الحق انتهی از وقوع این قسم ارتداد نقلی مصدق متواترات ایشان منطرق نمی شود دوم آنکه حکم بارتداد در حق
جماعه ایست که نص جلی را استماع نموده انکار نموده اند آنها که انکار نکردند یا آنها که استماع نص جلی اتفاق نیفتاده باشد
بجهت عدم تحقق انکار در حق آنها در حکم ارتداد مندرج نخواهند شد فاضل شوشتری میفرماید مراد الکشی من الصحابة
ههنا من عدا ذوی القربی من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و من عدا ما ذکرنا من مشاهیر الصحابة
الملازمین علی ملازمة النبی صلی الله علیه و آله وسلم المستمعین للنص الجلی فی شان امیر المومنین
علیه السلام لا جمیع الاصحاب من اصاغرهم و اکابرهم و لهذا لم یذکر علیا و سبطین و من کان
منهم من بنی هاشم و تابعیهم و موالیهم مع ظهور ان الکشی لم یعتقد ارتدادهم فبقیت الطائفة الکثیرة
التی لم یکونوا من مشاهیر الصحابة المسلمین للنص سالمین عن نسبة الارتداد الیهم و ان دخلوا تحت
تابعیة المرتدین لاشتباه الامر علیهم با آنکه این روایت حکایت از حالات اول امر است که بعد از ارتحال
آنحضرت علیه و آله الصلوة والسلام از اول وهله این حالت طاری شده بود نه آنکه جمیع اینها برین حالت مستقر
و مستمر ماندند زیرا که بعد از وقوع این زلت و انحلال شبهه جمعی کثیر و جمی غفیر از صحابه رجوع بحق نمودند چنانچه در کتب
رجال امامیه تصریح و تنصیص بآن واقع شده که بسیاری از صحابه را در اول امر بسبب طریان بعضی شبهات و شکوک فی الجمله
وهنی در خلوص عقیدت و صفای طویت راه یافته بعد از اندک مدت بمدرقه قاید عنایت الهی رجوع بحق نمودند
و بر آئین حق و سداد و طریق استقامت و رشاد ثابت قدم و راسخ دم گشتند و اسامی بسیاری از آنها بطریق

بطریق نقل از کتب رجال امامیه سبق ذکر یافت فلیتذکر و بالجمله وقوع ارتداد از بعضی موجب قدح در بعض دیگر
و مستلزم تطرق خلل در صدق متواترات مجموع اصحاب نمیشود سوم آنکه خبر دعوت حضرت خاتم الانبیا
علیه وآله الصلوة والسلام نبوت را و ظهور معجزات بر دست حق پرست آنحضرت صلی الله علیه وآله در حیات
آنحضرت بحد تواتر رسیده ثابت گردیده بود و طریان ارتداد بر فرض تسلیمش بعد از ارتحال آنحضرت و تحقق
و ثبوت تواتر ضرری بان نمیرساند و در انتفای ما ثبت بالبداهة تاثیری نمی‌بخشد چهارم آنکه بر تقدیر تسلیم
و تنزل عدالت بلکه اسلام نزد محققین علمای اصول از شرایط تواتر نیست چنانچه در کتب اصول فقه مبین است
در مسلم فرموده ثم قد شرط قوم ومنهم فخر الاسلام العدالة والاسلام لئلا یرد اخبار النصاری
بقتل المسیح والجواب منع الاستواء ولو اخبر اهل قسطنطنیة بقتل ملکهم حصل العلم نعم ذلك
دخيل في تقليل العدد ومولد لعدم التواطؤ الشرطية فكلام من ههنا قالوا ان التواتر ليس من
مباحث علم الاسناد انتهی پس وقوع ارتداد مطلقا مستلزم قدحی در صدق متواترات ایشان نخواهد بود
پنجم آنکه بر فرض تسلیم وقوع تحریف قرآن و احداث بدعات مانند تراویح و تجویز مسح خفین از بعضی مستلزم
قدح در اخبار جمیع صحابه نیست کما لا یخفی ششم آنکه قول او تواتر وقتی مفید تعیین میشود که اهل تواتر را
غرضی فاسد در میان نباشد از عجائب اقاویل و دلیل عدم توغل اوست در علم اصول چه هیچکس از علما
در افاده تواتر یقین را این شرط نکرده در مسلم فرموده للتواتر شروط منها تعدد المخبرين تعددا
يمتنع التواطؤ على الكذب عادة ومنها الاستناد الى الحس فلا تواتر في العقليات ومنها
استواء جميع الطبقات في مبلغ يفيد اليقين ومنها كونهم عالمين بالمخبر عنه [illegible] علم
الا من علم انتهی هفتم آنکه سبب حاصل نشدن یقین از اخبار یهود و نصاری عدم تحقق شرط تواتر است
که استوای طبقات در مبلغ مخبرین باشد و قصور ناقلین است از حد تواتر در مرتبه اولی یا در وسطی پس تواتر
در اخبار آنها تحقق نگشته نه اینکه تواتر متحقق شده و افاده یقین نکرده چنانچه فاضل ناصب زعم کرده
چه این معنی از حیز سداد خارج است در عضدیه گفته و شرط بعضهم الاسلام والعدالة كما في الشهادة
والا لافاد اخبار النصارى بقتل المسيح العلم به وانه باطل والجواب منع حصول شرائط التواتر
لاختلال في الاصل او الوسط اي قصور الناقلين عن عدد التواتر في المرتبة الاولى او في شيء
مما منهم ولذلك يعلمون اهل قسطنطنية لو اخبروا القتل ملكهم حصل به العلم انتهى

علامه تفتازانی در شرح عقاید نسفیه و صاحب مسلم و دیگر محققین در علم اصول و کلام تصریح و تنصیص بران نموده
عجب است که فاضل ناصب درین مقام با این اکابر اماجد مخالفت نموده قول ضعیف را تحقیق انگاشته ان هذا
لشیء عجاب هشتم انکه عبارت انجیل را فصل دانستن در ادعای حضرت مسیح نبوت را از ظنون فاسده است زیرا که
این کلام بطریق تمثیل واقع شده استفاده نبوت حقیقی ازان در حق حضرت مسیح در حیز خفا است من ادعی
فعلیه البیان نهم انکه کلیت قول او عند الاقتدار ولایت و ملک و سلطنت را بخویشاوندان و اقارب خود
نداد نه در قدم اسلام و کثرت صحبت و شدت رفاقت او را در تقسیم این مناصب ملاحظه کردند در حیز منع است
تفویض خلیفه ثالث رتق و فتق امور اسلامیه بدست مروان بن حکم که آنحضرت او را با پدرش از
مدینه منوره اخراج فرموده بودند و تسلیط سایر بنی امیه که خویشاوندان و اقربای او بودند بر ممالک اسلام
و تفویض خلیفه ثانی ممالک وسیعة الارجای شام را به یزید بن ابو سفیان و بعد از وی به برادرش معاویه
بن ابو سفیان که از طلقا و مؤلفة القلوب و بقیه احزاب بودند و از اوصاف مذکوره که قدم اسلام
و کثرت صحبت و شدت رفاقت باشد عاری محض بودند بلکه برای اعلای اعلام کفر محاربات و مجادلات
با سرور کائنات علیه و آله الصلوة والسلام مکرر ازینها بوقوع آمده بود شاهد است دهم انکه قول او اگر
بقول ائمه و مجتهدین الخ مدفوع است زیرا که امامیه ایشان را در حق اکثر صحابه روایت نکرده اند بلکه در حق یک
دو شخص و شخصی که در حق او این امر را حکایت میکنند در اول وهله اظهار ایمان نموده و در ظاهر در رد
امر پیغمبر سعی نکرده پس تقریب تمام نباشد یازدهم انکه شهادت کتاب الهی در صدق و صلاح
اشخاصی که کلام در انها است در حیز منع است من ادعی فعلیه البیان دوازدهم انکه قول او در مقام
احتجاج بر افضلیت اهل سنت بر امامیه زیرا که ایشان اصول دین را اخذ کردند از عشره مبشره و مجاهدین
اربعه و مکثرین محل نظر است زیرا که اگر غرض او ازین کلام تفضیل اهل سنت باین جهت است که اینها شیعه
بعض عشره مبشره و شیعه ابو هریره و عمرو عاص و عبد الله بن عمرو عاص و عبد الله بن عمر و مغیرة بن
شعبه و معاویه بن ابو سفیان بوده اند و اصول دین خود را ازین جماعه اخذ کرده اند بخلاف امامیه که
شیعه علی بن ابیطالب اند و اصول دین خود را از آنحضرت و اولاد او اخذ نموده اند و ابو هریره و بعضی
عشره مبشره و عمرو عاص و پسرش و معاویه بن ابو سفیان و عبد الله بن عمر افضل اند از مولای شیعه
و اولاد پسرش یعنی از حضرت علی بن ابیطالب و حسنین علیهم السلام و تابع افضل افضل است یعنی بغیر دلیل

ودلیلی از عقل و نقل که موجب سکون و وثوق نفس بر آن باشد مسموع و مقبول نیست من ادعی فعلیه البیان و اگر
مدعای او تفضیل اهل سنت بر امامیه باین جهت است که اهل سنت اصول دین خود را از مقتدایان خود بلاواسطه
اخذ نموده اند بخلاف امامیه که اینها بواسطه ائمه خود اصول دین خود را اخذ کرده اند کلیت این قول در حیز
منع است و تفرقه از دایره صحت و سداد خارج است چه متقدمین هر دو فرقه اخذ اصول دین از مقتدایان
خود بلاواسطه نموده اند و متاخرین بواسطه پس میگوییم که اهل سنت نیز از مقتدایان خود روایت ندارند
مگر بوسائط و وسایط ایشان را حال معلوم است که خود ایشان آنها را تکذیب نموده اند و متهم بکذب میسازند
و فی الواقع هم وسایط ایشان چنانچه نبوت حضرت خاتم الانبیا علیه وآله الصلوة والسلام روایت کرده
همچنان جسمیت و صورت حق تعالی نیز روایت کرده اند و در اصول و فروع دینیه و در تعیین مراد از اثنی
عشر خلیفه تخالف و تعارض دارند بحدیکه تطبیق اصلا ممکن نیست بلکه بعضی از والواسطه ایشان مانند ابوهریره
و نظایر آن نیز متهم بکذب اند پس کذب ایشان لا علی التعیین متحقق شد و تواتر کاذبان و دروغگویان را
که بجهت فاسدی تشهیر افترای نموده باشند چنانچه در امور خلافت در اوان اول العمل آورده اند اعتباری نیست
نیز روسای اهل سنت اتباع اهلبیت نبوت را بالکلیه طرح داده و التزام اتباع اوامر و نواهی الهی و اقتضای احکام
حضرت رسالت پناهی ترک کردند و رای ضعیف خود را بر اقوال و احکام رسول کریم راجح شمرده در ترک
عمل بمقتضای آن بقول حسبنا کتاب الله متمسک شدند و در اکثر مواقع رای خود را بر حکم کتاب الله
نیز ترجیح میدادند در صحیح بخاری و صحیح مسلم بطرق متعدده مروی است از انجمله مسلم بسند خود روایت کرده
ان رجلا اتی عمر فقال انی اجنبت فلم اجد ماء فقال لا تصل فقال عمار اما تذکر یا امیر المؤمنین
اذ انا وانت فی سریة فاجنبنا فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فی التراب
وصلیت فقال النبی صلی الله علیه وسلم انما کان یکفیک ان تضرب بیدیک الارض
ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهک وکفیک فقال عمر اتق الله یا عمار قال ان شئت لم احدث به و والی شام
بغیر مبالات رای فاسد خود را روکش احکام آنحضرت علیه وآله الصلوة والسلام میساخت و رای خود را
بر حکم آنحضرت ترجیح میداد در جامع الاصول از کتاب البیع روایت کرده باع معاویة اناء من الذهب
والفضة باکثر من وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهی عن
ذلک فقال معاویة اما انا فلا اری به باسا فقال ابو الدرداء من عذیری من معاویة عن الرسول

وهو یخبرنی عن انه لا اساکنات ابدا و کافه اهلسنت در اتباع صحابه غلو نموده اوامر و نواهی صحابه را
مقتدای خود ساخته اند بحدی که اگر آیه از کلام الهی و حدیثی از احادیث نبوی علی قائله و آله الصلوة والسلام
مخالف احکام آنها بوده باشد بران عمل نمی نمایند و متروک العمل میسازند یا تاویل بر طبق رای صحابه مینمایند
چنانچه بر متتبع خبیر واضح و لایح است نیز تجویز اعمال بقیاس نموده درین باب بحدی توغل نمودند
که بعضی ازیشان تجویز نسخ کتاب الله بقیاس مینمایند پس اگر سنی به قرآن یا بخبر رسول تمسک کند تنزل
کرده باشد و از صرف سنی گری خود برآمده و شوبی از مذهب امامیه بر خود لازم گرفته والا این تمسکات
ایشان مثل لامع سراب یا نقش بر آب بی حقیقت و بی ثبات خواهد بود پس واضح شد که بنا بر اصل سنیت
هیچ دلیل از دلائل ایشان راست نمیشود چون دست بدامن امامیه زدند بقرآن و اصول ملت حنفیه
قائل شدند لابد بجمیع امور متواتره ایشان مثل نص یوم غدیر در باب حضرت امیر المومنین علیه السلام
و فضائل و مناقب آنحضرت و اولاد امجادش و مسح رجلین و عدم جواز مسح خفین که مانند قرآن و اصول
بتواتر ثابت شده اند قایل باید شد و قبول باید کرد والا تحکم بی اصل لازم خواهد آمد نان کسی خوردن و شکر
دیگری بجا آوردن لطفی ندارد این فائده را باید که از دست ندهی که بسی مفید است قال الفاضل المصنف
و نیز از ابواب سابقه معلوم شد که بنای مذهب تشیع بر روایات اصحاب ائمه است از ائمه و احوال آن اصحاب
نیز معلوم شد که اکثر ایشان دروغگو بودند و خود ائمه آنها را تکذیب فرمودند و هیچ امامی نبوده است الا
بعض اصحاب او را امام لاحق تکذیب نموده اند بدلیل آنکه آن بعض بامامت او قائل نبودند و معتقد امامت
شخصی دیگر یا قائل بوقف و انقطاع امامت بودند و معهذا بسبب حسن ظن که باصحاب ائمه دارند تکذیب
امام لاحق بلکه تکذیب خود آن امام را بسهو میشمارند و بر روایات همه آنها اعتماد کلی دارند پس چرا یاران
و اصحاب رسول که کمتر از امام در تاثیر صحبت نخواهد بود حسن ظن نمیکنند و در روایات آنها را مقبول
نمیشمارند نهایة ما فی الباب آنکه بعضی روایات ائمه مخالف روایات صحابه خصوص در مقدمه متعلق بامامت
نزد ایشان رسیده و شبهه صدق صحابه ایشانرا پیدا شده باشد لیکن چون این مخالفت در اصحاب ائمه هم
جاری است و این شبهه در همه آنها ساری معهذا مانع قبول روایت نشده پس در حق اصحاب
چرا مانع قبول روایت شود و ما هذا الا التعصب المحض و العناد البحت
و تحقیر جناب الرسول صلی الله علیه وسلم والاهانة بتاثیر صحبته صلی الله

صلی الله علیه وسلم لا حول ولا قوة الا بالله حال آنکه خود ایمه عذر این مخالفت را بیان فرموده اند
واصحاب را بصدق وصف نموده اند و در صحاح ایشان مروی و ثابت است لیکن غشاوهٔ تعصب چشم ایشان را
کور و گوش ایشان را کر ساخته است من کتاب الکافی فی باب اختلاف الحدیث بحذف الاسناد
عن منصور بن حازم قال قلت لابی عبد الله رضی الله عنه ما بالی سألتک عن المسئلة
فتجیبنی فیها بالجواب ثم یجیئک غیری فتجیبه فیها بالجواب آخر فقال انا نجیب الناس علی الزیادة
والنقصان قال قلت فاخبرنی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم صدقوا علی محمد صلعم ام
کذبوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل کان یأتی علی رسول الله صلعم
فیسئله عن المسئلة فیجیبه فیها بالجواب ثم یجیئ بعد ذلک ما ینسخ ذلک فنسخت الاحادیث
بعضها بعضا بحذف الاسناد عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله قال قلت له ما بال اقوام یروون
عن فلان و فلان عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا یتهمون بالکذب فیجیئ منکم خلافه
قال ان الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن انتهی کلامه **اقول** وبه نستعین جواب از شکوکی که درینمقام
ذکر کرده است در مباحث سابقه باستیعاب و تفصیل مذکور است رجوع بان مباحث در جواب آن تمام را
کافی است بنا بر توضیح مرام بطریق اجمال میگوید آنچه درینمقام افاده فرموده است بچند وجه مردود است
اول آنکه دروغگو بودن اکثر اصحاب ایمه در حیز منع است بلکه اکثر آنها ثقه و عدول و از اهل علم و فضل بودند
رجوع بکتب رجال شاهد عدل این دعوی است از قایل شدن بعضی بوقف و معتقد امامت امام دیگر شدن
بعضی بسبب عروض شبهه و قدح طعن امام وقت در اعتقاد فاسد آنها دروغگو بودن آن بعض لازم
نمی آید و بر تقدیر تنزل و تسلیم متهم بکذب بودن بعض اعتماد کلی داشتن امامیه بر روایت آنها ممنوع
است و ایراد امامیه روایات آنها را در کتب خود مستلزم اعتماد کلی داشتن امامیه بر آنها نیست زیرا که
ایراد روایات امثال آنها بنا بر متابعت و استشهاد و وجوه دیگر است که در علم اصول مبین شده و سبقت
مشروحا ذکر یافت بالجمله امامیه بر روایات کذابین اعتماد نیست و بر متفردات آنها عمل نمیکنند بلکه در
حقیقت اعتماد بر روایاتی است که از روایت اثنا عشریه ثقه در هر باب از ابواب وارد یافته نه بر روایات
رجال متهم بکذب و ایراد روایات آنها بنا بر متابعت و استشهاد و تقویت و تایید و وجوه دیگر است **دوم**
آنکه حسن ظن نداشتن امامیه باصحاب حضرت رسول صلی الله علیه وآله نیز ممنوع است چه بسیاری از

اصحاب کبار را امامیه ممدوح و جلیل القدر بلکه در عدالت اولیای کامل معدود میدارند مانند سلمان فارسی و حذیفه و مقداد و ابوذر غفاری و عمار یاسر و نظایر آنها و در کتب امامیه روایات مزین اکابر امامیه بسیار وارد است کما لا یخفی علی المتتبع الخبیر و قدح در بعضی مستلزم محذوری نیست ملخص کلام درین مقام آنست که صحت قضیهٔ الصحابة کلهم عدول نزد امامیه بثبوت نه پیوسته لاجرم بحث و تفتیش از احوال صحابه لازم میدانند پس هر صحابی که نزد معاصرین آنها که بمعاشرت باطنیه صدق و ثقه و عدل بودنش محقق شد ممدوح است و اگر خلاف به ثبوت رسید غیر ممدوح پس اصحاب رسول صلی الله علیه و آله مانند اصحاب ائمه و دیگر رجال بر چند قسم اند بعضی از آنها جلیل القدر و ممدوح و ثقه و عدل اند و قولا و اعتقادا و عملا اصلا جرح و قدح اینها مروی نیست و بعضی بسبب طریان شبهه بامامت غیر امام وقت قایل شده بعد انحلال شبهه رجوع بحق نمودند یا بمعاشرت باطنیه صدق و عدالت آنها نزد امامیه ثابت شده و از بعضی ارتکاب بغی و ظلم و عدوان و کذب و انواع فسق و طغیان بثبوت پیوسته عدم حسن ظن امامیه در حق دو قسم اول در حیز منع است و عدم اعتماد امامیه بر روایاتی که از اینها در کتب اهل سنت است بسبب مقدوح و مجروح و غیر ثقه بودن وسایط و عدم اعتماد امامیه بر اینها است نه بجهت سوء ظن و عدم اعتماد بر آن اکابر امامیه و سوء ظن امامیه در حق قسم ثالث مستلزم محذوری و موجب تحقیر جناب رسالت مآب و اهانت بتاثیر صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله نیست زیرا که تاثیر صحبت مشروط بارتفاع موانع و استعداد و قابلیت مستفید است سه باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره بوم خس و سوم آنکه انحصار سبب مخالفت و اختلاف در نسخ اخبار ممنوع است چه خلاف اسباب دیگر نیز دارد مانند وهم راوی و وقوع اشتباه در لفظ یا در معنی و نقل حدیث بالمعنی بر طبق فهم آنچه بفهمش رسیده و مانند تعمد کذب و نسخ در روایت منصور بن حازم و محمد بن مسلم که فاضل ناصب نقل نموده بطریق مثال است و این هر دو روایت مختصر است از حدیثی که کلینی از همان باب روایت کرده عن سلیم بن قیس الهلالی قال قلت لامیر المومنین علیه السلام انی سمعت من سلمان و المقداد و ابی ذر شیئا من تفسیر القران و الاحادیث عن نبی الله صلی الله علیه و آله غیر ما فی ایدی الناس ثم سمعت منک تصدیق ما سمعت منهم و رایت فی ایدی الناس اشیاء کثیرة من تفسیر القران و من الاحادیث من نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم انتم تخالفونهم فیها و تزعمون ان ذلک باطل افتری الناس یکذبون علی رسول الله صلی الله علیه و آله متعمدین و یفسرون القران بارائهم قال فاقبل علی

علیه السلام

۳۵۲

علي فقال قد سالت فافهم الجواب ان في ايدي الناس حقا وباطلا وصدقا وكذبا وناسخا
ومنسوخا وعاما وخاصا ومحكما ومتشابها وحفظا ووهما وقد كذب على رسول الله صلى الله
عليه واله على عهده حتى قام خطيبا فقال ايها الناس قد كثرت على الكذابة من كذب علي
متعمدا فليتبوأ مقعده من النار ثم كذب عليه من بعده وانما اتاكم الحديث من اربعة
ليس لهم خامس رجل منافق يظهر الايمان متصنع بالاسلام لا يتاثم ولا يتحرج ان يكذب
على رسول الله صلى الله عليه واله متعمدا فلو علم الناس انه منافق كذاب لم يقبلوا منه ولم
يصدقوه ولكنهم قالوا هذا قد صحب رسول الله وراه وسمع منه واخذوا عنه وهم لا يعرفون
حاله وقد اخبره الله عن المنافقين بما اخبره ووصفهم بما وصفهم فقال عز وجل واذا رايتهم تعجبك
اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا الى ائمة الضلالة والدعاة الى النار
بالزور والكذب والبهتان فولوهم الاعمال وحملوهم على رقاب الناس واكلوا بهم الدنيا وانما الناس مع
الملوك والدنيا الا من عصم الله فهذا احد الاربعة ورجل سمع من رسول الله لم يحفظ على وجهه
ووهم فيه لم يتعمد كذبا وهو في يده يقول به ويعمل به ويرويه يقول انا سمعته من رسول الله
صلى الله عليه واله فلو علم المسلمون انه وهم لم يقبلوه ولو علم هو انه وهم فيه لرفضه ورجل ثالث
سمع من رسول الله صلى الله عليه واله شيئا امر به ثم نهى عنه وهو لا يعلم او سمعه ينهى عن
شي ثم امر به وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ فلو علم انه منسوخ لرفضه ولو
علم المسلمون اذ سمعوه انه منسوخ لرفضوه واخر رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه
واله مبغضا للكذب خوفا من الله وتعظيما لرسوله لم ينسه بل حفظ ما سمع على وجهه
فجاء به كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص وعلم الناسخ من المنسوخ فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ
فان امر النبي صلى الله عليه واله مثل القران ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم ومتشابه قد كان يكون
من رسول الله صلى الله عليه واله الكلام له وجهان كلام عام وكلام خاص مثل القران قال الله عز وجل
في كتابه ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فيشتبه على من لم يعرف ولم يدر ما عنى الله به
ورسوله وليس كل اصحاب رسول الله كان يسئله عن الشي فيفهم وكان منهم من يساله ولا
يستفهمه حتى ان كانوا ليحبون ان يجيء الاعرابي والطاري فيسال رسول الله صلى الله عليه واله

۳۵۲

حتى يسأله عنه وقال كنت ادخل على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كل يوم دخلة وكل ليلة دخلة فيخليني فيها ادور معه حيث دار وقد علم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله انه لم يصنع ذلك باحد من الناس غيري فربما كان في بيتي يأتيني رسول الله صلى الله عليه وآله اكثر من ذلك وكنت اذا دخلت عليه بعض منازله اخلاني واقام عني نسائه فلا يبقى عنده غيري فاذا اتاني للخلوة معي في منزلي لم يقم عني فاطمة ولا احد من بني وكنت اذا سألته اجابني واذا سكت عنه وفنيت مسائلي ابتدأني فما نزلت على رسول الله آية من القرآن الا اقرأنيها واملاها علي فكتبتها بخطي وعلمني تأويلها وتفسيرها وناسخها ومنسوخها ومحكمها ومتشابهها وعامها وخاصها ودعا الله ان يعطيني فهمها وحفظها فما نسيت آية من كتاب الله ولا علما املاه علي وكتبته منذ دعا الله لي بما دعا وما ترك شيئا علمه الله من حلال ولا حرام ولا امر ولا نهي كان او يكون ولا كتاب منزل على احد قبله من طاعة او معصية الا علمنيه وحفظته ولم انس حرفا واحدا ثم وضع يده على صدري ودعا الله ان يملأ قلبي علما وفهما ونورا فقلت يا نبي الله بابي انت وامي منذ دعوت الله لم انس شيئا ولم يفتني شيء لم اكتبه افتتخوف علي النسيان فيما بعد فقال لا لست اتخوف عليك النسيان والجهل یعنی گفتم بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام که من از سلمان فارسی و مقداد و ابوذر شنیده‌ام از تفسیر قرآن و اخباری که ایشان از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکنند بر خلاف آنچه در دست مردمان است و از شما هم چیزی شنودم موافق روایات سلمان و مقداد و ابوذر است و بسیاری از تفسیر و حدیث که در دست مردم است شما همه بر خلاف آنرا میفرمائید که همه باطل است آیا این مردمان عمدا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندند و برای خود تفسیر میکنند پس حضرت متوجه من شد و فرمود چون پرسیدی جواب بشنو و بفهم بدرستیکه در دستهای مردمان حق هست و باطل هست و راست هست و دروغ هست و ناسخ هست که حکمش باقی است و منسوخ هست که حکمش زائل است و عام هست و خاص هست که تخصیص عام میدهد و محکم واضح الدلالة هست و متشابه خفی الدلالة هست و حفظ هست که درست در خاطر دارند و وهم هست که صحیح در خاطر ایشان نمانده است و بتحقیق که در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم دروغ بر آنحضرت بستند تا آنکه خطبه خواند

خواند و فرمود ای گروه مردمان دروغ بر من بسیار بسته اند پس کسی که عمدا بر من دروغ بندد جای خود را
در جهنم مهیا کند باز بعد از انکه این را فرمود دروغ بر آنحضرت بستند و بدرستیکه حدیثی که بشما میرسد از
چهار کس است که پنجم ندارد یکی منافقی است که اظهار ایمان میکند و احکام ظاهر مسلمانان بجای می آورد از نماز
و زکوة و حج و در واقع کافر است همچنین شخصی گناه نمیداند دروغ بستن را بر آنحضرت و پروا ندارد و آنرا که دروغ
بندد و مطالب دنیوی او حاصل گردد پس اگر مردمان بدانند که او منافق و کذاب است از و قبول نخواهند کرد
و تصدیق او نخواهند نمود ولیکن مردم میگویند که او با رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم صحبت داشته است
و حضرت را دیده است و احادیث از آنحضرت شنیده است از و اخذ مینمایند تفسیر و حدیث را و حال او را
نمیدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی خبر داد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله وسلم را بآنچه خبر داد از
نفاق ایشان در آخر ایشان و فرمود که چون منافقین را می بینی خوش می آید ترا بدنهای ایشان و جسمها و جمال ایشان
و اگر سخن میگویند گوش میدهی و سخنان ایشانرا میشنوی پس هرگاه آنحضرت ایشانرا نشناسد دیگری
چون بشناسد ایشانرا پس همین منافقان ماندند بعد از آنحضرت و تقرب جستند بامامان ضلالت و پیشوایان
خوانندگان باتش جهنم بانکه دروغها از جهت ایشان بستند و بهتانها بر اهل حق گفتند تا مقرب ایشان شدند
پس آن پیشوایان این منافقانرا حکومتها دادند و بر سر مسلمانان مسلط گردانیدند و بسبب ایشان دنیا را
خوردند و جمع نمودند و بدرستیکه مردمان تابع پادشاهان و دنیا اند مگر کسی را که حق سبحانه و تعالی نگاه دارد
پس این یکی از چهار کس است و دوم شخصی است که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله وسلم چیزی شنیده است
و خوب حفظ نکرده است لفظ آنرا یا معنی آنرا فهمیده غلط فهمیده است و عمدا دروغ بر آنحضرت نه بسته است
پس آنرا در دست دارد و بان عمل میکند و میگوید که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم شنیده ام
پس اگر مردمان بدانند که او غلط کرده است هرآئینه آنرا روایت نخواهند کرد و اگر خود بداند که غلط کرده است
روایت نخواهد کرد سوم شخصی است که از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم حکمی را شنیده است که آنحضرت
بان امر کرده است پس بعد از ان حضرت از ان نهی نموده و حکم اول منسوخ شده و او نمیداند که آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم از ان نهی فرموده و دیگر امر فرموده و او مطلع نیست بر حکم ثانی پس این شخص منسوخ را دارد و
بان عمل میکند و از ناسخ خبر ندارد و اگر میدانست که حکم منسوخ است هرآئینه ترک آن مینمود و اگر مسلمانان میدانستند
که این حکم منسوخ است بان عمل نمیکردند چهارم کسی است که دروغ بر آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم

نبسته است هرگز و دشمن کذب است از ترس حق سبحانه و تعالی و بواسطه تیقظ حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله و سلم را فراموش نکرده است بلکه هر چه را شنیده است بعنوانیکه شنیده است حفظ کرده است و چنانکه
شنیده است نقل میکند و زیاده و کم نمیکند و ناسخ و منسوخ را میداند و بناسخ عمل میکند و منسوخ را ترک میکند
و بدرستیکه همچنانکه در قرآن ناسخ و منسوخ هست در اوامر آنحضرت نیز هست و همچنین عام و خاص و محکم و
متشابه در هر دو هست و بسیار بود که سخن آنحضرت دو وجه داشت و ایشان نمی فهمیدند و کلام عام بود
و کلام خاص بود و همه این حالات مشتبه شده اند که بدانند که چگونه جمع باید کرد و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی
فرموده بود و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هر چه پیغمبر شما آورد از اوامر بان عمل
بکنید و هر چه شما را از آن نهی کند شما خود را از آن باز دارید پس امر آنحضرت مثل قرآن واجب الاتباع بود و هر چه
در قرآن هست از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام در کلام حضرت نیز بود و بر کسیکه اینها را نمیدانست
بود مشتبه میشد و نمی فهمید مراد خدا و رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و چنین نبوده که چنین
باشند که هر چه از آنحضرت شنوند فهمند بسیار بود که می پرسیدند و حضرت جواب میداد و ایشان بواسطه
عدم قابلیت نمی فهمیدند و بواسطه حیا مرتبه دیگر نمی پرسیدند تا آنکه دوست میداشتند که اعرابی بیرونی
بیاید و بپرسد همین سوال ایشان را شاید مرتبه دیگر بشنوند و بفهمند و شاید که حضرت جواب از آن واضح تر
بفرماید تا ایشان مکرر بپرسند چون آنجماعت رعایت حیا نمیکردند تا ببرکت آنجماعت ایشان نیز بفهمند و من
هر روز یکمرتبه بر آنحضرت داخل میشدم و هر شب یکمرتبه داخل میشدم و آنحضرت با من خلوت میکرد و بهر جانب که میگردید با او
دور میکردم و هر چه میخواستم می پرسیدم و همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانستند که آنچه با من میکرد با دیگری
نمیکرد و بیشتر آن بود که حضرت بخانه من می آمد و چون من بخانه آنحضرت میرفتم خلوت میکرد با من و زنان را
ارشاد میکرد که بخانه دیگر بروند و غیر من کسی با آنحضرت نمی ماند و چون بخانه من می آمد کسی را بیرون نمی کرد
همه محرم آنحضرت بوده و هر چه می پرسیدم جواب میفرمود و چون من خاموش میشدم آنحضرت سر میکرد و میفرمود
پس نازل نشد آیتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنرا بر من میخواند و من مینوشتم بخط خود و تعلیم من
مینمود تاویل آن آیه را و تفسیر آنرا و ناسخ آنرا و منسوخ آنرا و محکم آنرا و متشابه آنرا و خاص آنرا و عام آنرا و دعا
میکرد از جناب الهی که بفهمم و حفظ کنم پس فراموش نکردم آیه را از کتاب الهی و نه علمی را که بر من خوانده باشد
آنحضرت و نوشته باشم از آنروز که این دعا کرد و نگذاشت آنحضرت چیزی را که حق سبحانه و تعالی باو تعلیم نموده

نموده باشد از حلال و حرام و امر و نهی و آنچه بوده است و آنچه خواهد بود و هر کتابی را که حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران سابق فرستاده بود و از طاعت و معصیت مگر آنکه همه را تعلیم من نمود و من همه را حفظ نمودم و یک حرف از آنها فراموش نکردم پس آنحضرت دست بر سینهٔ من نهاد و دعا کرد که خداوند ا پر کردان این دل را از فهم و علم و حکمت و نور ایمان گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم از آن روز که دعا کردی از جهت من آن عار ا چیزی فراموش نکردم آیا خوف داری بر من که من بعد چیزی را فراموش کنم حضرت فرمود که نه خوف ندارم بر تو فراموشی را و نه جهل و نادانی را که چیزی بر تو پوشیده نماند قال الفاضل الناصب فائدة اخری اجل من الاولی ولقبناها بسعادة الدارین فی شرح حدیث الثقلین فمن شاء فلیجعلها مع الابواب الخمسة التی بعدها رسالة علیحدة باید دانست که باتفاق شیعه و سنی این حدیث ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الاخر کتاب الله وعترتی اهل بیتی پس معلوم شد در مقدمات دینی و احکام شرعی مارا پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیدةً و عملاً باطل و نامعتبر است و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه خارج از دین باشد حالا در تحقیق باید افتاد که این دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو حبل متین است و کدام یک استخفاف این دو چیز عالی القدر میکند و اهانت مینماید و از درجهٔ اعتبار ساقط می انگارد و طعن در هر دو پیش میگیرد برای خدا این بحث را بنظر تامل باید دید که طرفه کاری عجب بابر ای است و در بحث غیر از کتب شیعه منقول نخواهد بود چنانچه در تمام رساله از ملتزمات است اما کتاب الله پس نزد شیعه از درجهٔ اعتبار ساقط شده مثل توریت و انجیل قابل تمسک نمانده زیرا که تحریف بسیار در وی راه یافته و احکام بسیار از وی منسوخ شده و آیات و سور بسیار که ناسخ احکام و مخصص عمومات بودند بدر رفته و آنچه باقی است بعضی الفاظ او مبدل و بعضی ماند و بعضی ناقص روی الکلینی عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله ان القران الذی جاء به جبرئیل الی محمد صلی الله علیه و اله وسلم سبعة عشر الف آیة و روی عن محمد بن نصر عنه انه قال کان فی لم یکن اسم سبعین رجل من قریش باسمائهم و روی عن سالم بن سلمة قال قرأ رجل علی ابی عبد الله وانا استمع حروفا من القران لیس علی ما یقرأه الناس فقال ابو عبد الله اکفف عن هذه القراءة واقرأ کما یقرأ الناس حتی یقوم القائم فاذا قام القائم قرأ کتاب الله علی حده و روی الکلینی وغیره عن الحکم بن عتبة انه قال قرأ علی بن الحسین وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی

لا محدث قال كان علي بن ابيطالب محدثا ... عن محمد بن الجهم الهلالي وغيره عن ابي عبد الله
الامة هي ازكى من امة ليس كلام الله بل حرف عن موضعه والمنزل ايمة هي ازكى من ائمتكم ونيز
از ايشان ثابت و مقرر و مشهور است كه بعضي سور تماما ساقط شده مثل سوره ولايت و بعضي سور اكثرها
مثل سوره احزاب فانها كانت مثل سورة الانعام پس ازين سوره انچه در فضائل اهلبيت و احكام
امامت ايشان بود ساقط كردند و لفظ ويلك قبل از لا تحزن ان الله معنا نيز ساقط كرده اند و لفظ
عن ولاية علي بعد ازين آيه وقفوهم انهم مسئولون و يملكه بنو امية ازين آيه خير من الف شهر
و علي بن ابيطالب بعد ازين لفظ و كفى الله المومنين القتال و آل محمد بعد ازين لفظ و سيعلم الذين
ظلموا آل محمد اي منقلب ينقلبون و انظر الى بعد ازو اكل قوم هاد ذكر ذلك ابن شهر اشوب
المازندراني في كتاب المثالب له و على هذا القياس كلمات بسيار روايات بيشمار را شمرده اند
پس بالاتفاق ايشان در ميان قران مجيد محفوظ و در ميان توريت و انجيل فرق نماند و تمسك باين هم
وجهي ندارد كه نزد ... مجهول اند اقول و بالله نستعين بچند وجه مردود است اول آنكه
انچه درين مقام افاده فرموده ... زيرا كه از كتب سير و تواريخ و احاديث و اخبار ثبوت
پيوسته كه استخفاف بهر يك از ثقلين مخصوص باهلسنت است امامية ازين تهمت مبرا اند و بر تقدير تنزل
ميگوئيم استخفاف اهلسنت ثقلين را از امامية زياده تر است اين معني مشروحا بيان كرده ميشود تا بر همگنان
روشن گردد كه فاضل صاحب درينجا تدليس نموده براي فريب عوام كالانعام تلبيس فرموده اما زيادتي
استخفاف اهلسنت بكتاب الله ازين جهت است كه در بعضي روايات اماميه همين قدر وارد و يافته كه در
مصحف مجيد تحريف معنوي و نقصان واقع شده اهلسنت درين قدر با اماميه شريكند و علاوه بران ميگويند
كه در كلام الله لحن و غلط و سهو كاتب نيز واقع است و بلكه خوارج از اهلسنت ميگويند كه در كلام الله
بعضي سورها زياده شده اند و فضل و زيادتي استخفاف اهلسنت بر اماميه درباره عترت ظاهرست
زيرا كه نهايت انچه از اماميه در حق بعضي سادات واقع شده همين قدر است كه در كتب جرح و تعديل و غيرآن
زلات و خطاها كه از بعضي ازيشان واقع شده بيان كرده و تخطيه آنها نموده اند اهلسنت بر ينقدر اكتفا
نكرده ... و بستن و حبس نمودن و كشتن و خانمان بر باد دادن و ديگر مراتب هتك حرمت برانها روا داشته
فاضل صاحب باين همه پرده حيا از رخ برافكنده اماميه را باستخفاف اين دو چيز عالي قدر تشنيع مينمايد

طرفه کاری و عجب ماجرایی است اکنون در تفصیل مقام و توضیح مرام شروع کرده می آید برای خدا استماع باید
فرمود تا حقیت دعوی مبرهن گردد و در بحث غیر کتب معتبره اهل سنت مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر
صحاح ستة و سایر کتب معتبره احادیث و اصول فقه ایشان منقول عنه نخواهد شد چنانچه در تمام این رساله
از ملتزمات است اما کتاب الله زیرا که تغیر و نقصان بسیار در کلام الله واقع شده سوره بسیار که ناسخ
احکام و مخصص عمومات بودند بدر رفته بلکه یک قرآن که در آن مخصص عمومات این قرآن بود تمام کما
از خاطر عاطر رسول کریم که مبلغ احکام الهی است محو و منسی گردیده چیزی از احکام آن باقی نمانده بحیثی
باقی است بعضی زاید و بعضی ناقص پس نزد اهل سنت با آنکه بمقتضای حسبنا کتاب الله مدعی تمسک کتاب الله اند
کتاب الله از درجه اعتبار ساقط شده مثل توریت و انجیل قابل تمسک نمانده در شرح بزدوی مذکور
قال الحسن ان النبی صلی الله علیه وسلم اوتی قرانا ثم نسیه فلم یکن شیئا یعنی داده شد پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم قرآن پس فراموش کرد آنحضرت آنرا پس باقی نماند چیزی و در فتح الباری شرح صحیح
بخاری در کتاب التفسیر در اثنای شرح باب من قال لم یترک النبی الا ما بین الدفتین روایت آورده

وقد اخرج ابن الضریس من حدیث ابن عمر انه کان یکره ان یقول الرجل قرأت القرآن
کله ویقول منه قرآن قد رفع یعنی ابن عمر مکروه و ناخوش میداشت که کسی بگوید خواندم تمام قرآن را
و میگفت آنرا حیله آن قرآنی است که برداشته شده است مسلم در صحیح و ابو نعیم در حلیة الاولیاء و حاکم
در مستدرک از ابو حرب بن ابی الاسود روایت کرده اند قال بعث ابو موسی الاشعری الی قراء
البصرة فدخل علیه ثلثمایة رجل قد قرأوا القرآن فقال انتم خیار اهل البصرة وقراؤهم
فاتلوه ولا یطولن علیکم الامد فتقسو قلوبکم کما قست قلوب من قبلکم وانا کنا نقرأ
سورة کنا نشبهها فی الطول والشدة ببراءة فانسیتها غیر انی حفظت منها لو کان
لابن آدم وادیان من المال لابتغی وادیا ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب وکنا
نقرأ سورة نشبهها باحدی المسبحات فانسیتها غیر انی حفظت منها یا ایها الذین آمنوا
لم تقولون ما لا تعلمون فتکتب شهادة فی اعناقکم ترمذی از ابی بن کعب روایت کرده از رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال ان الله امرنی ان اقرأ علیک القرآن فقرأ علیه لم یکن الذین
کفروا وقرأ فیها ان الدین عند الله الحنیفیة المسلمة لا الیهودیة ولا المجوسیة ومن

بعمل خیرا فلن یکفره و قرأ علیه لو ان لابن ادم وادیا من مال لابتغی الیه ثانیا و لو ان له ثانیا
لابتغی الیه ثالثا و لا یملأ جوف ابن ادم الا التراب و یتوب الله علی من تاب حاکم در مستدرک
چنین روایت کرده عن زر عن ابی بن کعب قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله امرنی
ان اقرأ علیک القران فقرأ لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین و من نعتها لو ان لابن
ادم سال وادیا من مال فاعطیته سأل ثانیا فاعطیته سأل ثالثا و لا یملأ جوف ابن ادم
الا التراب و یتوب الله علی من تاب ان ذات الدین عند الله الحنیفیة غیر الیهودیة و لا النصرانیة
و من یعمل خیرا فلن یکفره بعد از ان گفته هذا حدیث صحیح الاسناد و در صحیح بخاری روایت کرده عن علقمة
قال کنا بحمص فقرأ ابن مسعود سورة یوسف فقال رجل ما هکذا انزلت قال قرأت علی
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال احسنت و وجد منه ریح الخمر فقال اتجمع بین ان
تکذب کتاب الله و تشرب الخمر فضربه الحد حاکم در مستدرک روایت کرده عن ابن ابی ادریس عن ابی
بن کعب انه کان یقرأ اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة و لو حمیتم کما حموا
لفسد المسجد الحرام فانزل الله سکینته علی رسوله فبلغ ذلک عمر فاشتد علیه فبعث ۳۶۰
الیه و هو یهنأ ناقة له فدخل علیه فدعا ناسا من اصحابه فیهم زید بن ثابت فقال
من یقرأ منکم سورة الفتح فقرأ زید علی قرائتنا الیوم فغلظ له عمر فقال له ابی اتکلم فقال تکلم
فقال لقد علمت انی کنت ادخل علی النبی صلی الله علیه وسلم و یقرئنی و انتم علی الباب فان
جئت ان اقرئ الناس علی ما اقرأنی اقرأت و الا لم اقرئ حرفا ما حییت قال بل اقرئ الناس بعد
از ان گفته هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشیخین نیز حاکم در مستدرک روایت کرده عن ابن
عباس قال بینما انا اقرأ من کتاب الله عز وجل و انا امشی فی طریق من طرق المدینة فاذا
انا برجل ینادینی من بعدی اتبع ابن عباس فاذا هو امیر المومنین عمر فقلت اتبعک علی ابی بن
کعب فقال هو اقرأها کما سمعتک تقرأ قلت نعم قال فارسل معی رسولا قال اذهب به الی ابی بن
کعب فانطلقنا و رسول عمر الی ابی بن کعب فقلت یا ابی قرأت ایة من کتاب الله فنادانی
من بعدی عمر بن الخطاب اتبع ابن عباس فقلت اتبعک الی ابی بن کعب فارسل معی رسوله فانت
اقرأتنیها کما قرأت قال ابی نعم قال فرجع الرسول الیه و انطلقت انا الی حاجتی قال و راح عمر

عمر الی ابی فوجده قد فرغ من غسل راسه و ولید یدری لحیته بمدرا فقال ابی مرحبا
یا امیر المومنین ازائرا ت ام طالب حاجة قال فجلس و معه مولیان له حتی فرغ من لحیته
و درب جانبه الایمن من لحیته ثم ولاها جانبه الایسر حتی اذا فرغ اقبل الی عمر لوجهه
فقال ما حاجة امیر المومنین فقال عمر یا ابی ما ینبط الناس فقال ابی یا امیر المومنین انی تلقیت
القران و هو رطب فقال عمر یا الله ما انت بمنته و ما انت بفار ثلاث مرات ثم قام نطلق
بعد ازان گفته هذا حدیث صحیح الاسناد نیز حاکم در مستدرک از ابو سلمه روایت کرده قال سمعت ابا نضرة
یقول قرأت علی ابن عباس فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی قال ابو نضرة فقلت ما نقرأها
کذلک فقال ابن عباس لانزلها الله کذلک بعد ازان گفته هذا حدیث صحیح الاسناد نیز حاکم
در مستدرک از عطا روایت کرده عن ابن عباس انه کان یقرأ هذه الایة النبی اولی بالمومنین من
انفسهم و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم نیز حاکم در مستدرک روایت کرده عن علی رضی الله تعالی
عنه انه قرأ والعصر و نوائب الدهر ان الانسان لفی خسر بعد ازان گفته هذا حدیث صحیح الاسنا[د]
در فتح الباری گفته فی روایة النسائی و کان ابی یقرأ یاخذ کل سفینة صالحة غصبا و فی روایة
ابراهیم بن بشار عن سفین کان ابن مسعود یقرأ کل سفینة صحیحة غصبا و مسلم بطرق متعدد
روایت کرده اند عن علقمه قال دخلت فی نفر من اصحاب عبد الله الشام فسمع بنا ابو الدردا
فاتانا فقال افیکم من یقرأ فقلنا نعم قال فاتکم اقرأ فاشاروا الی فقال اقرأ فقرات واللیل اذا یغشی
والنهار اذا تجلی والذکر والانثی قال و انت سمعتها من فی صاحبک قلت نعم قال و انا سمعتها من فی
النبی صلی الله علیه و سلم و هولاء یاتون علینا [illegible] روایت کرده انه سأل ابن شهاب
عن قول الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله،
کان عمر بن الخطاب یقرأها اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فامضوا الی ذکر الله [illegible]
بسیار است اینقدر بطریق انموذج ذکر کرده شد [illegible] روایت [illegible] ابن [illegible] در فتح الباری ایت
[illegible] ثابت شده که بسیاری از قران مرفوع کرده شده و ساقط شده است مانند [illegible] سوره تمامها که بروایت مسلم
و ابو نعیم و حاکم از ابو موسی اشعری بصحت رسیده است و بعضی از سوره باکثرها مانند سوره احزاب فانها کانت
مثل سورة البقرة [illegible]

١٣٠ ٦١

حاکم در مستدرک روایت کرده عن زر قال قال لی ابی بن کعب کاین تقرأ سورة الاحزاب وکاین تعد قال قلت ثلاثا وسبعین آیة قال قط فلت قط قال لقد رأیتها وانها لتعدل البقرة ولقد قرأنا فیها الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم بعد از ان گفته هذا حدیث صحیح الاسناد و در تفسیر مدارک نیز این حدیث روایت کرده بلکه این حدیث از احادیث مشهوره است که در کتب معتبره واصول فقه اهل سنت روایت کرده اند در فتح الباری گفته حدیث ابی بن کعب کانت الاحزاب تقدر البقرة وحدیث حذیفه ما تقرؤن ربعها یعنی براءة بعد از ان فرموده وکلها احادیث صحیحة والفاظ وکلمات که از کلام ساقط شده است بر طبق روایات اهلسنت بسیار است پاره از ان از روایاتی که قبل ازین فاصله مذکور شده دریافت شد مانند عبارت ورهطک منهم المخلصین بعد وانذر عشیرتک الاقربین ساقط شده بروایت مسلم ومانند لفظ قد در سوره تبت که بموجب قرائت اعمش قد تب بوده ومانند لفظ صلوة العصر از آخر آیه وحافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وبعلی ابن ابیطالب بعد ازین عبارت وکفی الله المومنین القتال چنانچه حافظ ابن مردویه از ابن مسعود روایت کرده انه کان یقرأ هذا الحرف وکفی الله المومنین القتال بعلی بن ابی طالب وکان الله قویا عزیزا وان علیا مولی المومنین بعد از یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک بالجمله در اثبات اینقدر نقصان در قران مجید اهلسنت با امامیه متفق اند بلکه دو قدم پیش اند چه اگر بالفرض امامیه بسقوط یک سوره تصریح نموده باشند از روی صحیح مسلم سقوط دو سوره ثابت گردیده وسقوط سوره حفد وسوره خلع نیز از کتب اهلسنت منصوص است چنانچه سبق ذکر یافت ودر وقوع نقصان در سوره احزاب نیز اتفاق است بلکه در روایت امامیه برابر سوره انعام بوده وموافق روایات صحاح اهلسنت برابر سوره بقره بوده که زیاده از ضعف سوره انعام است ودر وقوع نقصان در سوره لم یکن نیز اهلسنت با امامیه متفق اند فرقی که هست در کم وکیف است دوم آنکه علاوه برین اینست که اهلسنت میگویند که بعضی از الفاظ در کتاب الله از خطای کاتب واقع شده صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم بران متنبه نشده توفیق تصحیح ان نیافتند حاکم در مستدرک روایت کرده عن مجاهد عن ابن عباس فی قوله لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا قال خطأ الکاتب تستاذنوا بعد از ان گفته هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشیخین ثعلبی در تفسیر وابن قتیبه در کتاب المشکل

کانت الاحزاب تقدر البقره ... ما تقرؤن ربعها ... وکلها احادیث صحیحة

در کتاب الشکل روایت کرده اند ان عثمان قال فی قوله تعالی ان هذان لساحران ان فی القران لحنا
فقال رجل صحح ذلک الغلط فقال دعوه فانه لایحل حراما ولا یحرم حلالا و در بعضی روایات
این عبارت واقع است قال عثمان ان فی المصحف لحنا وستقیمه العرب بالسنتهم فقیل له تغیره
فقال دعوه فلا یحل حراما ولا یحرم حلالا بغوی در تفسیر معالم التنزیل در اثنای تفسیر کریمه لکن
الراسخون فی العلم منهم والمومنون یومنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک والمقیمین الصلوة
فی اياته واختلفوا فی وجه انتصابه فحکی عائشة وابان بن عثمان انه غلط من الکاتب ینبغی
ان یکتب والمقیمون الصلوة وکذلک قوله فی سورة المائدة والصائبون وقوله ان هذان
لساحران قالوا ذلک خطاء من الکتاب وقال عثمان ان فی المصحف لحنا وستقیمه العرب
بالسنتها فقیل له الا تغیره فقال دعوه فانه لایحل حراما ویحرم حلالا انتهی واز همه
غریب تر آنکه میگویند بعضی از اغلاط کتاب الله بنوعی است که پیغمبر خدا صلی الله علیه واله متفطن آن نشده
بعضی الفاظ سقیم و غیر صحیح بامت رسانیده بحیثیکه نه جبرئیل امین و رسول رب العالمین و صحابه رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین را تنبیه بران حاصل نشده تا آنکه خدایتعالی که مرسل کلام الله است بعضی از اولیا
در وقتی که او بشرف رویت خدایتعالی مشرف شده کلام الله بر نفس عرض نمود و با نسخه اصل
مقابله کرد تنبیه بران فرموده و ولی مذکور بامت مرحومه ابلاغ نمود شیخ عبدالوهاب بن احمد بن علی شعرانی
که از اکابر علمای اهل سنت است در کتاب یواقیت وجواهر میفرماید کان حمزة بن الزیات یقول قرأت
سورة یس علی الحق تعالی حین رایته فلما قرأت تنزیل العزیز الرحیم فرد علی الحق تنزیل
بفتح اللام وقال انی نزلته تنزیلا وقال قرأت علیه جل وعلا ایضا سورة طه فلما
بلغت الی قوله تعالی وانا اخترتک فقال تعالی وانا اخترناک فاضل مذکور با همه فضل و کمال
وادعای اسلام وایمان بدینا ثابت حمزه بن زیات نقص عقل السمع رضا قبول نموده بآن کفریات
ایمان و اذعان آورده میفرماید فهی قراءة برزخیة نعوذ بالله من امثال هذه الاعتقادات
الفاسدة فی حق کلام الله الذی لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه قال الفاضل
الناصب واما عترة رسول الله جماع اهل لغت عترت شخص اقارب او را گویند و اینها نسبت بعضی عترت را
انکار کنند مثل حضرت رقیه و حضرت ام کلثوم بنات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعضی را داخل

عترت نمیشمارند مثل حضرت عباس عم الرسول و اولاد او و مثل حضرت زبیر بن صفیه عمه رسول و اکثر اولاد
حضرت زهرا را نیز دشمن دارند و بد گویند مثل زید بن علی بن الحسین که خیلی عالم و متقی و متورع بود و از دست
مروانیان شهید شد و پسر او یحیی را که ابن زید است نیز دشمن دارند و همچنین ابراهیم بن موسی کاظم را و همچنین
جعفر بن موسی کاظم را و او را ملقب بکذاب کرده اند حال آنکه او از کبار اولیا الله بود و بایزید بسطامی
از وی اخذ طریقت کرده و بغلط شهرت یافته که بایزید از حضرت صادق است و جعفر بن علی را که برادر حضرت
امام حسن عسکری بود نیز ملقب بکذاب کرده اند و حسن بن الحسن المثنی را و پسر او محمد را که ملقب بنفس زکیه
است مرتد و کافر شمارند و ابراهیم بن عبد الله و زکریا بن محمد باقر و عبد الله بن الحسین بن الحسن و محمد بن
القاسم بن الحسن و یحیی بن عمر را از احفاد زید بن علی بن الحسین نیز کافر و مرتد دانند و جماعه از سادات حسنیه
حسنیه را که قایل بامامت و بزرگی زید بن علی بوده اند ضال و گمراه دانند حال آنکه کتب انساب و تواریخ
سادات دلالت صریح میکند بر آنکه اکثر اهلبیت حسنیان معتقد امامت زید بن علی و فضیلت این بزرگوار
بوده اند و جماهیر اثنا عشریه در حق این بزرگوار اعتقاد کفر و ارتداد و خلود در نار دارند چنانچه در باب
معاد از کتب ایشان منقول خواهد شد و وجهش هم ظاهر است زیرا که منکر امام مثل منکر نبوت یا نبی
کافر است والکافر مخلد فی النار و این همه بزرگواران منکر امامت امام وقت خود بلکه امامت ایمه ماضیین
نیز بوده اند و طائفه قلیله از اثنا عشریه بران رفته اند که اینها در اعراف خواهند بود مثل حضرت عباس
عم رسول و بعضی گویند بعد از عذاب شدید بشفاعت اجداد خود نجات خواهند یافت و این هر دو قول
رکیک و مردود اند و موافق قواعد و اصول ایشان همان قول اول است زیرا که شفاعت در نص کفار بالاجماع
مقبول نیست و اعراف دار الخلود نیست و مع هذا بودن ایشان را در اعراف وجهی که اینها منکر امامت بوده اند
و منکران امامت کفار اند با وصف اینهمه روایت میکنند که حب علی لا یدخل النار و در محبت ایشان با
امیر المومنین هیچ شبهه نیست حالا ناصبیت این فرقه را تماشا باید کرد که چه قدر بزرگان که جگر پاره های ایمه
و برادران ایمه بودند بچه مرتبه اهانت و استخفاف مینمایند و در حق چندکس معدود از اهلبیت که ایمه اثنا عشر
بعض اقارب ایشان باشند و در پرده محبت هزاران عیوب قبایح نسبت کنند و استخفاف و اهانت یاد
از حد نمایند بالاتر از خوارج و نواصب آری ع دشمن دانا به از نادان دوست + و بعد از تتبع کتب
در روایات ایشان تفصیل این قبایح و عیوب کالشمس فی نصف النهار هویدا میگردد لیکن درینجا چند از انها

چندین از کفریات ایشان بطریق نمونه از خرواری ثبت می‌افتد انتهی اقوال و به نستعین گوییم به مردود است

اول آنکه مسلمنا که عترت در لغت اقارب شخص را میگویند لیکن مراد ازان ازین حدیث شریف جمیع اقارب
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیستند زیرا که از تمسک ثقلین مطلق اذعان بوجود آنها و احترام ایشان فقط
مراد نیست بلکه مراد از تمسک تشبث باذیال این هر دو بزرگ و اتباع و امتثال اوامر و نواهی آنهاست پس میگوییم
مراد از عترت درین حدیث شریف یا کل عترت است مجموعا یا افرادا یا بعض مبهم یا بعض معین اول باطل است
چه تمسک بمجموع عترت عبارت از اتباع اجماع عترت است و آن موقوف است بر معرفت اجماع آنها و معرفت
آنها بنا برین تقدیر بسبب انتشار آنها در اطراف و اکناف و مشارق و مغارب و خامل الذکر بودن اکثر آنها در نهایت
تعسر بلکه متعذر و مستحیل عادی است دوم نیز مراد نمیتواند شد زیرا که تمسک و اتباع هر فرد فرد عترت بسبب انتشار
آنها در اطراف و اکناف و خمول ذکر اکثر آنها متعذر است و نیز این مستلزم مفاسد دیگر است که در بعض شقوق
آینده مبین خواهد شد ان شاء الله تعالی سوم نیز باطل است چه امر بتمسک شخصی با وجود عدم معرفت آن کس از قبیل تکلیف
ما لا یطاق است و تمسک بعضی غیر معین از عترت بایمعنی که تمسک بهر شخص از عترت که اتفاق شود مستلزم
که اتباع بعضی از جهال که از دایره عدالت خارج بوده مرتکب انواع فسوق و فجور باشند و ترک عمل بقول علما
صالحین عترت رافع ضلال باشد و این معنی بدیهی البطلان است و امر بآن اغرا بر قبیح است پس معین شد
که مراد بعض معین باشد که بکمالات علمیه و عملیه و نفوس قدسیه متصف باشند تا تمسک باو ذریعه رفع ضلال
و وسیله عروج بذروه کمال شود و الا ترجیح بلا مرجح لازم آید و مخصوص باین صفات ائمه معصومین
علیهم السلام اند پس مراد از عترت در حدیث ثقلین ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام باشند
اگرچه عترت بمعنی لغوی جمیع اقارب هستند لیکن داخل در حدیث ثقلین و واجب الاتباع و مفروض الطاعة
نیستند و بیچارگان امامیه انکار عترت بودن آنها بمعنی لغوی نمیکنند بلکه جمیع بنی عبد المطلب بلکه جمیع بنی هاشم را
علی اختلاف القولین مستحق خمس میدانند و دادن خمس بآنها واجب است و احترام و تعظیم آنها لازم بالجمله امامیه
نفی قرابت ما سوای ائمه معصومین علیهم السلام از آنحضرت نمیکنند بلکه آنها را داخل در حدیث ثقلین نمیدانند
از عدم دخول ما سوای ائمه معصومین از اقارب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث ثقلین بطلان
بتک حرمت آنها لازم نمی‌آید آری بعضی از ایشان که معاندت ائمه معصومین علیهم السلام در پیش گرفته
امویه و عباسیه نمود باعث بر حبس و قتل ائمه هدی علیهم السلام گردیده علمای امامیه در کتب خود تخطیه آنها

بیان نموده اند مانند زید بن الحسن که در نزد عبد الملک بن مروان سعایت حضرت محمد باقر علیه السلام نموده باعث
شهادت آنحضرت گشته و مانند علی بن اسمعیل بن جعفر و بروایتی دیگر محمد بن اسمعیل که برادر زاده حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام بود سعایت آنحضرت در نزد هارون الرشید کرد و بتحریک و اغوای یحیی بن خالد برمکی
که وزیرش بود نزد آن ملعون رفته اکاذیب و افترای بسیار اسناد بآنحضرت کرده برای اثارت غضب او
امثال این سخنان فتنه انگیز گفت که هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصری بوده باشند درین شهر تو خلیفه و در مدینه موسی
موسی بن جعفر خلیفه است و از اطراف عالم خراج برای او می آرند و خزانه بهم رسانیده و اموال و اسلحه بسیار جمع کرده
است و این اکاذیب باعث بران شد که هارون الرشید آنحضرت را از مدینه طیبه بدار الخلافه برده حبس
نموده آخر آنحضرت را بزهر شهادت رسانید در عمدة الطالب میفرماید قال ابن خداع کان
موسی الکاظم علیه السلام یخاف ابن اخیه محمد بن اسمعیل وهو لا یترک السعی به الی السلطان
من بنی العباس وقال ابو النصر البخاری وکان محمد بن اسمعیل بن الصادق مع عمه موسی الکاظم
علیه السلام یکتب له فی السر الی شیعته فی الآفاق فلما ورد الرشید الی الحجاز سعی محمد بن اسمعیل
به الی الرشید فقال اما علمت ان فی الارض خلیفتین یجبی الیهما الخراج فقال الرشید
ویلک انا ومن قال موسی بن جعفر واظهر اسراره فقبض الرشید علی موسی الکاظم
وحبسه وکان سبب هلاکه وحظی محمد بن اسمعیل عند الرشید وخرج معه الی العراق
ومات ببغداد ودعی علیه موسی بن جعفر بدعاء فاستجاب الله تعالی فیه وفی اولاده
انتهی و مانند جعفر بن علی هادی که باوجود ارتکاب انواع فسق و فجور دعوی امامت نموده سعایت وکلای
ناحیه مقدسه نزد خلیفه عصر نمود و ملقب بکذاب گردید و درین معنی محذوری نیست در کتب جرح و تعدیل اهلسنت
ازین قبیل [illegible] واقع است که اکثر سادات عظام صحیح النسب را تکذیب و تفسیق و تکفیر نمایند رجوع بکتب
رجال اهلسنت شاهد عدل این دعوی است نیز بفحوای قاعده کلیه سب الشیخین کفر وسب الختنین فسق
ومن سب الشیخین قتل ومن سب الختنین عزر اکثر سادات صحیح النسب که قرابت قریبه بجناب حضرت رسالتمآب
صلی الله علیه وآله دارند و در عترت آنحضرت داخل اند نزد اهلسنت کافر و واجب القتل والتعزیر اند دوم
آنکه دعوی دشمن داشتن امامیه زید شهید را رضی الله عنه و حکم بتکفیر دارند او و خلود او در نار افترای
محض و مکابره صریحه است چنانچه در ابواب سابقه شمه و ما سبق ذکر یافت که زید شهید نزد امامیه ممدوح

ممدوح وجلیل القدر است شیخ مفید در ارشاد میفرماید کان زید بن علی بن الحسین عین اخوته بعد
ابی جعفر وافضلهم وکان ورعاً عابداً فقیهاً شجاعاً فاضل مجلسی مولانا محمد تقی در رجال روضة المتقین
میفرماید روی المصنف وغیره اخباراً تدل علی جلالة قدره ویظهر منها انه لو لم یکن یدعوا
الی نفسه بل کان یدعوا الی الرضی من آل محمد صلی الله علیه وآله فتوهم جماعة انه کان یدعوا
الی نفسه کما قاله المفید فی ارشاده وذکر المصنف انه کان عین اخوته بعد ابی جعفر وافضلهم
وکان ورعاً عابداً فقیهاً سخیاً شجاعاً وظهر بالسیف یامر بالمعروف وینهی عن المنکر ویطلب بثارات
الحسین علیه السلام ویظهر من الاخبار ان الصادق علیه السلام کان راضیاً بخروجه ویظهر عدم
رضاه به تقیة والله تعالی یعلم و دعوی دشمن واشتن امامیه یحیی بن زید شهید را نیز از اکاذیب باطلات است
رجوع بدیباجه صحیفه کامله بکذب او است علمای رجال جنابش را از اصحاب حضرت صادق علیه السلام شمرده‌اند
فاضل استرابادی در کتب خود نص بر آن نموده همچنین دعوی دشمن داشتن امامیه ابراهیم بن موسی را از مفتریات
واضحه است شیخ مفید طاب ثراه در ارشاد میفرماید ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین
بن علی بن ابیطالب علیهم السلام کان شجاعاً کریماً وتقلد الامرة علی الیمن فی ایام المامون من
قبل محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام الذی بایعه ابو السرایا بالکوفة
ومضی الیها ففتحها واقام بها مدة الی ان کان من امر ابی السرایا ما کان واخذ له الامان من
المامون همچنین اسناد تکفیر عبدالله بن الحسن بامامیه از تو همات واهیه است فاضل استرابادی میفرماید
عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ابو محمد هاشمی مدنی من اصحاب الصادق
علیه السلام کلینی در کافی روایت کرده عن صفوان بن الجمال قال وقع بین ابی عبدالله علیه السلام و
بین عبدالله بن الحسن کلام حتی وقعت الضوضاء بینهم فاجتمع الناس فافترقا عشیتهما
بذلک وغدوت بحاجة فاذا انا بابی عبدالله علیه السلام علی باب عبدالله بن الحسن وهو
یقول یا جاریة قولی لابی محمد قال فخرج فقال یا ابا عبدالله ما بکر بک قال انی تلوت آیة
فی کتاب الله عز وجل البارحة فاقلقتنی قال وما هی قال قول الله عز وجل والذین یصلون
ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب فقال صدقت کانی لم
اقرأ هذه الآیة من کتاب الله جل وعز قط فاعتنقا وبکیا همچنین نسبت تکفیر ابراهیم بن عبدالله

بن الحسن با امامیه نیز از ظنون فاسده است امامیه او را از اصحاب صادق علیه السلام شمرده جرح و تخطیه او نکرده اند
فاضل استرابادی در کتب خود میگوید ابراهیم بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب
الهاشمی المدنی قتل سنة خمس واربعین ومائة لخمس بقین من ذی القعدة من اصحاب الصادق ع
و نسبت تکفیر حسن بن حسن با امامیه نیز از ظنون واهیه است امامیه او را از اصحاب حضرت امام جعفر الصادق
علیه السلام شمرده اند همچنین اسناد تکفیر عبد الله بن الحسین با امامیه افترا است فاضل استرابادی میفرماید
عبد الله بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی من اصحاب الصادق ع
حاصل که امامیه این اشخاص را مطلقا تخطیه و جرح نموده اند و از اینجا که این اعاظم از اکابر و مشاهیر رجال اند
اشتهار اینها مغنی از توضیح است و اسناد تکفیر محمد بن عبد الله بن الحسن ملقب بنفس زکیه و زکریا بن محمد باقر
و محمد بن عبد الله بن الحسین و یحیی بن عمر از احفاد زید شهید با امامیه نیز افترای محض است در کتب جرح
و تعدیل امامیه اسامی این بزرگان مذکور نیست فضلا عن الجرح و در کتب دیگر نیز تصریح بتکفیر و ارتداد اینها
واقع نشده و مراد از محمد بن القاسم بن الحسن اگر محمد بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است
در کتب رجال امامیه او را از اصحاب حضرت صادق علیه السلام شمرده اند و تعرضی بجرح او نموده و اگر شخص
دیگر است در کتب جرح و تعدیل مذکور نیست مجرد خروج بسیف دلالت بر انکار امامت امام وقت ندارد سوم
آنکه اسناد تکفیر امامیه محمد بن الحسن را اشناعتی ندارد زیرا که محمد بن الحسن المثنی بن الحسن بغیر از ظرف ذهن ناصب
مخدوم وجودی ندارد ملقب بنفس زکیه محمد بن عبد الله بن حسن مثنی است و محمد پسر عبد الله است نه پسر حسن
مثنی و شاید در بفهم از پسر پسر حقیقی است چهارم آنکه دعوی تلقیب امامیه جعفر بن موسی را بکذاب افترای محض است
در کتب امامیه بلکه در کتب انساب اثری از آن نیست و عبارتیکه از عمدة الطالب حاشیه بطریق استشهاد آورده
وهی هذا وولد موسی الکاظم ستین ولدا سبعة وثلثین بنتا وثلث وعشرون ابنا درج منهم
خمسة ولم یعقبوا بغیر خلاف وهم عبد الرحمن وعقیل وابو القاسم ویحیی وداود ومنهم ثلثة
لهم اناث ولیس لاحد منهم ذکور وهم سلیمان والفضل واحمد ومنهم خمسة فی اعقابهم خلاف وهم
الحسین وابراهیم الاکبر وهارون وزید والحسن ومنهم عشرة اعقبوا بغیر خلاف وهم علی وابراهیم
الاصغر والعباس واسمعیل ومحمد واسحق وحمزة وعبد الله وعبید الله وجعفر مستدرک محض است زیرا که
این عبارت همین قدر دلالت دارد که جعفر از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است و هیچکس منکر

منکر امامت نیست در تلقیب امامیه او را بکذاب لائق نمی‌دارد و پنجم ائمه مجرد خروج بسیف دلیل انکار امامت مردم نیست زیرا که غرض جمعی ازین اکابر از خروج بسیف دعوت بسوی مستحق و سزاوار خلافت و رضی مختار و پسندیده از اهل‌بیت رسالت بود چنانچه در احوال زید شهید سبق ذکر یافت که انه لم یکن یدعو الی نفسه بل کان یدعو الی الرضی من آل محمد صلی الله علیه وآله بلکه ازین جهت در روایات امامیه از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمود خدا تعالی رحمت کند عمم را اگر تسلط بر بلاد اسلام و ظفر بر خصم فرجام می یافت بوعده خود وفا مینمود و آنچه در احوال یحیی بن عمر و حاشیه انتقام از عمدة الطالب نموده نیز نص است درین مرام و هذه عبارته هو ابو الحسین یحیی بن عمر و هو صاحب شاهی احد ائمة الزیدیة لحقه ذل فخرج بالکوفة داعیا الی الرضی من آل محمد و کان من زهد الناس و کان مثقل الظهر بالطالبیات یجهد نفسه فی برهن ثم ظهر بالکوفة ایام المستعین خاربه محمد بن عبد الله بن طاهر فقتل و حمل راسه الی محمد بن عبد الله بن طاهر بالکوفة فجلس للهناء فدخل علیه ابو هاشم داود بن القاسم الجعفری و قال انک لتهنأ بقتل من لو کان رسول الله صلی الله علیه وآله حیا لعزی منه و برتقدیر تنزل و تسلیم فرض تحقق انکار از بعض و ثبوت قول بتکفیر بعضی ازین اکابر امامیه میگوییم در کافر مشرک و کافر متاول فرق است و از حکم تخلید کافر مشرک در نار و عدم قبول شفاعت در حق اینها حکم بتخلید کافر متاول و عدم قبول شفاعت در حق اینها لازم نمی آید پس دار الخلود نبودن اعراف و نجات از عذاب بشفاعت شفیع عصات با بعد تمحیص ذنوب منافات باین قول نداشته باشد و عدم دخول محب علی در نار مشروط بشرائط است که عدم انکار امامت ائمه معصومین علیهم السلام یکی از انهاست چنانچه دخول قائلین بکلمه طیبه در بهشت نیز مشروط بشرائط است و اقرار بامامت ائمه هدی علیهم السلام از انجمله چنانچه روایت حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا بشروطها و انا من شروطها نص در همین است ششم آنکه از جرح و تخطیه بعضی سادات که در کتب جرح و تعدیل امامیه وارد یافته نصب و خروج امامیه و اهانت و تحقیر اهل‌بیت علیهم السلام لازم نمی آید چه در جرح قولی و جرح فعلی فرق بین است و ثانی اشد و اقوی از اول است و کتب تواریخ شاهد است برین که اکثر ائمه و خلفای اموی و عباسی و غیر ذلک که اهل سنت انها را خلیفه رسول الله و امام مفترض الطاعة میدانند غصب حقوق اهل‌بیت عصمت و طهارت نموده و دقیقه از دقائق هتک حرمت در باره آنها فرو گذاشت نکرده و جنانچه

و اما ابو الحسین یحیی بن عمر بن یحیی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین ... و امه ام الحسن بنت الحسین بن عبد الله بن اسماعیل بن عبد الله بن جعفر الطیار

الی ... سامرا ... راسه

آنها را بانواع جور و ستم شهید کردند و پرده‌گیان عصمت ایشان را بر شتران برهنه شهر بشهر گردانیدند ولنعم ما
قالت زینب بنت فاطمة علیها السلام علی ما اخرجه الشعرانی من علماء اهل السنة فی کتابه
الذی عمل لبیان احوال المشائخ الصوفیة شعر ماذا تقولون ان قال النبی لکم + ماذا فعلتم
وانتم آخر الامم + بعترتی وباهلی بعد مفتقدی + منهم اساری ومنهم مضرج بدم + ما کان
هذا جزائی اذ نصحت لکم + ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی + درهر عصر آنچه بر عترت حضرت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم از خلفاء و ائمه اهل سنت از انواع جور و جفا گذشته اظهر من الشمس و ابین من الامس است و اهل سنت
در اکثر این امور مدد و معاون یزید و یا در خفا بودند انکار آن انکار متواتر و مانند انکار وجود مکه و بغداد و غیره
مسموع و معتبر است عجب است که ناصب خالع العذار دیده و دانسته قضیه تشنیع را منعکس ساخته ولنعم ما قیل
اذا لم تستحی فاصنع ما شئت هفتم آنکه آنچه گفته که بغلط شهرت یافته که بایزید بسطامی مرید حضرت
صادق علیه السلام است محل تامل است زیرا که اگرچه صاحب جواهر الاسرار انکار مشرف شدن بایزید بسطامی
بخدمت آنحضرت علیه السلام نموده و کلام خود را بکلام شیخ محمد روکانی و خواجه محمد حافظ بخاری مؤید ساخته
که او بعد وفات آنحضرت علیه السلام متولد شده است لیکن بسیاری از اکابر علمای فریقین مانند امام فخر الدین
رازی در کتب کلامیه خود و سید رضی الدین علی بن طاوس در کتاب طرائف و علامه حلی در شرح تجرید تصریح
بخلاف آن کرده و نص کرده اند که بایزید بسطامی بادراک شرف ملاقات حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلام مشرف شده سقای سرکار فیض آثار آنحضرت بود و ابن زهره اندلسی در تاریخ خود
نیز نص بر این معنی نموده میفرماید ابو یزید البسطامی خدم ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام سنین عدیدة وکان یسمیه طیفور السقا لانه کان سقاء داره انتهی
شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیا آورده که او مدت دوازده سال خدمت حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام کرده و نیز در تذکرة الاولیا آورده روزی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام او را فرمود
آن کتاب از طاق فرو گیر گفت کدام طاق امام فرمود مدتی شد تا اینجا هستی و این طاق ندیده گفت که مرا چه
کار که پیش تو سر بر آرم که بنظاره نیامده ام و شیخ شرف الدین یحیی منیری در شرح کتاب آداب المریدین
گفته چنانچه در کتابهای این طائفه مسطور است از جمله مشائخ طبقات هر که اهل طریقت و فقه بوده است در مذهب
شیخ خود بوده است چنانچه سلطان العارفین ابو یزید بسطامی در مذهب امام جعفر صادق رضی الله عنه بود

بوده است و در طریقت دست بیعت مرید بر غیر نسبت شیخ خود بوده و شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی در جمل
مجالس نوشته که بعد از آن خواجه ابا یزید بسطامی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید و سالها
ریاضت و مجاهدات کشیده تا از این علوم سربلندی حاصل ساخت و مدت عمرش بنا بر مشهور یکصد و سی سال بود
و در سال وفاتش صاحب مرآة الاسرار دو قول نوشته یکی سنه اربع و ثلثین و مائتین و دیگر سنه احدی
و ستین و مائتین بنا بر هر دو قول ملاقات او با آنحضرت علیه السلام ممکن است و آنچه در تاریخ تولدش نوشته مناط
اعتبار نیست نیز صاحب مرآة الاسرار نوشته پس تکلم بلفظ او در محل مشهور که معاصر با قوال حافظ علمای
فریقین نیز به قبول بالمره باید رسیخ باشد بحکم محض است قال الله تعالی ان بعض الظن اثم اما آنکه گویند امام وقت
صاحب عصر و زمان با مرتبه جهانی هراسان و نا گفته و دل بوده است که از مدت هزار سال بخوف جان از عالم
مخفی شده مرگز با وجود انقلاب دول و برهم شدن عباسیه و تسلط چنگیزیه که بعد از قبول اسلام خود را محب
اهل بیت میگفتند و بعضی از ایشان مذهب تشیع اختیار کرده بودند و بعد از تسلط صفویه بر عراقین و خراسان
که معدن شیعه است و مردم خیر این گروه است و بعد از رواج این مذهب در سلاطین دکهن و بنگاله و امارت
و وزارت این فرقه در هندوستان هرگز برنمی آید و او را اطمینان حاصل نمی آید انتهی **اقول** و بالله نستعین این
او هن از بیت عنکبوت و اضعف از شبهات ملاحدة الموت است زیرا که تاخیر در ظهور و خروج امام علیه السلام
با وجود انقلاب دول و انقراض عباسیه و تسلط چنگیزیه و صفویه و جنوبیه و شرقیه اصلا و مطلقا مستلزم
جبن و هراس و خوف امام نیست زیرا که در ضمن تاخیر ظهور مصلحتهای بسیار است که علم آن مخصوص بحکیم مطلق
و قادر بر حق است و امام با امام و تعلیم او دریافت آن نموده باشد بالجمله ظهور آنجناب موقوف بر وقت
موعود و اسباب و شرائط چند است که ادراک بشری دریافت آن عجز و قصور معترف است ع امور مصلحت ملک
خسروان دانند هرگاه در پادشاهان چنین باشد که رعایا بلکه امرا و اخص الخواص بکنه دقائق خواتم
اسرار آنها نمیتوانند رسید فکیف سلطانی که موفق بنفس قدسیه موید با الهام و تاییدات الهیه بوده باشد جناب
ملک الملوک و جبار الجبابره عز شانه با این همه عظمت و قدرت که فوق آن ممکن نیست کفار و مشرکین
و مدعیان الوهیت را تا مدتها و قرنها مهلت بخشیده و حضرت سرور کائنات با آنکه آخرها زیاده
از چند هزار کس بشرف بیعت آنحضرت استسعاد یافته بودند و پادشاه حبشه با آن خیل و حشم و افواج
و خدم در زمره متابعانش مشرف گردیده بود استیصال پادشاهان عجم را که با نام [illegible] سعادت

خاصه آنحضرت سوء ادب نموده بودند موقوف بر وقت مقدر گذاشته تعجیل در ابلاغ آن نفرموده بهیچ کس این معنی را
عامه هیچ مجادله و مهراس آنجناب نکرد لخصه که امامیه باین قول قائل اند بلکه بخلاف آن اعتقاد دارند و نه لازم قول
ایشانست پس اسناد این قول بایشان لغو محض است **قال** الناصب دوم آنکه از حضرت صادق در جمیع کتب
ایشان ثابت است که فرمود یا معاشر الشیعة خذ منه جوارینا و فروجهن لکم لتطیب انفس خسیسه
ایشان نتیجه م بهتان عظیم را سهل دانسته باین جناب پاک نسبت کرده است **اقول** این بدتعصبین روایت بعبارتی که ذکر کرد
در کتب امامیه اثری از آن نیست آری آنچه در خمس و انفال از اموال معاملات و مناطق که در غنایم و غیر آن حصه ائمه
علیهم السلام است تا وقتی که حقوق ایشان بایشان نرسانند تصرف در آن جایز نیست چنانچه کلینی از ابو نصر روایت
کرده عن ابی جعفر علیه السلام قال کل شیء قوتل علیه علی شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً
رسول الله فان لنا خمسه ولا یحل لاحد ان یشتری من الخمس شیئا حتی یصل الینا حقنا
جناب مقدس ایشان بر شیعیان اگر احلال و مباح فرموده اند پس جواری که در غنایم بدست شیعیان بیاید اگرچه حصه
امام علیه السلام دران هست بر شیعیان حلال و مباح است این معنی شناعتی ندارد و در روایات مطابق آنچه ذکر یافته
در کتب امامیه بسیار است از آنجمله شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب الاحکام از عبدالله بن سنان روایت کرده قال قال
ابو عبدالله علیه السلام علی کل امرء غنم او اکتسب الخمس مما اصاب لفاطمة علیها السلام ولمن یلی
امرها من بعدها من ذریتها الحجج علی الناس فذلک لهم خاصة یضعونه حیث شاؤا و حرم علیهم
الصدقة حتی الخادم الا من احللنا من شیعتنا لیطیب لهم به الولادة انه لیس من شیء عند الله یوم القیمة
اعظم من الزنا وانه لیقوم صاحب الخمس فیقول یارب سل هؤلاء بما ابیحوا کلینی از حکیم موذن بنی عیس
روایت کرده است قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله عزوجل واعلموا انما غنمتم
من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی فقال ابو عبدالله لمرفقیه علی رکبتیه ثم اشار بیده
ثم قال هی والله الافادة یوما بیوم الا ان ابی جعل شیعته فی حل لیزکوا نیز کلینی از احدهما
علیهما السلام روایت کرده قال ان اشد ما فیه الناس یوم القیمة ان یقوم صاحب الخمس فیقول
یارب خمسی فقد طیبنا ذلک لشیعتنا لتطیب ولادتهم ولتزکوا اولادهم نیز شیخ ابو جعفر طوسی از
ابی جعفر علیه السلام روایت کرده قال قال امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام هلک الناس فی
بطونهم و فروجهم لانهم لم یودوا الینا حقنا الا وان شیعتنا من ذلک و آباءهم فی حل

نیز شیخ طوسی از ابو سلمه روایت کرده وقال قال رجل وانا حاضر حلل لی الفروج ففزع ابو عبدالله علیه السلام
فقال له رجل لیس یسئلک ان یعترض الطریق انما یسالک خادما یشتریها او امرأة یتزوجها
او میراثا نصیبه او تجارة او شیئا اعطیه فقال علیه السلام هذا لشیعتنا حلال الشاهد
منهم والغائب والمیت والحی وما یولد منهم الی یوم القیمة فهو لهم حلال اما والله لا یحل الا لمن
احللنا له ولا والله ما اعطینا احدا ذمة وما عندنا لاحد عهد ولا لاحد عندنا
میثاق الحاصل محصل کلام امامیه درین مقام آنست که ائمه معصومین علیهم السلام جواری سبیه غنایم شیعیان خود را
خود را هبه فرموده و تملیک آنها نموده اند تا بملکیت بر آنها تصرف بکنند یعنی فروج ذوات جواری فروج تنها بر
شیعیان مباح کردانیده اند نه اینکه جواری بر ملک ائمه باقی است و فروج آنها بر شیعیان مباح کردانیده اند و آن
فاضل ناصب روایت نقل کرده یا معاشر الشیعه خذ منه جواریا لنا و فرج آن بکم از محرفات او دا قرآن
وامثال اوست قال المخدوم الشریفی من اصولهم ان خمس الغنیمة فی الجهاد الصحیح و تمامها فی الغا
للامام وقالوا ان الجهاد فی زمان الغیبة فاسد فکل من یوخذ من بعد الغنیمة من الجواری و
العبید فهو حق الامام فتفطنوا بان الامر ضاق علیهم فما وجدوا ابن بابویه روایة عن
الائمة الهداة بانهم جوزوا الشیعتهم وطی جواریهم فافتوا بان الملک للامام والوطی لنا قال
الفاضل الشستری والحاصل ان ما نسبه الی اصحابنا من انهم یقولون بان الجاریة باقیة فی ملک
الامام علیه السلام والوطی حلال لنا افتراء محض وانما الذی یقول به اصحابنا هو ان کل
جاریة دخلت تحت ایدینا فهی یصیر ملکا لنا بهبة الامام علیه السلام ولقد حرف
هذا المحرف الضال کلام الاصحاب تقویة لمذهبه الفاسد وترویجا لمتاعه الکاسد
والمخفی لا یخفی بکل مکان وهبه فرمودن جواری عیبی و عاری نیست سلاطین عظام و امرا و خوانین کرام اکثر عبید
بممالیک خود هبه میفرمایند هیچگونه عیبی و عاری بی حمیتی و بیغیرتی بآنها لاحق نمیشود حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله شیرین خواهر ماریه قبطیه را بحسان بن ثابت هبه فرموده بود هیچکس از معاندان آنحضرت
طعن و تشنیع درین باب بآنجناب ننموده قال الفاضل الناصب ثم انکه بحضرت ... و نسبت میکنند که میگویند
در حق حضرت ام کلثوم بنت سیدة النساء علیها السلام اول فرج غصب منا سبحان الله چه کلمه ایست که از دهان
ایشان بر می آید نزدیک است که آسمان فرو افتد و زمین بشکافد اول در حق آن سیده بضعة الرسول فلذه

کهد البتول چه بحش و سوداست و کدام خصلت خبیثه را بدامن پاک اطهار مطهر ملا می‌بندند و دیگر در حق حضرت امیر
و حضرت حسنین چه بی ادبی و ناشایستی را ثابت میکنند و در حق حضرت صادق کلمهٔ ناشایست می‌نمایند
چه بی حیائی و بیغیرتی اعتقاد دارند این لفظ اول بزرگان بر زبان می‌آرند علی الخصوص ذکر این عضو مستور الاسم
والمسمی بالایاء بزرگان خود امریست که اراذل و اوباش نیز از ان احتراز واجب میدانند بازاریان و بلیادهم
و در هنگامه ادا نمی‌شود قصد با کنند دیده و دانسته در ایشان تعجب کرده اند زن بسیاری را بی‌ناموسی شد و هرگز من بعد نام
فعل قبیح بر زبان نیاورده و عار کردند و احتمال انکه در بضعهٔ طاهرهٔ رسول این قسم فعل خبیث واقع شود
و لو جبراً و کرهاً کار هیچ مسلمان نیست الا حول و لا قوة الا بالله انتهی **اقول** و به نستعین جواب وجه است بچند وجه **اول**
انکه بر تقدیر تسلیم صحت روایت و محفوظ بودن آن انچه افاده فرموده تسهیل و تهویل محض نیست منشاء آن عدم
تحصیل مرام کلام است چه مراد از این کلام آن است که ... اول نکاح است که دختر خاندان عالیه بغیر طیب خاطر
اولیا بطریق اجبار و اکراه بنابر مصلحت وقت واقع شده و بسبب وقوع آن بطریق اجبار و اکراه تعبیر از آن
بغصب فرموده اند و یعنی هیچ گوشه حقی نیست و مع وضوح المرام تا تعبیر به الفاظ عقد نکاحی بغیر
طیب خاطر اولیا باشد اصلا مستلزم زنا نیست چه تجویز ترویج در مقام ضرورت و اضطرار از باب رخصت است
چنانچه تجویز تناول میته در حالت مخمصه و اضطرار و قائلین تقیه میگویند که شارع فعلی را که بطریق تقیه
واقع شود مقام مامور به قرار داده پس در بنا آمدن ان امتثال امر الهی است و اتیان مقتضی اجزا است
پس وقوع زنا لازم نیاید چنانچه هرگاه جابری شخصی را در طلاق دادن زن و به اشهاد اجبار نماید در عرف میگویند
غصب نمود جبهٔ با وصف آن اگر آن جابر عقد نکاح با آن زن بکند نزد امام اعظم ابو حنیفه که زنا متحقق نمیشود
و آن جابر زانی نیست خصوصا هرگاه منکح مسلم مظهر شعایر الاسلام و متمسک بسایر تمامیت رسول انام
باشد سید مرتضی علم الهدی در کتاب تنزیه الانبیاء میفرماید فاما انکاحه فقد ذکرنا فی کتابنا الشافی
الجواب عن هذا الباب مشروحاً و بیّنا انه علیه السلام ما اجاب عمر الی نکاح بنته الا بعد
توعد و تهدد و مراجعة و منازعة و کلام طویل ماثور اشفق معه من سوء الحال و ظهور ما لا یزال
یخفیه منهما و ان العباس رضی الله تعالی عنه لما رای ان الامر یفضی الی الوحشة و وقوع الفتنة
ساله علیه السلام رد امرها الیه ففعل و تزوجها منه و ما یجری علی هذا الوجه معلوم
انه علی غیر اختیار و لا ایثار و بینا فی کتابنا الذی ذکرناه انه لا یمتنع ان یبیح الشرع

۳۷۲

الشارع ان ینکح دلکن ممن لا یجوز ان نکحته مع الاختیار ولاسیما اذا کان المنکح مظهر الاسلام
والمتمسك بشرایع الشریعة انتهی این قول را بر اینجا حمل کرده از زبان امامیه اسناد بان مخدره طاهره نمودن با وجود
تحاشی امامیه از ان در حقیقت خود اسناد این امر شنیع بآنجناب نمودن است پس آنچه ناصب تکلم بآن نموده کار هیچ
مسلمانی نیست لا حول ولا قوة الا بالله دوم آنکه استبعاد وقوع لفظ فرج مستور الاسم و المسمی نزبان اکابر ناس کمال
مستبعد است در واقع نادانی است که هیچ خبر نباید چه در کلام الهی چند جا ذکر این عضو مستور الاسم و المسمی
جاری شده قوله تعالی والحافظین فروجهم حضرت عائشه صدیقه در مجالس و محافل نام عضو مخصوص حضرت
سید عالم علیه و آله الصلوة والسلام که مستور الاسم است بر زبان می آورد بخاری و ابو داود و مالک از عائشه صدیقه
روایت کرده اند قالت کان النبی اذا اراد یغتسل من الجنابة بدأ فغسل یدیه قبل ان یدخلهما
الاناء ثم یغتسل فرجه الحدیث و این از عائشه صدیقه بطرق متعدده در کتب متعدده وارد است مالک
و ترمذی و ابو داود و نسائی از بسره بنت صفوان که از صحابیات است روایت نموده اند قالت ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال من مس ذکره فلا یصلی حتی یتوضأ نیز ترمذی از او روایت کرده من مس
فرجه فلیتوضأ سوم استدلال از عادت مردم اراذل و اوباش هندوستان و حمیت جاهلیت ایشان
بر عدم جواز ذکر امثال این وقایع در نهایت استعجاب است اگر قول و فعل این جماعت مناط اعتبار بوده باشد
باید که زن را شوهر دیگر کردن بعد وفات شوهر سابق و مطلقه نمودن او را رسمت جواز نداشته باشد که اجتناب و تحرز این جماعه عوام
الناس هندوستان از این امر مرتبه ایست که این امر را از اقبح عیوب زنان میدانند چهارم آنکه معارض است بروایاتی که اهلسنت در باب
انکاح حضرت ام کلثوم رضی الله عنها ذکر کرده اند از انجمله ابن عبد البر در کتاب استیعاب در ترجمه ام کلثوم روایت کرده
ان عمر بن الخطاب خطب الی علی ابنته ام کلثوم فذکر له صغرها فقیل له ردك فعاوده فقال علی ابعث
بها الیك فان رضیت فهی امرأتك فارسل بها فکشف عن ساقها فقالت مه لولا انك امیر المومنین
للطمت عینك انتهی ابن حجر در صواعق گفته بل صح عن عمر رض انه خطب ام کلثوم من علی فاعتل بصغرها وبانه
اعدها لابن اخیه جعفر فقال له ما اردت الباءة و نیز گفته و فی روایة انه لما اکثر تردده الی علی رض اعتل
بصغرها فقال له ما حملنی علی کثرة ترددی الیك الا انی سمعت رسول الله صلعم یقول کل حسب و نسب
و سبب و صهر ینقطع یوم القیمة الا حسبی و نسبی و سببی و صهری فامر بها علی رض فزینت و بعث بها الیه فلما رآها
قام الیها واجلسها فی حجره و قبلها و دعا لها فلما قامت اخذ بساقها و قال لها قولی لابیك قد رضیت رضیت

درمیان آید الخدره عصمت و طهارت را در پیش او فرستاد چون عمر آن مخدره را دید او را گرفت و در بر
کشید و بوسه داد سبحان الله چه کلمه ایست که از زبان ایشان بیرون می آید نزدیک است که آسمان فرو افتد و زمین
بشکافد او را حق این سیده و بضعة الرسول فلذه کبد البتول چه فحش و سوء ادب است که اجنبی او را در کنار
گرفته بوسه بگیرد و کشف ساق او نماید و کدام خصلت خبیثه را بدین پاک ان طاهر نسبت می بندند و دیگر در حق
حضرت علی و حضرت حسنین و عباس عم الرسول و سایر بنی هاشم چه قدر بی حفاظتی و بی ناموسی ثابت میکنند
و چه بی حمیتی و بیغیرتی اکابر امجاد روا میدارند و در حق حضرت عمر خود چه قدر کافر نعمتی و معصیت ثابت کنند
که با بضعة الرسول و عمر شد زاده خود چه فعل قبیح از و صادر شد از اراذل و اوباش نیز این قسم بی حمیتی و بیغیرتی
واقع نمیشود و سوقیان و مغله نیز با مخدوم زاده خود مرتکب این نوع سوء ادب نمیشوند فکیف با بنة الرسول
بازاریان بلی را دیدم و درینگاه افاغنه قندهار که خود را به درانیان لقب کرده بودند هرگاه دریافت
نمودند که کار به بی ناموسی منجر میشود اول مستورات خود را جوهر مینمودند یعنی طعمه شمشیر بیدریغ کردند بعد
از ان خود کشته شدند و هرکه نام سیادت بر خود می بست ناموس او از دست آن سگان محفوظ میماند معاذ الله
انکه با بضعه رسول مرتکب این قسم فعل خبیث و عمل شنیع بغیر انکاح شود بل جبرا و کرها کار هیچ مسلمان نیست
لا حول و لا قوة الا بالله قال الفاضل الناصب چهارم انکه گویند که حضرات بنات و اخوات خود بکفره
فجره بزنی میدادند مثل حضرت سکینه که در نکاح مصعب بن زبیر بود و علی هذا القیاس و دیگر فرمان
خود را در عقد کفره و فواحش آوردند چنانچه در کتاب انساب تفصیل مشروح است انتهی کلامه اقول
و بالله نستعین اگر مراد از کافر در قول او گویند حضرات بنات و اخوات خود را بکفره فجره میدادند مشرک است
این قول کذب محض است چه هیچ یک از امامیه قائل باین قول نیست و اگر مراد از ان مبتدع است به بدعتی که منجر
بکفر صاحبش نشود که او را کافر تاویل گویند یا منافق که مظهر اسلام و متمسک بسائر شریعت باشد لم
و محذوری ندارد و نفی آیه لا تنکحوا المشرکین حتی یومنوا الآیه ممنوع و محرم انکاح با مشرک است
و بر حرمت مطلق انکاح با مبتدع کذائی و تزویج با منافق دلیلی قائم نیست و قیاس یکی بر دیگری مع
الفارق چه منافق اگرچه حرمتش در حقیقت عظیم تر است و فسادش در شریعت شدید تر بفحوای ان
المنافقین فی الدرک الاسفل در عقبی بعقوبت الیم گرفتار است لیکن حکمت الهیه داعی و مقتضی آن شد که
احکام مشرکین و منافقین در دنیا از هم ممتاز و معزز باشد از ینجاست که مشرکین را بفحوای فاقتلوا

فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم صاحب ما خوذ گردانید و منافقین را نیز در رفعه بنات و حرمت و نزدیکی

عنایت انبیا و اوصیا علیهم الصلوة والسلام بمصالح دین زیاده تر از اهتمام نفوس خود میباشد چنانچه

نیشاپوری در تفسیر قوله تعالی در سوره یونس ربنا ولا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین ونجنا برحمتک

من القوم الکافرین فرموده لما قدموا التضرع الی الله فی ان یصونهم عن الفساد و التعرض

العصمة لانفسهم فقالوا ونجنا الآیة وفی ذلک دلیل علی ان عنایتهم بمصالح الدین فوق

اهتمامهم بمصالح انفسهم وهکذا یجب ان یکون عقیدة کل مسلم انتهی بنا بران اگر بصورت

ضرورت از بعضی ائمه هدی علیهم السلام نظر باستصلاح نظام دین مبین و شفقت بر مومنین و تحرز از قتل

مسلمین انکاح اخوات و بنات با بعضی منافقین بوقوع آمده باشد عجبی نیست حضرت لوط علی نبینا وعلیه السلام

بنا بر وقایت عرض اضیاف نزد بعض کفار بنات خود را بر کفار عرض کرد و قوله تعالی هؤلاء بناتی اطهر لکم

فاتقوا الله ولا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم نیز بعد

اسلام بنا بر مصلحت دینی بنات خود را با کفار انکاح نفرموده قال الفاضل النیسابوری فی تفسیر قوله تعالی

هؤلاء بناتی الآیة معناه ان لوطا کان قد عرف عادتهم فی ذلک العمل قبل ذلک فاراد ان یفدی

اضیافه ببناته فقال هؤلاء بناتی ثم انه ما دعا القوم الی الزنا بهن وانما دعاهم الی التزوج

بهن بعد الایمان او مع الکفر فلعل تزویج المسلمات من الکفار کان جائزا کما فی اول الاسلام

تزوج رسول الله صلی الله علیه وسلم ابنتیه من عتبة بن ابی لهب و ابی العاص بن

الربیع بن عبد العزی وهما کافران فنسخ بقوله ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا الآیة انتهی نیز

مصعب بن زبیر اقدام بر هر چیزی که مفضی با کفار باشد بثبوت نرسیده تا محال طعن باشد علم باذن ائمه هدی

علیهم السلام در بعضی مواقع نیست قال الفاضل الناصب پنجم آنکه نسبت کنند بحضرت صادق علیه السلام

که قران مجید را بر زمین بر تافت و اهانت نمود و طعنی که بر عثمان بابت احراق مصحف ابن مسعود نموده اند بعینه

بحضرت صادق ثابت کنند روی الکلینی عن زید بن جهم الهلالی عن الصادق انه قرأ ولا تکونوا

کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون ائمة

هی ازکی من ائمتکم فقال جعلت فداک ائمة قال ای والله ائمة قلت انما نقرأ اربی قال وما

اربی واومأ بیده فطرحها انتهی اقول ما تستعین به درین مقام افاده فرموده و طعن

سبیل وضحکه کلان است خطابا وسعت خلبه جمع وشدت مرضی که بهتا طبیعی است این کلام سر زده باشد والا منع
عربیت لسان ابی قبیح تر است که با مثال این مضحکات واهیه تکلم نماید چه بر هرکه اندک بهره از عقل وشعور دارد واضح است
که اولا ذکر قرآن در روایت مسطور مذکور نیست تا ضمیر ظرفها را راجع باو باشد ثانیا کلمه ها ضمیر مونث است راجع
بقرآن نمیتواند شد بلکه راجع بید است یعنی لبیک انداخت دست مبارک خود را عند لک الفاظ امانته در روایت
مذکور نیست پس این قول ناشی از غلط فهمی ومشتمل بر تحریف باشد واعتذار کی در امثال این مواضع میفرمایند که این
قبیل نقل بالمعنی است در نهایت رکاکت است زیرا که اولا بودن امثال این امور از افراد نقل بالمعنی محل نظر است
ثانیا از افراد زیادت راوی است وزیاده راوی هرگاه ثقه باشد مختلف فیه است بعضی جایز میدانند وبعضی
بعدم جواز قائل اند فکیف هرگاه متهم بکذب وافترا باشد جناب که فقط درین یک کتاب در جاهای خیره متهم بکذب
وافترا وخیانت در نقل ارتکاب نموده اند چنانچه در اکثر مقامات تنبیه بران نموده شد با وصف این همه خیانت
چگونه زیادت مجروح مقبول باشد وبر تقدیر تنزل وتسلیم نقل بالمعنی در روایت حدیث از روی کتب مدونه
جایز نیست ابن الصلاح بعد بیان اختلاف در جواز نقل حدیث بالمعنی وعدم آن میفرماید ثم ان هذا
الخلاف لا نراه جاریا ولا اجراه الناس فیما نعلم فیما تضمنته بطون الکتب ولیس لاحد ان
یغیر لفظ شیء من کتاب مصنف ویثبت فیه بدله لفظا اخر بمعناه بما کان علیهم من ضبط الالفاظ
والجمود علیها من الحرج والنصب وذلک غیر موجود فیما اشتملت علیه بطون الاوراق والکتب انتهی
وروایتی که کلینی در کتاب الحجه در باب ما نص الله عز وجل ورسوله صلی الله علیه وآله علی الائمه علیهم السلام باسناد
از زید بن جهم الهلالی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده چنین است قال سمعته یقول لما نزلت
ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام وکان من قول رسول الله صلی الله علیه واله وسلم سلموا
علی علی بامرة المومنین فکان مما اکد الله علیهما فی ذلک الیوم یا زید قول رسول الله صلی الله
علیه واله من الله ورسوله فانزل الله عز وجل ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها
وقد جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون یعنی به قول رسول الله صلی الله
علیه واله لهما وقولهما امن الله ام من رسوله ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة
انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون ایمة هی ازکی من ایمتکم قال قلت جعلت فداک
ایمة قال ای والله ایمة قلت فانا نقرأ اربی قال فقال وما اربی واومی بیده فطرحها

فطرحها انما یبلوکم الله به یعنی بعلی علیه السلام ولیبین لکم یوم القیمة ما کنتم فیه تختلفون ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة ولکن یضل من یشاء ویهدی من یشاء ولتسألن یوم القیمة عما کنتم تعملون ولا تتخذوا ایمانکم دخلا بینکم فتزل قدم بعد ثبوتها یعنی بعد مقالة رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فی علی وتذوقوا السوء بما صددتم عن سبیل الله یعنی به علیا علیه السلام ولکم عذاب عظیم انتهی این روایت مطلقا بطریق تصریح بر تحریف بطریق کنایة بر تافتن حضرت صادق علیه السلام قرآن را و بر زمین انداختن و اهانت آن دلالت دارد و این معنی اظهر من الشمس است و بر هر که اندکی فهمی دارد واضح است پس مماثلت باحراق اصلا متحقق نمیشود نیز بدانکه اگر درین روایت بیان تنزیل است شناعتی ندارد و از قبیل اختلاف قرات است موافق روایات اهلسنت نیز مثل آن بسیار وارد و یافته رجوع بتفاسیر و کتب احادیث شاهد عدل این است و پاره ازان سبق ذکر یافت از انجمله مالک در موطا روایت کرده انه سال ابن شهاب عن قول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله کان عمر بن الخطاب یقرا ها اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فامضوا الی ذکر الله و اگر مقصود بیان تاویل است نیز استبعادی ندارد اطلاق امت بر امام در رسول از کتب بسیار و اقوال علمای اهلسنت ثابت است قال الله تعالی ان ابراهیم کان امة ملا علی قاری در شرح الشرح نخبة الفکر میفرماید منها المسلسل بالائمة الحفاظ المتقنین حیث لا یکون الحدیث غریبا یرویه احمد بن حنبل مثلا و شارکه غیره عن الشافعی و یشارکه فیه غیره عن مالک بن انس فانه یفید العلم عند سامعه بالاستدلال وان فیهم من الصفات اللائقة الموجبة للقبول ما یقوم مقام العدد الکثیر من غیرهم ولذا سمیت مثل هذا الامام امة قال تعالی ان ابراهیم کان امة لانه یجتمع فیه من الکلمات ما لا یوجد متفردا الا فی جماعة ولذا قال الشاعر شعر ولیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد وقد قیل فی الحدیث المشهور علیکم بالسواد الاعظم والاوساع الاعلم انتهی قال الفاضل الناصب ششم آنچه منافی ایمان و ضد علامات مومن است بنص حضرت امیر المومنین بسوی ایشان نسبت کنند و میخواهند بشهادت حضرت امیر ثابت نمایند در ایمان ایشان اند اند که حضرات ائمه بر تقیه و اخفای حق و اظهار باطل در طول حیات خود با وصف عدم خوف هلاک در حق ایشان اصرار داشته اند نعم متواترا امیر المومنین که در نهج البلاغه

له قال الکلینی فی الطلب الاول من القسم السابع من الصافی السادسة والعشرون ارتکاب بعضا علامة الایمان السابعة والعشرون الارتکاب بایجاب الایمان الثامنة والعشرون الاظهار الباطل والشذ واخفاء الحق فی ... الجهة ... مع عدم خوف الهلاک ... والعشرون ...

موجود است قال علیه السلام علامة الایمان ان تؤثر الصدق حیث یضرک علی الکذب
حیث ینفعک کذا فی نهج البلاغة انتهی **اقول** و به نستعین قول ایشان هم خوف هلاک در حق ائمه معصومین
علیهم السلام واجب [illegible] باطل [illegible] صریح است با وجود این [illegible] جناب ائمه
معصومین علیهم السلام [illegible] و مصائب [illegible] دست [illegible] معاندین
و انصار [illegible] جناب ایشان و موالی و شیعیان [illegible] معروف و مشهور است [illegible]
[illegible] و اصل متواتر [illegible] امیر المومنین
علیه السلام [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] علامت ایمان [illegible] صدق است و در مقام خوف [illegible] در مقام خوف هلاک تقیه حضرات
معصومین و غیره مواقع خوف هلاک در حیز منع است کلینی از اسمعیل جعفی و معمر بن یحیی و هشام و محمد بن مسلم
و زراره روایت کرده است قالوا سمعنا ابا جعفر علیه السلام یقول التقیة فی کل شیء یضطر الیه
ابن آدم فقد احله الله له **قال** [illegible] آیات قرآن را به نسبت کند که [illegible]
برخلاف عربیت است [illegible] آن تفاسیر [illegible] عربیت [illegible]
ایشان [illegible] و همچنین بعضی تفاسیر که مخل ربط کلام و موجب انفکاک نظم و اتساق
و بی سیاق سخن باشد حضرات منسوب کنند تا مردم را سوء اعتقاد در کمال علم ایشان حاصل شود انتهی
اقول و به نستعین آنچه در این مقام افاده فرموده بغیر نقل بعض تفاسیر که نامسموع و معتبر نیست و نقل آن عبارت
بر [illegible] لازم است تا نظر در آن نموده آید و آنچه [illegible] تصنیف کتاب [illegible]
مطالبه بعض طلبه طالب حق و یقین [illegible] فاضل [illegible] در حواشی این مقام عاق فرموده
و آن [illegible] تفسیر القرآن [illegible] اقول بعض [illegible] کلام [illegible] لغت تعبیر [illegible]
[illegible] ابو علی طبرسی در مجمع البیان گفته است که فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبک و
به الا [illegible] للمؤمنین و المؤمنات و عقب این لفظ مذکور است پس [illegible]
ذلک [illegible] الفضل بن عمر عن ابی عبدالله علیه السلام قال [illegible] رجل [illegible] الآیة
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر فقال [illegible] ولکن الله تعالی ضمن له
ان یغفر ذنوب شیعة علی ما تقدم من ذنبهم و ما تأخر [illegible] عمر بن یزید [illegible] علیه السلام

[illegible] قال [illegible] الاول [illegible] الرابع [illegible] القرآن [illegible]

علیه السلام مثل ذلك وفیه ولکن الله جعله ذنوب شیعة علی انتهی نقلاً عن مجمع البیان لابو علی الطبرسی انتهی ظاهر از الحاق وراقین بوده باشد والا شان عزیز شان ازان رفیع است که امثال این مقالات متفوه شود بالجمله اندفاع این ایرادات غیر وارد و تشنیعات بارد بر هر که اولی بهره از شعور دارد واضح است چه تفسیر لحن قول به بغض علی محذوری ندارد و بر طبق قواعد عربیت هیچ لحنی و خطائی در آن نیست

نحو اول افعال قلبیه را بقول و کلام در هیچ لغت تعبیر نمیکنند در حیز منع است چه محققین ارباب لغت تصریح بخلاف آن نموده بر تعبیر کردن افعال قلبیه بقول نص فرموده اند و در کلام نبوی علی قائله و آله الصلوة والسلام نیز تایید آن واقع شده در مجمع البحار میفرماید وفیه سبحان الذی تعطف بالعز وقال به ای احبه واختص به لنفسه نحو فلان یقول بفلان ای بمحبته واختصاصه و ظاهر است که محبت مانند بغض از افعال قلبیه است و تخصیص بغض علی بعدم جواز تعبیر از آن بلحن قول که بفحوای حبک الشئ یعمی و یصم که از فرط محبت بغض علی علیه السلام ناشی گردیده بغیر مخصص است و لفظ کلام درین کلام لا کلام حشو محض و بیفائده است در تفسیر واستغفر لذنبک بذنب امت و تعقیب آن بذکر مومنین و مومنات نیز خطائی و لحنی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله از صدور معصیت و ذنب منزه و معصوم است و اسلام نزد قائل باین قول اعم است از ایمان و امت شامل مسلمین و مومنین است و تعمیم بعد تخصیص در محاورات فصحا و در کتاب و سنت القدر واقع است که احصای آن از دفاتر طوال میباید قوله تعالی من کان عدوا لله وملائکته ورسله وجبریل و میکال و قوله عز من قائل فیهما فاکهة و نخل و رمان پس ذکر مومنین و مومنات بعد ذکر امت خالی از فائده نباشد چنانچه زعم نموده است نیز این ایراد مشترك الورود است چه در کتب معتبر اهل سنت درین کریمه تاویل ذنب به ذنب امت واقع شده است چنانچه باندك فاصله از کلام قاضی عیاض واضح میگردد والجواب الجواب در حدیث مفضل بن عمر نیز خطا واقع نشده زیرا که شیعه علی تابع علی است و تابع حضرت علی علیه السلام تابع حضرت رسول است صلی الله علیه و آله ولا شك فیه زیرا که حضرت علی از اصحاب کبار است و تابع اصحاب کبار تابع پیغمبر است صلی الله علیه و آله وسلم و این مقدمه نزد خصم از مقررات است و اسناد فعل تابع بمتبوع در محاورات فصحا بسیار واقع است و در کلام الهی نیز واقع است امام الرازی در تفسیر کبیر در تفسیر کریمه قال الذین استکبروا من قومه لنخرجنك یا شعیب والذین امنوا معك من قریتنا او لتعودن فی ملتنا قال اولو کنا کارهین قد افترینا

على الله الكذب ان عدنا في ملتكم الآية الاشكال فيه ان يقال ان قولهم لتعودن في ملتنا
يدل على انه عليه السلام كان على ملتهم التي هي الكفر وهذا يقتضي انه عليه السلام
كان كافرا قبل ذلك وذلك في غاية الفساد وقوله قد افترينا على الله كذبا ان عدنا
في ملتكم يدل ايضا على هذا المعنى والجواب ان اتباع شعيب كانوا قبل دخولهم في دينه
كفارا فخاطبوا بخطاب اتباعه واجروا عليه احكامهم انتهى كلامه بعبارته پس انچه
بزعم باطل خود آنرا بمعرض استشهاد ذکر کرده از صلاحیت استشهاد خارج است و قول او بعضی از تفسیر آیات
قرآن بآیه نسبت کنند که هرگز بر قواعد عربیت درست نمی نشیند الخ با وصف ذکر شواهد دعوی بغیر
دلیل و ناشی از عدم تدرب در فنون عربیت و فن تفسیر است عجب تر آن است که چندوی شب و روز در درس
و تدریس و وعظ و تذکیر و مطالعه کتب حدیث و تفسیر مشتغل دارد با وصف آن بسبب اعوجاج فهم متکلم
بکلامی میشود که سامعین بر قصور علم حضرتش در فنون عربیت و نادانفیت او بر قواعد نحو و عدم انس او
در علم تفسیر و حدیث استدلال کنند و مردم را سوء اعتقاد در کمال علم او که او و حاشیه نشینان بساط
قرب او مدعی آنند حاصل میشود چنانچه در حاشیه این مقام نوشته که بلکه در مسائل دیگر در رای تفسیر
روایات ایمه می آرند که صریح باعتبار عربیت خطا و غلط است از انجمله است روایت ابن بابویه در اعتقادات
خود در باب الاعتقاد في الاخبار الواردة في الطب قال كان فيما مضى يسمى الطبيب المعالج فقال
موسى بن عمران يا رب ممن الداء قال مني قال فما يصنع الناس بالمعالج قال يطيب بذلك
انفسهم فسمي الطبيب طبيبا لذلك فان هذه الرواية يدل صريحا على ان الامام لم يفرق
بين لفظ الطبيب والطيب انتهى از درجه سداد خارج است چه بر تقدیر محفوظ بودن روایت از وهم
روات و از تطرق تحریف نساخ میتوان گفت اگر چه طبیب بمعنا عنه اجوف است لیکن فصحا از لفظی بسوی معنی
[…] در […] قدر مناسبت […] که در انها بوده باشد و در اینجا نیز چنین است چه لفظ طبیب مشتمل است
بر لفظ طیب بزیادتی و همین قدر در وجه تسمیه کافی است چنانچه فاضل باغنوی ملا میرزاجان در حاشیه
شرح مختصر الاصول ذکر نموده که از لفظ جمع و شمع بطریق التزام جمع و شمع مفهوم میشود باعتبار دلالت اینها
بر جمع و شمع […] و هذه عبارته يفهم معنى الجمع والشمع من لفظ الجمع والشمع باعتبار
دلالتهما على لفظ الجمع والشمع انتهى نیز انحصار مفاهیم کلام فصحا در معنی حقیقیه در حیز منع است اگر

اگر چنین بودی بسیاری از محاورات بلغا از دائرهٔ صحت خارج و علماء بیان بالمره از درجهٔ اعتبار ساقط بود
چه ملاک آن بر دلالات عقلیه است در تلخیص مفتاح میفرماید والایراد المذکور لا یتاتی بالوضعیة لان
السامع ان کان عالما بالوضع للالفاظ لم یکن بعضها اوضح من بعض والا لم یکن دالا
علیه ویتاتی بالعقلیة لجواز ان یختلف مراتب اللزوم فی الوضوح انتهی و درین روایت از طبیب
معنی حقیقی آن مراد نیست بلکه بطریق کنایه و اشاره بسوی شی بذکر لوازم آن شی به طبیب بمعنی صالح است و صلاح
لازم معنی طیب است زیراکه طیب در لغت بمعنی پاک شدن است و نفس بمعنی جان و تن آمده کذا فی الصراح یعنی اگرچه
شافی حقیقی او تعالی و شفا از جناب اقدس او است لیکن بسبب مزاولت اعمال و تدابیر معالج و استعمال ادویه
ابدان مرضی از غش مواد و نکایت مساوی کیفیات که باعث زوال صحت و مانع استرداد است پاک میشود و بصلاح
می آید و موضوع صحت را استعداد و صلاحیت و قابلیت فیضان شفا و صحت از مبدأ فیاض تعالی شانه بهم میرسد
بالجمله مزاولت اعمال معالج مستلزم صلاح بدن ایشان است لاجرم طبیب را طبیب می نامند یعنی مصلح بدن ایشان
نیز بسبب رجوع بمعالج اطمینان قلب و ازاله بی صبری و ناشکیبائی که از رذائل نفسانیه است از نفس حاصل میشود
و نفس بدان پاک میگردد و همین معنی مستلزم اصلاح نفس است لاجرم بدین جهت طبیب را طبیب نامند یعنی مصلح
نفوس امام رازی در تفسیر کبیر فرموده ان الانسان اذا قال فلان طویل النجاد کثیر الرماد فاذا
قیل ما معناه یصح ان یقال ان معناه انه طویل القامة کثیر الضیافة ولیس المراد به ان تفسیر
طویل النجاد هو انه طویل القامة بل المراد ان المقصود من ذلک الکلام هو هذا المعنی و هذا
النوع من الکلام سمی علماء البیان التعبیر عن الشیء بالکنایة والتعریض وحاصله یرجع الی
حرف واحد و هو الاشارة الی الشیء بذکر لوازمه انتهی از همین باب است تفسیر امام شافعی کریمهٔ ذلک ادنی
ان لا تعولوا به اولی ان لا یکثر عیالکم و احتمال دارد که از باب اکتفا باشد و تقدیر چنین بوده باشد یطب
و یطیب بذلک نفوسهم با آنکه اجوف بودن یطیب درین مقام ممنوع است چه ممکن است که مضاعف باشد و توجیه
آن بر طبق قواعد صرف باین نهج میتوان کرد که یطیب در اصل یطب بود بر وفق قاعدهٔ صرفیان که لام مضاعف را
با تبدیل میکنند چنانچه در احب احبب و در املت املیت گویند دوم حرف تضعیف با تبدیل کردند یطبی
حاصل شد بجزم عن الاستقبال قلب کردند عین را بجای لام و لام را بجای عین بردند یطیب شد و شواهد
قلب بسیار است رجوع بشافیه و شروح آن و دیگر کتب صرف مغنی از اطالت ذکر آن است از آنجمله یتامی که جمع یتیم است

٣٦٣

نیز امام رازی در تفسیر کبیر فرموده یتیم را به ایتام جمع نموده بعد از آن قلب کردند یتامی شد علامه زمخشری در کشاف
فرموده که یتیم را ایتایم بر وزن فعایل جمع کردند بعد از آن قلب نمودند یتامی شد و چنانچه بعضی علمای صوفیه در وجه
تسمیه صوفی گفته‌اند که در اصل صفوی بود بجهت استثقال قلب نمودند صوفی شد در عوارف المعارف فرموده قیل کان
هذا الاسم صفویا فاستثقل ذلک وجعل صوفیا و در لفظ طیب نیز واقع شده در صراح اللغة گفته ما اطیبه
و ما ایطبه مقلوب انتهی بلکه احتیاج بقلب نیست چه در کتب لغت مانند صراح اللغة و غیر آن و بعضی رسایل صرف
تصریح واقع شده که در مضاعف یکی از دو حرف تضعیف بیا بدل میشود چنانکه دینار در اصل دنار بود و بجهت [illegible] یکی از دو نون
احد النون را بیا بدل کردند دینار شد و در شرح مقامات حریری میفرماید دینار کان فی الاصل دنارا بالتشدید
و هذا الجمع علی دنانیر فابدل من احدی حرفی التضعیف یاء و چنانچه بعضی علمای تصوف گفته‌اند که
صوفی منسوب بصفه است احد الفائین را بواو بدل کردند صوفی شد در عوارف المعارف گفته و قیل سموا صوفیة
نسبة الی الصفة التی کانت لفقراء المهاجرین علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
در حاشیه میفرماید فابدل الفاء الاولی واوا للتجانس بینهما فی المخارج وقلب فتح الصاد لتوافق الواو
این توجیه در مبادی صبا که مشغول بقرائت رسائل صرف بود بخاطر رسیده روزی در محفل خورشید مشاکل
استادی الاصل الافخم العالم المفخم الفاضل الاعلم السید مرتضی بن سید مسلم تغمده الله بغفرانه بر رسم معهود حاضر بودن
میسر بدرس حدیث اشتغال داشتند در اثنای تکرار این حدیث شریف توجیهات بیان فرمودند کمترین با وجود خساست
رتبه و ندارت مرتبه نظر بر شفقت موفوره که ملازمان علامی برین بلد تشنگان فضل و کمال داشتند جسارت نموده
معروض حاشیه نشینان بساط قرب نمود که موافق قواعد صرف توجیه ممکن است توجیه مذکور را گذارش نموده باعث
انبساط خاطر مستمعان گردید و بر تقدیر تنزل میگوییم غایة ما فی الباب اینست که درین روایت مسامحه در لفظ اتفاق افتاده
و امر در آن هین است در روایات اهل سنت که در باب طب واقع شده خطای معنوی بوقوع آمده در صحیح بخاری که اشهر
اصح الکتب بعد کتاب الله میدانند از عایشه روایت نموده قال صلی الله علیه یا عائشة اما شعرت ان
افتانی فیما استفتیته اتانی رجلان فقعد احدهما عند راسی والآخر عند رجلی فقال احدهما
لصاحبه ما وجع الرجل فقال مطبوب ای مسحور قال من طبه ای من سحره قال لبید بن اعصم مسلم نیز
این حدیث را روایت کرده هذا لفظه حدثنا ابو کریب قال حدثنا ابن نمیر عن هشام عن ابیه عن
عائشة رضی الله عنها قالت سحر رسول الله یهودی من یهود بنی زریق یقال له لبید بن الاعصم قالت

قالت حتى كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يخيل اليه يفعل الشيء وما يفعله حتى كان ذات ليلة
دعا رسول الله ثم دعا ثم دعا ثم قال يا عائشة اما شعرت ان الله فيما استفتيته اتاني
رجلان فقعد احدهما عند راسي والاخر عند رجلي فقال الذي عند راسي للذي عند
رجلي او الذي عند رجلي للذي عند راسي ما وجع الرجل قال مطبوب قال من طبه قال
لبيد بن الاعصم قال في اي شيء قال في مشط ومشاطة وجب طلعة ذكر قال فاين هو قال
في بير ذي اروان قالت فاتاها رسول الله في اناس من اصحابه ثم قال يا عائشة لكان
ماءها نقاعة الحناء ولكان نخلها رؤس الشياطين قالت فقلت يا رسول الله صلى الله
عليه وسلم افلا احرقته قال لا اما انا فقد عافاني الله فكرهت ان اثير على الناس شرا فامرت بها
فدفنت چه این روایات مصدق قول کفار است اگر این روایات صحیح بود و اعتقاد مسحور بودن آنحضرت درست باشد
اعدای اسلام را میرسد که بر عدم جواز اتباع آنحضرت صلعم باین نوع احتجاج بکنند که آنحضرت باتفاق مخالف
و موافق مسحور بود و اقوال و افعال مسحور که عقلش زائل شده باشد مناط اعتبار نیست و مسحور مسلوب العقل صلاحیت
مقتدا بودن ندارد اما دعوی مشرکین مخالفین این مقدمه را پس جناب اقدس الهی عز اسمه بطریق نقل از کفار
نه مومنین یا در اتباع آنحضرت تعییر و سرزنش میکردند فرموده اذ یقول الظالمون ان تتبعون الا رجلا
مسحورا یعنی یاد بکن ای محمد چون گفتند ستمگاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما متابعت میکنید و از پی میروید
مگر مرد جادو کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زائل شده است اما دعوی موافق پس بجهت آنست که
مسلمین درین اعتقاد مشارک مشرکین اند در صحیح بخاری و صحیح مسلم که آنها را اصح الکتب بعد کتاب الله میدانند
نیز تصدیق واقع شده است و نص نموده است که سحر در آن حضرت تاثیر کرده بود و آنحضرت مسحور مسلوب العقل
شده بود و ظاهر است که دفع این معضله منحصر در تکذیب و انکار روایت است تخصیص وقوع تاثیر در بعضی افعال خصم
مسلم نمیدارد و مسحور را یعنی ساحر پنداشتن خلاف ظاهر است پس یا انکار و تکذیب این روایات باید نمود یا تشنیع
مشرکین یعنی ان تتبعون الا رجلا مسحورا بر خود گوارا باید کرد قال الفاضل الناصب ثم انکم
ایه روایت کنند که ایشان از جهاد منع میفرمودند با وصف آنکه در قرآن مجید قسمی درین امر تاکید و تقید فرموده
بر هر طفل مکتب پوشیده نیست پس ایقاع مخالفت کنند فی الثقلین حال آنکه تتمه حدیث ثقلین این عبارت
هم روایت کرده اند که ان یتفرقا حتی یردا علی الحوض ازین عبارت صریح مستفاد میشود که پیغمبر

معرفت انواع مذاهب عترت طاهره بنا برانکه مردم بر ایشان دروغ خواهند بست و افترا خواهند کرد بما عنایت
فرموده است و آن همین است که روایاتی که از ایشان بشنویم بر قرآن عرض کنیم هرچه با قرآن قبول داشت صحیح است
و هرچه را قرآن تکذیب کرد افترا است و قرآن محفوظ متواتر لائق است بانکه معیار باشد از عترت بحکم شریعت
موت و غیبت مکانی و بعد زمانی و دیگر لواحق دارند که کلید باب دروغ بندی و افترا سازی است بخلاف
قرآن که بسبب شهرت و تواتری دارد پیش همه کس هر وقت و هر مکان موجود است و در حفظ الهی محفوظ لا یاتیه
الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید انتهی **اقول** و به نستعین بچند وجه مردود است
اول آنکه اسناد روایت منع از جهاد مطلقا با امامیه کذب صریح و افترای محض است چه روایات وجوب جهاد و دفع
بواسطه محافظت سرحد بلاد اسلام و روایات وجوب جهاد هر گاه کفار بر بلاد اسلام هجوم نمایند بطریق اتمّ
بحد تواتر معنوی رسیده اند رجوع بکتب احادیث امامیه که در اطراف و اکناف سایر و دایر اند شاهد عدل
این دعوی و مکذب ناصب کاذب است از آنجمله کلینی در کافی از حضرت ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده قال قال
رسول الله الخیر کله فی السیف و تحت ظل السیف و لا یقیم الناس الا بالسیف و السیوف
مقالید الجنة و النار نیز از حضرت ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده قال افضل الاشیاء بعد
الفرائض الجهاد نیز از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اما بعد فان الجهاد باب من ابواب
الجنة فتحه الله لخاصة اولیائه و سوغهم منه کرامة لهم و نعمه فحرمها و الجهاد لباس
و درع الله الحصینة و جنة الوثیقة فمن ترکه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل و شمله
البلاء و فارق الرخا الحدیث بطوله نیز از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام روایت کرده
ان الله عز و جل فرض الجهاد و عظمه و جعله نصره و ناصره و الله فاصلحت دنیا و لا دین
الا به الی غیر ذلک من الاحادیث التی یطول الکلام بذکرها آری جهاد ابتدائی وجوب او را
مشروط باذن امام معصوم میدانند و اینمعنی محذوری ندارد چه اولا وجوب جهاد نزد اهلسنت نیز مشروط
بچند شرط است که در کتب فقهیه و غیر آن مذکور است حاصل که جهاد با تحقق شرائط نزد امامیه واجب است و با انتفا
آن منتفی و نزد جمیع اهل اسلام نیز چنین است مگر اینکه ماسوای امامیه اذن امام معصوم را شرط نمیدانند و شرط
اذن امام در جهاد ابتدائی است و اقسام دیگر بلا اشتراط اذن امام معصوم واجب است کلینی از حضرت امام
ابو الحسن الرضا علیه الصلوة و السلام روایت کرده قال قلت له جعلت فداک ان رجلا من موالیک

موالیک بلغه ان رجلا یعطی السیف والفرس فی سبیل الله فاتاه فاخذهما منه وهو
جاهل بوجه السبیل ثم لقیه اصحابه فاخبروه ان السبیل مع هولاء لا یجوز وامروه بردهما
فقال فلیفعل قال قد طلب الرجل فلم یجده وقیل له قد شخص الرجل وقال فلیرابط ولا یقاتل
قال ففی قزوین ودیلم وعسقلان وما اشبه هذه الثغور قال نعم فقال له یجاهد فقال لا الا
ان یخاف علی ذراری المسلمین ارایتک لو ان الروم دخلوا علی المسلمین لم ینبغ لهم ان یمنعوهم
قال یرابط ولا یقاتل وان خاف علی بیضة الاسلام والمسلمین قاتل فیکون قتاله لنفسه
ولیس للسلطان قال قلت وان جاء العدو الی الموضع الذی هو فیه مرابطا کیف یصنع قال یقاتل
عن بیضة الاسلام عن هولاء لان فی دروس الاسلام دروس دین محمد صلی الله علیه واله
بالجمله تخصیص بعضی از اقسام جهاد بعضی از ائمه و ابطال حیله از طرق امامیه دلیست و تخصیص عام بفحوای
ما من عام الا وقد خص شده و در و جه آنکه تخصیص عمومات تخالف تنافی با کلام الهی لازم نمی آید
و وهم آنکه اسناد مخالفت بین الثقلین با مامیه از ظنون ابتا سده است بلکه مقدمه بر عکس حج اهلسنت از تمسک
بعروة الوثقی اهلبیت نبوی علیهم السلام دست برداشته در تفسیر و تاویل کلام الهی بعقول ضعیفه خود
مستقل وا نشده رجوع درین باب باین قدر ایان دین مبین نمیکنند حال آنکه همه حدیث ثقلین این عبارت هم
روایت کرده اند که لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض ازین عبارت صریح مفاد میشود که پیغمبر چنانچه
معیار معرفت اقوال و مذاهب عترت طاهره را عنایت فرموده و ان عرض احادیث ایشان بر قرآنست
و جناب ان پیشوایان نیز برانمعنی نص فرموده اند همچنین معیار صحت تفسیر و تاویل کتاب الله بنابر لحاظ اینکه
مردم تحریف معنوی کلام الهی خواهند نمود با عنایت فرموده است و آن همین است که کلام الهی را بر جناب آن
ائمه کرام که شقیق قرآنند عرض کنیم و معرفت خاص و عام و ناسخ و منسوخ آن و تفسیر و تاویل متشابهات
از جناب ایشان اخذ بکنیم چه عالم بمعانی قرآن عترت طاهره اند و حدیث ثقلین و دیگر احادیث نص است
درینمعنی که تفسیر و تاویل قرآن مجید بعقول ناقصه و آرای کاسده بحکم ضعف بنیه بشریه احتمال قوی
خطا و نسیان و تعصب و انانیت و دیگر لواحق دارد که کلید باب دروغ بندی و افتراسازی در احکام الهی است
ازینجاست که آنحضرت صلی الله علیه و آله نهی از تفسیر قرآن برای فرموده چنانچه ترمذی روایت کرده عن
جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برایه فاصاب فقد اخطا

نیز از ابن عباس روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله من قال فی القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار
بخلاف عترت طاهره که علوم ایشان بواسطه و بی واسطه از جناب سرور کائنات علیه و آله افضل الصلوات
والسلام ماخوذ است و علم آنجناب بواسطه و بی واسطه از جناب اقدس الهی مقتبس است مناوی در فیض القدیر
میگوید قال الشریف هذا الخبر یفهم منه وجود من یکون اهلا للتمسک من اهل البیت والعترة
الطاهرة فی کل زمان الی قیام الساعة حتی یتوجه الحث المذکور الی التمسک به کما ان الکتاب
کذلک فلذلک کانوا امانا لاهل الارض اذا ذهبوا ذهب اهل الارض انتهی
سوم آنکه اگر آنچه گفته است صحیح باشد لازم آید که تخصیص عمومات قرآنی مانند تخصیص آیه میراث باسوای
آل اطهر سرور کائنات علیه و آله الصلوة والسلام باحادیث نبوی صحیح نباشد چه قائل را میرسد که بانک
پیغمبر آگاه بوده که جناب سرور انام علیه و آله الف تحیة وسلام باخبار و اعلام الهی معلوم داشتند که کذابین
بر آنحضرت دروغ و افترا خواهند بست و امت را باین معنی اطلاع وا دادند بنابر آن معیار معرفت اقوال خود
را عنایت فرمودند و آن همین است که روایاتی که از آنجناب بشنویم بر قرآن عرض کنیم هر چه را قرآن قبول داشت
پس صحیح است و هر چه را تکذیب کرد افترا است و قرآن محفوظ متواتر لائق تر است بآنکه معیار باشد از روایاتی
که بواسطه رواة بما رسیده و چه روایات را بحکم بشریت نسیان و خطا و عدم تیقظ و تحفظ و بی احتیاطی و عدم
تورع از کذب لاحق دارند که کلید باب دروغ بندی و افترا سازی است بخلاف قرآن که بسبب شهرت و تواتر
پیش هر کس در هر وقت و هر مکان موجود است و در حفظ الهی محفوظ لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من
خلفه تنزیل من حکیم حمید قال الفاضل الناصب نهم آنکه تجویز جماع مطلقه بجناب ایشان نسبت کنند
و این در حقیقت تجویز زنا است معاذ الله من ذلک انتهی اقول و به نستعین اگر مراد تجویز جماع مطلقه
بطلاق شرعی است اسناد این قول با امامیه کذب صریح و افترای فضیح است و اگر مدعای او تجویز جماع مطلقه
بطلاق غیر شرعی بدعی است مسلم است و محذوری ندارد چه وقوع طلاق بطلاق غیر شرعی در حیز منع
و اول بحث است پس تحقیق زنا که متفرع بر وقوع طلاق است باطل باشد و تحقیق این موکول بر کتب فقهیه است
من شاء فلیرجع الیها قال الفاضل الناصب دهم آنکه بازی کردن بقضیب و خصیتین در عین نماز بجناب ائمه
نسبت کنند حاشاهم من ذلک اول نماز که اعظم ارکان دین است چه جای لعب و بازی است دوم آنکه این
بازی کدام لطافت دارد انتهی اقول و به نستعین کلامش صریح است در آنکه امامیه اسناد ارتکاب این فعل

۳۸۸

این فعل بجناب ایمه معصومین علیهم السلام میکنند حاشاهم عن ذلک بمعنی کذب صریح و افترای محض است هیچ
کتابی از کتب امامیه از ان اثری نیست مراد حی فعلیه البیان ارنی در روایات امامیه وارد است که راوی
بخدمت حضرت ابو عبدالله علیه السلام عرض کرد که شخصی در نماز واجب با ذکر خود عبث میکند حضرت
فرمودند که چرا چنین میکند عرض کردم که چنین کرد چون است فرمودند که باکی نیست یعنی نمازش باطل نمیشود
در تهذیب از عبدالله بن مغیره روایت کرده قال حدثنی ابو القاسم معویة بن عمار عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قلت له الرجل یعبث بذکره فی الصلوة المکتوبة قال و ماله فعل قلت
عبث به حتی مسه بیده قال لا باس درین امر محذوری نیست چه رسانیدن دست اتفاقی فعل کثیر
نیست که بارتکاب آن نماز فاسد شود پس شناعتی در روایت این حدیث با مامیه عائد نمیشود قال الناصب
الناصب یازدهم انکه تجویز نماز با وجود آلودگی جامه بنجاسات غلیظه بجناب ایمه نسبت کنند تعالی جناحهم
عن ذلک اقول و بنستعین نسبت نمودن امامیه تجویز نماز با وجود آلودگی جامه بنجاسات غلیظه مطلقا
بجناب ایمه معصومین علیهم السلام در حیز منع است رجوع بکتب امامیه که در اکناف و اطراف عالم سایر و دایر است
شاهد عدل این دعوی است و تجویز نماز با وجود آلودگی جامه بخون جراحت و قروح در حالتی که خون
نایستد یا خون کمتر از درهم بغلی باشد چنانچه روایاتی که در کتب امامیه مرویست مخدوری ندارد شیخ
و والد فاضل ناصب در کتاب مسوی فرموده مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان المسور بن
مخرمة اخبره انه دخل رجل علی عمر بن الخطاب رحمه الله فی اللیلة التی طعن فیها
فایقظ عمر لصلوة الصبح فقال عمر نعم و لا حظ فی الاسلام لمن ترک الصلوة فصلی عمر
وجرحه یثعب بعد نقل این روایت گفته قلت و علیه اکثر اهل العلم یعنی اکثر اهل علم برین
قول اند نیز در مسوی در باب یغتفر القلیل من النجاسة میگوید مالک عن عبدالرحمن بن المجبر انه رأی
سالم بن عبدالله یخرج من انفه الدم حتی تختضب اصابعه ثم یفتله ثم یصلی و لا یتوضأ
بعد از ان فرموده قلت علیه اکثر اهل العلم و القلیل عند الحنفیة ما کان اقل من الدرهم
و عند الشافعیة فی دم القروح وجه انه یعفی عن قلیله و وجه انه یعفی عن یسیره و کثیره
و یعرف الکثرة و القلة بالعادة نیز در کتاب مذکور در باب من به جرح سائل یغتفر له ما یتعلق بجسده
و ثوبه من ذلک الجرح میگوید و المشهور من مذهب الشافعی ان الدم المایل من القروح و موضع

الفصد والحجامة اذا كان دمها يدوم سيلانه غالبا كالمستحاضه يجب غسله لكل فريضة
جمع النووى للعفو عن قليله كثيره لعموم البلوى فى اعالمكيريــــــة ان كان يحبس
الثوب قبل الصلوة جاز ان يغسل والا فلا انتهى قال الفاضل الناصب دوازدهم خوردن جانور
مرده بجناب ایشان نسبت کنند حاشاهم عن ذلک انتهى اقول و به نستعين اینجا دروغ تمام افاده فرموده که بحب
محض افترای صریح است آری شیخ طوسی و دیگر محدثین روایت نموده اند الجنين فی بطن امه اذا اشعر
واوبر فذكاته ذكاة امه الى غير ذلك من الروايات و این حدیث مطابق حدیث حضرت
سرور انام است علیه و آله الصلوة والسلام ترمذی ابو داود و دیگر اهلسنت بطرق متعدده روایت
کرده اند و در جامع الاصول از ابو سعید خدری روایت کرده ان النبی صلى الله عليه وسلم قال
ذكوة الجنين ذكوة امه بعد از ان گفته هذه رواية الترمذى وفى رواية ابو داود قال قلنا
يا رسول الله نحر الناقة ونذبح البقرة والشاة وفى بطنها الجنين انلقيه ام ناكله قال كلوه
ان شئتم فان ذكوته ذكوة امه وفى اخرى له قال سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم
من الجنين فقال كلوه ان شئتم الحديث نیز از جابر روایت کرده قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ذكوة الجنين ذكوة امه اخرجه ابو داود نیز در موطا از ابن عمر روایت
کرده كان يقول اذا نحرت الناقة فذكاة ما فى بطنها فى ذكاتها اذا كان قد تم خلقه ونبت
شعره فاذا خرج من بطن امه ذبح حتى يخرج الدم من جوفه بالجمله این حدیث از احادیث
مشهوره است که امت از آن تلقی بقبول نموده در روایت آن متفق اند لیکن در معنی آن اختلاف واقع شده
و منشاء این اختلاف روایت در اعراب است در بعضی روایات ضم هر دو ذکوة واقع است و در بعضی ضم
اول و نصب دوم و در بعضی نصب هر دو و بنا بر روایت اول اکتفا بر ذکوة ام واضح است و بنا بر روایت
دوم که نصب ذکوة دوم تقدیر خافض باشد نیز در انفهام این معنی خفائی نیست زیرا که جائز است خافض
مقدر فی باشد و حدیث ابن عمر نص است درین پس محصل معنی این باشد که ذکوة جنین داخل ذکوة ام است
و در روایت سوم هم آبی از فهم مطلوب نیست چه جائز است که تقدیر چنین باشد ذكوا الجنين ولم يذكوها
فان ذكوته داخلة فى ذكوة امه و بنا بر این تقدیر جمع در روایت رفع و نصب حاصل میشود
بخلاف مثل ذكوة الام او يذكى تذكية مثل تذكية الام و مثل ذكوا الجنين مثل ذكوة

قال المجلسى فى اربعين ... من القسم الرابع من الهوامش ... الحاوى والاربعون جواز اكل جنين الميتة

٣٩٠

ذکوة الام گر در روایت ابن عمر مخالفت وارد و با احادیثی که ابو داود و مالک در موطا روایت کرده و نیز مخالفست از صحابه کرام و تبعه عظام شان نیز اکتفا بتذکیه ام مروی است در جامع الاصول میفرماید قال الخطابی قال ابن المنذر لم یرو عن احد من الصحابة والتابعین و سائر العلماء ان الجنین لا یوکل الا باستیناف الذبح غیر ما روی من مذهب ابی حنیفة والله اعلم انتهی یعنی از هیچیک از صحابه و تابعین و سایر علما مروی نیست که خوردن جنین بغیر استیناف ذبح جائز نیست بغیر انچه از مذهب ابو حنیفه روایت کرده شد و سنت از همه عجیب تر آنکه بعضی محدثین اهل سنت بسند صحیح روایت کرده اند که انحضرت صلی الله علیه واله وسلم خوردن استر مرده تجویز فرموده دمیری در حیوة الحیوان میگوید روی البزار باسناد صحیح عن ابی واقد ان قوما ماتت لهم بغل ولم یکن لاشی فجاؤا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرخص لهم و حکایت حالات مخمصه خلاف ظاهر است بخاری غریب تر ازان از سالم روایت کرده انه سمع عبد الله یحدث عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لقی عمرو بن نفیل باسفل بلدح وذالک قبل ان ینزل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم الوحی فقدم الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم سفرة فیها لحم فابی ان یاکل منها ثم قال انی لا اکل مما تذبحون علی انصابکم ولا اکل الا ما ذکر اسم الله علیه قال الناصب ... صاحب ... نیز هم تجویز بوس و کنار با زن در عین نماز بجناب حضرات نسبت نماینده و روایات منقوله از کتب ایشان درین همه مسائل که مذکور شد انشاء الله در باب فروع بیاید انتهی اقول و به تعنت و تعصب در نقل روایت خیانت بکار برده لفظ بوس در ترجمه روایت زیاده کرده و اصل روایت در تهذیب الاحکام و دیگر کتب امامیه چنین است عن سمع فقال سالت ابا الحسن علیه السلام فقلت اکون اصلی فتمر بی الجاریة فربما ضممتها الی قال لا باس یعنی سوال کردم از حضرت امام موسی کاظم علیه ... که ... نماز میکنم و کنیزک میگذرد بر من او را بر میگیرم حضرت فرمودند که باکی نیست و ... این ... اگر نماز نافله بود کلام نیست و اگر فریضه باشد باز ... در ... نماز بوده باشد در مذهب حنفیه نیز ... کردن ... بلکه ... و مطالعه کتب فقه و فهمیدن معنی آن و کشادن بند ازار و بستن آن ... و داشتن ... خود و بردن ... و ... بران ... موجب ... نماز ...

ولو نظر الی فرج مطلقة صار راجعا او نظر حتی ثبتت المصاهرة لا تفسد الصلوة کذا فی المختار
ودر فتاوی عالمگیریه میفرماید لو نظر الی کتاب فی الفقه فی صلوته و فهم لا تفسد صلوته بالاجماع کذا
فی التاتارخانیة نیز در فتاوی عالمگیریه میگوید ضرب الدابة فی کل رکعة لا ولو ضربها ثلاثا
فی کل رکعة فسدت او تردی او حمل شیئا بیده او صبیا او ثوبا علی عاتقه او تروح بکمه او مروحة
او اغلق الباب او حل السراویل او حل زر القمیص او امسک الدابة او خلع اللجام و اللبس قلنسوة
او بیضة او نزعها لا انتهی از جناب سرور انام علیه و آله الف الف تحیه و سلام برای بیان جواز بعضی از افعال
از ین قبیل صادر شده صاحب مشکوة روایت کرده عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یصلی تطوعا والباب علیه مغلق فجئت فاستفتحت فمشی ففتح لی ثم رجع الی مصلاه
نیز روایت کرده عن ابی قتادة قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یؤم الناس و امامة بنت ابی العاص
علی عاتقه فاذا رکع وضعها و اذا رفع من السجود اعادها گفت ابو قتاده دیدم آنحضرت را که
امامت میکرد مردم را و حال آنکه امامه بنت عاص بر کتف آنحضرت بود پس چون برکوع میکرد آنحضرت مینهاد او را بر زمین
و چون بر میداشت سر را از سجود باز بر میداشت بر کتف قال الفاضل الناصب چهارم منع مردم از تعلیم واجبات
دین مر زنان را بجناب ائمه نسبت کنند روی الشیخ الطائفة عن ادیم بن حر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن امرأة تری فیما یری النائم علیها غسل قال نعم لا تحدثوهن فیتخذنه علة درین صورت
لازم می آید که جناب ائمه راضی باشند بخواندن نماز در حالت جنابت که آن کفر است بالاتفاق حال آنکه رضا
بالکفر نیز کفر است بالاتفاق معاذ الله من ذلک نیز راضی باشند بجهل مکلف بواجبات شریعت وهو مناقض
بمنصب الامامة قادح فی استحقاقها خارم للعدالة والمروة و ازین صریح تر و قبیح تر درین باب روایت صاحب
محاسن است که از کاظم علیه السلام آورده اند قال لا تعلموا هذا الخلق اصول دینهم سبحان الله این چه روایت
قبیح و حکایت شنیع است که نسبت بائمه کنند و چون ایشان تعلیم اصول دین مردم را منع فرمایند دیگران چه قسم
تعلیم کنند ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی انتهی اقول و به نستعین خبطی است ناشی از نفهمیدن معنی حدیث
چه مدعا منع تعلیم مسئله احتلام بزنان مطلق نیست تا محذوری لازم آید بلکه غرض منع تعلیم پیش از وقوع
احتیاج باو و پیش از استفتا است و درین امر اصلا و مطلقا قبحی نیست زیراکه وجوب تعلم و تعلیم اکثر مسائل شرعیه
خصوصا امثال این مسائل نادرة الوقوع مطلق نیست بلکه وجوبش تدریجی است و موقوف بر استفتا و سؤال

در سه‌هون وقت احتیاج به بیان انست شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة در اثنای شرح حدیث طلب العلم
فریضة علی کل مسلم میگوید مراد بعلم درینجا علم ضروری وقت مسلمان است مثلا چون در اسلام در آمد واجب شد
بروی معرفت صانع و صفات وی و علم نبوت رسول و جز آن از آنچه صحیح نیست ایمان بی آن و چون وقت نماز
در آمد واجب شد آموختن علم احکام صلوة و چون رمضان آمد واجب گردید تعلیم احکام آن و هرگاه مالک
نصاب گردید واجب شد تعلم احکام زکوة و اگر پیش از آن مرد و تعلیم نکرد عاصی نباشد و چون زن خواست
علم حیض و نفاس و جز آن از آنچه متعلق باحکام زن و شوی است واجب گردد و علی هذا القیاس انتهی
ازینجاست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با آنکه تبلیغ احکام بر آنحضرت واجب بود تلقین مسائل
باصحاب بتدریج میفرمود اکثر خواص اصحاب که شب و روز در ملازمت آنحضرت شرف اندوز
بودند اکثر مسائل ضروریه طهارت و صلوة معلوم نبود با وجود آن تشنیعی بآن اکابر عظام عائد
نمیشد و نه بآنجناب صلی الله علیه و آله و سلم مسلم در صحیح خود روایت نموده عن ذر عن سعید بن عبد الرحمن
بن ابزی عن ابیه ان رجلا اتی عمر فقال انی اجنبت فلم اجد ماء فقال لا تصل فقال عمار
اما تذکر یا امیر المؤمنین اذ انا و انت فی سریة فاجنبنا فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل
و اما انا فتمعکت فی التراب و صلیت فقال النبی صلی الله علیه و سلم انما کان یکفیک ان
تضرب بیدیک الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهک و کفیک فقال عمر اتق الله یا عمار
قال ان شئت لم احدث به و نظائر این بسیار است و سرش آنست که در اصول فقه مبین شده
تاخیر تبلیغ رسول صلی الله علیه و آله حکم را تا وقت حاجت جائز است و ظاهر است که هرگاه تقدیم تبلیغ
مشتمل بر مفسده باشد مصلحت تاخیر راجح خواهد بود و در شرح عضدی گفته اذا قلنا بجواز تاخیر
البیان بعد تبلیغ الحکم الی المکلف مجملا فتاخیر الرسول علیه السلام الحکم الی وقت
الحاجة احری بالجواز اذ لا یلزم فیه شیء من المفاسد اما علی تقدیر منعنا لتاخیر
البیان فقد اختلف فیه والمختار جوازه لنا القطع بانه لا یلزم منه محال لذاته
ولو صرح به لم یمتنع ولعله اوجب علیه لمصلحة فی التاخیر قالوا قال تعالی بلغ
ما انزل الیک والامر للوجوب وهو للفور والا لم یفد فائدة جدیدة لان وجوب التبلیغ
فی الجملة ضروری یقضی به العقل الجواب بعد تسلیم ان الامر للوجوب بانتفاء التجوز والله

علی الفور لانه خلاف المختار و ما ذکرتموه ضعیف لجواز تقویة ما علم بالعقل بالنقل علی
ان هذا الامر ظاهر فی تبلیغ لفظ القرآن لا فی کل الاحکام انتهی و مسلم فرموده المختار جواز
تاخیر تبلیغ الحکم الی وقت الحاجة لنا لا یلزم منه محال و لعل فیه مصلحة قالوا بلغ
ما انزل الیک و الامر للفور و الا وجوب التبلیغ مطلقا معلوم عقلا قلنا فائدته تقویة العقل
بالنقل او ل یدل علی ذلک ما بعده وان لم تفعل فما بلغت رسالته انتهی پس تاخیر تعلیم احکام
تا وقت حاجت نیز سمت جواز خواهد داشت بلکه هرگاه تقدیم این مشتمل بر مفسده باشد مانند مهتدی شدن
حیله گران بر حیله که مفضی بمفاسد باشد درینصورت مصلحت تاخیر راجح و تقدیم تعلیم بجهت اشتمال آن مفسده
مرجوح خواهد بود و مودای حدیث شریف نیز همین است پس تشنیع فاضل ناصب درینمقام که ناشی از عدم تو غل او
در علم اصول است ساقط باشد و مراد از اصول دین در حدیث صاحب مجالس علوم حقیقیه و معارف یقینیه است
و نشر این علوم و حقائق بر غیر اهلش که فهم آن ورای طوق حوصله و اذهان ایشان است و انهار انتفاع از آن
متصور نیست و همچنین هر معاند مکابر که تکذیب آن بکند و استخفاف بآن نماید و قائلش را منسوب بحمق سازد
عقلا و نقلا مذموم است لاجرم حکمای متقدمین مسائل حکمیه را در کلام خود برموز بیان مینمودند و از اضاعت
و اذاعت آن درمیان نااهلان منع میفرمودند تا بتعلیق درر عزیز در اعناق خنازیر غابات واقع
نشود و ازینجاست که شخصی در پیش ابن سیرین آمده عرض نمود که در رویا مشاهده نموده ام که سلک لآلی را در
اعناق خنازیر تعلیق مینمایم تعبیرش چنین نمود که تو حکمت بغیر اهلش تعلیم میکنی و در واقع چنین بود و بیهقی از
کثیر حضرمی روایت کرده لا تحدث بالحکم عند السفهاء فیکذبوک و لا بالباطل عند الحکماء
فیمقتوک و لا تمنع العلم اهله فتاثم و لا تحدث غیر اهله فتجهل و ان علیک فی علمک
حقا کما ان علیک فی مالک حقا نیز شیخ جلال الدین سیوطی در جامع صغیر روایت کرده آفة العلم
النسیان و اضاعته ان تحدث به غیر اهله عبد الرؤف مناوی در فیض القدیر گفته اضاعته ای
اهماله و اتلافه و اهلاکه ان تحدث به غیر اهله ممن لا یفهمه او لا یعمل به فتحدثک
له به اهماله ای جعله بحیث صار مهملا و اهلاکه لعدم معرفته بما حدثته او لعدم
الانتفاع به و کذا من هو متغافل او مستخف به قال لقمان نقل الصخور من مواضعها ایسر من
افهام من لا یفهم انتهی بالجمله و امثال این تشنیعات که در حقیقت تشنیع بر حکمای عظام و بر جناب حضرت

394

حضرت سرور انام است مضائقه نیست فان البلیة اذا عمت طابت والله تعالی ولی الفضل
والاحسان قال الفاضل الناصب پانزدهم ترک عمل با وامر ائمه نسبت بجناب ایشان دارند خصوصا جعفر
باقر و حضرت صادق که ایشان ترک تقیه میکردند حال آنکه از حضرت صادق روایت کنند التقیة دینی
ودین آبائی پس این حضرات در دین آبای کرام چه قبیح یافتند که ترک دادند انتهی اقول وبه نستعین اگر
مرادش این است که حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما الصلوة والسلام دایما بطریق
کلیت ترک تقیه میفرمودند در حیز منع است هیچکس از امامیه اسناد این امر بجناب آن مقتدایان نکرده واگر مراد
او بطریق جزئیت در بعضی اوقات است منافی التقیة دینی ودین آبائی نیست زیرا که در اصول فقه مقرر
شده است که احکام شرعیه بر دو قسم است بعضی عزیمت است وبعضی رخصت است در شرح بزدوی که از کتب
معتبره اصول فقه حنفیه است میفرماید العزیمة فی الاحکام الشرعیة اسم بما هو اصل منها غیر
متعلق بالعوارض سمیت عزیمة لانها من حیث کانت اصولا کانت فی نهایة التوکید
حقا لصاحب الشرع وهو نافذ الامر واجب الطاعة والرخصة اسم لما هی علی عذر العباد
وهو ما یستباح لعذر مع قیام المحرم و در مسلم نیز مثل این گفته میفرماید الحکم منه رخصة وهی بتغیر
منه عن عسر الی یسر انتهی و تقیه نزد علمای امامیه داخل در رخصت است و مانند سایر احکام منقسم است
بر پنج قسم چنانچه شیخ شهید اول طاب ثراه در قواعد تصریح بآن فرموده اول واجب وآن وقتی است که در ترک
اعمال آن علم یا ظن ضرر و هلاک خود یا بعضی مومنین باشد دوم مستحب وآن هنگامی است که خوف ضرر عاجل
نبود ولیکن توهم ضرر آجل یا ضرر کمتر از قسم اول باشد یا تقیه در امور مستحبه بوده باشد مانند ترتیب در تسبیح حضرت زهرا
علیها السلام و ترک بعضی فصول اذان سوم مباح وآن تقیه در بعضی مباحات است که فعل آن نزد عامه
بر ترکش ترجیح دارد و از ترکش ضرری عاید نمیشود چهارم مکروه وآن تقیه در مستحبات است در جائیکه ضرر
عاجل و آجل عاید نشود و خوف التباس از عوام بدست بود پنجم حرام وآن در وقتی است که از ضرر عاجل و آجل
امن حاصل بود یا در قتل مسلم چه از حضرت ابو جعفر علیه السلام مروی است انما جعلت التقیة لتحقن
بها الدماء فاذا بلغ الدم فلا تقیة و جایز است که احدهما علیه السلام بمقتضای یری الشاهد
ما لا یری الغائب در اوقاتی شرط وجوب و استحباب آن متحقق نشده ترک آن میفرموده باشند و عدم اعمال
آن بجهت عدم تحقق شرایط است نه در صورت تحقق شرایط پس عدم اعمال آن در بعضی صور و اوقات منافات

قال الکابلی فی الباب [illegible]

قال الکابلی فی المطلب الاول من المقصد السابع من الصواقع السابع والعشرون عدم وجوب زکوة الذهب والفضة الغیر المسکوکین

باحادیث مذکوره داشته باشد قال الفاضل الناصب شانزدهم خلاف نص صریح کتاب الله بجناب ایمه نسبت کنند تا اتباع مخالفت فیما بین الثقلین نمایند مردم را درا مردین متحیر سازند گویند که در زر وسیم غیر مسکوک حضرات ایشان زکوة واجب ندانسته اند وخود هم نداده اند معاذ الله میخواهند که حضرات را در وعید والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله داخل نمایند روی ایشانرا سیاه باد

اقول وبه نستعین توهم مخالفت تخصیص زکوة بزر وسیم مسکوک بالنص صریح کتاب الله خبطی است ناشی از عدم تفهیم لوزیراکه در کلام الهی در تعیین زکوة اجمال واقع شده واکثر احادیث فرضیت زکوة که در کتب معتبره اهلسنت مانند صحیح بخاری وصحیح مسلم وجامع ترمذی وموطا ودیگر صحاح سته ومستدرک حاکم وتفسیر در منثور شیخ جلال الدین سیوطی وغیر آنها که از جناب شارع علیه وآله السلام وشیخین مروی است ودرباب فقهیات باتشار لفظهم شروح ما منقول شود بلفظ ورق ورقه وعین ورود یافته وآن در لغت عرب بمعنی زر وسیم مسکوک است چنانچه صاحب قاموس وصراح اللغة ومجمع البحار نص بران نموده اند بلکه در بعضی احادیث تنصیص بلفظ درهم ودینار واقع شده پس قول امامیه درین مقام موافق نصوص باشد نه مخالف آن وبر تقدیر تنزل وتسلیم ورود بعضی اخبار بلفظ مطلق ذهب وفضه ومحفوظ بودن این اخبار وفرض صلاحیت تعارض آن با احادیث صحاح ذهب وفضه که دران اخبار واقع است محمول بر ذهب وفضه مسکوک است چه در اصول فقه مقرر شده که در وقت تعارض اخبار حمل اخبار مطلق مجمل بر مقید مفصل لازم است نیز اکثر احکام شرعیه محمول بر متعارف معهود است متعارف معهود غالبا در اکثر بیع وشری ودیگر معاملات ذهب وفضه مسکوک است لاجرم ذهب وفضه را که در بعضی احادیث مطلق واقع شده بر مسکوک حمل نموده اند واصالت برائت نیز مؤید آن است وتوهم مخالفت باآیه الذین یکنزون الذهب والفضة نیز ساقط است زیراکه آیه کریمه مسوق برای نهی از جمع مال است مطلقا خواه زکوة آن ادا نموده باشند یا نه چنانچه جماعه از مفسرین تصریح بآن فرموده اند امام رازی ونیشاپوری در تفاسیر خود میفرمایند القول الثانی ان المال الکثیر اذا جمع فهو الکنز المذموم سواء ادیت زکوته ام لم یؤد واحتج الذاهبون الی القول الثانی بعموم هذه الایة ولا شک ان ظاهره دلیل علی المنع من جمع المال واحادیث بسیار بطرق اهلسنت نیز نص است در آنکه کنز مذموم مال کثیر است خواه زکوة آن داده باشند یا نه ازانجمله امام رازی در تفسیر کبیر روایت کرده قال علی رضی الله تعالی عنه کل مال زاد علی اربعة الف فهو کنز ادیت منه الزکوة او لم تؤد وعن ابی هریرة کل صفراء وبیضاء

۳۹۶

وبیضاء او فی عینیها صاحبها تموت لذ و عن ابی الدرداء انه کان اذا رای العیر تقدم بالمال
صعد علی موضع مرتفع ویقول جاءت القطار بحمل النار بشر الکنازین بکی فی الجباه
والجنوب والظهور والبطون ومناظره ابو ذر غفاری رضی الله تعالی عنه با والی شام مشهور و معروفست
و در موضع لائق مذکور شود و بر تقدیر تنزل تسلیم آنکه مراد از کنز مالی ست که زکوة آن نداده باشد گوییم
وعید در صورتی ست که زکوة واجب شده و ادا نموده نشود و در صورتیکه زکوة ازان ساقط باشد
ترک واجب متحقق نخواهد شد و وعید مترتب نخواهد گشت بالجمله در وجوب زکوة تحقق نصاب فقط کفایت
نمیکند بلکه با وجود تحقق نصاب زکوة شرایط دیگر نیز معتبر است و با تحقق ان شرایط وجوب زکوة متحقق میشود و با
انتفای ان منتفی میگردد چنانچه حنفیه نامی بودن مال و فاضل بودن از حاجت اصلیه و غیر ضمار بودن شرط
میکنند در هدایه و شرح وقایه و دیگر کتب معتبره فقه حنفیه مذکور ست و در باب فروع ان شاء الله تعالی
المستعان عبارات آن کتب منقول شود و نزد مالک و احمد و نزد شافعی بنا بر یک قول و نزد بسیاری از
صحابه مانند عبد الله بن عمر و عائشه صدیقه ایشان و اسما بنت ابی بکر زکوة در حلی و زیور نیست در موطا
از نافع روایت کرده ان ابن عمر کان یحلی بناته وجواریه الذهب ولا یخرج من حلیهن الزکوة
نیز از قاسم بن محمد روایت کرده ان عائشة کانت بنات اخیها محمد یتامی فی حجرها و لهن الحلی
فلا تزکیه صاحب جامع الاصول در شرح مسند شافعی گفته ان من قال باسقاط زکوة الحلی
لم یفرق بین کثیره و قلیله حملا علی اصل الباب و یدل علی ذلک ما رواه هشام بن عروة
عن فاطمة بنت المنذر عن اسما بنت ابی بکر انها کانت تحلی بناتها الذهب ولا تزکیه نحوا
من خمسین الفا الی اخر ما قال و در بودن اینها ذهب و فضه شکی نیست پس اگر مراد از ذهب و فضه مال را
در نصوصیکه در فرضیت زکوة وارد شده اند مطلق ذهب و فضه و مطلق مال باشد بغیر تخصیص بخصوصیتی
و بغیر تقیید بقیدی لازم آید اسقاط زکوة از مال غیر نامی و مال ضمار و اسقاط ان از حلی و زیور نیز مخالف
کلام الهی و داخل وعید باشد قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة یطهرهم و تزکیهم بها
و قوله تعالی والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب
الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم
لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون الی غیر ذلک الجواب الجواب از علامات نصب خروج

فاضل ناصب یکی انست هرگاه تخصیص نصوص کتاب الله بروایات اهلسنت واقع میشود مانند تخصیص آیه میراث بماسوای آل اطهار و تخصیص لعموم ... تزوج با ماسوای رسول مختار از امیرین قیق و تحقیق
می پندارد و تخصیص که بروایات ائمه معصومین که معاضد بروایات اهلسنت ورود می یابد آنرا
مستلزم تکفیر و تفسیق می انگارد دروغ ناصب بکار که در نصب و عداوت اهلبیت اخبار و تعصب گوی سبقت
از امثال و اقران خود ربوده است مانند نامه اعمالش سیاه باد بالنون والصاد **قال الفاضل الناصب**
هفدهم آنکه گویند که جامه دریدن و گریبان چاک کردن مردان و زنان را در فوت پسر و پدر و دیگر اقارب
حضرات ائمه جایز داشته اند معاذ الله که ایشان را در بی صبری و جزع کنند کان داخل نمایند و از بشارت
قرآنی که در حق صابران وارد است خارج میسازند و در وعید لیس منا من شق الجیوب شامل اعتقاد
میکنند انتهی **اقول** و به نستعین آنچه درینمقام افاده فرموده تهویل بیش نیست زیرا که صبر از امور نفسیه است
تعلق بقلب دارد اگر با وجود اطمینان قلب و ثبات قدم بر جاده رضا و تسلیم بقضای الهی بنا بر اعلام
استعظام بعضی مصائب و رفع تهمت سهل انگاری گرفتن ان بعضی امور که بحسب ظاهر بر عدم اصطبار دلالت میکنند
بوقوع آید مستلزم محذوری نیست و حدیث شریف که بطریق تشدید واقع است با بشارت قرآنی که در حق
صابران وارد است منافاتی ندارد چه منافی در صورتی است که این امور از راه بی صبری ازین کس صادر شود
پس آنچه در حالت ثبات قدم در مقام صبر بنا بر بعضی مصالح بوقوع آمده باشد منافات نداشته باشد حاکم
در مستدرک از عبد الله بن محمد بن عقیل روایت کرده قال سمعت جابر بن عبد الله رضی الله عنهما
یقول فقد رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم احد حمزة حین فاء الناس من القتال قال
فقال رجل رأیته عند تلك الشجرة وهو یقول انا اسد الله واسد رسوله اللهم انی ابرء الیك
مما جاء به هؤلاء ومن انهزامهم فسار رسول الله صلی الله علیه وسلم نحوه فلما رای جبهته
بکی ولما رای ما مثل به شهق ثم قال الا کفن فقام رجل من الانصار فرمی بثوب نیز حاکم گفته
هذا حدیث صحیح الاسناد شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة میفرماید پس بسیار سخت شد مرض سید
صلی الله علیه وسلم چنانکه آورده اند که اضطراب مینمود و برنوردش خود از پهلو به پهلو میگشت عایشه میگوید
پس گفتم یا رسول الله اگر مثل این حالت از یکی از ما بوجود آید عیب میکنی و در غضب می آئی فرمود ای عایشه
من بغایت سختی دارد الی آخره بعد ازان فرمود جزع و فزع که بمعنی بی صبری و بیطاقتی است و نکرده

قال الكابلي في الطعن الاول من المقصد السابع من الصواقع المستحسن جواز شق المرأة ثوبها عند موت ابويها واولادها واولاد ابنها ۱۲

و مکروه داشتن بلاو گریختن ازان حرام است بلی خلاف واه و ناله که بقصد اظهار رغبت و شکستگی و بیچارگی که لازم
حال بندگی است اضطراب و بیقراری هرگاه از شدت مرض و صعوبت آن عارض شود دیگر است و داخل جزع
و فزع و مکروه داشتن و گریختن و شکایت از بلیه نیست و حدیث عایشه رضی الله تعالی عنها که در بیان حال محتضر
مذکور شده در اثبات آن کافی است آری بیقراری و ناله و زاری اگر بعدم رضا و تسلیم باشد مکروه است و داخل
شکایت است و از علما و مشائخ که اطلاق کراهیت و شکایت بران نموده اند مطلق نیست بلکه مقید است
به بی صبری و بیقراری اما خبر دادن بدرد و الم بجبلت و طبیعت بشری بالاتفاق مضائقه ندارد و پیش فرکرد رد
شکایت محذوری ندارد و بسا کس که بظاهر خاموش باشد و در باطن شاکی بود و بسا که در ظاهر سخن مرض و بلا
گوید و در باطن راضی بود پس ثقه اعتماد درین امور به عمل قلب است نه بر فعل زبان انتهی محصل کلامه بر تقدیر تنزل خاتمه
ما فی الباب آنکه امامیه اسناد ترک اولی و ارتکاب تجویز فعل مکروه در بعضی مواقع به بعضی از ائمه معصومین علیهم السلام
نموده اند چه گریبان چاک کردن و جامه دریدن باتفاق علمای شافعیه و حنفیه مکروه است در شرح شافعی گفته
والذی ذهب الیه الشافعی ان النیاحة وشق الجیوب وضرب الخدود وخمشها والصیاح
مکروه در فتاوی عالمگیریه فرموده ویکره للرجل تسوید الثیاب وتمزیقها للتعزیة ولا باس
بالتسوید للنساء اهل سنت نیز اسناد بعضی مکروهات قادح عدالت بجناب سرور انام علیه وآله الصلوة
والسلام مینمایند از انجمله در صحیح بخاری وغیره مروی است انه علیه السلام اتی سیاطة قوم فبال
قائما الی غیر ذلک من المقابح قال الفاضل الناصب هژدهم تخصیص قصاص بغیر اعمی که
خلاف نص قرآنی است بجناب ایشان نسبت کنند انتهی اقول در تتبعین چیزی که دلالت به تخصیص قصاص
بغیر اعمی می کند شاذ است معارضه با اخبار دیگر نمیتواند کرد و بر تقدیر تنزل محذوری ندارد زیرا که آیه قصاص
خاص بما سوای قتل بخطاست که بالاتفاق قصاص دران ساقط است و حکم التزام دیت بر عاقله است و جنایت
اعمی بنابرین قول در حکم خطاست در سقوط قصاص و التزام دیت امام رازی در تفسیر کبیر گفته اتفقوا علی
ان دیة الخطاء محققة فی ثلاث سنین الثلث فی السنة والثلثان فی السنتین والکل فی
ثلث سنین واستفاض ذلک عن عمر ولم یخالف فیه احد من السلف فکان اجماعا با اکثر
الفقها ابو حنیفه نیز تخصیص حج بغیر اعمی هرچند اعوان و انصار و عبید و خدم و مکنت و استطاعت داشته
باشد قائل است در شرح منظومه فرموده قال ابو حنیفة لا یجب الحج علی الاعمی وان ملک عبیدا

قال الکاظمی فی الرد علی الاعمی ... من القصاص ... الفادی و ... القصاص بغیر الاعمی

یقوده و وجل علی ذلک عوانا انتهی الجواب قال الفاضل الناصب نوزدهم حکم باسترقاق
ولد ذمی که مسلمان را قتل کرده باشد نسبت بحضرات ائمه نمایند حال آنکه خلاف قاعده شرایع است که لا تزر
وازرة وزر اخری و لا یجنی والد علی ولده و لا مولود علی والده اگر این قسم انتقام گرفتن در شرع
جایز بود پس فرق در میان توره چنگیز خانی و شریعت محمدی چه خواهد بود و جواز استرقاق ولد حربی بجهت
تفرقه محاربت از آن اولاد و برای تقلیل سواد آنها اولاد ذمی که تحت حرب اندونه داخل سواد اهل حرب
بچه وجه استرقاق درست باشد که صریح نقض عهد است و مخالف نص قرآنی النفس بالنفس اقول نسبتین
حکم باینکه امامیه حکم باسترقاق ولد ذمی که مسلمان را قتل کرده باشد بائمه معصومین علیهم السلام نسبت میکنند
باطل است زیرا که روایت ضریس کناسی که درین باب وارد است از حکم استرقاق ولد خالی است چنانچه در
شرح لمعه بطریق اعتراض برین قول شاذ تصریح فرموده است و الحق چنین است و روایت مذکور اینست شیخ ابو جعفر
در تهذیب الاحکام تخریج نموده عن ضریس الکناسی عن ابی جعفر علیه السلام وعبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلام فی نصرانی قتل مسلما فلما اخذ اسلم قال اقتله به قیل فان لم یسلم
قال یدفع الی اولیاء المقتول فان شاؤا قتلوا و ان شاؤا عفوا و ان شاؤا استرقوا و ان کان
معه عین قال دفع الی اولیاء المقتول هو و ماله بالجمله مستند قائلین باین قول شاذ حدیث معصوم علیه السلام
نیست مستند ایشان دلیل عقلی است و آن اینست که ذمی بسبب قتل مسلم خرق ذمه خود نموده داخل در عداد کفار
حربی گردید پس مانند کفار حربی استرقاق ولدش نیز جواز داشته باشد و انحصار علت تجویز استرقاق در تقلیل
و دخول در سواد اهل حرب مسلم نیست علت دیگر اینجا ترهیب و تخویف سائر اهل ذمه است بخوف لحوق جنایت قتل
مسلم با عقاب و اخلاف عاقله ایشان را از اسارت ادب اهل اسلام باز دارد و حرمت مماثلت توره چنگیز خانی
مطلقا ثابت نیست و قصه عکل و عرینه شاهد این معنی است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام میل در چشم آنها کشیده
و دست و پای آنها بریده و خون جاری گشت و آب از آنها منع فرموده و بهمین حالت گذاشت تا بدرک اسفل شتافتند
بخاری از قتاده روایت کرده ان انسا حدثهم ان اناسا من عکل و عرینة قدموا المدینة علی النبی
صلی الله علیه وسلم و تکلموا بالاسلام فقالوا یا نبی الله انا کنا اهل ضرع و لم نکن اهل ریف و استوخموا
المدینة فامر بهم رسول الله صلی الله علیه وسلم بذود و راع و امرهم ان یخرجوا فیه فیشربوا من
البانها و ابوالها فانطلقوا حتی اذا کانوا ناحیة الحرة کفروا بعد اسلامهم و قتلوا راعی النبی صلی

واستاقوا الذود فبلغ النبی صلی الله علیه وسلم فبعث الطلب فی آثارهم فامر بهم فسمروا اعینهم وقطعوا ایدیهم وترکوا فی ناحیة الحرة حتی ماتوا علی حالهم قال الله تعالی [illegible]

بیستم آنکه از حضرات ائمه نقل کنند که دوستی علی که بر حرم ایشان تهم بربیع الاول است آسه و تنبیح گناه صغیره و کبیره بر کسی نوشته نمیشود پس درینصورت اباحت کفر و جمیع معاصی در آن سه روز بجناب ائمه نسبت نمایند انتهی اقول روایه مستعین و ترغیب و ترهیب و فضائل اعمال و غیر آن ازین قبیل احادیث بطرق اهلسنت بلکه در جمیع اهل اسلام بسیار واقع است احصای آن تطویل بلاطائل است اگر آنجه درینمقام افاده فرموده است وجهی از صحت داشته باشد لازم آید که روایت آن احادیث بلکه تکلم بآن اغرا بر قبیح و مستلزم اباحت جمیع معاصی بوده جائز نباشد و هو باطل باجماع الامة مثلا در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده و در مشکوة نیز تخریج نموده قال اتیت النبی وعلیه ثوب ابیض وهو نائم ثم اتیته وقد استیقظ فقال ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات علی ذلك الا دخل الجنة قلت وان زنی وان سرق قال وان زنی وان سرق قلت وان زنی وان سرق قال وان زنی وان سرق قلت وان زنی وان سرق قال وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر یعنی گفت آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم حال آنکه بر آنحضرت جامه سفید بود و آنحضرت در خواب بود پس تر آمدم و آنحضرت بیدار شده بود پس فرمود نیست هیچ بنده که بگوید لا اله الا الله پس تر بران بمیرد مگر آنکه داخل بهشت میشود ابوذر گفت گفتم اگرچه زنا کرده باشد و دزدی کرده باشد فرمود اگرچه زنا کرده باشد و دزدی کرده باشد گفتم اگرچه زنا و دزدی کرده باشد فرمود اگرچه زنا و دزدی کرده باشد گفتم اگرچه زنا و دزدی کرده باشد فرمود اگرچه زنا و دزدی کرده باشد بر رغم انف ابی ذر رغم یعنی بخاک مالیدن درینجا کنایه از خوار و انقیاد است باکراهیت و کفر بالاجماع از معاصی خارج است زیرا که خطاب درینمقام با مومنین است و صورت وقوع ارتداد العیاذ بالله منه خروج از دائره اسلام حاصل میشود و شبهه استلزام اباحت جمیع معاصی ساقط است زیرا که تهدیدات و وعیدات که در شان گناهکاران وارد یافته بسیار است و این که گاهی در اثناء انزجار جائز است که بمعصیتها روزهای دیگران قدر عذاب کنند که خارج از حد و احصا باشد هرچند این معنی وضوح تمام دارد بنابر اطمینان قلب عوام بذکر عبارت شیخ عبد الحق دهلوی میپردازد

۴۰۱

سوده میشود و در ترجمه مشکوة بعد شرح حدیث ابوذر میفرماید بدانکه این حدیث دلالت کرده برانکه
مومن اگرچه فاسق باشد و مرتکب کبیره می درآید بهشت را با لعفو و مغفرت پروردگار بفضل و کرم او با لشفاعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم یا بعد از تعذیب و درآوردن در آتش بقدر گناه اما حدیث حرام بودن او بر نار
تاویل دران   که در حدیث معاذ گفته شد مذهب اهل سنت اینست که فاسق مومن است و مال
مومن آخر به بهشت است و احادیث صحیحه درین باب بسیار است و اجماع سلف از صحابه و تابعین همه برین بود
و اعتقادات پیش از ظهور اهل بدعت از معتزله و غیر ایشان همین بود و مذهب ایشان آنست که فاسق مومن نیست
و عمل داخل است در حقیقت ایمان و ایشان میگویند که اگر گوئیم بنده بمجرد لا اله الا الله به بهشت در آید باعث
میگردد او را بر اعتماد و غرور در ارتکاب معاصی فسق و فجور و میگویند که این اعتقاد مردم را از ربقه ملت و قید
شریعت می برآورد و نه چنین است که ایشان میگویند چه تهدیدات و وعیدات در شان عصات که وارد یافته
بسیار است و آن کافی است در انزجار و اگر خواهند بر یک معصیت عذاب کنند که بیرون از حصر و احصا باشد انتهی
کلامه قال الفاضل الناصب بیست و یکم جواز استعمال آبی که با و استنجا کرده باشند در شرب و دیگر حوایج طهارت
بجناب ائمه طیبین نسبت کنند انتهی اقول و به نستعین در آب استنجا نزد امامیه اختلاف است بعضی معفو میدانند
و جمعی گویند آب استنجا طاهر است یعنی برای عموم بلوی و رفع حرج حکم باسقاط نجاست ان شده و تفصیل آن
در باب فقهیات انشاء الله تعالی بعرض بیان می آید لیکن قول بعفو و حکم باسقاط نجاست مستلزم جواز استعمال
ان در شرب نیست چه انسان و گربه و نظائر اینها بالاتفاق طاهر است و محرم نیز ابوال و دواب ماکول اللحم حکم
باسقاط نجاست آن موافق بروایات امامیه واقع شده و در محرمیت آن شکی نیست و بغیر تداوی استعمال جایز نه
در تهذیب الاحکام از زراره روایت کرده عن احدهما علیهما السلام فی ابوال الدواب یصیب الثوب
فکرهته فقلت الیس لحومها حلالا قال بلی و لکن لیس مما جعله الله للاکل و بر تقدیر تنزل و تسلیم
در روایت نمودن این قسم احکام شناعتی نیست محدثین اهل سنت مانند ابو داود و ترمذی و نسائی تجویز
اغتسال و شنیع تر ازین را اسناد بحضرت سرور انام علیه و آله الصلوة و السلام مینمایند در روایت میکنند که در
زمان سعادت نشان آنحضرت علیه و آله الصلوة و السلام در مدینه منوره زادها الله شرفا اصحاب عظام
و دیگر مردم آنجا آب بیر بضاعه را استعمال مینمودند در وضو و غسل و شرب و دیگر حوایج ضروریه بکار میبردند
و دران چاه گوشت سگ و خون حیض و لته های حیض و عذره انسان می افکندند و آنحضرت در جواب

قال الناصب فی الفصل السابع من المطلب الاول من الباب الرابع ... السابع والعشرون جواز استعمال الماء المستنجی به

در جواب استفتا از استعمال آن سفیر مود الماء لاینجسه شی وابو داود یا ازین فراز تک نهاده قدم
از جاده حسن ادب بیرون گذاشته روایت نموده است که برای استعمال خاص جناب اقدس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که هزار جان قدسی فدای او باد بعضی از اصحاب این آب را آوردند در روایات آمده
عن ابی سعید الخدری ان رجلا سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان بئر بضاعة
یطرح فیها الکلاب والحائض فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الماء لا ینجسه شیء یعنی
مروی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال کرد و عرض کرد که در بیر بضاعه سگها و لته های حیض می افگنند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آب را چیزی نجس نمیکند نیز از ابو سعید خدری روایت کرده قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یقال له انه یستقی لک من بئر بضاعة وهی یلقی فیها
لحوم الکلاب والحائض وعذر الناس فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء
محصلش آنکه گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه بآنجناب عرض کرده شد که برای حضرت
خاص جناب تو از چاه بضاعه که در وی گوشت سگها و لته های حیض و غدره و گوه انسان انداخته میشود
آب آورده میشود آنحضرت فرمود تحقیق که آب طهور و پاک کننده است چیزی او را نجس نمیکند صاحب
جامع الاصول در شرح مسند شافعی فرموده قال الشافعی فی القدیم اخبرنا رجل عن ابیه
عن امه عن سهل بن سعد انه قال سقیت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیدی من
بئر بضاعة وهذا الرجل روی عنه هو ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی وقد روی غیره عن
لهیعه وابوه ثقة قال الفاضل الناصب بیست و دوم از حضرات ائمه روایت کنند که امت مرحومه
غیر امت ملعونه است رواه الصیرفی عن ابی عبد الله علیه السلام و در بعضی روایات نسبت امت
مصطفویه بجناب نیز بحضرت صادق علیه السلام کنند کما رواه الکلینی عنه حال آنکه از نص قرآن خیر امت
بشارت عطا شده و در حق ایشان فرموده وکذلک جعلناکم امة وسطا انتهی کلامه اقول
ویلستعین ملقب فرمودن حضرات ائمه علیهم السلام جمیع امت مرحومه را بامت ملعونه در حیز منع است
ملقب بعضی از امت که معتقد اعتقادات باطله ردیه و متصف بملکات فاسده خسیسه و منکر بعضی از
ضروریات دین اسلام بوده باشند مانند انکار وجوب مودة ذوی القربی و التزام بغض و عداوت
اهل بیت حضرت رسول خدا صلی الله علیه وعلیهم که بنی امیه و بنی مروان اتخذوهم ما کلاً انتهی ندارد

بلکه مطابق محکم کتاب است قوله تعالی والشجرة الملعونة فی القران امام رازی در تفسیر کبیر و نیشاپوری در تفسیر خود
از ابن عباس روایت کرده اند ان الشجرة الملعونة فی القران بنو امیة هرگاه خداتعالی این فرقه شجره
ملعونه تعبیر فرموده باشد در تلقیب آنها باسم ملعونه شناعتی نخواهد بود ع آنچه حق کرد ما چرا نکنیم هم
برین قیاس تلقیب جمیع ملت مرحومه بخنازیر ممنوع است و تلقیب بعضی از آنها که بمفحوای اولئک کالانعام
بل هم اضل سبیلا بصفات و خصائل بهائم بلکه کلاب و خنازیر متصف و متخلق بوده بغض و عداوت خاندان
نبوت را شعار و دثار خود ساخته منکر ضروریات دین باشند مسلم است و محذوری ندارد و موجب شناعتی نیست
چه اگر تلقیب نواصب بخنازیر شناعتی داشته باشد تشنیع بناصب منافق نیز عاید خواهد شد که در منتخب کتاب
تنصیص نموده که اهل سنت نواصب را بدترین کلمه گویان و کمتر کلاب و خنازیر میدانند انتهی الجواب بالجمله
تلقیب این گروه بخنازیر باعتبار صورت خلقی انهاست و این معنی مبنی بر دقیقه کشفی حکمی است که در دیباچه سیف
قاطع ملقب بشمشیر بران که در جواب سیف مسلول ملقب بشمشیر برهنه مفصلا رقم زده کلک بیان گشته مرقوم شده
مقام از ذکر آن ابی است من شاء الاطلاع علیها فلیرجع الیها و لنعم ما نسخ فی شانهم حین تحریر ذلک الکتاب
رباعی ناصب چه خر و خرس که با شور و شر است ۞ ابلیس که سخره سگ غرش را ابتر است ۞ با شیر خدا چون سگ
دیوانه عدو است ۞ خوک است بمعنی و بصورت بشر است ۞ هرچند این معنی نزد عارفان حق بین از بدیهیات مشاهدات است
لیکن بجهت اطمینان تنبیه عوام که چشم بصیرت ایشان از ادراک حقایق عور است عادت الهی نیز برین
جریان یافته که دشمن خاندان عصمت و طهارت را بصورت نجس خوک مسخ میکند در صواعق محرقه از منصور
روایت کرده هذه عبارته ذکر البارزی عن المنصور انه رای رجلا بالشام وجهه وجه خنزیر
فساله فقال انه کان یلعن علیا کل یوم الف مرة و فی یوم جمعة اربعة الاف مرة و اولاده
معه فرایت النبی صلی الله علیه وسلم و ذکر منا ما طویلا من جملته ان الحسین شکاه الیه
فلعنه ثم بصق فی وجهه فصار موضع بصاقه خنزیرا و صار ایة للناس محصل معنی آنکه
منصور روایت کرده که در شام شخصی را دید که روی پلیدش بصورت خوک مسخ شده بود از سبب آن
استفسار نموده آن مرد گفت که هر روز جناب مرتضوی و اولاد امجادش را هزار بار لعن مینمودم و روز جمعه
چهار هزار بار پس روزی حضرت رسالت پناه را در خواب دیدم خواب طولانی ذکر کرد از جمله آن این بود
که حضرت امام حسین علیه السلام شکایت از عمل او بجناب نبوی نموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم لعن

لعن برو کرد و آب دهان مبارک بر روی شوهرش انداخت پس روی او بصورت خوک مسخ شد و وقوع این امر از
مردم از جمله آیات الهی گردید انتهی ترجمه کلامه و ازانجا که مصداق وجه که ملقب بملعونه بودن ازینجا تعین مصداق
خیر امت و امت وسط در شان آنها نزول یافته متعذر است پس مخالفت با کتاب الله لازم نمی آید **قال**
الفاضل الناصب بالجمله غرض این طائفه ایقاع مخالفت است فیما بین الثقلین تا سر کلاه دین و شریعت گم شود
و تمسک بکتاب الله بسبب ادعای تحریف و زیادت و نقصان و تغییر و تبدیل برهم خورد و تمسک بعترت
بجهت تکفیر و حکم بارتداد مفضی و روایات مخالف کتاب الله از بعضی متعذر شود و خلائق خدا مثل بهائم
و انعام غیر مقید بقیدی هرچه خواسته باشند کنند انتهی **اقول** و به نستعین آنچه درین مقام ادعا نموده مکابره
صریحه است چه بر ناظران کتب امامیه که متصف بصفت انصاف و مجتنب از تعصب و اعتساف باشند ظاهر است
که معتقد امامیه آنست که در علم متشابهات کتاب رجوع بعترت طاهره که ائمه معصومین علیهم السلام باشند
واجب است و در وقت تعارض اخبار مرویه از ان مقتدایان عرض آن اخبار بر کتاب الله لازم است تا
هرچیز که مضمون آن موافق کتاب بوده باشد عمل بآن نموده شود و آنچه مخالف باشد تاویل یا طرح آن نموده اند
و در نقل و روایت احادیث که دال بر وقوع تحریف و زیادت و نقصان و تغیر و تبدیل در قرآن مجید است
اهلسنت با امامیه شریک اند چنانچه مکرر از روی کتب معتبره ایشان مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر صحاح
سته و غیران نقل نموده شد با آنکه در وجوب عمل بکلام الله متداول نزد امامیه خلافی نیست نیز امامیه اعتقاد
دارند که جمیع کتاب الله متداول در اعلی درجات بلاغت است لحنی و سقمی و غلطی دران واقع نیست اجماع
جمیع علمای امامیه برین معنی واقع است و خلاف از علمای امامیه به طریق اعتقاد و نه بر سبیل روایت مروی نیست
و اهلسنت از حضرت عثمان خود روایت کرده اند که در کلام الله لحن واقع است و حمزه بن زیات را هنگام رویت
و ملاقات با جناب باری عز اسمه و عرض کلام الله بر مصنفش در ده مقام سقم اعرابی و سقطی دریافت شده
علمای اهلسنت این قول باطل او را بر سر و چشم گذاشته بقرارت بر زخیه موسوم ساخته اند و تمسک و اعتصام
امامیه بعترت طاهره ازان مشهورتر است که احتیاجی به بیان داشته باشد و محض باین جرم ظلم و جوری که از
روسای اهلسنت برین فرقه بمغتفه و میرود روشن تر از آفتاب است بخلاف اهلسنت که نام عترت طاهره
نمی برند و نمیدانند تا باتباع و اقتدا چه رسد و ازانجا که مراد از عترت در حدیث ثقلین و نظائر آن
ائمه معصومین علیهم السلام که عالم بعلوم کتاب الله اند چنانچه در مجلس مبین شده و قدری

۴۰۵

ازان بسبق ذکر یافت پس ذکر شنائع بعضی از ساداتست که در کتب امامیه واقع است قدحی در مقصد نمیکند و نیز
هتک حرمت عترت طاهره و ظلم و جوری که از رؤسای مخالفین واقع شده ازان واضح تر است که خفای
در ان بوده باشد و ایقاع مخالفت فیما بین الثقلین سیما نامرضیه اهل خلاف است که ببهانه حسبنا کتاب الله
از اتباع و اقتدای عترت طاهره که شفیق قران اند اعراض نموده معانی کتاب الهی را بر طبق آرای
کاسده و اهوای فاسده خود تحریف کردند و ابداع قیاس در احکام شرعیه نمودند بلکه بعضی از ایشان
تجویز نسخ کتاب و سنت بقیاس مینمایند در شرح بزدوی گفته و اعلم ان القیاس المظنون لا یکون
ناسخا لشیء عند الجمهور سواء کان جلیا او خفیا ونقل عن ابی العباس بن شریح من اصحاب
الشافعی النسخ یجوز به لان النسخ بیان کالتخصیص فما جاز التخصیص جاز النسخ به ایضا وکان
ابو القاسم الانماطی من اصحابه لا یجوز ذلک بقیاس الشبه و یجوز بقیاس مستخرج من الاصول
وکان یقول کل قیاس هو مستخرج من القران یجوز نسخ الکتاب به وکل قیاس هو مستخرج من
السنة یجوز نسخ السنة به لان هذا فی الحقیقة نسخ الکتاب بالکتاب ونسخ السنة بالسنة
فثبوت الحکم بمثل هذا القیاس یکون محالا علی الکتاب والسنة والقیاس یکثر بمجال النص وذکر
فی بعض الکتب ان النسخ یجوز عند ابی القاسم بالقیاس الجلی دون الخفی غزالی در مستصفی میفرماید
قال اصحاب الشافعی یجوز النسخ بالقیاس الجلی ونحن نقول لفظ الجلی مبهم ان اراد به المقطوع
فهو صحیح واما المظنون فلا انتهی بالجمله از همه عجیب تر آنکه با آنکه مشهور است که الاجماع لا ینسخ ولا ینسخ
بعضی از مشایخ اهل سنت قائل شده اند که اجماع ناسخ کتاب و سنت میتواند شد در شرح بزدوی گفته فلذا
الاجماع یجوز ان یکون ناسخا للکتاب والسنة والاجماع عند بعض مشایخنا منهم عیسی بن
ابان والیه ذهب بعض المعتزلة تمسکوا بما روی ان عثمان رضی الله عنه لما حجب الام عن الثلث
الی السدس باخوین قال ابن عباس کیف تحجبها باخوین وقد قال الله تعالی فان کان له اخوة
فلامه السدس والاخوان لیسا باخوة فقال حجبها قومک یا غلام فدل علی جواز النسخ
بالاجماع وبان المؤلفة قلوبهم سقط نصیبهم من الصدقات بالاجماع المنعقد فی زمان ابی بکر
رضی الله عنه وبان الاجماع حجة من حجج الشرع موجبة للعلم کالکتاب والسنة فیجوز ان
یثبت به النسخ کالنصوص الا تری انه اقوی من الخبر المشهور والنسخ بالخبر المشهور جائز حتی یجوز به

۴۰۷

یجوز به الزیادة علی النص الذی هی نسخ فبالاجماع اولی انتهی بالجمله هرگاه قران مجید باآنکه ناسخ کتب سماویه سابقه است قیاس و اجماع ناسخ آن بوده باشد و احکام آن بقیاس قائسین و اجماع مجمعین منسوخ گردد پس کلام الله مطلقا از درجهٔ اعتبار ساقط باشد و عترت خود بفحوای حسبنا کتاب الله مناط اعتبار مستند پس این هر دو چیز عالیقدر را قدری و منزلتی نمانده باشد نعوذ بالله من هذه الاعتقادات الفاسدة قال الفاضل الناصب چون از تقریر این فائده اجل فارغ شدیم ذیل این فائده را که بس نفیس عمده است نیز بعرض بیان آریم باید دانست که ائمه پیشوایان این گروه از حضرات ائمه روایت کرده اند و از امتمسک باقوال غریب و افعال هم قرار داده اند ائمه برادران ایشان و بنی اعمام ایشان رد و تکذیب نموده اند و بر عاقل پوشیده نیست که اقوال و افعال شخص بر فرزندان و برادران و اقربا و عشائر او قسمی که ثبوت می یابد بر دیگری گاه گاه صحبت او نمی رسد چه خواهد بود علی الخصوص که فرزندان و اقارب هم مشرب و مناسب او در این طریق هم باشند و این رد و تکذیب در کتب ایشان بروایات صحیحه موجود است برای نمونه یک دو مسئله ذکر کنیم تا دلیل واضح باشد بر کذب روایات ایشان زید شهید علیه الرحمه که از فرزندان امام سجاد است بزهد و تقوی و علم و بزرگی مشهور و ممتاز است یاران امام سجاد را در روایات بسیار تکذیب فرموده در مسائل بسیار تضلیل نموده مثل مسئله تفضیل ائمه بر انبیا علیهم السلام و مسئله سب خلفای ثلثه و تبری از ایشان و در اینجا مسئله امامت که رأس المسائل این وجه است بیان نمائیم زیرا که این مسئله نزد ایشان از متواترات و اجماعیات اهل بیت است و بنا بر آنکه علم این مسئله هر همه را از خاندان عالیشان بوجه تام حاصل باشد روی الکلینی عن ابان قال اخبرنی الاحول ان زید بن علی بعث الیه وهو مختف قال فاتیته فقال یا ابا جعفر ما تقول ان طرقك طارق منا اتخرج معه قال فقلت له ان کان هو اباك او اخاك خرجت معه فقال لی زید انا اخرج فاجاهد هولاء القوم فاخرج معی فقلت لا افعل جعلت فداك فقال اترغب بنفسك عن نفسی فقلت انما هی نفس واحدة فان کان لله فی الارض حجة فالمتخلف عنك ناج والخارج معك هالك وان لم یکن لله حجة فالمتخلف عنك والخارج معك سواء فقال یا ابا جعفر کنت اجلس مع ابی فی الخوان فیلقمنی اللقمة السمینة ویبرد لی اللقمة الحارة حتی تبرد شفقة علی ولم یشفق علی حر النار اذا اخبرك ولم یخبرنی فقال قلت خاف ان لا تقبل فتدخل النار واخبرنی فان قبلت نجوت وان لم اقبل لم یبال ان ادخل النار و این روایت دلیل صریح است بر آنکه حضرت زید شهید احول را در تعیین امامت محمد باقر تکذیب نموده حالانکه این

از حضرت امام جعفر صادق که فرزند قایم مقام امام محمد باقر بود باید شنید و تامل باید کرد که مطابق کلام زید بهست یا موافق قول احوال و بین قاضی نور الله در مجالس المومنین در احوال فضیل بن یسار از امالی شیخ ابن بابویه نقل کرده روایت کرد فضیل گفت در محاربه زید بن علی با طاغیان لشکر شام با او همراه بودم و چون بعد از شهادت زید به مدینه رفتم در خدمت حضرت امام جعفر صادق رسیدم حضرت از من پرسید که ای فضیل با عم من در قتال اهل شام حاضر بودی گفتم بلی انگاه فرمود که چند کس را از ایشان کشتی گفتم شش کس را فرمود مبادا ترا شکی در حلال خون ایشان باشد گفتم که اگر شکی در ان میداشتم چرا ایشان را میکشتم انگاه شنیدم که انحضرت فرمود اشرکنی الله فی تلک الدماء والله مضی عمی هو واصحابه شهداء مثل ما مضی علی علی بن ابی طالب واصحابه انتهی بلفظه در تشبیه که در کلام امام جعفر واقع شده غور در کار است ظاهر است که حال امام باعتقاد صادق با حضرت امیر المومنین در یک مرتبه و از یک باب است پس زید در جمیع معتقدات خود بر حق بود در خروج خود بالاصالت نه بنیابت دیگری بر صواب بود والا حکم بشهادت و تشبیه بحالت حضرت امیر است نباید و انچه احوال در جواب امام زاده هذیان سرائی کرده تقریب بیوفائی برادر سراسر پیچ و بیمعنی است بچند وجه اول انکه درینصورت حضرت ابراهیم در حق پدر خود ترک اصلح نموده باشد که او را دعوت بدین اسلام کرد و ایمان نیاورد و عصیان ورزید و دوزخی شد و اگر شیعه در حق پدر حضرت ابراهیم که معتقد ایمان او یند این مسلم ندارند در حق آزر که مربی و بجای پدر او بود چنانچه در نص قرانی او را جابجا به پدری یاد کرده این همه جور و جفا روا نموده و علی هذا القیاس جمیع انبیا اقارب عشایر خود را دعوت نمودند و انها قبول نکردند مثل ابو لهب احزاب او پس انبیا در حق آنها حیف و ظلم و قطع رحم کرده باشند بلکه پیغمبر ما حاشا عن ذلک که سبب هلاکت ابدیه امت و بر امت خود مهربان تر است از مادر و پدر ایشان بلکه رحمة للعالمین است با وصفی که مصلحت در عدم تعیین امام فهمیده سکوت فرموده بود چنانچه ملا عبد الله مشهدی در اظهار الحق نقل نموده عن حذیفة قال قالوا یا رسول الله لو استخلفت قال ان استخلفت علیکم فعصیتمونی عذبتم ولکن ما حدثکم حذیفة فصدقوه وما اقرأکم عبد الله فاقرؤه خدا داند که آخر ما چه شد که نص بر امامت حضرت امیر فرموده و هیچکس قبول نداشت و تمام یاران خود را که بسعی بیست و سه سال رو براه آورده بودند و آئین اسلام آموخته یکقلم در هلاک ابدی انداخت و همه را دوزخی کرد و به تبعیت اینها تمام امت گمراه شده در ورطه ضلالت افتاد دوم انکه امامت از اصول واجبات است جهل ان چه قسم عذر شود و اگر زید را پدر بزرگوار

بزرگوارش اطلاع این اصل اعتقادی نداد این بی اطلاعی او چه کار کرد آخر دوزخی شد علی الخصوص که زید
بر جهل بسیط نماند بلکه منکر امامت باقر و مدعی امامت خود شد اگر این قسم جهل هم عذر باشد پس کبرای صحابه
بلکه جمیع نواصب نیز ناجی باشند زیرا که ایشان را هم نصوص امامت حضرت امیر بطریق تواتر و قطع وسالم
از معارض نرسیده بود و قد روی الکلینی فی خبر طویل عن مقرن عن ابی عبد الله علیه السلام
انه قال لا یدخل الجنة الا من عرفناه ولا یدخل النار الا من انکرنا وانکرناه سوم آنکه تواتر نزد زید
و مذهبش آنست که پدر او را خبر نداد که در عالم امامی هم میباید که صاحب زعامت کبری باشد و حجت الهی
در زمین بود نه آنکه تعیین امام فقط و یا عدد ائمه بیان نفرموده و در بیان امر اول خود اصلا خوف صدم قبول
نبود پس جواب احوال چنین دیده و بیان او خطا در خطا کرده و چرا پدر بزرگوار او امارات امام بوجه کلی
شناختن نداد تا خود بخود میدانست که فلانی امام است بر من حال آنکه نزد اثنا عشریه امام را خواص
و امارات است که در دیگران یافته نمیشود مثل مختون و مسرور پیدا شدن فی غیر ذلک و صحیفه اعمال زید
از آن علامات خالی و عاری بود چهارم آنکه امام نایب نبی است پس بر او فرض باشد که به مکلف را بضرورت
دین آگاه سازد تا لطف تمام شده باشد هر که باشد درینجا شفقت پدری و مهر فرزندی بکار نمی آید
و فرق در اقارب و اجانب در تبلیغ احکام سابق نبوت و امامت نیست بلکه اقارب را زیاده از
اجانب تخویف و تهدید باید کرد قوله تعالی وانذر عشیرتك الاقربین وقوله لتنذر ام القری
ومن حولها پنجم آنکه نزد شیعه از مقررات است که امامت ائمه اثنا عشریه بترتیب و تعیین نام هر یک
منصوص حضرت پیغمبر است بلکه منزل از جانب خدا است پس قول پدر را درینجا دخلی نبود میبایستی نص پیغمبر
باو نمود تا بدستور سایر احکام دین بحکم ایمان قبولش میکرد ششم آنکه حاجت تبلیغ پدر چرا بود این
نص خود در تمام عالم شهرت داشت زیرا که متواتر بود خصوصا در اهل بیت شایع تر و مشهورتر هر کنیزک
خانگی او را تلاوت میکرد و در پس سکیفت مثل اعداد رکعات و اوقات صلوة موقوف بر تعلیم مسائل
خفیه میباشد نه نصوص متواتره جلیه در تمام اهل ملل و نحل شایع و ذایع است که صبیان را
در اول سن تمیز تلقین امهات دین میکنند این مسئله که اهم مسائل بود حضرات امام سجاد از
فرزند دلبند خویش چه قسم اخفا میکرد حال آنکه حضرت زید بالاجماع شیعه و سنی از فرزندان
سعادتمند و ملازم صحبت پدر بزرگوار خود بود و بر روش پدر زیست می میکرد خوف رد

بتکذیب زنان فرزند سعادت مند خود نداشت هفتم آنکه حضرت امام سجاد اگر این مسئله را بزید نگفت چه فایده شد اخر امام وقت او را بامامت خود دعوت نموده باشد و او رد و قبول دعوتش کرده باشد دیگر اخبار او در انوقت محض بیفائده باشد و حضرات ایمه ازین حرکات لغو و بیفائده پاکند و بعضی از نوشمندان شیعه درین ترک اخبار بزید قیاس کنند بر قصه خواب حضرت یوسف و منع کردن حضرت یعقوب ایشان را ازانکه بدیگر برادران خبر دهد تا عرق حسد ایشان بجوشش نیاید و در پی ایذای حضرت یوسف نشوند و این قیاس صحیح فاسد است زیرا که مع الفارق است بیان خواب نه بر حضرت یوسف واجب بود و نه بر حضرت یعقوب و نه از اصول دین بود و نه از مسائل شرعیه محض بشارتی بود در حق حضرت یوسف که دلالت به بزرگی یوسف میکرد و اظهار بشارات بر ذمه انبیا لازم نیست بلکه در جاهای بسیار انرا منع فرموده اند زیرا که موجب عجب میشود در حق صاحب بشارت و محرک حسد میشود در حق شرکای او حدیث صحیح است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود لولا ان تبطر قریش لاخبرتها بما لها عند الله نیز بعد از بشارت بدخول بهشت هر کسی را که باعتقاد صحیح کلمه خوانده است معاذ بن جبل را فرمود لا تبشرها فيتكلوا و ثبوت نبوت حضرت یوسف موقوف بر تعبیر این رؤیا نبود بخلاف امامت ایمه لاحقین که بر نص امام سابق یا تبلیغ او موقوف است و مکلف بدون آن حصول علم محال انتهی کلامه **اقول** و به نستعین انچه درین مقام هذیان سرای نموده سراسر پوچ و بیمعنی است بچند وجه دوم است اول انکه قول او انچه امامیه در باب امامت از حضرات ایمه معصومین علیهم السلام روایت میکنند برادران و بنی اعمام ایشان آنرا تکذیب مینمایند محل نظر است و ردو تکذیب جمیع برادران و بنی اعمام در حیز منع است رجوع بکتب رجال و احادیث و سیر و تواریخ شاهد کذب اوست و ردو تکذیب بعضی اقربا و عشایر بر تقدیر تسلیم محذوری ندارد دوم انکه قول او اقوال و افعال شخص بر فرزندان و اقارب و عشایر او قسمیکه مکشوف میباشد بر دیگری که گاه گاه بصحبت او برسد چرا خواهد بود الخ از حلیه سداد خارج است کمتر بصحبت رسیدن اصحاب ایمه بالنسبة اقارب و عشایر ایشان غیر مسلم است بلکه مقدمه بر عکس است چنانچه کتب رجال و تاریخ و سیر بان ناطق است نیز در محرمیت اسرار و اطلاع دادن بر خبایا و استتار مودت و حسن عقیدت و صفای طویت مشروط است مجرد قرابت و خویشاوندی کفایت نمیکند بسا مقدمات که بر دوستان مخلص اظهار آن مینمایند و از اقربا و عشایر مخفی میدارند بالجمله این مقدمه از جمله بدیهیات است و تشکیک دران مسموع و مقبول نیست و احوال ابولهب و سایر قریش و دیگر عشایر انحضرت علیه و آله الصلوة و السلام در دفع تشکیک او کافی است سوم انکه قول او این است

روایت دلیل صریح است بر آنکه حضرت زید شهید احول را در تعیین امامت امام محمد باقر تکذیب نموده در حین منع است
زیرا که کلام منوط بر خروج و ترک خروج است چنانچه سیاق روایت بر آن دلالت دارد و عنقریب انشاء الله تعالی
بتمامه مذکور میشود قال صدر المتالهین فی شرح الکافی ان زید بن علی بن الحسین علیهما السلام
حین اراد الخروج وکان مستخفیا بعث الی ابی جعفر الاحول مؤمن الطاق لیتبعه فی الخروج
فلما حضره استفسر منه اولا علی وجه الاجمال ان قرعه قارع من اهل البیت للخروج معه
ایجیب دعوته ام لا فاجاب الاحول بالتفصیل فلما سمع من زید خلاف ذلک وانه یجیب ویطیع
امر ابیه واخیه یعنی السجاد والباقر علیهما السلام خرج بالدعوة بالخروج معه فاجابه
بالانکار الصریح وقوله یا ابا جعفر کنت اجلس مع ابی الی قوله ولم یخبرنی ترک الخروج معه
ما فیه بزعمه من الهلاک عند ما اخبرک فاجاب صاحب الطاق ان اباک من غایة شفقته
وخوفه علیک من حر النار لم یخبرک بالنهی عن الخروج حیث خاف علیک العقوق ومخالفة
امر الاب خصوصا الامام المفروض الطاعة واما انا فاخبرنی بذلک لغیر معتد بشانی
ولا مبال بامری مبالاته بامرک فان قبلت نجوت والا فهلکت و حاصل که این روایت زید شهید
دلالت بر انکار امامت حضرت امام محمد باقر علیه السلام ندارد و خروج مستلزم انکار امامت امام نیست سیم
آنکه زید شهید در ترک خروج امتثال امام وقت میفرمود و همین مستلزم محذوری نیست چهارم آنکه قول او درین
تشبیه که در کلام امام جعفر واقع شده غوری درکار است الی آخره در نهایت رکاکت و دلیل بر عدم توغل او است
در علم بیان زیرا که در تشبیه مماثلت مشبه با مشبه به در وجه شبه کافی است مماثلت در جمیع وجوه لازم نیست
مثلا هرگاه بگویند روی معشوق مانند آفتاب است غرض از آن مشابهت و مساوات او است با آفتاب در ضیا
و نورانی بودنش مساوات در کرویت و جزویت فلک و ارتکاز در آن لازم نمی آید غرض درین مقام تشبیه زید شهید است
با حضرت امیر المومنین در بر حق بودن هر دو بزرگوار و ضال و مضل بودن محاربین آنها اینمعنی اصلا مستلزم [illegible]
هر دو جناب در اصالت و نیابت نیست پنجم آنکه کلام چنانکه دانستی در خروج و ترک خروج است نه در تعیین امام وقت
و خروج و ترک خروج از اصول واجبات نیست که ابلاغ آن بر امام واجب باشد و جاهل بحکم آن معذور نبود پس شکوک
و شبهه که منشا آن عدم تحصیل مرام قایل است مندفع باشد بالجمله شکوک مذکوره که با ناشی از عدم فهم محل نزاع است
چه زید شهید رضی الله عنه و مومن الطاق هر دو قایل بامامت امام وقت بودند چنانچه کتب امامیه بآن ناطق است

ونزاع درمیان ایشان در همین مسئله بود که خروج بسیف در طلب سلطنت و ریاست ظاهریه بغیر اذن امام جائز است
یا نه مذهب زید شهید رضی الله عنه آن بود که طلب سلطنت و ریاست ظاهریه هرگاه غرض از آن احقاق حق
و ازهاق باطل و تنفیذ اوامر و نواهی حجت الهی بوده باشد جائز است خواه اذن از امام حاصل شود یا نه مومن
الطاق قائل بعدم جواز بود و خصوص احتجاج که مومن الطاق با آنجناب که در باب استفتای خود از تشرف اندوز
شدن در کتاب سعادت انتساب نموده آنست که امر خالی از دو شق نیست یا حجت الهی بر روی زمین هست
یا نیست اگر حجت الهی بر روی زمین هست در صورت خروج با تو که بغیر اذن حجة الله است آن خروج موجب
هلاک و تخلف نمودن از تو باعث نجات هست و اگر حجت الهی بر روی زمین نیست بنابرین تقدیر خروج و عدم
خروج برابر و مساوی است و آنجناب در معرض جواب فرموده که پدر بزرگوار من مرا بسیار دوست میداشت
از نهایت شفقت لقمه طعام سرد کرده بخوردن من میداد تا از حرارت آن ضرری بمن نرسد اگر خروج
برای طلب سلطنت و ریاست ظاهریه موجب هلاکت عقبی میبود و ترک خروج باعث نجات میبود پدرم
مرا از آن اخبار میفرمود مومن الطاق گذارش جواب چنین نمود که والد ماجد تو بجهت خوف عقوق و وقوع
در مخالفت پدر بزرگوار که امام مفترض الطاعة بود ترا ازین امر اخبار ننمود و مخصص که فهم محل نزاع را
متوقف ... و رفع شکوک مذکوره مبنی بر کافی است ایضاح مستبصرانه از تفصیل اجمال مبادرت نموده میگویم
که کلام مختل النظام او بچند وجه مردود است اولا آنکه قول او اول در صورت حضرت ابراهیم در حق
پدر خود الخ بوجوه مخدوش است چه کلام چنانکه دانستی در خروج برای طلب سلطنت و ریاست ظاهریه و ترک
خروج است نه در امامت پس نقض بدعوت انبیا و دعوت حضرت ختم المرسلین علیه و آله و علیهم الصلوة
والسلام اقارب و عشایر خود را در مقام اصلا اتجاهی ندارد و سکوت حضرت سید امام علیه و آله الصلوة
والسلام بر امامت حضرت امیرالمومنین علیه السلام غیر مسلم است و حالتی که در اظهار الحق مصنفش ملا عبد الله
مشهدی که مصنف آن مصنف مجهول تر است معهذا گفته خود از کتب احادیث اهل سنت است سند بر امامیه
نمیتواند شد ثانیا آنکه قول او دوم آنکه امامت از اصول واجبات است الخ نیز ناشی از عدم فهم محل نزاع است
بودن امامت از اصول واجبات مسلم است لیکن خروج برای طلب سلطنت و ریاست ظاهریه و ترک خروج
از اصول واجبات نیست تا نقضی بمدعا برساند و انکار زید شهید امامت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
و خروج او بزعم ادعای امامت برای خود غیر مسلم است چنانچه در کتب امامیه مفصل بمعنی وارد است ثالثا

ثالثا انکه قول او سوم انکه مقتول له زید الخ از حلیه سداد خارج است چه انچه زعم نموده که مقتول زید در عهد هشتم
انست که پدر بزرگوار او و اخبر نداد که در عالم امامی میباید که صاحب عامت کبری و حجت باشد
مسلم نیست چه مقتول له زید و مذهبش آنست که در عالم امامی می باید که حجت الهی بر خلق باشد لیکن خود
برای طلب سلطنت بغیر اذن امام هرگاه غرض از ان تنفیذ اوامر و نواهی و اجرای احکام حجت الهی باشد
جایز نیست و اگر خروج برای طلب سلطنت محرم و باعث هلاک و ترک ان موجب نجات میبود و پدر بزرگوار
من مر ازان اخبار میفرمود و بر ترک ان مامور میساخت و مسموع و مختص ان پیدا شدن از اعاظم علم
امامت نیست نه از اعاظم سلطنت و ریاست ظاهریه پس انتفا و عدم تحقق ان در زید شهید موجب
نقض بعد عامه و باعث انقاعد او از طلب سلطنت نمیشود رابعا انکه قول او چهارم انکه امام نایب
نبی است الخ سلمنا که امام نایب نبی است ابلاغ ضروریات دین برو لازم لیکن خروج برای سلطنت
و ترک خروج و تعیین اسامی سلاطین از ضروریات دین نیست تا عدم اظهار آن و بر ترک خروج امر
نکردن منافی منصب و مخالف قوله تعالی وانذر عشیرتک الاقربین و قوله تعالی لتنذر ام القری
و ما حولها بوده باشد خامسا انکه قول او پنجم انکه نزد شیعه از مقررات است الخ سلمنا نزد شیعه
از مقررات است که امامت ائمه اثنا عشر به ترتیب و تعیین نام هر یک بنصوص حضرت پیغمبر بلکه
منصوص از جانب خداست لیکن منصوص بودن سلطنت سلاطین به ترتیب و تعیین نام هر یک
کلام در انست از خدا و رسول در حیز منع است سادسا انکه قول او ششم انکه حاجت تبلیغ نص
چرا بود الخ تواتر نصوص ناصه بر امامت ائمه مسلم است لیکن تواتر نصوص ناصه بر خروج برای طلب سلطنت
و ترک ان که کلام در انست ممنوع است باانکه انچه بر زبان قلمش در مقام جاری گشته بهیچ مخصص نیست چه
تلاوت کنیزان نصوص متواتره را و قیام نمودن انها بدارس آن از شرایط تواتر نیست امور
بسیاری از متواترات اند که کنیزان و نظایر انها را علم بان حاصل نیست فضلا عن التلاوة و المدارسة
چه وجود بصره و بغداد و تصدی شیخین خلافت ظاهریه را بعد ارتحال سرور انام علیه و آله الصلوة
والسلام بلا شبهه از متواترات است باانکه اکثر کنیزان و نظایر انها نام بصره و بغداد و اسامی سوی
شیخین نشنیده اند تا بمدارسته چه رسد و شهرت متواتر در تمام عالم از کران تا کران و حصول علم بان
بجمیع اشخاص در جمیع نواحی و جمیع بلاد عالم چنانچه ظاهر کلام متن مشعر بدان است نیز از شرایط تواتر نیست

چه دعوت آنحضرت صلی الله علیه واله وظهور معجزات بر دست حق پرست آنحضرت از متواترات است ودر آنکه شبهه
در اقاصی بلاد چین و بعضی بلاد هند و بعضی جزایر که هنوز صیت اسلام بگوش سکان آن بلاد نرسیده
بهیچ کس را اطلاعی بآن حاصل نیست الا من شذ منهم اگر شهرت متواتر در جمیع عالم از کران تا کران از شرایط تواتر
بودی لازم آمدی که این اخبار متواتر نباشند و این یعنی خلاف اجماع اهل اسلام و مخالف اقوال اولوا العقول
والاحلام است سابعا آنکه هفتم آنکه حضرت امام سجاد و اگر این مسئله را اخ قبول نکردند بر شهید رضی الله عنه.
دعوت امام حق را در حیز منع است و کلام در عدم اخبار بخروج برای طلب سلطنت و ترک خروج است نه
در امامت و تعیین امام وقت و عدم حصول فائده عدم اخبار و اظهار آن در حیز منع است ششم آنکه
قول او و بعضی دانشمندان شیعه الخ از عجائب اقاویل و دلیل مشرف شدن اوست بملاحظه کتب امامیه نیز اگر این
مضمون از کلام مومن الطاق و غیره روایتی است که فاضل ناصب از او نقل نموده و این قول نص است بر مغایرت
و افتراق قائلین در این مقام ذکر روایت بتمامها مناسب نمود تا ناظران را بر قلت تتبع او وثیقه باشد پس بدانکه
کلینی در کتاب الحجة کافی روایت نموده عن ابان قال اخبرني الاحول ان زيد بن علي بن الحسين
عليهما السلام بعث اليه وهو مستخف قال فاتيته فقال لي يا ابا جعفر ما تقول ان طرقك
طارق منا اتخرج معه قال فقلت له ان كان اباك واخاك خرجت معه قال فقال
فانا اريد الخروج اجادل هولاء القوم فاخرج معي قال قلت لا افعل جعلت فداك
قال فقال لي اترغب بنفسك عني قال فقلت له انما هي نفس واحدة فان كان لله في الارض
حجة فالمتخلف عنك ناج والخارج معك هالك والا يكن لله حجة في الارض فالمتخلف
عنك والخارج سواء قال فقال لي يا ابا جعفر كنت اجلس مع ابي على الخوان فيلقمني البضعة
السمينة ويبرد لي اللقمة الحارة حتى تبرد شفقة علي ولم يشفق علي من حر النار اذا خبرك
ولم يخبرني به فقلت له جعلت فداك من شفقته عليك من حر النار لم يخبرك خاف
عليك ان لا يقبل فتدخل النار واخبرني انا فان قبلت نجوت وان لم اقبل لم يبال ان
ادخل النار ثم قلت له جعلت فداك انتم افضل ام الانبياء قال بل الانبياء قال قلت
يقول يعقوب ليوسف يا بني لا تقصص رؤياك على اخوتك فيكيدوا لك كيدا لم يخبرهم
حتى كانوا لا يكيدونه ولكن كتمهم ذلك فكذا ابوك كتمك لانه خاف عليك قال فقال اما والله

والله لئن قلت بذلك لقد حدثني صاحب بالمدينة انى اقتل واصلب بالكناسة وان عنده الصحيفة فيها قتلى وصلبى الحديث از اينجا كه كلام در خروج زيد و نهى از خروج است و آن متضمن بشارت اجتماع عساكر و حصول جاه و حشم در ظل رايت اوست مژده رسيدن او بعز شهادت پس ابلاغ اين نيز مثابه امر كتمان رؤياى حضرت يوسف باشد پس قايل شدن بفرق كه آن از قبيل بشارت است و اين از جمله ابلاغ واجبات از منهج سداد خارج باشد قال الفاضل الناصب بجمله حالت تمسك اين فرقه بعترت طاهره اين است كه واضح شد و كتاب خود بزعم ايشان قابل تمسك نمانده پس هر دو حبل متين از دست داده حيران تيه ضلالات مانده اند و اگر شيعه گويند كه ما با وصف تكفير و تضليل بعضى عترت در روايت شنايع و قبايح ديگر باقوال و افعال ايشان با ايشان تمسك مينمائيم بخلاف اهل سنت و معنى تمسك همين است كه اقوال و افعال محض را مقتداى خود سازد و گو در ضمن تعظيم باشد يا در ضمن اهانت مثلا اگر شخصى قران را معاذ الله در قاذورات انداز د يا مرشد و هادى خود را رسن بسته بر خار زار بكشد و از احكام قران و افعال مرشد و هادى سر موئى تفاوت نكند تمسك هر دو كرده باشد بخلاف آنكه قران را بر سر نهد و بر ديده بمالد و اصلا موافق او عمل نكند يا مرشد و هادى را تعظيم فوق الحد بجا آورد و قطعا موافق گفته او نكند كه البته تمسك نخواهد بود ناچار در جواب اين حرف ايشان پنج باب ديگر آورده شود و در هر مسئله از عقايد و فقهيات مخالفت ايشان با ثقلين از روى روايات معتبره ايشان بيان نموده آيد كه باز جاى سخن نماند و حقيقت تمسك ايشان بيقين مثل آفتاب نيمروز روشن و هويدا گردد انتهى كلامه اقول و بالله نستعين از مطاوى مباحث سالفه و نظر در كتب تواريخ و سير ثابت شده كه تمسك اماميه بعترت طاهره در كمال متانت و استوارى است نيز اماميه باذن ائمه عليهم السلام در تعظيم و تبجيل قران مجيد و عمل نمودن باحكام آن دقيقه فرو گذاشت نمينمايند پس در حقيقت بغير اين فرقه هيچكس عمل بحديث ثقلين نميكنند بخلاف اهل سنت كه از تمسك حبل متين اتباع عترت طاهره ابا و استنكاف نموده در تحقير و اهانت و هتك حرمت انما ظاهرا و باطنا كمر سعى ميان جان بسته و بفحواى حسبنا كتاب الله اگر چه بحسب ظاهر ادعاى عمل بكتاب مينمايند ليكن از اينجا كه بموجب حديث ثقلين و نصوص ديگر فهم معانى و بطون قران در اهلبيت عليهم السلام كه تحقيق قرآن نحن است و انهما با مرة از اهلبيت نبوى اعراض نموده اند تفسير و تاويل كلام را باصول خود مينمايند كتاب عزيز را كه در شان او لا يمسه الا المطهرون در شان او نزول يافته بقاذورات اوهام متدنسه و خباثت والوات افهام متنجسه ملوث مينمايند

حمل نمودن اینها بکلام الهی بدان میماند که شخصی قصر از امعانوا اسد در قاذورات
انداخته باشد یا مشت دهادی خود را بر خار زار بکشد با اینهمه ادعای
تمسک بعروة الوثقی او نماید وانچه فاضل ناصب از راه غلط
یا تغلیط عوام کالانعام بر کلام امامیه ایرادات بارده و اعتراضات
غیر وارده در ضمن پنج باب تطویل بلاطایل نموده وان
مسائل را بحسب فهم ناقص خود مخالف ثقلین زعم نموده
انشاء الله تعالی در هر مسئله بر غلط و تغلیط
او تنبیه نموده میشود و بالله التوفیق
وعلیه التکلان
وهو حسبی ونعم
الوکیل